

مفاتيح الجنان و قرآن

(تحرير دوّم)

با تجديد نظر و إضافات

Ketabton.com

تأليف: آية الله العظمى علامه

سيّد أبوالفضل برقي

شناسنامه کتاب

نام کتاب: مفاتیح الجنان و قرآن
تألیف: سیّد أبو الفضل برقی

آدرس ایمیل: book@aqeedeh.com

www.aqeedeh.com
www.islamtxt.com
www.ahlesonnat.net
www.isl.org.uk
www.islamtape.com
www.sunni-news.net
www.sadaiislam.com

سایت‌های مفید:

فهرست مطالب

۳.....	فهرست مطالب
۷.....	پیشگفتار
۱۱.....	مقدمه تأملی دربارهٔ قاعدهٔ «تسامح در أدلّهٔ سنن»
۲۰.....	معرفی شیخ عباس قمی و کتابش
۲۴.....	تذکار و هشدار به خوانندگان:
۳۶.....	نگاهی به حواشی مفاتیح از صفحهٔ ۲ الی ۱۲:
۴۴.....	تحقیقی مختصر در «مفاتیح الجنان» «باب اول»
۵۸.....	فصل پنجم:
۶۰.....	فصل ششم:
۶۲.....	تذکری دربارهٔ مطالب و تعابیر صوفیانه
۶۴.....	دعای کمیل
۶۶.....	دعای عشرات:
۶۷.....	دعای سمات
۶۹.....	«تذکری مهمّ دربارهٔ دعاهایی که متن نامعیوب دارند»
۷۱.....	دعای مشلول
۷۱.....	دعای یستشیر
۷۲.....	دعای مجیر
۷۲.....	دعای عدیله
۷۳.....	دعای جوشن کبیر

۷۶	دعای جوشن صغیر
۷۶	دعای سیفی معروف به دعای قاموس
۷۷	تذکر مهم درباره «توحید عبادت»
۱۲۰	شبهاتی که درباره توحید عبادت ذکر می شود
۱۲۱	شبهه اول
۱۲۲	شبهه دوّم
۱۳۴	شبهه سوّم
۱۶۲	شبهه چهارم
۱۶۴	شبهه پنجم
۱۷۰	شبهه ششم
۲۱۰	شبهه هفتم
۲۲۹	شبهه هشتم
۲۳۶	فصل هفتم:
۲۳۶	دعای توسّل
۲۳۹	حرز حضرت امام زین العابدین
۲۴۱	دعای سریع الإجابة
۲۴۵	فصل هشتم
۲۴۸	مناجات منظومه حضرت امیرالمؤمنین (ع)
۲۵۲	باب دوّم
۲۵۲	فصل اوّل
۳۰۲	فصل دوّم:
۳۱۷	فصل سوّم:

۳۷۱	منظومه‌ای دربارهٔ اسماء حسناى إلهى.....
۳۷۲	فصل پنجم و ششم.....
۴۱۲	فصل هفتم و هشتم.....
۴۱۵	فصل نهم.....
۴۱۹	فصل دهم.....
۴۲۰	فصل یازدهم.....
۴۲۳	باب سوم.....
۴۳۴	فصل دوم.....
۴۴۲	فصل چهارم در زیارت حضرت امیرالمؤمنین.....
۴۵۸	فصل پنجم.....
۴۶۰	فصل ششم و هفتم.....
۴۷۶	دعای ندبه.....
۵۱۴	مقام سوم.....

بسمه تعالی

تذکره :

۱- مرحوم مؤلف، این کتاب را «تضادّ مفاتیح الجنان با قرآن» نامیده است امّا بنا به ملاحظاتی که بر خواننده گرامی پوشیده نیست روی جلد به ذکر «مفاتیح الجنان و قرآن» بسنده شد.

۲- در کتاب حاضر در کلیّه مواردی که مرحوم مؤلف، خواننده را به صفحه‌ای از سایر کتب خود یا کتب مرحوم «قلمداران» (عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول، سوانح آیام، زیارت و زیارتنامه، راه نجات از شرّ غلاة، شاهره اتحاد) ارجاع داده است، مقصود وی شماره صفحات در نسخه اصلی آنهاست که با حروف تایپ «آی. بی. ام (نویسه‌ای و نامگانی)» تکثیر و پخش گردیده بود.

ضمناً نسخه حاضر، با نسخه اصلی «تضادّ مفاتیح الجنان با قرآن» که با حروف تایپ «آی. بی. ام (نویسه‌ای و نامگانی)» تکثیر و پخش شده بود، مطابقت داده شد و ارجاعات آن که مربوط به همین کتاب باشد، براساس نسخه حاضر، تصحیح و تنظیم گردید. ولی در مورد ارجاع به سایر کتب مذکور در بالا، همچنان باید به نسخه‌ای که با حروف «آی. بی. ام» می‌باشد، مراجعه شود.

(ناشر)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیشگفتار

سپاس بی‌قیاس و حمد نامحدود خداوند متعال را سزا است که مرا در ایام خانه به دوشی و ضعف پیری و بیماریهای ناشی از زندانهای اخیر و فقدان آزادی و نداشتن امنیت جانی که از بیم هجوم خرافاتیون و عمال آخوندها نمی‌توانم در خانه خویش ساکن باشم و حتی در منزل خود اجازهٔ إقامة نماز جمعه و برگزاری جلسات تفسیر قرآن برای دوستان و آشنایان را ندارم، به من امکان اصلاح و تهذیب برخی از تألیفات گذشته خود را عطا فرمود. در این روزهای واپسین عمر که کار چندانی از من ساخته نیست و به کتب مورد نیاز دسترسی ندارم، تجدید نظر و اصلاح کتابی را آغاز می‌کنم که دربارهٔ «مفاتیح الجنان» تألیف کرده بودم و به تعدادی محدود میان دوستان و برادران ایمانی توزیع شده بود.

بیش از پرداختن به مطالب کتاب مذکور و معرفی مؤلف آن، لازم است یاد آور شوم که خدا هدایت بشر را منحصر به هدایت قرآن نموده و کتابش را هادی و راهنمای مسلمین قرار داده و فرموده: **قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ** [سورة البقرة: ۱۲۰ و الأنعام: ۷۱] «ای پیامبر! بگو که [فقط] هدایت خدای تعالی، هدایت است» و نیز فرموده: **ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ** [سورة البقرة: ۲] «این کتابی است که تردیدی در آن نیست و متقیان را [مایه] هدایت است» یعنی أهل انصاف و تحقیق اگر جویای حق و هدایت اند باید خواسته خود را در قرآن بجویند و نیز فرموده: **يَتَأْتِيهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ** [سورة يونس: ۵۷] «ای مردم، همانا شما را از سوی پروردگارتان اندرزی آمد که شفای [بیماریهایی] است که در سینه‌هاست و برای مؤمنین هدایت و رحمت است».

خدا بارها کتابش را هُدَى لِلنَّاسِ [سورة البقرة: ۱۸۵] «مایه هدایت مردم» خوانده است پس بر فرد فرد مسلمین واجب است که هرچه به عنوان دین و شریعت - از جمله احادیث و ادعیه و زیارات - به ایشان ارائه می شود به قرآن کریم عرضه بدارند و اگر با کتاب خدا و هدایت الهی سازگار نبود ترک نموده و در واقع با کتاب الهی جنگ و مبارزه نمایند.

دین اسلام که دینی الهی است و خدا آن را برای بندگان خود تا قیامت مقرر داشته، برای آن میزانی قرار داده تا هر کس نتواند هرچه خواست در این دین وارد یا از آن کم کند. خدا خود کتابش را «میزان» قرار داده و فرموده: **اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ** [سورة الشوری: ۱۷] «خداست آن که کتاب و میزان را به حق و درستی فرو فرستاد» و فرموده: **لَقَدْ**

أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ [سورة الحديد: ۲۵] «هر آینه فرستادگان خویش را با دلائل روشن گسیل داشتیم و با ایشان کتاب و میزان را نیز فرو فرستادیم». از این رو وظیفه و تکلیف مسلمین آن است که همه امور دین خود را با قرآن بسنجند و آیین خدایی خویش را از کم و زیاد و تغییر و انحراف و ورود مطالب ضدّ دین حفظ نمایند.

ولی هزاران افسوس که مسلمین کوتاهی کرده و عقل خود را کنار نهاده و هرچه به نام دین به دستشان رسیده و پسندیده اند، پذیرفته اند و با این میزان الهی نسنجیده اند. جای تعجب است با اینکه خدای تعالی قرآن را برای مسلمین «میزان» قرار داده تا مطالب دینی را با آن بسنجند و حق و باطل را از یکدیگر جدا سازند و دین او را آلوده نمایند و همچنین رسول خدا(ص) و سایر بزرگان دین سفارش بسیار کرده اند که هر خبری از ما رسید فوری قبول نکنید و با کتاب الهی بسنجید، اگر موافق قرآن بود بپذیرید و گرنه نپذیرید، چگونه مسلمین کتاب خدا را رها کرده و به انحراف افتاده اند و به انواع خرافات و موهومات مبتلا شده اند؟!!

رسول خدا (ص) فرموده: «فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخَذُوهُ وَ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَدَعُوهُ» «آنچه موافق کتاب خداست بگیریید و آنچه مخالف کتاب خداست، رها کنید»^(۱).

و از حضرات صادقین - عَلَيْهِمُ السَّلَام - منقول است که فرموده‌اند: «لَا تُصَدِّقْ عَلَيْنَا إِلَّا مَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ وَ سُنَّةَ نَبِيِّهِ» «از قول ما [چیزی را] باور مکن مگر آنکه موافق کتاب خدا و سنت پیامبرش باشد»^(۲). ما در کتاب «**عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول**» به اندازه کافی درباره **میزان** بودن قرآن و سفارش بزرگان دین به لزوم سنجیدن روایات با کتاب خدا، سخن گفته‌ایم^(۳). (مراجعه شود)

البته هر کس بخواهد بدعتی در دین بگذارد و یا دورغی را به اسلام نسبت دهد، دروغ خود را به پیامبر و بزرگان دین و یا راویان خوشنام می‌بندد، تا دیگران بپذیرند. پس صرف عادل و راستگو بودن راوی کافی نیست بلکه باید هر روایتی را با قرآن کریم سنجید، چه بسا احادیث باطله که روات آنها مردم ساده و عادلی بوده‌اند ولی جاعل حدیث آنها را فریب داده و به دست ایشان دروغهای خود را انتشار داده! خصوصاً که در قرن دوم و سوم هجری حوزه علمیه و یا دانشگاهی در میان مسلمین وجود نداشته که احادیث و اخبار دینی در آنجا به دقت بررسی شود، هر که هر چه خواست جعل کرده و به دست مردم عابد و زاهد زود باور منتشر ساخته و باعث گمراهی مسلمین شده است. گرچه خوشبختانه بسیاری از خرافات و

^۱ - وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۷۸ حدیث ۱۰.

^۲ - وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۸۹ حدیث ۴۷.

^۳ - رجوع کنید به مقدمه کتاب مذکور، خصوصاً صفحه ۱۵ و ۱۶ و صفحه ۲۳۲ به بعد.

تذکر مهم: از خواننده محترم تقاضا دارم قبل از مطالعه این کتاب، مقدمه تحریر دوم کتاب «**عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول**» و مطالب صفحه ۸۶۰ به بعد کتاب مذکور را مطالعه نماید سپس این کتاب را به دست گیرد زیرا اطلاع از مطالب مذکور برای استفاده بهتر و بیشتر از کتاب حاضر بسیار مفید است. ما در این کتاب در بسیاری از موارد، خوانندگان را به کتاب نامبرده و یا کتاب «**زیارت و زیاتنامه**» ارجاع می‌دهیم.

مطالب خلاف روح دین، توسط غُلاة و منحرفین و افراد مشهور به کذب و جعل، اشاعه یافته که نامشان در کتب رجال مضبوط است.

در روزگار ما فردی کم اطلاع بر کتاب «مفاتیح الجنان» دیباچه و تقریظ نوشته بدین مضمون که میزان شناسایی مرد را در اخبار اهل بیت بر صدق حدیث و ادای امانت منوط و مربوط فرموده‌اند و مهمترین معیار همانا صدق لهجه و سماع از ثقه مقرر شده!

باید گفت: چه بسیار مردمان صادق و زاهد و عابد که عقائد و افکارشان موافق کتاب خدا نیست! البته صدق و راستی یکی از صفات متّین است ولی ممکن است فرد راستگو اشتباه کند و یا ناقل کاذبی را صادق پندارد. چه بسیار مطالب باطل که از همین راویان موثوق نقل شده و مردم را به انحراف و حتّی شرک مبتلا کرده است!

پس محدّثین کم بصیرت و مقلدین ایشان که تمام همّشان مصروف صحّت سند و ثقه بودن راویان است و به متن روایات توجه جدّی نداشته و در آنها تفکّر و تعمّق نمی‌کنند، سخت در اشتباه‌اند. بنابراین تمجیدی که از کتاب «مفاتیح الجنان» در دیباچه آمده است، صحیح نیست و بایسته است که دانشمندان بصیر به عقاید قرآنی، در مطالب کتاب «مفاتیح الجنان» نظر کرده و حقّ را از باطل و صواب را از نا صواب جدا سازند. متأسّفانه تا کنون هیچ کس به این کار اقدام و برای مردم خیر خواهی و ایشان را راهنمایی ننموده است. ما برای رضای پروردگار و خدمت به خلق خدا، مختصری در این مورد به برادران دینی تقدیم می‌داریم و اجر خویش را از حقّ متعال می‌خواهیم. امید است که خداوند بزرگ به رغم مخالفت دکانداران مذهبی و خرافه فروشان، امکان انتشار این کتاب را در میان مردم، فراهم سازد و ماذلکَ عَلَی اللّهِ بِعَزِیزِ.

خادم الشّریعة المطهرة : سیّد ابوالفضل ابن الرضا (برقعی)

مقدمه

تأملی درباره قاعده «تسامح در أدله سنن»

قبل از پرداختن به کتاب «مفاتیح الجنان» لازم است بدانیم یکی از عللی که سبب شده اخبار مجعول نا معقول مخالف روح اسلام و انواع خرافات و موهومات در میان مسلمین رواج باید قاعده‌ای نابخردانه است به نام «تسامح در أدله سنن» با اینکه درباره قاعده مذکور مطالبی در «عرض أخبار اصول...» آمده است^(۱)، اما هنگام مطالعه مجدد کتاب حاضر، ضرور دیدم که در اینجا نیز مختصری درباره این مسأله به عرض برسانم:

بدان که احادیث «مَنْ بَلَغَهُ شَيْءٌ مِنَ الثَّوَابِ... الخ» که به اختصار مشهور است به احادیث «مَنْ بَلَغَهُ» و مسند و متکای قاعده مضرة «تسامح در أدله سنن» محسوب می‌شود، در کتب حدیث از قبیل «محاسن برقی» و «کافی کلینی» و «ثواب الأعمال صدوق» نقل شده و برخی از روایات آن عبارت اند از: «علی بن ابراهیم»^(۲).... قائل به تحریف قرآن و «محمد ابن سنان»^(۳) کذاب و «علی بن الحکم» تفرقه انداز و دشمن قرآن و راوی قرآن دارای هفده هزار آیه^(۴)!! و «عمران الزعفرانی» و «محمد بن مروان» مجهول الحال!

در اینجا یکی از روایات مذکور را به عنوان نمونه ذکر می‌کنیم: «من بلغه شیء من الثواب علی شیء من الخیر فعمله، کان له أجر ذلك و إن کان رسول الله (ص) لم یقله» «هر که را بر کار خیری، خبر [ترتب] ثواب رسد و او آن کار را به جای آرد، أجر آن را خواهد داشت گرچه رسول خدا (ص) آن [حدیث] را نگفته باشد!!»^(۵).

^۱ - رجوع کنید به کتاب مذکور، صفحه ۵۳ به بعد.

^۲ - برای آشنایی با وی رجوع کنید به «عرض اخبار اصول...» ص ۵۴ و ۸۴ و ۱۳۲.

^۳ - وی در «عرض اخبار اصول» صفحه ۲۷۰ معرفی شده است.

^۴ - برای شناخت او رجوع کنید به «عرض أخبار اصول...» ص ۲۴۵ و ۵۹۳ و ۶۸۲ - وی فقط روایت قرآن دارای هفده هزار آیه را نقل نکرده بلکه روایات دیگری نیز دارد که دال بر تحریف قرآن اند!! رجوع

کنید به بحار الانوار ج ۸۹، ص ۴۸، حدیث ۷ و ص ۵۰، حدیث ۱۳ و ص ۵۹، حدیث ۴۱.

^۵ - بحار النوار ج ۲، (کتاب العلوم، باب ۳۰) ص ۲۵۶، حدیث ۱، به نقل از «ثواب الاعمال» شیخ صدوق.

شیخ بهایی گفته است: در امور مستحبّ عمل به احادیث ضعیف حتی اگر بسیار ضعیف باشند و ضعف سند شان جبران نشده باشد [در میان ما شیعیان] شیوع و رواج دارد^(۱). مجلسی نیز گوید به سبب این اخبار است که می‌بینی اصحاب ما شیعیان در بسیاری از موارد در سنن و آداب و یا برای اثبات کراهت و استحباب، به اخبار مجهول و ضعیف، استدلال و استناد می‌کنند. وی راست می‌گوید و چنانکه تصریح کرده مأخذ و مستند بسیاری از مستحباب و مکروهات که علمای ما بدانها قائل شده و طبق آنها فتوی داده و بدین ترتیب آنها را جزو دین خدا شمرده‌اند و مردم را بدانها تشویق کرده یا از آنها بر حذر داشته‌اند احادیث ضعیفی است که روات آنها نا موثوق و فاسق و فاسد العقیده و کذاب و جعّال و احمق یا مجهول بوده‌اند و چه بسیار از اینگونه اخبار نامعقول و خرافی و ضدّ علم که توسط علما یا عالم نمایان در میان مردم ترویج گردیده است!

مخفی نماند که اگر بدون تعصّب و جانبداری کورکورانه در آثار علمای ما تحقیق و تفحص شود، معلوم می‌شود که اقوال ایشان در برخی از واجبات و محرّمات نیز متکی به اخبار ضعیف است، با اینکه علما اتفاق و اجماع دارند که در حکم به وجوب یا به حرمت، جز به دلایل مفید علم نمی‌توان اتکاء کرد و حتی اخبار آحاد غیر محفوف به قرائن قطعیه را، به هیچ وجه مفید علم و موجب عمل نمی‌دانند تا چه رسد به اخبار ضعیف!!

البته حارسُ البدع و مروّج الخرافات «محمد باقر مجلسی»، شاید به منظور تقویت مذکور، مدّعی شده که این اخبار را فریقین نقل کرده‌اند اما قول او صحیح نیست. خود وی نیز نام کتابی از اهل سنت را که ناقل چنین حدیثی باشد، ذکر نکرده است. شیخ بهایی در «وجیزه» فرموده: «و هبّی ممّا تفرّدنا بروایتِهِ» این حدیث [از احادیثی است] که فقط ما شیعیان نقل کرده‌ایم^(۲). (فتأمل)

^۱ - قد شاع العمل بالضعاف فی السنن و إن اشتدّ ضعفها و لم تجبر (کتاب الدرّایة من مؤلفات شیخنا البهائی،

معروف به «وجیزه»، چاپ سنگی، فصل دوّم، صفحه چهارم).

^۲ - وجیزه شیخ بهائی، چاپ سنگی، فصل دوّم، صفحه چهارم.

مجلسی که میل شدید به خرافات دارد و غیروا، برای دفاع از احادیث «من بَلَّغَهُ» و قاعده «تسامح در أدلّه سنن» شبه دلیلی آورده‌اند که واضح البطلان است. أمّا صرفاً به منظور اطلاع برادران ایمانی از ضعف کلام مجلسی و موافقانش، مطالبی را اجمالاً به عرض می‌رسانیم:

أولاً: رسول خدا(ص) و ائمه فرموده‌اند هر حدیثی باید مؤیّد به کتاب خدا باشد در حالیکه احادیث «مَنْ بَلَّغَهُ» مؤیدی از قرآن و سنّت قطعیه، ندارد و حتّی اگر فرض کنیم که یکی از طرق احادیث مذکور «صحیح» است می‌گوییم اعتبار سند حدیث هنگامی ملحوظ و مقبول است که محتوای حدیث با قرآن نا سازگار نباشد در حالیکه اتّکاء به اخبار ضعیف و اقوالی که مفید علم نیست و حدّ اکثر موجد «ظنّ» است مورد تأیید قرآن کریم نبوده و کتاب خدا در بسیاری از موارد از اتّکاء به «ظنّ» انتقاد نموده است. از جمله در سوره بقره (آیه ۷۸) و یونس (آیه ۳۶) و جائیه (آیه ۲۴) و نجم (آیه ۲۳). قرآن بارها فرموده: **إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا** [سورة النجم: ۲۸] «همانا گمان و پندار به هیچ روی [کسی را] از حقّ [و علم] بی‌نیاز نسازد» و نیز فرموده: **وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ** [سورة الاسراء: ۳۶] «چیزی را که بدان علم نداری پیروی مکن» و نیز فرموده: **نَبِّئُونِي بِعِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ** [سورة الانعام: ۱۴۳] «مرا از روی علم و آگاهی خبر دهید اگر از راستگویان‌اید» و فرموده: **هَلْ عِنْدَكُمْ مِّنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ** [سورة الانعام: ۱۴۸] «آیا شما را دانشی است که برای ما آن را بیرون آورید شما پیروی نمی‌کنید مگر گمان را» و نیز فرموده: **وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِّتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ** [سورة النحل: ۱۱۶] «و آنچه را که زبانتان به دروغ می‌پردازد مگویید که این حلال است و آن حرام است تا [در نتیجه] بر خدا افتراء بندید همانا کسانی که بر خدا دروغ می‌بندند رستگار نمی‌شوند» و نیز فرموده:

أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ [سورة یونس: ۶۸] «آیا بر خدا چیزی را می‌گویید که نمی‌دانید؟».

ثانیا: اخبار «مَنْ بَلَغَهُ» با آیه «نبا» معارض است که فرموده: **إِنْ جَاءَكَ كُفْرٌ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنْهُ** [سورة الحجرات: ۶] «اگر فاسقی شما را خبری آورد، تحقیق و بررسی کنید (تا صحتش بر شما معلوم شود)». بنابراین آیه، قول فاسق قبل از تحقیق و حصول علم، قابل قبول نیست، پس چگونه اخبار منقول از ضعفا و افراد کذاب و فاسق و فاسد العقیده را که دلیلی بر صحتشان در دست نیست، قبول کنیم؟

می‌گویند که ما در حکم به استحباب یا کراهت به روایات ضعیف و یا قول راوی نا موثوق و فاسق استناد نمی‌کنیم بلکه با استناد به اخبار «مَنْ بَلَغَهُ» که لا اقل یکی از طرق آن صحیح است، به روایات عمل می‌کنیم. اما خودشان می‌دانند که هیچ یک از طرق روایات «مَنْ بَلَغَهُ» «صحیح» نیست بلکه همگی ضعیف اند و فقط یکی از طرق آن را «حسن» شمرده‌اند. بنابراین اخبار «مَنْ بَلَغَهُ» که فاقد مؤیدی از کتاب و سنت بوده و به لحاظ سند نیز وضع مستحکمی ندارد، قابل اتکاء و استناد نیست و پذیرش اخبار «مَنْ بَلَغَهُ» در حکم قبول فاسق قبل از تبیین است! (فتأمل)

ثالثاً: استحباب یا کراهت از احکام خمس و مانند وجوب و حرمت از احکام شرعی و بخشی از شریعت است و احکام مذکور بدین لحاظ فرقی باهم ندارند. به چه دلیل در حکم به وجوب و حرمت به اخبار غیر صحیح و نا معتبر استناد نمی‌کنید اما در استحباب و کراهت بدانها استناد می‌کنید؟!

شیخ «یوسف بحرانی» که از علمای اخبار است در «الحدائق الناضرة» در «کتاب الحج» پذیرفته که استحباب و کراهت مانند وجوب و حرمت، دو حکم از احکام شرع‌اند که جز با دلیل واضح و صریح اثبات نمی‌شود ولی می‌گوید فقهای از قبیل «محمد موسوی عاملی» صاحب «مدارک الأحکام» چون احتیاطاً نمی‌خواسته‌اند اخبار ضعیفه را بالکل رد و طرد کنند

لذا آنها را حمل بر استحباب یا حمل بر کراهت کرده‌اند. «بحرانی» اعتراف کرده که این کار خطای محض است (= هو غلط محض)^(۱).

ما در جواب کسانی که به اخبار ضعیف ترتیب اثر داده‌اند می‌گوییم نکته مهمی که نباید از آن غفلت شود این است که اگر فقیه در استنباط احکام احتیاط می‌کند تا مبدا حکمی از شرع باشد و او آن را از شریعت نشمارد و به همین انگیزه، اخبار ضعیف را بالکل طرد و رد نمی‌کند، به همان اندازه باید احتیاط کند تا مبدا حکمی از شرع نباشد و او با اعتنا به اخبار ضعیف، آن را از شریعت قلمداد کند! (فتأمل). به عبارت دیگر عمل به قاعده «تسامح در أدلة ضعیف» نه تنها موافق احتیاط نیست بلکه خلاف آن است. در واقع احتیاط آن است که به مفاد آیه «عدم حجیت ظن» [سورة نجم: ۲۸] و «نهی از تبعیت بدون علم» [سورة الاسراء: ۳۶] و آیه «نبأ» [سورة حجرات: ۶] عمل شود.

رابعاً: به نقل شیعه و سنی رسول خدا(ص) فرموده: «فَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ» هر که عامدانه بر من دروغ بندد باید [بداند که در آخرت] جایگایش را در آتش دوزخ بگیرد^(۲). حدیث «مَنْ بَلَغَهُ» سبب می‌شود که احادیث افراد کذاب و فاسق یا مجهول، مورد اعتنا و عمل قرار گیرند و قطعاً شرع آنور به این کار راضی نیست. در نتیجه اعمال قاعده «تسامح در أدلة سنن» انواع خرافات و موهومات و عقاید احمقانه و ضد عقل و علم که موجب وهن اسلام عزیز و ضعف و عقب ماندگی مسلمین و ایجاد تفرقه و اختلاف میان آنهاست، رواج و اشاعه یافته و همین عوارض سوء بهترین دلیل بر بطلان قاعده مذکور است، فَأَعْتَبِرُوا يَتَأُولَى الْأَبْصَرِ .

^۱ - متأسفانه خودش و سایرین، بارها این خطای محض را در کتب فقهی خویش مرتکب شده‌اند! - این روزها کتاب «الحدائق الناضرة» در دسترس نیست تا شماره جلد و شماره صفحه را ذکر کنم. مطلب بالا را از دفترچه یادداشت خود ذکر کرده‌ام.

^۲ - نهج البلاغه، خطبه ۲۱۰ و بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۱۷ و صحیح مسلم ج ۱، ص ۱۰ و سنن ابن ماجه ج ۱، ص ۱۴.

یکی از مشکلات بزرگ مسلمین مسأله خرافات و موهومات است و متأسفانه کمتر دیده شده که آخوندها و معممین با بدعتها و خرافات که مورد علاقه مردم عوام است، مبارزه کنند و برای آگاه ساختن عوام سعی بلیغ نمایند حتی اگر کسی برای آگاه ساختن مردم قیام کند او را می‌کوبند و عوام را به او بدبین می‌سازند. در طول قرون و اعصار گذشته مردم بسیار ظاهربین بار آمده‌اند و از حقائق شرع و مسأله توحید چنانکه باید اطلاعی ندارند و با قرآن مأنوس نیستند. کتمان حقائق دین توسط علما و سکوت ایشان در برابر خرافات نیز موجب رواج و استحکام آنها شده است. همه می‌دانیم که: «سخنان بی‌مأخذ و جعلیات بی‌مستند چه لطمه بزرگی بر عالم دیانت وارد آورد و چه صدمه سخت بر ارکان ملیت اسلامیّت می‌زند و چه دستاویزها برای دشمنان دین اسلام فراهم می‌نماید»^(۱).

خطر بزرگ خرافات آن است که مردم فکور و با فرهنگ را نسبت به اسلام بدبین می‌سازد و آنها این اباطیل را به حساب دین خدا می‌گذارند و نمی‌دانند که اسلام خود بزرگترین دشمن خرافات و موهومات است و یکی از اهداف اصلی دین، نجات بندگان خدا از غلّ و زنجیر آداب و آیینهای خرافی و آزاد کردن ایشان از چنگال موهومات است.

چنانکه فرموده: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ السُّبُلَ الَّتِي كَانَتْ لِلْجَنَّةِ بَاطِلًا**

الطَّيِّبَاتِ وَحُرِّمٌ عَلَيْهِمُ الْخَبِيثَاتُ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ [سورة

الأعراف: ۱۵۷] «(پیامبر) ایشان را به نیکی فرمان داده و از بدی باز می‌دارد، چیزهای پاک و نیکو را بر آنان حلال و چیزهای بد و پلید را بر آنان حرام می‌سازد و بارگران (اعمال نا موّجه) و بند و زنجیرهایی را که بر آنان بوده، بر می‌دارد».

از جمله امور خرافی که مضارّ اجتماعی نیز دارد، اعتقاد به امام‌زادگانی است که مانند قارج در سراسر کشور ما رویده‌اند و اعتقادات مردم را آلوده‌اند و پول و وقت مردم بیهوده صرف زیارت مزار آنها می‌شود و برای ترمیم و تعمیر مقابر آنها مبالغ هنگفت خرج می‌کنند

^۱ - مفاتیح الجنان، دیباچه، ص ۲.

و عدّه‌ای مفتخوار پیرامون آنها به ارتزاق مشغول‌اند و متأسفانه از علما نیز صدایی شنیده نمی‌شود. «عبدالله مستوفی» نوشته است: «در بعضی از دهات امامزاده‌هایی است که پاره‌ای از آنها به وسیله خواب دیدن بعضی از مقدّسین دهاتی که مثلاً در فلان نقطه یکی از اولادهای امام مدفون است و کاوش در محلّ و احیاناً یافت شدن پاره‌ای چیزها که دلالت بر دفن مرده‌ای در آن محل می‌کرده است، ایجاد شده است که اصل و مبنای معقولی ندارند. در این ضمن بعضی شیادها هم پیدا می‌شوند که به فکر استفاده از متوگی شدن در امامزاده باهم تبانی می‌کنند و از همین خوابها که راستش هم حجّت نیست، به دروغ می‌بینند و با این دروغ دو آتشه مردم ساده دهات را فریب می‌دهند و امامزاده‌ای دروغین برای آنها می‌سازند و از قبه و بارگاه امامزاده جعلی که به خرج اهالی ساده برپا شده و نذر و نیازی که برای امامزاده می‌آورند استفاده می‌کنند! اتفاق افتاده است که بین دو نفری که امامزاده جعلی را سرهم کرده‌اند در موضوعی نزاع واقع شده و یکی از آنها برای اثبات حقایق خود در حضور جماعت به همین امامزاده قسم خورده و رفیقش از فرط عصبی بودن گفته است: کدام امامزاده؟ همین امامزاده‌ای که باهم ساخته‌ایم؟!»^(۱)

از جمله خرافاتی که در میان عوام مسلمین حتی در تعدادی از عالم نمایان رواج دارد و نتیجه سکوت علماست، اعتقاد به کرامات و معجزات از جانب قبور ائمه یا اعیان آنها و یا سایر بزرگان دین است. در حالیکه چنین اعتقاداتی مخالف اصل «توحید» و عقاید اصیل اسلامی و قرآنی است. در عصر قاجاریه مردم ترکستان «عقیده داشتند به واسطه قبور و مزارهای اولیاءالله که در آن ممالک واقع شده، صاحبان همان مزارها، یگانه مدافع وطن آنها هستند، چون که این اولیاءالله در زمان حیاتشان صاحب کرامت بودند و اعمال خارق العاده از آنها به ظهور می‌رسید و یقین داشتند از برکت قبور این مردان خدا، کفار نزدیک سرحلات آنها نتوانند آمد. اما روسهای کافر بدون اینکه کسی از آنها جلوگیری کند آمدند و خیلی هم نزدیک شدند ولی این اولیاءالله از خود معجزه نشان ندادند! ... [سکنه شهر موسوم به

^۱ - شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، تألیف عبدالله مستوفی، ج ۳، ص ۵۷۴.

«حضرت ترکستان» از توابع «خوقند» معتقد بودند که [این شهر به واسطه مزار شریف «سلطان خواجه أحمد» از هر نوع تعرض کفار در امان است ولی چندان طول نکشید که در مقابل گلوله ریزی توپهای نظامیان روس، شهر مزبور تسلیم شد!]^(۱)

در کتاب «امیر کبیر و ایران» به نقل از کتاب «تاریخ و جغرافیای تبریز» آمده است: «..... آنچه مربوط به مطالب ما در اینجاست اینکه علمای معتبر تبریز از امیر [کبیر] حمایت می‌کردند تا اینکه بقعه «صاحب الامر» در میدان «صاحب الزمان» تبریز معجزه فرمود (سنه ۱۲۶۵) قصابی گاوی را برای کشتن می‌برد، گاو، بندگسیخت و به بقعه پناهنده گردید. چون قصاب خواست آن را بیرون کشد، در دم افتاد و جان داد^(۲). گاو از آنجا یکسره به خانه میرزا حسن متولی بگریخت. لابد به حیوان زبان بسته الهامی رسید بود!! پس گفتند: حضرت صاحب الامر (ع) معجزی کرد ... همه دکانها پر چراغ و بانگ صلوات بود، و تهنیت همی گفتند که «تبریز» شهر صاحب الامر شد و از مالیات و حکم حکام معاف است!! پس از این، حکم با بزرگ مقام است.... مسجد و مقام سراسر پر چراغ بود، و لولیان برپام بودند و کوس همی زدند!

نادر میرزا که ناظر این صحنه نمایش بود، می‌نویسد: آن گاو را «میر فتح» برده بود جلی از بافته کشمیر بر او انداخته، فوج همی رفتند و بر سُم آن حیوان بوسه همی زدند، وقیعه (= سرگین) آن حیوان به تبرک همی ربودند!! بزرگان بدانجای چراغدانها و پرده‌ها به نذر همی بردند تا به جایی که **سفیر انگلیس چهل چراغی بلور بفرستاد و بیاویختند**. آنجا خُدام و فرآشها بگماشته، مردم نواحی، فوج فوج با چاوشی به زیارت همی آمدند! همه روزه معجزه دیگر همی گفتند که فلان کور بینا شد و فلان گنگ به زبان آمد و فلان لنگ پای گرفت! برخی از بزرگان بدین کار بیشتر قوت همی دادند. تا یک ماه کس را قوت نبود سخنی در این کند. از

^۱ - تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی، تالیف محمود محمود، انتشارات اقبال، ج ۳

ص ۸۴۶

^۲ - نگارنده گوید که به احتمال قوی، وی همانجا سکنه کرده است، زیرا قصابها چربی زیاد می‌خورده‌اند.

قضای ایزدی گاو بمرد. أمّا مردم دست برادر نبودند و حکمران کجا یارای دم زدن داشت... الخ^(۱)»

معیر الممالک نوشته است: «یکی از خدمه اندرون مرتکب خلافی شد و از آنجا که دانست مورد خشم و باز خواست خانم خود قرار خواهد گرفت شبانگاه قرار نمود و در حضرت عبدالعظیم متحصّن شد. چون این خبر به گوش شاه رسید سخت به رقت آمد... آنگاه برای آنکه اهل اندرون ملجأ و مأمن نزدیکتری داشته و هنگام ضرورت بدان پناه برند، در نهران به یکی از گیس سپیدان حرم دستور داد تا شهرت دهد که خواب نما شده و به وی گفته‌اند در پای چنار کهنسال گشن شاخ در کنار مظهر قنات «مهرگرد» واقع در اندرون امام زاده‌ای به نام «عبّاسعلی» مدفون است! همینکه این آواز در اندرون پیچید اهل حرم شادیاها کردند و از شاه خواستند تا نرده‌ای دور آن درخت کشیده شود! شاه به نصب نرده امر نمود و آن را به رنگ سبز اندود کردند! از آن پس درخت مزبور به چنار عبّاسعلی معروف شد. زیارتنامه مخصوصی به تنه آن آویختند و اطرافش شمعدانهای نقره کوبیده هر شب شمعها در آن افروختند! رفته رفته چنار مزبور اهمّیتی بسزا یافت و بست محکمی شد. اهل اندرون ندور خود را از قبیل حلوا و غیره دریای آن می‌پختند و به بدنه و پوستش دخیلها می‌بستند. بدین طریق برای نیازمندان حرم، نقطه توجّه و مأمن نزدیکی به وجود آمد^(۲)».

در زمان ما نیز پس از درگذشت آیه الله سید کاظم شریعتمداری، طرفدارانش مخفیانه اعلامیه ای منتشر کرده و برای او زیارتنامه ای ساختند! همچنین پس از درگذشت رقیب که قدرت را به دست داشت از بیت المال این مردم نیازمند، حرمی با گنبد و دو مناره بلند ساخته و زیارتنامه ای نیز تهیه کرده‌اند! و دستگاه و دگان دیگری به دکانهای قبلی افزوده شده است!

^۱ - امیر کبیر و ایران، فریدون آدمیت، ص ۴۲۸ و ۴۲۹.

^۲ - یادداشتهایی از زندگانی خصوصی ناصرالدینشاه، دوستعلی معیر الممالک، کتابفروشی علمی، فصل «افسانه چنار عبّاسعلی»

معرفی شیخ عباس قمی و کتابش

اینکه پردازیم به کتاب «مفاتیح الجنان» و معرفی مؤلف آن: بدان که مرحوم حاج شیخ عباس قمی عالمی بود متبع و بسیار زاهد و مقدس ولی ساده و زود باور که به نظر ما با کتاب خدا انس وافی نداشت و قوه اجتهاد نیز دارا نبود و برخلاف اوامر قرآن که با تأکید فراوان مردم را به تفکر و تعقل دعوت فرموده، در استفاده از نعمت عقل کاهل بود!

وی در مقدمه کتابش نوشته است: «بعضی از اخوان مؤمنین از این داعی درخواست نمودند که کتاب مفاتیح الجنان را که متداول شده بین مردم مطالعه نمایم و آنچه از ادعیه آن کتاب که سند دارد ذکر نمایم و آنچه را که سندش به نظر نرسیده ذکر نمایم... پس أحقر خواهش ایشان را اجابت نموده و این کتاب را به همان ترتیب جمع آورده و نامیدم آن را به مفاتیح الجنان ... الخ^(۱)» و نیز پس از ذکر «زیارت وارث» نوشته است: «... شیخ ما^(۲) در کتاب «لؤلؤ مرجان» فرموده این کلمات که متضمن چند دروغ واضح است علاوه بر جسارت ارتکاب بر بدعت و جسارت افزودن بر فرموده امام(ع) چنان شایع و متعارف شده که البته چند هزار مرتبه در شب و روز در حضور مرقد منور آبی عبدالله الحسین(ع) و محضر ملائکه مقربین و مطاف انبیاء و مرسلین(ع) به آواز بلند خوانده می شود و احدی بر ایشان ایراد نمی کند و از گفتن این دروغ و ارتکاب این معصیت نهی نمی نماید و کم کم این کلمات در مجموعه هایی که در زیارت و ادعیه احمقان از عوام جمع می کنند و گاهی اسمی برای آن

^۱ - مفاتیح الجنان، مقدمه مؤلف، ص ۱۲ - همچنین در خاتمه «دعاهای روزهای ماه رمضان» (ص ۲۴۵) نیز اشاره کرده که چون روایتی را معتبر نمی دانسته متعرض ذکر آن نشده است. لابد آنچه را که ذکر کرده معتبر می دانسته، اما با مطالعه کتاب حاضر اثبات می شود که علی رغم تعریف و تمجیدهایی که از او شده وی روایت معتبر را از غیر معتبر تمیز نمی داد! در این کتاب خواهیم دید که روایات دارای سندی که ذکر کرده غالباً معتبر نیست تا چه رسد به اخبار بی سند.

^۲ - مقصود او «حاج میرزا حسین نوری» است.

می‌گذارند، جمع شده و به چاپ رسیده، و منتشر گشته و از مجموعه این احمق به مجموعه آن احمق نقل گردیده و کار به جایی رسیده که بر بعضی طلبه مشتبه شده! روزی طلبه‌ای را دیدم که آن دروغهای قبیحه را برای شهداء می‌خواند، دست برکنش گذاشتم، ملتفت من شد گفتم: از اهل علم قبیح نیست چنین اکاذیب در چنین محضری؟ گفت: مگر مروی نیست؟ گفتم: نه، گفت: در کتابی دیدم، گفتم: در کدام کتاب؟ گفت: **مِفْتَاحُ الْجَنَانِ**، ساکت شدم، چه کسی که در بی اطلاعی کارش به اینجا رسد که جمع‌کرده بعضی عوام را کتاب شمرَد و مستند قرار دهد، قابل سخن گفتن نیست!.... به حال خود گذاشتن عوام در أمثال این امور جزئیّه و بدعت‌های مختصره مثل **عُسلِ أُويسِ قرن و آش** «ابوالدرداء» تابع و مخلص حقیقی معاویه و روزه صمت که در روز سخن نگویند و غیر آن که **أحدی در مقام نهی بر نیامده** سبب تجرّی شده که در هر ماه و سال پیغمبر و امام تازه پیدا می‌شود و دسته دسته از دین خدا بیرون می‌روند (انتهی کلامه رفع مقامه) این فقیر گوید خوب تأمل کن در فرمایش این عالم جلیل که مطلع است بر مذاق شرع مقدّس، چگونه این مطلب همی عظیم و عقده‌ای بزرگ در دل او گردیده چون می‌داند مفاصد این کار را، برخلاف آنان که از علوم اهل بیت (ع) محروم و بی‌بهره ماندند و بدانستن ضغثی از اصطلاحات و ألفاظ اکتفا کردند که أمثال این مطالب را چیزی ندانند بلکه تصحیح و تصویب نموده و عمل بروفق آن نمایند لاجرم کار به جایی رسد که کتاب «**مصباح المتهجد**» [شیخ طوسی] و «**اقبال [الأعمال]**» و «**مهج الدعوات**» و «**جمال الأسبوع**» و «**مصباح الزائر**» [سید بن طاووس] و «**بلد الامین**» و «**جُنّة الواقیه**» [کفعمی] و «**مفتاح الفلاح**» [شیخ بهائی] و «**مقباس المصایح**» و «**ربیع الأسابیع**» و «**تحفة الزائر**» و «**زاد المعاد**» [مجلسی] و أمثال این کتب متروک و مهجور شود^(۱) و این مجموعه‌های احمقانه شایع

^۱ - چنانکه در کتاب حاضر خواهید دید شیخ عباس بسیاری از مطالب کتابش را از کتب فوق نقل کرده و اغلب آنها نیز تفاوت چندانی با کتابی که مورد حمله و انتقادش قرار گرفته، ندارند و مشحون‌اند از مطالب خرافی و ضد عقل و قرآن و البته اگر چنین نبودند مورد توجه فرد خرافی کم عقلی چون شیخ عباس واقع نمی‌شدند.

شود که در دعای «مُجیر» که از دعاهای معتبره مرویه است در هشتاد موضع آن کلمه «بِعَفْوِكَ» زیاد کنند و کسی انکار نکند و در دعای «جوشن» که مشتمل بر صد فصل است، برای هر فصلی یک خاصیتی وضع کنند... دعایی بی ربط و در کمال برودت جعل نمایند و نام او را دعاء حَبّی گذارند و از کنگره عرش آنرا نازل نمایند و چندان فضیلت برای او وضع نمایند که انسان را متحیر و سراسیمه نماید از جمله آنکه - العیاذ بالله - جبرئیل به حضرت رسول (ص) از جانب حقّ - سبحانه و تعالی - گفته باشد که هر بنده‌ای که این دعا را باخود دارد او را عذاب نکنم اگر چه مستوجب جهنم باشد و عمر خود را به معصیت گذرانده باشد و مرا در هیچ وقت سجده نکرده باشد من آن بنده را ثواب هفتاد هزار پیغمبر بدهم و ثواب هفتاد هزار زاهد و ثواب هفتاد هزار شهید بدهم و ثواب هفتاد هزار نمازگزار بدهم و ثواب هفتاد هزار برهنه که پوشانیده باشد، بدهم و ثواب هفتاد هزار گرسنه که سیر کرده باشد، بدهم و ثواب به عدد ریگهای بیابانها بدهم و ثواب هفتاد هزار بقعه زمین بدهم و ثواب مهر نبوت رسالت پناه بدهم و ثواب عیسی روح الله و ابراهیم خلیل الله بدهم و ثواب اسماعیل ذبیح الله و موسی کلیم الله و یعقوب نبی الله و آدم صفی الله و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و فرشتگان بدهم یا محمد هر که این دعای بزرگوار حَبّی را بخواند یا باخود دارد بیامرزم و او را شرم دارم که عذاب کنم... الخ و شایسته است که انسان از شنیدن اینها عوض خنده گریه کند! کتب ادعیه شیعه که به مرتبه متقن و محکم بوده... کارش به جایی رسیده که منحصر به کتاب «مِفْتَاح» شده که فی الجمله وضعش را شنیدی و این کتاب مرجع عوام و خواصّ و عرب و عجم گردیده و این نیست جُز بی اعتنایی اهل علم به حدیث و اخبار و رجوع نکردن به کتب علما و فقهای اهل بیت اطهار و نهی ننمودن از امثال این بدع و اضافات و دسّ و ضاعین و تحریف جاهلین و جلونگرفتن از نااهلان و از تصرفات بیخردان تا کار به جایی رسیده که دعاها موافق سلیقه‌ها تلفیق شده و زیارتها و مفعه‌ها و صلواتها اختراع شده و مجموعه‌های بسیار از دعاهای دسّ شده چاپ شده و بچه «مِفْتَاح» ها متولّد گشته و کم کم سرایت کرده به سایر کتب رسیده و شایع و رواج گشته مثلاً کتاب «منتهی الآمال» این

أحقر را تازه طبع کردند بعض از کُتّاب آن به سلیقه خود در آن تصرّفات نمودند... غرضم از ذکر این مطلب در اینجا دو چیز بود یکی آنکه چیزهایی که ما از روی جهل و نادانی در دعاها یا زیارات داخل می‌کنیم یا به سلیقه ناقص خود بعض تصرّفات می‌نماییم و آن را کمال فرض می‌نماییم بدانیم که همان چیزها پیش اهلش سبب نقصان و بی‌اعتباری آن دعا یا زیارت خواهد بود... دیگر غرضم آن بود که معلوم شود هرگاه نسخه‌ای که مؤلفش زنده و حاضر و نگهبان او باشد این طور کنند با او، دیگر با سایر نسخ چه خواهند کرد؟ و به کتابهای چاپی دیگر چه اعتماد است؟... این أحقر با اینکه می‌دانستم مذاق مردم این زمان و عدم اهتمام ایشان را در أمثال این امور، برای اتمام حجّت، سعی و کوشش بسیار کردم که دعاها و زیارت منقوله در این کتاب حتی الامکان از نسخه‌های اصل نقل شود و برنسخ متعدّد عرضه شود و به قدری که از عهده برآیم تصحیح آن نمایم تا عامل به آن از روی اطمینان عمل نماید إن شاء الله به شرط آنکه کاتبین و ناسخین تصرّف در آن ننمایند... شیخ کلینی - رضی الله عنه - از «عبدالرحیم قصیر» نقل کرده که خدمت حضرت صادق(ع) رسید و عرض کرد فدایت شوم من از پیش خود دعائی اختراع کرده‌ام حضرت فرمود بگذار مرا از اختراع خود یعنی آن را کنار گذار و برای من نقل مکن و نگذاشت که آن دعای جمعکرده خود را نقل کند... الخ^(۱)»

^۱ - مفاتیح الجنان، «بیان آنچه زیاد شده به زیارت وارث» ص ۴۳۲ به بعد - شیخ عباس یک بار دیگر روایت «عبدالرحیم قصیر» را در فصل «آداب زیارت» صفحه ۳۱۴ آورده است و در آنجا نیز از «خواندن زیارتهای مخترعه» که مأثور نیست نهی کرده است.

تذکار و هشدار به خوانندگان:

این مطلب که شیخ عباس در کتابش آورده به علاوه تمجیدی که پیوسته آخوندها از این کتاب می‌کنند ممکن است این توهم را ایجاد کند که «مفاتیح الجنان» از این عیوب عاری است. اما تحقیق خلاف این پندار را اثبات می‌کند و خوانندگان پس از مطالعه کتاب حاضر، خواهند دانست که «مفاتیح الجنان» از مصادیق تام و کامل کتبی است که در سطور بالا از آنها مذمت و انتقاد شده و شیخ عباس تفاوت چندانی با آخوندی که شیخ «حسین نوری» ماجرای گفتگوی خود را با او در کتاب «لؤلؤ و مرجان» آورده، ندارد^(۱). به راستی درست گفته‌اند که «رُبَّ مشهورٍ لا أصلَ له». «مفاتیح الجنان» مملو است از اخبار ضعیف و ادعیه نامستند شرک آمیز و روایات نامعقول و بر خلاف آیات قرآن و بر خلاف حقائق تاریخی و خرافات ضد علم و ثوابهای اغراق آمیز و عیوب دیگر!! هر کس که مشهور بوده به جلیل القدر و شیخ العلماء و هر چه خواسته نوشته و علمای دیگر نیز به صلاح خود ندیده‌اند که ادعاهای ایشان را بررسی کنند و نگذارند دین اسلام آلوده شود^(۲) بلکه افراد بی‌صلاحیت و یا دشمنان دانا و دکانداران عوامفریب و یا دوستان احمق این روایات جعلی و دعاهای

^۱ - شنیده‌ام که یکی از خطبای شهیر غیر معمم تهران که پس از انقلاب به نمایندگی مجلس نیز رسید کتاب شیخ عباس را **مفاتیح الجنون** خوانده بود. اگر این خبر راست باشد به نظر من سخن ناحقی نگفته است، زیرا من نیز نمی‌دانم چگونه ممکن است **عاقلی معتقد به قرآن**، کتابی چون مفاتیح الجنان یا کتب سید بن طاووس یا کفعمی را تألیف کند.

^۲ - زیرا اگر کسی مانند نویسنده در صدد تحقیق بر آید و ایرادی را آشکار سازد او را با همه قدرت خود می‌کوبند و هزاران تهمت می‌زنند بلکه او را تفسیق و تکفیر کرده و واجب القتل می‌دانند!! چرا این طور شده، جواب این است که چون دین دکان نان شد و هر که به فکر ریاست و جلب احترام عوام شد بهتر از این نمی‌شود. به هر حال ما برای رضای خدا و بیداری حق جویان و طالبین هدایت این تذکرات را داده‌ایم و از خدا می‌خواهیم ما را از شر اهل بدعت حفظ فرموده و عاقبت به خیر کند، والله العاصم.

خرافی را مدرک قرار داده و مردم بی‌خبر را گمراه کرده‌اند^(۱) و بین مسلمین تفرقه انداخته‌اند. لازم است کسی که صادقانه بر آن است که دین خدا را طبق کتاب و سنت راستین رسول خدا(ص) بشناسد و بشناساند فریب این کتب دعا و زیارتنامه‌ها را نخورد. از جمله همین **مفاتیح الجنان** که مملو است از مطالب خرافی و ضد اسلامی زیرا غالباً موجب پذیرش احادیث از جانب مرحوم شیخ «عباس قمی» نقل کلینی یا شیخ صدوق یا شیخ طوسی یا شیخ کفعمی یا ابن طاوس یا ابن المشهدی یا مجلسی یا شیخ حسین نوری و امثال اینها و تبعیت از قاعده مضره «**تسامح در أدلة سنن**» بوده است! وی به مشایخ نامبردگان نظر نداشت در حالیکه روایات قبل از ایشان اکثراً از غلاة و ضعفا و یا فطحی یا واقفی یا ناووسی و یا از مجاهیل و یا مهمل بوده‌اند. شیخ عباس نام راویان را ذکر نکرده تا خواننده ملاحظه کند و ارزش و اعتبار مرویات و منقولات ایشان را بداند. اگر وی در «مفاتیح» نام راویان را ذکر می‌کرد، لااقل اهل تحقیق به بی‌اعتباری مطالب آن واقف می‌شدند. ما با مراجعه به احوال ایشان دیدیم که اکثر شان وضع خوبی ندارند، از قبیل:

عباس بن عامر

احمد بن رزق الکوفی

محمد بن المشمعل

محمد بن ابی زید

سهل بن یعقوب که همگی مجهول اند و

قطرب بن علیف

^۱ - مخفی نماند که اینجانب نیز تا زمانیکه در قم به تحصیل و تدریس مشغول بودم علاقه و اعتقاد شدید به «مفاتیح الجنان» داشتم و این کتاب آنیس و مونس من بود و از من جدا نمی‌شد و آن را بسیار می‌خواندم. شکر و منت خدای را که به برکت آشنایی با قرآن کریم، بیدار شدم و از خرافات نجات یافتم و اینک وظیفه خود می‌دانم که سایرین را نیز از حقیقت این کتاب آگاه سازم. امید است که برای این حقیر باقیات الصالحات باشد. آمین یا رب العالمین.

عبدالرحمان سابط

عثمان بن جنید

ابراهیم بن مأمون

اسحاق بن یوسف که همگی مهمل‌اند و «سهل بن زیاد» کذاب و «محمد بن سلیمان الدیلمی» فاسق ضعیف و «اسحاق بن عمّار» فطحی و «علی بن حسن بن فضال» واقفی و أمثال اینگونه جانوران!

مرحوم قمی ادعیه و اذکاری نقل کرده از استاد خود شیخ «حسین نوری» که او از حاج ملا «فتحعلی سلطان آبادی» و او نقل کرده از آخوند ملا «صادق عراقی» که او خواب دیده و در عالم رؤیا اذکار و دعاهایی را از سیدی به نام «محمد سلطان آبادی» تعلیم گرفته است و یا در باب «کیفیت زیارت امام رضا(ع)» می‌گوید مرد صالحی ادعا کرده که در خواب دیده پیامبر اکرم(ص) فرموده قبر حضرت رضا را زیارت کنید! و اینها مدرک شده برای مؤلف «مفاتیح الجنان»^(۱)!!! آیا شیخ عباس نمی‌داند که خواب حجت نیست!؟

در سطور گذشته دیدیم که شیخ عباس در کتابش خود را مقید شمرده آنچه از ادعیه که سند دارد یا معتبر است ذکر نماید و آنچه که سندش به نظرش نرسیده یا معتبر نیست ذکر ننماید اما با مطالعه «مفاتیح» می‌بینیم دعاهای زیادی را از «مجلسی» نقل می‌کند! در حالیکه «مجلسی» مطالب بی‌سند و یا ضعیف السند بسیاری در آثارش ذکر کرده و بارها تصریح نموده که فلان دعا را در کتب برخی از اصحاب دیده‌ام^(۲) و یا بهمان دعا را در نسخه‌ای قدیمی یافته‌ام!! شیخ عباس با اینکه خود در فصل «آداب زیارت» و نیز پس از ذکر «زیارت وارث»، ادعیه و زیارات مخترعه غیر مأثوره را مورد مذمت قرار داده^(۳) اما خود «دعای عدیله» را نقل کرده که معترف است دعای مذکور مأثور نیست بلکه ساخته یکی از اهل علم

^۱ - مفاتیح الجنان، «در فضیلت بعض از ادعیه در تعقیب نماز صبح»، ص ۲۱ و ص ۵۰۰.

^۲ - به عنوان نمونه بنگرید به مقدمه مناجات خمس عشره در فضل هشتم باب اول مفاتیح ص ۱۱۴.

^۳ - مفاتیح، ص ۳۱۴ و ۴۳۲ تا ۴۳۷.

است! و اقرار کرده که «دعای سیفی صغیر معروف به دعای قاموس» را با تسامح و به تأسی از علمای اعلام ذکر کرده است^(۱)! و در فصل هفتم باب اول «دعای توسل» را که فاقد سند است و در باب «کیفیت زیارت امام رضا(ع)» زیارتی نقل می‌کند که خودش سند آن را بررسی نکرده و معلوم نیست استاد شیخ صدوق آن را ساخته یا مأثور از ائمه است^(۲)! و در فصل ششم باب اول «دعای صباح» را نقل کرده که خودش در باره آن می‌گوید: «علامه مجلسی... فرموده که این دعا از ادعیه مشهوره است و من در کتب معتبره آن را نیافتم مگر در مصباح سید باقی...!! مرحوم قمی - چنانکه گفتیم - در کتابش دعا و ذکر و زیارت بسیاری از کسانی مانند «کفعمی» و «ابن طاوس» و «ابن بابویه» و «ابن المشهدی» و «شیخ طوسی» و ... نقل کرده که از خدا و رسول(ص) نیست! مثلاً می‌گوید «کفعمی» در «بلد الامین» گفته است که فلان دعا را بنویسید و در آب بیندازید!!^(۳) آیا دین خدا - نعوذ بالله - ناقص بوده اینان تکمیل کرده‌اند؟! یا اینان - العیاذ بالله - شریک‌اند با خدا در تشریح؟! یا اینکه خدای تعالی - نعوذ بالله - تابع اینهاست که هرچه بگویند امضاء و تأیید بفرماید!! اینان چه حق داشته‌اند در مطالب دینی چیزی اضافه کنند؟ اگر هر کس از جانب خود چیزی بر دین اضافه کند، افزوده او الهی نیست بلکه دلبخواهی و بشری است و ربطی به دین ندارد. و اگر به دین نسبت داده شود، «بدعت» است. امیر المؤمنین علی(ع) فرموده: «السُّنَّةُ مَا سَنَّ رَسُولُ اللَّهِ(ص) وَ الْبِدْعَةُ مَا أُحْدِثَ بَعْدَهُ» سُنَّتْ آن است که رسول خدا(ص) آورده و بدعت آن است که پس از آنحضرت ایجاد شده^(۴) و فرموده: «مَا أُحْدِثَتْ بِدْعَةٌ إِلَّا تُرِكَ بِهَا سُنَّةٌ فَاتَّقُوا الْبِدْعَ» هیچ بدعتی ایجاد نشده مگر آنکه سنتی متروک می‌گردد پس از بدعتها پرهیزید^(۵).

^۱ - مفاتیح، ص ۱۰۳

^۲ - مفاتیح، ص ۱۰۵ و ص ۵۰۰ و ۵۰۱.

^۳ - مفاتیح الجنان، حاشیه صفحه ۲۳۳.

^۴ - بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۶۶، حدیث ۳۲.

^۵ - نهج البلاغه، خطبه ۱۴۵.

مبتدیان حدیث شناسی نیز می‌دانند که از علائم واضح جعل حدیث آن است که ضمن آن، درباره موضوعی کم اهمیت و کوچک، مبالغه زیاد شده و گزافه‌ها گفته باشند و پیداست که اکثر این گونه احادیث را قصه گوینان یا نویسندگان و گویندگان کم مایه وضع و نقل کرده‌اند. شیخ عباس چنانکه در صفحات گذشته دیدیم به نقل از کتاب استادش، از دعایی که برایش آثار و ثوابهای عجیب و غریب نقل شده انتقاد کرده اما خودش در مفاتیح بارها و بارها ثوابهای شگفت انگیز بلکه شاخ انگیز نقل کرده است!! به عنوان نمونه می‌گوید: «هر که در روز جمعه پیش از نماز صبح سه مرتبه بگوید: «أستغفر الله الذي لا إله إلا هو الحي القيوم و أتوب إليه» گناهانش آمرزیده شود اگر چه بیشتر از کف دریا باشد!! و یا نمازی ذکر کرده که هر کس آن را روز یکشنبه در ماه ذی القعدة بخواند همه گناهانش آمرزیده شود!! و یا هر که در یکی از ماههای حرام، پنجشنبه و جمعه و شنبه را روزه بدارد نهصد سال عبادت محسوب می‌شود!!^(۱) وی مدعی است که نمازی دو رکعتی در عید غدیر معادل صد هزار حج تمتع و صد هزار عمره ثواب دارد و همه حوائجش بر آورده می‌شود^(۲)!! و یا قول مجلسی را آورده که مدعی است هر که بر حضرت زهرا(ع) صلوات بفرستد در بهشت جلیس پیامبر(ص) خواهد بود!!^(۳) شیخ عباس می‌گوید نماز در حرم امیر المؤمنین(ع) برابر دویست هزار نماز است!!^(۴) (از کجا دانسته که نماز در حرم آن حضرت چنین ثوابی دارد؟ معلوم می‌شود که دین شیخ عباس حساب و کتاب درستی ندارد! پس چرا از کتاب مفتاح الجنان انتقاد کرده؟! شیخ عباس در جای دیگر گفته دو رکعت نماز در حرم علی(ع)

^۱ - مفاتیح الجنان، در اعمال شب جمعه، ص ۳۴ و «در اعمال ماه ذی القعدة» ص ۲۵۱.

^۲ - مفاتیح، «اعمال عید غدیر» ص ۲۸۱.

^۳ - مفاتیح، «زیارت حضرت رسول(ص)» ص ۳۲۴ - مجلسی نیز سندی ذکر نکرده است!

^۴ - مفاتیح، «زیارت مطلقه امیر المؤمنین» ص ۳۶۵.

معادل صد رکعت است!^(۱) (بالآخره معلوم نکرد معادل دویست هزار نماز است یا معادل صد رکعت؟! و نیز می‌گوید نماز در مسجد کوفه معادل هزار نماز است که در جای دیگری خوانده شود!^(۲)) (ملاحظه کنید که مسجد الحرام و مسجد الأقصی و مسجد النبی را استثناء نکرده است!!) و می‌گوید نماز واجب در مسجد کوفه، معادل حج تمتع و نماز نافله، معادل عمره‌ای است که با پیامبر انجام شده باشد و هزار وصی پیامبر در آن نماز خوانده‌اند!^(۳) (معلوم نیست چگونه پیامبران پیشین که از دنیا رفته‌اند به دنیا بازگشته و در آن مسجد نماز خوانده‌اند؟ با توجه به اینکه کوفه در زمان خلافت عمر بنا شده و قبل از او در آن منطقه شهری نبوده تا مسجد داشته باشد!) و باز در همانجا می‌گوید همه پیامبران و همه عباد صالحین در مسجد کوفه نماز خوانده‌اند!^(۴) (معلوم نیست که از نظر شیخ عباس آیا همه انبیاء در مسجد کوفه نماز خوانده‌اند!!) و در همانجا می‌گوید: مسجد کوفه از مسجد الأقصی - که قبله نخست مسلمین و مورد احترام همه پیروان حضرت ابراهیم(ع) است - افضل است!^(۵)

^۱ - مفاتیح، «فضیلت و اعمال مسجد کوفه» ص ۳۸۶- را وی این حدیث «محمد بن اسماعیل بزینع» و «متصور بن یونس» است (ر.ک. وسائل الشیعه، ج ۳ ص ۵۲۶ و ۵۲۷) هر دو در کتاب «عرض اخبار اصول...» معرفی شده‌اند. اوّلی در صفحه ۲۸۱ و دوّمی در صفحات ۲۸۲، ۴۶۷، ۵۴۳ و ۵۵۸.

^۲ - مفاتیح، «فضیلت و اعمال مسجد کوفه» ص ۳۸۷- را وی این حدیث یکی از ضعفاست موسوم به «محمد بن علی ماجیلویه» برای آشنایی با دو راوی دیگر همین حدیث که «محمد بن سنان» و «مفضل بن عمر» نام دارند، رجوع کنید به «عرض اخبار اصول...» صفحه ۲۷۰ و ۱۴۱.

^۳ - مفاتیح الجنان «فضیلت و اعمال مسجد کوفه» ص ۳۸۷، را وی این حدیث «سعد بن طریف» است (ر.ک. وسائل الشیعه، ج ۳ ص ۵۲۵ حدیث ۱۵) برای شناخت او رجوع کنید به «عرض اخبار اصول...» ص ۵۹.

^۴ - مفاتیح، «فضیلت و اعمال مسجد کوفه» ص ۳۸۷- این حدیث را کذاب مشهور «سهل بن زیاد» نقل کرده است (ر.ک. وسائل الشیعه، ج ۳ ص ۵۲۱ و ۵۲۲ حدیث ۳) «سهل» را در «عرض اخبار اصول...» صفحه ۶۰ معرفی کرده‌ایم.

^۵ - مفاتیح، «فضیلت و اعمال مسجد کوفه»، ص ۳۸۷ این روایت را مردی ناشناس نقل کرده و مرحوم قمی پذیرفته است!! (ر.ک. مستدرک الوسائل، چاپ سنگی، ج ۱، ص ۲۳۵) در حدیث مذکور به امام صادق(ع) افتراء بسته‌اند که فرموده: «مسجد الأقصی» در بیت المقدس نیست!! بلکه در آسمان

می‌پرسیم چرا خدا پیامبرش را به جای مسجد الأقصی به کوفه که نزدیکتر و مسجدش برتر بود، سیر نداد و از این مسجد در قرآن کریم ذکر نیست؟!» در آداب زیارت «(ص ۳۱۴) شعری از «بحر العلوم» آورده که بیت اول آن چنین است:

وَ مِنْ حَدِيثِ كَرِيلاً وَ الْكَعْبَةِ لِكَرِيلاً بَانَ غُلُوُّ الرَّبِّيَّةِ

ودلالت بر برتری کربلاء بر کعبه دارد!! ودر «زیارت وداع» (ص ۳۳۹) از قول استادش که معتقد به تحریف قرآن بوده، می‌گوید: «مقدار خوابیدن جسد مبارک پیغمبر ما و ائمه - صلوات الله عليهم أجمعين - از زمین اشرف است از کعبه معظمه به اتفاق جمیع فقهاء، چنانچه شهید(ره) در قواعد تصریح به آن نموده!! و با خود نیندیشیده که پیامبر اکرم و ائمه خود به زیارت کعبه می‌رفتند و به سوی آن نماز می‌خواندند، پس چگونه ممکن است قبر آنها اشرف از کعبه باشد!

در فضل یازدهم باب دوم در «اعمال ماههای رومی» درباره شفاى مردم از امراض، روایتی بسیار عجیب از «عبدالله بن عمر» آورده که خود می‌گوید ضعیف است^(۱)! می‌پرسیم پس چه شد آن سخنها که در مقدمه کتاب (ص ۱۲) و در صفحه ۴۳۲ آورده بودی؟ همچنین می‌پرسیم آیا فقط این روایت ضعیف السند است یا بسیاری دیگر از مطالبی که در کتابت آورده‌ای، چنین است؟

در باب سوم که مختص زیارات است، در مقدمه باب مذکور که «در آداب سفر است» (ص ۳۰۸ و ۳۰۹) مطالب و قصه‌های عجیبی آورده و نیز در توصیه پنجم (ص ۳۱۰) به جای

است!!) که پیامبر(ص) در معراج خود بسوی آن رفت و مسجد کوفه افضل است از مسجد «بیت المقدس»!! در حالیکه که قرآن فرموده: «بَارَكْنَا حَوْلَهُ» پیرامونش را برکت بخشیدیم «الإسراء: ۱» یعنی این مسجد در زمین واقع است و در سر زمین پر برکت قرار دارد. اصولاً مسجد در آسمان چه فائده‌ای دارد؟ تفسیر «مجمع البيان» و تفسیر «الميزان» و تفسیر «نمونه» همگی «مسجد الأقصی» را در «بیت المقدس» دانسته‌اند.

^۱ - مفاتیح الجنان ، ص ۳۰۳ به بعد .

آنکه پیشنهاد کند مسافر آب آشامیدنی خود را بجوشاند، توصیه‌ای کرده که ضد بهداشت است!

شیخ عباس در بخش «حرز حضرت فاطمه» یک دعای ضد تب نقل کرده^(۱) و در «اعمال شب اول رمضان» یک غسل ضد خارش تعلیم داده^(۲) (قابل توجه مبتلایان به حساسیت و امراض جلدی!) و در «اعمال روز عید فطر» از قول «شیخ مفید» می‌گوید خوردن خاک سید الشهداء (ع) شفای هر دردی است^(۳)!! و در «اعمال روز اول محرم» از قول «شیخ طوسی» می‌گوید مستحب است که خاک امام حسین (ع) تناول شود^(۴)!! (قابل توجه اطباء و دانشجویان پزشکی که بیهوده سالها درس خوانده‌اند و هنوز توان مداوای همه امراض را ندارند و متأسفانه نمی‌دانند که شیخ ما راه علاج همه بیماریها را کشف کرده است!!) درحالیکه پر واضح است اسلام قطعاً توصیه‌های خلاف بهداشت ندارد.

مرحوم قمی برای تسکین درد دندان می‌گوید: چوبی یا آهنی بگذارد بر دندان دردگن و افسون کند آن را از جانب آن و ... [بگوید] «العَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ دُودَةٌ تَكُونُ فِي الْفَمِ تَأْكُلُ الْعِظْمَ وَ تُنَزِّلُ الدَّمَ...» «شگفتی بسیار از کرمی که در دهان است استخوان می‌خورد و خون را جاری می‌سازد... الخ»^(۵)!! و یا می‌گوید حیوانات نیز برای علاج جراحات خویش سر قبر حضرت علی (ع) می‌آمدند!! (قابل توجه دامزشکان)^(۶).

^۱- مفاتیح، ص ۱۰۹ با اینکه از متن حدیث مذکور دروغ می‌بارد اما بد نیست بدانیم که برخی از زوات آن عبارت انداز: «حسین بن محمد بن سعید» که مجهول الحال است و «جعفر بن محمد بن بشرویه» و «داود بن رشید» و «ولید بن شجاع بن مروان» که مهمل اند (ر.ک. بحار الأنوار، ج ۹۲ ص ۳۷ و ۳۸)

^۲- مفاتیح، ص ۲۱۳.

^۳- مفاتیح، ص ۲۴۹.

^۴- مفاتیح، ص ۲۸۹.

^۵- مفاتیح، الجنان، حاشیة ص ۲۸۷.

^۶- مفاتیح، «در فضیلت زیارت امیر المؤمنین»، ص ۳۴۲.

به نظر ما اگر اینگونه مطالب در دانشگاهها و مراکز علمی خوانده شود قطعاً موجب خنده بلکه قهقهه مستمعین خواهد شد و از این حیث برای تفریح و استراحت دانشجویان و اساتید و انبساط خاطر آنان، بسیار مفید است!

یکی از علمای زمان ما درباره عادات مردم در عهد جاهلیت نوشته است: «بتهای دیگر نیز مورد پرستش بود که معمولاً از ملت‌های مجاور یا زمانهای پیشین به عرب دوران جاهلی رسیده، در آنجا پرستندگانی پیدا کرده بودند، مانند: فلس، بعل، یغوث، یعوق، نسر، ود، سواع که نام آنها در قرآن مجید نیز آمده است.

پرستندگان هر کدام از این بتها که اصل آن در محلی نگهداری می‌شد نمونه‌ای از بت مورد علاقه خود را می‌ساختند تا در خانه و مسافرت مورد پرستش قرار دهند! کار بت پرستی به جایی رسید که گاهی یک مسافر بت پرست در هر منزلی می‌رسید چهار سنگ پیدا می‌کرد و زیباترین آنها را انتخاب نموده که آن را در جایی نصب می‌کرد و به پرستش آن می‌پرداخت^(۱)». «مردم مکه احترام و علاقه خاصی به کعبه داشتند، هر وقت به خارج شهر می‌رفتند، سنگهایی از کعبه همراه می‌بردند در آنجا پیرامون آنها طواف می‌نمودند این رفتار به تدریج شدت یافت و صورت پرستش به خود گرفت و در نتیجه بت پرستی جای یکتا پرستی را گرفت^(۲)». «عمر بن جموح یکی از اشراف... ساکن یثرب بود. وی علاقه‌ای که به خدای خانوادگی خویش داشت یک الگوی چوبی از منات ساخت و در خانه خود در جایگاه محترمانه‌ای قرار داد و به پرستش آن پرداخت^(۳)».

اینک مطالب بالا را مقایسه کن با آنچه شیخ عباس قمی در مفاتیح در «زیارت حضرت رسول(ص) از بعید» (ص ۳۲۴) آورده: «علامه مجلسی در زاد العباد در اعمال عید مولود که روز هفدهم ربیع الأول است فرموده شیخ مفید و شهید و سید بن طاووس (رحمهم الله) گفته‌اند

^۱- راز بزرگ رسالت، جعفر سحانی، از انتشارات کتابخانه مسجد جامع تهران، ۱۳۵۸ ص ۲۴۳.

^۲- راز بزرگ رسالت، ص ۲۳۷.

^۳- راز بزرگ رسالت، ص ۲۴۰.

که چون در غیر مدینه طیبه خواهی که حضرت رسول(ص) را زیارت کنی غسل بکن و شبیه به قبر در پیش روی خود بساز و اسم مبارک آن حضرت را بر آن بنویس و بایست و دل خود را متوجه آنحضرت گردان و بگو...الخ» آیا این کار همسان کار مشرکین عرب نیست؟ آیا کسی که بویی از توحید برده باشد چنین مطالبی را خطاب به موحّدین و مسلمین می‌نویسد؟ آیا پیامبر اکرام(ص) آن همه مجاهدت کرد و آن همه زحمت و مرارت را تحمّل فرمود که مردم با بتها چنین نکنند و با قبر خودش و نوادگانش چنین کنند؟! یا اینکه تمام سعی و مجاهدت رسول خدا و علی(ع) و سایر أصحاب پیامبر آن بود که مردم فقط روبه سوی خدا آورند و فقط به او توجه کنند؟ (فتأمل جدّاً) به همین سبب مسلمین مکلف‌اند هر روز لا اقلّ ده بار در نمازهای خود بگویند «إِيَّاكَ نَعْبُدُ و إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ = فقط تورا عبادت می‌کنیم و فقط از تو یاری می‌خواهیم».

مرحوم قمی معلومات و مقبولاتش متکی به اخبار مذهبی و خرافاتی بوده که از مجعولات غُلاة و فِرَقٍ منحرف می‌باشد، خصوصاً افکار باطل اخباریین، زیرا استاد و معلّم او که دانش خود را از وی فرا گرفته، «حاج میرزا حسین نوری» است که کتابی نوشته به نام «فصل الخطاب فی تحریف کتاب ربّ الأرباب»!!! وی کتاب خدا را تحریف شده می‌داند و با نوشتن این کتاب یهود و نصاری را شاد نموده است! متأسّفانه این شاگرد با استاد خود همعقیده است و در «مفاتیح» در «أعمال روز جمعه» می‌نویسد: «بدان که از برای خواندن آیه الكرسي عَلَى التَّنْزِيلِ، در روز جمعه فضیلت بسیار روایت شده» و در حاشیه همان صفحه می‌نویسد: «علامة مجلسی فرموده که به روایت علی بن ابراهیم و کلینی، آیه الكرسي عَلَى التَّنْزِيلِ» [چنانکه نازل شده] چنین است: **اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ مَنْ ذَا الَّذِي ...** ^(۱) و صلواتی از فردی اصفهانی نقل کرده (ص ۵۲) که دلالت بر تحریف

^۱ - مفاتیح الجنان، ص ۳۶.

قرآن دارد^(۱)!! گویی شیخ عباس این آیه را نخوانده است که می‌فرماید: **إِنَّا حُنُّ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ** [سورة الحجر: ۹] «همانا ما قرآن را نازل نمودیم و بی‌گمان که ما البتّه آن را نگهبانیم» و گویی نمی‌داند اخباری که دلالت بر تحریف قرآن دارد تماماً ضعیف و قرائن جعل در آنها زیاد است^(۲). ای کاش کسی قبل از اینکه مرحوم قمی تألیف «مفاتیح الجنان» را آغاز کند به او برمی‌خورد و می‌گفت: منقول است که هر که هر روز این آیه را بخواند برایش بسیار مفید است: **وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ** [سورة یونس: ۱۰۰] «(خداوند) پلیدی را بر کسانی می‌نهد که نمی‌اندیشند».



باری، کتاب «مفاتیح الجنان» چنانکه مختصراً به عرض خواهد رسید مملوّ است از خرافات و موهومات که غُلاة و کذّابین به نام دعا یا زیارت جعل کرده‌اند و به دست محدثین و نویسندگان زودباور ساده لوح منتشر ساخته‌اند.

در تحریر دوم کتاب «عرض أخبار أصول بر قرآن و عقول» (ص ۴۹ به بعد) به اجمال، مطالبی درباره انواع حدیث و عیوب حدیث بیان کرده‌ایم که مناسب است خوانندگان کتاب حاضر از آن بی‌اطلاع نباشند ولی به هر حال از نظر ما مهمترین معیار قبول یا ردّ روایات و ادعیه، موافقت یا عدم موافقت آنها با قرآن کریم است.

تذکرة: نسخه‌ای از «کلیات مفاتیح الجنان» که در اختیار ماست و بدان استناد کرده و شماره صفحه مطالب را از آن نقل می‌کنیم، به خط مرحوم «میرزا طاهر خوشنویس» تبریزی و چاپ کتابفرشی «محمد حسن علمی» است که توسط «حاج ملا علی واعظ تبریزی خیابانی» با

^۱ - ر.ک کتاب حاضر، صفحه ۴۶، ۴۳ و ر.ک. منتهی الآمال، ج ۲ ص ۳۵۵. (مخفی نماند آنچه از «منتهی الآمال» نقل می‌کنیم، بر اساس چاپ کتابفرشی اسلامیّه و به خط حاج میرزا حسن هریسی ارونقی است).

^۲ - درباره عدم تحریف قرآن، رجوع کنید به تحریر دوم کتاب «عرض أخبار أصول بر قرآن و عقول» صفحه ۶۹۰ به بعد و کتاب «البيان» تألیف آیه الله ابوالقاسم خوئی.

نسخه‌ای که به خط مؤلف بوده، مقابله و تصحیح شده و نامبرده به رسم تأیید، صفحه آخر کتاب (ص ۶۰۰) را مُهر خویش ممهور ساخته است. کتابت این نسخه در بیست و یکم رجب سال ۱۳۵۶ هـ. ق. مطابق پنجم مهر ۱۳۱۶ هـ. ش. پایان یافته و «حدیث کساء» با ترجمه فارسی به خط «حسن بن حاج عبدالکریم هریسی»، از صفحه ۶۰۴ به بعد آمده است.

مخفی نماند که کتاب «مفاتیح الجنان» مرحوم شیخ عباس قمی مشتمل است بر متن که به «مفاتیح الجنان» موسوم است و حاشیه‌ای به نام رساله «الباقیات الصالحات فی الأدعیة و الصلوات المندویات» و هر دو (= متن و حاشیه) از صفحه ۱۲ آغاز شده و در صفحه ۵۷۱ پایان می‌پذیرند. سپس متن «ملحقات مفاتیح الجنان» با مقدمه‌ای از مؤلف همراه حاشیه آن به نام «ملحقات الباقیات الصالحات» از صفحه ۵۷۲ شروع شده و به نیمه صفحه ۵۹۲ ختم می‌شود. این هر چهار قسمت بی‌شبهه تألیف آن مرحوم است. اما نمی‌توان مطالبی را که در حاشیه صفحات قبل از صفحه ۱۲ و مطالبی را که تحت عنوان «ملحقات دوم» در متن و حاشیه صفحه ۵۹۲ به بعد آمده، با قاطعیت به آن مرحوم منتسب ساخت^(۱). والله العالم. «حدیث کساء» نیز چنانکه خواهیم دید، قطعاً بر خلاف رضای مؤلف به کتابش منضم شده است^(۲). و آخر دَعَوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

^۱ - متأسفانه در تحریر قبلی کتاب، از ذکر این نکته، قصور کرده بودم.

^۲ - ر.ک کتاب حاضر، ص ۵۱۷.

نگاهی به حواشی مفاتیح از صفحه ۲ الی ۱۲ :

چنانکه در «عرض أخبار أصول بر قرآن و عقول» گفته شد مرحوم «شهید ثانی» (شیخ زین الدین عاملی) در کتاب «البدایة فی علم الداریة» (چاپ سنگی، ص ۷۲) تصریح کرده روایات غلوآمیز عجیبی که واقدی و ثعلبی و زمخشری در کتب خود درباره ثواب قراءت سوره‌های قرآن آورده‌اند، جعلی است^(۱)! استاد «محمد باقر بهبودی» نیز فرموده: «زناده و غُلاة در خاموش کردن نور اسلام و تباه ساختن شریعت و احکام دین و ایجاد شک و تردید در دلها و بازی با حقائق و معارف دینی و ترویج خرافات و اباطیل و بدعتها و ایجاد تفرقه و اختلاف از هیچ کوششی فرو گذار نکرده‌اند..... معجزات خرافی بیهوده و نابجا جعل کرده و آنها را از زبان قصه پردازان و مشایخ و رؤات ساده لوح حدیث نشر دادند..... مطالب سست و ناستوار تصوف و عرفان را در احادیث درج نمودند..... همچنین عباداتی بدعت نهادند و صلواتی اختراع کردند و ادعیه عرفانی و غیرعرفانی ساختند و عاملین به آنها و خوانندگان چنان دعاهایی را به ثوابهای گزاف و حصول نعمتهای اخروی، بشارت دادند و بسیاری از عابدان ساده لوح شب و روز از انجام این عبادات [نا مستند] و خواندن این ادعیه [دروغین] کوتاهی نکرده و [بدین ترتیب] از سنت عادلانه و استوار نبوی منحرف شده و از نتیجه عبادت و دعا بی بهره ماندند درحالیکه می‌پندارند کار نیک انجام می‌دهند.... (مقدمه صحیح الکافی)» طبع بیروت، چاپ اول ج ۱ - همچنین رجوع کنید به «عرض أخبار أصول ...» ص ۶ به بعد).

نگارنده گوید متأسفانه کتب شیعه نیز از گزند چنین روایاتی مصون نمانده‌اند و در «مجمع البیان» و تفسیر صافی و ... از اینگونه روایات خرافی دیده می‌شود. در «مفاتیح الجنان» نیز این روایات را آورده‌اند، از آن جمله به نقل از «مفاتیح النجاح» درباره سوره «یس» بدون ذکر سند می‌گوید: «سوره یس به صاحبش می‌رساند خیر دنیا و آخرت را و دفع می‌کند از او بلای دنیا و آخرت را و دفع می‌کند هر شرّی را و روا می‌کند جهت او هر حاجتی را و

^۱ - رجوع کنید به کتاب مذکور، صفحه ۱۶ الی ۱۸

هر که بخواند این سوره را برابر بیست حجّ است برای او و هر که بشنود جهت او باشد هزار نور و هزار یقین و هزار برکت و هزار رحمت و از او بیرون می‌آورد هر کوفتی را (!!)^(۱)..... منقول است که هر که در قبرستان در آید و سوره **یس** بخواند خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - عذاب اموات را تخفیف دهد و جهت او باشد به عدد ایشان حسنات (!!).... و هر که پیش از خواب در شب بخواند موگّل سازد خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - بر او هزار فرشته که حفظ کنند او را از شرّ هر شیطان رجیم و از هر آفتی و اگر بمیرد در آن روز خدای تعالی او را داخل بهشت سازد^(۲) (!!) و یا «در اعمال شب جمعه» (ص ۳۱) گفته است: «هر که هر شب جمعه سوره **واقعه** را بخواند هیچ آفت از آفات دنیا به او نرسد...» و یا در صفحه ۳۸ از قول «عنبسة بن مصعب» که از ضعفاست، می‌گوید: هر که سوره **ابراهیم** و سوره **حجر** را در دو رکعت در روز جمعه بخواند هرگز پریشانی و دیوانگی و بلایی به او نرسد^(۳)!

اینها یقیناً دروغ است اخباری است غلوّ آمیز و غرور انگیز. رسول خدا(ص) و بسیاری از اصحابش سوره یس و سوره واقعه و را خواندند و شرور و آفات دنیا از آنان دفع نشد. و یا درباره سوره **الرّحمان** می‌نویسد: «.... می‌آید از نزد خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - و می‌ایستد نزد خدای تعالی^(۴).....» و یا می‌نویسد: «هر که بخواند سوره **الرّحمان** و هر جا بخواند **فَبِأَيِّ آيَاتِ**

^۱ - مفاتیح الجنان، حاشیه صفحه ۳ - روایت مذکور به ابوبکر منسوب است! (ر.ک. مستدرک الوسائل، چاپ سنگی، ج ۱ ص ۳۰۴)

^۲ - مفاتیح، حاشیه صفحه ۴ - این حدیث را در «وسائل الشیعه، ج ۴ ص ۸۸۶، حدیث ۱ «بینید یکی از روایات آن «اسماعیل بن مهران» است که در «عرض اخبار اصول....» (ص ۶۲۰ و ۷۶۲) معرفی شده و دیگری «**حسین بن أبی العلاء**» واقفی است که علما در باره وی اختلاف دارند، «کسی» او را توثیق نکرده و فاضل جزائری او را ضعیف شمرده است. روایت عجیب «هر که سه طسین را در شب جمعه بخواند ... الخ» (ص ۳۱) نیز از اوست. ر.ک. وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۸۹، حدیث ۱۲.

^۳ - برای دیدن روایت مذکور رجوع کنید به وسائل الشیعه ج ۵، ص ۵۹، حدیث ۹.

^۴ - مفاتیح، حاشیه صفحه ۵ - روایت مذکور را در «وسائل الشیعه، ج ۴ ص ۸۰۹ حدیث ۲» ببینید.

رَبِّكُمْا تَكْذِبَانِ» بگوید: «لَا يَشِيءُ مِنْ آلَائِكَ رَبُّ أَكْذَبُ»، پس اگر در شب بخواند آنگاه بمیرد شهید مرده و اگر در روز بخواند آنگاه بمیرد شهید مرده^(۱)!! نویسنده عقلش را بکار نگرفته که خداوند متعال مکان ندارد که چیزی نزد او بیاید و نزدیک او یا دور از او بایستند! دیگر آنکه اگر با خواندن این سوره ثواب شهادت حاصل می شود دیگر جهاد فی سبیل الله و آلات حرب لازم نیست!! آیا استعمار بهتر از این می خواهد؟! (فتأمل)

در باره سوره جمعه می گوید: «از حضرت صادق(ع) منقول است که واجب است بر هر مؤمن هر گاه شیعه ما باشد که بخواند در نماز شب جمعه، سوره «جمعه» و «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» و در نماز ظهر آن، «جمعه» و «منافقین» و هر گاه این را به عمل آورد چنان است که گویا عمل رسول خدا(ص) را بجا آورده... الخ» این روایت مشعشع یک بار دیگر در مفاتیح «در أعمال روز جمعه» (ص ۴۸) تکرار شده است!!^(۲) طبق این خبر عمل رسول خدا(ص) و آنهمه زحمات و مرارتها و جهادهای آن حضرت، معادل است با خواندن دو سوره!!! دیگر آنکه شیعه امام صادق(ع) چرا روز جمعه، نماز جمعه نمی خواند و نماز ظهر می خواند؟

درباره سوره «نبا آیه ۲» می گوید: **عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ** هم ولایت است و هم حضرت امیر(ع)؟! در صورتی که حضرت امیر(ع) در «صحیفه علویه» در «دعای روز دوشنبه» می گوید: «الحمد لله الذي هداني للإسلام و أكرمني بالإيمان و بصّرني في الدين و شرفني باليقين و عرّفني الحقّ الذي عنه يُؤفكون و التّبأ العظيم الذي هم فيه مختلفون = سپاس و ستایش مر

^۱ - مفاتیح الجنان، حاشیه صفحه ۶.

^۲ - برای مطالعه روایت مذکور رجوع کنید به «وسائل الشیعه، ج ۴ ص ۷۹۰ حدیث ۸» - برخی از روایات حدیث مذکور عبارت اند از «منصور بن حازم» که در صفحه ۱۹۷ و ۳۱۲ و «سیف بن عمیره» که در صفحه ۷۸ و «اسماعیل بن مهران» که در صفحه ۶۲۰ و ۷۶۳ از کتاب «عرض اخبار اصول...» معرفی شده اند. راوی دیگر آن «محمد بن حسان» است که شیخ طوسی و غضائری و ابن داود و علامه حلی او را تضعیف کرده اند و بنابه قول نجاشی، روایات او بسیار مورد پسند ضعف است و آنها روایات بسیاری از او نقل می کنند!

خدایی را که مرا به اسلام ره نموده و به ایمان گرامی داشت و در دین بینش عطا فرمود و با یقین شرافت بخشید و حقی را که [کافران ناسپاس] از آن روی می گردانند و خبر بزرگی را که در آن اختلاف کرده اند، به من شناساند». از این دعا معلوم می شود «النَّبِيُّ الْعَظِيمُ = خبر بزرگ» خود آنحضرت نیست بلکه او مؤمن به آن است. (فتأمل) با توجه به اینکه آیه فرموده مکیان درباره آن اختلاف دارند می توان گفت خبر مذکور توحید یا نبوت پیامبر نبوده زیرا مکیان به اتفاق این دو را، قبول نداشتند اما در مسأله بعث اموات و قیامت، برخی به بقای روح قائل بودند و با معاد روحانی مخالف نبودند. برخی در امکان معاد تردید داشتند و برخی کاملاً منکر بودند و با توجه به اینکه در آیات بعدی دوبار با لحن تهدید آمیز فرموده: ﴿كَلَّا سَيَعْمُونَ. ثُمَّ كَلَّا سَيَعْمُونَ﴾ [سورة النبأ: ۴-۵] «نه چنین است [که پنداشته اند] بزودی خواهد دانست پس نه چنین است [که پنداشته اند] بزودی خواهند دانست». و در آیه هفدهم فرموده: ﴿إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَتًا﴾ [سورة النبأ: ۱۷] «همانا روز جدایی [نیکو کردار از بد کردار] وعده گاه است» و سپس به ذکر جهنم و بهشت می پردازد طبعاً این خبر با واقعه عظیم قیامت که در آینده واقع خواهد شد مناسبت دارد. «مجمع البیان» نیز با اینکه به اخبار خرافی بی توجه نیست ولی در اینجا اعتنایی به اینکه منظور از «النَّبِيُّ الْعَظِيمُ» ولایت است، نکرده؛ تفسیر «المیزان» نیز به اخبار مذکور اعتنا نکرده و گفته است: مراد از خبر عظیم بعث و قیامت است زیرا قرآن کریم در سوره های مکی خصوصاً سوره هایی که اوائل بعثت نازل شده تأکید و اهتمام کامل به اثبات قیامت و یَوْمُ الْفَصْلِ دارد. تفسیر نمونه نیز برای اینکه آبروی روایات را حفظ کند سه روایت نامعتبر آورده و چون دیده قول روایات هیچ تناسبی با آیات سوره «نبأ» ندارد، بی دلیل ادعا کرده که ممکن است منظور باطنی آیات، «ولایت» باشد!! اما به هنگام تفسیر آیه اعتراف کرده که توجه به این حقیقت که شدیدترین مخالفت مشرکان در مسأله «معاد» بود، رویهمرفته تفسیر آیه به معاد و رستاخیز را تأکید می کند. و تصریح می کند که تفسیر آیه به معاد بر همه اقوال برتری دارد.

نگارنده گوید اگر قرار باشد برای آیات باطن بدون تناسب و ارتباط باظاهر قائل شویم ما نیز میگوییم معنای باطنی از «النَّبَأُ الْعَظِيمُ» آن است که علمای دین و آخوندها، متعصب و خرافی و سبب انحراف و گمراهی عوام هستند و این مسأله‌ای است که قبول آن برای عوام آسان نیست و در آن اختلاف و تردید دارند و در قیامت خواهند دانست که آنها چه فریب بزرگی خورده‌اند؟! «بِأَثْمِكَ بَجُرٌّ وَ بَائِي لَا بَجُرٌّ».

علاوه بر این سوره «نبأ» در مکه نازل شده و أهل مکه درباره حضرت علی (ع) تساؤل و اختلاف نداشتند تا خداوند جواب دهد.

و درباره سوره «قدر» نوشته: «هر که سوره اِنَّا أَنْزَلْنَاهُ را در نماز فریضه بخواند منادی از جانب پروردگار او را ندا کند که خدا گناهان گذشته تو را آمرزید، عمل را از سر گیر^(۱)!!» یعنی دوباره خطایا و جنایات خود را از سر گیر!! نمی‌دانیم چرا نویسندگان و ناقلین اینگونه اخبار و خوانندگان آنها، فکر خود را به کار نگرفته‌اند که این اخبار ضد قرآن و قانون الهی است که فرموده: ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ . وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾ [سورة الزلزلة: ۷-۸] «پس هر که هموزن ذره‌ای کار خیر به جای آرد [نتیجه] آن را می‌بیند و هر که هموزن ذره‌ای بدی مرتکب شود [نتیجه] آن را می‌بیند» و فرموده: ﴿كُلُّ أَمْرٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ﴾ [سورة الطور: ۲۱] «هر انسانی در گرو دستاورد خویش است» و فرموده: ﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ﴾ [سورة المدثر: ۳۸] «هر نفسی در گرو دستاورد خویش است» و نیز فرموده: ﴿إِن تَأْكُلُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ﴾ [سورة لقمان: ۱۶] «اگر [عمل انسان] هموزن دانه خردلی در [درون] تخته

^۱ - برای دیدن حدیث مذکور رجوع کنید به «وسائل الشیعه» ج ۴ ص ۸۱۱ حدیث ۹ - یکی از زوات آن «حسین بن ابی العلاء» است که در پاورقی شماره ۳، صفحه ۲۹ کتاب حاضر معرفی شد.

سنگی یا در [گوشه‌ای] از آسمانها یا زمین [پنهان] باشد، خدا آن را [در محاسبه] می‌آورد، همانا خدا باریک بین و آگاه است».

همین مقدار برای اینکه بدانیم حواشی این بخش از کتاب «مفاتیح الجنان» تا چه اندازه به اسلام و مسلمانی مرتبط است، کفایت می‌کند و تفصیل بیشتر لازم نیست. البته وضع سایر بخشهای «مفاتیح» نیز از این بهتر نیست. به عنوان مثال «در أعمال روز جمعه» (ص ۴۹) می‌گوید: «هر که بعد از نماز صبح و نماز ظهر بگوید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ»، نمیرد تا امام قائم را درک نماید!!!» و یا «در أعمال شب جمعه» (ص ۳۱) می‌گوید: «هر که در هر شب جمعه سوره بنی اسرائیل (= الإسراء) را بخواند نمیرد تا به خدمت حضرت قائم برسد و از اصحاب آن حضرت باشد!!! لازم است بدانیم که جاعل این خبر آن را از قول حضرت صادق (ع) نقل کرده و غافل بوده که در زمان آنحضرت کسی جز خودش امام نبوده یعنی هنگام صدور این حدیث امام قائم همان حضرت بوده و لاغیر! آیا جاعل فهمیده که چه بافته است؟ چرا شیخ عباس هنگام نوشتن این دو حدیث در کتابش از خود سؤال نکرده که پس تکلیف کسانی که تا زمان او این سوره یا این صلوات را خوانده‌اند و از دنیا رفته‌اند و به خدمت حضرت صادق و یا امام دوازدهم نرسیده‌اند چیست^(۱)؟! البته من نیز باید از خودم بپرسم که آیا اصولاً شیخ عباس و نظایر او فکر می‌کرده‌اند، یا کاری به کار عقل خود نداشته‌اند و استفاده از عقل خدا داد را لازم نمی‌دانستند!

در همان صفحه برای خواندن سوره «صاد» می‌گوید: «به سند معتبر(!!!) از حضرت باقر(ع) منقول است که هر که سوره «صاد» را در شب جمعه بخواند از خیر دنیا و عقبی آنقدر به او عطا کنند که نداده باشند مگر به پیغمبر مرسل یا ملک مقرب و داخل بهشت گردانند او را با

^۱ - برای مطالعه این دو حدیث رجوع کنید به مستدرک الوسائل ج ۱ ص ۴۲۳ و به وسائل الشیعه ج ۵ ص ۸۸ حدیث ۸ - این حدیث را «حسین بن ابی العلاء» روایت کرده که در کتاب حاضر در صفحه ۳۷ پاورقی شماره ۲ معرفی شد.

هر که خواهد از أهل خانه او حتی خادمی که او را خدمت کرده است اگر چه داخل عیال او نباشد و در حد شفاعت کردن او نباشد»^(۱).

و باز در همان صفحه می گوید: «هر که سوره کَهِف را در هر شب جمعه بخواند نمیرد مگر شهید و حق تعالی او را در روز قیامت با شهداء محشور گرداند و با ایشان باز دارد»^(۲).

و باز در همانجا از قول حضرت صادق (ع) می گوید: «هر که سوره اَلْمَسْجِدِیْن را در هر شب جمعه بخواند حق تعالی در قیامت نامه او را به دست راست او دهد و او را بر اعمال او حساب نکند و از رفقای محمد (ص) و آل او - علیهم السّلام - باشد^(۳)!! و یا در صفحه ۱۵ می گوید هر کسی فلان دعا را بخواند «خدا دیوان گناهان او را نگشاید»!! اینگونه اقوال مخالف

قرآن است که فرمود: ﴿فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ﴾ [سوره

الاعراف: ۶] «هر آینه البته از مردمی که رسول برایشان فرستاده شده سؤال می کنیم و هر آینه البته از پیامبران [نیز] سؤال می کنیم». خدا پیامبران را مسؤول می داند، پس چگونه ممکن است هر که سوره ای یا دعایی بخواند مسؤول نباشد و خدا اعمال او را محاسبه نکند؟ أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟ به راستی مؤلف «مفتاح الجنان» و یا مؤلف «مفاتیح الجنان» و نظایر این دو از خود

نپرسیده اند که چگونه ممکن است دین الهی از یک سو بگوید: ﴿أَحْسَبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا

أَنْ يَقُولُوا ءَامَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ . وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ

^۱- برای دیدن این حدیث رجوع کنید به «وسائل الشیعه ج ۵، ص ۸۹ و ۹۰ حدیث ۱- یکی از روایات حدیث «عمرو بن جبیر العزرمی» نام دارد که مجهول است. باید به شیخ عباس بگوئیم که معنای «سند معتبر» را نیز فهمیدیم!

^۲- برای دیدن این حدیث رجوع کنید به «وسائل الشیعه ج ۵ ص ۸۸ حدیث ۹ - دو تن از روایات این حدیث عبارت اند از «محمد بن حسان» و «اسماعیل بن مهران». برای اطلاع از وضع آن دو رجوع کنید به پاورقی شماره ۲ صفحه ۳۸.

^۳- ر.ک «وسائل الشیعه ج ۵ ص ۸۹ حدیث ۱۳- این حدیث را «حسین بن أبی العلاء» نقل کرده که در پاورقی شماره ۲ صفحه ۳۷ کتاب حاضر معرفی شد.

صَدُقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَذِبِينَ وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ ﴿ [سورة العنكبوت: ۲ و ۳ و ۶] « آیا مردم پنداشته‌اند که چون [به زبان] بگویند ایمان آوردیم رها می‌شوند و آزموده و امتحان نمی‌شوند؟ و هر آینه کسانی را که پیش از ایشان بوده‌اند آزمودیم تا خداوند کسانی را که راست گفته‌اند معلوم بدارد و در غگویان را [نیز] معلوم بدارد.... و هر که جهد و جهاد کند برای خود مجاهدت می‌کند همانا خداوند بی گمان از جهانیان بی‌نیاز است» و بفرماید: ﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرُ اللَّهُ أَلاَّ إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ ﴿ [سورة البقرة: ۲۱۴] « آیا پنداشته‌اید که به بهشت در می‌آیید درحالی که هنوز مانند آنچه بر سر پیشینیان شما آمده بر سر شما نیامده است؟ آنان را دشواریها و گزند و زیان رسید تا بدانجا که پیامبر و مؤمنانی که با او بودند چنان لرزان و آشفته شدند که می‌گفتند [پس] یاری خدا کی فرا می‌رسد؟ آگاه باشید که یاری خداوند نزدیک است» یعنی حصول سعادت ابدی در گرو ایمان و عمل و مجاهدت خالصانه است، و از سوی دیگر بگوید اگر فلان دعا را بخوانید یا فلان زیارت را بجای آورید، بهشت و سعادت آخروی از آن شما خواهد بود؟! چنین کاری بی‌تردید موجب نقض غرض از تشریح احکام است زیرا در این صورت چرا باید کار ساده‌تر را فرو گذاشت و راه دشوارتر را برگزید؟! وقتی می‌توان با یک دعا یا یک زیارت بهشت را خرید چرا باید تن به جهاد با نفس و فدا کاری و جهاد فی سبیل الله داد؟ این ثوابهای عجیب و غریب اگر باور شود سبب گریز مردم از عمل خواهد بود و موجب بی‌اعتباری تشویق و تهدید دین در عمل به اوامر و اجتناب از نواهی شرع می‌شود. فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا .

تحقیقی مختصر در «مفاتیح الجنان» «باب اوّل»

بدان که مرحوم قمی کتابش را به سه باب تقسیم کرده: **باب اوّل** در تعقیب نمازها و دعا‌های آیام هفته و اعمال شب و روز جمعه و بعضی ادعیه مشهوره و مناجات خمس عشره و غیرها.

باب دوّم در اعمال ماههای سال و فضیلت و اعمال نوروز و اعمال ماههای رومی.

باب سوّم در زیارت و آنچه مناسب آن باب است.

در این صفحات مطالب «باب اوّل» را گذرا و به اجمال بررسی می‌کنیم: مرحوم قمی در صفحه سوّم کتابش، عهد خود با خوانندگان را که در صفحه اول بدان متعهد شده بود، از یاد برده و در فصل «تعقیبات مشترکه» (ص ۱۴) دعایی آورده از «مصباح المتهجد» شیخ طوسی که او نیز سندی برای آن ذکر نکرده است، درحالیکه شیخ عباس در مقدمه «مفاتیح الجنان» (ص ۱۲) ملتزم شده بود مطالبی را که سندش به نظرش نرسیده ذکر نماید! منظور ما دعایی است که می‌گوید جبرئیل به حضرت یوسف (ع) تعلیم کرد. می‌پرسم آیا زنان که ریش ندارند نباید این دعا را بخوانند؟ دیگر آنکه چرا جبرئیل دعایی به آنحضرت آموخت که دهها قرن پس از او نیز تحقق نمی‌یافت؟ آیا - نعوذ بالله - دعایی که برای آنحضرت مفیدتر باشد، نمی‌دانست؟!

خلاصه کلام آنکه مرحوم قمی برخلاف عهدش با خوانندگان، آنچه در این فصل آورده غالباً یا بی‌سند است یا ضعیف السند و هر که به کتبی که وی به عنوان مأخذ ذکر کرده مراجعه کند صحّت قول ما را تأیید خواهد کرد. ما به طور گذرا نمونه‌هایی را ذکر می‌کنیم. زیرا ذکر همه آنها خلاف اختصار است.

در صفحه ۱۶ سلامی بر دوازده امام از «ابن بابویه» نقل کرده که وی می‌گوید پس از آن «هر حاجت که داری از خدا بطلب!» آیا شیخ صدوق حقّ تشریح داشته؟! وی چه حقّ داشته که چیزی در دین از خود بگوید؟ همچنین آنچه که از «مصباح» کفعمی نقل کرده سند

ندارد. در صفحه ۱۷ حدیثی از قول امام محمد تقی (ع) آورده که راوی آن «حسن بن العباس بن الحریش الرّازی» است^(۱).

در صفحه ۱۸ «نماز غفیله» را ذکر کرده که سند آن وضع خوبی ندارد^(۲). ولی از حدیث مذکور و احادیث متعدّد دیگری که در وسائل مذکور است، می‌توان دریافت که ائمه (ع) جایز می‌دانسته‌اند که پس از «حمد» قسمتی از یک سوره قرآن قرائت شود^(۳). (فتأمل)

در صفحه ۱۹ و ۲۰ آنچه از «مصباح» شیخ طوسی در تعقیب نماز عشاء و نماز صبح نقل کرده، سند ندارد! در صفحه ۲۰ روایتی از کلینی در تعقیب نماز صبح و مغرب نقل کرده که دو تن از روات آن عبارت‌اند از «اسماعیل بن مهران» و «علی بن ابی حمزه بطائنی»^(۴)! در همین صفحه از «جعفی» که از ضعف‌استدلال دعایی برای درد چشم نقل می‌کند که چنین آغاز می‌شود: «اللّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْكَ...» مگر محمد و آل محمد حقّی بر خدا دارند^(۵)؟! یا خداست که بر ایشان حقّ عظیم دارد؟

در صفحه ۲۱ خوابی را ذکر کرده که چون خواب حجّت نیست به آن نمی‌پردازیم.

^۱- روایت مورد نظر ما در مستدرک الوسائل ج ۱، ص ۳۴۸، مذکور است برای شناخت «حسن» نیز رجوع کنید به «عرض اخبار اصول...» ص ۵۲۱.

^۲- ر.ک. مستدرک الوسائل، ج ۱ ص ۴۶۱.

^۳- برای اطلاع از احادیث مذکور رجوع کنید به وسائل الشیعه، ج ۴ صفحه ۷۳۷ به بعد.

^۴- «اسماعیل» در صفحه ۶۲۰ و ۷۶۳ و «علی» در صفحه ۱۳۳ و ۱۶۵ کتاب «عرض اخبار اصول...» معرفی شده‌اند.

^۵- برای دیدن روایت مذکور رجوع کنید به وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۱۰۵۵- حدیث ۵.

در صفحه ۲۲ نقل کرده که: «فريضة و واجب است بر هر مسلمانی که ده مرتبه پیش از غروب این دعا را بخواند: «لا اله إلا الله وحده لا شريك له... الخ»^(۱). آیا شیخ عباس نمی‌داند که هیچ یک از علمای اسلام حتی علمای امامیه به چنین واجبی قائل نیستند؟! در فصل سوّم باب اوّل (ص ۳۲) دعاهای آیام هفته را از «ملحقات صحیفه سجّادیه» نقل کرده که اصلاً مدرکی برای این ملحقات نیست و عجیب است که مانند یهود هفته را از یکشنبه آغاز و به شنبه ختم کرده است؟! این دعاها در «بلد الامین» کفعمی نیز بدون سند آمده است^(۲). مضمون بعضی از جملات این دعاها شرعاً و عقلاً مورد اشکال است مانند مسأله توسّل (در دعای روز پنجشنبه) که شرح مختصر آن بیاید^(۳). در «بلد الامین» جمله ما قبل آخر دعای روز پنجشنبه، چنین است: «واجعله لي شافعاً يوم القيامة نافعاً» و کلمات «توسّلی به» را ندارد^(۴).

در صفحه ۲۹ نقل نموده: «هرکه معصیت خدا را در شب جمعه ترک کند حقّ تعالی گناهان گذشته او را بیامزد» می‌گوییم چه کار خوبی است که شش روز هفته را گناه کنیم و شب جمعه و روزش را استراحت کنیم تا هم برای گناه کردن در هفته آینده تجدید قوا کرده باشیم و هم گناهان هفته قبل آمرزیده شود!! اَمَّا قرآن کریم فرموده: **لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا** [سورة النساء: ۱۲۳] «نه به آرزوهای شماست و نه به آرزوهای اهل کتاب، هرکه عمل بدی

^۱- این روایت مذکور است در وسائل الشیعة ج ۴ ص ۱۲۳۵ حدیث ۴ (به نقل از خصال شیخ صدوق) یکی از زوای آن «تمیم بن بهلول» نام دارد که مهمل است و راوی دیگر آن به نام «بکر بن عبدالله بن حبیب» ضعیف است.

^۲- در «مصباح» کفعمی (فصل ۱۷ فی ادعیه اللیالی و الاّیام) نیز بدون سند ذکر شده است.

^۳- ر.ک همین کتاب، صفحه ۱۰۱ به بعد.

^۴- البلد الامین، الشیخ ابراهیم الکفعمی، ص ۱۳۹ و نیز رجوع شود به کتاب مصباح نامبرده، فصل هفدهم.

مرتکب شود، بدان کیفر شود و جز خدا برای خویش یار و یا وری نخواهد یافت» حال خواننده مختار است کلام خدا را قبول کند یا روایت مفاتیح را!

درباره مطالب صفحه ۳۱ قبلاً سخن گفته‌ایم^(۱) و تکرار نمی‌کنیم. در صفحه ۱۲ مدعی است که شعر خواندن در شب و روز جمعه مکروه بوده و بایسته است که ترک شود اگرچه شعر حقی باشد و حتی نماز کسی بخواند قبول نمی‌شود. می‌گوییم اگر این روایت را قبول دارید چرا بر ضد این خبر، مساجد را در شب و روز جمعه پر کرده‌اید از شعر و مداحی و دست زدن و یا مرثیه خواندن و

در همین صفحه می‌گوید: «هرکه هفت مرتبه این دعا را بخواند در شب جمعه یا روز جمعه اگر در آن روز بمیرد داخل بهشت شود... الخ» در حالیکه حدیث مذکور مرسل و بی‌اعتبار است^(۲). و همچنین دعایی از «مصباح» شیخ طوسی نقل کرده که وی سند آن را ذکر نکرده است! و در همین صفحه روایت کرده از شیخ طوسی و سید بن طاووس و کفعمی و سید بن باقی که مستحب است فلان دعا را بخوانند! ما سؤال می‌کنیم اگر آن دعا از رسول خدا(ص) است چرا از خود آن حضرت نقل نمی‌کنید و اگر از رسول خدا(ص) نیست شیخ و سید و دیگران چه حق داشته‌اند که مستحبی بر دین اضافه کنند!؟

در «اعمال روز جمعه» (ص ۳۴) می‌گوید: «و چون صبح روز جمعه طالع شود این دعا را بخواند: «أصبحْتُ في ذمّة الله... الخ» درحالی که راوی این حدیث یکی از غلاة و ضعفاست به نام «داود بن کثیر الرقی»^(۳).

و در «اعمال روز جمعه» (ص ۳۷) اکاذیب «صالح بن عقیبه» را درباره انار آورده است^(۴)!! در صفحه ۳۸ می‌گوید: «دعای ندبه را که از اعمال اعیاد اربعه است بخواند» درحالیکه

^۱- ر.ک. همین کتاب، صفحه ۴۱ و ۴۲.

^۲- ر.ک. مستدرک الوسائل، ج ۱ ص ۴۲۷.

^۳- ر.ک. جمال الأسبوع، سید بن طاووس، الفصل التاسع عشر، «فيما يقوله إذا طلع فجر يوم الجمعة» برای آشنایی با «داود» رجوع کنید به «عرض اخبار اصول...» ص ۳۶۹.

بسیاری از جملات دعای مذکور ضد قرآن است!! و در صفحات آینده شرحش بیاید^(۲). این شاء الله تعالی.

«در اعمال روز جمعه» (۳۷ و ۳۸) به امام باقر(ع) افتراء بسته‌اند که آنحضرت فرمود: «زیارت کنید مردگان را در روز جمعه که می‌دانند کیست که به زیارت ایشان رفته است و شاد می‌شوند»^(۳)!! در حالیکه قرآن می‌گوید مردگان از دنیا خبر ندارند و در عالم برزخ هستند. یکی از روایات حدیث مذکور «محمد بن جعفر بن بطّه» نام دارد که به قول نجاشی در أخذ حدیث متساهل بود و در آثار او اشتباهات زیادی وجود دارد و ابن الولید او را ضعیف شمرده است. راوی دیگر آن «علی بن الحکم»^(۴) است. راوی دیگر آن ربیع بن محمد المسلمی است که توثیق نشده است.

درباره نماز حضرت رسول(ص)(ص ۳۹) می‌گوید: «چون فارغ شدی میان تو و خدا گناهی نمی‌ماند مگر آنکه آمرزیده شده است»!! و درباره نماز حضرت امیر المؤمنین (ص) (ص ۴۰) می‌گوید: «هر که از شماها چهار رکعت نماز امیر المؤمنین(ع) را بجا آورد از گناهان بیرون آید مانند روزی که از مادر متولد شده باشد و حاجتهای او بر آورده شود»!! و یا «در اعمال روز جمعه» (ص ۴۹) می‌گوید: «هر که بعد از نماز صبح یا بعد از نماز ظهر بگوید: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ صَلَوَاتِكَ وَ صَلَاةَ مَلَائِكَتِكَ وَرُسُلِكَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ = پروردگارا دروذهای خودت را و درود فرشتگان و پیامبرانت را بر محمد و خاندان محمد مقرر فرما؛ نوشته نشود بر او گناهی تا یک سال»!! این دستورها برای جری کردن گنهکاران خوب است. بنابراین هرکس گناهی کرد این نمازها یا این صلوات را می‌خواند و آمرزیده می‌شود. این

^۱- برای آشنایی با «صالح بن عقبه» و مطالعه دروغهای او درباره انار، رجوع کنید به «عرض اخبار صول...» ص ۲۷۵ به بعد.

^۲- ر.ک. کتاب حاضر، صفحه ۴۷۶.

^۳- حدیث فوق مذکور است در وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۹۲ حدیث ۱.

^۴- درباره او رجوع کنید به کتاب حاضر صفحه ۱۱ پاروقی شماره ۴.

توصیه‌ها برای اراذل و اوباش و فسّاق و ستمگران جالب است که به آنها عمل کنند تا گناهی بر آنان نوشته نشود و در دنیا بی‌قید و بند باشند و در آخرت وارد بهشت شوند!! **سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ**.

پس از نماز جعلی که از قول حضرت صادق(ع) آن را به علی(ع) منتسب ساخته‌اند دعایی به آن حضرت نسبت داده‌اند که حضرتش به خداوند عرض می‌کند: «یا مُتَرَكِّفُ... یا مُتَجَبِّرُ یا مُتَمَلِّكُ...» در حالیکه علی(ع) که آشناترین فرد با قرآن و امیر الکلام به شمار می‌رود فصیح‌تر از آن است که خطاب به خدا چنین صفاتی را ذکر نماید، اگر این دعا از آن حضرت بود بی‌تردید به تأسی از قرآن کریم و با توجّه به اقتضای مقام و مقال عرض می‌کرد: «یا رُؤُوفُ یا جَبَّارُ یا مَالِكُ» (فتأمل). به نظر ما بافنده این دعا حتی عرب نبوده تا چه رسد به فارس میدان فصاحت و بلاغت، حضرت امیر المؤمنین(ع)!

در قسمتی از همین دعا از قول آن حضرت گفته است: «اللَّهُمَّ مُحَمَّدٍ سَيِّدِي وَ بَعْلِي وَ لِيَّي و بِالْأُمَّةِ الرَّاشِدِينَ... الخ» جاعل دعا این قدر نمی‌فهمیده که علی(ع) خود در دعایش عرض نمی‌کند: «بِعَلِيٍّ وَ لِيَّي» «سوگند به علی که ولی من است» و ائمه راشدین هرگز خدا را به خودشان که ولی خود می‌باشند، قسم نمی‌دادند، چه نادان است آنکه خدا را قسم بدهد به خودش!! حاشا که ائمه بزرگوار چنین کنند! واقعاً فریب بزرگی است که بگوییم هر که این نماز را با این تعابیر سُست، بخواند «گناهان گذشته و آینده او آمرزیده شود و چنان باشد که دوازده مرتبه قرآن را ختم کرده باشد و حق تعالی گرسنگی قیامت را از او رفع کند!!»^۱

نمازی به نام «نماز حضرت فاطمه صلوات الله علیها» (ص ۴۱) ذکر کرده که مدعی است جبرئیل(ع) به آنحضرت تعلیم کرده است^(۱)!! آیا جبرئیل مسائل شریعت را برای غیر پیامبر نیز می‌آورد؟! رُوات این نماز عبارت اند از دو کذاب مشهور به نامهای «محمد بن سنان»^(۲) و

^۱- خبر فوق مذکور است در مستدرک الوسائل ج ۱ ص ۴۵۹.

^۲- ر.ک. کتاب حاضر پاورقی شماره ۳ در صفحه ۱۱.

«مفضل بن عمر^(۱)» و پس از این نماز، نماز و دعای دیگری از حضرت فاطمه(ع) آورده با تعابیر سست . مثلاً گفته: «لم آتِكْ بعملٍ صالحٍ قدَّمتهُ و لاشفاعةَ مخلوقٍ رجوُّه أتقربُ إليك بشفاعتهِ إلاَّ محمداً و أهلَ بيتهِ = خدایا من کردار شایسته‌ای که پیش فرستم و شفاعت مخلوقی را که به آن امیدوار باشم و با شفاعت او به سوی تو تقرب بجویم، نیآورده‌ام، جز محمد و أهل بیت او!!»

مگر شما حضرت فاطمه(ع) را از أهل بیت پیامبر نمی‌دانید؟ آیا ممکن است حضرت زهرا(ع) خودش را به عنوان شفیع خویش به خدا عرضه بدارد؟ أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟ چگونه ممکن است حضرت زهرا(ع) چنین بگوید در حالی که همسر بزرگوارش در دعاهایش عرض می‌کرد: «و قد رجوتُ من تولاَّني في حياتي بإحسانه أن يشفعه لي عند وفاتي بغفرانه = از خدایی که در دوران زندگیم مرا با إحسان خویش سرپرستی فرمود امید دارم که هنگام وفاتم همان احسان را برای آمرزشم شفیع قرار دهد^(۲)» و عرض می‌کرد: «اللهمَّ إني أتقربُ إليك بذكرِكَ و استشفعُ بك إلي نفسك = خدایا با ذکر تو به سوی تو تقرب می‌جویم و خودت را به پیشگاهت شفیع قرار می‌دهم^(۳)» و می‌فرمود: «لا شفيعَ أبجَحُّ من التوبةِ = شفيعی موفق‌تر از توبه نیست^(۴)» و نواده بزرگوارش حضرت زین العابدین(ع) عرض می‌کرد: «و إن شفعتُ فلكستُ بأهل الشفاعة... شفع في خطاياي كرمك... لا شفيع لي إليك فليشفع لي فضلك = اگر شفاعت بخوادم سزاوارش نیستم... درباره خطاهایم کرم و بخشایش خود را شفیع [من] قرار ده ... در پیشگاهت شفيعی ندارم پس باید که فضل و

^۱ - وی در «عرض أخبار أصول...» معرفی شده است، صفحه ۱۴۱ .

^۲ - صحيفة علوية، دعاؤه في المناجاة .

^۳ - مفاتيح الجنان، دعای کميل ص ۶۲ .

^۴ - نهج البلاغه، کلمات قصار شماره ۳۷۱ و سفينة البحار ج ۲ ص ۶۴۶ .

بخشایش تو برایم شفاعت کند^(۱) و عرض می‌کرد: «لَشَفِيعٍ يَشْفَعُ لِي إِلَيْكَ» «هیچ شفیعی که به پیشگاهت برایم شفاعت کند ندارم»^(۲)

مهمتر از اینها، قرآن کجا فرموده که مخلوق مورد امید است؟ پیامبر در کدام دعای معتبر و مستند، انبیاء دیگر را شفیع خود یا واسطه تقرّب خویش به خدا قرار داده است^(۳)؟ ضمناً صدر روایت مذکور افضلیت فاطمه را بر علی (ع) می‌رساند، در صورتی که شما علی (ع) را افضل می‌دانید!

پس از نماز جعلی فوق، از کتاب خرافی «جمال الأسبوع» سید بن طاوس، برای هر یک از ائمه نمازها و دعاهایی بدون سند ذکر کرده است؟! آیا امامان حقّ تشریح داشته‌اند تا نمازی را که پیامبر (ص) به اُمّت تعلیم نفرموده بود، تشریح کنند؟! اگر این نمازها را پیامبر آورده بود، اختصاص هر یک از آنها به یکی از ائمه معنی نداشت؟ اصولاً اختصاص نماز به یکی از ائمه یعنی چه؟

دعایی که پس از نماز صاحب الزّمان آورده بسیار رسوا و ضدّ قرآن و موجب شرک و کفر است^(۴)! در این دعا - چنانکه در «زیارت و زیارتنامه» در احوال «حسن مثله جمکرانی» (ص ۱۶۷، راوی ۱۰۲) آورده‌ایم - می‌گوید: «یا مُحَمَّدُ یا عَلِيٌّ، یا عَلِيٌّ یا مُحَمَّدُ اکفِيانِي فائِکَمَا كافيائِي، یا مُحَمَّدُ یا عَلِيٌّ، یا عَلِيٌّ یا مُحَمَّدُ انصُرانِي فائِکَمَا ناصرانِي، یا مُحَمَّدُ یا عَلِيٌّ، یا عَلِيٌّ یا مُحَمَّدُ احفظانِي فائِکَمَا حافظانِي، یا مولای یا صاحب الزّمان (سه بار) اَلْعَوْتُ (سه بار) اَدْرِکُنِي (سه بار) الأمان (سه بار)!!»

^۱ - صحیفه سجّادیه، دعاؤه علیه السلام فی ذکر التّوبه و طلبها.

^۲ - صحیفه سجّادیه، دعاؤه علیه السلام بعد الفراغ من صلاة اللیل.

^۳ - درباره شفاعت رجوع کنید به کتاب **زیارت و زیارتنامه**، صفحه ۲۳۱ به بعد و **راه نجات از شرّ غلاة**، صفحه ۲۳۳ به بعد.

^۴ - دعای مذکور در وسائل الشیعه ج ۵، ص ۲۹۸ نیز بدون سند آمده است.

چگونه ممکن است کسی با قرآن آشنا باشد و چنین شرکیاتی را تحمل کند که شیخ عباس آورده است؟

در این دعا غیرخدا را خوانده که شرک و ضدّ دهها آیه قرآن است چنانکه فرموده: **فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا** [سورة الجن: ۱۸] «پس با خدا کسی را مخوانید» یعنی فقط خدا را بخوانید و نیز فرموده: **قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا** [سورة الجن: ۲۰] «فقط پروردگارم را می‌خوانم و کسی را با او [در خواندن] شریک نمی‌سازم». و دهها آیه دیگر که خواندن و حاضر و ناظر و سمیع و بصیر دانستن غیرخدا را در همه جا، شرک شمرده است. به اضافه اینکه حضرت محمد و علی را یک بار مقدم داشته و بار دیگر مؤخر! شاید برای اینکه به ایشان بر نخورد و گله نکنند و علی نگوید چرا نام مرا مقدم نداشتی یا چرا مرا مؤخر ذکر کردی؟! لذا هر دو را یک بار مقدم داشته است که جای گله و شکایت نباشد!! یا شاید واقعاً نمی‌دانسته یا مطمئن نبوده که حضرت محمد افضل از علی است!!

دیگر آنکه می‌گوید همانا شما دو تن کافی هستید و مرا کفایت کنید!! آیا صاحب الزمان قرآن نخوانده که خدا با استفهام انکاری سؤال فرموده: **أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ** [سورة الزمر: ۳۶] «آیا خداوند بنده‌اش را کافی نیست؟» **وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا** [سورة النساء: ۶] «خدا محاسبه را کافی است» **وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَىٰ بِاللَّهِ نَصِيرًا** [سورة النساء: ۴۵] «خدا [برای] دوستی و سرپرستی کافی است و خدا [برای] یاوری کافی است» خداوند متعال فرموده من برای نصرت و سرپرستی و حساب و سایر امور کافی هستم ولی این دعا می‌گوید ای محمد و علی شما کافی هستید و مرا کفایت کنید مرا یاری کنید مرا حفظ کنید در حالی که قرآن فرموده: **إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ** [سورة هود: ۵۷] «همانا پروردگارم بر همه چیز حافظ و نگاهبان است» و خطاب به پیامبر فرموده: **فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا** [سورة النساء: ۸۰] «ما تو را بر

آنان حافظ و نگاهبان نفرستادیم» **وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا** [سورة الأنعام: ۱۰۷] «و تو را بر آنان حافظ و نگاهبان قرار ندادیم».

چرا باید مدعیان علم و حدیث این قدر خرافی و از قرآن بی‌خبر یا عوام ترس باشند که به شرک وارد شوند و ملت را به شرک مبتلا سازند؟! آیا کسی که به صاحب الزمان خیالی می‌گوید: «الْعَوْتُ» یا «أَدْرِكُنِي = مرا دریاب» یا به فریادم برس، نمی‌داند که غیر خدا فریادرس نیست. رسول خدا(ص) و سایر انبیاء و امیر المؤمنین کی خود را فریادرس مردم خوانده‌اند آنهم از راه دور یا پس از وفات؟!.

آیا بافنده دعا نمی‌داند که بنا به فرموده قرآن حضرت محمد و علی پس از رحلت از دنیا بی‌خبر و بدون خوف و حزن در جوار رحمت حق قرار دارند و جز به خدا به چیزی توجه ندارند؟!.

در صفحه ۴۷ روایتی از قول «مفضل بن عمر» آورده است که از ضعف‌است و نماز حضرت فاطمه را نیز او نقل کرده است^(۱). در صفحه ۵۰ صلواتی ذکر کرده که اگر روز جمعه پس از نماز عصر خوانده شود «بنویسد حق تعالی برای او صد هزار حسنه و محو فرماید از او صد هزار سیئه و بر آورد صد هزار حاجت او را و بلند فرماید برای او صد هزار درجه^(۲)»!!.

«در أعمال روز جمعه» (ص ۵۱) می‌گوید: امام زمان «زمین را از لوث شرک و کفر... پاک و پاکیزه می‌فرماید!» این قول مخالف قرآن است که درباره نصاری فرموده: **فَأَغْرَيْنَا**

بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ [سورة المائدة: ۱۴] «پس تا روز ستاخیز میان ایشان دشمنی و کینه افکندیم» و در باره یهود فرموده: **وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ**

^۱- برای آشنایی با او رجوع کنید به کتاب حاضر صفحه ۲۹ پاروقی شماره ۲.

^۲- ر.ک. وسائل الشیعه ج ۵ ص ۷۹ حدیث ۲- یکی از روایات این حدیث «محمد بن عیسی الیقطنی» است که در «عرض اخبار اصول...» صفحه ۱۸۲ معرفی شده و دیگری «زکریا المؤمن» است که علامه حلی وی را در شمار ضعفاء آورده و فرموده او واقفی است.

الْقِيَمَةِ [سورة المائدة: ۶۴] «و تا روز ستاخیز میان ایشان دشمنی و کینه افکنندیم» و آیات دیگری که دلالت دارد کفر و شرک در میان بشر وجود خواهد داشت و غیرمسلمانان تا قبل از قیامت باقی می‌مانند و میانشان نیز مخالفت و عداوت برقرار خواهد بود.

در «أعمال روز جمعه» (ص ۵۲) صلواتی را از «مصباح المتهدج» شیخ طوسی نقل کرده^(۱) که مروی است از فردی «مهمل» به نام «أبو الحسن ضراب اصفهانی» و او نقل کرده از پیرزنی سبزه رو (این هم شد سند شرعی!؟)^(۲).

در قسمتی از این صلوات درباره پیامبر (ص) می‌گوید: «المَفْوُضُ إِلَيْهِ دِينُ اللَّهِ» «کسی که دین خدا به او واگذار شده!! مخفی نماند که اینگونه ابطال تحت تأثیر احادیث باب ۱۱۰ «کافی» کلینی است. ما در بطلان این قول در کتاب «عرض أخبار أصول بر قرآن و عقول» مطالبی گفته‌ایم (ص ۲۱۶ به بعد و ص ۵۴۵). در اینجا نیز یاد آور می‌شویم که رسول خدا (ص) یک چیز را فقط بر خود حرام کرد و حتی آن را به عنوان حرام به سایرین اعلام نکرد، خدا به او عتاب فرمود که: **يَتَأَيُّبُ النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ** [سورة التحريم: ۱] «ای پیامبر چرا چیزی را که خداوند بر تو حلال ساخته بر خویشتن حرام می‌کنی؟» و نیز هنگامی که گروهی از منافقین برای عدم حضور در جهاد عذرها آوردند و رسول خدا (ص) قبل از تحقیق به ایشان إذن داد حق تعالی او را عتاب فرمود که: **عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ** [سورة التوبة: ۴۳] «خداوند از تو درگذرد چرا ایشان را رخصت دادی؟» اگر این تفویض حقیقت داشت آن عتاب معنی نداشت. در شأن نزول آیه سی و نه سورة مبارکه حج نوشته‌اند مسلمانان که تحت آزار شدید مشرکین بودند و مضروب و مجروح می‌شدند، نزد رسول خدا (ص) می‌آمدند و

^۱ - این صلوات جزئی از قصه‌ای است سرا پا دروغ شامل معجزه و علم غیب که شیخ عباس فقط قسمت صلوات آنرا ذکر کرده، قصه مذکور را مجلسی نیز ثبت کرده است. ر.ک. «بحار الانوار» ج ۹۱ ص ۸۱ به بعد.

^۲ - یکی دیگر از روایات افسانه فوق «أحمد بن علی الرازی» نام دارد که از غلاة است.

اجازه مبارزه می خواستند و آن حضرت در جوابشان می فرمود: «اصبروا فإنني لم أومر بالقتال» «صبر کنید زیرا من [هنوز] به جنگ، فرمان نگرفته‌ام». از این رو اولین آیه قتال چنین نازل شد که **أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ** ^۲ [سورة الحج: ۳۹] «برای کسانی که به جنگشان آمده‌اند اجازه رخصت جنگ داده شد» و لذا خدا فرموده: **وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ** **الظالمون** [سورة المائدة: ۴۴ و ۴۵ و ۴۷] «و آنان که مطابق آنچه خداوند نازل فرموده حکم نکنند، ایشان کافراند... ستمگراند... فاسق‌اند» و نیز فرموده: **وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ . لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ . ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ** [سورة الحاقة: ۴۴ و ۴۵ و ۴۶] «و اگر وی برخی سخنان را بر ما می‌بست هر آینه او را به دست [قدرت] گرفته بودیم آنگاه شاهرگش را بریده بودیم» بنابر این دین فقط از طرف خداست و رسول خدا(ص) حق ندارد چیزی زیاد و یا کم نماید.

پس از صلوات بر پیامبر، حجّت تراشی کرده و دوازده «حُجَّةَ رَبِّ الْعَالَمِينَ» تحویل خواننده داده است! در حالی که خدا می‌فرماید پس از رسولان الهی کسی «حُجَّةَ اللَّهِ» [سورة النساء: ۱۶۵] نیست و امیر المؤمنین(ع) فرموده: «تَمَّتْ بِنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ(ص) حُجَّتُهُ = با پیامبر ما محمد(ص) حجّت خدا پایان پذیرفت» (نهج البلاغه: خطبه ۹۱)

در این دعا حُجَج مذکور را ستونهای دین و ارکان توحید خوانده یعنی اگر اینان نبودند دین بی‌ستون و توحید بی‌رکن می‌بود! می‌پرسیم چرا خدا در کتابش ستونهای دین و ارکان توحیدش را معرفی نفرموده و شناساندن آنها به مردم را بر عهده مشایخ کلینی و صدوق نهاده است؟! همچنین ائمه را «تَرَاجِمَةٌ وَحِيكَ» = مترجمان وحی تو» خوانده! این ادعا نیز متکی است بر روایت نامعتبر کلینی در باب ۶۹ کافی خصوصاً روایت سوم که بطلانش را در کتاب «عرض اصول بر قرآن و عقول» (ص ۳۹۹) آشکار کرده‌ایم.

سپس گفته است: «خُلْفَائِكَ فِي أَرْضِكَ» یعنی ائمه را خلیفه خدا در زمین شمرده است!! در حالیکه خدای تعالی خلیفه ندارد زیرا خلیفه برای کسی متصور است که بمیرد یا برود یا معزول گردد یا به سبب مشغول بودن به کاری، برای کارهای دیگر خلیفه بگیرد و خدا نه وفات کرده و نه جایی رفته و نه مشغول بودن به شأنی او را از شئون دیگر باز می‌دارد و نه معزول شده است تا خلیفه بگیرد. اگر منظور این نبوده، در این صورت باید می‌گفت «خُلَفَاءَ نَبِيِّكَ فِي أَرْضِكَ = خلفای پیامبرت در زمین تو». اگر این دعا از ائمه می‌بود قطعاً آنها منظور خود را با فصاحت بیان می‌کردند در حالیکه این دعا از جعلیات راویان کم سواد است.

درباره ائمه گفته است: «اصْطَفَيْتَهُمْ عَلَى عِبَادِكَ وَ ارْتَضَيْتَهُمْ لِدِينِكَ = ایشان را بر بندگانت برگزیدی و برای دینت بدیشان راضی شدی!!» آشنایان با قرآن کریم می‌دانند که ارتضاء و اصطفاى إلهی در مورد بنی آدم منوط به اعلام خداست و در قرآن - جز درباره حضرت مریم و طالوت - فقط در مورد انبیاء به کار رفته است. شما که ائمه را از قبیل طالوت نمی‌دانید بلکه بالاتر می‌شمارید پس بر شماست که بگویید خدا در کجا ارتضاء و اصطفاى امیر المؤمنین و اولادش را اعلام فرموده است؟ آیا نمی‌دانید در اسلام نسبت دادن چیزی به خدا بدون سلطان و دلیل متقن شرعی، گناه است؟! آیا این ادعاها مدرکی دارد؟

همچنین گفته است: «الْبَسْتَهُمْ نورك و رفعتهم في ملكوتك = نورت را به آنها پوشانیدی و ایشان را به ملکوت عروج داری». این قول کذب است. زیرا جدشان که از همه والاتر و برتر است بشری مانند دیگران بوده و از نور پوشیده نشده بود و لباس نور نداشته و جز او هیچ یک از اولاد و أقاربش به ملکوت و معراج نرفته است. خداوند به او فرموده: قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ

مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُهُ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا

صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا [سورة الكهف: ۱۱۰ و فُصِّلَتْ: ۶] «ای پیامبر! بگو که من

بشری چونان شمایم که به من وحی می‌شود که معبود شما معبود و خدایی یگانه است پس هر که امید دیدار پروردگار خویش را دارد باید که کردار نیکو و شایسته بجای آرد و اُحدی

را در عبادت پروردگارش شریک نسازد». و فرموده: **وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ**

الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ [سورة الفرقان: ۷] « و گفتند این چه فرستاده‌ای است که [چونان دیگران] غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود؟» (و نیز بنگرید به آیه ۲۰ همین سوره) معلوم می‌شود پیغمبر قرآن با پیغمبر مفتاح الجنان تفاوت بسیار دارد.

در این دعا از خدا خواسته که امام قائم را از دست جبارین و ستمگران خلاص کند! کسی نبود به او بگوید شما که خود می‌گویید امام شما برای اینکه به دست جبارین آسیر یا مقتول نشود، غیبت کرده پس الآن امام غائب شما در دست ظالمین نیست تا خدا او را خلاص کند! جاعل دعا نفهمیده که چه بافته است.

از همه مفتضح‌تر آن است که این دعا دلالت بر تحریف قرآن دارد و می‌گوید: «اللهم جَدِّدْ بِي مَا امْتَحَنِي (مُحَيِّ) مِنْ دِينِكَ وَأَحْيِي بِي مَا بَدَّلَ مِنْ كِتَابِكَ وَأُظْهِرْ بِي مَا غَيَّرَ مِنْ حُكْمِكَ» «پروردگارا با او آنچه از دینت محو شده، تجدید فرما و با او آنچه از کتابت تبدیل شده زنده کن و آنچه از حکم و فرمان تو تغییر کرده، آشکار ساز»!! جاعلین و فرقه سازان اینهمه بدعت در اسلام آورده‌اند، اذان مسلمین را تغییر داده و موقع مغرب را عقب‌تر برده و نماز عیدین را دگرگون کرده‌اند و باز فریاد می‌کنند و اشک تمساح می‌ریزند که خدایا آنچه از دینت محو و تبدیل شده به حالت قبل برگردان تا بدعتی در آن نباشد!! جاعل این دعا و نظایر آن مانند دزدی است که خود چیزی بدزدد و در همان حال برای فریفتن مردم، فریاد کند: آی دزد، آی دزد!!

در آخر دعا، ائمه را عروة الوثقی و حبل المتین و صراط المستقیم خوانده است!! با اینکه حضرت امیر مکرراً فرموده عروة الوثقی و حبل المتین قرآن است (نهج البلاغه، خطبه ۱۵۶، ۱۷۶، ۱۹۲ و ۱۹۸) و نفرموده من «حبل الله» هستم بلکه فرموده من تابع دین و مطیع حبل الله می‌باشم. جاعل نادان در آخر این دعا برای امام غائب دعا می‌کند که: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ وَلِيَّكَ وَوَلَاةِ عَهْدِكَ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ وُلْدِهِ وَ مُدِّ فِي أَعْمَارِهِمْ وَ زِدْ فِي آجَالِهِمْ» «پروردگارا بر

ولی خود و والیان عهدت و امامان از فرزندان او درود فرست و بر عمر ایشان بیفزای و مدت عمرشان را افزون کن!! آیا جاعل فهمیده که چه بافته است؟ آیا او خیال کرده که ائمه دیگر، فرزندان امام غائب‌اند و همگی زنده‌اند که برایشان از خدا طول عمر می‌خواهد و نمی‌داند که ائمه اجداد اویند و از دنیا رفته‌اند؟! یا اینکه نمی‌داند بنابه اعتقاد شیعه امام غائب آخرین امام است و پس از او امامی نیست؟! این است آنچه به نام دین خدا در کتب مذهبی وارد کرده و مردم را گمراه ساخته‌اند و یک عالم حَقگو پیدا نشده که حقایق را بیان کند و مردم را نجات دهد!

فصل پنجم :

در صفحه ۵۴ ماجرای آورده درباره امام علی النقی (ع) که ناقل آن یکی از غُلاة و جاعلین حدیث است موسوم به «محمد بن موسی^(۱)» و مدعی است که امام فرمود: «مراد از ایام و روزها ما هستیم مادامی که پیاست آسمانها و زمین، شنبه اسم رسول خدا(ص) است و یکشنبه امیر المؤمنین(ع) و دوشنبه حسن و حسین - عَلَیْهِمَا السَّلَام - سه شنبه علی بن الحسین و و محمد بن علی و جعفر بن محمد - عَلَیْهِمُ السَّلَام - و چهارشنبه موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی - عَلَیْهِمُ السَّلَام - و منام و پنجشنبه فرزندانم حسن و جمعه فرزندانم است... الخ» بنابراین امام زین العابدین(ع) در دعاهای ایام هفته خود که شیخ عباس در فصل سوم مفاتیح آورده، شوخی کرده - نعوذ بالله - که در دعای یکشنبه عرض می‌کند: «اللهم إني أبرئُ إليك في يومي هذا و ما بعده من الأحاد من الشرك و الإلحاد» «پروردگارا همانا در این روز و یکشنبه‌های دیگری که پس از آن است از شرک و إلحاد به سوی تو پناه می‌جویم» و منظورش این بوده که در این علی و علی‌های دیگری که پس از آن است از شرک به خدا پناه می‌برم!!! و یا اگر در دعای پنجشنبه عرض کرده: «اللهم اقض لي في الخميس خمساً» «پروردگارا در پنجشنبه پنج حاجت را برایم بر آورده ساز»، مقصودش آن بوده که در

^۱ - این حدیث مذکور است در «بحار الانوار» ج ۹۹، ص ۲۱۰ و در «جمال الأسبوع» فصل سوم.

حضرت عسکری که هنوز پدرانیش به دنیا نیامده‌اند، پنج حاجتم را عطا کن!!! زیرا این روزها ظرف زمانی ائمه نبوده بلکه خود ائمه بوده‌اند!! و منظور از «فی الاثنین» یا «فی الثلثاء» یا «فی الأربعاء» آن است که ظرف زمان و مطروف آن هر دو ائمه بوده‌اند! این است ضدّ و نقیض گویی دعا نویسان و خرافه فروشان.

پس از این قصه خرافی، زیاراتی ذکر کرده که سند آن در بحار الأنوار (ج ۹۹ ص ۲۱۱ به بعد) و «حمال الأسبوع» نیامده است فقط «سید بن طاووس» خرافی در زیارت امیر المؤمنین می گوید این زیارت منقول است از کسی که صاحب الزمان را نه در خواب بلکه در بیداری مشاهده کرده است!! صرف نظر از مجهول بودن روات، متن زیارات نیز بر خلاف عقل و قرآن است و همین بهترین دلیل بر جعلی بودن آنهاست. در این زیارات به پیغمبر و ائمه می گوید: من امروز مهمان شمایم مرا به خوبی میزبانی کنید!! گویا این مهمان ناخوانده رسول خدا و ائمه را حاضر و ناظر و مطلع از سخنان خود می داند و از آنان توقع میزبانی دارد! و نمی داند که آن بزرگواران از دار دنیا به دار السلام رفته‌اند و طبق آیات قرآن از دنیا و فسق و فجور و خیانت مردم بی‌خبراند و گرنه دارالسلام برای آنها «دار الغصه و الحزن» می‌شود. اصولاً انبیاء و ائمه پس از رحلت، مکلف به مهمانداری و قبول حرفهای دروغگویان نیستند که به مهمان داری همه کس حاضر شوند بلکه انبیاء و اولیاء همه مطیع خدا هستند. در این زیارات به امامی که حاضر نیست کسی غیر خدا را پناهگاه خود قرار دهد و هیچگاه غیر خدا را شایسته پناه بردن معرفی نکرده و فعلاً نیز در دنیا حاضر نیست می گوید: من به تو پناهنده هستم؟! از همه خرافی‌تر اینکه حضرت فاطمه(ع) را حاضر دانسته و خطاب به آنحضرت می گوید: «امْتَحَنَكَ الَّذِي خَلَقَكَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَكَ» «تو را کسی امتحان کرد که تو را پیش از آنکه خلق کند، آفرید»!!! آیا جاعل فهمیده که چه بافته؟ آیا «سید بن طاووس» هنگام ثبت این زیارت در کتابش فهمیده که چه می‌نویسد؟ حال اگر کسی جمله را چنین معنی کند که خالق تو قبل از آنکه تو را خلق کند امتحانت کرد! این نیز صحیح نیست زیرا کسی که هنوز خلق نشده چگونه مورد امتحان شده؟!

در این زیارات برای ائمه تملق و چاپلوسی کرده و اوصافی خرافی برای ایشان قائل شده، از جمله مانند صلوات خرافی که در اعمال روز جمعه (ص ۵۲) آورده است، ائمه را خزانه داران علم خدا و مترجمان وحی شمرده که بطلانش را در کتاب «**عرض أخبار أصول بر قرآن و عقول**» (ص ۳۹۸ و ۸۱۶) بیان کرده‌ایم. دیگر آنکه به حضرات حسنین - عَلَیْهِمَا السَّلَام - می‌گوید: «فَأُضِيفَانِي وَأَحْسِنَا ضِيافَتِي فَإِنَّكُمَا مَأْمُورَانِ بِالضِّيَافَةِ» «مرا مهمان کنید و نیکو مرا مهمان‌داری کنید... پس همانا شما مأمور به مهمانداری هستید!!» راوی از کجا فهمیده که حضرات ائمه پس از رحلت مأمور به این کار هستند؟!.

در این زیارت ائمه را وفی و طیب و طاهر و زکی و برّ و صادق و امین و نور خدا خوانده ولی بلافاصله پس از این زیارات در آغاز فضل ششم باب اول «دعای صباح» را آورده که امام را یک گناهکنار هوا پرست معرفی می‌کند و مدعی است که حضرت علی (ع) عرض می‌کرد: «فَاصْفَحِ اللَّهُمَّ عَمَّا كُنْتُ أَجْرَمْتُهُ مِنْ زَلَلِي وَ خَطَائِي» «پروردگارا از آنچه جرم مرتکب شده بودم و از لغزش و خطایم درگذر» و یا عرض می‌کرد: «الهي قلبي محبوب و نفسي معيوب و عقلي مغلوب و هوائي غالب و طاعتي قليل و معصيتي كثير و لساني متقر بالدنوب» «ای خدای من قلب و دلم محبوب و نفس و روح معيوب و عقل من مغلوب و هوای نفسم غالب و طاعتم اندک و معصیتم بسیار است و زبانم به گناهان اقرار دارد!!» کسی نبوده به این افراد دعاساز بگوید چرا تکلیف خود را معین نمی‌کنید و در جایی امام را طیب و طاهر و نور خدا می‌خوانید و گاهی او را یک گناهکار هوا پرست جلوه می‌دهید؟!.

فصل ششم :

در این فصل تعدادی از ادعیه از جمله «دعای صباح» را آورده و درباره این دعا می‌گوید: علامه مجلسی این دعا را در کتاب دعای «بحار» و در کتاب «صلاة» با بیان ذکر نموده و فرموده که این دعا از ادعیه مشهوره است و من در کتب معتبر آن را نیافتم مگر در «مصباح» سید بن باقی... (ص ۶۲). لازم است به خوانندگان یاد آور شویم که «سید بن باقی» از علمای

قرن هفتم و معاصر محقق حلی بوده که مصنفات او متعلق است به سال ۶۵۳، چگونه او با بیش از شش قرن فاصله از امیر المؤمنین (ع) روایت کرده است؟! مجلسی می‌گوید: «یحیی بن قاسم العلوی گفته در سفینه‌ای این دعا را به خطّ علی بن ابی طالب دیده‌ام»^(۱) در حالی که «ابوبصیر یحیی بن قاسم» چنانکه «هاشم معروف الحسنی» نیز فرموده^(۲) فاسد العقیده و از ضعفا و متهمین است.

در این دعا گفته: «باعدتني ذنوبي عن دار الوصال = گناهانم مرا از سرای وصال دور کرده است» در حالیکه علی (ع) صوفی نبوده که از اصطلاحات صوفیه استفاده کند و اصولاً تصوف بعد از حضرت در سرزمینهای اسلامی وارد شد. علاوه بر این علی (ع) در نهج البلاغه فرموده خداوند متعال وصل و فصل ندارد، برای خود در برابر خدا فراق و وصال نباید قائل شویم و این تعابیر لائق ذات اقدس حق نیست.

^۱ - بحار الأنوار، ج ۹۱ ص ۲۴۷ .

^۲ - الموضوعات فی الآثار و الأخبار، دار التّعارف للمطبوعات، بیروت، ص ۲۳۱ .

تذکری درباره مطالب و تعابیر صوفیانه

نظر به اینکه در این دعا و تعدادی از دعا‌های رائج در میان مردم ما، از جمله دعای «کمیل» و مناجات خمس عشره و، تعابیر صوفیانه دیده می‌شود لازم است در اینجا مطالبی را به خوانندگان یاد آور شویم:

یکی از مسائلی که باید خداوند سبحان را از آن منزّه و مبرّی دانست وصال خلق است به ذات اقدس الهی. ولی صوفیه به نام **فناء فی الله و بقاء بالله** که صرف ادّعا و خودخواهی ایشان است و بی آنکه دلیلی از قرآن و احادیث معتبر ارائه کنند، می‌گویند وصل به حق و واصل شدن عارف به خالق متعال ممکن است!! این ادّعی گراف از یادگارهای قبل از اسلام در آیین «بودا» و بعضی از نصاری و همچنین عدّه‌ای از مشرکین یونان است. چنانکه در «نفحات الأنس» جامی (ص ۱۰۲) آمده: بودا به طور کلی غایت استکمال نفس را همان اتّصال به «نیروانا» که مقام «فنا» ست می‌داند. صوفیه گویند چون کسی ریاضت کشید و به حقیقت واصل شد شریعت از او ساقط گردد! چنانکه ملای رومی در جلد پنجم مثنوی گوید: «لَوْ ظَهَرَتِ الْحَقَائِقُ بَطَلَّتِ الشَّرَائِعُ» «اگر حقائق [بر کسی] آشکار شود شرایع باطل می‌شود» و گوید چون به خدا واصل شدی دیگر رسول و قرآن لازم نداری. منصور حلاج بنابه نقل «تحفه الأخیار» میرزا طاهر قمی (ص ۱۱۶) می‌گوید: «إِنَّ الْمَرْءَ قَائِمٌ عَلَى بَسَاطِ الشَّرِيعَةِ مَا لَمْ يَصِلْ إِلَى مَقَامِ التَّوْحِيدِ فَإِذَا وَصَلَ إِلَيْهِ سَقَطَتْ مِنْ عَيْنِهِ الشَّرِيعَةُ» «انسان تا زمانی بر بساط شریعت است که به توحید نرسیده و چون به توحید واصل شود شریعت از چشمش می‌افتد!!» شیخ عطار گفته است:

خدا را یافتم دیدم حقیقت برون رفتم من از عین شریعت

صوفیه گویند چون کسی به حقّ واصل شد نمازی لازم ندارد و کسی که واصل شد، تکالیف از او برخاست! ولی انبیاء - عَلَيْهِمُ السَّلَام - چنین ادّعایی نداشتند. چنانکه حضرت عیسی (ع) می‌فرمود: **وَأَوْصِنِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا** [سوره مریم: ۳۱] «(خداوند) مرا تا زمانی که زنده‌ام به نماز و زکات سفارش فرموده است» قرآن کریم درباره آن حضرت

فرموده: **لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَمَنْ يَسْتَنْكِفْ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسْتَكْبِرْ فَسَيَحْشُرُهُمْ إِلَيْهِ جَمِيعًا** [سورة النساء: ۱۷۲] «هرگز مسیح از اینکه بنده خدا باشد ابا نمی ورزد و فرشتگان مقرب نیز [ابا ندارند] و هر که از پرستش او ابا ورزد و خود را بزرگ شمارد پس خدا همگی ایشان را به سوی خویش گرد آورد» آیا حضرت روح الله (ع) واصل نبود؟ و یا ملائکه مقرب که همواره به تسبیح و تقدیس حق مشغول اند، (البقره: ۳۰) واصل نیستند؟!

انبیاء - عَلَيْهِمُ السَّلَام - با آنکه مقربترین بندگان خدا بودند اما تا آخر عمر، خود را به عبادت و بندگی پروردگار موظف می دانستند و پیامبر اکرم (ع) عبادت بسیار می کرد و تا پایان عمر پر برکتش از عبادت و انجام احکام شرع دست برنداشت.

خدا در کتب آسمانی برای خود وصل و فصل قائل نشده و بندگان را به وصول به خود دعوت نفرموده خدا همه جا حاضر و ناظر است و دور نیست تا به او واصل شوند. جسم و جوهر نیست که قابل اتصال و انفصال باشد و هر چیزی که قابل وصل باشد محدود است و حق تعالی محدود نیست. به علاوه عقول و افکار به کنه ذات خدا پی نبرند چگونه به او واصل گردند؟! خدایی که فرموده: **وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ** [سورة ق: ۱۶] «ما به او

از رگ گردن نزدیکتریم» و فرمود: **هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ** [سورة الحديد: ۴] «هر جا که باشید او با شماست» دیگر وصل و فصل معنی ندارد. علی (ع) فرموده: «لَا يُدْرِكُهُ بُعْدُ الْهَيْمَمِ وَ لَا يَنَالُهُ غَوْصُ الْفِطْنِ الَّذِي لَيْسَ لِصِفَتِهِ حَدٌّ مَجْدُودٌ وَ لَا نَعْتٌ مَوْجُودٌ» «همت های بلند و افکار ژرف، ذاتش را در نیابند همان [خدایی] که صفاتش را حدی نیست و (کمالش) را وصف نتوان کرد» (نهج البلاغه، خطبه ۱) آری ملاقات و مواجهه با رحمت یا عذاب خدا ممکن است ولی این غیر از وصل شدن به حق است. بشری که به دستگاه محیر العقول جسم و روح خویش کاملاً پی نبرده و به کوچکترین مخلوق خدا و حقیقت آن دست نیافته چگونه می خواهد به خالق جهان واصل شود. این ادعا از جهالت و بی فکری و بی شرمی است. هر که خطبه ۱۸۶

نهج البلاغه را بخواند درمی یابد که مسأله وصل و فصل از حق، باطل است. در دعاهای معتبر مأثور از پیامبر (ص) نیز تعبیر وصل و فصل یا فراق و وصال و عشق و معشوقیت نیامده است، زیرا در عشق تغییر حال است و تغییر در ذات الهی راه ندارد. **ثانیاً:** عشق شدت میل نفس است و او را میل نفسانی نیست. **ثالثاً:** در عشق باید معشوق قابل تصور باشد و او منزّه است از اینکه تصور شود. **رابعاً:** انبیاء به عشق خدا دعوت نکردند و در قرآن کلمه عشق و عشاق و یا **أَيُّهَا الْعُشَّاقُ** و یا **أَيُّهَا الْعَاشِقُونَ** و ... نیامده و خدا بندگان را به عشق خویش ترغیب نفرموده است، **خامساً:** صفات و أسماء الهی توقیفی و موقوف به ورود از شرع است و در شرع و در تعبیر قرآنی کلمه وصال و فراق و عاشق و معشوق و ... وارد نشده است و اگر اخباری در کتب متأخرین دیده می شود جعل صوفیان و قلندران است.

پس ادعای شعرا و صوفیه که مدعی عشق به خدا شده اند با کتاب آسمانی سازگار نیست و بی ادبی و جسارت و خودبزرگی بینی است و خدا منزّه از وصل و فصل و معشوقیت است و کسانی که مدعی واصل بودن به خدای متعال شده اند، باید توبه کنند.



دعای کمیل: دوّمین دعای فصل ششم باب اوّل «مفاتیح» دعای «کمیل» است. مؤلف پیش از نقل دعا قول مجلسی را آورده که این دعا بهترین دعاها است و دعایی است که حضرت علی (ع) از خضر موهوم گرفته و به کمیل یاد داده است!! باید گفت شما که علی را غیر از رسول اکرم (ع) از همه انبیاء بالاتر می دانید پس چگونه کسی که أعلم و أفضل از خضر است از او دعا تعلیم می گیرد؟ به اضافه اینکه وجود خضر در زمان حضرت امیر (ع) دروغ است. خدا خطاب به رسول خدا (ص) فرموده **وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِن مِّن فَهْمٍ أَخْلَدُونَ** [سورة الأنبياء: ۳۴] «ما برای بشری قبل از تو ماندن در دنیا و جاودانگی قرار ندادیم (و همه مرده اند) پس اگر تو بمیری، ایشان می مانند و جاودانه اند؟».

در این دعا «خضر» بر محمد و آل محمد و ائمه درود می‌فرستد! اگر مقصود خضری است که تا زمان رسول خدا(ص) و آل او زنده بوده، در این صورت چنانکه گفتیم وی موجودی افسانه‌ای و موهوم است و اگر منظور مأمور تعلیم حضرت موسی (الکهف)، آیه ۶۵ به بعد) است در این صورت معلوم نیست که وی بر پیامبری که اجدادش ولادت نیافته بودند، درود فرستاده باشد. نکته دیگر آنکه در این دعا می‌گوید: «فَتَجَاوَزْتُ بِمَا جَرَى عَلَيَّ مِنْ ذَلِكَ بَعْضَ (مِنْ نَقْضِ) حَدُودِكَ وَ خَالَفْتُ بَعْضَ أَوْامِرِكَ فَلَا الْحَمْدُ عَلَيَّ فِي جَمِيعِ ذَلِكَ وَ لَا حُجَّةَ لِي فِيهَا جَرَى عَلَيَّ فِيهِ قِضَاؤُكَ» «خدایا به واسطه جریان (قضا و قدر تو) بر من، از برخی از حدود تو در گذشتم و با بعضی از اوامرت مخالفت کردم پس تمام این احوال حمد تو بر من است و در آنچه درباره من قضاوت و حکم فرموده‌ای هیچ حجتی ندارم!! بنابه نسخه حاضر می‌گوید خدایا از حدودت تجاوز و با اوامرت مخالفت کردم پس در تمام این احوال حمد تو بر من است! به عوض آنکه بگوید در تمام این احوال خطا کردم و دلیل و عذر مقبولی ندارم و از کرده‌ام پشیمانم، گفته است تو را حمد می‌کنم یا به عبارت ساده‌تر می‌گوید اَلْحَمْدُ لِلَّهِ که عصیان کردم! گمان نمی‌کنم هیچ انسان فهمیده‌ای چنین سخن بگوید تا چه رسد به خضر یا علی(ع).

خدا رحمت کند «فرهاد میرزا» فرزند فتحعلی شاه را که گفته کلمه «اَلْحَمْدُ» در اینجا اشتباه است بلکه صحیح آن «اَلْحُجَّةُ» بوده، وقت انتقال خط کوفی به خط نسخ، اشتباه شده زیرا کلمه «حمد» و «حُجَّةُ» در خط کوفی مشابه یکدیگرند^(۱). از جمله بعدی و مقایسه آن با جمله مورد نظر می‌توان فهمید که توجیه «فرهاد میرزا» مقبول است. در واقع عرض می‌کند خدایا تو بر کارهای نا بجایی که کرده‌ام و در حکم علیه من، دلیل و حجت داری (به حرف جرّ «علی» توجّه شود) و من هیچ دلیل و حجتی به نفع خود و برای تبرئه خود ندارم (به حرف جرّ «لام» در کلمه «لی» توجّه شود).

^۱ - مفاتیح الجنان، ص ۶۰۱.

در این دعا مانند شعرا و صوqیه خطاب به خدا تعبیر فراق را به کار برده و گفته: «فکیف أصبرُ علی فراقک» «چگونه فراق تو را تحمل کنم؟» درحالیکه انبیاء و کسانی که معارف خود را از وحی می گیرند چنین جسارتی نکرده و تعبیر وصال و فراق را به کار نبرده اند.

دعای عشرات : یکی از دعاهای مجعول همین دعای عشرات است. سند آن بسیار معیوب است^(۱). یکی از روات این دعا «حسن بن فضال» واقفی است^(۲) و راوی دیگر «حسن بن الجهم» است^(۳) که دعا را از فرد مجهولی روایت کرده علاوه براین معلوم نیست که فرد مجهول آن را از «حسن بن محبوب»^(۴) نقل کرده یا فرد دیگری!! (این هم شد سند؟! متن حدیث نیز واضح ترین دلیل بر مجعولیت آن است زیرا می گوید این دعا را ائمه پنهان کرده و به غیرخودشان و یا شیعیان تعلیم نمی دادند! به علاوه اینکه برای این دعا ثوابهای عجیب و غریب قائل شده و مدعی است خواننده دعا شهید می میرد و هر روز یک میلیون حسنه و یک میلیون درجه برایش نوشته شده و یک میلیون سیئه از او محو می شود و عرش و کرسی برایش استغفار می کنند و هکذا.

اینک متن دعا را ببینیم: در این دعا مانند دعای بی سند روزجمعه (ص ۲۶ که منقول است از ملحقات صحیفه و یا فصل ۱۷ مصباح کفعمی) با اینکه گفته است: «گفنی بک شهیداً» «خدایا شاهد بودن تو کافی است» ولی به این قول خود پایبند نمانده و می گوید: «و اُشهدُ ملائکک و انبیائک و رُسلک و حَمَلَةَ عرشک و سُکَّانَ سماواتک و ارضک و جمیع خلقک» «فرشتگان را پیامبران و فرستادگان را و حاملین عرشت را و ساکنین آسمانها و زمینت را و همه مخلوقین تو را شاهد می گیرم!» آیا ممکن است امام حیوانات را شاهد خود بگیرد؟ یا کسانی را که سالها قبل از وی از دنیا رفته اند شاهد خود قرار دهد؟ قطعاً امام چنین نمی گوید.

^۱- ر.ک. بحار الأنوار، ج ۹۲ ص ۴۰۸ به بعد.

^۲- وی در «عرض اخبار اصول...» صفحه ۹۴ معرفی شده است.

^۳- وی در «عرض اخبار اصول...» صفحه ۱۴۲ معرفی شده است.

^۴- برای آشنایی با او رجوع کنید به «عرض اخبار اصول...» ص ۲۸۶.

آیا جمیع مخلوقین و ساکنین زمین و آسمان و انبیاء و رسل اقرار او را می‌شنوند تا گواه او باشند؟ اگر نامبردگان را مانند خدا سمیع و بصیر می‌داند این جملات نا صحیح و شرک آمیز است و مسلمان چنین عقیده‌ای ندارد. سپس مذهب خود را در دعا وارد کرده و در واقع مقصود اصلی از جعل این دعا همین بوده که به بهانه دعا، مذهب خود را به گردن ائمه اهل بیت بیندازد و آنها را «حُجَّةَ الله» قلمداد کند، گرچه آن بزرگواران راضی نباشند و این قول را بدعت بدانند! چنانکه علی (ع) فرموده: «تَمَّتْ بِنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ حُجَّتُهُ» «با پیامبر ما محمد (ص) حجت خدا پایان پذیرفت» (نهج البلاغه، خطبه ۹۱) بنابراین ائمه حُجَّةَ الله نیستند و کسی جز انبیاء، برگزیده از جانب خدا نیست.

دعای سمات: چهارمین دعای فصل ششم «دعای سمات» است که آن را دعای «شَبُور» گویند که به معنای «بوق» است! و چه بسا از بافته‌های یهود باشد. شیخ عباس ادعا کرده که علما آن را به سندهای معتبر (!! نقل کرده‌اند! اما خودش این سندهای معتبر (!! را ذکر نکرده! برای اینکه بدانیم تا چه اندازه در این ادعا صادق یا صائب است سند این دعا را چنانکه «مجلسی» آورده است^(۱) به اطلاع خوانندگان می‌رسانیم یکی از روات این دعا «احمد بن محمد بن عیاش الجوهری» است که به قول علمای رجال ضعیف و مرویاتش بی‌اعتبار است و مختل العقل یا مختل الدین بوده وی همان است که دعای پنجم رجیبه را نقل کرده که دعایی خرافی و قبیح است^(۲) «ابن عیاش» این دعا را از «عبدالعزیز بن أحمد بن محمد الحسنی» گرفته که مهمل است. او روایت کرده از «محمد بن علی بن الحسن بن یحیی الرّاشدی» که او نیز مهمل است. یعنی این دعا را ضعیفی از مهملی از مهملی نقل کرده است! این دعا را دو کذاب دیگر به نام «محمد بن سنان»^(۳) و «مفضل بن عمر الجعفی»^(۴) نیز نقل کرده‌اند. حال خواننده بداند که مطالب دینی که در مفاتیح آمده میراث چه کسانی است!

^۱ - بحار الانوار، ج ۸۷، ص ۹۶ به بعد.

^۲ - ر.ک. همین کتاب، ص ۲۲۲.

^۳ - وی در کتاب «عرض أخبار أصول...» صفحه ۲۷۰ معرفی شده است.

در حاشیه «مصباح» کفعمی از قول حضرت باقر(ع) درباره این دعا آمده است که اگر حاجتی دارید این دعا را به درگاه الهی بخوانید و آن را برای سفها و زفان و کودکان آشکار نکنید!! حاشا که حضرت باقر العلوم(ع) چنین سخنی بگوید!؟

این دعا دارای کلمات و تعابیر مبهم و مشکل است در حالیکه دعاهای مأثور از پیامبر فاقد غموض و تعقید است. سازنده دعا پس از این دعا می گوید: «اللّٰهُمَّ بِحَقِّ هَذَا الدَّعَاءِ وَ بِحَقِّ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ الَّتِي لَا يَعْلَمُ تَفْسِيرَهَا وَ لَا تَأْوِيلَهَا وَ لَا بَاطِنَهَا وَ لَا ظَاهِرَهَا غَيْرَكَ» «خدایا تو را به حق این دعا و به حق این اسمائی که هیچ کسی غیر از تو تفسیر و تأویل و باطن و ظاهر آن را نمی داند، قسم می دهم»!!

لازم است بگوییم این قول مخالف احادیث کلینی است که در کافی ذکر شده، از قبیل آنکه امام کسی نیست که اگر از او سؤالی بپرسند بگوید نمی دانم (باب ۹۲ حدیث ۱) و «لَا يَخْفَى عَلَيْهِمُ الشَّيْءُ» «چیزی از ایشان نهان نیست» و نظایر اینها. معلوم می شود جاعل دعا کلماتی به هم بافته و برای منصرف کردن خواننده از اینکه به دنبال فهمیدن مقصود از جملات دعا باشد جملات فوق را در آخر دعا آورده است! در حالیکه باید پرسید دعایی که خواننده معنای آن را نمی فهمد چرا باید بخواند؟ خواندن چنین دعایی لغو و باطل است. اصولاً دعایی که به قول شما امام و پیغمبر حتی ظاهر آن را نمی دانند چه فایده ای دارد؟ عجیب است با اینکه در دعای مذکور آمده است هیچ کس جز خدا معنای دعا را نمی داند، مجلسی کوشیده است آن را شرح و توضیح دهد!!

باید گفت عده ای مردم دروغگو یا خرافی برای ما دعایی بافته اند و کسانی با ألقابی از قبیل أعلم العلماء و خریّت علم حدیث و می خواهند آن را توضیح دهند و هر خرافه ای را به نوعی توجیه و تصویب کنند!!

^۱ - وی در کتاب «عرض أخبار اصول ...» صفحه ۱۴۱ معرفی شده است .

«تذکری مهم درباره دعاهایی که متن نامعیوب دارند»

یکی از برادران ایمانی که تحریر قبلی کتاب حاضر را خوانده بود از نگارنده پرسید: مثلاً دعای روز یکشنبه یا دعای جوشن کبیر که در مفاتیح آمده و دارای مضامین بسیار خوب و فاقد جملات شرک آمیز است چه ایرادی دارد و چرا آن را نخوانیم؟ در جواب گفتم: من نمی‌گویم که این دعا را نخوانید بلکه می‌گویم این دعا را وارد از شرع ندانید.

در اینجا ضرور دانستم در مورد ادعیه و کلاً اخبار مذهبی مطالبی را در تحریر دوم کتاب، به عرض خوانندگان برسانم:

خداوند علیم قدیر گواه است که نگارنده با دعاهایی که جملات آن خلاف عقل و قرآن نیست مخالفتی ندارم اما تذکر یک نکته مهم را که علماء غالباً درباره آن سکوت می‌کنند لازم و ضرور می‌دانم: چنانکه در کتاب «**عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول**» (ص ۲۴۰) اشاره شده، اگر متن خبر یا دعایی فاقد ایراد باشد به صرف فقدان ایراد، نمی‌توان آن را به شارع نسبت داد در حالیکه فقهای ما اغلب درباره اخبار مذهبی می‌گویند: دلیلی بر مخالفت فلان خبر با کتاب و سنت نداریم. یا می‌گویند: می‌توان این خبر را به نحوی که موافق سایر أدله باشد توجیه کرد. یا می‌گویند: با سایر روایات قابل جمع است. هکذا و بدین ترتیب اخبار مذهبی را می‌پذیرند در حالیکه چنین کاری موجه نیست بلکه باید أدله متقن برای اسناد خبر به شارع در دست باشد یعنی نباید پنداشت که می‌توان هر سخنی را که نادرست نباشد، به شارع منتسب ساخت، به عبارت دیگر برای اسناد چیزی به شرع کافی نیست که متن روایتی معیوب و مخالف قرآن نباشد بلکه لازم است پس از حصول علم و اطمینان نسبت به نامعیوب بودن متن خبر، أدله کافی و متقن برای اسناد و انتساب خبر به شارع، در دست باشد. یعنی چنانکه در مبحث «**تسامح در أدله سنن**» نیز گفتیم، بیش از آنکه احتیاط می‌کنیم مبدا سخنی از شرع باشد و ما آن را از شارع نشماریم باید احتیاط کنیم که مبدا سخنی از شارع نباشد و ما آن را به شارع اسناد دهیم زیرا در صورت اول ما تکلیف نداریم خبری را که تمام لوازم و جوازات و مقتضیات را برای انتساب به شارع دارا نیست، از شرع بدانیم و نام این کار را احتیاط بگذاریم (إتمام حجّت و ابلاغ کامل بر عهده شارع است) أمّا

قطعاً وظیفه داریم که احتیاط کنیم و قبل از حصول کلیه لوازم و شروط انتساب خبر به شرع، از اسناد آن به دین، اجتناب کنیم. (فتأمل جدّاً)

از این رو به کسی که می‌گوید عقلاً محال نیست که روای کذاب نیز در مواردی راست بگویند، فلذا این احتمال منتفی نیست که خبری که متن آن نامعیوب است لیکن راوی آن موثوق نیست واقعاً از شرع باشد، می‌گوییم آری این احتمال منتفی نیست **أما این احتمال برای ما ایجاد تکلیف نمی‌کند** و تکلیف ما همان است که بود یعنی تا قبل از حصول جمیع شروط و لوازم، مأذون نیستیم که خبری را به شارع نسبت دهیم. به عبارت دیگر درست است که قول شارع هیچگاه نادرست نیست ولی این نه بدان معنی است که هر سخنی که نادرست نباشد قابل انتساب به شارع است. (فتأمل)

بنابر این اگر کسی این اذکار و ادعیه را که متن نامعیوب دارند نه به عنوان ورود بخصوص از شرع بلکه از آن رو که مشمول عمومات اوامر و جوازات شرعی است، بخواند، اشکالی ندارد زیرا آن دعا را به شرع منتسب نساخته و در عین حال می‌دانیم که شرع به صورت عام، اذن ذکر و دعا داده بلکه به ذکر خدا و دعا به درگاه الهی امر فرموده و اذکار و ادعیه‌ای که جملاتشان مخالف عقل و شرع نیست از مصادیق ذکر و دعا می‌باشند و به همین سبب ما از اذن عام شرع به دعا، استفاده کرده و دعاها را نامعیوب را می‌خوانیم.

پس اگر احتمالاً ائمه این دعاها را خوانده باشند در صورتی که منقول از رسول خدا(ص) نباشند - چنانکه اغلب ادعیه مذکور در مفاتیح و کتب مشابه آن، مأثور از پیامبر نیست - خواندن دعا توسط آن بزرگواران به معنای ورود از شرع نیست^(۱) بلکه از مصادیق استفاده آنان از اذن عام شرع، به دعاست و تا زمانی که أدله کافی و متقن بر انتساب آنها در اختیار نباشد، مجاز نیستیم که آنها را به شرع نسبت دهیم.

^۱ - چنانکه از قول علی(ع) آوردیم (ص ۲۷): «سنت آن است که رسول خدا(ص) آورده و بدعت آن است که پس از آنحضرت ایجاد شده.»

دیگر آنکه تعداد زیادی از دعاهای مذکور در مفاتیح و نظایر آن، بسیار طولانی و بالغ بر چندین صفحه است در حالیکه در سنت پیامبر دعاهای بسیار طولانی، دیده نمی‌شود. علاوه بر این ضمن تعدادی از اخباری که دعاهای نامعیوب ذکر کرده‌اند آثار و ثوابهای عجیب و غریب قائل شده‌اند که از واضح‌ترین نشانه‌های جعل حدیث است و بنابه موازین علم درایة الحدیث قابل قبول نیستند. بنابراین اسناد اینگونه دعاها به شرع، قطعاً خلاف احتیاط است.

دعای مشلول: پنجمین دعای فصل ششم دعای مشلول است، که در مصباح کفعمی و مهج الدعوات و بحار الأنوار (ج ۹۲ ص ۳۹۴ به بعد) بدون سند آمده است. این دعا مشتمل است بر اسماء الهی و چون حق تعالی در قرآن فرموده: **وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِمْ** [سورة الأعراف: ۱۸۰] «و خداوند نیکوترین نامها را داراست پس او را به آن نامها بخوانید و رها کنید کسانی را که در نامهای او انحراف جسته و کجروی می‌کنند» طبق این آیه باید خدا را با اسماء الهی خواند، بنابراین اسماء الهی باید از طریق وحی برسد یعنی اسماء الهی توقیفی بوده و موقوف است به اعلام وحی زیرا خدا خود می‌داند که چه اسمی و چه وصفی لائق ذات اقدس اوست و غیر حق تعالی کسی حق ندارد برای او نامگذاری نماید. وحی نیز مختص انبیاء است. تعدادی از اسمائی که در دعای مشلول آمده معلوم نیست که صادر از وحی باشد. پس قاعده کلی این است که اسماء الهی باید از رسول خدا(ص) برسد و دعاهایی که از غیر رسول خدا(ص) رسیده، نمی‌توان آنها را به شرع نسبت داد. دعای مشلول نیز مشمول همین قاعده کلی است.

دعای یستشیر: ششمین دعای فصل ششم که سند آن را ذکر نکرده‌اند، «دعای یستشیر» است که متن آن اشکالی ندارد اما ثوابهای عجیبی برای آن ذکر شده، از آن جمله گفته‌اند کسی که در زندگی مرتکب کبائر شده باشد و این دعا را بخواند و بدون اینکه توبه کرده

باشد، بمیرد، شهید مرده و خدا به کرم خویش او را می‌آمرزد^(۱)!!! این ادعا یعنی زائد بودن تمام اوامر و نواهی شرع! «سبحانه و تعالی عما یقولون علواً کبیراً».

دعای مجیر: هفتمین دعای فصل ششم، «دعای مجیر» است که متن آن اشکالی ندارد اما ثوابهای عجیبی برای آن قائل شده‌اند بی‌آنکه سندی برای آن ذکر کنند. شیخ عباس به نقل از کفعمی نوشته است که: هر که این دعا را در ایام البیض ماه رمضان بخواند گناهانش آمرزیده شود اگر چه به عدد دانه‌های باران و برگ درختان و ریگ بیابان باشد!! همچنین کفعمی در حاشیه «مصباح» می‌گوید پیامبر فرموده هر که این دعا را ده بار بخواند، اگر دریاها مرگب و درختان تبدیل به قلم شوند و انس و جن و فرشتگان نویسنده شوند، نمی‌توانند ثواب خواننده دعا را إحصاء کنند!!!

ای کاش شیخ عباس یا سید بن طاووس یا کفعمی و ... گاهی از عقل خویش استفاده می‌کردند. پروردگارا آن را که عقل دادی چه ندادی و آن را که عقل ندادی چه دادی؟ والحمد لله رب العالمین.

دعای عدیله: هشتمین دعای فصل ششم «دعای عدیله» است که قبلاً درباره آن سخن گفته‌ایم (ص ۲۶). در این دعا جاعل، عقاید خرافی خود را وارد کرده و خواسته دوازده امامی را که نص معتبری بر امامت الهیه ایشان در دست نیست به عنوان ائمه منصوص معرفی کند! درباره امام دوازدهم می‌گوید: «بِقَائِهِ بَقِيَتِ الدُّنْيَا وَ بِيَمِينِهِ زُرْقَ الْوَرَى وَ بِوُجُودِهِ تَبَتَّتِ الْأَرْضُ وَ السَّمَاءُ» «به بقای وجود اوست که دنیا باقی است و به یمن و برکت وجود اوست که به خلایق روزی داده می‌شود و به اثر وجود اوست که زمین و آسمان بر جای مانده است!». این قول افتراء به خدا و علو است زیرا خدا قبل از امامان و در زمان نبود پیامبر نیز به

^۱ - مهج الدعوات و منهج العبادات، سید بن طاووس، انتشارات کتابخانه سنائی، ص ۱۲۴ - متن عربی چنین است: «مَنْ دَعَا بِهَذَا الدَّعَاءِ وَ كَانَ فِي حَيَاتِهِ قَدْ ارْتَكَبَ الْكِبَائِرَ ثُمَّ مَاتَ مِنْ لَيْلَتِهِ أَوْ مِنْ يَوْمِهِ بَعْدَ مَا دَعَا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهَذَا الدَّعَاءِ مَاتَ شَهِيداً وَإِنْ مَاتَ يَا سَلْمَانُ عَلَى غَيْرِ تَوْبَةٍ عَفَرَ اللَّهُ لَهُ ذُنُوبَهُ بِكَرَمِهِ وَ عَفْوِهِ!!»

مخلوقات خود روزی می داد و آسمان و زمین را حفظ می فرمود. همچنین گفته است: «أشهد أن أقوالهم حُجَّةٌ و امتثالهم فَرِيضَةٌ و طاعتُهُمْ مَفْرُوضَةٌ» «شهادت می دهم که اقوال ایشان حجت و فرمان پذیری از آنان واجب و اطاعت از ایشان واجب است!». می پرسیم جعل حجت به دست شما حدیث با فان و دعاسازان است یا اینکه خدا خود باید حجت خویش را معرفی فرماید؟ خدا در کجا گفته ائمه «حُجَّةُ اللَّهِ» و اطاعتشان واجب است؟ چرا خدا این حُجَج را در کتابش معرفی نفرموده است بلکه فرموده بعد از انبیاء حجتی نیست (النساء: ۱۶۵) حضرت علی (ع) نیز فرموده حجت خدائی با حضرت محمد (ص) تمام شد. (نهج البلاغه، خطبه ۹۱)

پس از این دعای مجعول، روایت بی اعتباری^(۱) آورده که یکی از روات آن «ابراهیم بن اسحاق النّهاوندی» و دیگری «محمد بن سلیمان الدیلمی»^(۲) است.

دعای جوشن کبیر: نهمین دعای فصل ششم «دعای جوشن کبیر» است. کفعمی این دعا را در «مصباح» بدون ذکر سند آورده است. مجلسی نیز این دعا را نقل نموده اما سندی برای آن ذکر نکرده است^(۳). این خبر می گوید در یکی از غزوات، پیامبر از سنگینی زره خویش شکایت کرد، جبرئیل این دعا را برای آنحضرت آورده و گفت: زره از تن برون کن و این دعا را بخوان که موجب اُمنیت تو و اُمت تو خواهد بود! می پرسیم در کدام غزوه بود که این دعا نازل شد؟ ثانیاً: در کتب معتبرسیره مذکور نیست که پیامبر در غزوات زره نمی پوشید. ثالثاً: بسیاری از أصحاب پیامبر (ص) در غزوات شهید شدند و این دعا موجب اُمنیت آنان نشد. در این خبر مطالب عجیبی آمده از جمله اینکه هر که این دعا را بخواند و یا با خود داشته باشد خدا بهشت را بر او واجب می سازد! و مانند ثواب حضرت ابراهیم و موسی

^۱ - روایت فوق مذکور است در «وسائل الشیعه» ج ۴ ص ۱۰۳۸ حدیث ۱.

^۲ - در کتاب «عرض اخبار اصول...»، ابراهیم در صفحه ۸۰ و محمد در صفحات ۸۲ و ۳۰۹ و ۶۶۹ و ۷۳۰ معرفی شده اند.

^۳ - بحار الانوار ج ۹۱ ص ۳۸۲ به بعد.

و عیسی خواهد داشت!! و اگر این دعا با کافور یا مشک بنویسند و سپس آن را بشویند و آبش را بر کفن مرده بپاشند عذاب قبر از او برداشته می‌شود و هفتاد هزار فرشته به قبر میّت وارد شده، او را به بهشت بشارت می‌دهند!! و هر که این دعا را بر کفن خویش بنویسد حقّ تعالی حیا می‌کند که او را به آتش دوزخ عذاب کند!!.

أولاً: خداوند متعال را نباید با بندگان قیاس کرد و برای او شرم و حیا قائل شد. **فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ** [سورة التّحل: ۷۴] «برای خدا مثال ننزید همانا خدا می‌داند و شما نمی‌دانید».

ثانیاً: بنا به این حدیث هر شخص آلوده فاسقی می‌تواند اسماء الهی را بر کفن خویش بنویسد و از مجازات الهی فرار کند! **سبحانه و تعالی عما یقولون علواً کبیراً**.

ثالثاً: اصولاً اسماء الهی را نباید بر کفن نوشت زیرا در میان قبر به چرک و خون و محتویات امعاء میت آلوده خواهد شد و مخالف با احترام به خدا و اسماء حسناى الهی است. قرآن کریم فرموده: **سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى** [سورة الأعلى: ۱] «نام پروردگار والایت را منزّه شمار».

رابعاً: درباره این دعا گفته شده که هر کس آن را در ماه رمضان سه بار بخواند حقّ تعالی جسد او را بر آتش دوزخ حرام سازد! این با تعالیم اسلام موافق نیست بلکه هر بنده‌ای که مرتکب کبائر و محرّمات نشده باشد پیکرش بر آتش حرام خواهد بود و اگر مرتکب شده باید توبه و جبران نماید نه آنکه دعایی را سه بار بخواند. (فتاؤل)

مؤلف مفاتیح می‌گوید: «خواندن این دعا در خصوص شبهای قدر در خبر ذکری از آن نیست لکن علامه مجلسی در «زاد المعاد» در ضمن اعمال شبهای قدر فرموده و در بعضی از روایات وارد شده است که دعای جوشن کبیر را در هر یک از این سه شب بخوانند و کافی است فرمایش آن بزرگوار ما را در این مقام!!».

البته وضع روایات و اعتبار آنها معلوم نیست و قول مجلسی نیز حجت نیست. از شیخ عباس می‌پرسیم آیا مجلسی می‌تواند آداب و اعمال شرعی را کم و زیاد کند؟ آیا مجلسی حجت است؟!.

مطلبی که در اینجا ذکر آن ضرورت داد این است که متن دعای جوشن کبیر معیوب نیست اما باید پرسید اگر شما این دعا را و امثال آن را قبول دارید چرا بر خلاف آن عمل می‌کنید و اگر آنچه را که در این دعا آمده درست می‌دانید پس اکثر عقائد شما باطل است. مثلاً در بند ۱۹ دعا آمده است: «یا مَنْ لیسَ أَحَدٌ مثلهُ» «ای خدایی که احدی مانند او نیست» در حالیکه شما امام را مانند خدا همه جا حاضر و ناظر و از هر چیز مطلع می‌دانید! در بند ۲۲ گفته است: «یا مَنْ سَتَرَ القبیحَ یا مَنْ لَمْ یَهْتِکِ السَّترَ» «ای خدایی که زشتی و بدی (بندگان) را پوشانده است ای خدایی که پرده (آبروی کسی) را ندرَد» یعنی خدا ستار العیوب است. ولی شما می‌گویید همه گناهان به رسول خدا(ص) و ائمه عرضه می‌شود (کافی باب ۸۷) و نعوذ بالله خدا ستار العیوب نیست!! در بند ۳۱ چنین می‌خوانیم: «یا حَیّاً لا یَموتُ یا عالماً لا یجهلُ» «ای خدای زنده‌ای که نمی‌میرد ای خدای دانایی که نادانی (در او راه) ندارد». اما شما امام را هم زنده‌ای می‌دانید که نمی‌میرد و عالمی است که به چیزی جاهل نیست! در بند ۳۸ آمده است: «یا مَنْ لا مفرعَ إلاّ إلیه یا مَنْ لا حولَ ولا قُوَّةَ إلاّ به یا مَنْ لا یستعانَ إلاّ به یا مَنْ لا یُرجیَ إلاّ هو» «ای خدایی که پناهگاه و شکایت-گاهی جز به سوی او نیست ای خدایی که تحوّل و نیرویی جز از او نیست ای خدایی که جز از او استعانت و مدد جویی نشود ای خدایی که جز به او امیدوار نتوان بود». ولی شما بر خلاف این جملات، از حضرت علی و ابوالفضل و حضرت رضا و مهدی کمک می‌خواهید و یاری می‌جوید و «یا علی مدد» و «یا مهدی أدركني = ای مهدی مرا دریاب» می‌گویید و معتقدید آنها صدای شما را می‌شنوند! در بند ۹۰ گفته است: «یا مَنْ لا یعلَمُ العیبَ إلاّ هو یا مَنْ لا یصرفُ السُّوءَ إلاّ هو» «ای خدایی که جز او کسی غیب نمی‌داند، ای خدایی که جز او

بدی را بر طرف نمی‌سازد» اما شما امام را هم عالم الغیب و بر طرف کننده بدی و شفا دهنده مرض می‌دانید!

دعای جوشن صغیر: دهمین دعای فصل ششم «جوشن صغیر» است. این دعا مدرک و سندی که آن را به رسول خدا (ص) برساند، فاقد است و به صرف نقل مجلسی (ج ۹۱ بحار ص ۳۲۰) و کفعمی و ابن طاووس نمی‌توان آن را از شرع دانست. در مفاتیح آمده است: «چون موسی هادی عباسی قصد قتل حضرت کاظم (ع) نمود آن حضرت این دعا را خواند جدش پیغمبر (ص) را در خواب دید که با وی فرمود حق تعالی هلاک خواهد کرد دشمن تو را!» این ادعا مخالف است با روایات باب ۶۱ کافی که می‌گوید امام اخبار غیبی را در خواب نمی‌بیند^(۱). دیگر آنکه بر خلاف مفاتیح که می‌گوید امام قبل از خواب دیدن این دعا را خوانده است در بحار الانوار (ج ۹۱ ص ۳۲۰) چنین مذکور است که امام پس از خواب دیدن دعای مذکور را خوانده است.

دعای سیفی معروف به دعای قاموس: یازدهمین و آخرین دعای فصل ششم «دعای سیفی» است که شیخ عباس مدرکی برای آن ذکر نکرده جز اینکه شیخ نوری آن را در صحیفه ثانیة علویة ذکر کرده است. ما قول شیخ نوری را حجت نمی‌دانیم و می‌دانیم که خرافات در کتب او فراوان دیده می‌شود. او همان است که قرآن را تحریف شده می‌داند^(۲)!! و همو گفته: «در کلمات ارباب طلسمات و تسخیرات شرح غریب است و از برای او آثار عجیبه ذکر کرده‌اند!! در حالیکه ارباب طلسمات مردمی خرافی بوده‌اند. با این حال شیخ عباس از باب تسامح این دعا را در کتابش آورده است در حالیکه در امور شرعی تسامح روا نیست و همین تسامحات موجب شده که هزاران برگ و بار زائد به دین خدا بسته‌اند و مذهب‌ها ساخته و بدعتها رواج داده‌اند. ما قبلاً (ص ۱۱) درباره قاعده مضرة تسامح در أدلة سنن سخن گفته‌ایم. (مراجعه شود).

^۱- در این مسأله مفید است که رجوع کنید به کتاب «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» ص ۳۶۷.

^۲- ر.ک. کتاب حاضر صفحه ۳۳.

تذکر مهمّ درباره «توحید عبادت»

بدان که مهمترین مسأله در اسلام بی شبهه مسأله شرک و توحید است که شقاوت و سعادت ابدی ما بندگان، به آن بستگی نام دارد. خدای متعال فرموده: **إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدِ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا** [سورة النساء: ۴۸] «همانا خداوند اینکه به او شرک آورده شود. نمی آمرزد و آنچه کمتر و فروتر از آن باشد. برای هر که بخواهد، می آمرزد و هر که به او شرک آورد، دروغی [به خدا بسته] و گناهی بزرگ مرتکب شده است» و حتی خطاب به پیامبر اکرم (ص) فرموده: **وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَإِنْ أَشْرَكَتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ. بَلِ اللَّهُ** **فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ** [سورة الزمر: ۶۵-۶۶] «و هر آینه که به کسانی که پیش از تو بوده‌اند وحی شد که اگر شرک آوری هر آینه بی گمان کار [نیکت] تباه و نابود گردد و البته قطعاً از زیانکاران باشی بلکه فقط^(۱) خدای را عبادت کن و از سپاسگزاران باش» و نیز درباره مردم فرمود: **وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ** [سورة يوسف: ۱۰۶]^(۲). «و بیشتر اینان به خدا ایمان نمی آورند مگر اینکه [در حال ایمان به شرک آلوده] و مشرک‌اند». لذا باید با اهتمام و توجه بسیار، ایمان خود را حتی المقدور از شائبه شرک حفظ کنیم^(۳) و ضرور است که در این راه خود را از قید مأنوسات محیط و رسوم و آداب و عادات آباء و اجداد که دلیل محکم شرعی ندارند، رها سازیم و در این موضوع بسیار مهم، سخن بی دلیل

^۱ چون «مفعول به» مقدم بر فعل ذکر شده، مفید «حصر» است.

^۲ درباره سه آیه فوق رجوع کنید به تفسیر تابشی از قرآن تالیف نگارنده.

^۳ رسول خدا (ص) فرموده: «الإشراك في الناس أخفى من ديب التمل على المسح الأسود في الليلة المظلمة» «شرک ورزیدن مردم از جنبش مورچه بر گلیم سیاه (یا سنگ سخت) در شبی تاریک نهان‌تر و پوشیده‌تر است» لذا مؤمن باید با توجه کامل ایمان خود را از شرک حفظ نماید.

و مدرک را از هیچ کس حتی از معممین نپذیریم و فریب روایات نامعتبر را نخوریم. (فتاَمَلْ جَدًّا)

چون معممین را در اینجا ذکر کردم لازم است برای اتمام حجت این آیه قرآن را نیز بیاورم که به مسلمین هشدار داده و خطاب به مؤمنین فرموده: **يَتَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَطْلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ** [سورة التوبة: ۳۴] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید همانا بسیاری از علمای دینی و زهد پیشگان هر آینه مالهای مردم را به ناروا می‌خورند [و آنان را] از راه خدا باز می‌دارند»^(۱).

^۱ - به نظر نگارنده ترجمه‌ای که در متن آورده‌ایم نزدیکترین ترجمه به هدف و مقصود آیه شریفه است زیرا «حَبْر» (مفرد اُحْبَار) به معنای مطلق دانشمند خصوصاً دانشمند دینی است. چنانکه به ابن عباس، «حبر الأمة» گفته می‌شود. البته به معنای اُسقف و پاپ مسیحیان و رئیس کاهنان یهود و روحانیون یهودی نیز استعمال می‌شود اما باید توجه داشت که معنای آن منحصر به علمای دینی یهود نیست.

«**رَاهِب**» (مفرد رُهْبَان) به معنای فرد زهدپیشه و زاهد مآب است که به نحوی آشکار به عبادت و رعایت احکام شرع می‌پردازد و توجّه چندانی به دنیا و امور دنیوی در او مشاهده نمی‌شود و غالباً در دیر یا صومعه یا زاویه‌ای به عبادت می‌پردازد. البته به پارسای ترسایان نیز اطلاق می‌شود.

اما چون می‌دانم خرافاتیون و بهانه جویان در این ترجمه مناقشه و هياهو می‌کنند لذا ترجمه مأنوس قرآن را نیز می‌آورم و آیه را بنابه ترجمه مذکور، توضیح می‌دهم: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید همانا بسیاری از علمای دینی یهود و راهبان هر آینه مالهای مردم را به ناروا می‌خورند و آنان را از راه خدا باز می‌دارند». باید توجه داشت که نمی‌توان این آیه را به مذمت علما و زهدا یهود و نصاری منحصر دانست زیرا مخاطب آن مسلمین اند و با «**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا**» آغاز شده است و می‌خواهد مؤمنین را متوجّه سازد که نباید مسائل اعتقادی و امور شریعت را به صرف اینکه عالم یا زاهدی گفته است، قبول کنند بلکه باید از آنها برای اقوالشان، دلیل شرعی طلب کنند و إلاً صرف مطلع ساختن مسلمین از اینکه علمای یهود و پارسایان نصاری مردم را از راه خدا باز می‌دارند و اموال مردم را به ناروا می‌خورند مسأله‌ای است که ارتباط چندانی با مسلمین ندارد زیرا آنها اموال مسلمین را نمی‌خوردند علاوه بر این قید «**كثيراً**» لزومی نداشت زیرا یهود و نصاری - نه فقط کثیری از ایشان - بلکه همگی با اسلام موافق نبودند و مردم را از گرویدن به اسلام باز می‌داشتند. (فتاَمَلْ) در واقع آیه می‌خواهد به مسلمین هشدار

دهد تا به وضعی مشابه یهود و نصاری مبتلا نشوند که اقوال را به سبب آنکه به عالم یا زاهدی منتسب بود، می‌پذیرفتند زیرا چیزی که برای یهود و نصاری بد باشد برای مسلمین نیز بد است و مسلمان سخن را تا زمانی که مستند و متکی به دلیل و مدرک شرعی نباشد حتی اگر عالم یا زاهدی گفته باشد، نباید بپذیرد.

مقصود از اینکه «هر آینه مالهای مردم را به ناروا می‌خورند» نه آن است که مال مردم را به جبر و زور می‌گرفتند بلکه با بهانه‌های شرعی و به عنوان حکمی از احکام دین مال مردم را می‌خوردند چنانکه زمان ما نیز بسیاری از علما و مقدّس نمایان به نام دین، نان می‌خورند و به عنوان وجوه شرعیّه از مردم پول می‌گیرند و سهم امام و خمس از غیرغنائم جنگی را که اصلاً در اسلام تشریح نشده، از فروع دین قلمداد کرده و زکات که بارها و بارها در قرآن بر آن تأکید گردیده مواردش محصور و محدود شده و چندان مورد توجه نیست!! زیرا زکات به تصریح قرآن باید به مصرف فقرا و مساکین و مصالح عمومی مسلمین برسد و اختصاص به علما و مقدّس نمایان ندارد. مسلمین نیز به صرف اینکه فلان عالم چنین گفته تحقیق نمی‌کنند و قول معممین را می‌پذیرند.

اگر کسی دربارهٔ جملهٔ «مردم را] از راه خدا باز می‌دارند» بپرسد چگونه بسیاری از علما و زهاد مردم را از راه خدا باز می‌دارند؟ توجه او را به این نکته جلب می‌کنم که پر واضح است که اینگونه افراد علناً و به صراحت نمی‌گویند به راه خدا نروید زیرا ظاهری موافق دین و شریعت دارند و خود را مبلغ و مروج دین معرفی کرده‌اند لیکن عملاً دین واقعی را متروک نهاده چیزهایی را به نام دین ترویج و تبلیغ می‌کنند که از دین نیست مثلاً دین اسلام را که دین تحقیق و دلیل خواهی است به صورت دینی که می‌گویند مردم باید از علما تقلید کنند، جلوه می‌دهند و در عوض جهاد در راه خدا، گریه و زاری و سینه زنی و زنجیرزنی و شعر خوانی و مدّاحی را به مردم آموخته‌اند. در کنار مسجد، حسینیه و مهدیه و فاطمیه و تأسیس شده و علما ساکت اند، به جای توحید و توجه به خدای یگانه، توجه به انبیاء و بزرگان دین و خواندن دعاهای شرک آمیز ندبه و توسّل به مردم یاد داده‌اند!! و مردم را به تملّق و چاپلوسی و مدح اولیاء خدا که از دار فانی به سرای باقی رفته‌اند، تشویق می‌کنند!!

متأسفانه مردم گمان می‌کنند هر که عمّامه به سر و ألقاب پر طمطراق از قبیل ثقة الاسلام یا مرجع عالیقدر یا آیه الله العظمی و دارد، هر چه بگوید موافق قرآن است، دیگر آنکه می‌پندارند آخوندها خادم دلسوز دین و مروج حقایق اسلام اند اما واقعیت غیر از این است. اینجانب سالیان متمدای از عمرم را در حوزه‌های علمیه قم و نجف و مشهد و در میان آخوندها به تحصیل و تدریس گذرانده‌ام و بانقاط ضعف و قوت آنها از نزدیک آشنایم. اما در اینجا قول روحانیانی را می‌آورم که پس از انقلاب از آنها

تعریف و تمجید بسیار می کنند. امید است که این مطالب موجب تنبّه خوانندگان گردد، وَمَا ذَلِكْ عَلَيَّ
اللَّهُ بَعِزِي .

قول اول را از صاحب تفسیر «المیزان» می آورم که ذیل آیات ۱۵ تا ۱۹ سوره مائده تصریح کرده
که: «إِنَّكَ إِن تَبَصَّرْتَ فِي أَمْرِ هَذِهِ الْعُلُومِ وَجَدْتَ أَنَّهَا نُظِّمَتْ تَنْظِيمًا لِحَاجَةِهَا إِلَى الْقُرْآنِ أَصْلًا حَتَّى أَنَّهُ
يُمْكِنُ لِمُتَعَلِّمٍ أَنْ يَتَعَلَّمَهَا جَمِيعًا: الصَّرْفَ وَ النَّحْوَ وَ الْبَيَانَ وَ اللَّغَةَ وَ الْحَدِيثَ وَ الرَّجَالَ وَ الدَّرَابِيَةَ وَ الْفِقْهَ وَ
الْأَصُولَ فَيَأْتِي آخِرَهَا ثُمَّ يَتَضَلَّعُ بِهَا ثُمَّ يَجْتَهِدُ وَ يَتَمَهَّرُ فِيهَا وَ هُوَ لَمْ يَقْرَأِ الْقُرْآنَ وَ لَمْ يَمَسَّ مُصْحَفًا قَطًّا... الخ
= همانا اگر در احوال این علوم (= علوم دینی) بنگری ملاحظه می کنی که علوم مذکور چنان تنظیم
شده اند که هیچ به قرآن احتیاج ندارند و متعلم می تواند همه این علوم از صرف و نحو و بیان و لغت و
حدیث و رجال و درایه و فقه و اصول را فرا گیرد و به آخرین مراحل برسد و در آنها اجتهاد کند
بی آنکه قرآن بخواند یا به قرآن دست بزند...!!!».

«مرتضی مطهری» نیز درباره متروک و مهجور بودن قرآن، نوشته است: «اگر کسی علمش علم
قرآن باشد یعنی در قرآن زیاد تدبّر کرده باشد، تفسیر قرآن را کاملاً بداند، این آدم چقدر در میان ما
احترام دارد؟ هیچ. اما اگر کسی کفایه آخوند ملا کاظم خراسانی را بداند، یک شخص محترم و با
شخصیت شمرده می شود! پس قرآن در میان خود ما مهجور است و در نتیجه همین اعراض از قرآن
است که به این بدبختی و نکبت گرفتار شده ایم... یکی از فضایل خودمان... می گفت خدمت آیه
الله خوبی - سلمه الله تعالی - رسیدم به ایشان گفتم: چرا شما درس تفسیری که سابقاً داشتید ترک
کردید؟... ایشان گفتند: موانع و مشکلاتی هست در درس تفسیر... به ایشان گفتم: علامه طباطبایی در
قم که به این کار ادامه دادند و بیشتر وقت خودشان را صرف این کار کردند، چطور شد؟ ایشان گفتند:
آقای طباطبایی تضحیه کرده اند. یعنی آقای طباطبایی خودشان را قربانی کردند، از نظر شخصیت
اجتماعی ساقط شدند و راست گفتند!».

عجیب است که در حساس ترین نقاط دینی ما اگر کسی عمر خود را صرف قرآن بکند، به هزار
سختی و مشکل دچار می شود، از نان، از زندگی، از شخصیت، از احترام، از همه چیز می افتد، اما اگر
عمر خود را صرف کتابهایی از قبیل کفایه بکند، صاحب همه چیز می شود. در نتیجه هزارها نفر پیدا
می شوند که کفایه را چهار لا بلداند، یعنی خودش را بلداند، ردّ کفایه را هم بلداند، ردّ ردّ او را هم
بلداند، ردّ ردّ او را هم بلداند اما دو نفر پیدا نمی شود که قرآن را به درستی بدانند!!! از هر کسی

از جمله مشکلات و انحرافات دینی که گریبانگیر مردم ماست و ما را به ورطهٔ شرک می‌کشاند مسألهٔ **توسّل و طلب شفاعت** است که علمای ما نیز در این موضوع به جای راهنمایی مردم و نهی ایشان از اینگونه انحرافات بزرگ، آنان را تشویق می‌کنند و تنور خرافات را گرم نگه می‌دارند و نان خود را می‌پزند!

اگر کسی بی‌تعصب و پیشداوری در قرآن کریم تدبّر و تأمل کند، خواهد دید که قسمت مهمّی از آیات قرآن ردّ است بر **شرک در عبادت**، کتاب خدا در مسألهٔ «توحید» بیش از هر

دربارهٔ یک آیهٔ قرآن سؤال شود، می‌گوید باید به تفاسیر مراجعه شود ... الخ» (ده گفتار، مقالهٔ رهبری نسل جوان).

قول دوم را از «فدائیان اسلام» که پیروان مرحوم سیّد «مجتبی میر لوحی» (نواب صفوی) بوده‌اند، می‌آورم که اینجانب در ایام جوانی به آنها بسیار نزدیک بودم. آنها در کتاب «**راهنمای حقایق**» خطاب به آخوندهای با اسم و رسم که در چشم عوام، بزرگ می‌نمایند، چنین گفته‌اند: «تو برای ریاست خود آنقدر که کوشیدی به خدا برای حفظ اسلام یک هزارم آن در تمام عمرت کوشش نکردی. به خدا آنگاه که احساس کوچکت‌ترین خطری برای عنوان و مقام دنیای خود کنی. مهیای هر اقدامی و تکفیر و تفسیقی می‌باشی، گرچه به بنیاد مقدّس اسلام لطماتی وارد آید، اما اگر در پیش چشم محصول مصائب انبیاء و محمد و آل محمد(ص) و محصول خون مقدّس حضرت سید الشهداء (ع) جگرگوشهٔ پیغمبر را آتش زنند، تا جایی که برای شخصیت خود احساس خطر نکنی باکت نیست.»!! (طالبین برای تفصیل بیشتر به کتاب مذکور مراجعه کنند).

مرتضی مطهری نیز دربارهٔ نحوهٔ زندگی تعدادی از آخوندها نوشته است: «روحانیین شیعه ناگزیراند سلیقه و عقیدهٔ عوام را رعایت کنند و حُسن ظنّ آنها را حفظ نمایند. غالب مفاسدی که در روحانیت شیعه هست از همین جاست ... موجب منتهای تأسف است که مردم جلو چشم خود ببینند که اولاد و أحفاد و حواشی برخی از مراجع تقلید بزرگ، آنقدر از هرج و مرج و بی‌نظمی‌های بودجهٔ روحانیت اختلاس می‌کنند که سالهای متمادی در کمال اسراف خرج می‌کنند و تمام نمی‌شود... الخ» فاعتبروا یا اولی الأبصار (طالبین برای تفصیل بیشتر به کتاب «ده گفتار»، مقالهٔ «مشکل اساسی در سازمان روحانیت» مراجعه کنند).

چیز بر **توحید عبادت** تأکید شدید کرده است^(۱). در سطور آینده برای بیداری خوانندگان عزیز مطالبی را در چند بند درباره «**توحید عبادت**» می آوریم:

أ) خدا فرموده: **وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ**

عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ [سورة غافر: ۶۰] «پروردگارتان فرمود مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم، برآستی آنان که از عبادت من تکبر ورزند، به زودی سرا فکنده و خوار به دوزخ در آیند».

طبرسی در «مجمع البیان» می گوید: «این آیه دلالت دارد بر اهمیت و عظمت دعا نزد خدای متعال و فضیلت انقطاع به سوی خدا^(۲)» بنابراین دعا عبادت است^(۳) و کسی که به درگاه خدا دعانکند و تکبر ورزد مستحق دخول دوزخ است و چون مسلمان بنابه آیه **وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا** [سورة الکهف: ۱۱۰] «و باید در عبادت پروردگارش احدی را انباز و شریک نسازد» لذا جایز نیست که غیر خدا را مخاطب دعای خویش قرار دهد. (فتاؤل جداء)

خدا در آیه ۶۰ سورة غافر فرموده مرا بخوانید و نفرموده انبیاء و اولیاء مرا بخوانید و جمله ای «شبه شرطیه» (= جواب طلب) آورده که تحقق مفاد جمله تالی، مشروط و منوط است به تحقق جمله مقدم، یعنی شرط استجاب دعا خواندن خدا است^(۴). بنابراین کسی که

^۱ - در این مورد مفید است که مراجعه شود به تفسیر **تابشی از قرآن**.

^۲ - وفي الآية دلالة على عظم قدر الدعاء عند الله تعالى و على فضل الإنقطاع إليه.

^۳ - در احادیث وارد شده: «الدُّعَاءُ مُخُّ الْعِبَادَةِ» «طبرسی در «مجمع البیان» ذیل آیه ۶۰ سورة «غافر» روایاتی نقل کرده که ما در اینجا می آوریم، پیامبر (ص) فرموده: «الدُّعَاءُ هُوَ الْعِبَادَةُ» «دعا همان عبادت است» امام باقر (ع) فرموده: «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ الدُّعَاءُ = بهترین عبادت دعاست.» امام صادق (ع) درباره دعا فرموده: «هي العبادة الكبرى» دعا عبادت بزرگتر است.

^۴ - تعجب است از آخوندها که هرگاه حدیث یا روایتی به نفع دکانشان نباشد از آن چندان یاد نمی کنند! از جمله کمتر دیده ام که هنگام تفسیر آیه ۶۰ سورة غافر از امام سجاده (ع) یاد کنند که در بند ۱۵ دعای ۴۵ صحیفه سجادیة عرض می کند: «وَقُلْتُ: ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ، إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي

غیرخدا را بخواند به مفاد جمله مقدّم عمل نکرده است و طبعاً مفاد جمله تالی محقق نمی شود و چنانچه هم خدا و هم غیرخدا را بخواند بر خلاف صریح آیه **فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا** ... **قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِمَ أَحَدًا** [سوره الجن: ۱۸-۲۰] «با خدا احدی را نخوانید (ای پیامبر) بگو فقط پروردگارم را می خوانم و [در خواندنم] احدی را انباز و شرک او نمی سازم» عمل کرده است!!

امیرالمؤمنین(ع) درباره قرآن کریم فرموده: «يَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ وَ يَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ» «بخشی از آن از بخش دیگر سخن گفته و بخشی از آن گواه بخش دیگر است»^(۱). با توجه به این ارشاد بسیار گرانبخش علی(ع) و با مقایسه آیات قرآن با یکدیگر، به وضوح می توان دریافت که از نظر قرآن «دعا» از بارزترین مصادیق عبادت است. علاوه بر آیه ۶۰ سوره غافر که در سطور بالا آوردیم و در آن دعا عبادت شمرده شده، قرآن در موارد بسیاری «دعا» را در موضع «عبادت» به کار برده و «دعا» برای غیر خدا را شرک شمرده است فی المثل اگر در جایی فرموده: **وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخَلَّقُونَ** [سوره النحل: ۲۰] «و کسانی را که غیر از خدا می خوانند چیزی نمی آفرینند و خود آفریده می شوند» در جای دیگر می فرماید: **أَيُّشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَهُمْ يُخَلَّقُونَ** [سوره الاعراف: ۱۹۱] «آیا چیزیهایی را (با خدا) شریک می شمارند که چیزی را نمی آفرینند و خود

سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ فَسَمَّيْتَ دُعَاءَكَ عِبَادَةً وَ تَرَكَهُ اسْتِكْبَارًا... = (پروردگارا) و فرمودی: **مَرَا بَخَوَانِيَد تَا شَمَا رَا اَجَابَت كَنِم بَرَا سْتِي اَنَان كَه اَز عِبَادَت مِن تَكْبَر وَرَزَنَد بَزُودِي سَرَا فَنَكَنَدِه وَ خَوَار بَه دُوزَخ دَر اَيِنْد پَس دَعَا (وَ دَر خَوَاسْت اَز) خُودَت رَا «عِبَادَت» وَ تَرَكَ اَيْن كَار رَا كَبَر وَ سَرَكْشِي نَامِيدِي ...** (همچنین رجوع کنید به وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۱۰۸۳ و ۱۰۸۴) و یا در بند ۱۳ دعای ۴۶ صحیفه سجّادیه عرض می کند: «خَاب الْوَافِدُونَ عَلَيَّ غَيْرُكَ وَ خَسِرَ الْمُتَعَرِّضُونَ إِلَّا لَكَ وَ ضَاعَ الْمَلْمُومُونَ إِلَّا بِكَ ...» (پروردگارا) آنان که به سوی غیر تو آمدند نومید گشتند و آنان که جز به سوی تو روی آوردند زیان کردند و آنان که به درگاه غیر تو فرود آمدند، تباہ شدند....».

^۱ - نهج البلاغه، خطبه ۱۳۳.

آفریده می‌شوند؟» و نیز می‌فرماید: **وَاتَّخِذُوا مِنْ دُونِهِ ءِالِهَةً لَّا تَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ** [سورة الفرقان: ۳] «و به جُز خدا، معبودانی گرفتند که چیزی نیافرینند و خود آفریده می‌شوند».

اگر در جایی فرموده: **قُلْ أَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا** [سورة الانعام: ۷۱] «بگو آیا جز خدا چیزی را بخوانیم که ما را نه سودی بخشد و نه زیان رساند؟!» و یا فرموده: **يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُ وَمَا لَا يَنْفَعُهُ** ^ع **ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ البَعِيدُ** [سورة الحج: ۱۲] «جُز خدا چیزی را می‌خواند که نه زیانش رساند و نه سودی بخشد این همان گمراهی دور است» و یا فرموده: **وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنَ الظَّالِمِينَ** [سورة یونس: ۱۰۶] «(ای پیامبر) جُز خدا آنچه که تو را سود نبخشد و زیان نرساند، مخوان که اگر چنین کنی، در این صورت همانا از ستمکارانی» در جایی دیگر می‌فرماید: **وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ** [سورة یونس: ۱۸] «جُز خدا، چیزی را عبادت می‌کنند که نه زیانشان رساند و نه سودی بخشد» و یا می‌فرماید: **وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ** [سورة الفرقان: ۵۵] «جُز خدا چیزی را عبادت می‌کنند که نه ایشان را سود بخشد و نه زیان رساند».

اگر در جایی فرموده: **ادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ** [سورة الاعراف: ۲۹، غافر: ۶۵] «درحالیکه دین را برای او خالص کرده‌اید، او را بخوانید» یا فرموده: **فَادْعُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ** [سورة غافر: ۱۴] «پس خدا را درحالیکه دین را برای او خالص کرده‌اید، بخوانید» در جای دیگر می‌فرماید: **فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ** [سورة الزمر: ۲] «خدا را درحالیکه دین را برای او خالص کرده‌ای عبادت کن» **قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ** [سورة الزمر: ۱۱]

«ای پیامبر) بگو همانا من فرمان یافته‌ام که خداوند را درحالی‌که دین را برای او خالص ساخته‌ام، عبادت کنم» **قُلِ اللَّهُ أَعْبُدُ مُخْلِصًا لَهُ دِينِي** [سورة الزُّمَر: ۱۷] «(ای پیامبر) بگو فقط خدا را عبادت می‌کنم در حالی‌که دینم را برای او خالص ساخته‌ام». و فرموده: **وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ** [سورة البَيِّنَة: ۵] «و فرمان نیافته‌اند جز آنکه خدای را عبادت کنند در حالی‌که دین را برای او خالص ساخته‌اند».

اگر در جایی فرموده: **فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا** [سورة الجن: ۱۸] «پس با خدا احدی مخوانید» در جای دیگر فرموده: **أَمْرًا لَا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ** [سورة يوسف: ۴۰] «فرمان داده که جز او را عبادت نکنید».

اگر فرموده: **قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا** [سورة الجن: ۲۰] «(ای پیامبر) بگو فقط پروردگارم را می‌خوانم و [در خواندم] احدی را با او شریک نمی‌سازم» در جای دیگر فرموده: **وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا** [سورة النساء: ۳۶] «و خدای را عبادت کنید و چیزی را با او شریک مشمارید» و فرموده: **يَعْبُدُونِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا** [سورة التَّوْر: ۵۵] «مرا عبادت می‌کنند و چیزی را با من شریک نمی‌شمارند».

اگر فرموده: **وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ** [سورة فاطر: ۱۳] «و کسانی را که به جز او می‌خوانید مالک پوست هسته خرمايي نیستند (تا چه رسد به خرما)». در جای دیگر فرموده: **وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا** [سورة النحل: ۷۳] «و جز خدا چیزهایی را عبادت می‌کنند که مالک و صاحب اختیار روزی ایشان نیستند» و فرموده: **إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا** [سورة العنكبوت: ۱۷] «همانا کسانی را که جز خدا عبادت می‌کنید مالک و صاحب اختیار روزی شما نیستند».

بنابراین مسلمان باید فقط خدا را بخواند^(۱) و لا غیره^(۲). جای تأسّف و تعجّب بسیار است که مردم زمان ما به بهانه‌ها و توجیّهات مختلف غیر خدا را می‌خوانند^(۱) و به غیر خدا **متوسّل** می‌شوند! آخوندها نیز ساکت‌اند بلکه مردم را تشویق می‌کنند!!

ب) خداوند فرمود: **قُلْ اَدْعُوا الَّذِيْنَ رَعَمْتُمْ مِّنْ دُوْنِهٖ فَلَا يَمْلِكُوْنَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيْلًا . اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ يَدْعُوْنَ يَبْتَغُوْنَ اِلٰى رَبِّهِمُ الْوَسِيْلَةَ اِيْهِمْ اَقْرَبُ وَيَرْجُوْنَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُوْنَ عَذَابَهُۥٓ اِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُوْرًا** [سورة الإسراء-۵۶-۵۷]

«ای پیامبر! بگو کسانی را که غیر خدا [معبود و پاسخ دهنده] پنداشته‌اید، بخوانید پس [بدانید که] مالک و عهده دار بر طرف کردن ضرر از شما نیستند، کسانی را که می‌خوانند هر که از

^۱ - منظور خواندنی است که مستلزم فرض صفات الهی برای مدعو باشد.

^۲ - چنانکه در «مفاتیح الجنان» (در فضیلت و اعمال ماه مبارک رمضان، دعای ابو جمره ثمالی) آمده، حضرت سجاد (ع) عرض می‌کرد: «الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ لَا اَدْعُوْ غَيْرَهٗ وَ لَوْ دَعَوْتُ غَيْرَهٗ لَمْ يَسْتَجِبْ لِيْ دُعَائِيْ = سپاس و ستایش خدایی راست که جز او را **نمی‌خوانم** که اگر غیر او را می‌خواندم دعایم را اجابت نمی‌کرد»

و چنانکه در «صحیفه سجادیّه» منقول است، عرض می‌کرد «لَا يَشْرِكُكَ اَحَدٌ فِيْ رَجَائِيْ وَ لَا يَنْفِقُ اَحَدٌ مَعَكَ دُعَائِيْ = در رجاء و امیدم کسی با تو شرکت ندارد و در دعا و خواندنم کسی با تو همراهی ندارد» (صحیفه سجادیّه، دعاؤه متفرّعاً إلى الله) و نیز عرض می‌کرد: «لَا اَدْعُو سِوَاكَ وَ لَا اَرْجُوْ غَيْرَكَ = جز تو را نمی‌خوانم و به کسی جز تو امید ندارم» (دعاوه في التصريح).

و از علی (ع) منقول است که «رَبِّي الْوَاحِدُ الْاَحَدُ لَا اَشْرِكُ بِهِ شَيْئًا وَ لَا اَدْعُوْ مَعَهُ اِلٰهًا اٰخَرَ» «پروردگارم یکتای یگانه است که چیزی را با او شریک نمی‌شمارم و با او معبود دیگری را نمی‌خوانم» (صحیفه علویّه، دعاوه فی الیوم الرابع و العشرین من الشهر).

امام صادق (ع) نیز فرموده است: «لَا يَكُوْنُ الْعَبْدُ مُشْرِكًا حَتّٰى يُصَلِّيَ لِغَيْرِ اللّٰهِ اَوْ يَدْبَحَ لِغَيْرِ اللّٰهِ اَوْ يَدْعُوْ لِغَيْرِ اللّٰهِ عَزَّوَجَلَّ = بنده خدا مشرک نگردد تا برای غیر خدا نماز گزارد یا حیوانی را برای غیر خدا ذبح کند یا غیر خدای - عزوجل - را (در دعا) بخواند» (خصال صدوق، حدیث ۳۴۱).

ایشان که مقرب تراند خود به سوی پروردگارشان وسیله می جویند و به رحمت او امید وارند و از عذاب او بیمناک اند برآستی که عذاب پروردگارت حذر کردنی است».

در آیات فوق خدا مذمت کرده از کسانی که غیر خدا یعنی بزرگان و مقربین الهی را می خوانند که از ایشان ضروری را دفع نمایند یا آن را تغییر دهند^(۱). خدا فرموده آنان دافع ضرر یا تغییردهنده احوال و اوضاع شما نیستند و این کار بر عهده آنان نیست. آن بزرگان خود به دنبال وسیله اند^(۲) تا رحمت خدا را جلب کنند و یا از عذاب نجات یابند و پرواضح است چنین کسانی که امید به رحمت پروردگار داشته و از عذاب او بیمناک بوده اند به هیچ وجه موجود بی جان از قبیل بت و تمثال نبوده بلکه افراد والامقام و مقرب بوده اند. اما خدا فرموده چنین افرادی قابل خواندن نیستند اما متأسفانه مردم متوجه نیستند و به بهانه های گوناگون بلکه با لجاجت و تعصب، بزرگان دین را که هزار سال است از دنیا رفته و به عالم دیگر منتقل شده اند، می خوانند و آنان را «باب الحوائج» می دانند!! البته افراد متعصب می گویند چون انبیاء و ائمه از مقربین الهی می باشند پس خواندنشان جایز است!! اما چنانکه در آیات ۵۶ و ۵۷ سوره اسراء ملاحظه شد خدا کسانی را که به او تقرب دارند، هیچکاره خوانده و فرموده دفع ضرر و تغییر احوال شما در اختیار آنها نیست بلکه آنان خود جویای - نه

^۱ - در حاشیه همین مفاتیح الجنان (که موسوم است به «الباقیات الصالحات» در قسمت «ادعیه عافیت» به نقل از «عدّة الداعی») از قول حضرت صادق(ع) آمده است که عرض می کرد: «اللّهُمَّ إِنَّكَ عَزَّيْتَ اقْوَاماً فِي كِتَابِكَ فَقُلْتَ: "قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ رَعِمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا" فَيَا مَنْ لَا يَمْلِكُ كَشْفَ ضُرِّي وَلَا تَحْوِيلَهُ عَنِّي أَحَدٌ غَيْرُهُ الخ = پروردگارا همانا تو در کتابت بر اقوامی عیب شمردی [که غیر خدا را می خوانند] و فرمودی: "ای پیامبر بگو کسانی را که غیر خدا [معبود و پاسخ دهنده] پنداشته اید بخوانید پس [بدانید که] مالک و عهده دار بر کنار ساختن زیان و گزند از شما و دگرگون ساختن آن نیستند» پس ای آنکه احدی جز او مالک و عهده دار بر کنار ساختن گزند و زیان از من یا دگرگون ساختن آن نیست،... الخ» همچنین در بند ۹۰ دعای جوشن کبیر می خوانید: «يَا مَنْ لَا يَصْرِفُ السَّوْءَ إِلَّا هُوَ»

^۲ - دربارهٔ «وسيله» رجوع کنید به کتاب حاضر، صفحه ۲۱۰ به بعد .

اینکه وسیله‌ای را بخوانند (فتأمل)- وسیله‌ای هستند که سبب جلب رحمت حق باشد و ایشان را از عذاب الهی دور سازد زیرا از عذاب خدا بیمناک‌اند.

دکانداران مذهبی در برابر این آیات واضح جواب خدا را چه می‌دهند؟ آیا از قیامت بیم ندارند؟! به نظر ما علت اینکه با وجود این آیات واضح و صریح قرآن هنوز چنین اعمال شرک آمیزی از میان مسلمین نرفته، تعصب و لجاجت علما و توجیحات عوامفریب ایشان و تمسک به روایات جعلی و ضعیف است.

ج) خدا فرموده: **إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ نَصْرَكُمْ وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ** [سورة الأعراف: ۱۹۴ و ۱۹۷] «همانا کسانی را که غیر از خدا می‌خوانید بندگانی مانند شما یند پس بخوانید شان، اگر راستگوی اید باید که شما را پاسخ دهند [در حالیکه چنین نیست] ... و کسانی که غیر از خدا می‌خوانید نتوانند شما را یاری کنند و نه خود را یاری می‌کنند» و فرموده: **اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكُمْ مِثْلَ شَيْءٍ سُبْحٰنَهُ وَتَعٰلٰى عَمَّا يُشْرِكُونَ** [سورة الرّوم: ۴۰] «خداست که شما را آفرید آنگاه شما را روزی داد سپس شما را می‌میراند سپس شما را (روز رستاخیز) زنده می‌سازد. آیا هیچ یک از شریکان شما هست که چیزی از این کارها بکند؟ خدا منزّه و برتر است از آنچه شریک او می‌شمارند» و فرموده: **أَفَمَنْ خَلَقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ شَيْئًا وَلَا يَسْتَجِيبُونَ فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ** [سورة التحل: ۱۷، ۲۰ و ۲۱، ۷۳ و ۷۴] «پس آیا کسی

که می آفریند چونان کسی است که [چیزی] نمی آفریند آیا متذکر نمی شوند ... و کسانی را که غیر از خدا می خوانند چیزی نمی آفرینند و خود آفریده می شوند. مردگان اند زنده نیستند و نمی دانند کی بر انگیخته می شوند ... عبادت می کنند غیر از خدا آنچه را که در آسمانها و زمین مالک رزق و روزی ایشان نیست و توانایی [این کار را] ندارند. پس برای خدا مثلها مزیند که خدا می داند و شما نمی دانید».

و فرموده: **وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ أَمَّا اتَّخَذُوا إِلَهًا مِّنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنْشِرُونَ أَمَّا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ إِلَهًا قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مِّنْ مَّعِيَ وَذِكْرٌ مِّنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُّعْرِضُونَ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِيَ إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ** [سورة الأنبياء ۱۹-۲۱، ۲۴-۲۵] «و از آن اوست هر که آسمانها و زمین است و آنان (= فرشتگان) که نزد اویند^(۱) از عبادت او سرکشی ندارند و خسته و مانده نمی شوند و شب و روز (خدای) را به پاکی ستوده و سست نمی شوند. آیا (مردم) معبودانی از زمین گرفته اند که آنان زنده می کنند [و حیات می بخشند]؟! آیا غیر از خدا معبودانی گرفته اند؟! بگو برهان خویش را بیاورید. این است ذکر کسانی که با من اند و ذکر کسانی که پیش از من بوده اند، بلکه بیشتر اینان حقّ را نمی دانند و زین سبب رویگردانند و پیش از تو هیچ فرستاده ای نفرستادیم مگر اینکه به او وحی می کردیم که جز من معبودی [حق] نیست پس تنها مرا عبادت کنید». در این آیات خداوند فرموده همه کسانی که در زمین و آسمان وجود دارند - اعمّ از ملائکه و انبیاء و سایر مقربین - مالک و صاحب اختیار شان خداست و آنها نیز همگی شبانه روز او را عبادت می کنند پس اگر شما راست می گوید و

^۱- در تفسیر «مجمع البیان» آمده است که منظور از «**عنده** = نزد او» در این آیه (دارای تقرب و منزلت بودن) است.

دوستدار و پیرو ایشان‌اید باید مانند آنها خدا را عبادت کنید نه آنها را، خدا را معبود بگیری نه آنها را. به قول «تفسیر نمونه» آیه ۲۱ سوره انبیاء در حقیقت اشاره به این است که معبود باید خالق باشد، مخصوصاً خالق حیات و زندگی که روشن‌ترین چهره‌های خلقت است. مؤلف «المیزان» نیز ذیل آیه ۲۱ سوره انبیاء می‌گوید: در قرآن که ذکر نازل بر من و برای بشر معاصر من است و در کتب آسمانی قبل که ذکر مردم گذشته بود آنچه دربارهٔ عبادت آمده، همهٔ آنها عبادت را منحصر برای خدا و الوهیت را شایستهٔ او به تنهایی دانسته‌اند.

علاوه بر این فرموده شما که برای غیرخدا اعمال عبادی به جای می‌آوردید اگر کارتان را درست می‌دانید برای این کار خود برهانی بیاورید که خدا و شریعت الهی. اجازهٔ چنین کاری داده‌اند زیرا شریعت این پیامبر و پیامبران سابقین چنین کاری را جز برای خالق مجاز نשמرده‌اند بلکه ما به همهٔ انبیاء بلااستثناء وحی می‌کردیم که هیچ معبودی جز خدا حق نیست، لذا باید فقط خدا عبادت شود و لاغیر و نباید اعمال عبادی را که یهود و نصاری و یا حتی خرافیین مسلمان نسبت به بزرگان دین بجا می‌آورند، به حساب دین خدا بگذاریم.

(د) وَإِذَا رَأَوْا الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا هَؤُلَاءِ شُرَكَائُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا مِنْ دُونِكَ ۖ فَأَلْقُوا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ ۖ وَالْقَوْمُ إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ أَسْلَمُوا ۖ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ [سورة النحل: ۸۶-۸۷] «و چون کسانی که شرک ورزیدند، شریکان خویش را ببینند، گویند پروردگارا اینان‌اند شریکان ما که غیر از تو می‌خواندیم پس آنان [سخنشان را رد کرده] و جواب گویند: همانا شما دروغ‌گویان‌اید در آن روز [به حقیقت] تسلیم شوند و آنچه افترا می‌بستند [از نظرشان] گم شود».

وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَائِكُمْ ۖ فزِيلُنَا بَيْنَهُمْ وَقَالَ شُرَكَائُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِلَّا نَا تَعْبُدُونَ ۖ فَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا ۖ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ ۖ إِنَّ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ ۖ هُنَالِكَ تَبْلُوا كُلُّ نَفْسٍ مَّا أَسْلَفَتْ ۖ وَرُدُّوْا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمْ الْحَقِّ ۖ

وَصَلِّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتُرُونَ [سوره یونس ۲۸-۳۰] «و روزی که همهٔ ایشان را گرد آوریم آنگاه کسانی را که شرک ورزیدند گوئیم: شما و شریکانتان بر جای خویش باشید پس میانشان جدایی و فاصله می‌نهییم و شریکان ایشان گویند: [در حقیقت] شما ما را عبادت نمی‌کردید [بلکه به اوهام خود دلگرم بودید] همانا خدا میان ما و شما شهادت را بسنده است که ما همانا از عبادت شما بی‌خبر بودیم. آنجاست که هر کسی [درستی و نادرستی و سود و زیان] آنچه از پیش فرستاده بیازماید و به سوی خدایی که به حقّ مولی و سرور ایشان است باز گردانیده شوند و آنچه افترا، می‌بستند [از نظر شان] گم شود».

آیات فوق دلالت دارد که روز قیامت عابد و معبود و داعی و مدعُوّ و مشرک و شرکائی که قائل بودند همه احضار می‌شوند و در محکمهٔ الهی معبود به عابد و مدعُوّ به داعی خود می‌گوید تو مرا عبادت نمی‌کردی زیرا من چنانکه می‌پنداشتی نبودم بلکه تو معبودی غیر واقعی و خیالی داشتی زیرا عابد و معبود هر دو مخلوق خدا و در احتیاج به خداوند همسان‌اند ولی عابد تصوّر می‌کرده که معبودش صفات خدایی دارد و در واقع معبودی را عبادت کرده که واقعیت نداشته. لذا روز ستاخیز مدعُوّ و معبود به داعی خود می‌گوید اشتباه کردی، آن معبود خیالی تو من نبودم و آن صفات پنداری تو را نداشتم. بنابراین کسانی که امام یا امامزاده را می‌خوانند و برای او نذر و طواف و کرنش تمام می‌کنند به خیال اینکه امام حاضر و ناظر و قاضی الحاجات است، یک موجود خیالی ساخته‌اند. امام (یا سایر معبودها) نیز روز قیامت به ایشان می‌گویند آنچه می‌پنداشتید ما نبودیم از ایشان تبرّی می‌جویند و خدا را شاهد می‌گیرند که ما از عبادت شما نسبت به خود خبر نداشتیم.

اگر کسی بگوید منظور آیه بُت‌های بی‌شعور هستند می‌گوئیم اولاً در آیه لفظ «اصنام» نیامده. ثانیاً چگونه بت‌هایی که در دنیا فاقد حسّ و شعور بودند، در قیامت سخن می‌گویند؟ بلکه اولاً معبود مشرکین منحصر به بت نبوده، ثالثاً «بُت» را نیز مستقلاً کرنش و تعظیم نمی‌کرده‌اند بلکه «بُت» تمثال و یادآور بزرگان و صالحین و ملائکه بوده است و در قیامت آن بزرگان خود سخن می‌گویند نه چوبها و سنگ‌هایی که به یاد آنان ساخته شده بود. چنانکه

خدا نیز فرموده: وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ أَأَنْتُمْ أَضَلَلْتُمْ عِبَادِي هَٰؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا السَّبِيلَ قَالُوا سُبْحٰنَكَ مَا كَانَ يُنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَلٰكِن مَّتَّعْتَهُمْ وَءَابَاءَهُمْ حَتَّىٰ نَسُوا الذِّكْرَ وَكَانُوا قَوْمًا بُورًا فَقَدْ كَذَّبْتُمْ بِمَا تَقُولُونَ فَمَا تَسْتَطِيعُونَ صَرْفًا وَلَا نَصْرًا وَمَنْ يَظْلِم مِّنكُمْ نُدِقْهُ عَذَابًا كَبِيرًا وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا [سورة الفرقان: ۱۷-۲۰]

[۲۰] «و روزی که ایشان و آنچه جز خدا عبادت می کنند، محشور سازد. آنگاه [خدا به معبودان] فرماید: آیا شما این بندگانم را گمراه کردید یا خود راه را گم کردید؟ گویند: تو والا و منزهی [که حقیقت را ندانی] ما را نسزد که جز تو اولیائی [برای خویشان] بگیریم لیکن آنان و نیاکانشان را بهره ها و نعمت ها دادی تا یاد و پیام [و کتاب و شرایع] تو را از یاد بردند و گروهی تیره بخت و هلاک گردیدند. [خدا به شرک آوران فرماید] براستی آنان شما را دروغگو شمرده و تکذیب کردند پس نمی توانید که [عذاب از خویش] بگردانید و [یا یکدیگر را] یاری کنید و هر که از شما ستم کند و شرک ورزد^(۱) او را عذابی بزرگ می چشایم. و پیش از تو پیامرانی نفرستادیم مگر آنکه ایشان نیز [بسان دیگران] طعام خورده و در بازارها راه می رفتند و برخی از شما را وسیله آزمودن برخی دیگر قرار دادیم که آیا شکیبایی می ورزید؟ و پروردگار تو بیناست.»

از جمله آیاتی که به آن تسمک می شود تا عوام پندارند که نواهی قرآن در خواندن غیر خدا، مختص به بُت هاست ، آیه ۹۸ سورة انبیاء است. به یاد دارم در یکی از جلسات تفسیر قرآن که در منزل منعقد می شد آخوند جوانی حاضر شد که نمی دانم برای برهم زدن جلسه

^۱ - خداوند در قرآن (سورة لقمان: ۱۳) شرک را ظلم عظیم شمرده و پرواضح است ظلمی که عذاب کبیر در پی داشته باشد همان شرک است. (فتأمل)

آمده بود یا قصد تحقیق داشت. وی درمیانه جلسه برخاست با صدای بلند و در مخالفت با من، گفت: استناد تو به آیاتی که در نهی از خواندن غیر خدا می‌خوانی و انبیاء و ائمه را نیز مشمول آنها می‌دانی، درست نیست زیرا آیات خطاب به مشرکین مگه است که بت پرست بودند. تو به چه دلیل غیرت را مشمول آیه می‌دانی؟ قرآن فرموده: **إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ** [سورة الأنبياء: ۹۸] «آیا تو معتقدی حضرت عیسی و مریم و ائمه و صالحین نیز وارد جهنم می‌شوند و خدا آنها را عذاب می‌کند؟!»

به او گفتم: عجیب است که مانند مشرکین با ما مخالفت می‌کنی زیرا یکی از مشرکین همین اشکال را به پیامبر اکرم کرده است!^(۱)

ثانیا: قرآن فقط یک آیه ندارد و مورد استناد ما نیز فقط این آیه نیست بلکه آیات متعدّد قرآن و حقایق تاریخی مؤید قول ماست که نهی از خواندن غیر خدا شامل غیرت نیز می‌شود.

ثالثا: چرا آیه بعد را نخواندی که در قرآن لفظ «هتؤلآء» و فعل جمع مذکر «ورڈوا» استعمال شده که مخصوص عقلاست.

رابعا: دو آیه بعد از این آیه (آیه ۱۰۱) ایراد تو را مرتفع ساخته است. مگر تفاسیر شیعه را درباره این آیات نخوانده‌ای؟!.

متأسفانه جلسه آن روز به عصبانیت و هیاهو میان دوستان آخوند مذکور و دوستان ما منجر شد و نتیجه‌ای مفید نداشت اما مناسب است که در اینجا آیه منظور را بیاوریم و پیرامون آن توضیحاتی بنگاریم:

إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَرِدُونَ لَوْ كَانَتْ هَتُّؤُلَاءِ ءِالِهَةً مَا وَرَدُوهَا وَكُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ [سورة الأنبياء: ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۱] «همانا شما و آنچه جز خدا عبادت

^۱ - برای اطلاع از اشکال «ابن زبیری» که از مشرکین بود به صفحه ۹۵ کتاب حاضر مراجعه کنید.

می‌کنید هیمهٔ دوزخ‌اید و شما واردشوندگان آن‌اید. اگر اینها [که عبادت می‌کردید] معبودانی [به حق] می‌بودند به دوزخ وارد نمی‌شدند، همگی در آن جاودان‌اند.... همانا کسانی که پیش از این از سوی ما [وعدۀ] نیکو به آنان داده شده، ایشان از آن [دوزخ] دوراند». اغلب مفسرین از جمله شیخ طوسی و شیخ طبرسی ذیل آیهٔ ۱۰۱ سورهٔ «انبیا» گفته‌اند که منظور از جملهٔ **الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ** [سورهٔ الانبیاء: ۱۰۱] «کسانی که پیش از این از سوی ما [وعدۀ] نیکو داده شده» حضرت عیسی و عزیر و مریم و فرشتگانی هستند که بر خلاف میلشان مورد عبادت واقع شده‌اند و با این آیه از مفاد آیهٔ ۹۸ استثناء شده‌اند.

شیخ طوسی فرموده مراد از **وَمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ** [سورهٔ الانبیاء: ۹۸] «آنچه جز خدا عبادت می‌کنید» شیاطینی هستند که مردم را به عبادت غیر خدا دعوت کردند و ایشان نیز اطاعت کردند و گویی آنها را عبادت کرده‌اند، چنانکه در آیهٔ **يَتَأْتُونَ لَّا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ** [سورهٔ مریم: ۴۴] «ای پدر شیطان را عبادت مکن» مقصود آن است که شیطان را اطاعت مکن^(۱).

علامهٔ طباطبائی در «المیزان» گفته است با اینکه خدای تعالی غالباً در کلام خود از بُتها به **ذوی العقول** تعبیر نموده [و حتی در آیهٔ ۹۹ همین سوره لفظ جمع مذکر که مخصوص عقلاست بکار رفته است] و فرموده: **مَا وَرَدُوهَا** [سورهٔ الانبیاء: ۹۹] **أَمَا** در این آیه به جای «مَنْ تَعْبُدُونَ» فرموده «ما تَعْبُدُونَ» و مراد از آن، چنانکه بعضی گفته‌اند، بتها و تماثیلی است که آنها را می‌پرستیدند نه معبودین از انبیاء و صلحاء ملائکه. و جملهٔ بعدی که می‌فرماید: **إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ** [سورهٔ الانبیاء: ۱۰۱] این قول را تأیید می‌کند و ظاهراً آیات مذکور از خطابات روز رستاخیز به کفار است که در آن موقع حکم شود که تا ابد داخل آتش شوند نه اینکه خطابی دنیایی باشد و آیندهٔ کفار را بیان کند. وی در تفسیر آیهٔ ۲۳ و ۲۴ سورهٔ «صافات» پس از آنکه آیات مذکور را نظیر و مشابه آیهٔ ۹۸

^۱ - التبیان، چاپ سنگی، ج ۲، ص ۲۹۵.

سوره انبیاء می‌شمارد، می‌نویسد: ممکن است مراد از لفظ «ما» اعمّ از معبودین با شعور و بی شعور باشد و در نتیجه افرادی از قبیل فراعنه و نمرو و ... را شامل شود ولی در این صورت نیز شامل ملائکه و حضرت مسیح(ع) و نمی‌شود چون با آیه ۱۰۱ سوره «انبیاء» این دو طائفه استثناء شده‌اند.

در «تفسیر نمونه» ذیل آیه ۱۰۱ سوره «انبیاء» آمده است: بعضی احتمال داده‌اند که اشاره به معبودانی همچون حضرت مسیح(ع) و مریم است که بدون خواست آنها به وسیله گروهی عبادت شدند و از آنجا که آیات سابق می‌گفت: شما و خدایانتان وارد دوزخ می‌شوید (الانبیاء: ۹۸) و این تعبیر ممکن بود شامل أمثال حضرت مسیح(ع) نیز بشود، قرآن بلا فاصله این جمله را به صورت یک استثناء بیان می‌کند که این گروه هرگز وارد دوزخ نخواهند شد، بعضی از مفسران شأن نزولی در مورد این آیه ذکر کرده‌اند که نشان می‌دهد بعضی همین سؤال را از پیامبر اسلام(ص) کردند و آیه در پاسخ آنها نازل گردید.

شأن نزولی را که «تفسیر نمونه» به آن اشاره کرده از تفسیر «گازر» می‌آوریم که نوشته است: «سبب نزول آن بود این آیت را که روزی رسول(ص) در مسجد الحرام شد، دید صنّادید قریش را که در حطیم سیصد و شصت بُت نهاده بودند و آن را سجده می‌کردند. رسول(ص) نزدیک ایشان بنشست و با ایشان مناظره کرد. نَصْر بن الحارث با رسول(ص) در سخن آمد. رسول(ص) وی را مُفَحَّم کرد^(۱) و حجّت بر ایشان لازم شد. رسول(ص) بر ایشان خواند: **إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ** [سوره انبیاء: ۹۸] ایشان دلتنگ شدند از آنجا برخاستند. عبدالله بن الزبّعی را دیدند. گفتند که: امروز محمّد ما را چنین و چنین گفت و ما از آن دلتنگ شدیم. گفت: اگر من حاضر بودمی او را خجل کردمی و به حجّت بر او غالب آمدمی، برفتند و رسول(ص) را حاضر کردند. او گفت: یا محمد تو می‌گویی: **إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ؟** گفت: آری.

^۱ - مُفَحَّم کرد = زبانش را با استدلال قوی بست. پاسخی دندان شکن داد.

گفت: این بر توست. گفت: چرا؟ گفت: برای آنکه عزیز در این میان باشد که معبودِ جهودان است و عیسی که معبود ترسایان است و فرشتگان که معبود بنی ملیح‌اند از عرب. رسول (ص) گفت: معبودان ایشان شیاطین‌اند که ایشان را دعوت کرده‌اند به آن^(۱)، و آن معبودان به آن رضا ندارند^(۲). خدای تعالی این آیت فرستاد: **إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ**^(۳) [سورة الأنبياء: ۱۰۱].

مفسرین درباره لفظ «ما» در این قبیل آیات توضیح داده‌اند که در آیاتی نظیر **وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَيْنَهَا** [سورة الشمس: ۵] «سوگند به آسمان و هر آنچه که آن را برپا داشت» و «ما» در سورة «کافرون» به معنای «شیء» است و لفظ «شیء» اگر مفید عموم باشد بازهم ایراد أمثال «ابن زبعری» و غرض ورزانی نظیر وی وارد نیست زیرا آیات مورد نظر (آیه ۱۷ سورة فرقان و ۹۸ سورة انبیاء و آیه ۲۳ و ۲۴ سورة صافات و) با دلائل عقلی و نقلی مستقل - درباره ملائکه و انبیاء و صالحینی که بر خلاف میلشان مورد عبادت واقع شده‌اند و خدا به آنها وعده نیکو داده است - تخصیص خورده‌اند. بنابراین ایراد کسانی مانند «ابن زبعری» وجهی ندارد. اما اگر با نظر به شأن نزول آیه گفته شود چگونه ممکن است پیامبر (ص) بفرماید منظور آیه «شیاطین» است در حالیکه «شیاطین» در زمرة عُقْلَایِنْد و لفظ «ما» عُقْلَا را شامل نمی‌شود؟ می‌گوییم با توجه به اینکه اصنام و بُت‌ها و تماثیل به سبب انتساب به انبیاء و صالحین و ملائکه و در نظر مشرکین از تقدّس و حرمت بی‌بهره نبوده‌اند^(۴) لذا کلمه «ما» برای اشاره به آنها مناسبتر است اما باید توجه داشته باشیم که در ادامه کلام لفظ «هُؤُلَاءِ» و فعل جمع «وَرَدُوا»

^۱ - چنانکه آیه ۴۱ سورة «سبا» نیز گویای همین حقیقت است.

^۲ - آیه ۱۸ سورة «فرقان» به همین موضوع اشاره دارد.

^۳ - جلاء الأذهان و جلاء الأحزان، ابوالمحاسن الحسین بن الحسن الجرجانی، به کوشش میر جلال الدین حسینی ارموی.

^۴ - رجوع کنید به حاشیه صفحه ۱۰۳.

استعمال شده که این الفاظ با شیاطین و شیطان صفتانی از قبیل فرعون و نمرود مناسبتر است و به همین سبب نیز در «مجمع البیان» کلمه «هُؤُلَاءِ» در آیه ۹۹ سوره انبیاء به اصنام و شیاطین تفسیر شده است^(۱).

با توجه به مطالب فوق اینک به توضیح آیه مورد نظر و نظایر آن می‌پردازیم: اگر بدون تعصب و پیشداوری در قرآن تأمل و تدبّر شود خواهیم دید که این موضوع به قدر کفایت در کتاب خدا توضیح داده شده است. و جایی برای اینگونه مغالطات نیست و خرافیین با این اشکالات جزّ فریب عوام - و شاید فریب خود - مقصودی ندارند. پرواضح است که یکی از مهمترین و شایع‌ترین عوامل تفرّق در ادیان و انحراف در دین خدا، شخصیت‌پرستی است که گاه مستقیماً درباره شخص یا اشخاص معین صورت می‌پذیرد و یا به صورت تعظیم و تقدیس مقابر یا مظاهر و تماثیل ایشان یا اشیاء مربوط به آنان صورت می‌گیرد. اما می‌دانیم - چنانکه در سطور فوق از همین بند ملاحظه شد - روز قیامت عابد و معبود و داعی و مدعوّ - غیر از خدا - در قیامت احضار می‌شوند. اما معبود و مدعوّ بر دو قسم‌اند:

اول آنان که بدون رضایشان و بی‌آنکه بدانند، معبود واقع شده‌اند و در قیامت پس از اطلاع از این موضوع با عابدین و داعیان خود مخالفت نموده و آنها را تکذیب می‌کنند (یونس: ۲۸ تا ۳۰، النحل: ۸۶ و ۸۷، الفرقان: ۱۷ تا ۱۹).

دوم گمراهانی که مطاع و از ائمه ضلالت و از کُبراء و بزرگان بوده و با سرسپردگی مردم به خود مخالف نبوده‌اند. اینان به گمراهی خود اقرار می‌کنند^(۲) (الصافات: ۳۲) و با پیروان و

^۱ - به عنوان نمونه رجوع کنید به تفسیر «مقتنیات الدرر» سید علی الحائری الطهرانی، دار الکتب الاسلامیه (طهران)، ج ۷، ص ۱۹۸ و ۱۹۹.

^۲ - پرواضح است که کسانی از قبیل عَزِیز و عیسی و مریم و... که معبود واقع شده‌اند خود را در قیامت گمراه نمی‌دانند بلکه با عابدین و داعیان خود مخالفت می‌کنند. و نیز ر. ک به حدیثی که در صفحه ۲۹۴ کتاب حاضر آورده‌ایم.

مقلدین خود عذاب می شوند. (الأعراف: ۳۸ و ۳۹، القصص: ۶۲ تا ۶۴، الأحزاب: ۶۷، الصافات: ۲۲ تا ۳۴).

البته مظاهر و تماثل هر دو دسته نیز به عنوان هیمه دوزخ به کار می رود و مقصود از انداختن بتها و تماثل فاقد حس و شعور در جهنم، چنانکه مفسرین - از جمله طبرسی در مجمع البیان و مؤلفین تفسیر نمونه - گفته اند، تشدید حسرت و اندوه مشرکین و تویخ ایشان است تا ببینند در آتشی که از بتهایشان زبانه می کشد، می سوزند.

هـ) وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَكُمُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أُرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَوَاتِ أَمْ آتَيْنَهُمْ كِتَابًا فَهُمْ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّنْهُ بَلْ إِنْ يَدْعُوا الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا إِلَّا غُرُورًا [سورة فاطر: ۱۳ و ۱۴ و ۴۰] «و کسانی را که جز او می خوانید مالک پوست هسته خرمایی نیستند. اگر بخوانیدشان دعا و خواندن شما را نمی شنوند و اگر [به فرض] بشنوند پاسختان ندهند و روز ستاخیز شرک شما را رد و انکار کنند و هیچ کس تو را چون [خدای] آگاه [از حقایق امور] خبر ندهد..... بگو آیا دیده اید شریکانتان را که جز خدا می خوانید نشانم دهید که از زمین چه چیز آفریده اید؟ آیا آنان در [کار] آسمانها همکاری و مشارکت داشته اند؟! یا به ایشان کتابی داده ایم که آنان برهانی از آن کتاب دارند؟ بلکه ستمگران یکدیگر را جز فریب و عده نمی دهند».

قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أُرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَوَاتِ أَتُنُونِ بِكِتَابٍ مِّن قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَرَةٍ مِّنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَن دُعَائِهِمْ غَفِلُونَ وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ [سورة الأحقاف: ۴ تا ۶]

«بگو مرا خبر دهید [آیا دیده‌اید یا اندیشیده‌اید] که آنچه جُز خدا می‌خوانید، نشانم دهید که از [موجودات] زمین چه آفریده‌اند یا در [آفرینش] آسمانها مشارکت و همکاری داشته‌اند؟! اگر راست می‌گویید [دلیلی یا ادعایی از] کتابی که پیش از این [قرآن نازل شده] برایم بیاورید یا اثری علمی [که دلیل مدعای شما باشد]. و کیست گمراه‌تر از آنکه غیر خدا را می‌خواند که تا روز رستاخیز او را پاسخ ندهد و از دعا و خواندن ایشان غافل‌اند و چون [در روز رستاخیز] مردم بر انگیزته شوند و گرد آیند، آنان [که خوانده می‌شدند] دشمنان ایشان گردند و عبادت ایشان را [نپذیرند و] انکار کنند». خدا خود تصریح فرموده: قُلْ أَدْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا هُمْ فِيهَا مِنْ شَرِكٍ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِّنْ ظَهِيرٍ [سورة سبأ: ۲۲] «ای پیامبر! بگو کسانی را که جُز خدا [قابل خواندن] پنداشته‌اید، بخوانید [آنان] همسنگ ذره‌ای در آسمانها و زمین مالک نیستند و در آن دو هیچ مشارکتی [با خدا] ندارند و خدای را از ایشان هیچ پشتیبان و مددکاری نیست».

يَتَأْتِيهَا النَّاسُ ضُرْبَ مَثَلٍ فَاَسْتَمِعُوا لَهُ^ع إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ^ع ضَعُفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ [سورة الحج: ۷۳] «ای مردم گوش فرا دهید که مثالی زده شده، همانا کسانی را که غیر از خدا می‌خوانید هرگز [حتی] مگسی را نیافرینند گرچه همگی بر این کار [به همکاری] گرد آیند و اگر مگس چیزی را از ایشان برباید، [به سبب ناتوانی] از او باز نستانند، طالب و مطلوب [هر دو] نا توان‌اند».

خواننده گرامی در آیات فوق تأمل و تدبّر کن. در این آیات چنانکه ظاهر است مقصود از «دُونِ اللَّهِ» غیر خدا (یا پایین‌تر از خدا) است و معلوم می‌شود هرکس یا هرچیز که از وحی راجع به آن دلیلی متقن در دست نیست نباید مورد عبادت قرار گیرد، چه پیغمبر باشد،

چه امام، چه ولیّ مقرب، چه زیرا آنها هم مصداق غیر خدا و هم مصداق عِبَادٌ **أَمْثَالِكُمْ** [سورة الأعراف: ۱۹۴] می‌باشند^(۱). بنابه آیات فوق نباید فریب کسانی را بخوریم که می‌گویند انبیاء و ائمه و صلحاء بر اثر طاعت و عبادت فراوان، پس از مرگ نیز با دنیا ارتباط دارند و دارای «کرامت» می‌باشند و چنین و چنان‌اند و خلاصه اینکه از خوانندگان خود بی‌خبر نیستند!!

باید در جواب آنها بگوییم اولاً ادّعیای شما دلیل و مدرک قرآنی ندارد. ثانیاً: شما در قیامت جواب خدا را چگونه می‌دهید که فرموده غیر از خدا را بخوانید و فرموده غیر از خدا هر که را می‌خوانید مخلوق است و خالق هیچ موجودی نیست یعنی هر که خود مخلوق است و خالق نبوده و خلق و روزی دادن و میراندن و زنده کردن بندگان به دست او نیست نباید خواند، همچنین فرموده کسانی را که می‌خوانید اُموات‌اند و زنده نیستند و از زمان قیامت و برانگیخته شدن خود آگاه نیستند. بنابراین هر که مرگ او را در می‌یابد و از زمان قیامت آگاه نیست، نباید خواند. آیا انبیاء و اولیاء که شما شب و روز و از دور و نزدیک می‌خوانید مرگ آنها را از این دنیا برده و از زمان قیامت آگاه‌اند!!

و) قرآن نیز فرموده: رَبُّنَا رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُوَ مِنْ دُونِهِ إِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذَا شَطَطًا . هَتُوْلَاءِ قَوْمَنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ ءِالِهَةً لَوْلَا يَأْتُونَ عَلَيْهِم بِسُلْطٰنٍ بَيْنِ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا [سورة الكهف: ۱۵ و ۱۶] «پروردگار و صاحب اختیار ما پروردگار آسمانها و زمین است و هرگز جز او معبودی را نمی‌خوانیم که [اگر غیر او را قابل خواندن بدانیم] در این صورت هر آینه سخنی نا صواب گفته‌ایم. اینان قوم مایند که جز خدا معبودانی گرفته‌اند چرا بر [حقانیت] آنها دلیل و برهانی روشن نمی‌آورند؟ پس کیست ستمکارتر از آنکه بر خدا دروغی را افتراء بسته است؟!». ملاحظه می‌کنید که قرآن می‌فرماید

^۱ - خصوصاً که از دنیا رفته‌اند و گوشه‌ای که اصوات این عالم را بشنوند ندارند و لذا خواندنشان لغو است.

برای عبادت هر موجودی باید دلیل و برهان روشن داشته باشیم و بی دلیل متقن نمی توان برای هیچ موجودی اعمال عبادی به جای آورد. و نیز فرموده: **ءَأَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللّٰهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ. مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَءَابَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللّٰهُ بِهَا مِنْ سُلْطٰنٍ ۗ إِنَّ الْحَكْمَ إِلَّا لِلّٰهِ ۗ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ۗ ذٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلٰكِنَّا أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ** [سورة يوسف: ۳۹-۴۰] «آیا ارباب جدا جدا بهتراند یا خداوند یگانه مقتدر؟ شما [در واقع] جز او [که حق است] عبادت نمی کنید مگر نامهایی که خود و نیاکانتان آنان را نامگذاری کرده اید و خداوند هیچ دلیلی بر [حقیقت] آنها نازل نفرموده حکم و فرمانروایی جز از آن خدا نیست. فرمان داده که جز او را عبادت نکنید این است دین پا برجا و استوار لیکن بیشتر مردم نمی دانند».

در این آیات تصریح شده که خواندن غیر خدا - البته خواندنی که مستلزم فرض صفات الهی برای مدعو باشد^(۱) - باید متکی به دلیلی از شرع باشد. خدا دلیلی بر جواز این کار نفرستاده است و چون خدا فرمان داده که جز او عبادت نشود و چنین خواندنی - چنانکه گذشت (بند الف) - عبادت است لذا باید جداً از این کار پرهیز شود^(۲). در آیات فوق حضرت یوسف (ع) فرموده معبودها و ملجأها و باب الحوائج های شما همگی مخلوق اند و در نتیجه شایسته عبادت نیستند اما شما آنها را چونان إله و معبود، می خوانید و عبادت می کنید. پدرانتان و شما - به تقلید از پدران - این عناوین را برای آنها قائل شده اید و إلاً دلیلی از کتاب خدا ندارید. خدای مهربان نمی پسندد که بنده اش در مقابل مخلوقی - هر چند که بسیار والامقام باشد - کرنش کند و خضوع تمام به جای آورد. (فتأمل جداً).

^۱ - شیخ خُرّ عاملی روایتی آورده که امام فرموده: «..... ما جاءكم عنّا و لا يجوز أن يكون في المخلوقين فاجحدوه و لا تُزودُهُ إلینا = آنچه از قول ما برای شما آمد که جایز نیست در مخلوق باشد پس آن را انکار کنید و به سوی ما برگردانید (و از ما ندانید)» (اثبات الهداة، ج ۷، ص ۴۶۸).

^۲ - دربارهٔ عبادت بودن «خواندن و دعا» رجوع کنید به کتاب حاضر صفحه ۸۲ به بعد.

قرآن در آیات فوق مذمت فرموده از کسانی که بنابه گمان و بدون دلیل متقن، غیر خدا را عبادت می‌کنند و بیان فرموده که خواندن غیر خدا، نیز عبادت است^(۱) و همان حکم را دارد و خواندن و مدد خواستن از غیر خدا - البتّه خواندنی که مستلزم فرض صفات الهی برای مدعوّ باشد - چنان است که غیر خدا را دارای صفات الهی بدانیم!!

مسأله مهمّ دیگر آن است که غالباً آخوندها عوام را فریب می‌دهند و چنانکه گفته شد سعی می‌کنند آیات فوق را به «بُت» منحصر سازند اما چنانکه گفتیم مقصود از «دُونِ اللَّهِ» عُقْلًا و بزرگان و مقربانی است که مردم به آنان ارادت و توجّه دارند زیرا از آنها در آیات بسیاری، با «مَنْ» موصوله و ضمائر جمع که مختصّ عُقْلًا است^(۲) - نه چوپ و سنگ و فلزّ و ... - یاد شده زیرا پرواضح است که مشرکین که بُت را می‌خواندند در واقع آن را تمثال و مظهر و یاد آور یکی از بزرگان و اولیاء و مقربین و صالحین یا ملائکه یا ... می‌دانستند و در حقیقت آنها را می‌خواندند نه خود چوپ و سنگ را بالاستقلال. بنابه تصریح قرآن، کسانی که مشرکین می‌خواندند خداشناس و خداپرست و خواهان تقرب به حقّ متعال بوده‌اند و خود وسیله‌ای می‌جستند که آنها را به خدا نزدیکتر سازد (الاسراء: ۵۷). طبعاً چنین کسانی افراد صالح و نیکوکار بوده‌اند نه چوب و سنگ و فلزّ. بُت نیز به عنوان آلی و مرآتی مورد توجّه بود و تقدس و حرمت آن نیز ناشی از تقدّس و احترامی بوده که برای آن بزرگان قائل بودند و در واقع توجّه و عنایت حقیقی مشرکین به خود آن بزرگان بوده است همچنانکه بوداییان یا هندوها مجسمه‌ها و تماثیل «بودا» یا «کریشنا» را از آن رو که شیه و یاد آور آنهاست و به نوعی منتسب به ایشان است تکریم و تعظیم می‌کنند نه چوب یا سنگی را که مجسمه از آن ساخته شده و إلاّ دلیلی نداشت که بُت پرستان متحمّل زحمت فراوان شده و به سنگ و

^۱ - درباره این موضوع در صفحات آینده به قدر کفایت سخن گفته‌ایم.

^۲ - علامه سیّد محمد حسین طباطبائی ذیل آیه ۹۸ سوره انبیاء تصریح کرده که خدای متعال در اغلب سخنانش از بُتها با الفاظی که مختصّ ذَوِی الْعُقُول است یاد فرموده. (المیزان، ج ۱۴، ص ۳۲۷).

چوب شکل خاصی بدهند - مثلاً شکل بودا یا شکل وَدّ و سُواع و ... - بلکه صرف چوب و سنگ را اکرام و تعظیم می کردند^(۱).

مطلّعين از تاریخ عربستان می دانند که «لات» و «عُزّی» و «مناة» مجسمه و تمثال فرشتگان بوده اند (النجم: ۱۹ تا ۲۸) و یا چنانکه «هشام بن محمد کلبی» در کتاب «الأصنام» و «صدوق» در «علل الشرائع» (ص ۳) و «طبرسی» در «مجمع البیان» و سایر علمای تفسیر ذیل آیه ۲۳ سوره «نوح» آورده اند، بتهایی که وَدّ و سُواع و یَعُوْث و ... نامیده می شدند در واقع به نام اولیاء و افراد صالحی بودند که پس از مرگشان، ابتدا مریدانشان در عبادت خدا، از سیره و روش آنها پیروی می کردند لیکن به تدریج و با مرور زمان و فاصله گرفتن از زمانه انبیاء، مردم در عبادت خود، به ایشان نیز توجه کردند و سپس به وسوسه شیطان و هوای نفس، صورت و تمثال ایشان را به بهانه اینکه یاد آور آنها و مجاهدات آنان و موجب تحریض و تشویق مردم به عبادت خواهد شد، ساختند^(۲). مردم نیز به دیدار آنها می آمدند و آنها را

^۱ - چنانکه در زمان ما نیز عوام صرف طلا یا نقره یا آلومینیوم را مقدّس و متبرک و محترم نمی دانند اما پس از اینکه ضریح امام یا امامزاده ای از آن ساخته شد، به سبب انتساب به امام یا امامزاده، آن را متبرک و مقدّس شمرده و آنها را بوسیده و پیشانی بر آن می گذارند و به آن دست کشیده و به سر و صورت خود می کشند!! علما نیز مخالفتی نمی کنند! (فتاوی)

^۲ - از عائشه مروی است که دو تن از همسران پیامبر اکرم (ص) برای آنحضرت از کنیسه ای سخن گفتند که در حبشه دیده بودند و دیوارهای آن منقوش به تصاویری بود. رسول خدا (ص) فرمود: همانا در میان آنان هرگاه مرد نیکوکاری می مرد بر گورش سجده گاه [یا عبادتگاهی] می ساختند و آن صورتها را در آن ترسیم می کردند. آنان روز ستاخیز نزد خدا بدترین مردم محسوب می شوند (صحیح مسلم، ج ۱، کتاب المساجد و مواضع الصلاة، باب ۳، حدیث ۱۶ و ۱۷ و ۱۸) و نیز از پیامبر اکرم روایت شده که فرمود: «قَاتَلَ اللهُ الْيَهُودَ وَ النَّصَارَى اتَّخَذُوا قُبُورَ انبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ = خداوند یهود و نصاری را بکشد که مقبره پیامبران خود را به عنوان مسجد و عبادتگاه گرفتند» (المُصَنَّف، عبدالرّاق صنعانی، ج ۵ ص ۴۳۱، حدیث ۹۷۵۴ و ج ۶، ص ۵۴، حدیث ۹۹۸۷ و مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه، ج ۱، ص ۱۷۸ و مسند الامام زید، مکتبه الحیاة، ص ۱۷۷ و صحیح مسلم، ج ۱، کتاب المساجد و مواضع الصلاة، باب ۳، حدیث ۱۹ تا ۲۳) مالک در الْمُوطَأ و بخاری و ترمذی و ابوداود و احمد حنبل نیز حدیث مذکور را روایت کرده اند.

تعظیم و تکریم کرده و دور آنها می‌گشتند و یا قبر افراد مذکور را مورد توجه و تکریم قرار می‌دادند و بدین ترتیب از توحید و روش انبیاءِ الهی فاصله گرفتند.

یکی از مدافعین متعصب خرافات اعتراف کرده است که: ((امروز محققان بزرگ اسلامی با بررسی بسیاری از آیات و احادیث و متون تاریخی ثابت کرده‌اند که شرک بسیاری از بُت پرستان (اگر نگوئیم همگی) شرک در عبادت بود نه شرک در ذات. یعنی آنان قبول داشتند که خدا (= الله) ذات یکتای است که آفریدگار و روزی دهنده‌ای جز او نیست ولی اَصنام و بُتان را موجودات مقرب درگاه الهی می‌دانستند که اگر رضایت آنان را جلب کنند، رضایت خدا نیز بر اثر شفاعت آنان جلب می‌شود و مضمون آیاتی از قرآن که در آن محیط نازل شده است نیز بر این حقیقت گواهی می‌دهند.

وَلِئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ.

العنکبوت: ۶۱ و ۶۲] «و اگر از آنان پرسشی کیست که آسمانها و زمین را آفریده و خورشید و ماه را رام گردانیده البتّه هر آینه گویند: خدا، پس چگونه [از حقّ] باز گردانیده می‌شوند؟! خداست که روزی را برای هریک از بندگانش که بخواهد فراخ می‌سازد و یا تنگ می‌گیرد، همانا خدا بر هر چیز تواناست.»

این دو آیه و آیات دیگر حاکی است که عرب عصر رسالت خالقِ جُز خدا و رازقی جُز او نمی‌دانست و با اعتقاد به چنین خدای یکتا سیصد و شصت بُت را می‌پرستید و در مقابل آن خضوع می‌نمود و راه جمع این عقیده با آن عمل جُز این نیست که **شرک آنان شرک در عبادت بود نه شرک در ذات و ربوبیت**..... به عبارت دیگر «الله» و «إله» در نزد آنان متفاوت بود و لفظ «الله» عَلم و نام خدای یکتا بود ولی لفظ «إله» مفهوم کلی داشت و به معنی معبود بود و در اطراف کعبه سیصد و شصت معبود دیده می‌شد و همگی به عقیده آنان «إله» بودند نه «الله» و لذا پیامبر دستور داد که بگویند معبودی جُز خدا نیست (لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ) و جُز او کسی را نپرستید و با مراجعه به آیه‌های ۲۵ سوره لقمان و ۳۸ سوره زمر و ۸۷ سوره

زخرف حقیقت مسأله روشن تر می گردد^(۱). بنا براین وجود لفظ «الله» در میان ملت عرب گواه بر یگانه پرستی آنان نیست از بررسی و مطالعه عقاید بت پرستی آن دوران این نتایج به دست می آید:

۱- مردم عربستان به خدا و مبدأ اعتقاد داشتند و کلمه «الله» در بین آنان بسیار رایج بود و غالباً بتها را مظاهری قابل تقدیس و درخور پرستش می پنداشتند و آنها را «إله=معبود» می دانستند نه آفریدگار هستی^(۲) ولی منکر رسالت پیامبران و معاد بودند و لذا پیامبر اسلام (ص) برای اثبات صانع نیاز چندانی نداشت و مبارزه اسلام بیشتر به خاطر اثبات یگانگی معبود و نفی بتهایی بود که آنها را به گونه های مختلفی شریک خدا می دانستند! آیات متعددی از قرآن روشنگر این معنی است که مردم آن زمان نوعاً خدا را قبول داشتند مانند: **وَلِیْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَیَقُولُنَّ اللهُ** [سورة الزمر: ۳۸] «و اگر از ایشان پرسى کیست که آسمانها و زمین را آفریده است البتّه هر آینه گویند: خدا».

آنان در توجّه به بت پرستی خود مطالب گوناگونی می گفتند، از جمله:

الف) ما شایستگی آن را نداریم که خدا را با آن عظمت مستقیماً و بدون واسطه عبادت کنیم و این بتها می توانند واسطه بین ما و خدا باشند^(۳). قرآن مجید از زبان این گروه می فرماید: **مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لَیُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى** [سورة الزمر: ۳] «ما آنها را عبادت نمی کنیم

^۱- دربارهٔ آیاتی که نویسندهٔ این مطالب، بدانها اشاره کرده است رجوع کنید به کتاب حاضر، صفحه ۱۲۴ به بعد.

^۲- صاحب «المیزان» نیز ذیل آیه ۱۹ سورة انبیاء تصریح کرده بت پرستان که آلهه ای غیر خدا در تدبیر و در عبادت قائل اند در مُلک کسی را شریک خدا نمی دانند.

^۳- دربارهٔ این تشبیه مشرکین رجوع کنید به کتاب حاضر صفحه ۹۸ بند هـ.

مگر اینکه ما را به خدا نزدیک سازند». هَتُوْلَاءِ شُفَعَتُنَا عِنْدَ اللَّهِ [سورة یونس: ۱۸] «اینان شفیعان ما نزد خدای اند».... الخ))^(۱).

به همین سبب است که می‌بینیم آیه ۲۳ سورة نوح درباره آنها فرموده «أصنامکم = بُتھایتان» بلکه فرموده: «آلھتکم = معبودھایتان». زیرا در واقع خود افراد مذکور مورد توجّه بوده‌اند و بتها به عنوان آله و مرآة مورد توجّه قرار می‌گرفتند و إلا بدیھی است که خود چوب سنگ مستقلاً مورد توجّه نبوده است^(۲). علاوه بر این قرآن از عنوان «دون الله = غیر خدا» استفاده کرده که لفظی عامّ است و همه - اعمّ از جماد و غیر جماد و ذی شعور و غیر ذی شعور - را شامل می‌شود^(۳).

در آیات فوق خدا برای تشریح و تبیین مقصود مثال زده و فرموده اگر تمام مخلوقین جمع شوند و بخواهند به کمک یکدیگر مگسی خلق کنند، نمی‌توانند. پس شما چگونه

^۱- راز بزرگ رسالت، جعفر سبحانی، انتشارات کتابخانه مسجد جامع تهران، ص ۲۳۳ و ۲۳۴ و ۲۴۳ و ۲۴۴.
^۲- شیخ عباس قمی نقل کرده است که: «عن ابن عباس قال: لما قَدِمَ التَّي (ص) مَكَّةَ أُمِّي أَن يَدْخُلَ الْبَيْتَ وَ فِيهِ الْآلِهَةُ فَأَمَرَهَا فَأُخْرِجَتْ. فَأَخْرَجَ صُورَةَ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ (ع) وَ فِي أَيْدِيهِمَا الْأَزْلَامُ! فَقَالَ: قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمُوا أَنَّهُمَا لَمْ يَسْتَقْسِمَا بِهَا قَطُّ» (از ابن عباس روایت شده که گفت: چون پیغمبر (ص) وارد مکه شد از ورود به خانه کعبه که در آن بتها و معبودها قرار داشتند، خودداری فرمود. پس امر کرد آنها را بیرون آورند، حضرتش از میان آنها صورت و تمثال ابراهیم و اسماعیل (ع) را خارج کرد درحالیکه در دستشان تیرهای قرعه بود! آنحضرت فرمود: خدا بکشد ایشان را، به خدا قسم دانستند که آن دو هرگز تیر قرعه نیفکنند». (سفینه البحار، ج ۲، ص ۵۵ - مشابه این حدیث را در «نیل الأوطار» ج ۲، ص ۹۷ و ۹۸ و «التاج الجامع الأصول» ج ۴، ص ۴۳۰ و «مسند الإمام أحمد» ج ۱، ص ۳۶۵ ببینید). در برخی از روایات آمده که صورتی از حضرت مریم (ع) نیز در کعبه موجود بوده است (مسند الامام أحمد، ج ۱، ص ۲۷۷).

^۳- باید به عمومیت نهی قرآن توجّه داشت. اعتراض قرآن به مشرکین آن است که چرا نسبت به «من دون الله» رفتاری می‌کنید که شایسته الله است؟! نه اینکه چرا به «فلان» متشبّث می‌شوید و او را واسطه قرار می‌دهید، أمّا به «بهمان» متشبّث نمی‌شوید و او را واسطه قرار نمی‌دهید.

چنین عاجزانی را می‌خوانید و از آنان یاری می‌خواهید؟! پُر واضح است که مقصود از **دُونِ اللَّهِ** فقط بُتِ سنگی و چوبی نیست زیرا چنانکه ملاحظه شد با لفظ «الَّذِينَ» و ضمائر جمع از آنها یاد کرده که به عُقَلَاءِ اطلاق می‌شود. به اضافه اینکه به اجماع مسلمین همهٔ انبیاء و مقربین نیز نمی‌توانند مگسی بیافرینند و مشارکتی در آفرینش مخلوقات ندارند و حتّی مشرکین نیز این موضوع را قبول داشتند. پس به حکم این آیات نباید ایشان را خواند و کسانی که در رفع بلیّات و دفع أضرار غیر خدا را می‌خوانند از **توحید** منحرف شده‌اند و «موحّد» نیستند.

در آیات سورهٔ نحل (۱۷ و ۲۰ و ۲۱ و ۷۳ و ۷۴) خدا فرموده غیر خالق را با خالق مساوی ندانید. در طلب حوائج و دعاها، توجّه به غیر خالق درست نیست. خالق است که آشکار و پنهان شما را می‌داند لذا امید داشتن به غیر خالق که از باطن انسان خبر ندارد و نمی‌داند که راست و که دروغ می‌گوید، موجه نیست. آیهٔ ۲۰ و ۲۱ سورهٔ نحل دلالت دارد که غیر خالق را که خود می‌میرد و نمی‌داند کی زنده خواهد شد، نباید خواند و تمام انبیاء و اولیاء چنین بوده‌اند^(۱) بنابراین خواندن ایشان خلاف **توحید** است. آیهٔ ۷۳ هر معبودی غیر از خدا را شامل می‌شود چه جاندار باشد یا جماد. این آیه عُقَلَاءِ را نیز شامل می‌شود به دلیل «لا یستطیعون» که برای غیر عُقَلَاءِ استعمال نمی‌شود. پس بنا به صریح قرآن که پیامبر(ص) فرموده: **قُلْ إِنِّي**

^۱ - رسول اکرم(ص) به اجماع مسلمین رحلت کرده و بنا به صریح آیات قرآن، وقت قیامت را نمی‌داند. (الأعراف: ۱۸۷) چنانکه امام سجاده(ع) نیز فرموده: «أَيُّ السَّلَفِ الْمَاضُونَ وَالْأَهْلُونَ وَالْأَقْرَبُونَ وَالْأَوْلُونَ وَالْآخِرُونَ وَالْأَنْبِيَاءُ وَالْمُرْسَلُونَ طَحَنَتْهُمْ وَاللَّهُ الْمُؤْنُ وَتَوَالَتْ عَلَيْهِمُ السَّنُونَ وَفَقَدَتْهُمُ الْعُيُونَ وَإِنَّا إِلَيْهِمْ صَائِرُونَ فَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ = کجا شدند پیشینان گذشته و أهل و خویشان و اولین و آخرین و پیغمبران و مرسلین؟ به خدا سوگند که آسیای مرگ بر ایشان بگشت و سالیان جهان بر ایشان گذشت و از چشمها نا پدید شدند و همانا ما نیز به سوی ایشان رویم و به آنها ملحق شویم پس به درستی که ما از آن خداوندیم که به کمند بندگی او در بندیم و به درستی که ما به سوی پاداش و جزا دادن او رجوع کنندگانیم» (منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، ج ۲ ص ۲۰ و ۲۱).

لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا [سورة الجن: ۲۱] «بگو همانا من برای شما اختیار [و توان] زیان [رساندن] و هدایت را ندارم» و قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ [سورة الأعراف: ۱۸۸ و یونس: ۴۹] «بگو من مالک هیچ سود و زیانی برای خویش نیستم مگر آنچه خدا خواهد.» حتی پیامبر (ص) چه قبل از رحلت یا پس از رحلت نباید خوانده شود. البته خواندنی که مستلزم فرض صفات فوق بشری برای آن حضرت باشد.

آیه ۷۴ سورة نحل دلالت دارد که نباید از جانب خود، خداوند متعال را به خلق او تشبیه کنیم و برای او مثال بیاوریم زیرا خدا یگانه بی‌مثیل است، پس کسی که - مانند مشرکین صدر اسلام - خدا را به شاه تشبیه می‌کند و برای اینکه انبیاء و اولیاء را در کار خدا دخالت دهد، می‌گوید دست ما بندگان رو سیاه گنهکار به خدا نمی‌رسد چنانکه به شاه یا رئیس کشور نمی‌رسد پس به نزد عزیزان و مقربین او می‌رویم و آنان را که نزد او عزت و تقرب دارند واسطه و شفیع می‌کنیم تا خواسته ما را از شاه بخواهند و به همین قیاس در قضاء حوائج و غفران گناه و امثال آن، مقربان درگاه خدا را شفیع می‌سازیم تا آنها خواسته ما و یا آمرزش ما را از خدا طلب کنند^(۱) تمثیلش نا روا و باطل و دلیل خدا نشاسی است. به دو دلیل:

اول آنکه خدا فرموده: فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ [سورة النحل: ۷۴] «پس برای خداوند مثالها [ی خود ساخته] نزنید که خدا می‌داند و شما نمی‌دانید» زیرا خدای متعال در مواردی که لازم بوده، خود مثالهای مناسب آورده ولی این تمثیل را نیاورده است و شما از نزد خود و بدون دلیل و بینه شرعی و بر خلاف نهی قرآن چنین تمثیلی آورده‌اید!

دوم آنکه تشبیه و مثال شما نیز کاملاً بی‌تناسب است زیرا خداوند متعال از جهات گوناگون با شاه یا رئیس کشور تفاوت دارد:

شاه و کارگزارانش از یک نوع اند اما خدا از نوع شفیعان نیست.

^۱ - این قول را مقایسه کنید یا آنچه که جعفر سبحانی از قول مشرکین مگه نقل کرده است. ر.ک. صفحه ۱۰۴ کتاب حاضر.

شاه از دل رعیت خبر ندارد و صادق را از کاذب نمی‌شناسد ولی خدا می‌شناسد و عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُور است.

شاه همیشه و همه جا با رعایای خود نیست و از آنها فاصله دارد اما خدا لحظه‌ای از بندگان دور و بی‌خبر نیست و از رگ گردن به آنها نزدیکتر است. علاوه بر این اگر سلطانی به رعیت خود بگوید هر وقت حاجتی داری به خود من مراجعه کن و من همیشه نزد تو هستم. آیا سزاوار است که رعیت اعتنا نکند و بگوید من باید به وزیر یا دربان تو مراجعه کنم؟ البته خیر.

شاه محتاج وزیر و کارگزار است و بدون آنها نمی‌تواند سلطنت کند اما خدا عاری از احتیاج است.

ممکن است که شاه مهربانتر و عذرپذیرتر از وزیر و کارگزار نباشد اما خدا چنین نیست بلکه اَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ است و از همه مخلوقات خود مهربانتر و عذرپذیرتر است.

شاه در یک آن نمی‌تواند چند کار را باهم انجام دهد و یا چند صدا را باهم و در یک زمان بشنود و به چند نفر در یک زمان جواب دهد. اما خدا چنین نیست به قول امیر المؤمنین (ع): «وَ إِنَّهُ لَبِكُلِّ مَكَانٍ ... وَمَعَ كُلِّ اِنْسٍ وَ جَانٍ» (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۵) و «لَا يَشْعَلُهُ شَأْنٌ وَ لَا يَعْزُرُهُ زَمَانٌ وَ لَا يَحْوِيهِ مَكَانٌ» «کاری او را مشغول نمی‌دارد [تا از کاری دیگر باز ماند و مرور] زمان او را دگرگون نسازد و مکانی او را در خود نگیرد.» (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۸)^(۱).

^۱ - چنانکه در مفاتیح الجنان در دعای جوشن کبیر (بند ۹۹) نیز می‌خوانید: «یا من لا یَشْعَلُهُ سَمْعٌ عَن سَمْعٍ یا مَن لا یَمْنَعُهُ فِعْلٌ عَن فِعْلٍ یا مَن لا یُلْهِیهِ قَوْلٌ عَن قَوْلٍ یا مَن لا یُعْطِئُهُ سُؤْالٌ عَن سُؤْالٍ» «ای خدایی که شنیدنی [صدایی] او را از شنیدن [صدای] دیگر مشغول نساخته، ای خدایی که کاری او را از کارهای دیگر باز نمی‌دارد و ای خدایی که گفتاری او را سرگرم نمی‌سازد [که از شنیدن] گفتار دیگر [باز ماند] و ای خدایی که به اشتباه نمی‌اندازد او را خواسته‌ای از خواسته‌ای دیگر» (شبه همین جملات در صفحه ۱۵ مفاتیح در تعقیبات مشترکه نمازهای یومیّه نیز ذکر شده است) و در دعای پنجم سحرهای ماه رمضان - چنانکه در مفاتیح ص ۹۷۱ و ۱۹۸ آمده - می‌خوانید: «یا مَن ... لا تَشْتَبِهُ عَلَيْهِ الْأَصْوَاتُ وَ لَا یَشْعَلُهُ شَيْءٌ»

علاوه بر این اگر شما معتقدید که پیغمبر و امام برای خدا همچون کارگزار یا وزیراند برای شاه، پس چرا در «دعای مشلول» که در «مفاتیح الجنان» مذکور است می‌خوانید: «یا مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ وَ لَا كَانَتْ مَعَهُ وَزِيرٌ وَ لَا اتَّخَذَ مَعَهُ مُشِيرًا وَ لَا احْتِاجَ اِلَى ظَهِيرٍ» «ای خدایی که همسری برایش نیست و با او وزیری نبوده و مشاوری نگرفته و نیازمند کارگزار و پشتیبان نیست». و چرا در بند ۷۹ «دعای جوشن کبیر» می‌خوانید: «یا مَنْ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ لَا وَزِيرٌ» «ای خدایی که شریک و وزیر ندارد»!

متأسفانه مردم ما صفات منحصر به خدا را، برای غیرخدا قائل‌اند!! فی المثل کسانی که در حرم امام یا امامزاده‌ای مشغول طواف هستند^(۱) همه باهم وی را مخاطب قرار می‌دهند و

عَنْ شَيْءٍ» ای شنونده هر صدا ای آنکه صداهای گوناگون او را به اشتباه نیفکند و چیزی او را از چیز دیگر باز ندارد».

^{۱-} باید توجه داشت که طواف از اعمال عبادی است و اعمال عبادی از قبیل طواف و دعا و نذر و ... را نمی‌توان برای غیرخدا به جای آورد. در نتیجه بدون دلیل متقن شرعی نمی‌توان غیرکعبه را طواف نمود. (فتاوی) در اینجا مناسب است حدیثی را که احمد طبرسی از پیامبر اکرم (ص) نقل کرده است، بیاورم؛ در آنجا رسول خدا در جواب مشرکینی که مدعی بودند بُت‌هایشان صورتهای افراد است که پیش از ایشان می‌زیسته‌اند و مطیع خدا بوده‌اند و می‌گفتند ما نیز صورتهای آنها را ساختیم و آنها را به منظور تعظیم خداوند عبادت کردیم. خدا چون آدم (ع) را آفرید و به فرشتگان فرمان داد او را سجده کنند و آنها نیز برای تقرب به خدا او را سجده کردند و ما به سجده کردن برای آدم (ع) و تقرب به خدا از فرشتگان مستحق‌تر بودیم، اما این فرصت برای ما به دست نیامد از این رو تمثال او را ساختیم و آن را برای تقرب به خدا، سجده کردیم همچنانکه ملائکه برای تقرب به خدا آدم (ع) را سجده کردند و همچنانکه شما به گمان خود مأمور شده‌اید که به سوی مکه سجده کنید و در غیر مکه نیز با دست خود [در مساجد خویش] محراب ساخته‌اید و به سوی آن ولی به قصد کعبه، سجده می‌کنید نه به قصد محراب و در برابر کعبه سجده می‌کنید به قصد تقرب به خداوند - عزوجل - نه به قصد کعبه؛ چنین فرمود: «ما را خبر دهید هنگامی که شما صورتهای تمثالهای کسی را که خدا را عبادت می‌کرده (یعنی عابد و صالح بوده) عبادت کردید و بر ایشان سجده کردید یا نماز گزاردید و رخسار خود را به منظور سجده بر خاک نهادید پس برای پروردگار جهانیان چه باقی نهاده‌اید (که در آن عمل با غیر خود

مساوی و مشابه نباشد)؟ آیا ندانسته‌اید حقّ کسی که بزرگداشت و عبادت او لازم می‌باشد، این است که با بندگانش مساوی و مشابه نباشد؟ مرا خبر دهید اگر پادشاهی یا بزرگی را با غلامانش حتی در بزرگداشت و خضوع و خشوع مساوی گرفتند آیا این کار پایین آوردن مقام آن بزرگ و زیاده روی در تعظیم [بندگان و غلامان] کوچک او نیست؟! گفتند: آری. فرمود: آیا نمی‌دانید که شما از آن حیث که [می‌خواهید] خدا را با تعظیم صورتها و تمثالهای بندگان مطیعش، بزرگ بدارید [در واقع] به پروردگار جهان بی‌احترامی می‌کنید ... شما برای ما مثالی زدید و ما را شبیه خودتان شمردید در حالی که ما مشابه یکدیگر نیستیم همانا ما بندگان مخلوق و مربوب خدای متعالیم که هر چه به ما فرمان دهد می‌پذیریم و از آنچه ما را باز دارد، باز می‌ایستیم و همان طور که از ما می‌خواهد او را عبادت می‌کنیم و اگر به وجهی از وجوه ما را امر فرمود، در همان وجهی که فرموده او را اطاعت می‌کنیم و به وجوه دیگر که ما را امر فرموده و اجازه نداده است، نمی‌پردازیم زیرا ما نمی‌دانیم، شاید او که وجه اوّل را از ما خواسته است وجه دوّم را نمی‌پسندد. خدای متعال از اینکه [در نماز] در مقابل خودش بایستیم ما را نهی فرموده و چون به ما امر فرمود که با روی کردن به کعبه، او را عبادت کنیم، اطاعت کردیم آنگاه به ما فرمود که در سایر بلادی که در آنها مقیم می‌باشیم با روی نمودن به سمت کعبه، او را عبادت کنیم ما نیز خدای را اطاعت کردیم و در هیچ یک از این وجوه از پیروی فرمانش خارج نشدیم. بنابراین چون خدا به سجده در برابر آدم (ع) امر فرمود [البته به فرشتگان نه به بندگان] و به سجده در برابر تمثال و صورت او که به هر حال غیر از خود اوست فرمان نداد شما را نرسد که تمثال او را با خود او قیاس کنید زیرا شما نمی‌دانید شاید او بدان سبب شما را بدین کار فرمان نداده که آن را نمی‌پسندد.

سپس رسول خدا(ص) فرمود: ما را خبر دهید اگر روزی مردی به شما اجازه دهد به منزلش وارد شوید آیا مجازاید که در غیر آن روز بدون امر و اجازه او وارد خانه‌اش شوید یا به خانه دیگرش که شما را بدان دعوت نکرده وارد شوید؟! یا اگر مردی به شما لباسی از لباسهایش یا غلامی از غلامانش یا چارپایی از چارپایانش را بخشید، آیا شما مجازاید که آن را بگیرید؟ عرض کردند: آری. فرمود: اگر آن را نگرفتید آیا مجازاید مشابه آن را بگیرید؟! عرض کردند: خیر، زیرا وی چنانکه در مورد اوّل اجازه داده است در مورد دوّم اجازه نداده است. فرمود: مرا خبر دهید آیا خدا سزاوارتر است که در مُلکش بدون فرمان وی وارد نشوند یا بندگانش؟! عرض کردند: خداوند سزاوارتر است که در مُلکش بی‌اذن او تصرف نشود و کاری انجام نگیرد. فرمود: پس چرا شما این کار را کرده‌اید و کی خدا به شما فرمود که برای این صورتها و تمثالها سجده کنید؟ آنان ساکت ماندند و ... الخ (الإحتجاج، مطبوعه النّعمان، با تعلیقات محمد باقر الخرسان، ج ۱، ص ۲۲ به بعد).

کسی، دیگری را منع نمی‌کند که تو سخن نگو بگذار من با امام (یا با روح امام) سخن بگویم، سپس تو سخت را بگو و یا صبر نمی‌کند که دیگری کلامش با امام تمام شود سپس سخن بگوید بلکه همه باهم امام را مخاطب قرار می‌دهند!! و این یعنی قائل شدن صفت خدا «لَا يَشْعَلُهُ شَأْنٌ عَنِ شَأْنٍ» برای غیر خدا!!!

مردم ما در همه جا چه در کنار قبر یا در خانه یا در خیابان، روز یا شب یا نیمه شب، در سفر یا در حضر و کلاً در هر وضعیتی که باشند، امام یا ولیّ مقرب را می‌خوانند و معتقدند وی ندایشان را می‌شنود و برایشان وساطت و شفاعت می‌کند^(۱)!! و این بی‌تردید یعنی قائل شدن صفت خدای متعال برای غیر خدا!!!

مردم ما خطاب به امام یا امامزاده می‌گویند فرزندم را شفا بده یا فلان مشکلم را مرتفع ساز و قس علی هذا. گویی خدا این امور را به ایشان سپرده است! در حالیکه خدا در هیچ امری از جمله استعجابت خواسته بندگان، شریک و همکاری برای خود نگرفته است و فرموده: **أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ** [سورة الزمر: ۳] «آگاه باشید که دین خالص [و بدون

^۱- امیر المؤمنین درباره خدا فرموده: «استنجحوه و اطلبوا إليه و استمنحوه فما قطعكم عنه حجاب و لأغلق عنكم دونه باب و إِنَّهُ لِكُلِّ مَكَانٍ وَ فِي كُلِّ حِينٍ وَ أَوَانٍ وَ مَعَ كُلِّ إِنْسِي وَ حَانَ = روا شدن حاجت را از او بطبیید و در خواست خود را از او بخواهید و عطا و بخش را از او بجوید که بین شما و او پرده‌ای آویخته و دری بسته نیست و او در همه جا و در هر وقت و زمان و با هر انسان و جن همراه است» (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۵) و عرض می‌کند: «اللَّهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ وَأَنْتَ الْخَلِيفَةُ فِي الْأَهْلِ وَ لَا يَجْمَعُهُمَا غَيْرُكَ لِأَنَّ الْمَسْتَحْلَفَ لَا يَكُونُ مُسْتَصْحَبًا وَ الْمَسْتَصْحَبُ لَا يَكُونُ مُسْتَحْلَفًا = پروردگارا تو در سفر همراه ما [و نیز در غیاب ما] سرپرست خانواده‌ای و جمع [میان این] دو [صفت] را جز تو کسی نتواند زیرا آنکه [به جای مسافر نزد خانواده] می‌ماند، همسفر نخواهد بود و آنکه همسفر می‌شود برای سرپرستی [خانواده] جانشین انسان نخواهد بود» (نهج البلاغه، خطبه ۴۶). بنابراین فقط خدا همه جا حاضر و ناظر است و غیر او چنین نیستند.

شائبهٔ شرک] فقط برای خدا ست [و مورد پذیرش اوست] و آنان که غیر از خدا اولیاء و سرپرستانی برای خود گرفته‌اند [به این عنوان که] ما ایشان را عبادت نمی‌کنیم مگر برای اینکه ما را به لحاظ منزلت به خدا نزدیک سازند همانا خدا میان ایشان در آنچه اختلاف دارند، داوری خواهد کرد».

قرآن فرموده: **وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعَتُونَا عِنْدَ اللَّهِ ۚ قُلْ أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ ۗ سُبْحٰنَهُ وَتَعٰلٰى عَمَّا يُشْرِكُونَ** [سورهٔ یونس: ۱۸] «و جز خدا چیزهایی را عبادت می‌کنند که ایشان را نه زیان و نه سودی رسانند و می‌گویند^(۱): اینان شفیعان ما نزد خدایند بگو: آیا خدا را به چیزی خبر می‌دهید که [خود] در آسمانها و زمین نمی‌داند [و نمی‌شناسد] (یعنی در واقع وجود ندارد تا خدا از آن با خبر باشد) خدا منزّه و اولاتر است از آنچه شریک او می‌شمارند». اسم اشارهٔ «هؤلاء» و ضمیر «هم» در «نَعْبُدُهُمْ» و ضمیر او در «يُقَرَّبُونَا» برمی‌گردد به اولیائی که مدعوّ و معبود و مرجع مردم و از عُقلاء بوده‌اند. عقلای مذکور، اولیاء و صالحین یا ملائکه و بوده‌اند که مشرکین در حوائج و دعاهاى خود به آنان توجّه داشتند و آنها را به عنوان اینکه ایشان را به خدا نزدیک کنند، می‌خواندند و می‌گفتند ما قابل نیستیم و یا شرمساریم از اینکه با خدا سخن بگوییم لذا اینها را تعظیم و کرنش می‌کنیم تا نزد خدا به نفع

^۱ - با توجه به آیات دیگر قرآن از جمله آیهٔ ۳ سورهٔ زمر می‌توان دریافت که عطف جملهٔ « وَ يَقُولُونَ هَؤُلَاءِ » به ما قبل، عطف تفسیری است که به منظور توضیح ما قبل آمده است و در مقام بیان مطلبی جدا از مطلب پیشین نیست. جوانی کم اطلاع از قرآن، دربارهٔ این آیه نوشته است: «به حکم او عاطف، عبادت آنان غیر از درخواست شفاعت آنان بود. اگر درخواست شفاعت پرستش آنها بوده، لفظ او زائد خواهد بود» (نقد و تحلیلی پیرامون وهابگیری، همایون همتی، ص ۲۰۶) اولاً تجاهل کرده که عطف در آیهٔ بالا عطف تفسیری است. ثانیاً آنها بتها را می‌خواندند و برایشان کرنش کرده و اعمال عبادی از قبیل نذر و طواف بجا می‌آوردند تا بدین وسیله رضایت آنها را برای شفاعت در نزد خدا به دست آورند. بنابراین دعا و عبادت معبودان، مقدمهٔ شفاعت بوده است.

ما شفاعت کنند. مانند مردم زمان ما که معتقداند هر کس قبور انبیاء و اولیاء را تعظیم و تکریم نماید ایشان نزد خدا برایش شفاعت می‌کنند و می‌گویند ما آنان را عبادت نمی‌کنیم لیکن چون روسیاه‌ایم و لائق نیستیم که مستقیماً به سوی خدا برویم و با او مناجات کنیم و یا چیزی بخواهیم لذا پیامبر و ائمه را میان خود و خدا واسطه و شفیع قرار می‌دهیم^(۱)!!

خدا برای اینکه تمام این خرافات و بهانه‌ها را باطل سازد فرموده خدا از چنین چیزهایی در آسمانها و زمین خبر ندارد و چیزی که خدا نداند و از آن آگاه نباشد یعنی وجود نداشته تا علم الهی بدان تعلق گیرد، لذا می‌پرسد آیا شما می‌خواهید خدا را از چیزی خبر دهید که نمی‌داند؟! اگر چنین وسائط و شفیعانی وجود می‌داشتند قطعاً خدا بندگانش را بی‌خبر نمی‌گذاشت و در کتابش آنها را معرفی می‌فرمود. (فتأمل جداً)

علاوه بر این خدا فرموده: **وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا**

دَعَانِ [سورة البقرة: ۱۸۶] «و چون بندگانم در باره من از تو پرسش کنند، همانا من نزدیکم و خواندن و دعای خواننده را پاسخ می‌دهم هرگاه که مرا بخواند» خدا بر خلاف پادشاه - و سایر مخلوقات - که همیشه به یکایک مردم نزدیک نیستند، در همه حال از رگ گردن به **بندگان نزدیکتر است**. بنابراین واسطه قرار دادن کسی که از خدا به ما نزدیکتر نیست، توجیهی ندارد. هیچ یک از مخلوقات حتی انبیاء و اولیاء نیز از رگ گردن به ما نزدیکتر و از ما فی الضمیر ما آگاه نیستند. از این رو خدا فرموده **مرا بخوانید** و فرموده **بندگان مقرب مرا بخوانید** زیرا برای خواندن کسی که هم از سایرین به ما نزدیکتر و هم از درون ما آگاه و هم از دیگران مهربانتر است به هیچ وجه نیازی به واسطه و شفیع نیست. (فتأمل)

^۱- این قول را مقاسیه کنید با آنچه که جعفر سبحانی از قول مشرکین مگه نقل کرده است. ر.ک. صفحه

از این رو خداوند برای اتمام حجّت به بندگان با صراحت تمام فرموده: **ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدَّعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَطْلُ** [سوره لقمان: ۳۰] «این [اوصاف^(۱)] از آن روست که خداوند است که حقّ است و همانا آنچه غیر از او می خوانند باطل است».

از سوی دیگر خدا به پیامبر فرموده: **فَإِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى** [سوره الزّوم: ۵۲] «همانا تو مردگان را نشنوانی» و فرموده: **وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ إِنَّ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ** [سوره فاطر: ۲۲-۲۳] «و زندگان و مردگان یکسان نیستند همانا خدا هر که را خواهد بشنواند و تو (ای پیامبر) به آنان که در قبراند شنواننده نیستی تو جز هشدار دهنده نیستی».

بنابه آیات ۲۲ و ۲۳ فاطر مرده و زنده یکسان نیستند گرچه از انبیاء و صلحاء و اولیاء و مقربین باشند زیرا ایشان نیز پس از رحلت، حیات آخروی دارند اما حیات دنیوی ندارند، اصولاً هر مستمعی - جز خدا- چه انبیاء و صالحین و غیر ایشان، با عضوی می بیند یا می شنود و چون رحلت کرد رابطه اش با دنیا قطع می شود^(۲). بنابراین آن دسته از مسلمین که به خیالات واهی و خرافات موروثی، مغرور شده و بر سر قبر انبیاء و اولیاء و امامزادگان زاری کرده و ایشان را می خوانند و با آنها سخن گفته و از آنها إذن دخول می طلبند و خطاب به آنها زیارتنامه می خوانند و حوائج و رفع مشکلات خود را از آنها می خواهند و می پندارند که آنها می شنوند، بر خلاف این تعالیم قرآن عمل می کنند. (فتأمل جدّاً)

آیه ۵۲ سوره روم با حرف تأکید و بدون استثناء و لفظ «موتی = مردگان» جمع و در سیاق نفی آمده و مفید عموم است و می رساند که مردگان بلا استثناء مرثیات را نمی بینند و

^۱ - در آیات ۲۵ الی ۲۹ سوره لقمان، قدرت و علم الهی بیان گردیده است.

^۲ - قرآن فرموده پیامبری که خدا میراند و پس از صد سال او را زنده فرمود ارتباطش با دنیا قطع شد و از دنیا و ملت مرگش خبر نداشت. (البقره: ۲۵۹).

مسموعات را نمی‌شنوند و حتی رسول خدا(ص) با آن مقام والا و عالی نمی‌تواند به مردگان بشنوند پس چگونه زید و عمرو می‌توانند؟!.

جایی که عقاب پر بریزد از پشه‌لاغری چه خیزد؟!.

کسی که سر قبر انبیاء و ائمه و بزرگان دین می‌رود و می‌گوید: «السَّلَامُ عَلَیْكَ یا ... أَشْهَدُ أَنَّكَ تَسْمَعُ کَلَامِیَ وَ تَرُدُّ جَوَابِیَ وَ تَرَى مَقَامِیَ = سلام بر تو ای ... شهادت می‌دهم که سختم را می‌شنوی و پاسخم را می‌دهی و ایستادم را [در بارگاہت] می‌بینی!!» چنین کسی برخلاف عقل و بر خلاف قرآن شهادت داده و باید بداند که در شریعت اسلام، شهادت دادن به چیزی که بدان علم صحیح ندارد و خود نشنیده و ندیده، حرام و گناه است. (فتاوی)

بعضی از مدافعین خرافات می‌گویند مقصود از «موتی = مردگان» آیه ۸۰ سوره نمل و ۵۲ سوره روم، مرده دلان و کفار کوردلانند که خدا ایشان را به مرده تشبیه فرموده و مقصود از آیه این است که پیامبر، کلام خدا را به کفار نمی‌شنوید. می‌گوییم این گفته شما، کلام ما را بهتر اثبات می‌کند زیرا خدا کفار و معاندین را به مردگان حقیقی و اموات تشبیه فرموده و در این تشبیه، «وَجْهٍ شَبَهٍ» نشنیدن سخن است و چنانکه می‌دانید «وجه شبه» باید در «مُشَبَّهٌ بِهِ» اقوی از «مُشَبَّهٌ» باشد بنابراین باید نشنیدن اموات مسلم و یقینی باشد تا خدا کفار و معاندین را به آنها تشبیه فرماید، به اضافه اینکه خدا در قرآن تصریح فرموده که پیامبر، مقبورین را نمی‌شنوید. (فاطر/۲۲)

ز) خدا خطاب به عده‌ای از اهل دوزخ فرموده: **ذَلِکُمْ بِأَنَّهُمْ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَإِنْ يُشْرَكْ بِهِمُ تُؤْمِنُوا فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ** [سوره غافر: ۱۲] این بدان سبب است که چون خدا به تنهایی خوانده می‌شود انکار کرده و کفر می‌ورزید و چنانچه به شریکی قرین شود می‌گروید [بدانید] که داوری از آن خداوند والای بزرگ است» اگر کسی به مردم بگوید غیرخدا را حتی به عنوان طلب وساطت و شفاعت نخوانید، مخالفت کرده و سخنش را نمی‌پذیرند!! درحالی که باید بداند خدا چنین حالتی را نشان بی‌ایمانی به

آخرت دانسته و فرموده: **أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلْ أُولَئِكَ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ قُلْ لِلَّهِ الشَّفَعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ عَلِيمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ** [سورة الزمر: ۴۳ تا ۴۶] «آیا جز خدا شفیعیانی [برای خود] گرفته‌اند، بگو: آیا و اگرچه آنان صاحب اختیار چیزی نباشند و چیزی درنیابند [شما آنها را بدون اعلام خدا، شفیع می‌گیرید؟!]. بگو: همه شفاعت از آن خداست، فرمانروایی آسمانها و زمین خاصّ اوست سپس به سوی او بازگردانیده می‌شوید. چون خدا به تنهایی یادشود دل‌های آنان که به آخرت ایمان نمی‌آورند، منزجر شود و چون کسانی غیر از او [نیز] یاد شوند، آنگاه است که شادمان می‌شوند. بگو: بار اِله‌ها، ای پدید آورنده آسمانها و زمین، ای دانای نهان و آشکار، تو میان بندگانت درباره آنچه در آن اختلاف می‌کردند داوری می‌کنی».

چنانکه ملاحظه می‌شود بنابه آیات فوق سبب عذاب و بدبختی اهل جهنّم این بوده که در دنیا چون کسی فقط خدا را می‌خواند ایشان مکروه داشتند اما اگر هم خدا را می‌خواند و هم یکی از بزرگان را، می‌پذیرفتند و تصدیق می‌کردند!! چنانکه زمان ما در مجالس و محافل که به عنوان عبادتِ خدا برپا می‌کنند همواره غیر خدا را صدا می‌زنند مثلاً یا محمد، یا ابوالفضل، یا حسین، یا صاحب الزّمان می‌گویند و آن را عبادت خدا پنداشته و بدان مغرور و خرسند می‌باشند!! در حالی که خدا فرموده: **أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ** [سورة الزمر: ۳۶] «آیا

خداوند بنده‌اش را کافی نیست» این آیه با استفهام انکاری و توییخی آمده که در مقام اثبات کافی بودن خالق، از جمله خبریه قطعی‌تر و دلالتش قوی‌تر است^(۱).

نکته مهمی که نباید مورد غفلت قرار گیرد آن است که قرآن (الزمر: ۴۵) حالت مذکور را دلیل بی‌ایمانی به آخرت دانسته است. نظریه اینکه آخوندها غالباً همین مطلب را بهانه این ادعا قرار می‌دهند که شیعیان که به آخرت ایمان دارند مشمول و منظور این آیه نیستند و آیه منحصر است به مشرکین که به آخرت ایمان نداشتند! ضرور است که اکیداً توجه خواننده را به این نکته جلب کنم که در آیه شریفه لفظ «مِن دُونِهِ = غیر از او». (یعنی «مِن دُونِ اللَّهِ = غیر خدا») استعمال شده لذا چنانچه کسی که ادعای مسلمانی دارد مانند کسانی باشد که در آیه ذکر گردیده، از نظر قرآن به آخرت آنچنانکه مورد قبول خدا باشد، ایمان نیاورده است. شما را به خدا آیا بسیاری از مردم ما حالتی مشابه آنچه که در آیه آمده است، ندارند؟!.

آخرت مردم خرافی پر از واسطه و شفیع است ولی در آخرتی که قرآن بیان فرموده اولاً شفیع به انتخاب ما نیست بلکه به إذن الهی بوده و اصولاً شفاعت امری محدود و استثنائی است. ثانیاً از طریق مدح و تملق بزرگان دین و سینه زدن و زنجیر زدن یا انجام اعمال عبادی برای غیر خدا به دست نمی‌آید. (فتأمل)

به یاد دارم که درباره این آیه به آخوندی متعصب گفتم: از دو حال خارج نیست یا عقیده من درباره توحید عبادت درست است و خواندن غیر خدا جایز نیست و نباید انبیاء و ائمه را خواند و یا عقیده‌ام درست نیست. شما اگر واقعاً مؤمن به آخرت و از محاسبه روز جزاء خائف باشی لا اقل یک در صد احتمال بده با وجود این همه نهی و مذمت از خواندن غیر خدا که در قرآن آمده است در قیامت مورد مؤاخذه قرار گیری که چرا ائمه را می‌خواندی، مگر آنها غیر خدا نبودند؟ علی (ع) یا ابوالفضل کی گفتند ما را نیز بخوانید که تو علاوه بر خدا، آنها را نیز می‌خواندی؟! علی (ع) کی در دعاهایش غیر خدا را خواند یا در دعایش روح پیامبر

^۱ - در بند ۹۳ دعای «جوش کبیر» - که در مفاتیح الجنان مذکور است نیز آمده است - نیز آمده است: «یا کافياً من کلّ شیءٍ = ای کفایت کننده از هر چیز».

را واسطه کرد که تو به تبعیت از او چنین می کردی؟! خدا کجا فرموده که اعمال عبادی خود از قبیل دعا و نذر و طواف را با یک واسطه آبرومند به من عرضه کنید؟ یا اگر از من چیزی می خوائید آن را با وساطت یک واسطه مقرب از من بخواهید؟ قرآن کجا فرموده که اولاد یا پیروان پیامبری پس از رحلت او نیز وی را به کمک طلبیده اند یا از او خواسته اند که برایشان از خدا طلب مغفرت کند؟!.

اما اگر عقیده من درست نباشد و خواندن غیرخدا ممنوع و حرام نباشد آیا می توانی نیم در صد احتمال دهی که در آخرت مورد مؤاخذه قرار گیری که چرا در دنیا فقط خداوند کافی (الزمر: ۳۶) را می خواندی و فقط خدا را حاضر و سمیع فی کلّ مکان می دانستی و چرا واسطه ها و شفیعان دیگر را نمی خواندی؟!.

طبعاً کسی که واقعاً به آخرت مؤمن باشد، احتیاط می کند و غیرخدا را نمی خواند زیرا احتمال خطر و ضرر خواندن غیر خدا - از جمله انبیاء و ائمه - از خطر نخواندن آنها، بیشتر و قوی تر است. درست است که خدا درباره مشرکین فرموده: **وَإِذَا ذُكِّرْتُمْ رَبِّكَ فِي الْقُرْآنِ**

وَحَدَّهُ وَلَوْ عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا [سورة الإسراء: ۴۶] «و چون در قرآن تنها پروردگار را یاد کنی با بیزاری پشت کرده و می رومند» لیکن لازم است کسانی که ادعای مسلمانی دارند از این آیات عبرت گیرند و آیه را منحصر به مشرکین عصر پیامبر ندانند و سعی کنند مشابه آنها نباشند! (فتأمل) فرق سخن من با سخن شما آن است که می گویم در حوائج و طلب آمرزش و.... فقط و تنها خدا را بخوانید اما شما مخالفت کرده و می گوید علاوه بر خدا، غیرخدا را نیز بخوانید درحالی که خدا در قرآن بارها فرموده: **«ادْعُوا اللَّهَ = خدا را بخوانید»** و هیچگاه نفرموده: **«فادْعُوا النَّبِيَّ أَوْ الْإِمَامَ = پیامبر یا امام را بخوانید»** و درباره بندگان صالح فرموده: **يَدْعُونَ رَبَّهُمْ** [سورة السجده: ۱۶] «پروردگارشان را می خوانند» و نفرموده: **«يَدْعُونَ نَبِيَّهُمْ أَوْ**

إِمَامَهُمْ = پیامبر یا امامشان را می خوانند». بلکه فرموده: **فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا** [سورة الجن: ۱۸] «با خدا احدی را مخوانید».



امید است آیاتی از قرآن کریم که در سطور بالا آوردیم سبب تنبّه خوانندگان محترم شود و درباره آنها تأمل و تدبّر نمایند و نعمت عظمای **توحید** خصوصاً **توحید عبادت** را به سادگی از کف ندهند و اینجانب را نیز از دعای خیر فراموش نکنند.

این بخش را با حدیثی از امیر المؤمنین (ع) خاتمه می‌دهیم که شیخ عباس قمی نقل کرده است، هر چند به نظر ما شیخ عباس به مفاد این حدیث عمل نمی‌کرد اما امیدواریم که حدیث مذکور موجب تنبّه خوانندگان گردد:

«مالي أرى الناس إذا قُرِبَ إليهم الطعام ليلاً تكلفوا إنارة المصابيح ليُبصروا ما يُدخلون بُطونهم ولا يهتَمون بِغذاء النفس أن يُيروا مَصابيح ألبابهم بِالعلم لِيَسلموا مِن لَواحقِ الجَهالة والذنوب في اعتقادهم و أعمالهم». یعنی برای چیست که می‌بینم مردم را هنگامی که در شب طعام نزد ایشان حاضر می‌شود به مشقّت و رنج روشن می‌کنند چراغ را تا آنکه ببینند چیست که داخل در شکم خود می‌کنند و لکن اهتمام نمی‌کنند در غذای نفس (یعنی مطالبی که در سینه جای می‌دهند و اعتقاد به آن می‌نمایند) به آنکه روشن کنند چراغ عقول خود را به علم تا سالم بمانند از آنچه به آنها ملحق می‌شود از ضرر جهالت و گناهان در اعتقادات و اعمال خود^(۱).

* _____ *

شبهاتی که درباره توحید عبادت ذکر می‌شود

متأسفانه متعصبین و خرافه فروشان برای توجیه افکار و اعمال خرافی خویش با سفسطه و انواع مغالطات، مطالبی سُست به هم بافته‌اند و حتّی برخی از آیات شریفه قرآن را مورد سوء استفاده قرار داده‌اند تا اعمال خود را موجّه و مشروع جلوه دهند.

^۱ - منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، ج ۲ ص ۱۳.

ما برخی اقوال ایشان را می‌آوریم و بطلان ادعاهایشان را با استناد به آیات قرآن اثبات می‌کنیم. امید است که موجب بیداری برادران ایمانی گردد. **إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.**

شبههٔ اوّل - از جمله مغالطات آخوندها آن است که به منظور موجه جلوه دادن دعاء و خواندن انبیاء و ائمّه و اولیاء می‌گویند با اینکه در قرآن، دعاء و خواندن عبادت شمرده شده [سورة الجن: ۱۸] ولی هر دعایی عبادت نیست و **إِلَّا لَازِمٌ** می‌آید که بگوییم انبیاء نیز غیر خدا را عبادت می‌کردند!! مثلاً بگوییم نوح قوم خویش و یا رسول اکرم أصحاب خود را عبادت می‌کردند!!! زیرا قرآن از قول حضرت نوح (ع) فرموده: **قَالَ رَبِّ إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي لَيْلًا وَنَهَارًا فَلَمْ يَزِدْهُمْ دُعَائِي إِلَّا فِرَارًا وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصْبَعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ** [سورة نوح: ۷ تا ۷] گفت: پروردگارا من روز و شب قوم خویش را [به سوی تو] خواندم، **أَمَّا** خواندم جز بر رمیدن و گریزشان نیفزود و هرچه ایشان را [به سوی تو] خواندم تا آنان را پیامری انگشتان خویش در گوشهایشان نهادند (تا سخنم را نشنوند). و یا قرآن فرموده: **وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَانِكُمْ** [سورة آل عمران: ۱۵۳] «(در غزوهٔ أُحُد) پیامبر شما را از پشتِ سرتان فرا می‌خواند». آیا می‌توان گفت که نوح قومش را عبادت می‌کرده است؟ بنابراین دعاء همیشه عبادت نیست بلکه دعاء باید با قید «اعتقاد به خدایی و ألوهیت و استقلال» مدعو همراه باشد تا عبادت شمرده شود.

در حالی که تفاوت دعاء و خواندن عرفی یعنی خواندن مقید و محدود با دعاء و خواندن عبادی یعنی خواندن نامقید، **أَظْهَرَ مِنَ الشَّمْسِ** است و هر طفلی به خوبی تفاوت آنها را درمی‌یابد. با این حال، ما در صفحات گذشته بارها تأکید کردیم که بحث ما دربارهٔ نحوهٔ دعاء و خواندن است. بحث ما دربارهٔ خواندنی است که خواه ناخواه مستلزم فرض صفات نامحدود و نامقید برای مدعو بوده و پرواضح است که خواندن مقید و عرفی از بحث ما خارج است و آیاتی که بدان متشبه می‌شوند (از قبیل دو آیهٔ فوق و نظایر آنها) بی‌شبهه و به وضوح تمام از مصادیق خواندن عرفی و خواندن مقید است که ربطی به بحث ما ندارد. ما می‌گوییم -

چنانکه در صفحات گذشته با استناد به آیات متعدّد قرآن، آشکار شد- خواندن نامقید و نامحدود فی نفسه عبادت است و قرآن صرف این کار را بدون قیدی اضافی، عبادت شمرده و در نتیجه چنین خواندنی برای غیر خدا جایز نیست و نمی‌توان من عندی برای «عبادت» بودن آن، قید دیگری به آن افزود! (فتأمل). خرقایون برای شرک و توحید از جانب خود مغالطه‌ای بافته‌اند که در سطور آینده به آن می‌پردازیم.

شبههٔ دوم - از جمله مغالطاتی که به عوام عرضه می‌کنند آن است که می‌گویند مرز بین شرک و توحید اعتقاد به استقلال یا عدم استقلال موجودی غیر از خدا است.

جوانی ناآشنا به قرآن - هداة الله تعالى - که پیدا است مرعوب و فریفتهٔ علمای خرافی قم و نظایر آنان است بدون تدبّر کافی در قرآن نوشته است: «اعتقاد به استقلال و عدم استقلال در فاعلیت دربارهٔ غیرخداست که معیار صحیح «شرک» و «توحید» است. یعنی «شرک» عبارت است از اعتقاد به استقلال غیرخدا در اثر بخشی و فاعلیت و «توحید» در مرتبهٔ افعال عبارت است از اعتقاد به انحصار استقلال در فاعلیت در ذات اقدس خدا - تبارک و تعالی - شرک در افعال آن است که انسان در عالم ایجاد و آفرینش و تدبیر، اعتقاد به «تأثیر استقلالی» موجودی غیرخدا داشته باشد و آن را در فاعلیت بالاستقلال، شریک و مانند خدا بداند. و تأثیر استقلالی یعنی آن موجود غیرخدا، در اثر بخشی و فاعلیت تدبیرش از هر قبیل که هست، هیچگونه نیازی به خدا نداشته و خود در اداره و خواست و عمل، مستقل و خودکفا باشد. حال، اعمّ از اینکه آن تأثیر و تدبیر استقلالیش به صورت «اشتراک و معیت» با خدا انجام پذیرد و یا آنکه به گونهٔ «تفویض» و واگذاری امور خلق جهان به وی، عملی گردد تفویض و واگذاری امور خلق جهان به غیرخدا، یعنی خدا پس از آفریدن مخلوقات، از کار تدبیر و ادارهٔ امور از: زنده کردن و میراندن، روزی دادن و عزّت و ذکّت بخشیدن، کنار رفته و جملهٔ تدبیرات را به خود مخلوقات و یا جمع مشخصی از آنان، تفویض و واگذار نماید گروهی نیز به نام عُلاة که مَفَوّضه هم خوانده می‌شوند این عقیده را دارند که خدا - العیاذُ بالله - کار آفریدن و روزی دادن، زنده کردن و میرانیدن، شفا

بخشیدن و حلّ مشکلات نمودن، همه و همه را واگذار به امامان (ع) نموده و خود، کناره گیری و اعتزال اختیار کرده است. «تعالی الله عما یقول الجاهلون علواً کبیراً»^(۱). این هر دو اعتقاد (اشتراک و تفویض) از نظر موحدان حقیقی، اعتقادی مشرکانه و باطل است که علاوه بر نهی شرعی استحالة عقلیّه نیز دارد^(۲)».

چنانکه ملاحظه می کنید با خلط میان جزء و کلّ عوام را می فریبند یعنی جزئی از شرک را به عنوان کلّ شرک قلمداد کرده و شرک را منحصر ساخته اند به «قائل بودن استقلال برای غیر خدا»!!! پرواضح است آنچه می گویند بی شبهه شرک است اما شرک منحصر بدان نیست و دائرة شرک وسیع تر از تعریف بالاست و قرآن کریم امور دیگری را نیز شرک شمرده است. (هر گردویی گرد است ولی گرد فقط گردو نیست!).

قرآن به اهل کتاب فرموده جز خدا را عبادت نکنیم و چیزی را شریک او نسازیم [سوره آل عمران: ۶۴] و فرموده هیچ پیامبری به شما فرمان نمی دهد که ملائکه و انبیاء را «رب» خود بگیرید [سوره آل عمران: ۸۰] واضح است که یهود و نصاری نه بتهای سنگی را عبادت می کردند و نه برای حضرت عیسی (ع) و حضرت مریم (ع) و یا فرشتگان، استقلال وجودی قائل بودند بلکه نسبت به آن بزرگواران کارهایی می کردند و می کنند که از نظر قرآن عبادت و شرک محسوب شده است. (فتأمل جداً).

مطّلعین از تاریخ جزیره العرب در صدر اسلام به خوبی می دانند که اغلب مشرکین عصر پیامبر اکرم (ص) خلق موجودات، اِحیاء و اِماتّه، تدبیر امور عالم و روزی دادن به خلایق را فعل خدا و مالکیت حقیقی زمین و تمامی موجودات آن از جمله فرشتگان و.... را از آن خدا می دانستند چنانکه فرموده: قُلْ مَنْ یَرْزُقُکُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ یَمْلِکُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَمَنْ

^۱ - پرواضح است این موضوع که خدا با واگذاری امور فوق به غیر خود، اعتزال اختیار کرده باشد یا نکرده باشد تأثیری در مشرکانه بودن این عقیده ندارد.

^۲ - نقد و تحلیلی پیرامون وهابیت، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اوّل (۱۳۶۷)، ص ۱۴۹ و ۱۵۵ تا ۱۵۷.

تُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَمِيتِ وَيُخْرِجُ الْمَمِيتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدْبِرِ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ فَذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنْتِ تُصِرُّوْنَ [سورة

یونس: ۳۱ و ۳۲] «ای پیامبر! بگو کیست که شما را از آسمان و زمین روزی می‌بخشد یا کیست که مالک و حاکم گوش‌ها و چشم‌هاست و کیست که زنده را از مرده برون آورد و مرده را از زنده برون آورد و کیست که کار (عالم) را تدبیر می‌کند؟ خواهند گفت: خدا، پس بگو آیا [از اینکه غیر او را عبادت کنید] نمی‌پرهیزید؟ پس آن یکتا خدای، پروردگار به حق شماست پس بعد از حق، جز گمراهی [و ناحق] چیست؟ پس [از حق] به کجا برگردانیده می‌شوید».

و نیز فرموده: قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا

تَذَكَّرُونَ قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا

تَتَّقُونَ قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنْتِ تُسْحَرُونَ [سورة المؤمنون: ۸۴ تا ۸۹] «ای پیامبر! بگو: زمین و هر که

در آن است از آن کیست؟ اگر می‌دانید، خواهند گفت: از آن خداست. بگو آیا پند نمی‌گیرید؟! بگو پروردگار آسمانهای هفتگانه و پروردگار عرش عظیم کیست؟ خواهند گفت: از آن خداست. بگو آیا [از عذاب او] نمی‌پرهیزید؟! بگو اگر می‌دانید، کیست که اختیار و فرمانروایی همه چیز به دست اوست که پناه می‌دهد و [کسی از عذاب او] پناه داده نشود (هیچ کس را توان پناه دادن کسی از عذاب خدا نیست) خواهند گفت: از آن خداست.

بگو: پس چگونه فریب داده می‌شوید؟! و نیز فرمود: وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ

وَالْأَرْضِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لِيَقُولَنَّ اللَّهُ فَأَنْتِ يُؤْفَكُونَ وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَلَ

مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لِيَقُولَنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ

أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ [سورة العنكبوت: ۶۱ و ۶۳] «و اگر از آنان پرسی کیست که آسمانها و زمین

را آفرید و خورشید و ماه را مسخّر ساخت، هر آینه البتّه گویند: الله، پس چگونه [از عبادت خدا به عبادت غیر او] بازگردانده می‌شوند و اگر از آنان پرسی کیست که از آسمان آبی فرو فرستاد که زمین را پس از مرگش بدان زنده ساخت؟ هر آینه البتّه گویند: الله. بگو: [بنابراین] سپاس و ستایش از آن خداست [که نعمت باران را به ما عطا فرمود] بلکه بیشتر ایشان نمی‌اندیشند [که نباید کسانی را عبادت کنند که توان فرستان باران ندارند].

و فرمود: **وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَن خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولَنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ** [سوره القمان: ۲۵ و ۲۶] «و اگر از آنان پرسی کیست که آسمانها و زمین را بیافرید هر آینه البتّه گویند: الله، بگو [بنابراین] ستایش از آن خداست بلکه بیشتر ایشان نمی‌دانند [نبايد کسانی را عبادت کرد که خالق آسمان و زمین نیستند درحالی‌که] آنچه در آسمانها و زمین هست از آن خداست و همانا خداست که بی‌نیاز و ستوده است».

و فرمود: **وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَن خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولَنَّ اللَّهُ قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّيهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هِيَ مُمْسِكَةٌ رَحْمَتِيهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ** (سوره الزمر: ۳۸) «و اگر از آنان پرسی کیست که آسمانها و زمین را آفریده است هر آینه البتّه گویند: الله، بگو: آیا به راستی دربارهٔ آنچه جز خدا می‌خوانید، اندیشده‌اید که اگر الله بخواهد مرا گزندى رساند آیا آنان توانند که گزند او را [از من] بردارند؟ یا رحمت [و عنایتی] بر من خواهد آیا آنان توانند که رحمت او را [از من] بازدارند؟ بگو: الله مرا کافی است و أهل توکل تنها بر او توکل می‌کنند».

و فرموده: **وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَن خَلَقَهُمْ لَيَقُولَنَّ اللَّهُ فَأَنِي يُؤْفِكُونَ** (سوره الزخرف: ۸۷) «اگر از ایشان پرسی کیست که آنان را آفریده است هر آینه البتّه گویند: الله، پس چگونه [از عبادت خدا به عبادت غیر او] بازگردانده می‌شوند»؟.

و حتی میراندن و یا عذاب کردن بندگان را مستقیماً از خدا خواسته و می گفتند: **اللَّهُمَّ إِن كَانَتْ هَذِهِ هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ أُنْتِنَا بِعَذَابِ أَلِيمٍ** [سورة الأنفال: ۳۲] «پروردگار اگر این [قرآن سخنی] راست و درست از جانب توست پس بر ما سنگهایی از آسمان ببار یا ما را عذابی دردناک بیاور». و در شرائط بسیار ناگوار که از کسی کاری ساخته نیست مانند زمانی که کشتی در میانه دریا دچار مشکلات یا طوفان یا گم کردن مسیر و..... می شد خدا را خالصانه و بی واسطه می خواندند و در چنین اوضاعی غیر خدا را نمی خواندند چنانکه قرآن فرموده: **قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِنَ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَّئِنْ أَجَبْنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ مِنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ** [سورة الأنعام: ۶۳ و ۶۴] «بگو (ای پیامبر) کیست که شما را [به وقت درماندگی] از تاریکیهای خشکی و دریا می رهاوند؟ در حالی که او را به زاری و در نمان می خوانید که اگر ما را از این [تنگنا] برهاند هر آینه البتّه از سپاسگزاران باشیم. (ای پیامبر) بگو: خداست که شما را از آن [تنگنا] و از هر اندوهی می رهاوند آنگاه شما [به جای سپاسگزاری] به او شرک می ورزید.»

و فرمود: **وَلَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَتَّقُونَ وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْرُونَ ثُمَّ إِذَا كُشِفَ الضُّرُّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِحْتُمْ بِمَنِّكُمْ بِهِمْ فُشِّرْتُمْ** [سورة النحل: ۵۲ تا ۵۴] «از آن اوست آنچه در آسمانها و زمین است و دین (= طاعت و عبادت) همواره از آن اوست پس آیا از غیر خدا پروا می کنید؟ و هر نعمتی که دارید از خداست و چون زیان و گزند شما را رسد به پیشگاه او ناله و زاری می کنید آنگاه چون [خدا] آن زیان را از شما برگیرد گروهی از شما [به جای روی آوردن به خدا] به پروردگارشان شرک می ورزند.»

و فرموده: رَبُّكُمْ الَّذِي يُزِيحُ لَكُمْ الْفُلْكَ فِي الْبَحْرِ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا وَإِذَا مَسَّكُمْ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَهُهُ فَلَمَّا خَجَّكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا [سورة الإسراء: ۶۶ و ۶۷] «پروردگارتان [خدایی] است که به سود شما کشتی را در دریا می‌راند تا از فضل و رحمت او [روزی] بجوید همانا او به شما مهربان است و چون در دریا شما را زیان و گزند رسد هر که را جز او می‌خوانید، گم شود [و آنها را از یاد می‌برید و نمی‌خوانید] و چون [خدا] شما را به سوی خشکی رهایی بخشد رویگردان شده [و به غیر او روی می‌آورید] و انسان بسیار نا سپاس است». و فرموده: فَإِذَا رَكَبُوا فِي الْفُلِّ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ [سورة العنكبوت: ۶۵] «و چون بر کشتی سوار شوند خدا را خالصانه [و بی واسطه] می‌خوانند و چون ایشان را به سوی خشکی رهایی بخشد آنگاه شرک می‌ورزند». و فرموده: وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ [سورة لقمان: ۳۲] «و آنگاه که موجی چون سایبانها آنان را [که در کشتی نشسته‌اند] فرا گیرد خدای را بخوانند درحالی که دین (=طاعت و عبادت) را برای او مخصوص و خالص کرده‌اند».

و فرموده والدین برای اینکه فرزند تندرستی داشته باشند خدا را می‌خوانند: دَعَا اللَّهُ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْنَا صَلَاحًا لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ فَلَمَّا آتَاهُمَا صَلَاحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَلَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ [سورة الأعراف: ۱۸۹ و ۱۹۰] «آند و خداوند را که پروردگارشان است خوانند که اگر ما را [فرزند] تندرستی عطا فرمایی هرآینه البتّه از سپاسگزاران باشیم پس چون [خدا] ایشان را [فرزند] تندرستی عطا فرمود آن دو در آنچه [خدا] بدیشان داد برای او شریکانی قرار دادند. خداوند از آنچه شریک او قرار می‌دهند والاتر و برتر است».

چنانکه ملاحظه می‌شود مشرکین عرب، معبودان خود را واجب الوجود و خالق و رازق و مدیر امور عالم و مالک زمین و آسمان و موجودات دنیا و میرانندهٔ بندگان و یا عذاب کنندهٔ ایشان و حتی نازل کنندهٔ باران ندانسته و این امور را مختص خدا می‌دانستند و در شرایط بسیار سخت و درماندگی فقط خدا را می‌خواندند و حتی اگر از ایشان پرسیده می‌شد که آیا معبودانشان می‌توانند گزند یا رحمت خدا را که برای بنده‌ای خواسته است، مانع شوند؛ جوابشان مثبت نبود و اختیار و فرمانروایی همه چیز را از آن خدا می‌دانستند و چنین نبود که معبودان خود را در برابر خدا، مستقل با لذات به حساب آورند، بلکه فقط برای آنها خضوع و خشوع و اعمال عبادی از قبیل طواف و نذر و قربانی و دعا و ثناء و ... به جا می‌آوردند و آنها را وسیلهٔ تقرب به خدا می‌پنداشتند و آنها را مستقل نمی‌دانستند چنانکه قرآن فرموده:

فَلَوْلَا نَصْرُهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ قُرْبَانًا ءِالِهَةً بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ وَذَلِكَ إِفْكُهُمْ وَمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ [سورة الأحقاف: ۲۸] [پس چرا کسانی را که غیر از خدا برای تقرب [به خدا] معبودان [خویش] گرفته بودند ایشان را یاری نکردند؟ بلکه [آنان گم شدند] و از دستشان رفتند. این [ادعا] دروغ ایشان بود و آنچه افتراء می‌بستند].

به همین سبب است که پیامبر اکرم (ص) با شعار «لَا خَالِقَ إِلَّا اللَّهُ» یا «لَا رَازِقَ إِلَّا اللَّهُ» یا «لَا مُدَبِّرَ إِلَّا اللَّهُ» یا «لَا حَيِّیَّ وَ لَا مُمِیتَ إِلَّا اللَّهُ» و نظایر آن به میان مردم نرفت بلکه با شعار «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» هیچ معبودی حق نیست مگر خداوند^(۱) مردم را به اسلام دعوت فرمود، زیرا آنها برای غیر خدا به امید شفاعت، اعمال عبادی به جا می‌آوردند و درگیری و ستیز اصلی اسلام با آنها در این موضوع بود نه استقلال معبودان. چنانکه قرآن خود فرموده، مشرکین معبودان خویش را واسطه و شفیع میان خود و خدا می‌دانستند^(۲). و برای آنها

^۱ - با توجه به آیهٔ ۳۰ سورة لقمان معلوم می‌شود که خبر محذوف «لَا نَافِیةَ لِلْجِنْسِ» کلمهٔ «حَقٌّ» است.

^۲ - دربارهٔ اعتقادات مشرکین رجوع کنید به آنچه که در کتاب حاضر از قول «جعفر سبحانی» آورده ایم. (ص ۱۰۴).

استقلال قائل نبودند زیرا اگر آنها را مستقل می‌پنداشتند که لازم نبود به آنها برای وساطت و نزدیکی به خدا، توجه کنند و اعمال عبادی به جای آورند [سوره یونس: ۱۸ و الزمر: ۳] بلکه به خود آنها مستقلاً رجوع می‌کردند. مرحوم طبرسی فرموده مشرکین در تلبیه می‌گفتند: خدایا تو هیچ شریکی نداری مگر شریکی که از آن تو است (= تو صاحب اختیار اویی) و آنچه دارد نیز از آن توست^(۱).

از این بالاتر، قرآن فرموده که مشرکین معتقد بودند که خدا خود عبادت غیر خود را خواسته است: **وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ يَعْبُدُوا اللَّهَ وَأَجْتَبُوا الطَّيِّبَاتِ** [سوره التحل: ۳۵ و ۳۶] «و کسانی که شرک ورزیدند گفتند: اگر خدا می‌خواست نه ما و نه نیاکانمان چیزی جز او را عبادت نمی‌کردیم و [بی‌خواست و فرمان او] چیزی را حرام نمی‌شمردیم و پیشینیان ایشان نیز چنین کردند. پس آیا جز ابلاغ روشن و آشکار پیامبران را (وظیفه‌ای) هست؟ در حالی که در هر اُمّتی پیامبری برانگیختیم [که بگوید] خداوند را عبادت کنید و از [طاعت و عبادت] طاغوت (غیر خدا) دوری گزینید». و می‌گفتند: **لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ** [سوره الزخرف: ۲۰] «اگر خدای رحمان می‌خواست آنها را عبادت نمی‌کردیم». چنانکه ملاحظه می‌شود مشرکین مدعی بودند که با رضایت و خواست خدا، غیر او را عبادت می‌کنند^(۲) و خدای متعال ادعایشان را رد کرده و فرموده چنین نیست و ما

^۱ - لا شَرِيكَ لَكَ إِلَّا شَرِيكًا هُوَ لَكَ تَمَلِكُهُ وَ مَا مَلَكَ (تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه ۲۸ و ۲۹ سوره روم).

^۲ - در موارد دیگر نیز مشرکین کارهای زشت و نا بجای خود را به امر و اجازه خدا قلمداد می‌نمودند فی المثل چون لخت و عریان کعبه را طواف می‌کردند می‌گفتند پدران ما چنین می‌کردند و خدا چنین فرمانی داده است! (الأعراف: ۲۸، رجوع کنید به مجمع البیان ذیل آیه مذکور) و نمی‌گفتند موجودی مستقل از خدا چنین اجازه‌ای به ما داده است.

عبادت غیر خود را هیچگاه اجازه نداده‌ایم بلکه در همهٔ اُمم پیامبرانی فرستادیم که بگویند از غیر خدا اجتناب کنید و خدا را عبادت کنید.

چنانکه ملاحظه می‌شود و در صفحات گذشته نیز دیدیم بحث قرآن با مشکین غالباً بر سر عبادت خدا و غیر خداست نه استقلال یا عدم استقلال غیر او و اعتراض قرآن به مشرکین آن است که چرا برای عبادت غیر خدا دلیل متقن نمی‌آورند و اصولاً خدا عبادت غیر خود را هیچگاه و در هیچ دینی اجازه نداده است [سورهٔ الکهف: ۱۵، یوسف ۳۹ و ۴۰] و آنها بی دلیل چنین اعمالی را انجام می‌دهند.

علاوه بر این اگر خرافیون به جای آنکه از جانب خود ملاک شرک و توحید وضع کنند، در کتاب خدا تأمل و تدبّر می‌کردند درمی‌یافتند که قرآن در موارد مختلفی از مردم انتقاد کرده که غیر خدا را به ألوهیت و ربوبیت گرفته‌اند بی آنکه برای آنها استقلال قائل باشند. از جمله فرمود: **أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوْنَهُ** (سورهٔ الفرقان: ۴۳ و مشابه آن است آیهٔ ۲۳ سورهٔ جاثیه).

«آیا دیده‌ای کسی را که هوای نفس خویش را **إِلَه** خویش گرفته است» و فرموده: **اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ** [سورهٔ التوبه: ۳۱]^(۱) «دانشمندان و

^۱ - خوشبختانه دربارهٔ این آیه شیعه و سنی توافق دارند، دربارهٔ آیهٔ مذکور رجوع کنید به «صحیح الکافی» محمد باقر البهبودی، ج ۱ حدیث ۲۳ و ۴۰۹ و حدیث ۲۴ و نیز وسائل الشیعه ج ۱۸، ص ۹۶ و ۹۷ حدیث ۳۳۳۹۰، ۳۳۳۹۳، ۳۳۳۹۴، در منابع غیر شیعه نیز آمده است که: «ترمذی و احمد بن حنبل و ابن المنذر و ابن ابی حاتم و ابو الشیخ و ابن مردویه و بیهقی و ابن جریر به طُرُق مختلف روایت کرده‌اند هنگامی که پیامبر آیهٔ ۳۱ سورهٔ توبه را تلاوت فرموده، عدی بن حاتم عرض کرد: مردم احبار و رهبان را عبادت نمی‌کردند، رسول خدا (ص) فرمود: آری اَمَّا آنها هرگاه چیزی را حرام می‌کردند، آن را حرام شمرده و هرگاه چیزی را حلال می‌کردند، آن را حلال می‌شمرند و این کار عبادت آنها محسوب می‌شود.» (منقول از «فی ظلال القرآن»، سید قطب، ج ۴ ص ۲۰۲ و ۲۰۳) و ر.ک. «تصحیح الاعتقاد»، الشیخ المفید، با تعلیقات شهر ستانی، منشورات رضی، ص ۵۷.

راهبان (زه‌دپیشگان) خود را و مسیح پسر مریم را به ربوبیت گرفته‌اند و حال آنکه مأمور نبودند جز اینکه خدای یگانه را عبادت کنند، هیچ معبودی جز او [حق] نیست، مبری و منزّه است از آنچه [با او] شریک می‌سازند». در این آیات خدا فرموده برخی هوای نفس خویش را «إله» و برخی علمای دینی خود را «رب» خود گرفته‌اند. بدیهی است که آنها هوای نفس یا علمای خود را مستقلّ با لذّات و خالق زمین و آسمان و متصرفّ بلامنازع نمی‌دانستند. قرآن فرموده: **وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا ۗ أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ** [سورة آل عمران ۸۰] «هیچ پیامبری) شما را فرمان نمی‌دهد که فرشتگان و پیامبران را ارباب (خویش) بگیرید. آیا شما را پس از اینکه [تسلیم امر حق و] مسلمان شده‌اید به کفر فرمان می‌دهد؟!». و فرموده: **قُلْ يَتَأَهَّلَ الْكِتَابُ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ** [سورة آل عمران: ۶۴] «بگو ای اهل کتاب بیایید به سوی سخنی که میان ما و میان شما یکسان است اینکه جز خدا را عبادت نکنیم و چیزی را با او شریک نشماریم و جز خدا برخی از ما برخی دیگر را ربّ خویش نگیرد». خدا فرموده در قیامت از حضرت عیسی (ع) می‌پرسیم آیا تو به مردم گفتی مرا و مادرم را «إله» بگیرید. [سورة المائدة: ۱۱۶] تردید نیست که مردم برخی از هموعان خود و یا فرشتگان و انبیاء و از آن جمله حضرت مریم و حضرت عیسی (ع) را موجود مستقلّ و متصرفّ بلامنازع نمی‌دانستند بلکه آنها را بندگان عزیز و مقربّ خدا می‌دانستند اما برای زنده و مرده آنها تفاوت قائل نبودند و آنها را در حوائج و مشکلات می‌خواندند.

قرآن فرموده: **لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ** [سورة یس: ۶۰] «شیطان را عبادت نکنید». و فرموده که حضرت ابراهیم به پدرش گفت: **يَتَأْتِي لَآ تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا** [سورة مریم ۴۴] «ای پدر شیطان را عبادت مکن که همانا شیطان خدای رحمان را عصیانگر است». بدیهی است که مردم شیطان را خالق زمین و آسمان و موجود مستقلّ نمی‌دانستند.

قرآن خطاب به مسلمین فرموده اطاعت از مشرکین موجب شرک است: **وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ** [سورة الأنعام: ۱۲۱] «و اگر از ایشان اطاعت کنید همانا شما هر آینه مشرک خواهید بود». چنانکه ملاحظه می شود آیه شریفه فرموده اگر از مجادله گران لجوج اطاعت کنید مشرک اید. پُر واضح است که کسی مجادله گران را متصرف بلا منازع و موجود مستقل نمی دانست. (فتأمل جدّاً) و اصولاً اطاعت مطلق، عبادت محسوب می شود. قرآن از قول فرعون و اطرافیان او فرموده: **قَوْمُهُمَا لَنَا عَبِيدُونَ** [سورة المؤمنون: ۴۷] «قوم آن دو (موسی و هارون) عابدان مايند». یعنی مطیع محض مايند.

قرآن فرموده پیروان حضرت موسی (ع) چون از رود نیل گذشته به قومی برخوردند که بتهایی را عبادت می کردند^(۱) از این رو به آن حضرت گفتند: **أَجْعَل لَّنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ** [سورة الأعراف: ۱۳۸] «برای ما معبودی قرار ده همچنانکه آنان نیز معبودانی دارند». بدیهی است که آنها می دانستند معبودی که موسی برایشان قرار دهد واجب الوجود و خالق زمین و آسمان و مستقل بالذات و متصرف بلا منازع نخواهد بود و یا وقتی که سامری طلاهای آنها را گرفت و برایشان گوساله ای طلائی ساخت و گفت این معبود شما و معبود موسی است [سورة طه: ۸۸] آنها معبود مورد تقاضا از موسی [سورة الأعراف: ۱۳۸] یا گوساله را واجب الوجود و خالق موجودات و رازق عباد و مستقل بالذات نمی شمردند، بلکه چیزی می خواستند که مانند قوم مذکور به او روی آورده و او را تعظیم و تقدیس کرده و در برابرش تواضع نموده و در حوائج به او متوسل شده و او را واسطه و شفیع قرار داده و برایش

^۱ - در آیه شریفه لفظ «يَعْبُدُونَ» به کار رفته، لازم است یاد آور شویم که «عُكُوف» به معنای روی آوردن و توجه کامل کردن به چیزی به منظور تعظیم و تکریم آن است و «عَاكِف» کسی را گویند که برای عبادت مقیم مسجد یا عبادتگاهی شود.

مراسم عبادی به جای آورند!^(۱) باید توجّه داشت که پیروان موسی از پیغمبر خدا چنین تقاضایی کردند و اگر آن حضرت برای آنها واسطه و معبودی مقرر می‌داشت، موجود مذکور به قول «مطهری» متّصف به صفت «از اویی» می‌شد^(۲) زیرا شارع خود آن را تعیین و مقرر ساخته بود، امّا پیامبر خدا حضرت موسی(ع) با این خواسته آنها مخالفت نموده و تقاضای آنها را جاهلانه و باطل شمرد و این دلیل است بر اینکه شارع در روی آوردن به خدا و جلب رضایتش و طلب حاجت از او، وجود واسطه را نمی‌پسندد. (فتاؤل جدّاً)

بنابراین ملاحظه می‌کنید که ملاک شرک و توحید در قرآن بسیار وسیعتر از آن است که خرافیون ادّعا می‌کنند. بنابراین اگر کسی شرک را منحصر به خدا دانستن غیر «الله» بداند و بگوید: «شرک عبارت از آن است که یا کسی را خدا بدانیم یا عبادت کسی کنیم به عنوان اینکه او خدا است یا حاجت از کسی خواهیم به عنوان اینکه او مستقلّ در تأثیر است و خداست».^(۳) اگر نگوییم قصد عوامفریبی داشته با اطمینان می‌گوییم که با قرآن و تاریخ جزیره العرب نا آشنا بوده است.

^۱ - در اسلام سوگند یاد کردن به غیر خدا شرک شمرده شده است. رسول خدا(ص) فرموده: «مَنْ حَلَفَ بِشَيْءٍ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ أَشْرَكَ [او قال: أَلَا هُوَ مُشْرِكٌ] = کسی که به چیزی غیر از خدا سوگند یاد کند، شرک ورزیده است. [یا فرمود: آگاه باشید که او مشرک است.]» (مصنف عبدالرزاق، ج ۸، حدیث ۱۵۹۲۶) استاد و معلّم شیخ عباس قمی نیز نقل کرده که پیامبر فرمود: «مَنْ حَلَفَ بِغَيْرِ اللَّهِ فَقَدْ أَشْرَكَ [و فِي بَعْضِ الرِّوَايَاتِ: «فَقَدْ كَفَرَ بِاللَّهِ»] = کسی که به غیر از خدا سوگند یاد کند، شرک ورزیده [و در برخی از روایات فرمود: به خدا کفر ورزیده] است» (مستدرک الوسائل، چاپ سنگی، ج ۳، ص ۵۱ و ۵۴) در کتب اهل سنت نیز مشابه این روایات دیده می‌شود. از آن جمله: مردی به کعبه قسم خورد به او گفته شد پیامبر فرموده: «مَنْ حَلَفَ بِغَيْرِ اللَّهِ فَقَدْ أَشْرَكَ = هر که به غیر خدا سوگند یاد کند، شرک ورزیده است». (التّاج الجامع للافصول فی احادیث الرّسول، ج ۳، ص ۷۵).

^۲ - رجوع کنید به صفحه ۱۳۵ و ۱۳۶ کتاب حاضر که قول مرحوم مطهری را دربارهٔ صفت «از اویی» و «به سوی اویی» آورده‌ایم.

^۳ - کشف الأسرار، روح الله الموسوی الخمینی، بازار نوروز خان، اول بازار کاشفی، نشر ظفر، ص ۴۰.

شبهه سوم - نویسنده جوان، مغالطه دیگر را از قول مرحوم «مطهری» نقل کرده است :
 ((آیا مرز توحید و شرک اعتقاد به قدرت و تأثیر ما فوق الطبیعی است؟ یعنی اعتقاد به قدرت
 مافوق قوانین عادی طبیعت برای یک موجود، اعم از فرشته یا انسان (مثلاً پیغمبر یا امام)
 شرک است، اما اعتقاد به قدرت و تأثیر در حد معمولی و متعارف شرک نیست و همچنین
 اعتقاد به قدرت و تأثیر انسان از دنیا رفته نیز شرک است زیرا انسان مرده جماد است و از نظر
 قوانین طبیعی، جماد نه شعور دارد نه قدرت و نه اراده، پس اعتقاد به درک داشتن مرده و
 سلام کردن به او و تعظیم کردن و احترام کردن او و خواندن و ندا کردن او و چیز خواستن
 از او شرک است زیرا مستلزم اعتقاد به نیروی ماوراء الطبیعی برای غیرخداست. همچنین
 اعتقاد به تأثیرات مرموز و ناشناخته برای اشیاء، مسأله اعتقاد به تأثیر داشتن یک خاک
 بخصوص در شفای بیماری و یا تأثیر داشتن مکان مخصوص برای استجاب دعا شرک است
 زیرا مستلزم اعتقاد به نیروی ما رواء الطبیعی در یک شیء است، چه هر چه که طبیعی است،
 شناختنی و آزمودنی و حس کردنی و لمس کردنی است. علی هذا اعتقاد به مطلق تأثیرات
 برای اشیاء شرک نیست (آنچنانکه اشاعره پنداشته‌اند) بلکه اعتقاد به تأثیرات ما فوق طبیعی
 برای اشیاء شرک است. پس هستی تقسیم می‌شود به دو بخش: طبیعت و ما وراء طبیعت، ما
 وراء الطبیعه قلمرو اختصاصی خداوند است و طبیعت قلمرو اختصاص مخلوق او و یا قلمرو
 مشترک خدا و مخلوقات است. یک سلسله کارها جنبه ما وراء الطبیعی دارد از قبیل احیاء (=)
 زنده کردن) و اِماتِه (= میراندن) روزی دادن و اُمثال اینها. باقی، کارهای عادی معمولی
 است. کارهای فوق معمولی قلمرو اختصاصی خداست و باقی، قلمرو مخلوقات او. این از
 جنبه توحید نظری.

اما از جنبه توحید عملی هر نوع توجه معنوی به غیرخداوند، یعنی توجهی که از طریق
 چهره و زبان توجه کننده و چهره و گوش ظاهری شخص مورد توجه، نباشد، بلکه توجه
 کننده بخواهد نوعی رابطه قلبی و معنوی میان خود و طرف مقابل برقرار کند و او را بخواند و
 متوجه خود سازد و به او توسل جوید و از او اجابت بخواهد، همه اینها شرک و پرستش

غیرخداست چون عبادت جُز اینها چیزی نیست و عبادات غیر خدا به حکم عقل و ضرورت شرع جایز نیست و مستلزم خروج از اسلام است. به علاوه انجام اینگونه مراسم، گذشته از اینکه انجام مراسم عملی عبادت است برای غیرخدا و عین اعمالی است که مشرکان برای بتها انجام می‌دادند، مستلزم اعتقاد به نیروی ما رواء الطبیعی برای شخصیت مورد توجه (پیغمبر و امام) است..... اینها نیز ناآگاهانه به نوعی استقلال ذاتی در اشیاء قائل شده‌اند و از این رو نقش ما فوق حدّ عوامل معمولی داشتن را مستلزم اعتقاد به قطبی و قدرتی در مقابل خدا دانسته‌اند غافل از آنکه موجودی که به تمام هویتش وابسته به ارادهٔ حقّ است و هیچ حیثیت مستقلّ از خود ندارد، تأثیر ما فوق طبیعی او مانند تأثیر طبیعی او پیش از آنکه به خودش مستند باشد مستند به حقّ است و او جُز مجرائی برای مرور فیض حقّ به اشیاء نیست. آیا واسطهٔ فیض وحی و علم بودن جبرئیل و واسطهٔ رزق بودن میکائیل و واسطهٔ احیاء بودن اسرافیل و واسطهٔ قبض ارواح بودن ملک الموت شرک است؟.

از نظر توحید در خالقیت این نظریه بدترین انواع شرک است. زیرا به نوعی تقسیم کار میان خالق و مخلوق قائل شده است: کارهای ما رواء الطبیعی را قلمرو اختصاصی خدا و کارهای طبیعی را قلمرو اختصاصی مخلوقات خدا یا قلمرو اشتراکی خدا و مخلوق قرار داده است. قلمرو اختصاصی برای مخلوق قائل شدن عین شرک در فاعلیت است. همچنانکه قلمرو اشتراکی قائل شدن نیز، نوعی دیگر از شرک در فاعلیت است.

بر خلاف تصوّر رائج، وهابگیری تنها یک نظریهٔ ضدّ امامت نیست بلکه پیش از آنکه ضدّ امامت باشد، ضدّ توحید و ضدّ انسان است. از آن جهت ضدّ توحید است که به تقسیم کار میان خالق و مخلوق قائل است و به علاوه به یک نوع شرک ذاتی خفیّ قائل است که توضیح داده شد و از آن جهت ضدّ انسان است که استعداد انسانی انسان را که او را از ملائک برتر ساخته و به نصّ قرآن مجید خلیفهٔ الله است و ملائک مأمور سجده به او، درک نمی‌کند و او را در یک حدّ حیوان طبیعی تنزل می‌دهد. به علاوه تفکیک میان مرده و زنده به این شکل که مردگان حتّی در جهان دیگر زنده نیستند و تمام شخصیت انسان بدن اوست

که به صورت جماد در می آید، یک اندیشه مادی و ضدّ الهی است تفکیک میان اثر مجهول و مرموز ناشناخته و آثار معلوم و شناخته شده و اولی را برخلاف دومی ماوراء الطبیعی دانستن نوعی دیگر از شرک است حقیقت این است که مرز توحید و شرک، در رابطه خدا و انسان و جهان، «ازاوی» و «به سوی اوی» است. مرز توحید و شرک در توحید نظری «از اوی» است (إِنَّا لِلَّهِ) هر حقیقتی و هر موجودی مادام که او را در ذات و صفات و أفعال با خصلت و هویت از اوئی بشناسیم، او را درست و مطابق با واقع و با دید توحیدی شناخته‌ایم، خواه آن شیء دارای یک اثر یا چند اثر باشد یا نباشد و خواه آنکه آن آثار جنبه ما فوق طبیعی داشته باشد یا نداشته باشد. زیرا خدا تنها خدای ما وراء الطبیعه، خدای آسمان، خدای ملکوت و جبروت نیست، خدای همه جهان است. او به طبیعت همان اندازه نزدیک است و معیت و قیومیت دارد که به ما وراء الطبیعه و جنبه ما وراء الطبیعی داشتن یک موجود به او جنبه خدایی نمی‌دهد. قبلاً گفتیم که جهان از نظر جهان بینی اسلامی ماهیت «از اوی» دارد. قرآن کریم در آیات متعددی عملیات اعجاز‌آمیز از قبیل مرده زنده کردن و کور مادرزاد شفا دادن به برخی پیامبران نسبت می‌دهد اما همراه آن نسبتها کلمه «بِإِذْنِهِ» را اضافه می‌کند. این کلمه نمایشگر ماهیت «از اوی» این کارها است که کسی نپندارد انبیاء از خود استقلال دارند. پس مرز توحید نظری و شرک نظری «از اوی» است.^(۱) اعتقاد به وجود موجودی که موجودیتش «از او» نباشد شرک است. اعتقاد به تأثیر موجودی که مؤثریتش «از او» نباشد بازهم شرک است، خواه اثر، اثر ما فوق طبیعی باشد مثل خلقت همه آسمانها و زمینها و یا یک اثر کوچک بی اهمیت باشد مثل زیر و رو شدن یک برگ.

مرز توحید و شرک در توحید عملی «به سوی اوی» است (إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) توجه به هر موجود اعم از توجه ظاهری و معنوی، هرگاه به صورت توجه به یک راه برای رفتن به سوی حق باشد و نه یک مقصد، توجه به خداست. در هر حرکت و مسیر، توجه به راه از آن جهت که راه است و توجه به علامتها و فلشها و نشانه‌های راه برای گم نشدن و دور نیفتادن از

^۱ - سستی این قول را در صفحه ۱۳۲ و ۱۳۳ کتاب حاضر بیان کرده‌ایم.

مقصد، از آن جهت که اینها علامتها و نشانه‌ها و فلشها هستند «به سوی مقصد بودن» و «به سوی مقصد رفتن» است.

انبیاء و اولیاء راههای خدا هستند: «أَنْتُمْ السَّبِيلُ الْأَعْظَمُ وَ الصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ». آنان، علامتها و نشانه‌های سیرِ اِلَیَّ اللهُ هستند و «أَعْلَاماً لِعِبَادِهِ وَ مَنَاراً فِي بِلَادِهِ وَ أَدِلَّةً عَلَى صِرَاطِهِ» هادیان و راهنمایان به سوی حق می‌باشند «الدُّعَاةُ إِلَى اللَّهِ وَ الْأَدِلَّةُ عَلَى مَرْضَاةِ اللَّهِ».

پس مسأله این نیست که توسّل و زیارت و خواندن اولیاء و انتظار کاری ما فوق طبیعی از آنها، شرک است. مسأله چیز دیگر است: اولاً باید بدانیم انبیاء و اولیاء چنین صعودی در مراتب قرب اِلَهِی کرده‌اند که از ناحیهٔ حقّ تا این حدّ مورد موهبت واقع شده باشند یا نه؟ از قرآن کریم استفاده می‌شود که خداوند به پاره‌ای از بندگان خود چنین مقامات و درجاتی عنایت کرده است. ((مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلامی، بخش دوّم، جهان بینی توحیدی، فصل مراتب و درجات شرک، ص ۱۱۵ به بعد)).

واقعاً که سطور بالا از مظاهر آشکار هوچیگری و عوامفریبی است و اشکالات فراوان دارد:

أولاً: چنانکه ملاحظه می‌شود، اشکال پیشین (استقلال و عدم استقلال) را بایانی دیگر تکرار کرده است و ما نیز در بند قبل گفتیم اگرچه مستقلّ دانستن موجودی غیر خدا شرک است امّا شرک منحصر بدان نیست و قسمت اعظم مخالفت قرآن با مشرکینی است که معبودان خود را مستقلّ نمی‌دانستند.

ثانیاً: موخّدین نمی‌گویند که «هستی تقسیم می‌شود به دو بخش: طبیعت و ما وراء طبیعت ... الخ» و «به نوعی تقسیم کار میان خالق و مخلوق قائل» نشده‌اند. چنانکه در تحریر دوّم «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» گفته‌ایم (ص ۱۱۲ به بعد) موخّدین می‌گویند تردید نیست که هر حول و قوه‌ای و هر تأثیری در عالم وجود، از خدا و متّکی به اراده و اِذْنِ اوست و هیچ موجودی غیر از او مستقلاً از خود دارای توان نبوده و در این موضوع به هیچ وجه تفاوتی میان طبیعت و ما وراء طبیعت نیست. امّا تفاوت در خود اِذْنِ اِلَهِی است که بر دو نوع

است: اِذْنِ عَامٍّ و اِذْنِ خَاصِّ. به عبارت دیگر موخّدین می گویند به میزانی محدود - که هر کس اعمّ از عوامّ و خواصّ درمی یابد تقریباً تا چه اندازه است - خدای متعال به بندگان اِذْنِ عَامٍّ داده است. محدوده این اِذْنِ همان محدوده توان و اختیار بشری است که منشأ مسؤولیت انسان است به عبارت دیگر موجودات در این محدوده از فیض و توان بخشی حقّ متعال برخوردارند و خارج از این محدوده، فیض خدا بر انسان بسته است. و باز به عبارت دیگر: دلیلی نداریم که بگوییم خدا به برخی از مخلوقین اِذْنِ داده که هر کاری را بخواهند انجام دهند!! صرف نظر از مشکلات عقلی این ادّعا، شرع نیز اجازه چنین ادّعایی را به ما نداده است. این عقیده مشابه عقیده مفوّضه است که بطلان آن در کتاب «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» (ص ۱۱۵ به بعد) بیان گردیده است^(۱). در واقع شما می گویند خدا به برخی - از جمله انبیاء و ائمه - اِذْنِ همه کارها و یا بسیاری از کارها «از قبیل مرده زنده کردن و کور مادر زاد شفا دادن» و را داده است!! اَمَّا موخّدین می گویند ما دلیل قرآنی نداریم که خدا اِذْنِ چنین اعمالی را حتّی به بندگان خاصّ خود - از جمله انبیاء و ائمه - داده باشد و برخلاف ادّعای مرحوم مطهری «قرآن کریم عملیات اعجاز آمیز از قبیل مرده زنده کردن و کور مادر زاد شفا دادن» و نظایر آن را - به معنایی که مورد پسند شماست - «به برخی پیامبران» نسبت نمی دهد.

مطهری نوشته است: «از قرآن کریم استفاده می شود که خداوند به پاره ای از بندگان خود چنین مقامات و درجاتی عنایت کرده است» اَمَّا موخّدین می گویند: هیچ کس منکر تقرّب و رفعت بسیار و علوّ مقام انبیاء و ائمه و وصول آنان به عالی ترین درجات فلاح نیست و ما آن را از صمیم قلب قبول داریم اَمَّا اگر منظور شما از الایمی مقام و درجات عالی آنان، دخیل بودنشان در اظهار معجزات و وساطت در اجابت دعای بندگان حتّی پس از رحلت و است - چنانکه در سطور آینده خواهیم دید - به هیچ وجه از قرآن چنین موضوعی استفاده

^۱ - جوان نویسنده نیز در کتابش عقیده مفوّضه را مشرکانه و باطل دانسته است. ر.ک. کتاب حاضر، صفحه ۱۲۲.

نمی‌شود. و اِلّا آنچه که نوشته است: «پس مرز توحید نظری و شرک نظری «از اوایی» است. اعتقاد به وجود الخ.» منکری ندارد فقط اشکالش آن است که یکی از مصادیق شرک را بیان کرده نه همهٔ مصادیق آن را.

ثالثاً: از جمله آیاتی که برای فریب عوام بیش از سایر آیات مورد سوء استفاده خرافیون قرار می‌گیرد آیات مربوط به معجزات حضرت عیسی(ع) است (سوره آل عمران: ۴۹، المائده: ۱۱۰). دربارهٔ این آیات در تحریر دوم کتاب «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» توضیح لازم آمده است (ص ۱۱۶ به بعد) و در اینجا تکرار نمی‌کنیم فقط یاد آور می‌شویم که در آنجا گفته‌ایم «منشأ وحی و معجزه یکی است و آن که وحی می‌فرستد همو اعجاز می‌کند و میزان دخالت پیامبر و شخصیت و اراده و نیروی معنوی او در معجزات به میزان دخالت وی در وحی است. به عبارت دیگر اگر اراده و نیروی درونی رسول در وحی دخیل است در معجزه هم هست و اِلّا فلا.» اینک برای متمیم کلام به خرافیون می‌گوییم از نظر شما که معتقدید: «در پرتو عبادت و بندگی نه تنها حوزهٔ بدن، تحت فرمان و محل نفوذ ارادهٔ انسان قرار می‌گیرد، بلکه جهان طبیعت مطیع انسان می‌گردد و به اذن پروردگار جهان در پرتو نیرو و قدرتی که از تقرب به خدا کسب کرده است، در طبیعت تصرف کرده و مبدأ یک سلسله معجزات و کرامات می‌شود و در حقیقت قدرت بر تصرف و تسلط بر تکوین پیدا می‌کند^(۱)». آیا رسول اکرم(ص) در معجزه‌ای که آورده بود یعنی در نزول آیات قرآن کریم دخالت داشته یا نداشته؟ بدیهی است فرد آشنا با قرآن به این سؤال پاسخ مثبت نمی‌دهد زیرا:

الف) قبل از نزول صدر سورهٔ علق هنوز پیامبر اُمّی، عبادت و بندگی را - در حدّی که عروج مدارج معنوی و روحانی و در نتیجه توان تصرف در امور عالم را موجب شود - به جا

^۱ - نیروی معنوی پیامبران، جعفر سبحانی، نشر قدر ص ۴۶ - همان خرافهٔ «ولایت تکوینی» است که به صورت بالا بیان شده است. ما بطلان این قول را در کتاب «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» (ص ۱۱۲) آشکار کرده‌ایم و کتاب «درسی از ولایت» را نیز به منظور ردّ همین خرافه تألیف کردیم.

نیاورده بود تا در ظهور معجزه قرآن نقشی داشته باشد. چنانکه قرآن خطاب به پیامبر فرموده: **مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْيَمَنُ** [سورة الشورى: ۵۲] «تو نمی دانستی کتاب [آسمانی] و ایمان چیست؟».

اگر پیامبر در نزول قرآن دخالتی می داشت در این صورت لازم نبود که به منظور فراموش نکردن آیات الهی آنها را زیر لب تکرار فرماید تا جایی که از تلاوت آیات پیش از پایان یافتن وحی نهی شود (سورة طه: ۱۱۴، و القیامه: ۱۶ تا ۱۸).

اگر رسول اکرم (ص) در نزول قرآن به نوعی دخیل بود لا اقل پیش از نزول آیه ۴۳ سورة «توبه» قبل از تحقیق به برخی از منافقین برای عدم حضور در جهاد، رخصت نمی داد و یا کاری نمی کرد که آیه ۳۷ سورة احزاب و آیه نخست سورة تحریم نازل شود. از این نمونه ها در قرآن فراوان است از جمله توقف نزول قرآن برای حد اقل دوازده روز، علی رغم میل و اشتیاق شدید پیامبر^(۱) و این موارد همگی مثبت این حقیقت است که رسول اکرم (ص) در ظهور معجزه اش (قرآن) دخالتی نداشته است. بنابراین سایر انبیاء نیز در ظهور معجزات خویش دخالتی نداشته اند. (فتأمل)

ب) حضرت عیسی که در گهواره سخن گفت و حضرت یحیی که در کوکی نبوت یافت که هنوز مدارج عالی معنوی و روحانی را نپیموده بودند تا در ظهور معجزات دخیل باشند. همچنین حضرت مریم - که از تولد فرزندی بدون پدر متعجب شد - نیز در ظهور معجزه ولادت عیسی (ع) دخالت نداشت.

ج) بر خلاف ادعای خرافیون از کتاب خدا استفاده نمی شود که انبیاء در ظهور معجزات دخیل بوده اند زیرا به تصریح قرآن رسول اکرم (ع) به سبب حرص و رغبتی که به ایمان آوردن مردم داشت بسیار مایل بود که معجزاتی ظاهر شود و از روی گردانی مردم رنج می برد و غصه می خورد [سورة الأنعام: ۳۵] اما برخلاف میل شدید او، آنجا که حکمت حق اقتضاء نمی کرد. معجزی ظاهر نشد. به همین سبب وقتی به آن حضرت گفته شد: «لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ =

^۱ - ر. ک. تفسیر مجمع البیان، سورة مبارکه «ضحی».

چرا آیتی (معجزه‌ای) از پروردگارش بر او نازل نمی‌شود؟ قرآن پاسخ می‌دهد: **قُلْ إِنَّا**
اللَّهُ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ [سورة الأنعام: ۳۷] «(ای پیامبر) بگو
 همانا خدا تواناست که آیتی (= معجزه‌ای) فرو فرستد اما بیشتر ایشان نمی‌دانند». یا اگر گفته
 می‌شد: «لَوْلَا أَنْزَلْ عَلَيْهِ آيَةً مِنْ رَبِّهِ = چرا آیتی (= معجزه‌ای) از پروردگارش بر او نازل
 نمی‌شود؟». قرآن پاسخ می‌دهد: **فَقُلْ إِنَّمَا^(۱) الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَبِهُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ**
الْمُنْتَظِرِينَ [سورة یونس: ۲۰] «(ای پیامبر) پس بگو غیب (و امور غیبی از قبیل معجزات) فقط از
 آن خداست پس منتظر باشید همانا من نیز با شما از منتظرانم^(۲)». و پاسخ می‌دهد: **إِنَّمَا أَنْتَ**
مُنذِرٌ [سورة الرعد: ۷] «(ای پیامبر) تو فقط هشدار دهنده‌ای». و یا اگر گفته می‌شد: **لَوْلَا أَنْزَلَ**
عَلَيْهِ آيَاتٍ مِنْ رَبِّهِ [سورة العنکبوت: ۵۰] «چرا آیاتی (= معجزاتی) از پروردگارش بر او نازل
 نمی‌شود؟» قرآن پاسخ می‌دهد: **قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ** [سورة
 العنکبوت: ۵۰] «(ای پیامبر) بگو: همانا آیات (= معجزات) فقط نزد خداست و من فقط هشدار
 دهنده‌ای آشکارم»^(۳) و به پیامبر می‌فرماید: **قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ**

^۱ - توجه دارید که «إنما» از «أدوات حصر» است.

^۲ - اگر توان ایجاد معجزه در نفس پیامبر - حتی یاذن الله - حاصل شده بود که انتظار معنی نداشت و پیامبر با
 توانی که نفس مطهر آنحضرت از جانب خدا کسب کرده بود معجزی می‌آورد و یا می‌گفت هرگاه صلاح
 باشد می‌آورم ولی نمی‌گفت منتظرم، یعنی خود را با مخالفتش در زمره منتظرین قرار نمی‌داد. همچنین لازم
 نبود گفته شود: «تو فقط هشدار دهنده‌ای». (فتاویل)

^۳ - در تفسیر «مجمع البیان» درباره این آیه آمده است: «(ای محمد ص) به ایشان بگو آیات (= معجزات) فقط
 نزد خداست که آنها را برحسب مصالح بندگان که خود می‌داند نازل کرده و ظاهر می‌سازد و بر هر
 پیامبری آنچه را که برای وی و امتش مناسبتر است فرومی‌فرستند و بدین سبب معجزات انبیاء همسان یکدیگر
 نیست و هر پیامبری نوعی از آن را می‌آورد و آیه (من فقط هشدار دهنده‌ای آشکارم) به معنای آن است که

الْغَيْبِ [سورة الأنعام: ۵۰] «بگو به شما نمی گویم که خزائن (و گنجینه های) خدا نزد من است و (بگو) غیب نمی دانم»^(۱). و می فرماید: قُلْ ... مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ ... قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ لَقُضِيَ الْأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ [سورة الأنعام: ۵۷ و ۵۸] «بگو ... آنچه به شتاب می خواهید نزد من نیست فرمان (أمور جهان) جز از آن خدا نیست ... بگو اگر آنچه به شتاب می خواهید نزد من بود هر آینه میان من و شما کار به انجام رسید بود (از توأم برای از میان بردن یا شکست شما استفاده می کردم).

۵) مرحوم مطهری درباره معجزات انبیاء گفته است: «به صاحب (معجزه) از طرف خداوند نوعی قدرت و اراده داده شده که می تواند به إذن و امر پروردگار در کائنات تصرف کند، عصایی را اژدها نماید، کوری را بینا سازد و حتی مرده ای را زنده کند، از نهان آگاه سازد ... الخ»^(۲). أمّا موحدین با تعلّم از قرآن و اقوال ائمّه^(۳)، می گویند انبیاء - از

من نسبت به معصیت خدا هشداره دهند و بیم رسانی هستم که راه حق و باطل را آشکار می سازد و خداوند سبحان معجزاتی را که گواه راستگویی من است ایجاد فرموده است».

^۱ - درباره علم غیب رجوع کنید به کتاب «عرض اخبار اصول بر قرآن عقول» صفحه ۱۰۰ به بعد.

^۲ - ولاءها و ولایتها، چاپ دارد التبلیغ اسلامی قم (قطع جیبی) ص ۹۸.

^۳ - مجلسی درباره معجزه حضرت مسیح می گوید: «و فی قول ائمتنا إنّ أفعال العباد مخلوقة خلق تقدیر لا خلق تکوین و خلق عیسی (ع) من الطّین کهیئة الطّیر هو خلق تقدیر أيضاً و مکون الطّیر و خالقه فی الحقیقة الله عزوجل» = در اقوال امامان ما شیعیان، افعال بندگان مخلوق خودشان است أمّا خلق تقدیری است (یعنی اندازه و شکل مواد را به إذن عامّ الهی تغییر می دهند) نه خلق و آفرینش واقعی و اینکه عیسی (ع) از گل مانند صورت پرنده ای را می ساخت نیز خلق تقدیری است و ایجاد کننده پرنده واقعی و جاندار و آفریننده آن در واقع خداوند عزوجل است « (بحار الانوار، ج ۴، ص ۲۰۷) چنانکه حضرت رضا (ع) نیز فرموده: «چون از علی (ع) فقر و نیازمندی ظاهر گشت بنابراین صاحب چنین صفاتی که مردم ناتوان و نیازمند در این صفات با او مشترک اند، نمی تواند فاعل معجزات باشد و با این وصف دانسته می شود معجزاتی که ظاهر نموده، فعل خدای قادری است که شبیه مخلوقات نیست نه کار مخلوقی نیازمند که در صفات ضعف با دیگر ضعفاء شریک است.» (الإحتجاج علی أهل اللّجاج، احمد بن علی طبرسی، با تعلیقات محمد باقر خراسان، نجف

جمله حضرت عیسی (ع) - علی رغم غُلُوّ مقام و عروج به عالیتین درجات تقرب به حق، دخالتی در ظهور معجزات نداشتند چون مخلوق بودند و روزی به دنیا آمدند و روزی از دنیا رفتند و مانند سایرین بر نیاز به هوا و تنفس و احتیاج به غذا و طبعاً نیاز به دفع مواد زائد بدن و فائق نبودند و نیاز به خواب داشتند و چون در غیر احکام و مسائل شریعت از فراموشی بری نبودند [سوره الکهف ۲۴ و ۶۱ و ۷۳] و خسته و رنجور شده [سوره الکهف: ۶۲] و چون بیمار می شدند،^(۱) پس حاکم بر جسم خویش و حاکم بر طبیعت و زنده کننده مردگان نبودند و خداوند به آن بزرگواران والا مقام - از جمله حضرت موسی و عیسی - توان اژدها کردن عصا و زنده کردن مردگان و بینا کردن کور و را تفویض نفرموده بود بلکه معجزات به إذن خاصّ الهی و به ارادهٔ پروردگار برای تأیید انبیاء و اثبات صدق ادعایشان ظاهر می شد. اگر خدا قدرت زنده کردن مرده یا اژدها کردن عصا یا را به نفس پیامبران تفویض فرموده بود و نفس آن بزرگواران از چنان توانی برخوردار می بود قطعاً یکی از پیامبران هنگامی که از قریه ای عبور می کرد که بامهایش فرو ریخته و اهالی آن مرده بودند با خود نمی گفت که خدا چگونه مردگان این قریه را زنده می سازد؟ [سوره البقره: ۲۵۹] و حضرت ابراهیم (ع) از خدا نمی خواست که زنده شدن مردگان را به او نشان دهد تا قلبش مطمئن گردد [سوره البقره: ۲۶۰] و قطعاً حضرت موسی (ع) از مار شدن عصا نمی ترسید و نمی گریخت [سوره القصص: ۳۱] و به فرعون نمی فرمود: **لَقَدْ عَلِمْتَمَا أَنْزَلَ هَاتُورَاءِ إِلَّا رَبُّ**

«مطبعة النعمان» ج ۲، ص ۲۳۴) همچنین مطالعه فصل سوم کتاب شریف «راهی به سوی وحدت اسلامی» تألیف مصطفی حسینی طباطبائی و کتاب **أسماء حسنی** تألیف سید جلال جلالی فوجانی، بسیار مفید است.

^۱ - چنانکه حضرت ابراهیم (ع) فرموده: **وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ** [سوره الشعراء: ۸۰] «و چون بیمار شوم اوست که مرا بهبود می بخشد.» حضرت علی (ع) نیز به درد چشم مبتلا شد. رسول اکرم (ع) نیز در آیام آخر عمر پر برکتش بیمار شد. موجودی که صفات محدود خود را فاقد می شود و با یک بیماری صفت سلامت خود را از کف می دهد، چگونه می تواند صفات واجب الوجود را متقبل شود؟ همچنین رجوع کنید به کلام شیخ صدوق دربارهٔ امام که در کتاب «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» آورده ایم. (ص ۱۰۴).

السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ [سورة الاسراء: ۱۰۲] «هر آینه دریافته‌ای که این (معجزات) را جز پروردگار آسمانها و زمین نفرستاده است». و اگر پیامبر اکرم (ص) «ارواح و ضمائر دیگران را تحت تسلط» می‌داشت، می‌توانست هر که را دوست دارد هدایت کند اما قرآن برخلاف این رأی، خطاب به پیامبر می‌فرماید: **إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ** [سورة القصص: ۵۶] «همانا تو هر که را دوست بداری [نتوانی] هدایت کنی اما خدا هر که را بخواهد هدایت می‌کند و او به هدایت شونده‌گان دانا تر است». و به همین سبب است که وقتی مردم از انبیاء معجزه می‌خواستند و می‌گفتند: **فَأَتُونَا بِسُلْطَنٍ مُّبِينٍ** [سورة ابراهیم: ۱۰] «پس برای ما حجّتی (= معجزی) آشکار بیاورید». پاسخ می‌دادند: **إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ ۗ وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَنٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ** [سورة ابراهیم: ۱۱] «ما جز آدمیانی مانند شما نیستیم لیکن خدا بر هر که از بندگانش که بخواهد منت می‌نهد [و او را نبوت می‌بخشد اما] ما را نسزد که شما را حجّتی (= معجزی) آوریم مگر به إذن و خواست حق».

ه) یکی از مسائلی که تحت تأثیر اکاذیب کافی (از قبیل حدیث ۵، باب ۹۳) و نظایر آن و اباطیل صوفیه و عرفا (از قبیل «تذکرة الأولیاء» عطار و «حدائق الأنس» جامی) سعی می‌کنند به آیات مربوط به حضرت سلیمان(ع) تحمیل کرده و عوام را فریب دهند، آن است که می‌گویند اگر کسی بتواند تخت ملکه سبا را در یک چشم به هم زدن از سرزمین سبا به نزد حضرت سلیمان(ع) به فلسطین بیاورد پس چرا در نفس انبیاء و ائمه چنین قدرتی نباشد که بتوانند کارهای معجزه آسا انجام دهند فی المثل عصا را ازدها و مرده را زنده کنند؟! دیگر آنکه خدا تعیین جهت باد را به سلیمان وا گذاشته بود و باد مسخر او بود پس چه اشکالی دارد که انبیاء و ائمه به إذن خدا در طبیعت و امور عالم تصرف کنند؟

ما به منظور انجام وظیفه و بیداری مردم، حقایق را با استناد به آیات مبارکه قرآن بیان می‌کنیم. **والله المُستعان:**

قرآن کریم تصریح نموده حضرت سلیمان(ع) علاوه بر کارگزاران انسانی، عُمال و کارگزارانی از جنیان داشته است [سوره النمل: ۱۷] که هر گروه از ایشان کارهای خارق العاده که در آن زمان در توان انسان نبود، انجام می‌دادند. برخی از آنها در عمق بسیار، غواصی کرده و برخی دیگر بناهایی شگفت‌انگیز می‌ساختند از قبیل قصری که صحن آن از شیشه بود [سوره النمل: ۴۴] یا کاسه‌هایی به بزرگی حوض یا استخر و یا دیگهای بسیار عظیم ثابت [سوره سبأ: ۱۳] و هکذا.....

این کارگزاران مسخر نیروی نفسانی سلیمان(ع) نبوده‌اند بلکه خدا فرموده **ما** [خود برخی از] آنها را رام و مطیع کرده بودیم تا فرمان و خواست سلیمان(ع) را انجام دهند و برخی دیگر را در بندها کرده و به هم بسته بودیم تا از فرمان سلیمان(ع) سرپیچی نکنند [سوره ص: ۳۷ و ۳۸] و آنها به اذن الهی در پیشگاه آن حضرت کار می‌کردند و اگر کسی از آنها از فرمان **ما** - که اطاعت از سلیمان بود- سرپیچی می‌کرد او را عذاب سوزانی می‌چشانیم^(۱). [سوره سبأ: ۱۲].

باد نیز مسخر سلیمان نبود بلکه خدا فرموده پس از اینکه حضرت سلیمان(ع) دو آزمایش الهی را گذارند و خدای را تحمید و به سوی حق اِنابه کرد [سوره ص: ۳۱ تا ۳۵] در نتیجه^(۲) **ما** باد را به نفع او تسخیر کردیم که به جانبی که وی می‌خواست صبحگاهان یک ماه می‌وزید و شبانگاه یک ماه به سوی دیگر می‌وزید (و یا با مداد به قدر یک ماه و شامگاه بر خلاف جهت صبحگاهان به قدر یک ماه سیر می‌کرد) یعنی همچنانکه خدا آتش را به نفع حضرت ابراهیم(ع) سرد کرد فرمود: **قُلْنَا يَنْتَازُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَيَّ اِبْرَاهِيمَ** [سوره الانبياء: ۶۹] «گفتیم ای آتش بر ابراهیم سرد و سلامت باش». و همچنانکه خدا در زمان حضرت داود(ع) آهن را

^۱ - مفید است که رجوع کنید به تفسیر «مجمع البيان» ذیل آیه ۱۲ سوره سبأ.

^۲ - به حرف عطف «فاء» در صدر آیه ۳۶ سوره صاد توجه شود.

برایش نرم کرده و فرموده: **وَأَلْنَا لَهُ أَحَدِيَدَ [سورة سبأ: ۱۰]** «آهن را برایش نرم کردیم». به کوهها و پرندگان نیز امر تکوینی کرده بود که چون داود(ع) خدای را تسبیح کند، با او همنوایی کنید [سورة الأنبياء: ۷۹ و سبأ: ۱۰]^(۱) به همان صورت با قدرت لا یتناهی خویش - و نه با قدرتی که در نفس سلیمان(ع) گذاشته بود - باد را به نفع سلیمان مسخر ساخت.

جای تعجب است که آخوندها گویی قرآن نخوانده‌اند - یا در واقع به روی خود نمی‌آورند - که بارها فرموده: **سَخَّرَ لَكُمْ الْفَلَکَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ ۗ وَسَخَّرَ لَكُمْ الْأَنْهَارَ ۗ وَسَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَابَّيْنِ ۗ وَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ [سورة ابراهیم: ۳۲ و ۳۳]** «(خدا) به نفع شما کشتیها را رام کرد تا به فرمان [تکوینی] او در دریا روان شوند و رودها را به نفع شما مسخر نمود و خورشید و ماه را که همواره در گردش‌اند به نفع شما رام کرد و شب و روز را به نفع شما مسخر ساخت». و یا فرموده: **أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ [سورة لقمان: ۲۰]** «آیا ندیده‌اید که همانا خدا آنچه را که در آسمانها و آنچه در زمین است به نفع شما مسخر ساخته است».

آیا هیچ عاقلی می‌گوید آنچه در آسمانها و زمین است تحت ولایت تکوینی ماست؟! پس چگونه درباره حضرت سلیمان و آیه ۸۱ سورة انبیاء می‌توان گفت که آن حضرت برباد، ولایت تکوینی داشت؟!.

^۱ - فاعل «معجزات» در هر دو آیه خداست. همچنین به مقطع آیه ۷۹ سورة انبیاء توجه شود که فرموده: **وَكُنَّا فَاعِلِينَ [سورة الأنبياء: ۷۹]** «ما کننده این کار بودیم». آیا بیانی واضح‌تر از این هم ممکن است؟ **فَمَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا .**

درباره آیات ۳۸ تا ۴۱ سوره مبارکه «نمل» در کتاب «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» (ص ۴۹۸ و ۴۹۹) توضیح لازم آمده است و در اینجا تکرار نمی‌کنیم اما متذکر می‌شویم که برخلاف ادعای خرافیون، آیات قرآن بیانگر این حقیقت است که پیامبر خدا، حضرت سلیمان(ع) ولایت تکوینی نداشت و خودش با قدرت نفسانی و نیروی معنوی - که می‌گویند به إذن خدا به او تفویض شده بود - تخت را حاضر نکرد بلکه از کسانی که به امر خدا در خدمت او بودند و کارهای خارق العاده انجام می‌دادند، خواست که تخت را بیاورند. از آیات قرآن می‌توان دریافت که در مجلس سلیمان آوردن تخت - به صورت غیرعادی و البته با سرعت‌های مختلف - در توان بیش از یک نفر بود، از این رو حضرت سلیمان(ع) آوردن تخت را از مجلسیان خود خواست و پرسید کدام یک از شما پیش از آنکه بلیس به حضور ما برسد تختش را برایم می‌آورد؟ [سوره النمل: ۳۸] ما دلیلی نداریم که آورنده تخت انسان بوده است (و البینه علی المدعی) اما اگر شما بنا به روایات، اصرار دارید که وی انسانی موسوم به «آصف بن برخیا» یا «بلخیا» یا «أسطوم» یا بوده، در این صورت وی هر که بوده - طبق همان مدارک چنانکه شیخ طبرسی در «مجمع البیان» گفته است - اسم اعظم الهی را بر زبان آورد و دعا کرد و دعایش مستجاب شد و به خواست خدا تخت مورد نظر در مجلس سلیمان حاضر شد^(۱). خصوصاً که پس از حاضر شدن تخت، سلیمان(ع) می‌گوید: **هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي** [سوره النمل: ۴۰] «این از فضل و بخشایش پروردگار من است». بنابراین جایی برای ادعای ولایت تکوینی انبیاء و ائمه باقی نمی‌ماند.

^۱ - در ادعیه منقول از حضرت علی(ع) نیز آمده که آنحضرت در دعا به درگاه حق می‌گفت: «وَ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي سَأَلْتُكَ بِهِ عَبْدُكَ الَّذِي كَانَ عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ فَأَتَيْتُهُ بِالْعَرْشِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْهِ طَرْفُهُ» = (ای خدا) از تو درخواست می‌کنم بدان نامت که از تو در خواست کرد بدان نام آن بنده‌ای که دانشی از کتاب نزدش بود، پس تو تخت را پیش از آنکه (سلیمان) چشم برهم زند برایش آوردی. «(صحيفة علوية، دعاؤه في اليوم الخامس عشر من الشهر).

أما به نظر ما وی موجودی غیر انسان بوده که از بخشی از لوح محفوظ اطلاع داشته و در توانش بوده که در حدّ اقلّ زمان چیزی را از جایی به جایی دیگر منتقل سازد. و نمی‌توانیم از پیش خود بیافیم که وی ولایت تکوینی داشته و در آفرینش تصرف می‌کرده و «أرواح و ضمائر دیگران را تحت تسلط» داشته است!!.

باید توجه داشت که حق تعالی در آیه ۷۱ سوره حج مذمت فرموده از کسانی که بدون دلیل شرعی غیر خدا را عبادت می‌کنند سپس در آیه ۷۳ بی‌آنکه استثناء قائل شود، با لفظ «لَن»^(۱) فرموده غیر خدا - که انبیاء (از جمله حضرت عیسی^(۲)) و ائمه و ملائکه و را نیز شامل می‌شود^(۳) - حتی اگر به پشتیبانی هم برخیزند، نمی‌توانند مگس را خلق کنند یعنی قدرت خلق مگس به آنها تفویض نشده است و چنان‌اند که اگر مگس چیزی از آنها برآید نمی‌توانند آن را بازپس گیرند پس چگونه ممکن است خدا در سوره آل عمران بفرماید که به حضرت مسیح(ع) قدرت زنده کردن مرده یا شفا دادن کور مادر زاد و یا به حضرت سلیمان قدرت تعیین جهت باد اعطاء شده بود؟!.

اگر در مورد جزء اول آیه گفته شود که منظور آن است که آنها به صورت استقلالی نمی‌توانند خلق کنند باید توجه داشت که جزء دوم آیه می‌رساند که منظور اعم از خلق استقلالی و تفویضی است زیرا اگر به مخلوقی توان خلق تفویض شود در این صورت وی مراتب ما دون خلقت را نیز حائز شده و طبعاً می‌تواند چیزی را که مگس ربوده بازپس گیرد. (فتاویل)

أما در مورد آیه ۴۹ سوره مبارکه «آل عمران» باید به چند نکته مهم توجه کنیم تا مطلبی که درباره آن می‌گوییم موافق سایر آیات قرآن باشد:

^۱- این لفظ غالباً برای نفی ابدی استعمال می‌شود و در آیه ۱۴۳ سوره اعراف نیز آمده است.
^۲- توجه دارید که عوام نصاری در مشکلات و مصائب، حضرت عیسی(ع) و مادرش را می‌خوانند.
^۳- نمی‌توان گفت منظور از «غیر خدا» در آیات فوق «بتها» می‌باشند زیرا برای غیر خدا، لفظ «الذین» و ضمیر جمع **واو** و ضمیر «هم» استعمال فرموده که مخصوص عقلاست.

أَوَّل: قرآن فرموده: **إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ** [سورة العنكبوت: ۵۰] «آیات (معجزات) فقط نزد خداست.» و فرموده: **وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِبَيِّنَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ** [سورة غافر: ۷۸ و رعد: ۳۸] «هیچ پیامبری را نرسد که جز به اذن و ارادهٔ خدا آیتی (= معجزی) بیاورد.»

دوّم: اگر بگوییم که عیسی (ع) خود با قدرتی که خدا با او تفویض فرموده بود پرنده را خلق کرد در این صورت کافی بود بگوید: «أَخْلَقْتُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ = به اذن خدا پرنده‌ای می‌آفرینم». و جمله: **مِّنَ الطَّيْرِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ** [سورة: آل عمران: ۴۹] ضرورتی نداشت. (فتأمل جداً دون العَصِيَّةِ) أما وجود این جمله مبین آن است که معجزه دو نسبت دارد: یکی به خدای متعال که موجد و مُكَوِّن آن است - چنانکه در «عرض أخبار أصول بر قرآن و عقول» بیان کرده‌ایم. (ص ۱۱۰ به بعد) - و خدا خود دربارهٔ معجزات فرموده: **وَكَانَّا فَعَلِينَ** [سورة الأنبياء: ۷۹] «ما کننده [این کارها] بوده‌ایم». بنابراین نسبت معجزه به خدا نسبت حقیقی است.

نسبت دوّم ارتباط معجزه با ادّعای انبیاء است که آن نیز نسبتی صحیح است زیرا خدا برای تصدیق ادّعای پیامبر و تأیید او **فِي الْمَثَلِ** پرنده شدن مجسمهٔ گلی را یا شفای نابینا یا مبتلا به پیس را یا مار شدن عصا را به درخواست یا دعا یا توجهٔ پیامبر، تحقّق بخشیده است و بدین اعتبار این معجزه مختصّ به نبی یا معجزهٔ منسوب به نبی و مؤید اوست.

سوّم: چون تفسیر قرآن به قرآن مطمئن‌ترین راه فهم آیات الهی است از این رو ما نیز در توضیح آیات مربوط به معجزات حضرت عیسی (ع) از همین طریق بهره می‌گیریم و برای توضیح آیهٔ ۴۹ آل عمران به آیهٔ ۱۱۰ سورة مائده استناد می‌کنیم که پس از سورة آل عمران نازل گردیده و مفسّر و مبین آیهٔ ۴۹ آل عمران است.

لازم است توجه داشته باشیم که آیهٔ ۴۹ سورة آل عمران قول حضرت عیسی خطاب به مردم و در مقام اظهار معجزات است و در این مقام ذکر برخی جزئیات ضرور نیست. أما آیهٔ ۱۱۰ سورة مائده قول خدا خطاب به حضرت عیسی و در مقام یادآوری و بر شمردن فضل و

رحمتِ إلهی به آنحضرت و ذکر جزئیات است و به همین سبب در آیه ۱۱۰ سوره مائده - بر خلاف آیه ۴۹ سوره آل عمران که در آن ضمیر و فعل مذکر آمده و راجع است به «طیر» - ضمیر مؤنث «ها» و فعل مؤنث «تَكُونُ» استعمال شده که راجع است به کلمه « هَيْئَةً » و می‌رساند حضرت عیسی (ع) به اذنِ عامِّ إلهی که دیگران نیز از آن برخوردارند، خالقِ هیئتِ پرنده در گل است و در همان دمید اَمَّا هَيْئَتٌ و صورت مذکور به اذنِ خاصِّ إلهی پرنده شد و بدین ترتیب بین این دو فعل تفاوت قائل شده خصوصاً که پس از جمله «إِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ» و قبل از جمله «فَتَسْفُحُ فِيهَا» قید «يَاذَنِي» را آورده است. درحالی که بی شبهه علاوه بر حضرت عیسی، سایرین نیز بر این کار توانا بودند. اَمَّا این قید می‌رساند که حتّی هنگام اظهار این معجزه نیز بر عهده حضرت عیسی نبود بلکه موکول به اجازه و اذنِ إلهی بوده و آنحضرت پس از اذن و اعلامِ إلهی مُجاز بود این معجزه را اظهار و ارائه کند و توان چنین معجزه‌ای به قدرت خدا به آنحضرت واگذار نشده بود. در همین آیه در مورد مردگان نیز فرموده «تُحْيِي = زنده می‌ساختی» بلکه تعبیر «تُخْرِجُ = خارج می‌ساختی» استعمال شده که مبین معنای «أُحْيِي» در آیه ۴۹ سوره آل عمران بوده و می‌رساند که حضرت عیسی (ع) مردگان را برای زنده کردن بیرون می‌آورد اَمَّا زنده شدن آنها فعل او نبوده است^(۱) خصوصاً که در آیه شریفه سوره آل عمران نیز حضرت عیسی گفت : أُحْيِي

^۱ - شیخ طوسی در تفسیر آیه ۴۹ سوره آل عمران و آیه ۱۱۰ سوره مائده می‌گوید: جمله (فَيَكُونُ طَيْرًا) را با قید (يَاذَنُ اللَّهُ) آورده اَمَّا جمله (أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ) را با قید مذکور نیاورده تا با ذکر کلمه «إِذْنٌ» ما را آگاه سازد که پرنده شدن مجسمه گلین کار خداست نه حضرت عیسی (ع) درحالی که دادن صورت [پرنده به گل] و دمیدن در آن، کار آنحضرت بود که بنا به تقدیر الهی در توان غیر خدا هم هست اَمَّا تبدیل موجود بی‌جان به موجود جاندار جُز خدا در توان هیچ کس نیست و جمله (أُحْيِي الْمَوْتَى يَاذَنُ اللَّهُ) نیز مجازاً به آنحضرت نسبت داده شده و معنای حقیقی آیه این است که خدا را می‌خوانم تا مردگان را زنده سازد و خدا نیز آنها را زنده می‌سازد و آنها به اذنِ إلهی زنده می‌شوند.

المَوْتَى [سورة آل عمران: ۴۹] «مردگان را زنده می کنم». أمّا نحوه آن را بیان نفرموده است، مثلاً در ادامه کلام نفرموده: «بِالدُّعَاءِ» یا «بِمَسْحِ الْيَدِ عَلَى الْمَيِّتِ» یا «بِالتَّوَجُّهِ إِلَى اللَّهِ» یا . . . و نفرموده: «بِقُدْرَةِ أَعْطَانِيهَا اللَّهُ» بلکه فرموده: «بِإِذْنِ اللَّهِ» که در امور تکوینی به معنای «بِإِرَادَةِ اللَّهِ» است، چنانکه فرموده: **وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ تَخْرِجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ** [سورة الأعراف: ۵۸] «سرزمین پاک گیاهش به اذن و خواست پروردگارش برون آید». و فرموده: **تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا** [سورة ابراهیم: ۲۵] «هردم به اذن و خواست پروردگارش میوه می دهد». **وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ** [سورة الحج: ۶۵] «و آسمان را از اینکه بر زمین افتد نگاه می دارد مگر [اینکه افتادنش] به اذن و خواست او [باشد]». بنابراین معلوم می شود معجزه که منسوب به نبی است موجد آن خداست^(۱).

دیگر آنکه اگر خدا توانایی زنده کردن مردگان را به غیر خود عطا فرموده بود طبعاً أبو الأنبياء حضرت ابراهیم (ع) عرض نمی کرد. با اینکه ایمان دارم ولی پروردگارا مرا بنما که چگونه مردگان را زنده می سازی تا دلم آرام یابد (سورة البقرة: ۲۶۰) اصولاً اگر قدرت ایجاد معجزه به انبیاء اعطاء شده بود حواریون حضرت مسیح (ع) به جای آنکه بگویند: آیا پروردگارت می تواند خوانی از آسمان بر ما فرو فرستد؟ (سورة المائدة: ۱۱۲) می گفتند: آیا می توانی بر ما سفره ای آسمانی فرود آوری؟ معلوم می شود که حواریون ایجاد معجزه را در توان پیامبر نمی دانستند. (فتأمل) از این رو حضرت عیسی (ع) برای نزول مائده آسمانی دعا کرد و

و درباره شفا کور مادرزاد و پیس می گوید: «از آن رو آیه این کار را به حضرت مسیح (ع) نسبت داده که شفا آنها به دعا و درخواست آن حضرت بوده است و جمله (إِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي) بدین معنی است که به یاد آر که مرا می خواندی و من هنگام دعای تو مردگان را زنده می ساختم و آنها را از قبرها خارج می ساختم تا مردم آنها را زنده ببینند و آیه این کار را به حضرت عیسی نسبت داده زیرا چنانکه بیان کردیم به دعای آن حضرت بوده است. (التَّبَيَّن، چاپ سنگی به خطّ أبو القاسم خوشنویس، ج ۱، ص ۳۱۷ و ۵۸۲).

^۱ - همچنین رجوع کنید به «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» صفحه ۱۱۷.

خدای تعالی در جوابش فرمود: **إِنِّي مُزَلِّهَا عَلَيْكُمْ** [سورة المائدة: ۱۱۵] «همانا من فرو فرستنده آن بر شمایم». بنابراین باید دانست که ظهور سایر معجزات نیز به همین طریق بوده است. علاوه بر اینها، خدا برای اتمام حجّت، صریحاً فرموده صفاتی را که موجب شباهت به خدا شود از قبیل زنده کردن مرده و شفا دادن بدون وسیله و تبدیل ماهیت اشیاء (تبدیل عصا به مار و اژدها یا بیرون آوردن شتر از کوه و) تدبیر امور زندگی مردم و حضور در کُلِّ مکان و شنوایی نامحدود و را به کسی تفویض نمی‌کنیم: **ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِّنْ أَنْفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِّنْ مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِّنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ** ^ع **كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ** [سورة الروم: ۲۸ و ۲۹] «(خدا) برای شما [افراد آزاد] مثالی از خودتان زده است: آیا در آنچه شما را روزی داده‌ایم شریکانی از بردگانتان دارید که در آن [مال باهم مشابه و] مساوی باشید و آنچنان از آنان بیم بدارید که از [امثال] خودتان بیم می‌دارید؟! این چنین آیات [خود] را برای گروهی که می‌اندیشند به تفصیل بیان می‌کنیم [أَمْ] کسانی که ستم کرده‌اند بی‌هیچ دانشی، از دلخواه خویش پیروی کرده‌اند». در تفسیر «مجمع البیان» آمده: ((قریش در «تَلْبِيهِ» می‌گفتند: «لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَا شَرِيكَ لَكَ إِلَّا شَرِيكًا هُوَ لَكَ، تَمْلِكُهُ وَ مَا مَلَكَ^(۱)» خداوند متعال برای ردّ و انکار گفتار ایشان فرموده همچنانکه شما راضی نمی‌شوید که زیر دستان و بردگان شما در اموال و املاکتان شریک شما باشند پس چگونه راضی می‌شوید که پروردگارتان در عبادت شریک داشته باشد؟! (یعنی همچنانکه برای خدا اعمال عبادی به جا می‌آورید برای آنان نیز به جای می‌آورید) سپس خدا فرموده بدین سان دلایل را برای خردورزان تبیین می‌کنیم تا در آن تدبّر و تأمل کنند سپس بیان فرموده که

^۱ - لَبَّيْكَ خداوندگارا لَبَّيْكَ، ترا شریکی نیست مگر شریکی که او نیز با آنچه که دارد از آن توست.

مشرکین در آنچه شریک خدا پنداشته‌اند بی‌آنکه دانشی از جانب حق داشته باشند در شرک ورزیدن به خدا از دلخواه خود پیروی کرده‌اند^(۱).

تدبّر در مثالی که آیهٔ شریفه آورده است به وضوح می‌رساند که آیه، بیشتر از وجه استقلال شرک را در نظر دارد زیرا فرموده همچنانکه شما به بردگان خود آن قدر مال و دارایی نمی‌دهید که با شما مشابه و مساوی شوند - با اینکه همطراز شدن بنده با مولایش ناشی از مالی است که مولی به او می‌دهد و از نزد خود مال و ملکی ندارد و مولی می‌تواند آنچه به او داده باز پس گیرد - خدا نیز اینگونه تواناییها را به بندگان خود اعطاء نمی‌کند^(۲).

رابعاً : اینکه می‌گوید: «انسان به نصّ قرآن مجید خلیفهٔ الله است» درست نیست و ایشان اکاذیب باب ۷۰ کافی و اباطیل بلادلیل عرفا و صوفیه را به قرآن کریم نسبت داده است. دربارهٔ «خلیفهٔ الله» بودن انسان رجوع کنید به کتاب «**عرض أخبار أصول بر قرآن و عقول**» (ص ۴۰۶) ای کاش مرحوم مطهری انصاف بیشتری نشان می‌داد و به جای استعمال لفظ «نصّ» می‌نوشت: «ظاهر قرآن «خلیفهٔ الله» بودن انسان است». گرچه این لفظ نیز درست نبود ولی لا اقلّ از انصاف فاصلهٔ کمتری می‌داشت.

اما اینکه می‌گوید عقیدهٔ موحدین ضدّ انسان است و «او را در حدّ یک حیوان طبیعی تنزل می‌دهد» ناشی از تعصّب وی نسبت به خرافات حوزوی است و إلا بطلان این قول واضح تر از آن است که در نیابد. آیا اگر بگوییم انسان می‌تواند به عالیترین درجات فلاح برسد و در عین حال حتّی اگر پیغمبر باشد نمی‌تواند مرده زنده کند و کور شفا دهد و عصا را مار کند و در یک زمان همهٔ نداها را بشنود و «او را در حدّ یک حیوان طبیعی تنزل» داده‌ایم؟! آیا حیازت والاترین فضائل اخلاقی و عالیترین درجات معرفت و تسلّط بر نفس و کسب لیاقت برای وصول به رضوانِ الهی و کم چیزی است و موجب ارتقاء انسان از مرتبهٔ حیوانیت نمی‌شود؟ آیا به نظر شما آن گروه از أصحاب که مدّعی ارادت به ایشان هستند از قبیل جعفر

^۱ - ر.ک. تفسیر «مجمع البیان» ذیل آیهٔ ۲۸ و ۲۹ سورهٔ «روم».

^۲ - البتّه موجودممکن و مخلوق نمی‌تواند واجد صفات واجب الوجود شود. «أین التّراب و ربُّ الأریاب»؟.

طیار و أبوذر و عمار و شهدای بدر و أُحُد و - رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ - که مرده زنده نمی کردند و باد مسخر اراده آنان نبود، صرفاً یک حیوان طبیعی بودند؟! انصاف دهید عقیده ما ضد انسان است یا عقیده شما؟.

خامساً: از مطهری می پرسیم چرا برای اثبات مقصود خود به قرآن استناد نکردی و آیتی از کتاب خدا به عنوان شاهد نیاوردی و به جملاتی از زیارت بی اعتبار^(۱) «جامعه» متشبث شدی که لا اقل در این مقام، استناد بدان درست نیست.

علاوه بر این ما نگفته ایم که انبیاء و ائمه - عَلَيْهِمُ السَّلَام - و اولیاء هادیان و راهنمایان به سوی حق و دُعاءِ اِلَى اللهِ و ادّلاءِ عَلَي مَرْضَاةِ اللهِ، نیستند بلکه می گوئیم از هادی و راهنما بودن آنها نمی توان نتیجه گرفت که جایز است آنها را در همه جا و در همه حال بخوانیم و دور مرقدشان بگردیم و آنها را حتی بعد از رحلت، از احوال خود مطلع و سمیع دعای خود بشماریم. (فتأمل)

سادساً: اگر شما راست می گوئید که به انبیاء و اولیاء باید همچون «یک راه برای رفتن به سوی حق» توجه کنیم و «نه یک مقصد» ما با شما کاملاً و از صمیم دل موافق ایم زیرا ما اصرار داریم که باید از تعالیم و کردار شایسته آن بزرگواران تبعیت کنیم. اما شما را به خدا راست بگوئید از سید نصرالدین یا امامزاده صالح تهران یا شاهچراغ شیراز و یا حضرت معصومه و نظایر ایشان - که هیچ قصبه ای از امثال اینگونه مزارها محروم نیست!! - چه تعالیمی باقی مانده که از آنها برای رفتن به سوی حق استفاده کنیم؟.

شما اموال مسلمین را بدون مجوز شرعی برای ساختن گنبد و بارگاه و تزئین قبور آنها، صرف می کنید^(۲) و مسلمین را به زیارت ایشان و خواندن زیارتنامه و گشتن دور مرقدشان و

^۱ - درباره بی اعتباری این زیارتنامه رجوع کنید به کتاب «زیارت و زیارتنامه» صفحه ۹۸ تا ۱۰۱ و ۳۵۰ تا ۳۵۶.

^۲ - درباره این مسأله، مطالعه کتاب زیارت و زیارتنامه بسیار مفید، بلکه ضروری است.

نذر کردن برایشان و طلب شفاعت از آنان، تشویق می‌کنید^(۱) و برای زیارت قبرشان ثواب، و برای امام و حتّی و کلاء و نُوابِ آن بزرگواران صفات فوق بشری قائل‌اید!!

شیخ عبّاس قمّی به نقل از «تحفه الزائر» مجلسی و «مفاتیح النّجاة» سبزواری به مردم توصیه نموده هر که را حاجتی باشد آنچه مذکور می‌شود بنویسد در رقعه و در یکی از قبور ائمه (ع) بیندازد و یا ببندد و مُهر کند و خاک پاکی را گل سازد و آن را در میان آن گذارد و در نه‌ری

^۱ - جالب است دربارهٔ «علیّ بن جعفر» که مردم ما فوج فوج به زیارت قبر او می‌روند خود شیخ عبّاس معترف است، در اینکه قبر «أبو الحسن علیّ بن جعفر العریضی» در قم است یا در «عُریض» که یک فرسخی مدینه است که ملک آن جناب و محلّ سُکنای او و ذریّه‌اش بوده، اختلاف است (منتهی الآمال، ج ۲، ص ۱۶۴). با اینکه فقط نام یک پسر از فرزندان حضرت کاظم (ع) حمزه بوده اما شیخ عبّاس دربارهٔ «أبو القاسم حمزه بن موسی» می‌گوید قبر او در شاه عبدالعظیم (= شهر ری) است. سپس در صفحه بعد می‌گوید قبر نامبرده «در اصطخر شیراز معروف و مشهور و محلّ زیارتِ نزدیک و دور است و در ترشیز هم جمعی اعتقاد کرده‌اند مقبره‌ای است از امامزاده حمزه» و در همان صفحه می‌گوید: در بلدة طَبِیّه قم مزاری است معروف به شاهزاده حمزه و از برای او صحن و قُبّه و بارگاهی است و از کلام صاحب «تاریخ قم» معلوم می‌شود که این بزرگوار همان حمزه بن موسی (ع) است». (منتهی الآمال، ج ۲، ص ۲۳۴ و ۲۳۵). چگونه ممکن است یک انسان دارای سه قبر باشد؟! وقتی قبرِ پسر بلافضل امام چنین باشد وای به قبر سایرین! متأسّفانه عوام به این مسائل توجّه ندارند و هر جا گنبد و بارگاهی باشد، به زیارتش می‌روند و امید ثواب دارند!! حتّی به صرفِ خواب دیدن کسی، جایی را زیارتگاه می‌کنند، چنانکه شیخ عبّاس گفته است: «أحمد بن قاسم زمینگیر و عینین بوده و آبله در چشمش پیدا شد و بدان سبب هر دو چشمش تباه گشت و چون وفات یافت به مقبره قدیمه مالون دفن گردید بعضی از صلحای قم به خواب دید در سنه ۳۷۱ که ساکن در این تربت، مردی بس فاضل است و در زیارت کردن او ثواب و أجر بسیار است پس دیگر باره بنای قبر او از چوب مجدّد گردانیدند و مردم زیارت کردن او را از سر گرفتند و جمعی از ثقات گفته‌اند که جمعی که صاحب علّت کهنه بوده‌اند و یا در عضوی از اعضای ایشان زحمتی و علّتی واقع شده بر سر قبر او می‌رفتند و طلب شفا می‌نمودند و به برکت روح شریف او از آن علّت شفا می‌یافتند!!» (منتهی الآمال، ج ۲، ص ۱۶۵) متأسّفانه عوام نمی‌پرسند کسی که نتوانست دو چشم خود را شفا دهد چگونه مردم به واسطهٔ او شفا می‌خواهند!! دیگر آنکه نمی‌پرسند از کجا دانستند که زیارت قبر او ثواب و أجر بسیار دارد؟ و نمی‌پرسند که آیا خواب هم حجّت شرعی است؟!.

یا چاهی عمیق یا غدیر آبی اندازد که به حضرت صاحب الزمان - صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ - می‌رسد و او بنفسه متولی بر آوردن حاجت می‌شود!! نسخهٔ رقعۀ مذکورہ: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، ای سرورم که دروهای خدا بر تو باد، با استغاثه برایت نامه نوشتم و برای درخواست از خدا - جَلَّ ثَنَاؤُهُ - بر او و بر تو توکل کردم^(۱)..... الخ». اگر این مسائل شرک نیست، پس شرک چیست؟! سپس می‌نویسد: ((آنگاه بر بالای آن نهر یا غدیر برآید و اعتماد بر یکی از وکلای حضرت نماید یا «عثمان سعید العمروی» و ولد او «محمد بن عثمان» یا «حسین بن روح» یا «علی بن محمد السمری» و یکی از آن جماعت را ندا نماید و بگوید یا فلان بن فلان سلام علیک أشهد أن وفاتک فی سبیل الله پس نوشته را در نهر یا در چاه یا در غدیر اندازد که حاجت او بر آورده می‌شود پس معلوم شد که خوان احسان و جود و کرم و فضل و نعم امام زمان - صلوات الله علیه - در هر قطری از اقطار ارض برای هر پیریشان درمانده و گمگشته و وامانده و متحیر و نادان و سرگشته و حیران، گسترده و باب آن باز و شارعش عام مقصود در این مقام اینکه حضرت صاحب الامر - صلوات الله علیه - حاضر در میان عباد و ناظر بر حال رعایا و قادر بر کشف بلا یا و عالم بر اسرار و خفایا الخ^(۲)) و در ادامه نوشته است: «بلی إجابته مضطرّاً را جز خدای تعالی یا خلفایش نکنند^(۳)!!!»

آیا اینکه شیخ عباس در «الباقيات الصالحات» (حاشیۀ مفاتیح الجنان، ص ۲۴۸ به بعد) نمازی به نام «استغاثه به حضرت بتول» به خوانندگان معرفی کرده و می‌گوید پس از نماز مذکور «به سجده برو و بگو صد مرتبه: یا مولاتی یا فاطمة أغیثینی^(۴) پس جانب راست رو را بر زمین گذار و همین را صد مرتبه بگو، پس به سجده برو و همین را صد مرتبه بگو، پس جانب چپ رو را

۱- کتبت یا مولای صلوات الله علیک مُستغیثاً... وَتَوَكَّلْتُ فِي الْمَسْأَلَةِ لِلَّهِ - جَلَّ ثَنَاؤُهُ - عَلَيْهِ وَعَلَيْكَ... الخ.

۲- منتهی الآمال، ج ۲، ص ۴۹۱ و ۴۹۲.

۳- این گفته شیخ عباس را که إجابة المضطربین را در انحصار خدا نمی‌داند مقایسه کنید با این آیه قرآن که

فرموده: أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ... أَوْلَهُ مَعَ اللَّهِ [سورة التمل: ۶۲].

۴- ای مولایم، ای فاطمه مرا یاری نما.

بر زمین گذار و صد مرتبه بگو، پس باز به سجده برو و صد و ده مرتبه بگو..... الخ». و یا از «مکارم الأخلاق» طبرسی این تهمت به امام مظلوم حضرت صادق(ع) را نقل کرده که آنحضرت فرمود نماز گزار در سجدهٔ پس از نماز استغاثه «بگوید یا محمد یا رسول الله یا علی یا سیدي المؤمنین و المؤمنات بِكَمَا أَسْتَعِيْثُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى، يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ أَسْتَعِيْثُ بِكُمَا يَا عَوْنَاهُ، بِاللَّهِ وَبِمُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ مِي شَمَارِي هِر يَكُ از امامان را پس می گویی: بِكُمْ أَتَوَسَّلُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى پس به درستی که در همان ساعت به فریاد تو خواهند رسید؟! إن شاء الله تعالی». و یا می گوید: امام زمان به «حسن مثله جمکرانی»^(۱) فرمود دو رکعت نماز در مسجد جمکران مانند دو رکعت نماز در کعبه است!!.

آیا زیارت «هانی بن عروه» (ص ۴۰۴) و یا زیارت «نواب أربعه» که آن را از تکالیف زوَّارِ كَاظِمِينَ شمرده و خطاب به آنها می گوید: «بِكَ إِلَيْهِمْ تَوَجَّهِي وَ بِهِمْ إِلَى اللَّهِ تَوَسَّلِي = به وسیلهٔ تو به سوی ایشان (= ائمه) روی می آورم و به وسیلهٔ آنان به سوی خدا توسل می جویم.» (ص ۴۹۲ و ۴۹۳) آیا شیخ عباس آیه «وَأَنَّ الْمَسْجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا [سورة الجن: ۱۸]» و همانا سجده گاهها مخصوص خداست پس با خدا، احدی را بخوانید. را نشنیده است؟ آیا قول حضرت رضا(ع) را در تفسیر «مجمع البیان» ذیل آیه مذکور نخوانده است؟!.

از مطهّری می پرسیم آیا صفاتی که وی برای امام قائل شده، صفات خدایی نیست؟ آیا وکلای امام یا ابن عروه هم پس از مرگ هر ندایی را می شنوند؟! آیا مجلسی یا شیخ عباس این مطالب را بدین منظور نوشته اند که مردم به انبیاء و اولیاء همچون یک راه برای رفتن به سوی حقّ توجّه کنند نه یک مقصد؟!.

از مطهّری می پرسیم آیا استاد شما که در کتابش نوشته است: امام دارای «مقام خلافت کلیّ إلهی است که گاهی در لسان ائمه - عَلَيْهِمُ السَّلَام - از آن یاد شده است، خلافتی است

^۱ - برای آشنایی با او رجوع کنید به کتاب «زیارت و زیارتنامه» ص ۱۶۷.

تکوینی که به موجب آن جمیع ذرات در برابر ولیّ امر خاضع اند!!!).... اصولاً رسول اکرم(ص) و ائمه - عَلَيْهِمُ السَّلَام - طبق روایاتی که داریم^(۱) قبل از این عالم، انواری بوده‌اند در ظلّ عرش، و در انعقاد نطفه و طینت از بقیّه مردم امتیاز داشته‌اند^(۲). . . . «^(۳)!! مقصودش این بوده که مردم به انبیاء و اولیاء همچون یک راه برای رفتن به سوی حقّ توجه کنند نه یک مقصد؟!»

با اینکه خوردن خاک جایز نیست و اسلام حکمی بر خلاف بهداشت ندارد، آیا علمایی که خوردن تربت حضرت حسین(ع) را به قصد شفاء جایز می‌دانند، قصدشان فقط این است که مردم به انبیاء و اولیاء همچون یک راه برای رفتن به سوی حقّ توجه کنند نه یک مقصد؟! آیا آیه الله العظمی(!) سید «أبو الفضل نبوی» قمی کتاب «أمرأء هستی» را فقط بدین منظور

^۱ - چرا به آیه‌ای از قرآن استناد نکرده است؟! زیرا در قرآن اثری از این عقاید نیست.

^۲ - این اقوال را مقایسه کنید با آیات قرآن کریم که خدا به پیامبر فرموده: قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَاٍ مِّنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ [سورة الأحقاف: ۹] «بگو من نودرآمد پیامبران نیستم و نمی‌دانم که با من و با شما چه خواهند کرد». و فرموده: قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنَّا نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَن يَشَاءُ مِّنْ عِبَادِهِ [سورة ابراهيم: ۱۱] «پیامبران نشان به ایشان گفتند: ما جز بشری مانند شما نیستیم و لیکن خدا بر هر که از بندگانش که بخواهد منت می‌نهد [و او را نبوت می‌بخشد]». باید توجه داشت که انبیاء این بخش از سخن مخالفین خود را که گفته بودند: إِنَّ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا [سورة ابراهيم: ۱۰] «شما جز بشری مانند ما نیستید». تأیید کرده‌اند. (فتاوی)

قرآن به پیامبر اکرم(ع) نیز فرموده: قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ [سورة الكهف: ۱۱۰ و فصلت: ۶] «بگو جز این نیست که من بشری مانند شمایم که به من وحی می‌شود که معبود شما معبودی یگانه است».

^۳ - ولایت فقیه، روح الله الموسوی الخمینی، انتشارات امیرکبیر با همکاری نمایشگاه کتاب قم، ص ۶۷ و ۶۸.

تألیف کرد تا خوانندگانش به انبیاء و اولیاء همچون یک راه برای رفتن به سوی حقّ توجّه کنند نه یک مقصد؟!.

آیا مردم ما که شب و روز در کوچه و بازار به ابوالفضل عبّاس یا امام حسین یا به حضرت رضا و یا به سوگند می‌خورند، همچنانکه مشرکین عصر جاهلیّت نیز به بُت‌هایشان قسم می‌خوردند و می‌گفتند:

وَ بِاللَّاتِ وَالْعُزَّىٰ وَ مَنْ دَانَ دِينَهَا وَ بِاللَّهِ، إِنَّ اللَّهَ مِنْهُنَّ أَكْبَرُ!^(۱)

و شما آنها را نهی نمی‌کنید، برای آن است که به انبیاء و ائمه همچون یک راه برای رفتن به سوی حقّ توجّه کنند نه یک مقصد؟!.

آیا شیخ طوسی ملقب به «شیخ الطائفة» که در «مصباح المتهدّد» (به اهتمام انصاری زنجانی، ص ۲۷۸) و علامه مجلسی در «زاد المعاد» (کتاب بفروشی اسلامیّه، ص ۵۲۶) در دعای بعد از نماز جعفر طیار؟! آورده‌اند که بگویند: «یا مُحَمَّدُ یا اَبالْقاسِمِ یا رَسولَ اللَّهِ، یا عَلِيُّ یا امیرالمؤمنینَ اَنَا عَبْدُکُما = ای محمد، ای ابالقاسم، ای رسول خدا، ای علی، ای امیرالمؤمنین من بنده شمایم» بدین منظور بوده که مردم به انبیاء و ائمه همچون یک راه برای رفتن به سوی حقّ توجّه کنند نه یک مقصد?!.

آیا اینکه مردم ما از راههای دور به زیارت مرقد بزرگان دین می‌روند و به ضریح آنها دست می‌کشند و سر و صورت خود را به قبر یا به ضریح می‌مالند و برای آنها نذر می‌کنند و به اصطلاح سفره می‌اندازند و برای ایشان قربانی می‌کنند و شما آنها را نهی نمی‌کنید، برای آن است که به انبیا و اولیاء همچون یک راه برای رفتن به سوی حقّ توجّه کنند نه یک مقصد؟! درحالیکه می‌دانید مشرکین، از جمله قریش به زیارت «عزّی» رفته و هدایایی را تقدیم کرده و برایش قربانی می‌کردند. (ر.ک. «الاصنام»، هشام بن محمد الکلبی، ص ۱۸ و ۳۳).

^۱ - سوگند به لات و به عزّی و به کسی که بر دین و آیین آنهاست

و سوگند به خداوند، همانا خدا از آنها بزرگتر است!

(الاصنام، ص ۱۷)

آیا رسول خدا(ص) آن همه مجاهدت کرد و آن همه مرارتها تحمل فرمود که مردم بتهایشان را رها کنند و اعمالی را که به منظور تقرب به خدا برای آنها انجام می‌دادند، برای مرقد خودش و عزیزانش به جای آورند؟! آیا این است معنای **توحید**؟!.

آیا این همه اموال هنگفت و ارقام سرسام آور که باید صرف ساختن بیمارستان و مدرسه و راه و کمک به مسلمانان بیمار و مستمند و کارهای عامّ المنفعه شود ولی صرف تجدید بنا و تزئین قبور بزرگان دین می‌شود و شما مردم را نه تنها نهی نمی‌کنید بلکه تشویق هم می‌کنید، برای آن است که مردم به انبیاء و اولیاء همچون یک راه برای رفتن به سوی حق توجه کنند نه یک مقصد؟!.

صرفاً به عنوان نمونه‌ای از این تبدیلاتِ خلاف شرع، مناسب است که به خوانندگان یاد آورد شوم که هفت شماره از روزنامه «اطلاعات» آبان ۱۳۴۴ هـ.ش، به اخبار مربوط به ضریح حضرت ابوالفضل(ع) اختصاص یافته که من دو خبر را ذکر می‌کنم: «ضریح مطهر حضرت ابوالفضل(ع) که به دستور آیه الله سید محسن حکیم و به وسیله هنرمندان چیره دست اصفهانی ساخته شده است صبح فردا طی مراسم جهت حمل به کربلا از اصفهان حرکت داده می‌شود. خبرنگار ما در اصفهان گزارش داد در ساختمان این ضریح جمعاً **هفت هزار مثقال طلا (= ۳۵ کیلو) و چهل هزار مثقال نقره (= ۲۰۰ کیلو) به کار رفته**. . . . الخ» (روزنامه اطلاعات، ۲۳ آبان ۱۳۴۴ شماره ۱۱۸۳۲).

«ضریح مطهر حضرت ابوالفضل(ع) از میدان نقش جهان حرکت داده شد. پیشاپیش کاروان ضریح، آقای امام جمعه اصفهان در حرکت است پیشاپیش ضریح مطهر حضرت ابو الفضل شتر و گاو و گوسفند قربانی می‌کنند. شهر اصفهان اکنون به صورت نیمه تعطیل در آمده است و عده‌ای از مردم به عنوان نذر قواره پارچه، دستمال، گوشواره و گردنبند به پارچه‌های سبزی که حمایل کامیونهای کاروان حاصل ضریح است می‌بندند عده‌ای که همراهِ این کاروان مقدّس هستند ۳۰۰ نفر زن و مرد می‌باشند که پنجاه نفر آنان به هزینه والا حضرت و لיעهد رضا پهلوی در التزام ضریح مطهر حرکت کرده‌اند . . . الخ» (روزنامه اطلاعات، ۲۵ آبان ۱۳۴۴، شماره ۱۱۸۳۴). برادر دانشمند ما جناب «قلمدران»(ره)

در مقدمهٔ کتاب «زکات» (ص ۱۵ و ۱۶) به نقل از شمارهٔ ۸۲۷۱ روزنامهٔ «کیهان» نوشته است: «شیکترین لوسترهای جهان در حرم حضرت رضا(ع) نصب شد لوسترها ۹۵ عدد می‌باشد که قریب ۲۰ میلیون تومان خریداری شده است البته این لوسترها به علاوهٔ لوسترهایی است که قبلاً بوده و ارزش آنها هم کمتر از اینها نیست» سپس برادر ما نوشته است: «دیگر حساب سایر اشیاء و تجمّلات و موقوفات با خداست، حال شما با همین نمونه می‌توانید فاصلهٔ این مردم را با اسلام مقایسه کنید». **فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ**.

یکی از علمای مشهور زمان ما آقای «**محمد رضا حکیمی**» است که بسیار سنگ محرومین و مستمندان و ضعفا را به سینه می‌زند اما تاکنون نشنیده‌ام که به اینگونه کارها اعتراض نموده و مردم را از اینگونه اسرافها نهی کرده باشد!! والله أعلم.

سابعاً: دربارهٔ این افترای او که «تفکیک میان مُرده و زنده به این شکل که مردگان حتی در جهان دیگر زنده نیستند و تمام شخصیت انسان بدن اوست که به صورت جماد در می‌آید». در بند ۴ سخن می‌گوییم. البته مطهری در این افتراء، تنها نیست بلکه استادش نیز نوشته است: «مقصود این قلمهای خونین مسموم از خدمت به دین آن است که ما خدمتگزاران به دین و آیین چندین هزار میلیون جمعیت و بزرگان دین و آیین و فداکاران و شهیدان در راه خدا را که به حکم قطعی فلاسفهٔ تمام دوره‌های جهان و صراحت قرآن خدا، زنده و جاویدانند و پیش خدا در نعمت و عزّت اند و خدای عالم با کمال عظمت از آنها یادبود کرده، **جماد و پوسیده بدانیم و با آنها با حقارت و کوچکی رفتار کنیم و آنها را در پس پردهٔ فراموشی اندازیم الخ**»^(۱)!!! اما چنانکه در سطور آینده خواهیم دید اگر نگوییم دروغ گفته است بی‌شبهه گفتهٔ او مصداق بارز قول بلاعلم است زیرا هیچ موحدی آن بزرگواران را پس از رحلت جماد و پوسیده نمی‌داند و خدا می‌داند که خواهان آن نیست که با ایشان با حقارت و کوچکی رفتار شود^(۲) بلکه اعتقاد موحدین آن است که همواره مردم به

^۱ - کشف الأسرار، روح الله الموسوی الخمینی، نشر ظفر، ص ۴۰.

^۲ - خدا شاهد است که تردید دارم علاقهٔ او به پیامبر اکرم(ص) به اندازهٔ ارادت من به آن حضرت باشد.

یاد آنها باشند و آنان را دوست بدارند و مؤمنین سیره و سُنن و أقوال و أفعال انبیاء و اولیای خدا را آموخته و آنها را الگو و أسوة أعمال و رفتار خود قرار دهند. سخن موحدین چیز دیگری است که در سطور آینده بیان می‌شود.

شبهه چهارم - دیگر از آیاتی که مورد سوء استفاده خرافیون قرار می‌گیرد آیات ۱۵۴ سوره بقره و ۱۶۹ سوره آل عمران است که می‌گویند به تصریح قرآن انبیاء و صلحاء و شهداء زنده‌اند پس شما چگونه می‌گویید که آنها ندای ما را نمی‌شنوند؟! و چنان جلوه می‌دهند که گویی موحدین می‌گویند آنها نابود یا تبدیل به جماد بی‌شعور شده‌اند!! در حالی که دروغ می‌گویند! واقعیت آن است که ما می‌گوییم انبیاء و شهداء و سایر پاکان در دنیای فانی ما زنده نیستند و قالب تهی کرده و به عالم باقی منتقل شده‌اند و در عالم رحمت حق که در قرآن از آن به «عِنْدَ رَبِّهِمْ»^(۱) تعبیر شده زنده‌اند و روزی آن جهان می‌خورند، چنانکه فرموده:

هُم دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ [سورة الأنعام: ۱۲۷] «آنان را نزد پروردگارشان سرای سلامت (و آسایش) است». از این رو با ورود به عالم دیگر حیات اخروی دارند و با این دنیا همچون قالب دنیوی خود قطع رابطه کرده‌اند. مضافاً بر اینکه زنده بودن انبیاء و شهداء و اولیاء مستلزم علم ایشان به ما فی الضمیر مردم و به همه چیز و همه جا نیست زیرا در زمان حضورشان در دنیا نیز علم به همه چیز و همه جا نداشتند.^(۲) (فتأمل) همچنین قرآن فرموده آنها از روزیهایی که در عالم دیگر دارند، شادمان اند [سورة آل عمران: ۱۷۰] درحالیکه اگر از دنیا و مظالم و گرفتاریهای پیروان خود با خبر باشند فرح ایشان مبدل به غم و اندوه می‌شود.

خداوند فرموده حضرت عیسی (ع) روز قیامت در برابر سؤال الهی چنین پاسخ می‌دهد:

كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ

شَيْءٍ شَهِيدٌ [سورة المائدة: ۱۱۷] «تا زمانی که در میانشان به سر می‌بردم بر آنان گواه بودم و چون

^۱ - در باره معنای «عِنْدَ رَبِّهِمْ» رجوع کنید به کتاب زیارت و زیارتنامه، صفحه ۱۸۲ تا ۱۸۶.

^۲ - ر.ک. «عرض أخبار أصول بر قرآن و عقول» صفحه ۱۰۰ تا ۱۰۵.

مرا وفات دادی تو خود بر ایشان ناظر و نگاهبان بودی و تو بر هر چیز گواهی». ملاحظه می‌کنید که حضرت عیسی(ع) عرض می‌کند من فقط در زمان حیاتم (در دنیای فانی) شاهد بودم و پس از مرگم تو ناظر ایشان بوده‌ای نه من و شاهد هر چیزی تویی. بنابراین به تصریح قرآن انبیاء پس از رحلت به عالم باقی رفته و از دنیای ما اطلاع ندارند چنانکه پیامبری که خدا او را میراند و پس از صد سال زنده ساخت از این دنیا و از مدّت مرگش بی‌خبر بود. (سورة البقرة: ۲۵۹).

بدین ترتیب معلوم شد این کلام مطهّری که: «تفکیک میان مرده و زنده به این شکل که مردگان حتّی در جهان دیگر زنده نیستند الخ» دروغی است که به موخّدین افترا بسته است^(۱) و إلا در دنیا هیچ موخّدی نیست که بگوید انبیاء و شهداء حتّی در عالم دیگر زنده

^{۱-} جوان نویسنده نیز همین افتراء را در کتابش تکرار کرده و نوشته است: «وهایان چون قائل به تجرّد روح و بقاء آن پس از مرگ نیستند، لذا می‌پندارند که ارواح انبیاء و اولیاء و صالحان نیز با مرگ بدنشان نابود و منعدم شده است و از چیزی که دیگر موجود نیست طلب آثار و خواصّ و انجام کاری داشتن، خلاف عقل است!» (نقد و تحلیلی پیرامون وهابیت، ص ۲۰۸) اما چنانکه ملاحظه شد این ادّعا دروغ است و هیچ مسلمانی نمی‌گوید روح معدوم می‌شود بلکه موخّدین می‌گویند روح به عالم دیگر منتقل می‌شود و با دنیای فانی ما، ارتباط ندارد و ما نمی‌توانیم با آنها مرتبط شده و سخن خود را به ایشان بشنویم. رجوع کنید به آنچه در توضیح آیه ۵۲ سورة روم و آیه ۲۲ و ۲۳ سورة فاطر گفته‌ایم. (ص ۱۱۵) علاوه بر این، زائد و بی‌مورد بودن این کلام او نیز آشکار می‌شود که گفته است: «روح هرگز نمی‌میرد و با مرگ و تلاشی بدن از بین نمی‌رود بلکه بعد از مرگ به خاطر رهایی از قالب و قفس تن، شکوفاتر و تواناتر و آگاهتر می‌گردد» (همان کتاب، صفحه ۲۰۹) زیرا بقای روح در میان مؤمنین به اَدیانِ اِلَهِی، منکر ندارد. ثانیاً آنچه گفته، در مورد روح صالحین صادق است ولی در مورد روح غیر صالحین باید گفت که روح آنها از بین نمی‌رود ولی شکوفاتر نمی‌شود بلکه پزمرده‌تر و ناراحت‌تر می‌شود. ثالثاً در مورد روح صالحین نیز مهمترین نکته آن است که توجّه داشته باشم این شکوفایی و توانایی و آگاهی بیشتر نیز نامحدود و نامقید نیست بلکه در حوزه عالم دیگر است و عالم فانی ما را که پشت سر گذاشته‌اند، شامل نمی‌شود بلکه شکوفایی و عروج و آگاهی روح آن بزرگواران در عالم بقا و عالم برزخ و عِنْدَ رَحْمَةِ الرَّبِّ و دارالسلام و است و به هر حال از این گفته نمی‌توان نتیجه گرفت که ما می‌توانیم با ایشان مرتبط شده و می‌توانیم سخن خود را به ایشان بشنویم.

نیستند بلکه می‌گویند انبیاء و شهداء به این دنیا ارتباط و توجه و از آن اطلاع ندارند. و علم و ادراک آنها محدود به عالم باقی است و دیگر عالم فانی را در بر نمی‌گیرد. (فتأمل)

شبهه پنجم - دیگر از آیاتی که خرافیون برای فریب عوام مورد سوء استفاده قرار می‌دهند آیه ۱۷ سوره مبارکه «أنفال» است که همیشه آن را ناقص نقل می‌کنند^(۱). به عنوان نمونه همان جوان خرافی به تاسی از آخوندها چنین نوشته است: ((قرآن می‌فرماید: وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَئِكَ اللَّهُ رَمَىٰ [سورة الأنفال: ۱۷] «یعنی هنگامی که تو (ای نبی مکرم) پرتاب کردی، تو پرتاب نکردی و لیکن خدا پرتاب کرد.

چنانکه می‌بینیم جمله «إِذْ رَمَيْتَ» اثبات رمی برای رسول خدا کرده و جمله «مَا رَمَيْتَ» نفی رمی از آن حضرت می‌کند و جمله «اللَّهُ رَمَىٰ» عیناً همان رمی را برای خدا اثبات می‌نماید. یعنی در عین اثبات فاعلیت برای انسان نفی استقلال از وی کرده و در همان فعل، خدا را فاعل «مستقلّ وبالذات» ارائه می‌نماید^(۲)!!

جوان نویسنده ناشیگری کرده و آیه را با **واو** عطف ذکر کرده که معلوم می‌شود آیه معطوف به قبل از خود است. ما آیه منظور را می‌آوریم و سپس درباره آن توضیح می‌دهیم:

فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَئِكَ اللَّهُ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَئِكَ اللَّهُ رَمَىٰ^ع وَلِيُبَلِّغَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ذَلِكَمَنْ وَأَنَّ اللَّهَ مُوهِنٌ كِيدِ الْكَافِرِينَ [سورة الأنفال: ۱۷-۱۸] «پس شما (مؤمنان) آنان را نکشتید بلکه خدا (به امداد غیبی

(فتأمل). از أدلّه فلسفه اسلامی و فلسفه صدرایی که این جوان به آن بسیار می‌نازد و - مباحث «نفس» آن را دشوار و مردافکن می‌خواند و پیداست که مرعوب آن است - نیز بر نمی‌آید که روح پس از مفارقت از کالبدمادی از هر محدودیتی عاری می‌شود! (فتأمل)

^۱ - این کار نشانه آن است که دنبال حقیقت نیستند و تصمیم خود را گرفته و حکم خود را قبلاً صادر کرده‌اند!

^۲ - نقد و تحلیلی پیرامون وهابیت، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، ص ۱۶۳.

خویش)^(۱) آنان را گشت و تو [ای پیامبر] هنگامی که [ریگ و خاک به سوی مشرکین] افکندی [طوفان] نیفکندی بلکه خداوند [طوفان شن و خاک] افکند تا مؤمنین را به آزمون (نعمت) نیکویی از جانب خویش بیازماید همانا خدا شنوای داناست [حقیقت ماجری] این بود و همانا خدا سُست کننده نیرنگ کافران است (تا شما پیروز شوید).

أولاً: در میان مسلمین خلاف نیست که سوره انفال و از جمله آیات مورد نظر درباره غزوه «بدر» نازل شده و کاملاً ناظر و مرتبط به وقایع غزوه مذکور است و باز خلاف نیست که در این غزوه معجزاتی به قوع پیوست از آن جمله پیامبر مثنی خاک از زمین برگرفت و آن را به جانب مشرکین پاشید و فرمود: «شَاهَتِ الْوُجُوهُ» «زشت باد این چهره‌ها» متعاقب آن طوفان و تندبادی از ریگ و خاک به سوی مشرکین برخاست و شن و خاک به چشم همه مشرکین رفت و اصحاب پیامبر(ع) از فرصت استفاده کرده و بر آنان یورش برده و گروهی را کشتند و برخی را اسیر کردند^(۲). به همین سبب در آیه هجده فرموده خدا سُست کننده نیرنگ کفار است و او موجب شد که شما پیروز شوید.

ثانیاً: طوفان معجزه الهی بود و ما قبلاً اثبات کرده‌ایم (ص ۱۳۹ به بعد) که معجزه کار خداست و انبیاء در اظهار آن دخالت ندارند و آنچه درباره معجزات انبیاء از جمله حضرت مسیح(ع) گفته‌ایم در این مورد نیز صادق و حاکم است. یعنی همچنانکه ساختن مجسمه گلی کار عیسی(ع) بود که یاذن عامّ الهی انجام داد و پرنده شدن آن فعل مستقیم خدا بود که در تأیید آنحضرت تحقق یافت در غزوه «بدر» نیز پاشیدن یک مشک خاک کار رسول خدا

^۱ - به آیات قبلی خصوصاً آیه ۱۲ توجه شود.

^۲ - این واقعه را هم علمای سیره از قبیل ابن هشام و هم مفسرین و هم کتب اسباب النزل و . . . نقل کرده‌اند.

(ص) بود که یاذن عامِ الهی انجام داد و برخاستن طوفان شن فعلِ خدای متعال بود که برای تأیید و امداد پیامبر تحقّق یافت^(۱).

ثالثاً: مفعولِ فعلِ «رَمَى» محذوف است شما به چه دلیل می‌گویید که قرآن همان رمی را که از پیامبر نفی کرده به خدا نسبت داده است؟! (و البَیِّنَةُ عَلَی المدَّعِی) شما که جُز ادّعاء چیزی اِرائه نکرده‌اید!! ما می‌گوییم با توجه به اینکه سورهٔ انفال مُبیین مسائل غزوهٔ «بدر» و کاملاً مرتبط به آن است و مسائل مورد اشارهٔ آن کاملاً برای مؤمنین معین و آشکار بوده و از وقایع غزوهٔ مذکور اطلاعات بی‌واسطه داشتند لذا ذکر مفعول «رَمَى» از شدتِ وضوح، ضرورت نداشته است و طبعاً هر که از تاریخ و حوادث غزوهٔ «بدر» مطلع باشد، می‌فهمد که مفعول «رَمَیْتَ» خاکی است که پیامبر به سوی مشرکین پاشید و مفعول «مارَمَیْتَ» و فعل «رَمَى» طوفان ریگ و خاک است.

دلیل دیگر ما بر اینکه تندباد مذکور فعل مستقیم خدا بوده آن است که خدا یاری مؤمنین در «غزوهٔ بدر» را فقط به خود نسبت داده و فرموده: **وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرِ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ** [سورهٔ آل‌عمران: ۱۲۳] «و هر آینه خدا شما را که خوار و ناتوان بودید [و موقعیت و آمادگی و ساز و برگ کنونی را نداشتید] در [غزوهٔ] بدر یاری داد». و دربارهٔ غزوهٔ «خندق» فرموده: **يَتَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا** [سورهٔ الأحزاب: ۹] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید نعمت خدای را بر خویشتن به یاد آرید آن هنگام که لشکریانی [از مشرکین به سوی] شما آمدند پس

^۱ - در مورد اینکه چرا در قرآن، برخی از معجزات به غیر خدا نسبت داده شده، فی المثل حضرت عیسی (ع) گفته است «من مردگان را زنده می‌کنم یا کور را شفا می‌دهم»، رجوع کنید به کتاب «عرض أخبار اصول بر قرآن و عقول» صفحهٔ ۱۱۷ و کتاب حاضر، صفحهٔ ۱۴۹ به بعد.

بادی و لشکریانی که ندیدید، بر آنان فرستادیم (که موجب هزیمت دشمن شد) و خدا بدانچه می‌کنید بیناست».

ملاحظه می‌کنید که در این آیه ارسال باد و اعزام سپاه نامرئی فقط به خدا منسوب است و نمی‌توانید مدّعی شوید که پیامبر اکرم(ع) به نحو غیراستقلالی در آن دخیل بوده است. حال باید بگویید چرا در غزوهٔ «خندق» ایجاد باد یا تند باد کار مستقیم خدا بوده ولی در غزوهٔ «بدر» کار مستقیم خدا نبوده است؟!.

یک بام و دو هوا را

قربان شوم خدا را

وابعاً: صدر آیهٔ شریفه دربارهٔ اصحاب پیامبر و مؤمنین - که توافق داریم ولایت تکوینی نداشته‌اند و جملهٔ مورد نظر شما هم عطف به همین جمله است - نیز همین کار را کرده یعنی به قول شما فعلی را که ابتدا به مؤمنین نسبت داده از آنها نفی نموده و حتّی مفعول فعل را نیز ذکر است؟ آیا در این مورد هم می‌توان گفت آیه قصد داشته که استقلال را از آنها نفی کند؟! آیا مگر موجودی وجود داشته که اصحاب پیامبر را مستقلّ بالذات بداند که آیه به قصد نفی چنین عقیده‌ای نازل شود؟! هرچه دربارهٔ این جمله بگویید در مورد معطوف آن نیز صادق است.

علمای سیره و تفسیر تاریخ نوشته‌اند علاوه بر اینکه مسلمین از لحاظ عدّه و عدّه بسیار کمتر از دشمن بودند مشرکین پیش از مسلمین به چاه «بدر» رسیدند و آب را در اختیار گرفتند مسلمین ناچار بر پشته و ریگزار فرود آمدند که به سبب نرمی خاک، راه رفتن بر آن دشوار بود و سُم چارپا در آن فرو می‌رفت و سخت برمی‌آمد، با کمبود آب، تشنگی بر اصحاب پیامبر غالب شد برخی از آنان نیز نیاز به غسل و شستشو داشتند. این شرائط نابرابر تأثیر بدی بر روحیهٔ آنان گذاشت. در چنین اوضاعی، شب هنگام چرتی آنان را فرا گرفت که موجب آرامش آنان شد و در عین حال خوابشان آن قدر سنگین نشد که کاملاً از دشمن غدار غافل شوند و مشرکین به آن شیخون بزنند همچنین باران نیز باریدن گرفت که هم زمین زیر پایشان سفت شد و هم رفع تشنگی و هم خود را تطهیر کردند و امیدوارتر شدند و

خدا نیز بر دل دشمن هراس افکند و فرشتگان را فرمود که مؤمنین را دلگرم نموده و استوار بدارید. همچنین هنگام مواجهه دو سپاه متعاقب اینکه پیامبر مثنی خاک به سوی دشمن پاشید، طوفانی در جهت مخالف مشرکین برپا شد که چشم و بینی ایشان از آن در امان نماند^(۱).

^۱ - علماء درباره مشارکت مستقیم ملائکه در غزوه «بدر» اتفاق نظر ندارند و عده‌ای از ایشان معتقدند که مشارکت ملائکه پیش از تثبیت مؤمنین نبوده است! چون نمی‌خواستیم تنها به قاضی رفته باشیم لذا در متن، از مشارکت مستقیم ملائکه سختی نگفتم لیکن خودم رأی آن دسته از علما را که به دخالت مستقیم فرشتگان در جنگ قائل اند، صحیح می‌دانم زیرا علاوه بر اخبار فراوانی که در کتب معتبر آمده است (ر.ک. **خیانت در گزارش تاریخ**، انتشارات چاپخش، چاپ اول، ج اول، ص ۲۰۰ تا ۲۰۳) اگر در قرآن تأمل شود ملاحظه می‌کنیم آیه ۱۲ سوره انفال در ادامه آیاتی است که امدادات الهی را بر می‌شمارد و مهمتر اینکه هر دو امر ذیل آیه ۱۲ دارای خصوصیتی است که با مؤمنین تناسب ندارد زیرا انجام آن خصوصاً امر دوم کاملاً در وسع مؤمنین نیست. و خداوندی که فرموده: **لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا** [سوره البقرة: ۲۸۶] از مؤمنین بیش از وسع نمی‌خواهد. پرواضح است که مطلوب از مؤمنین مقابله و مبارزه و حدّ اکثر کشتن دشمن مهاجم است. حال اگر مجاهدی ضربه شمشیرش را به سنه یا شانه یا شکم دشمن بزند یا تیر و کمان را مورد استفاده قرار دهد، فرقی نمی‌کند و مطلوب حاصل است و اصولاً شرایط جنگ چنان متغیر است که نمی‌توان از قبل تعیین کرد که مجاهدین کدام عضو دشمن را هدف قرار دهند و اصولاً بسیار کم اتفاق می‌افتد که بنان (= سرانگشت) دشمن را که با آن سلاح گرفته و دائماً دستش را حرکت می‌دهد، بتوان قطع کرد مگر اینکه مخاطب این طلب، از توان فوق بشری برخوردار باشد. (فتأمل)

علاوه بر این آیه ۱۴ خطاب به کفار است و آیه ۱۵ که خطاب به مؤمنین است با **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا** آغاز شده و پیش از آن قرینه‌ای بر اینکه مؤمنین مخاطب شده‌اند مشاهده نمی‌شود. بنابراین نمی‌توان بدون دلیل متقن ذیل آیه ۱۲ را که صدر آن بی‌شبهه مکالمه با ملائکه است، خطاب به مؤمنین به شمار آورد و کسانی که دو امر ذیل آیه ۱۲ را خطاب به مؤمنین می‌دانند بر خلاف ظاهر می‌گویند. به اضافه اینکه اگر کار ملائکه به تثبیت مؤمنین منحصر می‌شد ذکر عدد فرشتگان [سوره آل عمران: ۱۲۴، و الانفال: ۹] و یا ذکر صفت «مُسَوِّمِينَ = نشان گذار» (آل عمران: ۱۲۵) لازم نبود. (فتأمل) این نیز دلیل دیگری است بر مشارکت

با توجّه به مطالب فوق قرآن می‌فرماید که نپندارید صرفاً با توان و کوشش خود که ناشی از اِذْنِ عَالَمِ اِلٰهِي است - و مؤمن و کافر از آن برخوردارند - بر دشمن غالب شدید و آنها را کشتید بلکه این پیروزی نتیجهٔ امداد و اعجاز اِلهِي است. بنابراین قرآن همان قتل یا رمی را که به مؤمنین و پیامبر نسبت داده از آنها نفی و سلب نکرده و به خدا نسبت نداده است بلکه می‌فرماید این پیروزی بیش از آنکه نتیجهٔ کار و کوشش شما باشد نتیجهٔ امداد و اعجاز اِلهِي است که برای تأیید نهضت پیامبر تحقّق و فعلیت یافته است تا بدانید که خدا پشتیبان و مؤیّد اوست.

چون جوان نویسنده شیفته و فریفتهٔ علمای قم است ما نیز جملاتی از تفسیر «المیزان» نقل می‌کنیم: ((خداوند ملائکه را به کمک ایشان فرستاد و خواب را بر آنان مسلط کرد و باران بر آنها بارید و ملائکه را فرمود تا ایشان را تأیید نموده و استوار بدارند و دل دشمنان را از رُعب آکنده ساخت سپس به عنوان نتیجه گیری فرمود «پس شما ایشان را نکشتید لیکن خدا گشت و تو (ای پیامبر ریگها را) نپاشیدی، خدا پاشید».

از همهٔ این شواهد می‌توان دریافت که مراد از جمله: **فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلٰكِنَّ اِلٰهًا قَتَلَهُمْ** و **وَمَا رَمَيْتْ اِذْ رَمَيْتْ وَلٰكِنَّ اِلٰهًا رَمٰی** [سورة الأنفال: ۱۷] این است که عادی بودن ماجرای «بدر» را نفی و انکار نموده و بفرماید نپندارید غلبهٔ شما بر کفّار در این غزوه امری عادی و طبیعی بود! چگونه ممکن است مردمی اندک شمار و فاقد تجهیزات جنگی، لشکری مجهز

مستقیم آنان در جنگ، درحالیکه در جنگ احزاب که فرشتگان دخالت مستقیم نداشتند عدد فرشتگان ذکر نشده است.

بنابراین معنای آیهٔ ۱۷ سورة انفال بسیار واضح است و نیازی به بافندگیهای عرفا و صوفیه نیست زیرا آیهٔ شریفه فرموده: این پیروزی را صرفاً نتیجهٔ مجاهدت و مساعی خود ندانید بلکه این پیروزی غیر عادی نتیجهٔ امداد مستقیم اِلهِي و دخالت نیروهای غیبی است که به کمک شما فرستاد.

به اسبان و اسلحه و آذوقه بسیار و مردان جنگی را تار و مار سازند؟! حال آنکه عادتاً و طبیعتاً باید دشمن که به لحاظ عدّه و عدّه چند برابر مسلمین بود پیروز شود. پس این خدای سبحان بود که با فرشتگانی که نازل فرموده مؤمنین را استوار داشت و کفار را مرعوب ساخت و با آن سنگریزه‌هایی که رسول خدا(ص) به سمت ایشان پاشید آنها را منهزم ساخت و مؤمنین را بر کشتن و اسیر گرفتن آنان تمکن بخشید و بدین وسیله کید ایشان را خنثی فرمود. بنابراین مناسبت دارد که این پیروزی به خدای سبحان نسبت داده شود نه به مؤمنین.

پس اینکه در آیه شریفه، قتل و رمی را از مؤمنین نفی نموده مقصود آن است که با اسناد وقایع غزوه به یک «سبب الهی و غیر عادی» عنایت [و امداد] الهی را متذکر شود و این امر با استنادش به اسباب ظاهری و عوامل طبیعی معلوم و معهود و اینکه مؤمنین نیز کفار را کشته و رسول خدا(ص) سنگریزه‌ها را پاشیده باشد، منافات ندارد^(۱).

بنابراین معلوم می‌شود که اسناد فعل به مؤمنین یا به پیامبر اکرم(ص) به اعتبار ظاهر امور و نفی و سلب فعل از ایشان و اسناد آن به خدای متعال به اعتبار و واقعیت و حقیقت ماجری است و ربطی به استقلال یا عدم استقلال غیر خدا ندارد.

شبهه ششم - جوان نویسنده می‌پرسد: «آیا استمداد از ارواح به صورت زنده، مثل پیغمبر زنده و امام زنده شرک نیست؟! آیا استمداد از عالم و طیب و متخصص و کشاورز و صنعتکار، شرک نیست؟ اگر شرک است، چرا شما استمداد می‌کنید؟ دست از هر گونه استمدادی در عالم طبع و در حیات دنیا بردارید، پس از چند لحظه‌ای همگی بمیرید و به دیار عدم و موطن اصلی خود برگردید!»

اگر شرک نیست چه تفاوت دارد بین استمداد از پیامبر زنده و از روح او پس از مرگ؟! چه تفاوت دارد بین استمداد از طیب جراح برای عمل آپاندیس مثلاً و استمداد از جبرئیل^(۲)!.

^۱ - همچنین می‌توان به سایر کتب تفسیر از قبیل «مجمع البیان» یا تفسیر نمونه یا... مراجعه کرد.

^۲ - در مورد ارتباط با فرشتگان رجوع کنید به کتاب حاضر، ص ۱۹۶.

می‌گویند: اینها شرک نیست و آنها شرک است چون ارواح آنها دیده نمی‌شوند و به صورت نمی‌آیند و خلاصه استمداد از اسباب طبیعی و مادی شرک نیست ولی از امور معنوی و روحانی شرک است، استمداد از مادهٔ کثیف شرک نیست و از نفوس عالیّه مجردّه قدسیّه شرک است^(۱)».

از جملات بالا کاملاً پیداست که جوان نویسنده، مدّعی موحدین را دریافته و یا راه تجاهل پیش گرفته تا بتواند آتش تعصّب و خشم خود را فرو بنشانند و اِلّا سخن موحدین بسیار واضح است. آنها بر خلاف ادّعی این جوان نمی‌گویند که استمداد از زنده شرک نیست ولی استمداد از مرده شرک است بلکه می‌گویند: أصل در بحث ما نحنُ فيه «نحوه خواندن» است نه زنده یا مرده بود مدّعوی، بنابراین اگر ما زنده را نیز به نحوی نامشروط و نامقید بخوانیم که مستلزم فرض صفات الهی برای او باشد، قطعاً و یقیناً شرک ورزیده‌ایم^(۲) «فَاسْمَعُ دُونَ الْعَصِيَّةِ» علاوه بر این می‌گویند خواندن میت معقول نیست و خواندن روحش برای ما که توان ارتباط با او را نداریم توجیهی ندارد زیرا که خدای قریب مجیب رحیم

^۱ - نقد و تحلیلی پیرامون وهابگیری، ص ۱۸۵ و ۱۸۶.

^۲ - چنانکه امام صادق(ع) که مقیم مدینه بود، چون شنید که عدّه‌ای از ساکنین کوفه با این اعتقاد که او می‌شنود گفته‌اند: «لَبَّيْكَ يَا جَعْفَرُ» سجده کرد و سینه بر زمین مالید و گریست و شدیداً با این نظر مخالفت فرمود و چند بار فرمود: بلکه من بندهٔ خدایم، بندهٔ فرزند بنده، بنده‌ای خُرد و سست. سپس فرمود: اگر حضرت عیسی(ع) در برابر آنچه نصاری دربارهٔ او گفته‌اند سکوت می‌کرد سزاوار بود که خدا او را کر و کور سازد و اگر من در برابر آنچه «أبو الخطاب» دربارهٔ من گفته سکوت کنم سزاوار است که خدا مرا کر و کور سازد.

«لَمَّا لَبَّى الْقَوْمُ الَّذِينَ لَبَّوْا بِالْكُوفَةِ دَخَلَ عَلِيٌّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ(ع) فَأَخْبَرْتُهُ بِذَلِكَ فَخَرَّ سَاجِدًا وَ دَقَّ جَوْجُوهُ بِالْأَرْضِ وَ بَكَى وَ أَقْبَلَ يَلُودُ بِاصْبَعِهِ وَ يَقُولُ: بَلْ عَبْدِ اللَّهِ قَنَّ دَاخِرَ مَرَارًا كَثِيرَةً ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَ دَمَوْعَهُ تَسِيلُ عَلَيَّ لِحْيَتَهُ فَنَدِمْتُ عَلَيَّ إِخْبَارِي إِتَاهَ فَقُلْتُ: جَعَلْتَ فِدَاكَ وَ مَا عَلَيْكَ أَنْتَ مِنْ ذَا. فَقَالَ: يَا مُصَادِفُ إِنَّ عَيْسَى لَوْ سَكَتَ عَمَّا قَالَتْ النَّصَارَى فِيهِ لَكَانَ حَقًّا عَلَيَّ اللَّهُ أَنْ يُصَمَّ سَمْعُهُ وَ يُعْمَى بَصَرُهُ وَ لَوْ سَكَتُ عَمَّا قَالَ أَبُو الْخَطَّابِ لَكَانَ حَقًّا عَلَيَّ اللَّهُ أَنْ يُصَمَّ سَمْعِي وَ يُعْمَى بَصَرِي.» (رجال کشی، چاپ کربلاء ص ۲۵۳).

سمیع بصیر را گذاشته‌ایم و روح غیرقابل دسترس را خوانده‌ایم، بدین سبب است که می‌گویند اموات را - و لو انبیاء و اولیاء باشد - نیابد خواند زیرا آنها در زمان حیات، لا مکان و عالم بکلّ مکان و سمیع کلّ الأصوات نبودند و بر خلاف خدا که بصیر و سمیع بدون آلت است - و این صفت منحصر اوست^(۱) - با چشم و گوش می‌دیدند و می‌شنیدند و پس از ممات چشم و گوش را از دست داده‌اند و مهمتر اینکه به عالم دیگر منتقل شده‌اند و با دنیای ما ارتباط ندارند. در این صورت اگر آنها را بخوانیم این خواندن - چنانکه گفتیم (ص ۱۰۰) - خواه و ناخواه مستلزم فرض صفات الهی برای آنهاست.

مفید است که در اینجا مطالبی را از کتاب شریف «**ارمغان یزد**» تألیف برادر فاضل ما جناب سید «**جلال جلالی قوچانی**» نقل کنم^(۲): خداوند متعال برای گردش زندگی جوامع بشری، وسائل و اسباب طبیعی آفریده و به افراد بشر از راه الهام و از راه شرع بهره‌گیری و استفاده از این اسباب را در موقع مقتضی دستور داده و آنان را مکلف ساخته که جهت رفع هر یک از نیازمندیها و قضاء هر یک از حوائج از طریق معین و وسیله مشخص و مخصوص به آن حاجت، (یعنی به صورت مقید و مشروط) اقدام نمایند. چنانکه فرموده: **وَأَتُوا الْبُيُوتَ**

مِنَ أَبْوَابِهَا [سورة البقرة: ۱۸۹] «به خانه‌ها از درهای آن دریاید». کنایه از اینکه به هر کار از راه آن داخل شوید. رسول خدا(ص) فرموده: «أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْرِيَ الْأُمُورَ إِلَّا بِأَسْبَابِهَا» یعنی حکمت خدا اقتضاء می‌کند که کارها از مجرای عادی و اسباب طبیعی جریان یابد.

بنابراین کسی که بیمار است باید با تجویز پزشک از دارو بهره‌گیرد تا بهبودی به‌ذنب عام الهی حاصل شود. کسی که تشنه است باید آب بیاشامد و کسی که گرسنه است باید غذا بخورد، کسی که خرم می‌خواهد باید بذری بپوشاند و کسی که طالب عزت است باید قناعت

^۱ - چنانکه حضرت امیر(ع) درباره خدا فرموده: «سَمِيعٌ لَابَالَةٍ، بَصِيرٌ لَابَادَةٍ = خداوند شنواست نه با عضو و بیناست نه با وسیله». برای تفصیل بیشتر رجوع کنید به کتاب «**زیارت و زیارتنامه**» صفحه ۱۹۸.

^۲ - ایشان سالها پیش این کتاب را زمانی که آیام تبعید را در یزد می‌گذراند تألیف کرده و بدین سبب آن را **ارمغان یزد** نامیده است.

کند و کسی که طالب علم حقیقی است باید نفس را ریاضت دهد و درس بخواند و از راه مشروع نان حلال تحصیل کند و صدها و هزارها امثال اینها.

مسلمانان در گرفتاریها موظف‌اند یکدیگر را یاری کنند و در هنگام ضرورت از یکدیگر یاری جویند و استعانت نمایند. در این گونه موارد از اسباب طبیعی بهره گرفتن و از اشخاص عادی کمک طلبیدن مانعی ندارد شرک نیست، نه تنها شرک نیست بلکه گاهی وظیفه و فریضهٔ دینی است مثلاً حیوان درنده‌ای به انسان حمله کرده یا سقف خانه‌ای روی سر انسان ریخته یا آدمی در میان چاه افتاده و در صد قدمی عده‌ای غافل و بی‌خبر ایستاده‌اند، به حکم شرع و عقل بر انسانی که مورد حمله واقع شده یا آوار روی سرش ریخته یا در چاه افتاده واجب است که داد و فریاد کند و آن عدهٔ غافل را خبردار کند و از آنان کمک بخواهد و بر آنان نیز واجب است که به یاری مصدوم بشابند.

گاهی کمک خواستن و یاری جُستن این اندازه ضرورت ندارد در این صورت واجب نیست *أما مذمّتی هم ندارد*. امیر مؤمنان علی (ع) فرموده: «*مَنْ شَكَاهُ الْحَاجَةَ إِلَى مُؤْمِنٍ، فَكَأَنَّهُ شَكَاهَا إِلَى اللَّهِ، وَ مَنْ شَكَاهَا إِلَى كَافِرٍ، فَكَأَنَّمَا شَكَاهُ اللَّهَ*» «کسی که حاجت و نیاز خویش را نزد مؤمنی ابراز کند مثل این است که حاجت خود را به خداوند عرضه داشته و آنکه مشکل خود را نزد کافری ابراز کند مثل این است که از خدا شکایت کرده. (نهج البلاغه، کلام ۴۲۷).

هیچ یک از این موارد که انسان به عوامل ظاهری و طبیعی و عادی دسترسی دارد، استعانت و یاری خواستن از اشخاص و توسّل به اشیاء حرام و شرک نیست و ربطی به محتوای آیهٔ **إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** ندارد. بنابراین آنچه بعضی از اشخاص جاهل یا متجاهل در مقام انتقاد می‌گویند که اگر ما از پزشک یا دارو شفای بیماران را انتظار داشته باشیم یا فرزند و برادر و همسایهٔ مؤمن را بخوانیم و از آنان کمک بجوئیم، شرک می‌شویم چون از

غیر خدا یاری خواسته‌ایم و یا سخنی که مؤلف محترم^(۱) کتاب «تفسیر آیه الکرسی» به عنوان انتقاد گفته که اگر آدمی به چاه بیفتد یا سقف خانه روی سرش بریزد آیا وظیفه ندارد که از مردم کمک بخواند و اگر در زیر آوار یا میان چاه ساکت ماند آیا مسؤول جان خود نمی‌باشد؟ ربطی به موضوع مورد بحث ما ندارد و تمام این موارد می‌گوییم البته وظیفه است که آدمی در این مواقع از اشخاص کمک بخواند و از پزشک و دارو شفا بجوید و این کارها شرک نیست بلکه وظیفه است و با محتوای **إِيَّاكَ فَسْتَعِينُ** منافات ندارد زیرا ما از آنها به صورتی نامقید به شروط عالم طبیعت که خداوند مقرر فرموده، یاری نمی‌خواهیم و حتی احتمال نمی‌دهیم که بر امور فوق طبیعت و نامشروط قادر باشند، یاری خواستن و خواندن غیر خدا هنگامی شرک است که آدمی به عوامل ظاهری و اسباب طبیعی که خدا در اختیار همگان نهاده دسترسی ندارد یعنی مضطر است^(۲)، تشنه شده اما در بیابان و کویر لوت

^۱ - آقای زین العابدین کاظمی خلخالی.

^۲ - تأمل در آیه ۶۲ سوره نمل نیز می‌رساند که استعانت مورد بحث ما «استعانت عبادی» یعنی استعانت بی‌قید و شرط در وقت اضطرار است که وسائل و اسباب عادی و معمولی در دسترس نیست و اِلَّا پرواضح است که در غیر موارد اضطرار - که استعانت دیگران را اجابت کرده و یا از سایرین استعانت می‌کنیم - نیز هر نفسی که فرومی‌رود به اِذْن و اِفاضةِ اِلهی و چون بر می‌آید به اِذْن و اِفاضةِ اِلهی است و هرگامی که برمی‌داریم به اِذْن اِلهی است و هکذا.... لیکن اِذْن عامِ اِلهی که همه مخلوقات از آن برخوردارند. اَمَّا آیه از این حالت صرف نظر کرده و حالت اضطرار را که حوزه اِذْن خاصِ اِلهی و عرصه ظهور اِمداد نامقید و نامشروط اِلهی است مورد توجه قرار داده و با استفهام انکاری پرسیده: «أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ» «آیا با خدای یگانه، معبود دیگری هم هست؟!». در نتیجه اگر از بندگان خدا که توان اعانت محدود به اِذْن اِلهی و از جانب حق تعالی به ایشان إعطاء شده، مددجویی و استعانت کنیم، مورد عتاب نخواهیم بود اَمَّا استعانت نامقید و نامشروط از هیچ کسی جز خدا نمی‌توان انتظار داشت و در این حوزه خدا تنها و بی‌شریک است و چنین توانی را به کسی إعطاء نفرموده است و اِلَّا لازم می‌آید که قرآن فقط کسانی را که چنین توانی را در غیر خدا به نحو استقلالی توقع دارند، با استفهام انکاری مورد عتاب و توبیخ قرار دهد؟ (فتأمل). لازم است توجه داشته باشیم که آیه شریفه نفرموده: «أَمْعِينُ» یا «أَمْجِيبُ مَعَ اللَّهِ؟» بلکه فرموده آیا معبودی همراه خدا هست؟! در واقع چنین

است، بیمار شده اّمّا پزشک او را جواب کرده، دستش از عوامل ظاهری قطع شده و به عالم فوق طبیعت یا عالم غیب پناه برده، در این هنگام است که فقط باید خدا را بخواند و تنها باید از او یاری جوید نه موقعی که در میان چاه افتاده و صد نفر از خویشاوندان و همسایگان بر سر چاه آمده‌اند، هر کس می‌داند که در این صورت بنابه دستور شرع وظیفه دارد داد بزند تا همه را خبر کند که بیایند او را نجات دهند زیرا در زمانی که اسباب طبیعی خداداد موجود است، یاری خواستن یا متوّع کمک بودن مستلزم قائل شدن هیچ صفت مطلق برای وسائط و اسباب مذکور نیست - منظور صفاتی است که مختص حقّ تعالی است - . اّمّا اگر اسباب طبیعی ناموجود و یا خارج از دسترس باشد ولی ما بازهم از آنها استمداد کنیم یا متوّع یاری از آنها باشیم، چه بدانیم یا ندانیم و چه بخواهیم یا نخواهیم برای آنها صفاتی قائل شده‌ایم که مختصّ خداوند متعال و منحصر به اوست، یعنی در واقع آنان را مُعینِ بلاشرط محسوب داشته‌ایم، همچنانکه إعانت حقّ تعالی را مقید و محدود به هیچ شرطی نمی‌دانیم. فی المثل اگر کسی در «مشهد» سقف خانه بر سرش فرو ریخته و عده‌ای در نزدیکی او - یعنی در فاصله‌ای که معمولاً بشر صوت را می‌شنود - بودند و او با داد و فریاد از آنها برای نجات خویش استمداد کند، کارش هیچ ربطی به شرک ندارد و کاملاً مشروع است زیرا استمداد او کاری عادی و معمولی و یا به عبارت دیگر محدود و مقید به قوانین عالم طبیعت است، اّمّا اگر همین فرد از پسر عمّه‌ها و نوه عموهایش که در «نیشابور» مقیم‌اند، کمک بخواهد، قطعاً شرک ورزیده و یا اگر از همان افرادی که در اطراف خانه‌اش یا اطراف چاه هستند با صدایی آهسته - که معمولاً و در حالت عادی و طبیعی، آن را کسی که نزدیک خانه یا بالای چاه است نمی‌شنود - کمک بخواهد و یا اگر متوّع باشد کسانی که بیرون خانه هستند بدون استفاده از دستهایشان یا بدون استفاده از بیل و کلنگ و او را از زیر آوار نجات دهند، قطعاً شرک ورزیده است، زیرا نفس این مسأله خواه و ناخواه یعنی اعترافِ عملی به اینکه کاری

استعانتی را عبادت شمرده در حالی که مردم ما در چنین حالتی حضرت ابوالفضل(ع) و حضرت رضا(ع) و را می‌خوانند و کسی ایشان را نهی نمی‌کند!!

که من می‌کنم لغو و بیهوده نیست و آنها صدایم را می‌شنوند و بر امداد من قادراند و به معنای آن است که شنوایی آنان مقید به فاصله مکانی معین و یا حد خاصی از شدت صوت، و کمکشان مستلزم استفاده از وسائل طبیعی و معمولی نیست! یا اگر بیمار از طیبی که در نزدیکی اوست برای مداوا و شفای خویش کمک بجوید با موحد بودنش تعارضی ندارد. اما اگر بیمار در «تهران» از طیبی که در «کرج» اقامت دارد - بدون تلفن و بی سیم و ارسال قاصد و - برای رفع بیماریش استمداد کند و یا متوقع باشد بدون معاینه و استعمال روشهای طبی و بدون استفاده از دارو او را شفا بخشد، قطعاً از صراط مستقیم توحید منحرف شده است زیرا در عالم طبیعت یا عالم شهادت امداد یا اضرار تمام موجودات - غیر خدا - محدود و مقید به شروط بسیار است، مثلاً اگر اینجانب از کسی کمک بخواهم باید شرائط زیادی فراهم آید تا امداد و رفع حاجت میسر شود، از جمله «مُستعان» باید با من معاصر باشد و در فاصله معینی از من حضور داشته و به ندایم توجه کند و کسی یا چیزی مانع از توجه او به من نشود و

اما اگر استمداد یا امید من به یاورِ کسی یا بیم من از اضرار او مشروط به هیچ شرطی نباشد و همچون کمکهای غیر معمول و فوق طبیعی که از عالم فوق طبیعت یا عالم غیب توقع داریم، باشد، در این صورت شرک ورزیده‌ام. در این موارد از خدا - و فقط از خدا - کمک می‌خواهم زیرا در مورد خداوند لازم نیست درباره فاصله زمانی و مکانی خود با حضرت حق بیندیشیم و نگران باشیم آیا کسی یا چیزی مانع از توجه و احاطه علم او به ما می‌شود و یا خیر زیرا امداد و اضرار الهی محدود و مقید به قوانین عالم طبیعت نیست. پس توجه داشته باشیم که نفس استعانت و امید به اعانت داشتن یا خوف از اضرار داشتن، ملاک شرک و توحید نیست. بلکه استعانت یا امید داشتن از غیر خدا، به صورت فوق طبیعی - که از آن به عالم غیب تعبیر می‌کنیم - و استعانت و امیدی که مقید به هیچ شرطی نباشد (یعنی نحوه خواندن و استعانت) ملاک شرک و توحید است، حتی اگر آن غیر خدا، از ملائکه و انبیاء عظام و ائمه و اولیاء خدا باشد، زیرا مُعین نامقید و نامشروط، صفت مختص حق تعالی است و لاغیر.

حاصل اینکه مسلمانان وظیفه دارند هنگام دسترسی به اسباب طبیعی از آنها استفاده کنند و از عوامل ظاهری خداداد بهره گیرند و نیازمندیهای خود را برطرف سازند و خدای را بر این همه نعمتهای بی شمار که در اختیار آنان گذاشته سپاس گزارند ولی وقتی که دستشان از اسباب طبیعی که در عالم شهادت موجود است، قطع شد و مضطرّ شدند و ناچار و ناگزیر به عالم غیب یا فوق طبیعت پناه بردند، باید فقط و فقط خدا را بخوانند و تنها از او یاری جویند و در این موقع اگر هر کس و هر چیزی را به جای خدا بگذارند و او را بخوانند و از او یاری جویند و شفای بیمارشان را طلب نمایند و حاجت بخواهند، مشرک اند و می دانیم که خدا گناه شرک را نمی آموزد، از این رو لازم است که در مسأله شرک و توحید با احتیاط بسیار رفتار کنیم.

این برادر گرامی نوشته است: از تأمل در آیه: **إِيَّاكَ فَسْتَعِينُ** «تنها از تو یاری می جویم» سه مفهوم به دست می آید:

اول مفهوم «مُسْتَعِين» یعنی کسانی که یاری می طلبند و آنان بندگان خدای اند که از او استعانت می کنند.

دوم: مفهوم «مُسْتَعَان» یعنی کسی که از او طلب یاری شده و او خداست که با کلمه «إِيَّاكَ» مخاطب گردیده است.

سوم مفهوم «مُسْتَعَانٌ بِهِ» یعنی عملی که انجام می شود و به وسیله آن از خدا طلب یاری می شود، مانند نماز و روزه و جهاد و دعا و صبر و مثلاً در همین آیه سوره «فَاتِحَةِ الْكِتَابِ»

مُسْتَعَانٌ بِهِ همان نماز خواندن و دعای ما و گفتن: **أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ** است. در این «مُسْتَعَان» که خداست و با کلمه «إِيَّاكَ» مخاطب گردیده چون «مفعولٌ به» است و بر فعل و فاعل که «نَسْتَعِينُ» باشد مقدم شده، از نظر ادبی معنی حصر و انحصار را می فهماند و با توجه به تقدّم «مفعولٌ به» بر فعل و فاعل که مفید «حصر» است و با توجه به اینکه «استعانت» پس از مسأله «انحصار عبادت به خدای متعال» آمده (إِيَّاكَ نَعْبُدُ = تو را عبادت می کنم) و چنانکه گفتیم ذکر استعانت در اینجا از باب «ذکر خاصّ بعد العامّ» است لذا نتیجه می گیریم که

استعانت مورد نظر قرآن از عالی‌ترین و مهمترین مصادیق عبادت محسوب می‌شود و استعانتی که عبادت محسوب می‌شود استعانت بی‌قید و شرط است^(۱). و خلاصه، معنی آیه این است که فقط خدا را به صورت نامشروط و نامقید **مُسْتَعَانَ** می‌دانیم و تنها از او یاری می‌جوییم. اما «**مُسْتَعَانَ بِهِ**» یعنی چیزی که به وسیله آن از خدا طلب یاری می‌شود، نام دیگرش «**وسیله**» است. «وسیله» با «مُسْتَعَانَ بِهِ» در خارج مصادیق زیادی دارد. بندگان هنگامی که به خدا روی می‌آورند و تنها از او یاری می‌جویند و نه غیر او، بهتر است دست خالی به درگاه خداوند نروند و وسیله‌ای داشته باشند و آن وسیله، عمل صالحی است که انجام می‌دهند، پیش از حاجت خواستن، صدقه‌ای بدهند یا دو رکعت نماز بخوانند یا دعایی بکنند^(۲) و خود خدا را «مُسْتَعَانَ بِهِ» قرار دهند. آنگاه از حضرت «مُسْتَعَانَ» یعنی خدای سبحان حاجت بخواهند... الخ.

این فاضل محترم نوشته است: یکی از أعظم علمای شیعه منحصر بودن «مُسْتَعَانَ» را به خدا در تمام موارد قبول نمی‌کند و می‌فرماید فقط در عبادت است که باید منحصرأ از خدا استعانت جست با این بیان که وقتی می‌گوییم **إِيَّاكَ نَعْبُدُ** «تنها تو را عبادت می‌کنیم». ممکن است که اهل تفویض بگویند ما در عبادت کردن استقلال داریم و دلیل این مُدْعَا آیه **إِيَّاكَ نَعْبُدُ** است برای رفع این شبهه قرآن بلا فاصله فرموده: **إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** یعنی در عبادت کردن از تو نیرو می‌گیریم و استعانت می‌جوییم.

^۱ - طبعاً استعانت مقید و مشروط از بحث ما خارج است.

^۲ - یعنی با أعمال صالح که سبب تکامل خود آنان است بر شایستگی خود برای جلب رحمت حق بیفزایند. چنانکه قرآن کریم نیز چنین فرموده: **إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ** [سورة فاطر: ۱۰] «کلام نیکو و پاک به سوی او (= خدا) بالا می‌رود و عمل صالح و کردار نیکو آن را بالا می‌برد (و به اجابت نزدیک می‌سازد)».

حاصل آنکه ایشان قبول دارند که «مُستَعان» فقط خداست ولی نه در تمام موارد، بلکه به نظر ایشان برای عبادت باید فقط از خدا استعانت جُست ولی برای کارهای دیگر غیر از عبادت می‌توان از غیر خدا (از مخلوقات و از افعال) یاری جُست. وی بر این مُدعا به سه آیه استدلال نموده:

أول: **وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ** [سورة البقره: ۴۵] «و با صبر و نماز [از خدا] یاری بجوید».

دوم: **تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى** [سورة المائدة: ۲] «با یکدیگر در نیکو کاری و تقوی همکاری کنید».

سوم: **فَاعْتَنِوا بِقُوَّةٍ** [سورة الكهف: ۹۵] «(ذوالقرنین فرمود) مرا با نیروی [خود] یاری کنید».

که «ذوالقرنین» از مردم یاری جسته است. (نقل از «البيان فى تفسير القرآن».)
باید توجه داشت که این عالم محترم عالم شهادت (= عالم طبیعت) را از عالم غیب (= عالم فوق طبیعت) جدا نکرده و این دو را با هم خلط فرموده و همچنین از تفاوت استعانت مقید با استعانت نامقید و نامشروط که از مصادیق «عبادت» است غفلت فرموده‌اند، زیرا به آیاتی استناد و استشهاد کرده‌اند که آیه نخست به نفع مقصود ایشان نیست و آیات دوم و سوم نیز به بحث ما که استعانت بی‌قید و شرط است. ارتباط ندارد. زیرا در آیه اول «صَبْرٌ وَصَلَاةٌ» از سنخ افعال اند و هر یک از آنها «مُستَعانٌ به» است نه «مُستَعان» و «مَفْعولٌ به» فعل «استَعِينُوا» خداست^(۱) پس در این آیه «مُستَعان» خداست و آیه شریفه مؤید قول ماست که «مستعان نامقید و نامشروط» فقط خداست. البته چنانکه گفتیم «مُستَعانٌ به» و وسیله رفتن در خانه خدا،

^۱ - مقصود نویسنده محترم آن است که اگر آقای «خویی» به این مسأله توجه می‌کرد که «مفعولٌ به» فعل «استَعِينُوا» که از شدت وضوح در آیه نیامده کلمه الله است و آیه در واقع چنین است «استَعِينُوا [الله] بالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ» در این صورت به وضوح تمام درمی‌یافت که در این آیه نیز «مُستَعان» خداست نه غیر خدا و صبر و نماز «وسیله» و «مُستَعانٌ به» میباشند زیرا پرواضح است که صبر و نماز، مُدرک نیستند تا استعانت ما را دریابند.

ممکن است اسماء و صفات خدا باشد و ممکن است یکی از افعال و کارها باشد و گفتیم که «مُسْتَعَانٌ بِهِ» در استعانت عبادی منحصر به خدا نیست ولی مشروط هست و یکی از آن شروط «إِذْنٌ وَ رَخَصْتُ» خداوند است. خدای متعال خود اِذْن داده که مستقیماً او را بخوانیم و به درگاه او دعاء و اظهار نیاز و استعانت کنیم و فرموده: **أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُهُ وَاحِدٌ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ^(۱) وَاسْتَغْفِرُوهُ^۲ وَوَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ** [سورة البقرة: ۶] «همانا معبودتان معبودی است یگانه پس مستقیماً به سوی او بروید و وای بر مشرکان». و فرموده: **أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ** [سورة غافر: ۶۵] «مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم». و فرموده: **وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ** [سورة البقرة: ۱۸۶] «و (ای پیامبر) چون بندگانم از تو درباره من پرسند، همانا من نزدیکم و دعوت خواننده را آنگاه که مرا بخواند، پاسخ می‌دهم».

حال اگر خداوند اِذْن نمی‌داد و فرضاً می‌فرمود مستقیماً به سویم نیاید بلکه به واسطه‌ها و شفیعیانی که معین کرده‌ام رجوع کنید، در این صورت بر ما جایز نبود که مستقیماً به خدا روی آوریم. اما اینکه جُزْ خدا را نمی‌توان به نحو نامشروط و نامقید «مستعان» قرار داد و اگر غیر خدا را به نحو نامشروط «مستعان» قرار دهیم در این صورت او را همچون خدا فرض کرده‌ایم مثلاً اگر از جئان یا ملائکه یا انبیاء عظام و ائمه عالمقام یا به صورت نامشروط و نامقید مددجویی کنیم و این استعانت را مقید به فاصله زمانی و مکانی معین و ندانیم و معتقد باشیم که حتی همزمانی استعانت دیگران با استعانت ما از «مستعان» مذکور، مانع استعانت ما نخواهد بود، این کار خواه و نا خواه دال بر آن است که ما إعانت آنان را همچون إعانت حق متعال، فارغ از هر قیدی محسوب داشته‌ایم، یعنی - نَعُوذُ بِاللَّهِ - برای خدا شریک قائل شده ایم!!

^۱ - در این آیه به حرف جرّ «إِلَى» توجه شود.

دیگر از شروط استعانت آن است که **مستعان** در زمان استعانت ما، باید مُدرک باشد. پرواضح است که فقط خدا همواره و بی قید و شرط، مُدرک و علیم و سمیع و بصیر و خبیر است. اَمّا غیر خدا چنین صفتی را به نحو مطلق و نامحدود ندارد. البتّه اگر پیامبر با امام زنده باشند و خواننده با رعایت تمام قیود و شروط، آنها را بخواند از جمله اینکه با پیامبر فاصلهٔ مکانی معینی داشته باشد و آنحضرت بیدار باشد و دیگران مزاحم خواننده و آنحضرت نباشند و اجازه دهند که خواستهٔ خود را با حضرتش در میان بگذارد و

در این صورت اگر از آنحضرت بخواهیم که به نیابت از ما خدا را «مستعان» قرار دهند و حاجت ما را بخواهد در این حالت آنحضرت را به نحو مقید و مشروط «مستعان» قرار داده‌ایم تا حضرتش خدا را به نفع ما «مستعان» قرار دهد و حاجت ما را درخواست نماید و این کار به هیچ وجه مانع شرعی ندارد. اَمّا اکنون که به پیامبر و ائمهٔ دسترسی نداریم - چون در جهان ما نیستند و حیات این جهانی ندارند بلکه به عالم دیگر انتقال یافته و حیات آخری دارند - اگر آن بزرگواران را بخوانیم چون در این خواندن هیچگونه محدودیت زمانی و مکانی قائل نیستیم و در هر لحظه که بخواهیم و در هر جا که باشیم آنان را می‌خوانیم - درحالی که در زمان حیات دنیوی آن بزرگواران، فقط وقتی بیدار و در نزدیکی خواننده بودند آنها را می‌خواندند - بنابراین آنها را بی قید و شرط مستعان قرار داده‌ایم^(۱) درحالی که می‌دانیم مستعان نامشروط و نامقید و نامحدود فقط خداست و فقط خداست که می‌توان او را هم «مستعان» و هم «مستعانٌ به» قرار داد.

^۱ - اینکه که آنها را می‌خوانیم نشانهٔ آن است که برای آنها قید «حیات دنیوی» را قائل نیستیم و با اینکه مرگ دنیوی، آنها را دریافته، باز هم آنان را می‌خوانیم با این کار به زبان عمل می‌گوییم که می‌توانیم ندای خود را به اموات بشنواییم درحالی که حتی پیامبر اکرم (ص) به این کار توانا نبود [سورهٔ فاطر: ۲۲ و ۲۳]. و دیگر آنکه شنیدن آنان را مطلق دانسته و شنوایی آنها را مقید و مشروط به داشتن آلت شنوایی نمی‌دانیم درحالی که فقط خداست که برای دیدن یا شنیدن محتاج آلت نیست.

باید توجه داشته باشیم هنگامی که ملائکه یا انبیاء و اولیاء را برای تقرّب به خدا یا طلب آموزش یا حصول حاجتی خاص، می‌خوانیم آن بزرگواران در این خواندن ما «مستعان به» نیستند بلکه در این مورد «مستعان به» دعوت و دعای ما خطاب به آنهاست و آنان مستعان ما هستند! در حالی که مستعان به که قرآن به ما معرفی فرموده هیچ یک مُدرک نبوده و نیستند یعنی اشخاص نبوده بلکه از سنخ أفعال و أعمال یا از سنخ معانی است، فی‌المثل کسی که برای «مستعان» قرار دادن خدا، اسماء و صفات خدا را در دعایش ذکر می‌کند [سوره الأعراف: ۱۸۰] و یا برای جلب رضای حق و تقرّب به او صدقه می‌دهد و یا روزه می‌گیرد و یا حجّ به جای می‌آورد، این اعمال مُستعان به است نه مستعان.

أما آیه دوّم و سوّم هر دو مربوط‌اند به عالم شهادت (= عالم طبیعت) و مخاطب آیه دوّم عموم مؤمنین هستند که باید به یکدیگر در نیکوکاری و پرهیزکاری کمک کنند. بدیهی است که این کمک و إعانت همان إعانت مقید به شروط عالم شهادت (= عالم طبیعت) است و کسی از مؤمنین توقع إعانت فوق طبیعی و خارق العاده ندارد. بنابراین آیه دوّم ربطی به بحث ما ندارد.

در آیه سوّم که «ذوالقرنین» از مردم یاری خواسته و در این صورت فرد فرد مخاطبین او «مستعان» هستند، ممکن است به نظر رسد «مستعان» بودن منحصر به خدا نیست؟ لازم است توجه کنیم که إعانت مطلوب در آیه در حوزه عالم شهادت (= عالم طبیعت) و مخاطب آن مؤمنین هستند و آیه به عالم غیب (= فوق طبیعت) مربوط نیست و «ذوالقرنین» از مردم حاضر در مقابل خود به صورت طبیعی خواسته است که نیروی خود را بنابه راهنمایی خودش، در اختیار او بگذارند و با او همکاری کنند و در استخدام او باشند و هیچ امر فوق طبیعت و نامقید از آنان نخواستند و این منافات ندارد با انحصار «مستعان» بودن به خدا، زیرا چنانکه گفته شد ما وقتی کمک فوق طبیعی و نامقید و نامشروط می‌خواهیم و کاری از ما ساخته نیست و به همین سبب به عالم غیب پناه می‌بریم (و در واقع عبادت می‌کنیم) فقط باید از خدا استعانت بجوییم و خدا منحصرأ در این هنگام مستعان است نه غیر خدا. دلیل ما علاوه

بر آیه: **إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ** «تنها از تو یاری می‌جویم». آیاتی است از قبیل: **وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ** [سوره یوسف: ۱۸] «حضرت یعقوب به فرزنداش گفت: دربارهٔ آنچه شما اظهار می‌دارید، خدا «مستعان» [من] است». در این آیه چنانکه ملاحظه می‌شود چون حضرت یعقوب (ع) در برابر فرزندانش کاری از او ساخته نبود و از وضع حضرت یوسف (ع) اطلاعی نداشت، فقط خدا را «مستعان» قرار داد، درحالی که اگر می‌دانست فرزندش در چاه است عقلاً و شرعاً وظیفه داشت که همچون یک فرد متدین برای نجات آنحضرت از چاه اقدام کند.

و آیه: **وَرَبُّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ** [سوره الأنبياء: ۱۱۲] «در برابر آنچه وصف می‌کنید پروردگار مهربان ما مستعان [ما] است». در این آیه نیز چون انبیاء در مقابل مخالفین به صورت معمول و طبیعی کاری از دستشان بر نمی‌آمد، فقط خدا را «مستعان» قرار دادند. در آیات فوق «المُستعان» خبر است و خبر وقتی که «الف و لام» داشته باشد معنی حصر و عهد را می‌رساند و این هر سه آیه دلالت دارد که هرگونه کمکِ نامقید به شروط عالم طبیعت را که مربوط به عالم غیب (= عالم فوق طبیعت) است فقط از خدا و مستقیماً از او باید خواست و از او یاری جُست برای اینکه فقط او «المُستعان» است^(۱).

أما «مستعانٌ به» یا به عبارت دیگر «وسيلةُ رفتنِ درِ خانهٔ خدا» باید از سنخ أفعال باشد و یا أسماء و صفات خدا را **مستعانٌ به** قرار می‌دهیم. چنانکه حضرت موسی (ع) به قومش فرمود: **أَسْتَعِينُوا بِاللَّهِ** [سوره الأعراف: ۱۲۸] «به وسیلهٔ خدا [خدای را] یاری بخواهید^(۲)». و یا با روزه و

^۱ - چنانکه در بند ۳۸ دعای «جوشن کبیر» - که در مفاتیح مذکور است - خطاب به خدا آمده است: «يا مَنْ لَا يُسْتَعَانُ إِلَّا بِهِ» «ای آنکه استعانت نشود مگر به او».

^۲ - از مقایسهٔ آیه ۱۲۸ سورهٔ اعراف با آیه ۴۵ سورهٔ بقره که هر دو خطاب به بنی اسرائیل است می‌توان دریافت که چون نماز عالیترین مصداق دعاست از این رو اگر با نماز از خدا استعانت کنیم در این صورت خدا، هم «مُستعان» است و هم «مُستعانٌ به». در هر دو آیه، هر دو نوع استعانت ذکر شده است: أول استعانتی

صدقه و صدها عبادت و عمل صالح دیگر و هیچ انسانی در این صورت نمی‌تواند **مستعان** به یا وسیله باشد^(۱)! اما هنگامی که به اسباب محدود ظاهری متوسل می‌شویم - یعنی در حوزه عالم طبیعت که عالم محدودیت است - مجازیم که انسانی را **مُستَعان** قرار دهیم. چنانکه قرآن فرموده: **يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ** [سورة الأنفال: ۶۴] «ای پیامبر، خداوند و مؤمنانی که پیروان تو می‌باشند، تو را کفایت می‌کنند». خدا مستعان نامقید و نامشروط و پشتیبان غیبی است و مؤمنان مستعان مقید و مشروط و پشتیبان ظاهری که توان خود را در حدود اذن عامّ الهی از خدا گرفته‌اند. (انتهی کلام جلالی).

نکته مهمّ دیگری که باید درباره مغالطه و فریبکاری خرافیون در موضوع خواندن غیرخدا در امور عرفی متذکر شویم آن است که هر انسان حقّ جوی منصفی به آسانی تفاوت میان خواندن عرفی و خواندن عبادی را درمی‌یابد. هر انسانی به وضوح می‌فهمد که وقتی پزشکی را می‌خواند که دردم را درمان کن و یا به نانوا می‌گوید نانی به من بده و یا به صنعتگر می‌گوید ماشینم را تعمیر کن، هنگام ورود به مطبّ پزشک یا تعمیرگاه صنعتگر در و دیوار آنجا را نمی‌بوسد و پیشانی بر آنها نگذاشته و یک صفحه زیارتنامه نمی‌خواند و دور طیب یا نانوا یا صنعتگر نمی‌گردد و در موقع خروج از نزد آنها پس نمی‌رود و غبار میز طیب و یا تعمیرگاه صنعتگر را به عنوان تبرک بر نمی‌دارد و یا به سر و صورت نمی‌کشد و به فرد دیگری که به نزد طیب یا صنعتگر می‌رود، نمی‌گوید از جانب من «نائب الزیارة» باش و معتقد نیست که با جنابت یا حیض نباید به زیارت آنها رفت و آنها همه زبانهای دنیا را

که «مُستَعان» و «مُستَعانُ به» خدا و اسماء و صفات الهی است، دوّم استعانتی که «مستعان» خدا و «مستعانُ به» غیر از خدا و از اعمال صالحه (از قبیل صبر یا روزه یا جهاد و) است و البته این هر دو نوع با هم قابل جمع اند.

^۱ - زیرا غیر خدا - حتی انبیاء و اولیاء - از عذاب الهی بیم دارند و خود محتاج و به دنبال وسیله‌اند تا به رحمت حقّ واصل شوند. قرآن فرموده: (غیر از خدا) کسانی را می‌خوانند که هر یک از ایشان که مقرب تراند خود **وسیله می‌جویند** و به رحمتش امید داشته و از عذابش بیم دارند. (سورة الإسراء: ۵۷ - این آیه را در بند «ب» همین گفتار آورده‌ایم).

می‌دانند و به هر زبانی می‌توان با آنها سخن گفت و در آن واحد صدا و خواسته تمام افراد را می‌شنوند و می‌فهمند. بلکه پزشک و نانوا و صنعتگر را انسانی محدود و ناقص همچون خود می‌داند و اگر پزشک یا نانوا یا صنعتگر در اجابت خواسته‌اش تأخیر یا قصور کنند، به آنها پرخاش می‌کند و یا به نزد پزشک و نانوا یا صنعتگری دیگر می‌رود و نیز از فاصله‌ای معین آنها را می‌خواند و اگر خواب یا بیمار و یا به کار فرد دیگری مشغول باشند، آنها را نمی‌خواند و آنها را از ما فی الضمیر خود آگاه نمی‌داند همچنین از طیب تعمیر ماشین و از صنعتگر علاج بیماری را نمی‌خواهد زیرا می‌داند که صنعتگر توان علاج مرض و طیب توان تعمیر ماشین را ندارند و حتی می‌داند که اگر خودش یا کسی همچون خودش، طبّ می‌آموخت همسان و هم‌تراز طیب مدعوّ و یا اگر صنعت می‌آموخت همسان صنعتگر مدعوّ، می‌شد. در واقع برای آنها حالت و توان مخصوصی که عطیة خدا به ایشان باشد، قائل نیست بلکه توان آنها را در همان محدودهٔ اذن عامّ الهی می‌داند که همهٔ بندگان از آن برخوردارند و برای زنده و مردهٔ آنها تفاوت قائل است. أمّا وقتی پیامبر یا امام یا حضرت مریم یا حضرت عیسی (ع) یا ملائکه و را می‌خواند در خواندنش چنین گمانی ندارد و هیچ یک از حالات فوق در چنین خواندنی ملحوظ نیست^(۱). (فتأمل) البتّه این موضوع منحصر به مُعین بودن خدا و غیر خدا و تفاوت عظیم آنها با یکدیگر نیست بلکه در موارد دیگر نیز صادق است ولی در موارد دیگر تفاوت مسأله کاملاً و با وضوح تمام بر همگان روشن است ولی خرافیون برای فریب عوام چنان جلوه می‌دهند که گویی تفاوت میان مُعین بودن خدا با مُعین بودن غیر خدا را نمی‌یابند در حالی که این مسأله نیز مانند سایر مسائل و محکوم به همان حکم است فی المثل غیر خدا نیز سمیع و بصیر است و یا به تصریح قرآن کریم غیر خدا نیز محیی و رؤوف و رحیم و خبیر است [سورة المائدة: ۳۲، التوبة: ۱۲۸، الفرقان: ۵۹] أمّا سمیع بودن یا

^۱ - اگر جوان نویسنده تعصّب نسبت به اعتقادات آباء و اجدادی را کنار می‌گذاشت به سادگی این تفاوت را درمی‌یافت و در کتابش (صفحة ۱۸۶) نمی‌نوشت: «چه تفاوت دارد بین استمداد از طیب جراح برای عمل آپاندیس و استمداد از جبرئیل... الخ».

خبیر بودنِ خدا کجا و سمیع یا خبیر بودنِ غیر خدا کجا؟! غیر خدا سمیع و خبیر و ناقص و محدود است اما خداوند متعال سمیع و خبیر و بصیر و کامل و مطلق و نامحدود است و تفاوت این دو بر هیچ عاقل منصفی پوشیده نیست.

یکی از مدافعین عوامفریب خرافات، با اینکه خود از اوضاع و احوال مشرکین عصر جاهلیت بی اطلاع نبوده و در کتابش موسوم به «راز بزرگ رسالت» اعتقادات آنها را بیان کرده است^(۱)، اما در کتاب دیگرش برای فریب عوام چنین گفته است: «بت پرستان طبق صریح آیه [سوم سوره زمر] واسطه‌ها را می‌پرستیدند به حدی که پرستش خدا را کنار گذارده و جز واسطه چیزی را نمی‌پرستیدند؛ در حالی که متوسلان به عزیزان در گاه الهی، فقط خدا را می‌پرستند و غیر او را عبادت نمی‌کنند و آنان را بندگان صالح خدا که بر اثر عبودیت و بندگی در پیشگاه خدا، قرب و منزلتی دارند، بیش نمی‌دانند. در این صورت هدف آیه، تحریم تقرّب به خدا از طریق عبادت و پرستش اشخاص و مخلوقات خداست نه تقرّب به خدا از طریق «توسط» صالحان و یا مقام و منزلت آنان^(۲)!!

أولاً: بنابه مطالبی که نویسنده در کتاب «راز بزرگ رسالت» نوشته است معلوم می‌شود که در اینجا دروغ می‌گوید که «بت پرستان پرستش خدا را کنار گذارده و جز واسطه چیزی را نمی‌پرستیدند». قرآن نیز چنانکه در صفحات گذشته دیدیم^(۳) این قول را تأیید نمی‌کند. اصولاً قرآن مشرکین را سرزنش فرموده که چرا در اضطرار فقط خدا را می‌خوانید سپس هنگامی که شما را نجات می‌بخشیم به خدا شرک می‌ورزید؟! [سوره الأنعام: ۴۰ و ۴۱ و ۶۳ و ۶۴، الأعراف: ۸۹ تا ۱۹۴، النحل: ۵۳ و ۵۴، الإسراء: ۶۷، العنکبوت: ۶۵، الزمر: ۸] در واقع اشکال کار مشرکین در این بود که برای غیر خدا هم اعمال عبادی بجای می‌آوردند نه اینکه خدا را نمی‌پرستیدند.

^۱ - ر.ک. کتاب حاضر، ص ۱۰۴ به بعد. قول او را مقایسه کنید با آنچه در اینجا آورده‌ایم.

^۲ - توسل یا استمداد از ارواح مقدّسه، استاد جعفر سبحانی، نشر قدر، تابسان ۱۳۶۲، ص ۹۴.

^۳ - ر.ک. کتاب حاضر، ص ۱۲۴ به بعد.

اصولاً آنان بدین سبب «مُشْرِك = شریک ساز» نامیده شدند که غیر خدا را در انجام اعمال عبادی و بهره‌مند دانستن از صفاتِ الهی، شریک خدا می‌شمردند.

ثانیاً: متوسّلان - به قول شما - و به نظر ما مسلمین ناآشنا با قرآن باید بدانند که از نظر قرآن - چنانکه گفته شد^(۱) - «شُرک و توحید» از آنچه که خرافیین می‌گویند، معنایی بس وسیعتر دارد و از بارزترین مصادیق شُرک ورزی اعتقاد یا انجام عملی است که خواه ناخواه مستلزم فرض صفاتِ الهی و نامحدود نسبت به غیر خدا باشد.

بنابراین اگر عوام، فریب امثال این نویسندهٔ فریبکار را بخورند و به این خرسند باشند که «ما فقط خدا را می‌پرستیم و غیر او را عبادت نمی‌کنیم و بندگان صالح خدا را جُز مخلوقاتی که بر اثر عبودیت و بندگی در پیشگاه خدا قرب و منزلتی دارند، بیش نمی‌دانیم»، کافی نیست بلکه کاملاً باید مراقب باشند که نسبت به آن بزرگواران عملی انجام ندهند یا عقیده‌ای در دل نشانند که خواه ناخواه مستلزم فرض صفات نامقید برای آن عزیزان باشد. (فتأمل جدّاً) علاوه براین، عبارت «مِن دُونِ اللَّهِ = غیر خدا». عامّ است و بت و غیرت - از جمله بندگان صالح - را نیز شامل می‌شود و دلیلی نداریم که قرآن فقط «مُقَرَّب» شمردن بتها را ممنوع کرده ولی اجازه داده بی‌هیچ قید و شرطی بندگان صالح را «مُقَرَّب» یا «مستعان» قرار دهیم، خصوصاً که می‌دانیم مشرکین خود چوب و سنگ را «مُقَرَّب» نمی‌شمردند بلکه کسانی را که بُتها نماینده و تمثال آنها بودند، «مُقَرَّب و شفیع» می‌شمردند^(۲). أمّا متأسّفانه، نویسندهٔ متعصّب، این حقایق را در اینجا کتمان کرده است!! با اینکه کتاب «الأصنام» کلبی را خوانده است و می‌داند که مشرکین پیرامون اصنام و شفیعانشان طواف کرده و برایشان نذر و قربانی می‌کردند و به آنها قسم می‌خوردند، مسلمین زمان نیز به منظور **توسط** بندگان صالح خدا، برای آنان نذر می‌کنند و به قول معروف سفره می‌اندازند و به آنها سوگند می‌خورند و قبرشان را طواف می‌کنند تا آنها برایشان در پیشگاه خدا وساطت و شفاعت کنند!! بنابراین

^۱ - ر.ک. کتاب حاضر، ص ۱۳۰ به بعد.

^۲ - ر.ک. کتاب حاضر، ص ۹۱ تا ۱۰۷.

بحث ما با «واسطه گیران» بر سر نحوه «توسّط» است زیرا بسیاری از واسطه گیری‌ها - چنانکه در صفحات سابق ملاحظه شد - از مصادیق شرک ورزی است. (فتاؤل)

همین نویسنده می‌گوید: ((در موضوع «تقرب» سه مطلب لازم است: ۱- مُتَقَرَّبٌ، ۲- مُتَقَرَّبٌ إِلَيْهِ، ۳- مُقَرَّبٌ يَأْتِيهِ تَقَرُّبٌ. «مُتَقَرَّبٌ»: همان پرستنده بُت می‌باشد. «مُتَقَرَّبٌ إِلَيْهِ»: خداست. «وسیله و مایه تَقَرُّبٌ» پرستش‌بندگان خداست. **یک چنین توسیط و توسل که «مایه تَقَرُّبٌ»، عبادت غیر خدا باشد، حرام است.**

در این صورت مفاد آیه [سوم سوره زمر] چه ارتباطی به مورد بحث ما دارد که متوسّل، جُز خدا را نمی‌پرستد^(۱) و به جای تقرب به خدا از طریق عبادت غیر خدا، از طریق توسیط صالحان و توسیط مقام و منزلت آنان تقرب می‌جوید^(۲)!!!؟

أولاً: چنانکه در صفحات گذشته ملاحظه شد، مشرکین نیز جُز این نمی‌کردند و به تصریح قرآن، هدف ایشان در کارهایشان نسبت به معبودانشان «تقرب به خدا» از طریق **وساطت** و شفاعت بُتها بود. مشرکین نیز چنانکه بارها و بارها گفته‌ایم صرف چوب و سنگ و فلز را عبادت نمی‌کردند بلکه اوئان آنان، تمثال و یادآور و مظهر بندگان صالح یا فرشتگان و بوده است.

ثانیاً: باید توجه داشت که بحث موحدین با شما نیز برسر این مسأله است که «مستعان به» یا «مُقَرَّبٌ» را باید خدا خود تعیین و معرفی کرده و اجازه داده باشد. به همین سبب خدا در قرآن کریم وجود واسطه‌ها و شفیعانی را که بتوان شفاعتشان را با انجام اعمالی که مستلزم فرض صفات نامقیّد و نامحدود برای آنهاست^(۳)، به دست آورد، انکار فرموده و این کار را شرک شمرده. [سوره یونس: ۱۸].

^۱ - البتّه فقط در مقام قول و ادّعا.

^۲ - توسّل یا استمداد از ارواح مقدّسه، جعفر سبحانی، ص ۹۴ و ۹۵.

^۳ - ر.ک. به آنچه در صفحه ۹۱ و ۹۲ و صفحات ۱۰۹ تا ۱۱۲ گفته شد.

ثالثاً: خصوصیت «لَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ» را که برای شفیعان و معبودان مشرکین به کار برده به رسول اکرم (ص) نیز فرمان داده تا بگوید: **قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا** [سورة الاعراف: ۱۸۸، یونس: ۴۹] «بگو مالک هیچ سود و زیانی برای خویش نیستم (تا چه رسد به سایرین)». در مورد عیسی (ع) نیز به مسیحیان فرموده: **لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا** [سورة المائدة: ۷۶] «مالک هیچ سود و زیانی برای شما نیست».

دروغ دیگر نویسنده آن است که نوشته: مشرکین «اوئان را مؤثرهای مستقلّ و مختارهای کامل در تدبیر جهان و مالکان مقام شفاعت می دانستند هرگز فرد موحد نسبت به صالحان چنین عقیده‌ای ندارد^(۱)».

أولاً: چنانکه گفته شد (ص ۱۲۷ به بعد) مشرکین معبودان خود را مؤثر مستقلّ و مختار کامل و دارای مقام شفاعت استقلالی یا مالک شفاعت نمی دانستند و بلکه آنان برای معبودین خود و تمثال آنها اعمال عبادی (از قبیل طواف و نذر و) به جا می آوردند به امید آنکه آنان نزد خدا برایشان شفاعت کنند در حقیقت آرزو و امید به شفاعت آنان، محرک و انگیزهٔ بجا آوردن اعمال عبادی برای غیر خدا بوده است.

ثانیاً: هر عاقل منصفی به وضوح در می یابد که **شفاعت** ذاتاً امری تعلیقی و منوط به غیر شفیع است یعنی یک سوی آن همواره خداست و باید شفیع، غفران را از او بخواهد. لذا شفاعت مانند خلّاقیت یا رازقیت و نیست که بگوییم خدا خلق می کند، فلان هم خلق می کند یا خدا روزی می دهد، فلان هم روزی می دهد و هکذا (فتأمل).

علاوه بر این چنانکه در صفحات گذشته دیدیم (ص ۹۰، ۱۲۹، ۱۵۲) مشرکین به هیچ وجه ادّعا نداشتند که معبودین آنها از خدا، اذن شفاعت ندارند بلکه مستقلّاً توان شفاعت را دارا هستند!! بلکه اشکال کارشان این بود که اعمال عبادی خود را بدون دلیل متقن شرعی، به اذن خدا قلمداد می کردند و **إلّا خالق و مدبّر عالم و محیی و ممیت المخلوقین و را خدا**

^۱ - توسّل یا استمداد از ارواح مقدّسه، جعفر سبحانی، حاشیهٔ ص ۹۷ و ۹۸.

می دانستند لیکن عقیده داشتند که معبودین آنها نزد خدا وساطت و شفاعت می کنند [سوره یونس: ۱۸] تا خداوند عفو نموده یا نعمتی ببخشد و حتی خود اعتراف داشتند که اعمال عبادی را برای بُت‌ها، صرفاً به امید تقرب به خدا و جلب رضا و نعمتهای الهی بجا می آورند. [سوره الزمر: ۳].

مخالفت رسول خدا(ص) با مشرکین در این بود که شفاعت کلاً از آن خداست، اوست که باید به کسی إذن دهد و اعلام نماید که موجود منظور، برای بنده‌ای یا بندگانی، شفاعت نماید. خطای شما آن است که بدون إذن و اعلام الهی، برای خود شفیعی قائل شده‌اید. همچنانکه مسلمین زمان ما نیز کسانی را شفیع خود می پندارند که هیچگونه دلیل متقن شرعی بر شفیع بودن آنان ندارند با این حال برای آنها صفات نامحدود قائل اند و برایشان اعمال عبادی بجا می آورند مثلاً قبرشان را طواف می کنند. برای قبورشان شمع نذر کرده، به آنها سوگند یاد می کنند و به صورت نامقید از ایشان حاجت می طلبند و از آنها شفاعت می خواهند نویسنده متعصب باینکه منکر نیست لأقلّ أقلّیتی از مردم عربستان فرشتگان یا حضرت مسیح(ع) را می پرستیدند (یعنی برای آنها اعمال عبادی بجا می آوردند) اما بهانه می آورد که: «ثابت نیست که پرستش مسیح از جانب مسیحیان به خاطر این است که وسیله او به خدا تقرب جویند، زیرا آنان مسیح را خدا و جزئی از خدا می دانند نه موجودی مابین با خدا تا موضوع تقرب پیش آید»^(۱)!! درحالیکه می داند قرآن کریم فرموده در روز قیامت خدای متعال به عیسی(ع) می فرماید آیا تو به مردم گفتی مرا و مادرم را «إِلَهَيْنِ = دو معبود» بگیری و آنحضرت پاسخ می دهد من جز اینکه بگویم خدای یگانه را عبادت کنید که پروردگار من و پروردگار شما است، چیزی نگفته‌ام. [سوره المائده: ۱۱۶ و ۱۱۷]. بنابراین معلوم می شود که مسیحیان در مورد حضرت مریم(ع) که او را جزئی از خدا نمی دانند نیز اعمالی انجام می دادند و می دهند که خدا آن را عبادت و معبود گرفتن محسوب فرموده است.

^۱ - توسل استمداد از ارواح مقدسه، جعفر سبحانی، ص ۹۸.

سالها پیش از اینکه نویسنده لجوج، کتاب «توسّل» را تألیف کند در کتاب «تابشی از قرآن» ذیل آیه ۱۱۶ سوره مائده نیز گفته بودیم بعضی از نویسندگان اعتراض کرده‌اند که هیچ کس حضرت عیسی (ع) و مادرش را خدا ندانسته تا در قیامت خدا عتاب فرماید که: آیا تو به مردم گفته‌ای مرا و مادرم را دو «إله» (= دو مرجع در حوائج) بگیری؟ این اشکال از اینجا ناشی شده که خیال کرده‌اند **إِلَهَيْنِ** به معنای دو خدا می‌باشد و «إله» را به معنای **الله** گرفته‌اند! و غفلت و شاید تغافل کرده‌اند که «إله» به معنای **الله** نیست بلکه اعمّ از آن و از ماده (أَلِهٌ يَأَلَهُ) به معنای «مَنْ يُقْصَدُ إِلَيْهِ فِي الْحَوَائِجِ» و به معنای مطلق «معبود» می‌باشد. «إله» به معنای «مألوه» (اسم مفعول) و قابل جمع بستن است و جمع آن «آلهه» است درحالیکه **الله** جمع ندارد. در اینکه نصاری در حوائج خود و در شدائد روزگار به عیسی و و مریم خیالی خود توجه می‌کنند و آن دو را به صورت نامشروط و نامقید می‌خوانند شکی نیست. آیا ندیده‌ای در تمام کلیساها و در بیمارستانهای آمریکا و اروپا شفای مَرَضِي را بدون هیچ محدودیتی، از آن دو بزرگوار می‌خواهند؟ (مشابه کاری که مسلمین زمان ما با حضرت زهرا یا حضرت رضا یا انجام می‌دهند) و در برابر تمثال و تصویر آنها نیز خضوع و کرنش می‌کنند؟!

بسیاری از نویسندگان خرافی برای فریب عوام به ماجرای متشبّث می‌شوند که از این قرار است: ((در زمان حکومت عمر بن خطّاب در مواقع خشکسالی وی دست عمومی پیامبر را می‌گرفت و به مصلی می‌برد. «إِنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ كَانَ إِذَا قَحَطُوا اسْتَسْقَى بِالْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّا كُنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّنَا فَتُسْقِينَا وَإِنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِعَمِّ نَبِيِّنَا فَاسْقِنَا فَيُسْقَوْنَ = عمر بن خطّاب هر موقع قحطی می‌شد به وسیله عبّاس بن عبدالمطلب طلب باران می‌کرد و این چنین می‌گفت: پروردگارا ما در گذشته با پیامبرمان [به سوی تو] متوسّل می‌شدیم [و تو ما را سیراب می‌فرمودی و همانا با عمومی پیامبرمان به سوی تو متوسّل

می‌شویم پس^(۱) پروردگارا، باران رحمت را فرو فرست و در این موقع همگی سیراب می‌شدند». (صحیح البخاری، ج ۲، باب نماز استسقاء) این حدیث یکی از دلایل توسل به افراد مقرب درگاه الهی است^(۲). ما نیز یاد آور می‌شویم که شیخ صدوق نیز این خبر را که عمر به همراه عباس برای استسقاء خارج می‌شد، روایت کرده است^(۳). و در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید (ج ۲، ص ۲۵۶) نیز آمده است.

اللَّهُمَّ إِنَّا نَعُوذُ بِكَ مِنَ الْعَصَبِيَّةِ. واقعاً مایه کمال تعجب است که علمای متعصب یا دکاندار برای فریب عوام چه کارها که نمی‌کنند! حتی حاضران شب را روز قلمداد کنند تا به مطلوب خود برسند!! با اینکه خبر فوق به هیچ وجه به نفع ادعایشان نیست ولی از استناد به آن و معکوس جلوه دادنش ابایی ندارند:

أولاً: در قرآن کریم کمترین دلیلی بر اینکه کسی پس از وفات پیامبری به روح او توسل بجوید، و یا اینکه پیامبران پس از وفات با این دنیا مرتبط باشند، وجود ندارد.

ثانیاً: از این خبر به وضوح تمام معلوم می‌شود که مسلمین میان زنده و مرده، - حتی اگر پیامبر خدا باشد - تفاوت قائل بودند و پس از رحلت رسول اکرم (ص) به روح آنحضرت متوسل نمی‌شدند و حضرتش را مخاطب نمی‌ساختند و با اینکه عمر و دوستانش در مدینه بودند، به جای آنکه به مرقد آن بزرگوار بروند و با او مکالمه کنند^(۴) - چنانکه در متن خبر ملاحظه می‌شود - مستقیماً خداوند متعال را می‌خواندند. (فتأمل جداً)

^۱ - آنچه در میان قلاب آورده‌ایم نویسنده در ترجمه خود نیاورده بود!!.

^۲ - توسل یا استمداد از ارواح مقدسه، جعفر سبحانی، ص ۱۰۵ و ۱۰۶.

^۳ - من لا یحضره الفقیه، کتاب الصلاة باب ۵۱ (باب صلاة الاستسقاء). حدیث ۲۱، در روایت مذکور آمده است که عباس عرض می‌کرد. «اللَّهُمَّ إِنَّا لَأَدْعُوهُ إِلَّا بِإِثَاكَ = پروردگارا، همانا ما جز تو را نمی‌خوانیم».

^۴ - درباره رفتار مسلمین صدر اسلام نسبت به درگذشتگان، رجوع کنید به کتاب «زیارت و زیارتنامه» خصوصاً صفحه ۳ تا ۲۹.

ثالثاً: عمر جناب عبّاس را نیز از فاصله چند کیلومتری نخواند بلکه او را از فاصله‌ای متعارف خواند و با خود به مصلّی آورد. (فتأمل)

رابعاً: عمر در این ماجرا به همان روشی عمل کرده که به قول «سبحانی» فقهای اسلام گفته‌اند که در نماز استسقاء بهتر است برای جلب هرچه بیشتر رحمتِ الهی، روزه بگیرند و با تواضع و خشوع راه بروند و اطفال و پیران فرتوت و پیرزنان را با خود بیاورند.^(۱)

بنابراین عمر و همراهانش با همراه آوردن عموی پیامبر، برای ادای نماز استسقاء، دعایی خطاب به خدا بر زبان آورده‌اند و مقصودشان این بود که پروردگارا ما هنگامی که پیامبرمان در میان ما بود به سبب حضور او در بین ما، از تو باران می‌طلبیدیم *أما اینک* که از حضور پیامبر در میان خود محرومیم، عبّاس عموی آن بزرگوار - که در آن زمان پیر مرد بود - در میان ماست به خاطر او هم که شده، به او و به ما رحم فرما و بر ما باران ببار. بدیهی است که هیچ مانعی ندارد که به هنگام دعا به پیشگاه خدا و برای جلب رحمتِ الهی، صالحین کهنسال یا کودکان بی‌گناه را نزد خدا یاد کنیم و بخواهیم خدا به خاطر آنها به ما نیز رحم فرماید، و یا از صالحین بخواهیم که به نفع ما دعا کنند. این کار از بحث ما کاملاً خارج است.^(۲) بحث ما بر سر این مسأله بود که آیا *شراً* جایز است که به ارواح طیبه انبیاء و اولیاء متوسّل شویم و آنها را شنوای خواسته‌های خود بدانیم و از ایشان بخواهیم میان ما و خدا وساطت و شفاعت کنند؟^(۳)!

^۱ - ر.ک. توسّل یا استمداد از ارواح مقدّسه، جعفر سبحانی، چاپ اول، ص ۱۰۴ به نقل از جلد اول کتاب «الفقه علی المذاهب الأربعة».

^۲ - همچنین حدیث دیگری که آقای «سبحانی» در صفحه ۱۴۲ کتابش به نقل از عثمان بن حنیف آورده و در حدیث مذکور نیز نایبایی با پیامبر زنده از فاصله‌ای متعارف سخن گفت (یعنی عمل او مشمول استعانت مقید بود) و آنحضرت را شفیع خواسته خود قرار داد، از بحث ما خارج است.

^۳ - بنابراین آنچه که آخوندها برای فریب عوام می‌گویند که در کتب حدیث - از جمله «سنن الکبری» یا مستدرک حاکم نیشابوری یا مصنّف عبدالرزاق یا آمده است که حضرت زهرا - علیها السّلام - جمعه‌ها قبر حضرت حمزه سید الشهداء و شهدای اُحد را زیارت می‌فرمود و در آنجا می‌گریست و برای آنها

خامساً: ای مدعیان تبعیت از اهل بیت، اگر شما در اینجا به عمل عمر - که البتّه به هیچ وجه مؤید ادّعی شما نیست - متشبّث شده‌اید چرا از کلام امام باقر(ع) یاد نمی‌کنید که از قول

دعا می‌کرد؛ یا پیامبر اوّل هر سال به بقیع می‌رفت و برای اهل بقیع دعا می‌فرمود یا عائشه قبر برادرش عبدالرحمن را زیارت می‌کرد یا پیامبر به عائشه که پرسیده بود اهل بقیع را چگونه زیارت کنم؟ فرمود بگو: «السَّلَامُ عَلَى أَهْلِ الدِّيَارِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ وَ يَرْحَمُ اللَّهُ الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنَّا وَ الْمُسْتَأْخِرِينَ وَ إِنَّا إِن شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لِلْأَحْقُونِ = براهل این سرزمین از مؤمنین و مسلمین دروود باد و خداوند کسانی از ما را که پیش از ما درگذشتند و کسانی که در آینده در اینجا می‌آرند رحمت فرماید و ما نیز هر آینه إِن شَاءَ اللَّهُ به شما می‌پیوندیم». (صحیح مسلم، کتاب الجنائز، ج ۲، ص ۶۷۱) بالکلّ از بحث ما خارج است و مشمول این حدیث است که رسول خدا(ص) فرمود: «إِنِّي نَهَيْتُكُمْ عَنْ زِيَارَةِ الْقُبُورِ = همانا شما را از زیارت قبرها نهی نمودم». و پس از اینکه آداب و عادات جاهلیّت در میان مردم سست گردید، فرمود: «أَلَا فَرُورَهَا فَإِنَّهَا تُذَكِّرُكُمْ الْآخِرَةَ (الموت) = اینک قبرستانها را زیارت کنید که این کار آخرت (مرگ) را به یاد شما می‌آورد.» (زیارت و زیارتنامه، ص ۴ و ۵).

بدیهی است به لحاظ یاد آوردی ناپایداری دنیا و تذکر مرگ و آخرت، دیدار قبور مؤمنین و غیر مؤمنین، مساوی است و اگر کسی به زیارت گورستان شهر خود - مثلاً بهشت زهرا در تهران - برود، مقصود حاصل می‌شود و لازم نیست فردی از ماکو یا خرمشهر بار سفر ببندد و برای تذکر آخرت به خراسان و زیارت بارگاه شکوهمند و غرق در طلا و آینه کاری شده امام رضا(ع) برود!! علاوه براین چنانکه می‌دانیم مردم از راههای دور و نزدیک به زیارت ائمه و امامزادگان نمی‌روند تا برای آن بزرگواران دعا کرده و آموزش بخواهند بلکه برای کسب رضایت آنها و جلب وساطت و شفاعت ایشان رنج سفر را به جان می‌خرند! (فتأمل)

پُر واضح است اگر فردی بر سر قبر والدین یا خویشاوندان و عزیزان خویش حاضر شود و متأثر شده و بگرید یا برای آنها به درگاه خدا دعا کرده و آموزش بخواهد هیچ ربطی به بحث ما ندارد و خوشبختانه مسلمین در این موضوع اختلافی ندارند.

اگر پیامبر(ص) در «ابواء» بر سر مرقد مادرش حاضر شد و گریست و یا حضرت زهرا(ع) نیز به زیارت قبر عموی پدر بزرگوارش حضرت حمزه(رض) می‌رفت و با یادآوری فداکاریهای او یا شهدای اُخُد می‌گریست و برای ایشان دعا می‌کرد، اَمّا دور قبرشان نمی‌گشت و آنها را میان خود و خدا واسطه قرار نمی‌داد. عائشه نیز برای قراءت فاتحه و دعا و طلب آموزش برای برادرش بر سر قبر او رفته بود نه جلب شفاعت او. (فتأمل)

جدّش علی(ع) فرمود: «كَانَ فِي الْأَرْضِ أَمَانَانِ مِنَ عَذَابِ اللَّهِ، وَ قَدْ رُفِعَ أَحَدُهُمَا فَدُونَكُمْ الْآخَرَ فَتَمَسَّكُوا بِهِ: أَمَّا الْأَمَانُ الَّذِي رُفِعَ فَهُوَ رَسُولُ اللَّهِ(ص) وَ أَمَّا الْأَمَانُ الْبَاقِي فَالِاسْتِغْفَارُ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ^ع وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ [سورة الأنفال: ۳۳]» در روی زمین دو امان و وسیله نجات از عذاب وجود داشت، یکی از آن دو بر داشته شد پس دیگری را [که در میان شماست] دریابید و بدان در آویزید. اَمَّا اَمَانِي كِه برداشته شد، رسول خدا(ص) بود [که در زمان حضورش از نزول کیفر الهی مصون بودید] و اَمَّا اَمَانِي كِه باقی است استغفار و آمرزش خواهی از خداست. خداوند فرموده: «(ای پیامبر) تا تو در میان ایشان خدا آنان را عذاب نخواهد کرد و خدا ایشان را عذاب نخواهد کرد در حالی که استغفار می کنند^(۱). (نهج البلاغه، حکمت شماره ۸۸) چنانکه ملاحظه می شود علی(ع) تصریح فرموده که رسول اکرم(ص) - و اصولاً انبیاء - پس از رحلت، از دسترس ما خارج اند. شما به چه دلیل می گوید ما به انبیاء و ائمه دسترسی داریم و با آنها گفتگو کنیم؟ اگر توّسل به پیامبر پس از رحلتش جایز بود و موجب دفع عذاب و جلب خیر می شد، امیر المؤمنین(ع) می فرمود به روح پیامبرتان متوسّل شوید که موجب امان از عذاب خداست.

البته دکانداران مذهبی از خوف اینکه زیارتگاهها خلوت و دگانشان بی رونق شود به انواع حیل متشبث می شوند. از جمله وقتی که از اثبات ولایت تکوینی برای انبیاء و ائمه عاجز می شوند، می گویند حتی اگر به انبیاء و اولیاء توان ایجاد معجزه یا رفع مشکلات مردم و شفای امراض و دفع شرّ از ایشان، إعطاء نشده باشد، آنها به سبب مقام والایشان نزد خدا، از دعاهاى مردم و خواسته‌هایشان بی خبر نیستند و یا می گویند ملائکه مطالب و دعاهاى مردم را

^۱ - سید رضی درباره این فرموده حضرت علی(ع) گفته است: «هذا من محاسن الإستخراج وَ لَطَائِفِ الإِسْتِنْبَاطِ = این نمونه‌ای از بهترین استفاده‌ها و لطیف ترین دریافت‌ها از آیات قرآن است». ر.ک. کتاب حاضر، ص ۴۳۶ و ۴۳۷.

به آنان می‌رسانند بنابراین زیارت و طواف قبورشان به منظور تقرب به خدا و طلب شفاعت از آنها و خواندن ایشان از دور و نزدیک و نذر کردن برای آن بزرگواران و تبرک جستن از ضریح آنها کاری عبث نیست!!

اما ادعایشان بلا دلیل است و مورد تأیید قرآن نیست. ملائکه به خواست ما بالا و پایین نمی‌روند [سوره مریم: ۶۴، الانبیاء: ۲۷ و ۲۸] که موظف باشند هرگاه پیغمبر یا ائمه را در حرمان یا از دور، خواندیم، پیغام ما را به پیغمبر و ائمه برسانند!! خدا کجای قرآن فرموده که پس از رحلت آن بزرگواران ما ملائکه‌ای داریم که کارشان خبررسانی به انبیاء و اولیا است؟!.

خوشبختانه مسلمین در اینکه فرشتگان را نمی‌توان خواند، اختلافی ندارند و در هیچ فرقه‌ای از فرق اسلامی مشاهده نمی‌شود که کسی بگوید: ای جبرئیل برایم شفاعت کن یا درخواست مرا به اطلاع فلان امام یا امامزاده برسان!! زیرا همگان می‌دانند که ملائکه عروج و نزول دارند و در آن واحد نمی‌توانند در بیش از یک جا باشند و فقط خداست که بر همه جا و بر همه چیز به صورت یکسان علم و احاطه دارد. بنابراین اگر کسی آنها را بی‌قید و شرط بخواند، برای آنها صفت خدایی قائل شده و به شرک مبتلا گردیده است. (فتاوی)

علاوه بر این خدا در قرآن آشکار ساخته که انبیاء در زمان حیات دنیوی از کارهای پنهانی و از ما فی الضمیر معاصرین خود مطلع نبوده‌اند، چه رسد به پس از رحلت که دنیای ما را ترک کرده و به عالم باقی منتقل شده‌اند. قدمای شیعه نیز این عقیده را باطل دانسته و آن را از عقاید حشویان شمرده‌اند.^(۱)

قرآن کریم به پیامبر اکرم (ص) فرموده که برخی از مردم که ظاهر کلامشان مورد پسند تو واقع می‌شود باطنشان برخلاف ظاهر آنهاست [سوره البقره: ۲۰۴ و ۲۰۵] و یا فرموده: **وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنْفِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَىٰ النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَهُم** [سوره التوبه: ۱۰۱] «برخی از بادیه‌نشینان اطراف شما منافق‌اند و بعضی از اهالی مدینه [نیز] برنفاق

^۱- ر.ک. عرض أخبار اصول بر قرآن و عقول، ص ۱۰۵.

خو گرفته‌اند، تو (ای پیامبر) ایشان را نمی‌شناسی، ما آنان را می‌شناسیم». یا حضرت سلیمان پس از شنیدن خبر از هُدْهُد، نمی‌دانست که راست می‌گوید یا نه به همین سبب فرمود: خواهیم دید که آیا راست گفته‌ای یا از دروغ‌گوییانی [سوره النمل: ۲۷]. پیامبر اکرم (ص) پس از نزول آیات لعان، وقتی مرد و زنی طبق آیات قرآن «لعان» انجام دادند، به آن دو فرمود: شما می‌دانید که من علم غیب نمی‌دانم، حساب شما دو تن با خداست، یکی از شما دروغگو است و یک بار به مرد و یک بار به زن فرمود: اگر دروغ گفته‌ای توبه کن^(۱). و بنا به نقل مجلسی، پیامبر فرموده: «لَيَخْتَلِجَنَّ قَوْمٌ مِنْ أَصْحَابِي دُونِي وَ أَنَا عَلَى الْحَوْضِ فَيُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتِ الشَّمَالِ فَأُنَادِي: يَا رَبِّ أَصِيْحَابِي أَصِيْحَابِي^(۲) (أَصْحَابِي أَصْحَابِي) فَيُقَالُ: إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ» «روز قیامت که من بر کنار حوض کوثر نشسته‌ام گروهی از أصحابم را به سوی عذاب الهی می‌برند. من [پروردگارم را] می‌خوانم و می‌گویم: پروردگارا اینان أصحاب و یاران من اند. [در جوابم] گفته می‌شود: همانا تو نمی‌دانی که بعد از تو چه کرده‌اند^(۳)». بنابراین پیغمبر نمی‌داند پس از رحلتش دیگران چه کرده‌اند. پس پیغمبر که نمی‌داند فلان بنده چه کاره است چگونه ممکن است در محکمه الهی از او طرفداری و شفاعت کند؟! فقط خداست که ظاهر و باطن و سرّ و آشکار بندگان را می‌داند و فرموده: مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ^ع يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ [سورة البقره: ۲۵۵]

«کیست آن که بی‌إذن و رخصت خدا، نزد او شفاعت کند، [خدا] می‌داند آنچه در برابرشان (= آینده) و در پشت سرشان (= گذشته) است». و جز خدا، هیچ کس چنین علم و اطلاعی ندارد. بنابراین هیچ پیغمبر و فرشته‌ای نمی‌داند اراده خدا در حق کدام بنده تعلق خواهد گرفت و برای چه کسی إذن شفاعت صادر خواهد شد. تعیین شفیع برای مقصّر قابل شفاعت،

^۱ - مصنف عبدالرزاق، ج ۷، حدیث ۱۲۴۴۴، ۱۲۴۴۹ و ۱۲۴۵۵.

^۲ - تصغیر در اینجا به منظور تحبیب و اظهار محبت است.

^۳ - بحار الانوار، ج ۸، ص ۲۷.

با خداست نه با بندگان زیرا شفیعان نیز از هیبت و جلالِ الهی بیمناک اند و به خواست ما توجّهی ندارند. **وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى** [سورة الأنبياء: ۲۸] «جُزْ برای کسی که او پسندد و راضی باشد وساطت و شفاعت نمی کنند». زیرا می دانند و می دانیم که انسان هر چه که بخواهد، نخواهد شد بلکه: **فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَالْأُولَىٰ وَكَم مِّن مَّلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مَن بَعَدَ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَن يَشَاءُ وَيَرْضَىٰ** [سورة النجم: ۲۵ و ۲۶] «(اختیار) آخرت و این جهان فقط از آن خداست و چه بسیار فرشتگانی در آسمانها که شفاعتشان هیچ سودی نبخشد مگر پس از آنکه خداوند برای کسی که بخواهد و خشنود باشد، اجازت و رخصت دهد». (فتأمل).

حضرت علیّ یَعْلَمَ نیز اطلاع از کارهای غیر آشکار ما فی الضمیر مردم را مختصّ خدای متعال دانسته که در این موضوع «لا شهید (شاهد) غیره و لا وکیل دونه» «هیچ شاهد و ناظر و مراقبی جز او نیست^(۱)». و درباره اطلاع از آینده فرموده: «قَدْ أَفْلَقَنِي مَا أَجَمَّ عَلَيَّ مِنْ مَصِيرٍ عَاقِبَتِي» «سرنوشت مبهم و تاریکم مرا نگران ساخته است^(۲)». (پس غیب نمی دانسته).

پس از رحلت نیز انبیاء رابطه ای با دنیای فانی ما ندارند. چنانکه پیامبری که خداوند او را میراند، حتّی از مدت مرگش خبر نداشت [سورة البقره: ۲۵۹] و حضرت عیسی (ع) در قیامت عرض می کند من تا زمانی که در میان مردم بودم شاهد اعمالشان بودم امّا پس از وفاتم این تویی که بر هر چیز شاهد و مراقبی [سورة المائده: ۱۱۷]. و اصحاب کهف نیز پس از بیدار شدن نمی دانستند که چه مدّتی خفته بودند و نمی دانستند دقیقاً نوس مرده و اوضاع منطقه آنها عوض شده است [سورة الکهف: ۱۹]. حضرت نوح (ع) نیز نمی دانست که پسرش از طوفان نجات نمی یابد و گمان می کرد که خدا پسرش را به عنوان اینکه **أهل** اوست (= از أهل بیت اوست) نجات می بخشد امّا پس از غرق شدن او فهمید که «مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ» «کسی که حکم

^۱ - نهج البلاغه، نامه ۲۶.

^۲ - الصّحیفه العلویّه، دعاؤه فی الثّناء والمناجاة، ص ۱۳۴.

[عذاب] بر او پیشی گرفته است». [سوره المؤمنون: ۲۷] پسرش نیز بوده است و به همین سبب از خدا راجع به پسرش پرسید خداوندنا پسر من از اهل و خانواده‌ام بود و وعده تو راست و درست است پس چرا او از نجات یافتگان نبود و جواب شنید که پسر تو به سبب اعمال بدش در واقع اهل تو نیست و لذا غرق گردید [سوره هود: ۴۰ تا ۴۶]. معلوم می‌شود که حضرت نوح (ع) علم غیب نداشت.

حضرت ابراهیم (ع) نمی‌دانست صاحب فرزندی به نام اسحاق (ع) و نوه‌ای به نام یعقوب (ع) خواهد شد لذا وقتی ملائکه بر حضرت ابراهیم وارد شدند و آنها را شناخت و برایشان گوساله‌ای ذبح و طبخ نمود (اگر علم غیب می‌داشت از ابتداء آن فرشتگان را می‌شناخت و با گوساله طبخ شده از آنها پذیرایی نمی‌کرد)، پس از اینکه فرشتگان او را به فرزندی بشارت دادند، با تعجب گفت: آیا با اینکه مرا پیری فرا رسیده، بشارت می‌دهید؟! فرشتگان گفتند: تو را به حق مژده داده‌ایم پس از ناامیدان مباش. همچنین حضرت ابراهیم (ع) هیچ اطلاعی از مأموریت فرشتگان مذکور نداشت و از ایشان پرسید: ای فرستادگان مقصود شما چیست؟ فرشتگان گفتند ما [برای عذاب] به سوی قوم گنهکاران اعزام شده‌ایم [سوره الحجر: ۵۴ و ۵۵ و ۵۷ و ۵۸] ابراهیم متعجبانه پرسید: چگونه بر آن شهر عذاب نازل می‌کنید با اینکه حضرت لوط در آن شهر است؟! فرشتگان پاسخ دادند ما لوط را نجات می‌دهیم [سوره العنکبوت: ۳۲]. اگر حضرت ابراهیم می‌دانست که فرشتگان قبل از عذابِ الهی شهر سدوم، حضرت لوط را نجات می‌دهند دیگر نمی‌پرسید چگونه بر آن شهر عذاب نازل می‌کنید در حالی که لوط در میانشان است؟.

حضرت زکریا (ع) نیز نمی‌دانست که صاحب فرزند می‌شود لذا وقتی او را به فرزندی به نام یحیی بشارت دادند شگفت زده پرسید: پروردگارا چگونه مرا پسری خواهد بود و حال آنکه زخم نازاست و به تحقیق از پیری به نهایت ضعف و خشکی رسیده‌ام!.

حضرت لوط (ع) نیز علم غیب نداشت و فرشتگانی را که برای عذاب قومش آمده بودند شناخت و تصور می‌کرد آنها بشراند و ییمناک شد که مبادا قومش به ایشان تعرض کنند و

حتی پس از دانستن اینکه قومش از این مهمانان صرف نظر نمی کنند گفت ای کاش برای مقابله با شما قدرتی داشتم، تا اینکه سر انجام ملائکه خود را معرفی کردند و گفتند برای عذاب آمده اند [سوره هود: ۸۰] و نگران نباشد زیرا او و خانواده اش به جز همسرش را قبل از نزول عذاب، نجات می دهند. [سوره العنکبوت: ۳۳].

حضرت موسی (ع) که از انبیاء اولوا العزم است از فرمانروای ظالم که کشتیهای نامعیوب را غضب می کرد و از والدین صالح آن پسر که مقتول شد و از گنج زیر دیوار خبری نداشت [سوره الکهف: ۶۷ تا ۸۲]. اگر حضرت موسی (ع) علم غیب می داشت به همسرش اعتراض نمی کرد.

پیامبر اسلام (ص) نیز در سال ششم هجری در رؤیا دید که وارد مسجد الحرام شده و مشغول ادای مناسک حج است و به همین سبب با عده ای - که بیش از هزار تن بودند - از جمله حضرت علی (ع) رهسپار مکه شد و نمی دانست که رؤیایش سال بعد یعنی در سال هفتم هجری تحقق می یابد. آنحضرت در مکانی به نام «حدیبیه» با ممانعت مشرکین مواجه شد و عثمان را برای مذاکره به مکه اعزام فرمود. مشرکین از بازگشت او جلوگیری نمودند و برگشت عثمان به نزد پیامبر به طول انجامید و شایع شد که عثمان کشته شده است. رسول خدا (ص) و همراهانش آماده دفاع شدند و پیامبر فرمود: از اینجا نمی روم تا کار را یکسره کنم و برای تجدید پیمان خود با مسلمانان زیر سایه درختی نشست و تمام یاران آنحضرت با او دست بیعت و وفاداری و پایداری دادند و سوگند یاد کردند که تا آخرین نفس از اسلام دفاع کنند که این واقعه به «بیعة الرضوان» معروف گردیده است [سوره الفتح: ۱۸] تا اینکه عثمان بازگشت و این ماجرا به انعقاد صلحنامه حدیبیه انجامید. بنابراین پیامبر اکرم (ص) و حضرت علی (ع) اولاً نمی دانستند که رؤیای رسول خدا (ص) در آن سال تحقق نمی یابد بلکه

سال بعد محقق می‌شود. **ثانیاً:** پیامبر اکرم (ص) تا قبل از مراجعت عثمان نمی‌دانست علت تأخیر وی چیست و چرا مشرکین او را نگه داشته‌اند^(۱).

شهید بزرگوار جناب «مسلم بن عقیل» که نائب و نمایندهٔ خاص حضرت سید الشهداء (ع) بود در وقت شهادت می‌گوید وصیتم این است که نامه‌ای بنویسید به امام حسین (ع) که به طرف کوفه نیاید چون که من قبلاً نامه نوشته بودم که مردم کوفه با آنحضرت‌اند و همکاری خواهند کرد و بدین سبب آنحضرت حجّت را بر خود تمام یافته می‌داند و به کوفه خواهد آمد درحالی که در واقع چنین نیست و من فرصت نیافته‌ام تا امام را از تغییر اوضاع و ادّعی پوچ اهل کوفه با خبر سازم^(۲). ملاحظه می‌کنید که نایب و پسر عموی امام معتقد بود امام (ع) از وضع کوفه و مردم آن خبر ندارد و نیز صدای او را نمی‌شنود. اگر صدای نماینده و نائب خود را می‌شنید، نوشتن نامه لازم نبود! حال چگونه شما ادّعا می‌کنید که امام پس از رحلت از احوال و اقوال ما مطلع است؟! دربارهٔ علم غیب مطالب مهمّی در فصل سوم باب دوم آورده‌ایم. (ص ۳۳۵)

* * *

دیگر از اقوالی که برای فریب عوام از آن بسیار سوء استفاده می‌شود این است که غالباً در کتب خود و یا بر منابر می‌گویند در کتابهای سیره و حدیث آمده است که پس از غزوهٔ بدر، جنازهٔ تعدادی از مشرکین را در گودالی انداختند، پیامبر خطاب به مردگان مذکور فرمود: من وعدهٔ پروردگارم را راست و حقّ یافتم، آیا شما نیز وعدهٔ خدایتان را راست و حقّ یافتید؟! اگر مردگان سخن انسانهای زنده را نمی‌شنوند پس چرا پیامبر اموات را مورد خطاب قرار داد؟!.

^۱ - در این موضوع ضرور است که مراجعه شود به کتاب شریف **راه نجات از شرّ غلاة**، صفحهٔ ۹۷ تا ۱۸۶ و جلد دوم آن، موسوم به **زیارت و زیارتنامه**، صفحهٔ ۱۹۲ تا ۱۹۶.

^۲ - شیخ عباس نیز این ماجرا را در **منتهی الآمال** (ج ۱، ص ۳۱۵) آورده است.

متأسفانه ماجرای مذکور را همیشه ناقص نقل می‌کنند و من تاکنون ندیده‌ام که خرافیین این ماجرا را به صورت کامل ذکر کنند. ما برای بیداری خوانندگان ماجرا را با استناد به کتب معتبر سیره و حدیث به صورت کامل نقل می‌کنیم تا خدعه خرافه فروشان نقش بر آب شود. معتبر ترین و مشهور ترین سیره پیامبر اکرم (ص) «سیره النبی» تألیف ابن هشام است. وی و ابن کثیر که سیره او نیز شهرت فراوان دارد، در فصل «غزوة البدر العظمی» نوشته‌اند: «عن عائشة قالت: لما أمر رسول الله (ص) بالقتلی أن یطرحوا فی القلیب، طرخوا فیهِ وَقَفَ عَلَیْهِمْ رسول الله (ص) فَقَالَ: یا أَهْلَ القَلِیبِ هَلْ وَجَدْتُمْ ما وَعَدْتُمْ رُبُّكُمْ حَقًّا؟^(۱) فإِیَّ قَدْ وَجَدْتُمْ ما وَعَدَنِي رَبِّي حَقًّا. قالت: فَقَالَ لَهُ أَصْحَابُهُ: یا رَسُولَ الله، أَتُكَلِّمُ قَوْمًا مَوْتَى؟ فَقَالَ لَهُمْ: لَقَدْ عَلِمُوا أَنَّ ما وَعَدَهُمْ رَبُّهُمْ حَقٌّ، قالت عائشة: وَالنَّاسُ یَقُولُونَ: لَقَدْ سَمِعُوا ما قُلْتُ لَهُمْ وِإِنَّمَا قَالَ لَهُمْ رسول الله (ص) لَقَدْ عَلِمُوا^(۲). «از عائشه روایت شده که گفت: چون رسول خدا (ص) فرمان داد که گشتگان (مشرکین در غزوه بدر) در چاه افکنده شوند، آنها را در چاه انداختند رسول خدا بر فراز ایشان ایستاد و فرمود: ای اهل چاه، آیا آنچه پروردگارتان به شما وعده فرموده بود، راست و درست یافتید؟ همانا من آنچه پروردگارم مرا وعده فرموده بود، راست و درست یافتم. عائشه گفت: أصحاب آن حضرت عرض کردند: ای رسول خدا آیا با گروهی مرده سخن می‌گویی؟! حضرتش فرمود: به درستی که دانستند آنچه پروردگارشان به ایشان وعده داده بود، راست و درست است. عائشه گفت: مردم می‌گویند [پیامبر فرمود] آنها شنیدند آنچه به ایشان گفتم جز این نیست که رسول خدا (ص) فرمود: به درستی که آنها دانستند».

در «سیره الحلبيّه» نیز آمده است: «عن عائشة أنّها أنكرت قوله (ص): لَقَدْ سَمِعُوا ما قُلْتُ و قالت: إِنَّمَا قَالَ لَقَدْ عَلِمُوا أَنَّ الَّذِي كُنْتُ أَقُولُ حَقٌّ و قالت: إِنَّمَا أَرَادَ النَّبِيُّ (ص) - أي بِقَوْلِهِ فِي حَقِّ أَهْلِ القَلِيبِ ما أَنْتُمْ بِأَسْمَعِ مِنْهُمْ - الآنَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّ الَّذِي أَقُولُ لَهُمْ هُوَ الحَقُّ، أي

^۱- اشاره است به آیه ۴۴ سوره مبارکه اعراف .

^۲- سیره النبی، ابن هشام، تصحیح محمد محیی الدین عبدالحمید، مکتبه محمد علی صبیح، ج ۲، ص ۴۶۶ .

لَا أَتُهُمْ يَسْمَعُونَ مَا أَقُولُ بِحَاسَّةٍ سَمِعَهُمُ الَّتِي كَانَتْ مَوْجُودَةً فِي الدُّنْيَا، ثُمَّ قَرَأَتْ - أَيْ مُحْتَجَّةً عَلَى ذَلِكَ - قَوْلَهُ تَعَالَى: **إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى** [سورة النمل: ۸۰] وَ يَقُولِهِ: **وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مِّنْ فِي الْقُبُورِ** [سورة فاطر: ۲۰]^(۱) (روایت شده عائشه این موضوع که پیامبر(ص) [به مقتولین بدر] فرموده باشد «به درستی که آنها شنیدند» را انکار کرد و گفت: [پیامبر] فرمود «به درستی که آنها دانستند همانا آنچه که گفته‌ام راست و درست است». عائشه گفت: جز این نیست که پیامبر درباره مقتولین افتاده در چاه [بدر] با گفتن اینکه «شما شنواتر از ایشان نیستید» می‌خواست [بفهماند] اکنون هر آینه می‌دانند همانا آنچه به ایشان می‌گفتم راست و درست است، یعنی نه اینکه آنچه را می‌گویم آنها با حسّ شنوایی که در دنیا [برایشان] موجود بود می‌شنوند. سپس بر [تأیید] این موضوع، آیه «**همانا تو مردگان را نمی‌شنوایی**» [سورة النمل: ۸۰] و آیه «**و تو شنواننده کسانی که در قبرها قرار دارند، نیستی**» [سورة فاطر: ۲۲] را تلاوت کرد یعنی به دو آیه مذکور احتجاج و استدلال کرد. . . .».

ابن کثیر در سیره‌اش در همان فصل «غزوة بدر العظمی» و بخاری^(۲) و مسلم^(۳) و نسائی^(۴) و ابن ابی الحدید شارح مشهور «نهج البلاغه» این ماجرا را نقل کرده‌اند. ابن ابی الحدید می‌گوید هنگامی که سران و بزرگانِ مقتولِ قریش در چاه افکنده شدند، رسول خدا(ص) پیرامون چاه دور می‌زد و جنازه آنها را که به خاک افتاده بودند [می‌نگریست] ابوبکر [هنگام انداختن آنها به چاه] نام یکا یکا آنها را اعلام می‌کرد و رسول الله(ص) خدا را [به پاس غلبه بر آنان] حمد و سپاس می‌گفت. سپس پیامبر بر بالای چاه ایستاد و آنها را یکان یکان به نام صدا زد و فرمود: «**هَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا؟ فَإِنِّي وَجَدْتُ مَا وَعَدَنِي رَبِّي حَقًّا. بِئْسَ**

^۱ - السيرة الحلبية، المكتبة الاسلامية للحاج رياض الشيخ، بيروت، ج ۲، ص ۱۸۲ .

^۲ - صحيح بخاری، كتاب المغازی، باب ۸، حديث ۳۹۷۸ تا ۳۹۸۱ .

^۳ - صحيح مسلم، كتاب الجنائز، باب ۹، حديث ۲۶ .

^۴ - سنن نسائی، ج ۴، ص ۱۱۰ و ۱۱۱ .

الْقَوْمِ كُنْتُمْ لِنَبِيِّكُمْ، كَذَّبْتُمُونِي وَ صَدَّقْتَنِي النَّاسُ وَ أَخْرَجْتُمُونِي وَ آوَانِي النَّاسُ وَ قَاتَلْتُمُونِي وَ نَصَرْتَنِي النَّاسُ فَقَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَتُنَادِي قَوْمًا قَدْ مَاتُوا؟ فَقَالَ: لَقَدْ عَلِمُوا أَنَّ مَا وَعَدْتُهُمْ رَبُّهُمْ حَقٌّ وَ قَالَ ابْنُ اسْحَاقَ فِي كِتَابِ الْمِغَازِي أَنَّ عَائِشَةَ كَانَتْ تَرُوي هَذَا الْحَبْرَ وَ تَقُولُ: فَالنَّاسُ يَقُولُونَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ: لَقَدْ سَمِعُوا مَا قُلْتُ لَهُمْ وَ لَيْسَ كَذَلِكَ، إِنَّمَا قَالَ: لَقَدْ عَلِمُوا أَنَّ مَا وَعَدْتُهُمْ رَبُّهُمْ حَقٌّ»^(۱) «آیا آنچه را که پروردگارتان وعده فرموده بود، حق یافتید؟ (الأعراف/۴۴) همانا من آنچه را که پروردگارم وعده فرموده بود حق یافتم، برای پیامبرتان چه بد قومی بودید، شما مرا تکذیب کردید در حالی که مردم مرا تصدیق کردند، مرا [از زادگاهم] اخراج کردید و مردم مرا مأوا دادند و پذیرفتند، به جنگ با من پرداختید و مردم مرا یاری کردند. [أصحاب] گفتند: ای رسول خدا آیا قومی را ندا می کنی که مرده اند؟! پیغمبر فرمود: هر آینه دانستند آنچه پروردگارشان به ایشان وعده داده بود، راست و درست است. ابن اسحاق [که مؤلف کهن ترین سیره پیامبر است و ابن هشام سیره خود را بر اساس سیره او تألیف کرده است] در کتاب مغازی^(۲) می گوید عائشه این خبر را نقل می کرد و می گفت: مردم می گویند پیغمبر (ص) فرموده آنچه بدیشان گفتم هر آینه شنیدند در حالی که نه چنین است، جز این نیست که فرمود: هر آینه دانستند آنچه پروردگارشان به آنان وعده داده بود، حق است».

ملاحظه می کنید که این خبر تمامی احادیث دیگر را تبیین و تصحیح می کند و باید سایر احادیث را در پرتو توضیح این حدیث فهمید. چون این خبر دهان به دهان و سینه به سینه نقل شده، دچار تغییراتی گردیده که عائشه حقیقت ماجرای را تبیین کرده تا از اشتباه سایرین ممانعت شود، عائشه که در خانه پیامبر می زیسته و پدرش نیز شاهد مستقیم واقعه بوده بهتر و

^۱ - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، دار المعرفة والکاتب العربی و احیاء التراث العربی، بیروت، ج ۳، ص ۳۵۴ و ۳۵۵.

^۲ - در قدیم به کتاب سیره «مغازی» نیز می گفتند زیرا «غزا» در اصل به معنای «قصد» است و منظور از مغازی، تصمیمات و کارهای پیامبر (ص) است.

دقیقت از سایرین می‌توانست از کمّ و کیف حادثه با خبر شود. در این واقعه سایر روایت‌ها موقّعت عائشه را نداشته‌اند زیرا عائشه حقیقت ماجرا را از پدرش یا پیامبر و یا هر دو شنیده بود. علاوه بر این وی برای صحّت نقل خود به عموم دو آیه قرآن استدلال کرده است که نباید این نکته مورد غفلت قرار گیرد.

ابن کثیر در وقایع سال دوّم هجری در همان فصل «غزوة بدر العظمی» نوشته است: «ذُكِرَ عِنْدَ عَائِشَةَ أَنَّ ابْنَ عُمَرَ رَفَعَ إِلَى النَّبِيِّ (ص) أَنَّ الْمَيْتَ يُعَذَّبُ فِي قَبْرِهِ بِبُكَاءِ أَهْلِهِ، فَقَالَتْ: إِنَّمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): إِنَّهُ لَيُعَذَّبُ بِخَطِيئَتِهِ وَذَنْبِهِ وَإِنَّ أَهْلَهُ لَيَكُونُونَ عَلَيْهِ الْآنَ. قَالَتْ: وَذَلِكَ مِثْلُ قَوْلِهِ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَامَ عَلَى الْقَلْبِ وَفِيهِ قَتْلَى بَدْرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فَقَالَ لَهُمْ مَا قَالَ، قَالَ: إِنَّهُمْ لَيَسْمَعُونَ مَا أَقُولُ وَ إِنَّمَا قَالَ: إِنَّهُمْ الْآنَ لَيَعْلَمُونَ إِنَّمَا كُنْتُ أَقُولُ لَهُمْ حَقًّا. ثُمَّ قَرَأَتْ: **إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى** [سورة النمل: ۸۰] **وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مِّنَ فِي الْقُبُورِ** [سورة فاطر: ۲۲]

«نزد عائشه گفته شد که پسر عمر از قول پیغمبر (ص) می‌گوید: همانا میت در قبرش از گریه خانواده‌اش مُعَذَّب می‌شود. عائشه گفت جُز این نیست که رسول خدا (ص) فرمود: [میت] که خانواده‌اش الآن بر او می‌گیرند، به سبب کار نا درستش و گناهش عذاب می‌شود. [عائشه] گفت این مانند آن گفتار رسول خداست که بر سر چاهی که مقتولین [غزوة] بدر در آن بودند، ایستاد و به آنها گفت آنچه گفت و [می‌گویند] فرمود: همانا ایشان آنچه می‌گویم می‌شنوند، جُز این نیست که فرمود: هر آینه می‌دانند همانا آنچه بدیشان می‌گفتم، حقیقت دارد. سپس [در تأیید قول خود] آیه «**همانا تو مردگان را نمی‌شنوی**» [سورة النمل: ۸۰] و «**تو شنونده کسانی که در قبرها قرار دارند، نیستی**» [سورة فاطر: ۲۲] را تلاوت نمود.»

بنابراین حقیقت ماجری چنانکه از قول ارباب سیر و حدیث و تاریخ آوردیم، واضح گردید و استناد به احادیثی بر خلاف اخباری که آورده‌ایم، موجه نیست. اما درباره کسانی که اصرار دارند به احادیث ناموجه متشبّث شوند و فی‌المثل به حدیث ۳۹۷۶ بخاری استناد می‌کنند، لازم است بدانیم که:

أولاً: اخباری را که در بالا آوردیم، به روی خود نمی آورند و به قول معروف «لا إله» را می گویند اما «إلا الله» را نمی گویند!!

ثانياً: حتی اگر فرض کنیم که پیامبر به مقتولین خطاب کرده باشد، پرواضح است - چنانکه علمای بلاغت نیز گفته اند - همیشه خطاب به معنای آن نیست که مخاطب، شنوای کلام است بلکه در موارد بسیاری قول گوینده از باب «زبان حال» یا «حدیث نفس» است؛ چنانکه حضرات صالح و شعیب (ع) پس از اینکه قومشان بر اثر زلزله از بین رفتند، از کشتگان روی گرداندند و گفتند ما پیامهای خدا را به شما ابلاغ کرده و برای شما خیر خواهی نمودیم اما شما خیر خواهان را دوست نمی دارید و لائق تأسف نیستید. [سورة الأعراف: ۷۹ و ۹۳].

اگر مقصود، شنیدن مقتولین بود که دیگر روی گرداندن قبل از سخن گفتن (فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَ قَالَ) لازم نبود. به قول برادر مفضل ما جناب سید مصطفی طباطبائی - حَفَظَهُ اللهُ - حتی ملحدین مادیگرا که به بقای روح قائل نیستند، از این فن بلاغی در سخنان خویش استفاده می کنند و مثلاً بر سر قبر لنین در خطابه ای می گویند: «ای لنین، آسوده باش که ما تلاشهایی تو را در طریق حاکمیت محرومین زمین، ادامه می دهیم!!» تردید نیست که آنها اعتقادی به اینکه لنین صدای آنها را می شنود، ندارند و نمی توان این جمله را بر اعتقاد آنان بر سامع بودن لنین پس از موت، حمل کرد! (فتأمل)

چنانکه ترمذی و ابن ماجه و دارمی نقل کرده اند پیامبر اکرم (ص) در منطقه ای از مکه به نام «حزوه» ایستاد و خطاب به مکه فرمود: به خدا که تو بهترین سرزمین خداوندی و اگر مرا از تو اخراج نمی کردند من نیز بیرون نمی رفتم. بدیهی است که این خطاب را نمی توان دلیل شمرد که پیامبر مکه را سامع سخن خود می دانسته است بلکه هر منصفی می فهمد که این سخن پیامبر از باب حدیث نفس است. همچنین روایت شده که عُمَرُ به حجرالاسود خطاب کرد که: به خدا من تو را می بوسم با اینکه می دانم تو سنگی و زیان و سودی به من نمی رسانی و اگر ندیده بودم که رسول خدا (ص) تو را بوسیده است، تو را نمی بوسیدم. پر واضح است که این سخن نه بدان معناست که عمر حجرالاسود را سامع کلامش می دانسته است.

آیا حضرت سجاد که ماه را مخاطب قرار می‌داد (صحیفه سجّادیه، دعای ۴۳) قائل بود که ماه
سامع سخن اوست؟!.

ما مسلمانان، حتّی در نماز فردای می‌گوییم: «السَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتُهُ = سلام
بر شما و رحمت خدا و برکاتش [بر شما باد]». شکّ نیست که مسلمانان خبر ندارند که من
در گوشه اتاقم و در پایان نمازم به آنها سلام می‌گویم و آنها را دعا کرده و رحمت و برکات
خدا را برایشان طلب می‌کنم. من یا شما نیز معتقد نیستیم که آنها صدای ما را می‌شنوند و به
همین سبب توقع نداریم پاسخی بگیریم بلکه از این فنّ بلاغی به منظور دیگری استفاده شده
و مقصود آن است که مسلمان در همه حال خود را با جمع مسلمین احساس کند و حتّی در
تنهایی نیز از یاد سایر مسلمین و پیوند با آنها غافل نشود و برای آنها دعا کند گویی که در
کنار او هستند. این موضوع درباره صیغ جمع در قرائت سوره حمد در نماز فردای نیز صادق
است. و دلیل ما بر اینکه قول حضرت صالح و شعیب(ع)، «زبان حال و حدیث نفس» بوده؛
علاوه بر وجود حرف عطف «فاء= پس، سپس» بر سرفعل «تَوَلَّی» - که می‌رساند پس از هلاکت
قوم خویش سخن گفته‌اند - آن است که حضرات صالح و شعیب اگر می‌خواستند مردگان
سخنشان را بشنوند، مانند حضرات نوح و هود (ع) در زمان حیات قومشان به آنان می‌گفتند:
«أَبْلِغُكُمْ رِسَالَتِ رَبِّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ» ﴿پیامهای پروردگارم را به شما می‌رسانم و برایتان خیر
خواهی کرده و شما را اندرز می‌دهم.﴾ و «أَبْلِغُكُمْ رِسَالَتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ»
پیامهای پروردگارم را به شما می‌رسانم و من برایتان خیرخواه و اندرزگویی امین‌ام». (الأعراف/ ۶۲ و ۶۸ - مقایسه شود با آیه ۷۹ و ۹۳ سوره اعراف) و لزومی نداشت که پس از
مرگشان این سخن را به آنها بگویند که برایشان فائده‌ای نداشت و نیازی نبود که حضرت
شعیب(ع) به مردگان بگوید هلاکت شما سزاوار تأسّف نیست. بنا براین به عنوان حدیث نفس،
فرمود: فَكَيْفَ ءَأَسَىٰ عَلَىٰ قَوْمٍ كَافِرِينَ ﴿پس چگونه بر گروهی کافر تأسّف خورم؟﴾
[سورة الأعراف: ۹۳].

ثالثاً: قول قتاده را در ذیل حدیث که گفت: «أحيائهم الله حتى أسمعهم قوله توبيخاً و تصغيراً و نقيمةً و حسرةً و ندماً» «خدا آنها را به منظور توبیخ و تحقیق و عقوبت و حسرت دادن و پشیمان کردنشان زنده ساخت تا کلام پیامبر را به ایشان بشنواند» غالباً ذکر نمی‌کنند. در حالی که به قول علمای حدیث حتی اگر این روایت را بدون توجه به توضیح عائشه بپذیریم حدّ اکثر می‌رساند که چون آنان سران کفر و در دشمنی و آزار پیامبر بسیار کوشا بوده‌اند به عنوان امری خارق العاده و به منظور اضافه کردن عذابشان، خدا استثناء در آن وقت مخصوص و معین، کلام پیامبر را به مقتولین رسانده است خصوصاً که در این دسته از احادیث^(۱) پیامبر اکرم (ص) لفظ «الآن» را نیز گفته است که می‌رساند آنها «الآن» -

^۱ - احادیثی که دلالت بر اطلاع اموات از جهان فانی دارند، بنا بر تحقیق، معیوب یا ضعیف السند است و یا به لحاظ دلالت، وافی به مقصود خرافیون نیست. از جمله حدیثی که به عائشه تهمت زده که وی گفته است: قال رسول الله (ص): ما من رجل يزور قبر أخيه و يجلس عنده إلا استأنس به و ردّ عليه حتى يقوم «مردی نیست که قبر برادر مؤمنش را زیارت می‌کند و نزد آن می‌نشیند مگر اینکه مقبور با او انس می‌گیرد و به او پاسخ می‌دهد تا اینکه وی برخیزد (و برود)!!» زیرا یکی از روایات آن که «یحیی بن یمان» نام دارد غیر قابل اعتماد و راوی دیگر آن «عبدالله بن سمعان» از نظر علمای رجال ضعیف است. و از آن جمله است حدیثی منقول در «سنن دارمی» که مدعی است عائشه بر مردمی که در قحط سالی به او شکایت آوردند گفت: أنظروا قبر النبي فاجعلوا منه كوةً إلى السماء حتى لا يكون بينه و بين السماء سقفاً «به قبر پیامبر بنگرید و میان سقف مقبره پیامبر روزنی به آسمان باز کنید تا میان آسمان و مقبره آن حضرت فاصله و مانعی نباشد» و یا حدیثی منقول در «سنن ابن ماجه» که می‌گوید عمر روزی به مسجد پیامبر رفت و دید که معاذ بن جبل کنار قبر پیغمبر ایستاده و می‌گرید و یا خبری که سمهودی در «وفاء الوفاء» (ص ۱۳۷۴) آورده که بلال بر سر قبر پیامبر آمد و گفت ای رسول خدا برای امت خویش باران طلب کن . . . الخ و نظایر این اخبار بالکل دروغ و بر خلاف حقائق تاریخ است زیرا مطلعین از تاریخ به خوبی می‌دانند که سالیان بسیار قبر پیامبر اکرم (ص) در اطاق عائشه بود که وی در همانجا زندگی می‌کرد و تا مدت‌ها پس از فوت او نیز محل رفت و آمد مردم نبود (ضرور است که مراجعه شود به کتاب **زیارت و زیارتنامه**، صفحه ۱۶ به بعد) و بنا به تحقیق «ابن تیمیه» احدی از اصحاب پیغمبر برای زیارت قبر آن حضرت که در حجره عائشه بود، شدّ رحال نمی‌کرد و بار سفر نمی‌بست بلکه اگر در مدینه حضور می‌یافتند، در مسجد پیامبر نماز خوانده و هنگام ورود به مسجد و یا در

که زمان محدودی است - می‌شنوند نه به طور عموم. در این احادیث این کلام پیامبر که فرمود مقتولین افتاده در چاه بدر «نمی‌توانند جواب دهند = و لکنَّهُمْ لَا یَسْتَطِيعُونَ جَوَاباً» می‌رساند که این موضوع، امری خاصّ و استثنائی بوده است و إلا اگر مردگان مذکور با اینکه پس از مرگ، سامعه خود را از دست داده بودند، می‌شنیدند پس برای جواب دادن نیز نیازی به قوه تکلم نداشتند و اگر بگوییم چون پس از مرگ فاقد قوه تکلم شدند طبعاً نمی‌توانستند جواب دهند، می‌گوییم بنابراین اصل، چون فاقد سامعه بودند طبعاً قادر بر شنیدن نیز نبودند و اگر بر فرض شنیدند خداوند به قدرت بی‌منتهای خویش در آن لحظه خاصّ به همان چند تن مورد نظر، شنواید و آنها بنا بر اصل، پس از مرگ شنوا نبودند و پس از آن لحظه خاصّ نیز شنوا نخواهند بود و طبعاً این واقعه را نمی‌توان به موارد دیگر تعمیم داد و این احادیث، عمومیت اصل قطع رابطه اموات با جهان فانی را نقض نمی‌کنند و طبعاً در بحث ما به کار خرافه فروشان نمی‌آید! (فتأمل)

رابعاً: در این دسته احادیث پیامبر تعجب و انکار برخی از اصحاب را که پرسیدند چگونه با مردگان سخن می‌گویی؟ و یا گفتند به اجساد بی‌روح چه می‌گویی؟ و ردّ نفرمود و این می‌رساند که نزد مسلمین شنوا نبودن اموات امری عامّ و مسلم بود که با سکوت پیامبر تأیید گردید و اگر حدیث را بپذیریم دلالت بر امری منحصر به فرد و استثنائی دارد و لا غیر.

موقع خروج، به رسول خدا(ص) سلام و درود می‌فرستادند ولی داخل حجره نشده و حتی در بیرون حجره، پشت درِ اتاق نمی‌ایستادند. زمانی که در دوره عُمَر برای فتح عراق و شام، یک سپاه امدادی از یمن به مدینه آمد - با توجه به اینکه حضرت ختمی مرتبت(ص) از ایمان اهالی یمن بسیار تعریف کرده بود - احدی از آنان هنگامی که برای ادای نماز به مسجد پیامبر می‌آمد، به سوی قبر پیامبر نمی‌رفت و با آن مکالمه نمی‌کرد بلکه فقط بر پیامبر درود و سلام می‌فرستاد. تا اینکه در سال ۹۱ هجری عُمَر بن عبدالعزیز مسجد النبی را به منظور توسعه آن به اضافه بناهای اطراف آن از جمله حجرات همسران پیامبر را - که حجره عائشه نیز یکی از آنها بود و قبر مطهر پیامبر(ص) در آن قرار داشت - تخریب کرد و داخل مسجد ساخت و مسجد را با مساحتی بزرگتر تجدید بنا نمود. بنابراین قبل از این تاریخ، مرقد پیامبر اکرم در دسترس مردم نبوده و جاعلین اینگونه اخبار از این موضوع غافل بوده‌اند!

خامساً: علما ادعا می کنند که به اصل «عرضه روایات به قرآن کریم» متعهداند اما در اینجا این دسته از روایات را که مورد پسندشان است به قرآن عرضه نمی کنند و استدلال قرآنی عائشه را به روی خود نمی آوردند!! از قرآن کریم دریافته می شود که انبیاء پس از رحلت از اوضاع دنیای فانی خبر ندارند [سوره المائدة: ۱۱۷] تا چه رسد به غیر انبیاء!

شبهه هفتم - دیگر از آیاتی که بسیار مورد سود استفاده خرافیون قرار می گیرد، این آیه قرآن کریم است که فرموده: **يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَاتَّقُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ**

وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ [سوره المائدة: ۳۵] «ای کسانی که ایمان آورده اید از [نافرمانی] خدا پروا کند و [برای تقرب به او و جلب رضایش] وسیله بجوید و در راه او جهاد کنید، باشد که رستگار گردید». به این آیه برای «توسل» غیر شرعی غالباً استناد می شود^(۱).

به عنوان نمونه، مؤلف جوانی که فریفته خرافات حوزویان است، تحت تأثیر مغالطات ایشان نوشته است: ((توسل یعنی اتخاذ وسیله برای نزدیک شدن به چیزی، چنانکه دانشمندان لغت می گویند: **تَوَسَّلَ إِلَيْهِ بِوَسِيلَةٍ** : إِذَا تَقَرَّبَ إِلَيْهِ بِعَمَلٍ. **تَوَسَّلَ إِلَى اللَّهِ بِعَمَلٍ** أَوْ وَسِيلَةٍ = **عَمَلٍ عَمَلًا تَقَرَّبَ بِهِ إِلَيْهِ تَعَالَى**. «وسيله» در لغت به معانی زیر است:

۱- نزدیک شدن

۲- مقام و منزلت در پیش سلطان

۳- درجه

۴- چاره جویی برای رسیدن به چیزی با میل و رغبت

۵- هر چه که به سبب آن، نزدیک شدن به دیگری ممکن باشد.

تردیدی نیست در اینکه انسان برای تحصیل کمالات مقصوده خویش از هر قبیل که هست از مادیات و معنویات به غیر خود یعنی به خارج از محدوده وجود خود نیازمند است

^۱ - مؤلف فریبکار کتاب «توسل یا استمداد از ارواح مقدسه» (چاپ اول، ص ۱۱۴) نیز به این آیه استناد کرده است.

..... همه می‌دانیم که انسان تشنه با آشامیدن آبِ خنک سیراب می‌گردد، سرمازده با حرارت زایی آتش گرم می‌شود، دارو در بهبودی بیمار اثر می‌گذارد و مادهٔ سمّی آدم سالم را به خطر می‌افکند و همچنین شخص نادان، به تعلیم استاد، دانا می‌گردد و نادار از طریق احسانِ غنی، دارا می‌شود؛ در بهاران از ابر، باران فرومی‌ریزد و آن آب به زمین نیرو بخشیده و انواع گیاهان را می‌روایاند، حیوان از نبات تغذّی نموده و خود نیز سبب بقاء و ادامهٔ حیات انسان می‌گردد به هر حال نظام موجود در جهان و قانون حام بر آن، نظام «توسّل» است و قانون «تسبب» یعنی نیل به هر کمال و به دست آوردن هر مطلوبی، به حکم اصل طبیعت، در گرو اتّخاذ «وسیله» است و موقوف به تحصیل سبب قرآن حکیم «قرب خدا» [را] که عالی‌ترین شرف و شریف‌ترین کمال ممکن برای انسان در مسیر عبودیت و بندگی می‌باشد، نشان داده و می‌فرماید: **يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ** [سورة المائدة: ۳۵] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا پروا نموده (و در سلوک به سوی او و برای نزدیک گشتن به او) وسیله بجوئید و در راه او مجاهده نمایید، باشد که رستگار شوید»^(۱).

ما قبلاً در شبههٔ ششم فصل «تذکر مهمّ دربارهٔ توحید عبادت» (ص ۱۷۰ به بعد) دربارهٔ «استعانت» یا «توسّل» یا «توسط» شرکی و غیرشرکی یا توسّل و استعانت نامقید و مقید به اندازهٔ لازم توضیح داده‌ایم توجه خوانندگان را به توضیحات مذکور جلب می‌کنیم.^(۲) علاوه بر مطالب مذکور، **أولاً:** قول برادر مفضل، جناب سیدمصطفی طباطبائی - **أَيَّدَهُ اللَّهُ تَعَالَى** - را می‌آوریم: **آيَةُ وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا** [سورة الإسراء: ۳۶] «و چیزی را که بدان علم نداری پیروی مکن، همانا گوش و

^۱ - نقد و تحلیلی پیرامون وهابگیری، دکتر همایون همّتی، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، ص ۱۹۱ تا ۱۹۴.

^۲ - همچنین لازم است که رجوع شود به کتاب **شریف را نجات از شرّ غلاة** ص ۵۶ تا ۸۴.

چشم و قلب (= ظرف پذیرش یا ردّ قضایا در انسان) همگی مورد پرسش قرار می‌گیرند» اصلی را به مسلمان می‌آموزد که تا مسأله‌ای برایش اثبات نشده، آن را بی‌دلیل متقن نپذیرد و پیروی نکند». (فَتَأْمَلْ جِدًّا)

قوانین قابل مشاهده علمی و یا امور محسوس و ملموس تکرارپذیر و قابل آزمایش طبیعت که برای مؤمن و غیرمؤمن یکسان است و اموری که مخالفی ندارد (یعنی مربوط به إذن عالم الهی است و ناشی از ارتباطی خاص با خالق عالم نیست) از قبیل ایجاد حرارت بر اثر اصطکاک و یا آتش و یا رفع عطش توسط آب و یا تصدیق قانون جاذبه و نظایر آن که آثار خارجی در همین عالم فانی دارد و اگر شریعتی هم نبود بشر خود بر اثر نیاز جسمی و میل به آسایش می‌فهمید که آب رافع عطش و خوراک رافع گرسنگی و سایبان مانع از آزار اشعه تند آفتاب است و ما انسانها اعم از مؤمن و غیر مؤمن بر اثر تجربه فراوان و تکرار، ایمان آورده‌ایم که مثلاً گرما ناشی از آتش است و سرما ناشی از یخ است و اما مهم این است که آنها را محدود و مقید می‌دانیم یعنی از آب، توقع رفع گرسنگی و از نان انتظار رفع عطش و از یخچال توقع گرم کردن اطاق و ضبط و پخش صدا و از رادیو توقع خنک کردن اطاق یا علاج بیخوابی نداریم!! همچنانکه از تعمیرکار ماشین توقع علاج بیماری و از طبیب توقع موفق ساختن ما در دادگاه را نداریم!! به همین سبب نیز این امور مورد توجه اصلی و اساسی و هدف غائی ارسال رسل و انزال کتب نیست و خدا کتاب نازل فرموده تا بگوید مردم خود را با آتش گرم و با دارو درمان و با غذا سیر کنید و با کشتی بر آنها سیر کنید و از بیل و کلنگ برای کندن زمین بهره بجوید و..... بلکه بسیاری از موضوعات قرآن، از جمله مسائلی است که نتیجه‌اش در عالم باقی معلوم می‌شود.

من اگر با کسی در این مسأله اختلاف داشته باشم که آیا با کشتی می‌توان روی آب حرکت کرد یا نه؟ می‌توان با تجربه و آزمایش، رفع اختلاف کرد و نتیجه آن در همین عالم فانی قابل حصول است اما اگر با کسی در این مسأله اختلاف داشته باشیم که باید دیوار نُدبه در بیت المقدس را زیارت کرد یا کعبه را در مکه؟ در این دنیا یعنی در عالم شهادت نمی‌توان نتیجه را مشاهده کرد لذا در اینگونه امور جز به إذن و اعلام خالق و مالک عالم باقی

و سلطان او، نمی توان اتکاء داشت. حال با توجّه به اصل قرآنی [سورة الإسراء: ۳۶] که قبلاً گفتیم به یاد بیاوریم که قرآن از قول حضرت ابراهیم فرموده: **وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُم بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ** [سورة الأنعام: ۸۰ و ۸۱] «علم پروردگارم همه چیز را در بر گرفته است آیا متذکر نمی شوید و چگونه از آنچه که با [خدا] شریک پنداشته اید، بیم بدارم در حالی که شما بیم ندارید از اینکه چیزی را با خدا شریک پنداشته اید که خداوند هیچ دلیلی درباره آن بر شما نازل نفرموده؟ [پس] اگر می دانید [بگویند] کدام یک از ما دو گروه به ایمنی سزاوارتر است. و در مدینه با سرزنش، درباره مشرکین می فرماید: **وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ** [سورة الحج: ۷۱] «و غیر از خدا چیزی را عبادت می کنند که خداوند هیچ دلیلی درباره آن نازل نفرموده و بدان علم ندارند و ستمکاران یاوری ندارند». بنابراین در آموری که مربوط به عالمی فوق عالم شهادت و فوق عالم فانی است و آثارش در عالم باقی (= برزخ و قیامت) آشکار می شود بنا به اتفاق همه ملّین و خصوصاً به اتفاق همه مسلمین باید إذن و اعلامی صریح و اطمینان بخش از خالق و مالک همه عوالم، داشته باشیم یعنی لازم است قرآن کریم ما را ارشاد کند. بنابراین در اینگونه امور، مسائلی را که مطلبی در موردشان اثبات نشده، نمی توان پذیرفت و پیروی کرد. من چه می دانم که روح فلان بزرگوار پس از ترک دنیای فانی، کجاست و امکاناتش چیست و چگونه می توان با او ارتباط یافت و به او توّسل جست؟.

بنابراین کسانی که بدون دلیل قرآنی ادّعا می کنند که توّسل و برکت جویی و خواندن نامقید انبیاء و ائمه - عَلَيْهِمُ السَّلَام - و اولیاء، مانند توّسل و استفاده از قوایی است که در جهان شهادت و در عالم فانی در اختیار ما - اعمّ از مؤمن و کافر - قرار دارد (از قبیل قوه گریزاز مرکز یا قوه جاذبه یا قانون انبساط اجسام یا استفاده از دارو و غذا و.....) ادّعایشان دو اشکال

دارد یکی آنکه قیاس غائب به شاهد است که عقل سلیم آن را نمی‌پذیرد و متأسفانه عدم توجه به همان اصل قرآنی که گفتیم، سبب ورود خرافات به دین می‌شود و أهل دیانت را هم در دنیا و هم در آخرت در معرض خطر قرار می‌دهد زیرا پیروان ادیان، مسائلی را می‌پذیرند که نه علم و نه تجربه و نه کتاب آسمانی مؤید آنهاست و مصداق این آیه شریفه می‌شوند که فرموده: **وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّبِينٍ وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا** [سوره لقمان: ۲۱ و ۲۲] «و بعضی از مردمان بدون علم و رهنمود و کتابی روشن درباره خدا مجادله می‌کنند و چون به ایشان گفته شود آنچه را که خداوند نازل نموده پیروی کنید، گویند: (نه) بلکه آنچه را که نیاکانمان را بر آن یافته‌ایم پیروی می‌کنیم».

در بحث ما نحن فیه نیز آیات قرآن نه تنها فاقد صراحت در مطلوب و مدّعی شماسست بلکه حتی در این موضوع، ظهور نیز ندارد بلکه آیات بسیاری در قرآن هست که بیشتر مؤید قول ماست تا مدّعی شما، از قبیل: **فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا** [سوره الجن: ۱۸] «هیچ کس را با خدا مخوانید» و **إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ** [سوره الأعراف: ۱۹۴] «به راستی کسانی را که غیر از خدا می‌خوانید، بندگانی امثال شما هستند^(۱)» و آیات فراوان دیگر. از جمله آیه‌ای که می‌رساند انبیاء پس از ترک دنیا، با جهان فانی ارتباط ندارند و از احوال ما آگاه نیستند [سوره المائده: ۱۱۷].

اصولاً در قرآن ملاحظه نمی‌شود که کسی به روح انبیاء یا فرشتگان متوسّل شود. در این مسأله احادیث متواتر واقعی (نه متواتر ادّعی) که کاملاً شروط صحّت و قبول را دارا باشند، در دست نداریم و حتی روایات و اخبار معارض قول شما نیز کم نیستند.

^۱ - مقصود ایشان آن است که نمی‌توان ادّعا کرد منظور قرآن بتهاست زیرا بتها از سنگ و چوب و فلز و بودند و امثال ما نیستند همچنین رجوع کنید به کتاب حاضر، صفحه ۹۱ تا ۱۰۷.

اشکال دوم قول ایشان آن است که همهٔ امور را نمی‌توان با یکدیگر قیاس کرد و آنها را مشابه دانست و نمی‌توان گفت چون در عالم طبیعت حصول هرچیز در گرو اتخاذ وسیله است و موقوف به تحصیل سبب و یا چون وحی خدا با واسطه به ما رسیده پس ما هم بر همین قیاس مجازیم در تقرب به خدا هرچه را می‌پسندیم یا بزرگان یا پیشینیان ما گفته‌اند واسطه قرار داده و آنها را «وسیله» قلمداد کنیم، این کار قیاس در احکام است که حتی در مذهب شیعه مردود است (فتاویٰ جلداً) واسطه در ایصال وحی به پیغمبر اکرم یعنی جبرئیل (ع) را خدا انتخاب کرده، واسطه در ایصال احکام به بندگان یعنی پیامبر را نیز خدا تعیین فرموده به عبارت دیگر جبرئیل را رسول خدا انتخاب نکرده بود و پیامبر را نیز مردم انتخاب نکرده بودند. بنابراین ما حق نداریم وقتی صاحب شریعت یعنی خداوند به ما فرمود: **أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُهُ وَاحِدٌ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوهُ ۗ وَوَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ** [سوره فصلت: ۶] «همانا معبودتان معبودی یگانه است پس مستقیماً به سوی او بروید و وای بر مشرکان (که چنین نمی‌کنند)» برخلاف دستورش برای تقرب به درگاهش افرادی را که قابل حصول نیستند، «وسیله» بخوانیم و برای آنها اعمال عبادی (از قبیل نذر و طواف و حاجت طلبی و خواندن نامقید و.....) به جای آوریم و بگوییم آنها «وسیله» تقرب ما به خدای اند. آری انسان رای هر کاری و سائلی را برمی‌گزیند اما مسأله تقرب به خدای متعال را نباید من عیندی به سائر امور قیاس کرد بلکه باید وسائل یا وسائط تقرب را از شریعت بیاموزیم. توجه داشته باشید ما به هیچ‌وجه اصل وجود واسطه یا اتخاذ وسیله در امور عالم را منکر نیستیم بلکه می‌گوییم امور مختلف عالم را نباید بدون دلیل با یکدیگر قیاس کرد و بدون دلیل شرعی همه چیز را مشمول یک حکم دانست بلکه می‌گوییم بنا به حکم شرع، دعا به درگاه الهی و عبادات و اعمال خیر - که قابل حصول می‌باشند - و شرع نیز بدان تصریح فرموده، و سائط یا وسایل ما برای قرب به خداوند متعال اند. ما نیز به پیامبر و ائمه - که آنها نیز مأمور به اتخاذ وسیله، یعنی اطاعت امر حقّ و اجتناب از نهی پروردگار می‌باشند و عبادات شرعی را به عالیترین نحو ادا می‌کنند - باید اقتداء کنیم و از تعالیم آن بزرگواران برای قرب به خدا استفاده کنیم. اما اشکال ما به

شما در اتخاذ روشهای عابدانه در برابر پیشوایان و بزرگان دین است و تصوّراتی که بدون دلیل متقن شرعی درباره ایشان دارید از قبیل ولایت تکوینی، حضور در همه جا و علم غیب و قدرت بر همه کار و اینکه به انتخاب خود می‌توانیم هر یک از ایشان را چه در زمان حیات و چه پس از رحلت، شفیع خویش بگیریم و..... بسیاری از مردم برای بزرگان دین نذر می‌کنند، دور مرقدشان می‌گردند، حاجات خویش را بدون قید و شرط به آنان عرضه می‌دارند در حالی که این امور و نظایر آن موقوف به خداوند متعال است. (انتهی کلام طباطبائی).

ثانیاً: ما نیز در تأیید آنچه نویسنده جوان گفته است، مطالبی را از کتب مرجع ذکر می‌کنیم. در «لسان العرب» می‌خوانیم: «[الوسيلة] يُطَلَّقُ عَلَى كُلِّ عَمَلٍ خَالِصٍ سَبِيلِكَ بِهِ طَرِيقُ التَّقَرُّبِ إِلَى اللَّهِ بِأَدَاءِ الْفَرَائِضِ وَ التَّوَافُلِ وَ أَنْوَاعِ التَّطَوُّعَاتِ = به هر عمل خالصی که با آن طریق تقرب به سوی خدا سلوک شود، به انجام واجبات و مستحبات و کارهای خیر داو طلبانه، وسیله اطلاق می‌شود.»

در مفردات راغب اصفهانی آمده است: «حَقِيقَةُ الْوَسِيلَةِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مُرَاعَاةُ سَبِيلِهِ بِالْعِلْمِ وَ الْعِبَادَةِ وَ تَحَرِّيِ مَكَارِمِ الشَّرِيعَةِ وَ هِيَ كَالْقُرْبَةِ = حقیقت معنای وسیله به سوی خداوند متعال مراعات سبیل الله است با [کسب] علم و عبادت و جستجوی مکارم دین و اخلاق و این لغت مانند قُرْبَتِ [و تقرب] است.»

در کتاب معتبری می‌خوانیم: «الْوَسِيلَةُ، الْوَصْلَةُ يُتَوَصَّلُ بِهَا إِلَى الْبُعِيَةِ وَالْوَسِيلَةُ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ مَا يُوصَلُ إِلَى ثَوَابِهِ وَ الرُّنْفَى لَدَيْهِ وَ ذَلِكَ بِفِعْلِ الطَّاعَاتِ وَ تَرْكِ الْمَعَاصِي؛ وَ سَلَّ إِلَى كَذَا: تَقَرَّبَ إِلَيْهِ وَ رَغَبَ فِيهِ^(۱) = وسیله همان رابطی است که با آن به مطلوب واصل می‌توان شد و وسیله به سوی خداوند سبحان آن چیزی است که به ثواب پروردگار و تقرب به درگاهش می‌رساند و این امر با انجام طاعات و ترک گناهان [ممکن می‌شود] « وَ سَلَّ إِلَى كَذَا » یعنی به فلانی تقرب جست و به او راغب و مایل گردید.»

^۱ - مُعْجَمُ الْفَاظِ الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ، فرهنگستان زبان عربی (مصر)، انتشارات ناصر خسرو و (طهران).

در «تاج العروس» به نقل از جوهری آمده است: «الْوَسِيلَةُ مَا يُتَقَرَّبُ بِهِ إِلَى الْعَبْرِ = هر چیزی که مایه نزدیکی به دیگری شود، به آن وسیله می‌گویند». در فرهنگ بزرگ جامع تألیف أحمد سیاح نیز آمده است: «(وَسَلَّ) إِلَى اللَّهِ بِعَمَلٍ أَوْ وَسِيلَةٍ وَ (وَسَّلَ) = کاری کرد که به سبب آن نزدیکی جُست به سوی خدای. تَوَسَّلَ إِلَى اللَّهِ = نزدیکی یافت به سبب کاری به سوی خدای تعالی».

چنانکه ملاحظه می‌شود در زبان عربی غالباً اگر چیزی موجب و سبب موقّیت در کاری و یا نیل کسی به قرب مثلاً پادشاهی یا وصول به هدفی شود، آن را «وسيله» می‌نامند مثلاً می‌گوییم وسیله مقرب شدن من نزد پادشاه، خدمت کردن بود یا وسیله محبوب شدن من نزد معلم، درس خواندن بود یعنی من به وسیله درس خواندن مورد توجه و محبت معلم قرار گرفتم زیرا به موجود مُدرک «وسيله» گفته نمی‌شود اما اگر از موجودی مُدرک مثلاً انسانی بخواهیم از پادشاهی عفو ما و یا ارتقاء درجه و مقام ما را تقاضا کند، به این کار «استشفاع» گفته می‌شود و به کسی که تقاضای ما را انجام داده و ما را یاری کرده «شَفِيع» گفته می‌شود نه «وسيله»؛ چنانکه گفته می‌شود: «فُلَانٌ اسْتَشْفَعَ زَيْدًا إِلَى عَمْرٍو = فلانی از زید تقاضا کرد برایش نزد عمرو شفاعت کند». به همین سبب هیچ عاقلی به نزدبان که «وسيله» صعود به مکانی بلند است، سپاس نمی‌گوید اما از کسی که دست او را گرفته و به مکانی بلند، بالا کشیده، تشکر می‌کند و یا هیچ کس از دارویی که «وسيله» اعاده سلامت است، سپاسگزاری نمی‌کند اما از طیبی که برایش اعمال ورزشی خاص (= وسیله) یا داروی مناسب (= وسیله) تجویز نموده، تشکر می‌کند. (فتأمل جدّاً) حتی مؤلف کتاب «نقد و تحلیلی پیرامون وهابگیری» (ص ۱۹۶) گفته است که منظور از «وسيله» مخصوصاً در آیه ۳۵ سوره مائده، معنای پنجم است، یعنی «هرچه که به سبب آن نزدیک شدن به دیگری ممکن باشد».

اگر به مطالبی که مؤلف جوان نوشته است، توجه کنیم، می‌بینیم نیز هرچه در معنای «وسيله» ذکر نموده، مناسب با اشیاء و اعمال است نه اشخاص (فتأمل) در حالی که اگر ادعای خرافین درست بود قرآن کریم به جای: اَبْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ [سوره المائده: ۳۵] می‌فرمود:

«اِسْتَشْفِعُوا إِلَيْهِ!»^(۱). بنابراین بدون دلیل نمی‌توان گفت اشخاص غیرقابل دسترسی را نیز می‌توان «وسیله» قرار داد و اینکه بگوییم: «کلمه وسیله در آیه مبارکه (سوره المائدة: ۳۵) **مطلق** آمده و عاری از هرگونه تقيید است طبعاً دارای معنای بسیار وسیع و گسترده و آزاد است»^(۲) به هیچ وجه وافی به مقصود نیست و جُز به کار فریب عوام نمی‌آید زیرا پر واضح است که صرف اِطلاق وسیله، موجب خروج از محدوده خودش نبوده و مجوزی برای شمول آن بر اشخاص نخواهد بود^(۳) و حتّی موجب الغاء اثر لفظ «إِلَى» نیز نخواهد شد یعنی «وسیله» باید با هدف تناسب و سنخیت و مقبولیت داشته باشد، بنابراین «إِلَى» اِطلاق و عمومیت «وسیله» را مشخص و معین می‌نماید.^(۴) یعنی وسیله‌ای که مناسب تقرّب الی الله باش نه هر وسیله‌ای؛ و إلا بسیاری از وسائل در این مسیر مُبَعَد اند نه مُقَرَّب! در واقع وسائلی منظوراند که شریعت اِذن داده و اِعلام کرده باشد.

به نظر ما آیه ۳۵ سوره مائده می‌فرماید ای کسانی که ایمان آورده‌اید برای اینکه به فلاح و رستگاری نائل شوید هم از مناهی الهی اجتناب نموده و تقوی پیشه کنید و هم به سوی

^۱ - در این تعبیر نه تنها اشخاص به وضوح داخل می‌بودند بلکه غیراشخاص نیز - چنانکه در ادعیه ائمه خواهیم دید - از شمول آن خارج نبودند. منظور ما آن است که تعبیر «اِسْتَشْفَاعُ إِلَى اللَّهِ» عام‌تر از «ابتغاء وسیله» و به مطلوب خرافه‌فروشان نزدیکتر است. اما قرآن کریم تعبیر مذکور را استعمال نکرده است. (فتاویل)

^۲ - نقد و تحلیلی پیرامون و وهاب‌گیری، ص ۱۹۷.

^۳ - مگر اینکه قرینه‌ای در کلام موجود باشد و إلا اگر گفته شود «الف» اطلاق دارد یا مطلق است به معنای آن است که کُلّ مدلول «الف» را کاملاً و تماماً و بی‌کم و کاست شامل است و هر عاقلی می‌فهمد که نه بدین معنی است که چون «الف» اطلاق دارد پس مدلول «ب» را نیز شامل می‌شود؟!.

^۴ - به عبارت دیگر فرق است بین «اِبْتَعُوا الْوَسِيلَةَ» با «اِبْتَعُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» یعنی قول شاعر باطل است که سروده:

در دل دوست به هر حيله رهى بايد جُست طاعت از دست نيابد گنهى بايد كرد!!
در این روزهای واپسین عمر، به حافظه اعتمادی نیست، شاید شعر را درست نقل نکرده باشم.

خدا «وسیله» (= منزلت و یا آنچه موجب نیل به رضا و قربِ الهی است) بجوید و سپس جهاد فی سبیلِ الله را به عنوان یک نمونه از اموری که موجب کسب منزلت یا موجب تقرّبِ اِلَی الله است و نتیجه‌اش فلاح و سعادت ابدی می‌باشد، ذکر فرموده است. به عبارت دیگر فرموده برای فلاح و رستگاری هم تقوی بورزید و هم طاعت و عبادت حق را به جای آورید که موجب تقرّب و در نتیجه سعادت ابدی شما می‌شود.

حال اگر اصرار بورزید که «(فلاح و رستگاری، همان نیل به مقام قرب است و به حکم لزوم مغایرت بین «مقدمه» و «نتیجه» باید وسیله غیر از «قرب» باشد یعنی وسیله باید چیزی باشد که به سبب آن ممکن شود آدمی به قرب و منزلت و درجه در پیشگاه خدا که همان فلاح و رستگاری است نائل گردد و همچنین امر به «جهاد» دنبال امر به تحصیل وسیله، ظاهر در این است که جهاد از مصادیق بسیار مهمّ ابتغاء وسیله است و چون مسلماً خود جهاد، تحقّق خارجی و عینی قرب نیست بلکه سبب و مقدمهٔ قرب است پس [لفظ] وسیله در این آیه به معنای قرب و درجه و منزلت و چاره جویی (که از معانی لغوی وسیله است) نخواهد بود بلکه معنای صحیح و مناسب آن در آیهٔ شریفه، همان معنای پنجم یعنی (هرچه که موجب و سبب نیل به قرب خدا گردد) می‌باشد^(۱)) نفعی بر ایتان ندارد زیرا شما هنوز دلیلی متقن بر اینکه:

اولاً می‌توان با اشخاصی که جهان فانی را ترک کرده‌اند، ارتباط یافت^(۲).

^۱ - نقد و تحلیلی پیرامون وهابگری، ص ۱۹۶.

^۲ - چون برخی از دوستان دربارهٔ «ارتباط با ارواح» که برخی مدّعی آن‌اند از نگارنده سؤال کرده‌اند، لازم دانستم که در اینجا مطالبی را به اختصار معروض دارم:

اولاً: مسألهٔ «ارتباط با ارواح» هنوز تا حدّی که اینجانب اطلاع دارم از نظر علمی و تجربی اثبات نگردیده و از آن مهمتر اینکه این ادعا با تعبیر «توقّی» که در قرآن دربارهٔ روح استعمال شده و به معنای أخذ کامل است و همچنین فرموده: **مِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ** [سورة المؤمنون: ۱۰۰] «از برایشان برزخ و حائل است تا روزی که برانگیخته می‌شوند». و آیاتی که حاکی از بی‌اطلاعی ارواح از عالم دنیوی و فانی، پس از

ثانیاً می‌توان آنها را «وسیله» تقرب قرار داد، ارائه نکرده‌اید و اگر بگویید منظور آن است که آنها را «شفیع» قرار می‌دهیم طبعاً بحث را به میدان «شفاعت» منتقل کرده‌اید که ما نیز شما را به کتاب شریف «راه نجات از شرُّ غمّلة» (ص ۲۲۴ به بعد) ارجاع می‌دهیم.

از آن مهمتر اینکه آنچه در سطور بالا گفتیم از باب مماشاة با خصم بود و إلا ادّعی شما بلا دلیل است و «فلاح و رستگاری» نتیجه و لازمه قُربِ الهی است نه اینکه فلاح و سعادت ابدی همان «قُرب» باشد. در واقع «قرب و تقرب» سبب «فلاح» است نه خود آن.

کسی که مانند این مؤلف جوان، فریفته اقوال علمای خرافی نبوده و در عین حال با قرآن کریم آشنا باشد، می‌داند که خدا فرموده: **يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمٍ**

انتقال به عالم باقی است، سازگار نیست و معلوم می‌شود که میان عالم فانی و عالم باقی حائل و برزخی موجود است که مانع از رجعت یا اطلاع از عالم فانی و یا ارتباط با آن است. (فتأمل)

ثانیاً: کسانی که مدّعی «ارتباط با ارواح» اند غالباً چنانکه آزموده‌ایم راستگو نیستند. از برادر مفضال ما جناب «مصطفی طباطبائی» - حَفَظَهُ اللهُ - شنیدم که می‌گفت در یکی از جلسات احضار روح حاضر شدم و از مدّعی خواستم که روح جدّم مرحوم آیه الله «میرزا أحمد اشتیانی» را احضار کند. گرداننده مجلس پس از مدّتی گفت روح پدر بزرگت حاضر شده است. از وی چند سؤال علمی که می‌دانسم مرحوم جدّم از آنها مطلع بوده است؛ پرسیدم، اما در جوابم سخنان فاقد معنی تحویل داد!! معلوم شد که احتمالاً گرداننده مجلس جنّی را احضار کرده که به دروغ مدّعی است روح پدر بزرگ اینجانب است اما اطلاع درستی از آن مرحوم نداشت!! فَاعْتَبِرُوا يَا أُولَى الْأَبْصَارِ.

ثالثاً: آیا تاکنون کسی مدّعی شده که می‌تواند روح حضرت ابراهیم یا حضرت موسی یا حضرت عیسی یا حضرت رضا یا..... را احضار کند.

رابعاً: فرض کنیم که ارتباط با ارواح نامقدور نباشد اما این کار محتاج مقدمات و تعلّمات خاصّ و گذراندن مراحل و مراتب مختلف است و در نتیجه این مسأله از حوزه بحث ما خارج است زیرا بحث ما با خرافیین در این مسأله است که می‌گویند به صرف خواندن و متوسّل شدن به انبیاء و اولیاء، آنان از خواسته ما مطلع می‌شوند و میان ایشان و ما مردم عادی، ارتباط برقرار می‌شود!! (فتأمل)

الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ [سورة الجمعة: ۹] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون برای نماز روز جمعه ندا کنند، به‌سوی یاد خدا بشتابید و کسب و کار [خویش] فرو نهید. چنانکه ملاحظه می‌شود، خدا به جای سبب ذکر خدا - که نماز است^(۱) - مسبب را ذکر نموده و سبب را مراد فرموده و می‌دانید که «قرب» و «رضوان» إلهی سبب فلاح و سعادت است نه خود آن، چنانکه فرموده: **وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبًا عِندَ اللَّهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ** [سورة التوبة: ۹۹] «و از بادیه نیشان کسی است که..... آنچه را که انفاق می‌کند [سبب] قربت و تقرب نزد خداوند و [سبب] دعا‌های پیامبر می‌شمارد. آگاه باشید که اینها [سبب] قربت و تقرب برای ایشان است، به زودی خدا ایشان را در رحمت خویش وارد می‌سازد». ملاحظه می‌شود که قرآن «قربات» و «قرب» فرموده و سبب آن را مراد نموده است، بنابراین حتی اگر «قرب» - بنا به ادعای بدون دلیل و مدرک شما - همان «فلاح و رستگاری» می‌بود، مانعی نداشت که خدا «قرب» بگوید و سبب آن را قصد کند چنان «ابتغاء دار الآخرة» [سورة القصص: ۷۷] فرموده ولی پُر واضح است که فوز و فلاح سرای آخرت را مراد کرده نه فقط خود سرای آخرت را که خاسرین نیز در آن حاضر می‌شوند و یا «ارادة وجه الله» [سورة الروم: ۳۹] و «أبتغاء وجه الله» یا «ابتغاء وجه الرب» [سورة البقرة: ۲۷۲، الرعد: ۲۲، اللیل: ۲۰] فرموده و رضای خدا را مراد نموده و یا «ابتغاء رضوان و رضای إلهی» فرموده، مانند: **تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا** [سورة الفتح: ۲۹] «ایشان (= اصحاب پیامبر) را رکوع و سجده کنان

^۱ - زیر خدا فرموده: **أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي** [سورة طه: ۱۴] «نماز را برای یاد کردنم به پادار».

می‌بینی که فضل و رضوان (خشنودی) خداوند را می‌جویند» و یا فرموده: **رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ** [سورة المائدة: ۱۱۹]^(۱) «خداوند از آنان خشنود و راضی شده و

آنان [نیز] از خدا خشنودند، این است توفیق و کامیابی بزرگ» و یا فرموده: **يَتَأْتِيهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ أَرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَةً فَادْخُلِي فِي وَاَدْخُلِي عِبْدِي جَنَّتِي** [سورة الفجر: ۲۷ تا ۳۰] «ای جان آرام یافته و مطمئن، به‌سوی پروردگارت بازگرد در حالی که تو [از او] خشنودی [او نیز] از تو راضی و خشنود است پس در [زمره] بندگان [خاص] من درآی و در بهشت من وارد شو» که نتیجه و لازمه فوز و فضل و رضوانِ الهی، دخول در بهشت و سعادت ابدی و فلاح است، چنانکه خشنودی بندگان صالح نیز نتیجه حصول فلاح و رستگاری برای آنان است، نه اینکه رضا و رضوان و قربِ الهی، همان فلاح و رستگاری باشد. (فلا تجاهل).

خدا فرموده: **وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ** [سورة الواقعة: ۱۰ و ۱۱] «و پیشتازان که پیشی جسته‌اند، آنان اند که [نزد خدا] مقرب‌اند» پُر واضح است که سایرین از أهل بهشت - که درجاتی نازل‌تر دارند - نیز از مُفْلِحین و رستگاران‌اند اَمَّا خدا «سَابِقُونَ» را که درباره ایشان فرموده: **ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ** [سورة الواقعة: ۱۳ و ۱۴] «گروهی از پیشینیان اند و اندکی از پسینیان» به این صفت «مُقَرَّبُونَ» ممتاز فرموده است، معلوم میشود که «قرب» همان «فلاح» نیست.

بنابراین اصل «لزوم مغایرت بین مقدمه و نتیجه» در بحث ما نَحْنُ فيه یعنی معنای آیه ۳۵ سورة مائده، مانع نیست برای اینکه لفظ **وسيلة** به معنای تقرب و منزلت باشد زیرا شبهه نیست که آیه شریفه فرموده برای سعادت ابدی و فلاح و رستگاری، باید دو موضوع حاصل باشد. (وجود مقتضی و فقدان مانع):

^۱ - آیات ذیل نیز ملاحظه شود: البقره / ۲۰۷ و ۲۵۶، النساء / ۱۱۴، المائدة / ۲، الحديد / ۲۷، الحشر / ۸، الممتحنة / ۱.

أول التزام به تقوی و اجتناب از مناهی را که موجب فقدان مانع برای تقرّب به پیشگاه الهی می‌باشد، بیان فرموده، دوّم، ابتغاء الوسیله یا ابتغاء القربه یعنی تقرّب جستن به پیشگاه الهی را بیان نموده که سبب و مقتضای نیل به رستگاری و سعادت ابدی است. علت و سبب «تقرّب» نیز بی‌خلاف، عمل به مطلوبات و أوامر شرع می‌باشد که نمونه‌ای از آن جهاد فی سبیل الله است و چنانکه در سطور فوق دیدیم قرآن، «قُرْبَات» و «قُرْبَة» فرموده و سبب تقرّب را مراد نموده در نتیجه اشکالی ندارد که قرآن کریم به إِبْتِغَاءِ الْوَسِيلَةِ (إِبْتِغَاءِ الْقُرْبَةِ)^(۱) امر کند و موجب و سبب آن را قصد نماید و سپس یکی از اسباب و موجبات آن یعنی جهاد فی سبیل الله را به عنوان نموده ذکر فرماید.

ثالثاً: اگر بنا به ادّعی بی‌دلیل شما، پیغمبر و امام نیز مشمول دلالت «وسیله» باشند، در این صورت چرا رسول خدا(ص) با مشرکین که از روح بزرگانیشان که بُتها را تمثال و یادآور آنان می‌شمردند - چنانکه قبلاً نیز به تفصیل گفته‌ایم (ص ۹۱ تا ۱۲۹) - استمداد کرده و برای بُتها قربانی و نذر کرده و آنها را طواف نموده و حاجات خود را به آنان عرضه می‌داشتند و آنها را واسطه و شفیع و مُقَرَّب یا به قول شما «وسیله» تقرّب به خدا می‌دانستند، مخالفت و مبارزه کرد و آنها را مشرک شمرد؟! آیا جز این بود که اسلام این اعمال را «عبادت» دانسته و به اجماع مسلمین، عبادت برای غیر خدا جائز نیست؟.

علاوه بر این اگر بنا به قرائنی در کلام، لفظ «وسیله» را شامل موجود مُدرک نیز بدانیم، در این صورت نیز گرهی از کار اهل خرافات گشوده نمی‌شود زیرا حضرت سجّاد(ع) در مناجات اول از مناجات خمس عشره به خداوند عرض می‌کند: «اسْتَشْفَعْتُ بِجُودِكَ وَ كَرَمِكَ إِلَيْكَ وَ تَوَسَّلْتُ بِجَنَابِكَ^(۲) وَ تَرَجُّمِكَ لَدَيْكَ فَاسْتَجِبْ دُعَائِي = (پروردگارا) از جود و کرمّت به سوی تو شفاعت خواستم و نزد تو به آستانت [یا به رأفت و عطوفت تو] و ترحم تو [بر من]

^۱ - به صفحه ۲۱۶ کتاب حاضر و قول راغب اصفهانی مراجعه شود.

^۲ - در بعضی از نسخ «بِجَنَابِكَ» = به رأفت عطوفت تو آمده که با معطوف آن یعنی تَرَجُّمِكَ مناسبتر است و در این صورت نیز مؤید ادّعی خرافاتیان نیست.

تَوَسَّلْ جُستَم، پس دعایم را مستجاب فرما». و در مناجات هفتم عرض می کند: «لَا وَسِيلَةَ لَنَا إِلَيْكَ إِلَّا أَنْتَ = به وسوی تو، هیچ وسیله ای جز تو نداریم» و عرض می کند: «وَسِيلَتِي إِلَيْكَ التَّوْحِيدُ وَ ذَرِيعَتِي أَنِّي لَمْ أَشْرِكْ بِكَ شَيْئاً = (خدایا) در پیشگاهت وسیله ام توحید است و اینکه چیزی را با تو شریک قرار نداده ام^(۱)» و عرض می کند: «جَعَلْتُ بِكَ اسْتِغَاثَتِي وَ بِدُعَائِكَ تَوَسُّلِي = استغاثه به پیشگاه تو و تَوَسُّلَم را به دعای به درگاه تو قرار دادم^(۲)».

رسول خدا(ص) عرض می کند: «إِلَهِي وَ سِيلَتِي إِلَيْكَ الْإِيمَانُ بِكَ = ای معبود من، وسیله ام به سوی تو، ایمانم به توست» حضرت علی(ع) عرض می کند: «قَدْ جِئْتُ أَطْلُبُ عَفْوَكَ وَ وَسِيلَتِي إِلَيْكَ كَرْمُكَ = (خداوندا) آمده ام که طلب عفو کنم و وسیله ام به سوی تو فضل و کرم توست^(۳)» و عرض می کرد: «فَقَدْ جَعَلْتُ الْإِقْرَارَ بِالذَّنْبِ إِلَيْكَ وَسِيلَتِي مُتَوَسِّلٌ بِكَرَمِكَ إِلَيْكَ = اقرار به گناه را وسیله خود به درگاهت قرار دادم..... و در پیشگاهت به کرم تو مُتَوَسِّلٌ می شوم^(۴)» و «فَإِنِّي أَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِتَوْحِيدِكَ وَ تَهْلِيلِكَ وَ تَمْجِيدِكَ وَ تَكْبِيرِكَ وَ تَعْظِيمِكَ = پس همانا من در پیشگاهت به یگانه دانستن و تهلیل و تمجید و تکبیر و تعظیم و بزرگداشت تو، تَوَسَّلٌ می جویم^(۵)» و «اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِذِكْرِكَ وَ أَسْتَشْفِعُ بِكَ إِلَى نَفْسِكَ..... وَ يَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِرُبُوبِيَّتِكَ = پروردگارا همانا من با ذکر تو به سویت تقرب می جویم و تو را در برابر خودت شفیع قرار می دهم..... و به ربوبیت تو مُتَوَسِّلٌ می شود^(۶)» حضرت علی(ع) در معنای «حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ» می فرماید: «أَيُّ قَوْمُوا إِلَى مَنَاجَاةِ رَبِّكُمْ وَ عَرْضِ حَاجَاتِكُمْ

۱- الصَّحِيفَةُ السَّجَّادِيَّةُ، دُعَاؤُهُ فِي دِفَاعِ كَيْدِ الْأَعْدَاءِ.

۲- مفاتیح الجنان، دعای ابوحمزه ثمالی، ص ۱۸۵.

۳- الصَّحِيفَةُ الْعَلَوِيَّةُ، دُعَاؤُهُ(ع) فِي الْاسْتِغْفَارِ فِي سَحَرِ كُلِّ لَيْلَةٍ عَقِيبَ رَكَعَتِي الْفَجْرِ.

۴- الصَّحِيفَةُ الْعَلَوِيَّةُ، دُعَاؤُهُ(ع) فِي الْمَنَاجَاةِ فِي شَهْرِ شَعْبَانَ، وَمَفَاتِيحِ الْجَنَانِ، مَنَاجَاةُ شَعْبَانِيَّةِ، ص ۱۵۴ و ۱۵۵.

۵- الصَّحِيفَةُ الْعَلَوِيَّةُ، دُعَاؤُهُ(ع) فِي الشَّدَائِدِ.

۶- مفاتیح الجنان، دعای کمیل، ص ۶۲ و ۶۵ و الصَّحِيفَةُ الْعَلَوِيَّةُ، دُعَاؤُهُ الْمَعْرُوفُ بِدُعَاءِ كَمِيلٍ وَ دُعَاؤُهُ فِي لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ.

عَلَى رِبِّكُمْ وَتَوَسَّلُوا إِلَيْهِ بِكَلِمَةٍ وَتَشَفَّعُوا بِهِ..... وَارْفَعُوا إِلَيْهِ حَوَائِجَكُمْ = به مناجات با پروردگارتان و عرضه نیازهایتان به پروردگارتان اقدام کنید و با کلامش (= قرآن) به سوی او توسّل جوئید و خودش را شفیع قرار دهید و حوائج خود را به سوی او ببرید و ارجاع دهید^(۱)، (فتأمل جدّاً)

و حضرت سیّد الشهداء حسین بن علی (ع) عرض می‌کند: «ها أَنَا أَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِمَقْرِي إِلَيْكَ = پروردگارا با فقر و نیازم به تو، به درگاہت مُتَوَسَّلِ می‌شوم^(۲)».

رسول خدا (ص) در روزهای آخر عمر با برکتش «بر منبر بالا رفت و نشست و گفت: ای گروه مردم نیست میان خدا و میان احدی وسیله‌ای که به سبب آن خیری بیابد یا شری از او دور گردد، مگر عمل به طاعت خدا^(۳)».

از این قول صریح پیامبر اکرم (ص) معلوم می‌شود که اشخاص «وسیله» نمی‌توانند بود و به همین سبب حضرت علی (ع) نیز گویی در تأیید قول رسول خدا (ص) و در تفسیر آیه ۳۵ سوره مائده، فرموده: «إِنَّ أَفْضَلَ مَا تَوَسَّلَ بِهِ الْمُتَوَسِّلُونَ إِلَيَّ اللَّهُ سُبْحَانَهُ : الْإِيمَانُ بِهِ وَ بِرَسُولِهِ، وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِهِ فَإِنَّهُ ذِرْوَةُ الْإِسْلَامِ وَ كَلِمَةُ الْإِحْلَاصِ فَإِنَّهَا الْفِطْرَةُ وَ إِقَامُ الصَّلَاةِ فَإِنَّهَا الْمِلَّةُ وَ إِيْتَاءُ الزَّكَاةِ فَإِنَّهَا فَرِيضَةٌ وَاجِبَةٌ وَ صَوْمُ شَهْرِ رَمَضَانَ فَإِنَّهُ جُنَّةٌ مِنَ الْعِقَابِ، وَ حَجُّ الْبَيْتِ وَ صَلَاةُ الرَّحْمِ = برترین وسیله‌ای که مُتَوَسِّلِينَ برای تقرب به پروردگار به آن تَوَسَّلِ جسته‌اند، ایمان به خداوند و رسولش و جهاد در راه خداست که آن قُلَّةٌ رفیع اسلام و کلمه توحید می‌باشد که آن مقتضای فطرت است و إقامة نماز که [علامت] دین اسلام و پرداخت زکات که از واجبات و روزه ماه رمضان که سپری از عقاب و مجازات است و حج نمودن خانه خدا وَ صَلَاةُ رَحِمٍ الخ^(۴)».

^۱ - مستدرک الوسائل، چاپ سنگی، ج ۱، ص ۲۵۷.

^۲ - مفاتیح الجنان، دعای عرفه، ص ۲۷۴.

^۳ - منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، ج ۱، ص ۱۰۲.

^۴ - نهج البلاغه خطبة ۱۱۰.

چنانکه ملاحظه شد، حضرت علی(ع) و سایر ائمه حتی به منظور تعلیم اُمت و إرشاد مأمومین، در دعا‌های خویش به پیامبر اکرم(ص) و یا سایر مقربین و انبیاء سابقین از جمله حضرت خلیل الرحمان و ابوالانبیاء ابراهیم(ع) و یا حضرت اسماعیل(ع) توسل نجسته‌اند و همواره به ایمان و اسلام و صفات الهی و جهاد و عمل صالح مُتَوَسِّل شده‌اند و آنها را «وسیله» معرفی کرده‌اند، و حتی فرموده‌اند: «لَيْسَ لِي وَسِيلَةٌ إِلَيْكَ إِلَّا عَوَاطِفُ رَأْفَتِكَ = (پروردگارا) به سوی تو وسیله‌ای جُز عواطف رأفت تو ندارم^(۱)» و یا فرموده‌اند: «فَأَنَا بِكَ وَ لَكَ وَ لا وَسِيلَةَ لَنَا إِلَيْكَ إِلَّا بِكَ = پس همانا من وجودم از توست و از آن توام (= تو مالک منی) و هیچ وسیله‌ای به سوی تو جُز تو نداریم^(۲)» و یا فرموده‌اند: «فَمَالِي وَسِيلَةٌ أَوْ فَيَ مِنْ قَصْدِي إِلَيْكَ = (خداوندا) جُز اینکه به پیشگاهت روی آورده‌ام، وسیله‌ای کار سازتر ندارم^(۳)»

رابعاً: از اواخر قرن دوّم هجری به بعد، دیگر پیغمبر و ائمه در دسترس نیستند تا آنها را بجوییم و بیابیم!! ارواح طیبه آنان نیز در عالم ما قابل جُستن و قابل حصول نیست! زیرا به عالم دیگری انتقال یافته‌اند، چگونه ممکن است پروردگار کریم ما را به ابتغای موجود غیر قابل حصول امر فرماید. (فتأمل)

خامساً: اگر در آیه منظور، «وسیله» همان است که خرافیین ادّعا می‌کنند حتی در زمان حیات دنیوی پیامبر اکرم یا ائمه بزرگوار نیز جُز برای کسانی که در مدینه یا کوفه و..... می‌زیستند، قابل عمل نبوده است. چگونه ممکن بود مؤمن مقیم یمن یا شام یا خراسان و..... ائمه را بجوید؟! مگر اینکه بار سفر بسته و خود را به مقرّ ائمه برساند، این کار نیز برای همه میسر نبود و از راه دور هم امکان نداشت پیامبر یا ائمه را بجویند یا به قول شما بخوند زیرا اصولاً پیشوایان دین اینگونه کارها را ناپسند می‌شمردند. چنانکه در «رجال کشی» (ص ۳۵۳) آمده است، هنگامی که به امام صادق(ع) که مقیم مدینه بود، خبر داده شد که

^۱ - بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۱۴۹.

^۲ - بحار الانوار ج ۹۴، ص ۱۴۷.

^۳ - بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۹۵.

عده‌ای در کوفه گفته‌اند «لَبَّيْكَ جَعْفَرُ» بسیار منفعل و پریشان شد و به درگاه الهی سجده کرد و سینه بر زمین نهاد و گریست و بارها فرموده: «بلکه بنده خدا و مملوکی خوار و سست هستم». سپس سر بر آورد، در حالی که اشکهایش بر ریش آن بزرگوار جاری بود. (تا چه رسد که پس از رحلت آن بزرگواران چنین کنیم؟!)

سادساً: آیه شریفه فرموده: «أَدْعُوا الْوَسِيلَةَ = وسیله را بخوانید» بلکه فرموده: «ابْتِغُوا» بجوید، و بدیهی است «ابْتِغَاء = جُستَن» غیر از «دعوت» و «دُعَاء» است. (فَلَا تُجَاهِلُوا) و چنانکه گفتیم ما که در دنیای فانی هستیم نمی‌توانیم انبیاء و واولیاء را که به جهان باقی انتقال یافته‌اند بجویم!

سابعاً: با توجه به آنچه در بند ثانی گفتیم اگر به خود آیه شریفه توجه کنیم معلوم خواهد شد چنانکه ظاهر است، آیه با **يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا** [سورة البقره: ۲۸۵] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید» آغاز شده و خطاب به عموم مؤمنین است و بنا به فرموده قرآن (البقره/۲۸۵) پیامبر اکرم (ص) خود یکی از مؤمنین و داخل در خطاب آیه است و طبعاً ائمه نیز مشمول خطاب آیه می‌باشند و خود نیز باید «وسيله» را بجویند پس خودشان «وسيله» نیستند یعنی نباید خود را بجویند! اکنون می‌پرسیم وسیله پیامبر و ائمه به سوی خداوند متعال جز ایمان و تقوی و عمل صالح چیست؟ آیا وسیله‌ای که هم اسوه و امام و هم مأمومین باید آن را بجویند غیر از جهاد فی الله و جهاد فی سبیل الله است؟ آیا احکام دین امام با مأموم فرق دارد و در مورد این آیه نباید مأمومین از امام و مقتدای خود پیروی کنند و هر آنچه را که او «وسيله» می‌گیرد، آنان نیز همان را «وسيله» بگیرند؟!.

با تأمل در آیه معلوم می‌شود که آیه کریمه، پس از امر به تقوی و اجتناب از مناهی الهی، به ابتغاء وسیله امر فرموده و نمونه‌ای از وسیله‌جویی را نیز ذکر نموده و فرمان داده که «جاهدوا = جهاد کنید» و بدین ترتیب بلافاصله منظور از ابتغاء وسیله را توضیح داده و تبیین کرده است و لازم نیست از نزد خود مطلبی بیافیم. شاید به همین سبب است که اکثر مدافعین

خرافات آیه فوق را در خُطَب و کُتُب خود، تا انتها ذکر نمی کنند و غالباً مقطع آیه را نمی آورند!

علاوه بر این، آیات: **قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا يَمْلِكُونَ كَشْفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَحْوِيلًا أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ** [سورة الإسراء: ۵۶ و ۵۷] «(ای پیامبر) بگو غیر از خدا کسانی را که می پندارند [کاری از آنها برایتان ساخته است و آنها را معبود گرفته اید] بخوانید، آنان نتوانند زیان را از شما بازدارند و یا اینکه [چیزی را] تغییر دهند، کسانی که ایشان آنها را می خوانند، هر یک که مُقَرَّبتراند نزد پروردگارشان وسیله (= منزلت) می جویند (با عبادت و اطاعت حق به او نزدیک می شوند) و به رحمت حق امیدوار و از عذابش بیمناک اند»

معنای «وسيله» را در قرآن روشن ساخته و مراد از آن را تبیین می کند و لفظ «أقرب» در آیه شریفه، قرینه‌ای است بر اینکه مقصود از «وسيله» منزلت و تقرب جویی است که با التزام به اوامر و نواهی شرع حاصل می شود و کسانی که در پیشگاه الهی مُقَرَّبتراند، با رعایت تقوی و عبادت و طاعت حق، نزد خدا منزلت و تقرب می جویند و نه چیز دیگر. در واقع آیه به صورت ضمنی می فرماید آنان که شما می خوانید خود جوینده وسیله اند و طبعاً کسی که خود به دنبال وسیله است باید بینیم هر آنچه را که او وسیله قرار می دهد، ما نیز همان را وسیله قرار دهیم و یا هرچه باعث کسب «منزلت» او می شود، ما نیز همانها را موجب ارتقای منزلت خود قرار دهیم. (فتأمل)

ثامناً: در زبان عربی در بسیاری از موارد لفظ «مَنْزِلَةٌ» به عنوان مترادف و برای تأکید، به لفظ «وسيله» عطف می شود. از جمله در زیارتی که شیخ عباس در مفاتیح برای امام حسین علیه السلام به نقل از «مصباح الزائرین» سید بن طاوس آورده، این جمله دیده می شود: «اللَّهُمَّ... بَلِّغُهُ الْوَسِيلَةَ وَ الْمَنْزِلَةَ الْجَلِيلَةَ = پروردگارا..... او را به وسیله و منزلت با جلال و

شکوه برسان^(۱) و یا امیرالمؤمنین(ع) پس از رحلت رسول خدا(ص) درباره آن حضرت عرض می کند: «اللَّهُمَّ... أَكْرِمْ لَدَيْكَ نُزُلَهُ وَشَرِّفْ عِنْدَكَ مَنَزِلَهُ، وَ آتِهِ الْوَسِيلَةَ وَ أَعْطِهِ السَّنَاءَ وَالْفَضِيلَةَ = پروردگارا او را در ضیافتِ [إِلَهِي] خویش گرامی دار و بر شرافت [مقام و منزلت] او در حضرت خویش بیفزای و او را «وسيله» مرحمت نما و رفعتِ [رُتَبَت] و فضیلت عطا فرما^(۲)».

در روایتی آمده است که رسول خدا(ص) فرمود: «اسألوا الله لي بالوسيلة فإنها درجة في الجنة لا ينالها إلا عبدٌ واحدٌ أرجو أن أكون أنا هو = برایم از خداوند وسیله (= درجه و منزلت) بخواهید زیرا در بهشت درجه‌ای [و مرتبتی] هست که جز یک بنده بدان نائل نشود و امید می دارم که من همان بنده باشم» و یا در دعایی که هنگام شنیدن اذان خوانده می شود، می گوئیم: « آتِ مُحَمَّدًا الْوَسِيلَةَ وَالْفَضِيلَةَ وَابْعَثْهُ اللَّهُمَّ مَقَامًا مَحْمُودًا^(۳) = (پروردگارا) به محمد وسیله و فضیلتِ [رُتَبَت] عطا فرما و پروردگارا او را [در روز ستاخیز] در مرتبتی محمود و پسندیده مبعوث فرما» و از این نمونه‌ها کم نیستند.

شبهه هشتم - از آیاتی که کراراً مورد سوء استفاده خرافاتیون قرار می گیرد دو آیه زیر است:

الف) وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ^ع وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا [سورة النساء: ۶۴]

«و ما هیچ پیامبری نفرستادیم مگر برای اینکه به اذن و فرمان خداوند اطاعت شود و اگر آنان (= منافقین) هنگامی که به خویشان ستم کردند (و حکمیت دیگری را بر داوری پیامبر ترجیح

^۱ - مفاتیح الجنان، ص ۴۲۰ و نیز ص ۲۰۷ در اعمال روزهای ماه رمضان.

^۲ - نهج البلاغه، خطبه ۱۰۶.

^۳ - اشاره است به آیه ۷۹ سورة إسراء که در آیه ۵۷ همین سوره، لفظ «وسيله» آمده است.

دادند) نزد تو آمده و از خداوند آمرزش خواسته و پیامبر [نیز] برایشان [از خدا] آمرزش می‌خواست هر آینه خداوند را توبه پذیر و مهربان یافته بودند».

ب) **قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ** [سورة یوسف: ۹۷] «برادران یوسف به یعقوب) گفتند: ای پدر ما، برای گناهانمان [از خدا] آمرزش بخواه که ما خطاکار بوده‌ایم». غالباً می‌گویند خداوند از کسانی که مرتکب خطا و گناه شده‌اند دعوت نموده که از رسول خدا بخواهند برایشان از خدا آمرزش بخواهد و یا برادران یوسف (ع) از حضرت یعقوب (ع) خواستند که از خدا برایشان مغفرت طلب کند، اما حضرت یعقوب آنها را به شرک و رزی متهم نکرد بنابراین چرا شما از اینکه ما از حضرت علی یا حضرت رضا یا سید الشهداء (ع) بخواهیم که برای ما نزد خدا وساطت فرموده و آمرزش ما را از پروردگار بخواهند؛ مخالفت می‌کنید و سخن از شرک به میان می‌آورید؟!.

خواننده گرامی باید بداند که در هنگام بحث درباره این آیه و نظایر آن، علمای ما اوراق بسیاری را سیاه می‌کنند (و یا ساعات بسیاری از وقت مردم را برای اثبات بقای روح پس از فنای جسم، می‌گیرند) تا من غیر مستقیم به مردم تلقین کنند که مخالفین آنها قائل به بقای روح نیستند!! در حالی که این کار جز مغالطه نیست و نوعی هوچیگری برای انحراف ذهن عوام و افتراء به موحدین است. **هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ**.

کدام مؤمن است - تا چه رسد به مسلمان - که به بقای روح معتقد نباشد؛ بنابراین بحث بر سر بقا یا فنای روح نیست بلکه بحث ما این است ارتباط با ارواح که پس از مفارقت از جسم به عالم برزخ منتقل شده‌اند، برای ما میسر نیست، خصوصاً که قرآن کریم نیز بین زنده که روح به جسم خویش تعلق و ارتباط دارد با مرده که روح از جسم دنیوی قطع تعلق کرده و به عالم دیگری یعنی عالم برزخ انتقال یافته، تفاوت قائل شده و فرموده: **وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ... أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ** [سورة النحل: ۲۰ و ۲۱] «و کسانی جز خدا را که [مشرکین] می‌خوانند..... مردگانی غیر زنده‌اند و نمی‌دانند چه

زمانی بر انگیخته می‌شوند» و نیز فرموده: **مَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ** **مَنْ يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مِّنْ فِي الْقُبُورِ** [سوره فاطر: ۲۲] «زندگان و مردگان یکسان و برابر نیستند، همانا خداوند به هر که بخواهد می‌شنواند و تو کسانی را که در قبرها [خفته‌اند] شنوانده نیستی» و دربارهٔ مدعوین و معبودین مشرکین فرموده: **إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ** [سوره فاطر: ۱۴] «اگر بخوانیدشان، خواندن شما را نمی‌شنوند» این آیات دلالت دارند که خواندن بتها توسط مشرکین به این اعتبار بوده که معبودین آنها بزرگان و صلحای گذشته بوده‌اند که تمایل و اصنام ایشان نمایانگر و یادآور آن بزرگان بوده‌اند و آنها چنانکه در صفحات گذشته به تفصیل بیان شد صرف چوب و سنگ و فلز را نمی‌خواندند^(۱) و قرآن کریم می‌فرماید آنها مرده‌اند و زنده نیستند و از نظر قرآن مردگان و اهل قبور با زندگان به طور کلی فرق دارند گرچه مردگان و اهل قبور از انبیاء و صلحاء و اوصیاء باشند زیرا اگر انبیاء و اولیاء پس از مرگ، حیات اخروی دارند و دارای حیات برزخی‌اند اما حیات دنیوی ندارند یعنی دیگر در دنیای فانی نیستند و با جهان ما قطع رابطه کرده‌اند و ما امکان دستیابی و ارتباط با آنها را نداریم^(۲). علاوه بر این خواندن نامقید غیر خدا - اعمّ از زنده یا مرده - چنانکه در صفحات گذشته مفصلاً بیان گردید؛^(۳) مورد قبول اسلام نیست. (فتاؤل) با توجه به تذکر مهمّ فوق، می‌پردازیم به ادّعی خرافیین دربارهٔ آیات مورد استناد آنها:

أولاً: چنانکه در موضوع استسقای عُمَر گفته‌ایم (ص ۱۹۱ تا ۱۹۵) که عمر جناب عبّاس را از فاصله‌ای متعارف خواند در اینجا نیز همان سخن را تکرار می‌کنیم که برادران یوسف در زمان حیات پدرشان با او سخن گفتند نه پس از رحلتش، دیگر آنکه از فاصله‌ای متعارف خواسته خود را مطرح کردند نه از فاصله چند کیلو متری!! یعنی از فاصله‌ای که می‌توانستند با

۱- ر.ک. کتاب حاضر ص ۱۰۲.

۲- ر.ک. کتاب حاضر، ص ۱۶۳.

۳- ر.ک. کتاب حاضر، ص ۱۷۲.

هم گفتگو کنند و حضرت یعقوب(ع) نیز آنها را امیدوار ساخته و در جوابشان فرمود :
سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ [سورة یوسف: ۹۸] «به زودی برای شما از پروردگارم آمرزش می‌خواهم همان او بسیار آمرزگار و مهربان است».

ثانیاً: چنانکه اسلام به ما تعلیم داده اگر مسلمانی مرتکب گناه شود باید از خدا آمرزش بخواهد که از آن به «حقّ الله» تعبیر می‌شود و اگر حقّی از کسی ضایع نموده یا فردی را آزرده است علاوه بر آمرزش خواهی از خدا باید از فرد مذکور نیز - در صورت در دسترس بودن - حلالیت طلبیده و از او نیز بخشایش بخواهد که از آن به «حقّ الناس» تعبیر می‌شود. چنانکه در آیه ۶۴ سورة نساء ملاحظه می‌شود خدا هر دو مورد را بیان فرموده در مورد «حقّ الله» فرموده: **فَأَسْتَغْفِرُوا اللَّهَ** «از خدا آمرزش می‌خواستند» و در مورد دوّم نیز فرموده: **وَأَسْتَغْفِرَ لَهُمُ الرَّسُولُ** «پیامبر [نیز] برایشان [از خدا] آمرزش می‌خواست».

باید بدانیم که منافقین عملاً با ترجیح حکمیت دیگری بر حکمیت و قضاوت پیامبر(ص)، دیگری را عادل‌تر و منصف‌تر از پیامبر(ص) دانسته بودند و غیرمستقیم به آن حضرت و آیینش اهانت کرده و آن بزرگوار را آزرده بودند لذا لازم بود برای جبران عمل خویش از خود آن حضرت نیز عذرخواهی می‌کردند و بهترین حالت عذرخواهی آن است که از صاحب حقّ بخواهیم نه تنها ما را ببخشاید بلکه برای ما از خدا نیز آمرزش بخواهد در این صورت صاحب حقّ نه تنها به ما می‌فهماند که بالاترین مرتبه گذشت و رضایت خود را درباره ما روا داشته است و از حقّ خود گذشته بلکه از خدا نیز خواسته است که از ما درگذرد و ما را بیامرزد (فتاوی) زیرا وقتی خود صاحب حقّ از خدا آمرزش ما را بخواهد طبعاً خداوند رؤوف غفار رحیم می‌پذیرد. این کار به فرد آمرزش خواه اطمینان و آرامش خاطر بیشتری می‌دهد.

فرزندان یعقوب نیز چون عزیزترین فرزندش را درچاه انداخته و سالیان متمادی او را در فراق جگرگوشه‌اش سوزانده و سبب نابینایی وی شده و او را اشتباه کار و گمراه خوانده بودند [سورة یوسف: ۹۵] باید هم از خدا آمرزش می‌خواستند و هم وظیفه‌شان این بود که بروند از حضرت یعقوب عذر خواهی کرده و از او حلالیت طلبیده و از او خواهش کنند که وی

آمزش آنان را از خدا بخواهد چنانکه قبلاً نیز پسر ارشد حضرت یعقوب (ع) گفته بود تا پدرم اجازه ندهد نزد او حاضر نمی‌شوم [سورة یوسف: ۸۰] یعنی اجازه پدرم نشانه قبول عذر ماست و در برابر حضرت یوسف نیز به خطای خود اقرار کردند که به منظور عذر خواهی انجام می‌شود و حضرت یوسف (ع) نیز در جوابشان فرمود: خداوند شما را می‌آمرزد. [سورة یوسف: ۹۲].

بنابراین فرزندان یعقوب در زمان حیات پدرشان و نه پس از وفاتش (فلا بُجَاهِل) و از فاصله‌ای متعارف، از وی خواستند از خدا برایشان آمزش بخواهد و این نحوه خواندن و درخواست کردن، خواندن و درخواست کردن متعارفی و مقید است که ارتباطی به بحث ما ندارد. شما باید آیه‌ای بیاورید که کسانی بر مرقد پیامبری حاضر شده و یا از فاصله‌ای غیرمتعارف از او چیزی خواسته باشند و إلا استناد به این آیه در مسأله مورد اختلاف، قیاس حاضر به غائب و مرده به زنده یعنی قیاس مَعَ الْفَارِقِ است که قطعاً صحیح نیست. بحث ما این است که رسول و امامی را که حاضر و زنده به حیات دنیوی نیست و در بهشت برزخی ساکن بوده و آنجا از هم و غم دنیا آسوده است، آیا می‌توان خواند یا نه؟ ما - چنانکه گفته شد - به تبعیت از قرآن، مردگان و اهل قبور را با افراد زنده یکسان نمی‌دانیم!

ثالثاً: قرآن فرموده: **تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ** [سورة النساء: ۶۱] «به سوی آنچه

خدا نازل فرموده (= قرآن) و به سوی پیامبر بیاوید» و فرموده: **جَاءُوكَ** [سورة النساء: ۶۴] «نزد تو آمده بودند». و فرموده: **تَعَالَوْا إِلَى قَبْرِ الرَّسُولِ** و فرموده: **جَاءُوا قَبْرَكَ** «نزد قبر آمده بودند»، امروز اهل خرافات نزد رسول خدا (ص) نمی‌روند بلکه نزد قبر آن حضرت می‌روند. (فلا بُجَاهِل) عبارت **تَعَالَوْا... إِلَى الرَّسُولِ** و **جَاءُوكَ** حدّ اکثر می‌رساند که در زمان حضور و حیات دنیوی پیامبر می‌توان برای طلب و ساطت و التماس دعا نزد آن حضرت رفت و این ربطی به پس از رحلت آن حضرت ندارد. که مردم ما امروز فی المثل از سرخس می‌گویند: «یا رسول الله اشفع لنا عند الله» و یا می‌گویند: «یا نبی الله إنا توّسلنا بك إلى

الله» و یا می گویند: «یا مُحَمَّدُ اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا» و این نحوه خواندن، خواندن نامقید است که موضوع اختلاف ما با خرافیین است. علاوه بر این باید بدانیم که آیه ۶۴ سوره نساء مربوط به کسانی است که رسول اکرم (ص) را در زمان حیاتش آزرده باشند مانند منافقینی که اولین مخاطبین آیه بوده‌اند و به سایر مسلمین که معاصر آن حضرت نیستند، ربطی ندارد و خدا نفرموده: ای مسلمانان اگر گناهی مرتکب شدید بر سر قبر آن حضرت بروید و از آن حضرت طلب کنید که برای شما از ما آموزش بخواهد!! بنابراین نمی‌توان این آیه را به پس از رحلت رسول خدا (ص) تعمیم داد. خصوصاً که می‌دانیم امیرالمؤمنین نیز بین حضور و غیاب رسول خدا (ص) تفاوت قائل شده است^(۱). (نهج البلاغه، حکمت شماره ۸۸).

أما قبل از پایان این بند، لازم است به حدیثی اشاره کنیم که غالباً در کتب مروّجین خرافات برای فریب عوام به آن استناد می‌شود، حدیث مذکور را سمهودی در جلد دوم «وفاء الوفاء» آورده و مدّعی است: مالک که در زمان منصور دوانیقی امام مدینه بود، به خلیفه عبّاسی گفته است: «لَا تَرْفَعُ صَوْتَكَ فِي هَذَا الْمَسْجِدِ = صدایت را در این مسجد (مسجد پیامبر) بلند مکن» و به آیه قرآن استناد کرده که می‌فرماید: **يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ** [سورة الحجرات: ۲] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید صداهایتان را از صدای پیامبر بلندتر مکنید». و نیز به او گفته: «لَمْ تَصْرِفْ وَجْهَكَ عَنْهُ وَ هُوَ وَسِيلَتُكَ وَ وَسِيلَةُ أَبِيكَ آدَمَ (ع)..... الخ = چرا رویت را از او [= مرقد پیامبر] برمی‌گردانی؟ در حالی که او وسیله تو و وسیله نیای تو حضرت آدم (ع) است..... الخ» و در این مورد به آیه ۶۴ سوره نساء استناد کرده است!!.

در مورد آیه ۶۴ سوره نساء به قدر لازم در سطور بالا توضیح داده‌ایم و خواننده خود می‌داند که ارتباطی به بحث ما ندارد و می‌توان فهمید که تقریباً محال است که فردی چون مالک در موضوع مورد بحث ما به این آیه استناد کند. أمّا درباره آیه دوم سورة حجرات نیز

^۱ - ر.ک. کتاب حاضر، ص ۱۹۵ و ۱۹۶ و ۴۲۹ تا ۴۳۱ و نیز ر.ک زیارت و زیارتنامه، ص ۲۳۹ و ۲۴۰.

تأملی اندک در آیه معلوم می‌سازد که استناد به آن در زمان منصور دوانیقی غلط است و طبعاً مالک چنین کاری نمی‌کند. قرآن فرموده «صدایتان را از صدای پیامبر بلندتر نکنید» [سورة الحجرات: ۲] بنابراین آیه مربوط به زمان حیات دنیوی رسول خدا(ص) است که صدای حضرتش برای سایرین قابل شنیدن بود و برای آنها ممکن بوده صدای آن حضرت را بشنوند و نسبت به صدای آن بزرگوار، آرام‌تر سخن بگویند. هر عاقلی می‌فهمد که پس از رحلت پیامبر(ص) صدایی از آن حضرت شنیده نمی‌شود تا «مالک» یک قرن پس از رحلت پیامبر(ص) به خلیفه عبّاسی بگوید نباید بر مرقد آن حضرت به صدای بلند سخن بگوییم. به قول برادر مفاضل ما آقای «مصطفی طبا طبائی» لازمهٔ این قول آن است که بگوییم همهٔ وعاظ و مدرّسین که در مسجد النّبی(ص)، وعظ و یا تدریس می‌کرده‌اند و برای اینکه مستمعین بشنوند به صدای بلند سخن می‌گفتند، به پیامبر اکرم إهانت روا داشته‌اند!! **فَمَالِ هَتُولَاءِ**

الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا [سورة النساء: ۰۷۸]

أما نکتهٔ مهمتری که لازم می‌دانیم خوانندهٔ محترم مطلع باشد این است که اگر عوام ندانند قطعاً آخوندها که اغلب به این حدیث استناد می‌کنند، می‌دانند که ناقل آن یعنی «محمد بن الحمید الرّازی» در زمان منصور دوانیقی، «مالک» را درک نکرده تا این حدیث را مستقیماً از او نقل کند، فرضاً که او را درک می‌کرد باز هم حدیثش اعتبار نداشت زیرا علمای رجال از قبیل نسائی و ابن شیبّه و ابوزرعّه و او را تضعیف کرده، و غیر موثوق دانسته‌اند!! باید پرسید چرا علمای ما به چنین حدیثی استناد می‌کنند؟! (فتأمل).

* * *

در این آیام پیری و فرتوتی و ضعف بینایی، بیش از این امکان تفصیل ندارم و بیم آن دارم که اصلاح و تهذیب این کتاب به سرانجام نرسد، امیدوارم که همین مقدار کافی باشد تا خوانندگان محترم بیدار شوند و در آنچه در زمان ما به عنوان اسلام به آنها عرضه می‌شود، تحقیق و تأمل کنند و هر چیزی را و لو گوینده‌اش معمم باشد بدون تفکر و بدون تدبّر در قرآن کریم، نپذیرد و این آیهٔ شریفهٔ را از یاد نبرند که فرموده: **إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ**

أَلصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ [سورة الانفال: ۲۲] «همانا بدترین جنبدگان نزد خداوند کران و گنگان‌اند که نمی‌اندیشند». اینک می‌پردازیم به بقیه مطالب مفاتیح الجنان.

فصل هفتم :

در این فصل مؤلف از قول «سید علی خان شیرازی» آورده است که اسم اعظم خدای تعالی آن است که افتتاح او «الله» و اختتام او «هو» است و حروفش نقطه ندارد الخ تا آنکه گوید اسم اعظم در پنج آیه قرآن آمده است. حال باید پرسید دلیل و مدرک سید علی خان چه بوده است؟ او و شیخ مغربی هر دو بدون مدرک شرعی، مطالبی درباره آیاتی از قرآن به هم بافته‌اند. ما آیات قرآن کریم را قبول داریم ولی آنچه ایشان بدون مدرک گفته‌اند حجت نمی‌دانیم و بدون دلیل و مدرک نمی‌پذیریم.

دعای توسل : دعایی است کاملاً بی‌أصل و نسب که ارتباطی به پیشوایان دین ندارد. اما شیخ عباس می‌گوید علامه مجلسی (ره) فرموده در بعضی از کتب معتبره (!؟) نقل کرده‌اند از «محمد بن بابویه» که این دعا از ائمه است ولی نه نام کتاب را معین نموده و نه راوی آن را و نه امامی که دعا از او نقل شده است!! دعای مذکور در کتب مشهور شیعه که در ادعیه تألیف شده از قبیل «صحیفه سجادیّه» و شرح آن موسوم به «ریاض السالکین» و کتاب «عُدّة الدّاعی» ابن فهد حلّی و «مفتاح الفلاح» شیخ بهائی نیامده است.

آری این دعای توسل از جعلیات مذهب سازان بی‌پرواست و چنانکه صاحب مفاتیح الجنان اشاره کرده دعای معروف به دعای دوازده امام خواجه نصیر همین دعای توسل است که ترکیب کرده‌اند با خطبه‌ای که تقریر یکی از علماست و «کغمی» خطبه مذکور را در اواخر کتاب «مصباح» آورده و در «البلد الامین» خلاصه‌ای از دعای توسل مفاتیح را در آخر دعای «فرج» قرار داده است. مخفی نماند که «خواجه نصیر» عالمی بود که نان به نرخ روز می‌خورد و مدتی در خدمت اسماعیلیان هفت امامی بود! به هر حال خواجه و امثال او حقّ تشریح ندارند و خدا قول آنان را حجت قرار نداده است.

متن دعا نیز معیوب است زیرا هیچ کس از ائمه در دعایشان به خود متوسّل نشده‌اند! مثلاً امام حسین (ع) هیچگاه نگفته است: «یا ابا عبد الله یا حسین بن علی، ائیها الشّهِید، یا بن رسول الله، یا حُجّة الله علی خلقه، یا سیدنا و مولانا اِنّا توجّهنا و استشفّعنا و توسّلنا بِکَ اِلی الله و قدّمناک بَین یدَی حاجاتنا یا وحبیباً عند الله اشفع لنا عند الله = ای ابا عبد الله، ای حسین بن علی، ای شهید، ای پسر رسول خدا، ای حجّت خدا بر بندگانش، ای آقای ما، ای سرور ما، همانا ما روی آوردیم و شفاعت خواستیم و توسّل جستیم به تو، به سوی خدا و تو را پیش روی حاجات خود قرار داده‌ایم ای آبرومند نزد خدا. برای ما نزد خدا شفاعت کن!!!» یعنی خود را نخوانده و خود را شفیع خود قرار نداده یا مثلاً نبیره خود را که هنوز جدش ولادت نیافته بود شفیع خود قرار نداده!! جعل اینگونه دعاها مضحک و دلیل فقدان عقل است.

شیخ عباس می‌گوید بنا به روایتی دیگر پس از دعای فوق بگوید: «..... تَوَسَّلْتُ بِکُمْ اِلی الله وَ اسْتَقْدَوِی مِنْ دُنُوِّی عِنْدَ اللهِ..... الخ = به شما توسّل جستیم به سوی خدا مرا نزد خدا از گناهانم نجات دهید» !! از شیخ عباس می‌پرسیم آیا قرآن نخوانده‌ای که خدا با استفهام انکاری به رسول خود فرموده: **أَفَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي النَّارِ** [سورة الزمر: ۱۹] «(ای پیامبر) آیا تو کسی را که در آتش دوزخ است، نجات می‌بخشی؟! و یا فرموده: **وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللهُ** [سورة آل عمران: ۱۳۵] «و جز خدا کیست که گناهان را بپامرزد؟» و آیا آیه ۲۳ سورة یاسین و آیاتی را که فرموده نجات از گناهان و عذاب گناهان به دست خداست نه غیر او، نخوانده‌ای؟! پس وقتی رسول خدا نمی‌تواند بندگان را از عذاب خدا نجات دهد چگونه امامان می‌توانند؟!.

خدا فرموده مؤمنین اگر گناه کنند از خدا آمرزش می‌خواهند [سورة آل عمران: ۱۳۵] و با انجام اعمال نیک سعی بر جبران گناه خویش می‌کنند [سورة هود: ۱۱۴] و نفرموده که انبیاء و صالحین را که از دنیا رفته‌اند واسطه قرار می‌دهند! حضرت علی (ع) نیز عرض می‌کند:

«أَسْتَغْفِرُكَ لِذُنُوبِي الَّتِي لَا يَغْفِرُهَا غَيْرُكَ» (پروردگارا) برای گناهانم که جز تو کسی آنها را نمی‌آمزد از تو آمرزش می‌طلبم^(۱). و حضرت سجّاد(ع) نیز عرض می‌کند: «لَيْسَ لِحَاجَتِي مَطْلَبٌ سِوَاكَ وَ لِإِلْدَنِي غَافِرٌ غَيْرُكَ» (پروردگارا) حاجتم را جز درگاهت جای درخواستی و گناهم را جز تو آمرزنده‌ای نیست^(۲)).

دیگر آنکه رسول خدا و ائمه را «وسيله» خوانده که ما بطلان این قول را در صفحات گذشته بیان کردیم^(۳) در اینجا تکرار نمی‌کنیم.

متأسفانه مردم به شرک مبتلا شده‌اند و غیر خدا را در دعاهایشان می‌خوانند و به این کار به شدت عادت کرده‌اند و هرچه دلیل بیاوری از این کار دست نمی‌دارند و حالشان بی‌شبهت نیست به کسانی که قرآن با تهدید به آنها فرموده: إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَإِنْ يُشْرَكَ بِهِ تَوَلَّيْتُمْ فَأَلْحِكُمْ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ [سورة غافر: ۱۲] «چون خدا به تنهایی خوانده می‌شود، انکار کرده و کفر می‌ورزید و چنانچه به شریکی قرین شود می‌گروید [بدانید] که داوری از آن خداوند والای بزرگ است^(۴)».

عبادت و از آن جمله دعا باید طبق دستور خدا باشد، خدا کجا فرموده بندگان مقرب مرا بخوانید؟ خدا همه جا حاضر و ناظر و از ما فی الضمیر بندگان کاملاً آگاه است و طبعاً با چنین خدایی نیازی به واسطه نیست. رسول خدا کجا فرموده هر که مشکلی دارد مرا یا نوادگانم را بخواند و واسطه قرار دهد؟!.

از خواننده دعای توسل می‌پرسیم آیا قرآن نخوانده‌ای که فرموده شفاعت به اختیار کسی نیست بلکه فقط به اذن و اختیار خداست. آیا نمی‌دانی که انبیاء و ائمه برخلاف فرمان خدا

۱- الصَّحِيفَةُ الْعُلُويَّةُ، مِنْ دَعَائِهِ (ع) فِي الاسْتِجَارَةِ بِاللَّهِ، ص ۲۳۸ .

۲- صَحِيفَةُ سَجَّادِيَّةٍ، دَعَايِ دَوَاذِهِمْ.

۳- ر.ك. كتاب حاضر صفحه ۲۱۰ تا ۲۲۹ .

۴- ر.ك. كتاب حاضر صفحه ۱۱۶ بند «ز» .

کاری نمی‌کنند؟! پس اگر تو واقعاً خواهان شفاعتی باید خدا را بخوانی و خدا هر که را صلاح بداند شفیع تو قرار دهد نه من عندي یکی از بزرگان دین را که از دنیا رفته‌اند، انتخاب کنی و او را شفیع خود قرار دهی^(۱)؟! آیا رسول اکرم (ص) یا امامی که می‌خواهی از تو شفاعت کند، گناهان تو را می‌داند و از حال و خیال و سرائر و افکار تو مطلع است؟ پیامبر از اعمال پنهانی معاصرین خود با خبر نبود^(۲)، قرآن نیز فرموده جُز خدا هیچ کس از حال بنده و گناهان او مطلع نیست چنانکه فرموده: **وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا** [سورة الإسراء: ۱۷ و الفرقان: ۵۸] «و بس است که پروردگارت به گناهان بندگانش آگاه و بیناست» پس چگونه توقع داری امامی که نمی‌داند تو چه گناهانی مرتکب شده‌ای، به صرف اینکه تملق او را گفته‌ای بیاید و شفیع تو شود؟ آیا این دعاهاى توسّل را پیغمبر خوانده است یا فقط کفعمی و مجلسی و أمثال ایشان خوانده‌اند؟!.

شیخ عبّاس دعای توسّل دیگری نیز از «قبس المصباح» نقل کرده که مقدمه آن را که دروغ از سراسر آن می‌بارد، نیاورده و اّمّا دعا و اُکاذیب مربوط به آن در بحار الأنوار (ج ۹۱، ص ۳۲ تا ۳۶) مسطور است. راوی دعای مذکور «حسن بن محمّد بن جمهور العمی» است. برای اطلاع از حال او به کتاب «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» (ص ۲۸۳) مراجعه شود.

در صفحه ۱۰۸ دعایی از «بلد الامین» آورده که در کتاب مذکور نیز فاقد سند است. متن دعا، اشکالی ندارد و مشمول اِذن عامّ الهی به دعا است.

حرز حضرت امام زمان زین العابدین: یکی از علمای خرافی به نام «سید بن طاووس» حرزی از حضرت سجّاد(ع) نقل کرده که یقیناً دروغ و آن حضرت از دروغ بیزار است. حضرت سجّاد مکرراً در «صحیفه سجّادیّه» گفته خدایا حرز و پناهی برایم نیست مگر ذات

^۱ - ر.ک زیارت و زیارتنامه، حاشیة صفحه ۲۳۱ به بعد و تابشی از قرآن ذیل آیه ۲۵۴ سورة بقره.

^۲ - ر.ک عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول، ۱۰۱ و ۱۰۵.

مقدّس تو. مثلاً عرض می‌کند: «لَا يُجِيرُ يَا إِلَهِي إِلَّا رَبُّ عَلَى مَرْئُوبٍ..... إِلَيْكَ الْمَقْرُ وِ الْمَهْرَبُ = معبود من جز پروردگار کسی بنده را پناه نمی‌دهد..... فرار و گریز (از امورنا مطلوب فقط) به سوی توست^(۱)».

یا عرض می‌کند: «وَاجْعَلْنِي..... مِنَ الْمَصْلِحِينَ بِسُؤَالِي إِيَّاكَ الْمَعْوَدِينَ بِالتَّعَوُّدِ بِكَ = (پروردگارا) به وسیله درخواستم از تو مرا در زمره اصلاح کنندگان (اعتقاد و اعمال) قرار ده و از جمله کسانی قرار ده که به پناه بردن به تو خو گرفته‌اند^(۲)».

یا عرض می‌کند: «لَا يَشْرُكَكَ أَحَدٌ فِي رَجَائِي وَ لَا يَتَّفِقُ أَحَدٌ مَعَكَ فِي دَعَائِي فَتَعَالَيْتَ عَنِ الْأَشْبَاهِ وَ الْأَضْدَادِ وَ تَكَبَّرْتَ عَنِ الْأَمْثَالِ فَسُبْحَانَكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ = (پروردگارا) کسی در امید داشتیم با تو شریک نسیت و در دعا و خواندنم کسی با تو همراه نمی‌باشد پس تو از شبیه و یا معارض داشتن والاتر و برتری و بزرگتری از آنکه همسان و همتا داشته باشی، پاک و منزهی و جز تو معبودی به حق نیست^(۳)».

یا عرض می‌کند: «فَإِلَيْكَ أُرْؤُ وِ مِنْكَ أَخَافُ وَ بِكَ أَسْتَعِيْثُ وِ إِيَّاكَ أَرْجُو وِ لَكَ أَدْعُو وَ إِلَيْكَ أَلْجَأُ = پس فقط به سوی تو می‌گریزیم و فقط از تو بیمناکم و فقط از تو می‌خواهم به فریادم رسی و فقط به تو امیدوارم و فقط تو را می‌خوانم (یا فقط به درگاه تو دعا می‌کنم) و فقط به سوی تو پناه می‌برم^(۴)».

اما سجّاد چنانکه در تاریخ مذکور است ادّعی امامت منصوبه نداشت (ر.ک. عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول، ص ۶۰۰ باب ۱۲ و ص ۶۴۳ به بعد) أمّا در این دعای فاقد السّند حضرت سجّاد فقط درود خدا را برای همان دوازه امام خیالی خواسته و خودش را «زین العابدین» خوانده! می‌پرسیم چرا پسردیگرش جناب زید(ره) را دعا نکرده است؟ چرا جناب

۱- صحیفه سجّادیه، دعای ۲۱.

۲- صحیفه سجّادیه، دعای ۲۵.

۳- صحیفه سجّادیه، دعای ۲۸.

۴- صحیفه سجّادیه، دعای ۵۲.

نفس زکیّه(ره) را دعا نکرده است؟ معلوم می‌شود راوی مجهولی که خواسته برای حضرت سجّاد مذهب بسازد این حرز را جعل کرده است و «سید بن طاووس» که شش قرن با حضرت زین العابدین(ع) فاصله داشته بدون اینکه راویان بین خود و آن حضرت را ذکر کند بی‌واسطه، این دعای مجعول را از حضرت سجّاد نقل کرده است!! در این دعا حضرت سجّاد زیارت قائم آل محمد را خواسته ولی دعای او مستجاب نشده است!!

در صفحه ۱۱۰ «سید طاووس» خرافی دعایی نقل کرده از حضرت باقر(ع) که متن آن عیبی ندارد ولی آن را کذّابی به نام ابوجمیله^(۱) برای أحمقی به نام «علی بن الحکم^(۲)» و او برای «ابن فضّال» واقفی مذهب نقل کرده و «محمد بن حسن صفّار» که حدیث صحیح از غیر صحیح را تشخیص نمی‌داده در کتابش ثبت کرده است^(۳)!

دعای سریع الإجابة: کفعمی بدون ذکر راوی دعایی را به حضرت کاظم(ع) نسبت داده که از متن دعا معلوم می‌شود جاعل آن بی‌سواد بوده است! در این دعا می‌گوید: «یا قُلُّهُوَ اللهُ أَحَدٌ!!!» حال اگر کسی از این جاعل پرسد منادی و مخاطب در این جمله کیست؟ در جواب عاجز خواهد ماند. می‌پرسم چگونه آقای کفعمی یا صاحب مفاتیح متوجّه این خطای واضح نشده‌اند؟! آیا این از کثرت علم و زهد ایشان بوده است؟!.

در این دعا می‌گوید: «وَ بِالْإِسْمِ الَّذِي حَجَبْتَهُ عَنْ خَلْقِكَ فَلَمْ يَخْرُجْ مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ =» و به نامی که آن را از مخلوقات خود پوشیده داشتی و جز به سوی تو از تو خارج نمی‌شود؟! آیا از حقّ تعالی چیزی خارج شده یا داخل می‌شود؟! حتّی اگر بگوییم مقصود چیز دیگری بوده و برای آن معنای دیگری بیافیم بی‌شبهه این تعبیر عاری از فصاحت و بلاغت است و

^۱ - برای شناخت او رجوع کنید به عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول ص ۷۵۱ و ۷۳۰ و زیارت و زیارتنامه ص ۸۶ شماره ۳۷.

^۲ - دربارهٔ او رجوع کنید به کتاب حاضر، ص ۱۱، حاشیة شماره ۴.

^۳ - ر.ک. بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۲۶۸.

قطعاً حضرت کاظم (ع) چنین سخنی نمی گوید. چرا کتب مذهبی ما باید دارای چنین مهملاتی باشد؟

در صفحه ۱۱۱ دعائی نقل کرده با جمله: «یا مَنْ تُحَلُّ بِهِ عُقْدُ الْمَكَارِهِ» شروع می شود و کفعمی فرموده «سید بن طاووس» این دعا را برای ایمنی از سلطان و بلاء و ظهور اعداء و خوف فقر و تنگی سینه ذکر کرده. می گویم قول «ابن طاووس» حجت شرعی نیست. دعای مذکور، دعای هفتم صحیفه سجّادیه است و معلوم نیست که حضرت سجّاد (ع) این دعا را برای موارد مذکور می خوانده است.

در صفحه ۱۱۲ دعایی از کفعمی نقل کرده که قبلاً درباره آن سخن گفته ایم. مراجعه شود. (ص ۵۱ و ۵۲ کتاب حاضر).

در صحیفه ۱۱۳ سید علی خان شیرازی استعانه نامه ای خطاب به صاحب الزّمان آورده است که سند ندارد و به پیشوایان دین نمی رسد!! بلکه می گویند فردی در خواب این دعا را شنیده است^(۱)!!! باید پرسید بنا به مدارک متقن شرعی، آیا صاحب الزّمان غائب وجد دارد^(۲)؟ آیا رؤیا هم حجت شرعی است؟ آیا غیر خدا هم غیاثُ الْمُسْتَعِیْثِین می باشد؟! مدرک شما بر اینکه غیر از خدا هم می تواند به صورت نامقید فریاد رس باشد، چیست؟

در این دعا صاحب الزّمان را حجت قرار داده و گوید طول و عرض زمین را از کفر پاک می کند! در صورتی که اولاً خدا فرموده «پس از رسولان الهی کسی حجت نیست» [سورة النساء: ۱۶۵] شما به چه دلیل صاحب الزمان را حجتّ الله می شمارید؟! ثانیاً: بنا به فرموده قرآن کفر و عداوت تا قیامت باقی خواهد بود، چنانکه خدا درباره نصاری و یهود فرموده: فَأَغْرَبْنَا (وَأَلْقَيْنَا) بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ [سورة المائدة: ۱۴ و ۱۵] «میان ایشان تا روز

^۱- ر.ک. بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۳۱ و ۳۲.

^۲- ر.ک. عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول، ص ۶۲۳ تا ۶۴۱ و کتاب بررسی علمی در احادیث مهدی تألیف نگارنده.

ستاخیز دشمنی و کینه افکنندیم». طبق این آیات تا روز قیامت فرّق و مذاهب باطله از جمله یهود و نصاری موجود بوده و بینشان عداوت و کینه باقی خواهد بود و کفر و عداوت از طول و عرض زمین محو نخواهد شد.

خدا فرموده: **لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ** [سورة البقره: ۲۵۶] «در دین هیچ اکراه و اجباری نیست به تحقیق که راه رشد و هدایت از ضلالت و گمراهی روشن و متمایز شده است». بنابراین خدا کسی را نمی فرستد تا ملت‌های جهان را به زور مسلمان کند. بلکه ملت‌ها باید بیدار شده و خود راه هدایت را بجویند. اصولاً جایز نیست که مردم را به اکراه و زور مسلمان کنیم و چنانکه قرآن فرموده رسول خدا(ص) مردم را دعوت می فرمود ولی کسی را به اسلام مجبور نمی کرد. پس وقتی پیامبر اکرم(ص) با دعوتش همه را مسلمان نکرد چگونه یکی از پیروانش می تواند؟!.

در این دعا ائمه را حجتهای الهی و معصوم خوانده است؟ دربارهٔ عصمت باید بدانیم که خدای تعالی به رسول خود می فرماید: **وَأَسْتَغْفِرُ لَذَنبِكَ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ** [سورة محمد: ۱۹] «و برای گناهت و [گناه] مردان و زنان مؤمن [از خدا] آمرزش خواه». آری عقلاً و نقلاً تردید نیست که رسول خدا(ص) در رساندن آیات و احکام شریعت از اشتباه و نسیان مصون بوده است ولی دلیل قرآنی نداریم که در سایر امور از خطا مصون بوده است بنابراین «عصمت مطلق» انبیاء، مدرک قرآنی ندارد اما از آن مهمتر این است که قیاس غیر انبیاء به انبیاء غلط است. به انبیاء از جمله رسول خدا(ص) وحی می شود و وحی به آمدن آن حضرت خاتمه یافته و پس از او به کسانی وحی نمی شود. بنابراین عصمت غیر انبیاء به هیچ وجه من الوجوه دلیل شرعی ندارد. (فتاؤل)

در این دعا آیه پنجم سورة قصص را که راجع به بنی اسرائیل و فرعون و هامان است دربارهٔ صاحب الزمان قلمداد کرده است!! آیا سید علی خان شیرازی یا دیگری حقّ دارد آیات قرآن را به دلخواه خود یا بنابه روایات ضعیف و بدون اعتنا به سیاق آیات، معنی کند؟!.

در این دعا به صاحب الزمان که نمی‌داند کجاست می‌گویند در حق من شفاعت کن که من تو را شفیع قرار داده و شفاعت تو را مقبول می‌دانم!! بار دیگر می‌پرسیم آیا شفاعت به إذن و اختیار خداست یا به اراده و انتخاب فرد گناهکار است که هر کس را خواست شفیع قرار دهد؟! آیا واقعاً هر بنده‌ای می‌تواند با تملق و چاپلوسی و تمجید و تجلیل یکی از بزرگان را شفیع خود سازد؟ آیا نصب و تعیین شفیع با بندگان است و این انتخاب به ایشان واگذار شده؟ اگر چنین باشد مسیحیان میل دارند حضرت مسیح (ع) و حضرت مریم (ع) شفیعشان باشد و صوفیان میل دارند مثلاً عبدالقادر گیلانی از ایشان شفاعت کند و شیعیان میل دارند حضرت ابوالفضل عباس یا حضرت معصومه یا هر امام و امامزاده‌ای به طور دسته جمعی یا تک تک از ایشان شفاعت کنند؟ آیا خدا مطیع نامبردگان است؟ آیا در کتابش فرموده که من اینها را شفیع شما قرار داده‌ام و خواسته آنها را حتماً می‌پذیریم؟ آیا در نظام الهی هر کس گناه و جنایتی کرد می‌توان به دلخواه خود یک پیامبر یا بنده صالح را که در گذشته، با تملق و تمجید و ادبار به شفاعت کند و خدا هم وظیفه دارد بپذیرد؟!.

خدا در قرآن فرموده: **لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَّهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ** [سوره الزمر: ۴۴]

«تمامی شفاعت از آن خداست که فرمانروایی آسمانها و زمین از آن اوست» در این آیه از تقدیم «لِلَّهِ» بر «الشَّفَاعَةُ» و از کلمه «جَمِيعًا» معلوم می‌شود اختیار شفاعت فقط و فقط با خداست و به دیگری واگذار نشده و خدا می‌فرماید کسی که مالک و فرمانروای آسمانها و زمین است زمام شفاعت را به دست دارد پس مردم مکلف‌اند با اعمال حسنه، که خدا فرموده: **إِنَّ أَحْسَنَ مَا يَدْهَبُ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرِي لِلذَّكْرِ** [سوره هود: ۱۱۴] «همانا [اعمال] نیکو، بدیها را از بین می‌برد این تذکری است برای یاد آوران» و با توبه و با دعا به درگاه خدا، رضای خداوند را کسب نمایند تا خدا خود عفو نماید یا شفיעی برای ایشان معین کند و مقصوری که قابل شفاعت باشد خدا خود تعیین می‌فرماید: خدا فرموده: **مَّا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ** [سوره یونس: ۳] «هیچ شفיעی نیست مگر پس از رخصت او» در سوره نجم

آیه ۲۶ نیز شفاعت منوط به اِذْنِ اِلهی است. از این آیات مسلّم می‌شود که تعیین و نصب شفیع با خداست^(۱).

فصل هشتم :

این فصل آخرین بخش باب اوّل مفاتیح الجنان محسوب می‌شود و در مناجات و مشتمل است بر پانزده مناجات و مناجاتی منظوم منسوب به حضرت علی(ع).
 علامه مجلسی مدّعی است که این مناجاتها از حضرت سجّاد است که وی آن را در کتب بعضی از اصحاب یافته است! ولی نه نام کتاب نه نام مؤلف را ذکر نموده و نه راویان آن را معلوم کرده است!! بنابراین این مناجاتها سند ندارند و حتّی در صحیفهٔ سجّادیه نیز مذکور نیستند. ما نمی‌دانیم که رُوات آن مؤمن بوده‌اند یا نه، عادل بوده‌اند یا فاسق، غالی بوده‌اند یا نه، خدارا قابل رؤیت می‌دانسته‌اند یا نه، صوفی بوده‌اند یا مسلمان مقید به قرآن و هکذا....
 حال باید در متن این مناجاتها نظر کرد تا الفاظ و تعابیر نابجا و غیر لائق نسبت به ذات اقدس پروردگار در آن نباشد. به نظر ما در اکثر این مناجاتها تعابیر صوفیانه و صوفی‌پسند دیده می‌شود در حالی که چنانکه از «صحیفهٔ سجّادیه» پیداست آن جناب اینگونه تعابیر نداشته است و خدا را قابل رؤیت نمی‌دانسته است. و حال آنکه فی المثل در مناجات سوّم (مناجاه الخائفین) به خدا می‌گوید: «و لِأَحْجُبُ مُشْتَاقِيكَ عَنِ النَّظَرِ إِلَى جَمِيلِ رُؤْيَيْكَ = (خدایا) مشتاقان خود را از نظر کردن به دیدار زیبایی محجوب و مستور مگذار» و در مناجات هشتم می‌گوید: «وَصَلِّكَ مُنَى نَفْسِي..... و رُؤْيَيْكَ حَاجَتِي = وصال تو آرزوی من

^۱- ر.ک. کتاب حاضر، ص ۸۶ بند «ب» و خصوصاً کتاب تابشی از قرآن، ذیل آیه ۲۵۴ سوره بقره و زیارت و زیارتنامه، ص ۲۳۱ و احکام القرآن مسأله ۱۸۰۲ تا ۱۸۲۲. البتّه مخفی نماند تعدادی از مسائلی را که در احکام القرآن آورده‌ام، امروز مورد قبول اینجانب نیست و کتاب مذکور باید تصحیح و اصلاح گردد.

است و دیدار تو حاجت من است» و در مناجات نهم می گوید: «فَجَعَلْنَا^(۱) مِّنْ مَنَحْتَهُ بِالنَّظْرِ إِلَى وَجْهِكَ..... وَأَعَدْتُهُ مِنْ هَجْرِكَ وَاجْتَبَيْتَهُ لِمُشَاهَدَتِكَ = ما را از کسانی قرار ده که به او دیدن رویت را عطا فرمودی و او را از هجران خویش پناه دادی و او را برای مشاهده خود برگزیدی» و در مناجات یازدهم می گوید: «عَلَّتِي لَا يُبْرِدُهَا إِلَّا وَصْلُكَ وَ شَوْقِي إِلَيْكَ لَا يُبُلِّغُنِي إِلَّا النَّظْرُ إِلَى وَجْهِكَ = حرارت عطش مرا جُز وصال تو سرد نمی کند و شوق مرا به سوی تو جُز نظر به رویت سیراب نمی سازد» و در مناجات دوازدهم می گوید: «فَجَعَلْنَا مِنَ الَّذِينَ قَرَّتْ بِالنَّظْرِ إِلَى مَحْبُوبِهِمْ أَعْيُنُهُمْ = پس ما را از کسانی قرار ده که چشمانشان به نظر کردن به محبوبشان روشن گشته است. و در مناجات پانزدهم می گوید: «وَ أَقْرِرْ أَعْيُنَنَا بِرُؤْيَيْكَ = چشمان ما را به دیدارت روشن فرما!!» ما این چند جمله را از باب نمونه آوردیم و گرنه در این مناجاتها اصطلاحات و تعابیر صوفیانه بسیار است.

به نظر ما این مناجاتها را فرد یا افرادی صوفی مسلک خرافی یافته و به حضرت سجاد(ع) نسبت داده اند و إلا ائمه در دعاهایشان تعابیر صوفیانه نداشته اند. درباره تعابیر صوفیانه قبلاً سخن گفته ایم (ص ۶۱ تا ۶۴) و در اینجا تکرار نمی کنیم.

مخفی نماند در برخی از این مناجاتها جملاتی هست که مخالف عقیده صاحب مفاتیح است از جمله در مناجات هفتم (مُنَاجَاةُ الْمُطِيعِينَ لِلَّهِ) عرض می کند: «لَا وَسِيلَةَ لَنَا إِلَيْكَ إِلَّا أَنْتَ = (پروردگارا) برای ما به سوی تو جُز خودت، هیچ وسیله ای نیست». از مؤلف مفاتیح می پرسیم اگر این مُنَاجَاة را قبول داری پس چرا ائمه و حتی غیر ائمه را «وسیله» می دانی؟ البته باید توجه داشت که این مناجاتها را بدون دلیل و مدرک به شرع نسبت ندهیم اَمَا بنا به إِذْنِ عَامِّ إِلَهِي به دعا، خواندن برخی از این مُنَاجَاةها ممنوع نیست. به عنوان مثال خواندن مناجات چهارم (مُنَاجَاةُ الرَّاجِينَ) بدین شرط که آن را وارد از شرع ندانیم، ایرادی ندارد. ما در اینجا ترجمه این مناجات را می آوریم.

^۱ - با توجه به جملات بعد که در آنها ضمیر مفرد آورده است بهتر بود که به جای «فَجَعَلْنَا» بگوید: «فَجَعَلَنِي».

«به نام خداوند بخشندهٔ مهربان»

ای آن که هرگاه بنده‌ای از او [چیزی] بخواهد به وی عطا فرماید و هرگاه بدانچه دارد، امید و آرزو داشته باشد، وی را به خواسته‌اش می‌رساند و هرگاه [بنده] به او روی آورد، وی را [پذیرفته] و مقرب و نزدیک می‌سازد و چنانچه نافرمانی کند - که از او پنهان نمی‌ماند - گنااهش را پرده پوشی کند [و رسوایش نسازد] و هرگاه بر او توکل کند [و خود را به او سپارد] وی را بسندگی و کفایت فرماید.

ای معبود من، کیست که [به پیشگاهت] به طلب مهمانی وارد شد و تو مهمان نوازی نفرمودی؟ و کیست که به امید بزرگواریت به درگاهت روی آورد و به او نکویی نفرمودی؟ آیا سزاوار است که از درگاهت ناامید بازگردم در حالی که جز تو یآوری نمی‌شناسم که [بالذات] موصوف به بخشش و احسان باشد؟ چگونه به جز تو امیدوار باشم در حالی که خیر و نیکی به تمامی در دست توست؟! و چگونه به جز تو به کسی امید بدارم یا آرزو کنم [که خواسته‌ام را بر آورده سازد] در حالی که آفرینش و فرمان [همه] از آن توست؟ آیا امید خویشتن از تو بگیرم در حالی که [تاکنون] از فضل و بخشش خویش - بی آنکه طلب کنم - به من نکویی کرده‌ای؟! آیا در حالی که به ریسمان [آیین] تو درآویخته‌ام مرا نیازمند [مخلوقی] چونان خودم می‌سازی^(۱)!.

ای آنکه روی آوران [به درگاهش] را به رحمت خویش فیروزبخت سازد و آمرزش جوینان [را می‌آمرزد و آنان] به عقوبتش نگون بخت نشوند. چگونه تو را از یاد ببرم در حالی که تو همواره به یاد منی و چسان از تو غافل شوم در حالی که [پیوسته] مرا در نظر داری!.

^۱ -أفضل برگزیدگان خدا، رسول اکرم (ص) است که به امر خدای گوید: **إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌُ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا** [سورة الكهف: ۱۱۰] «همانا من انسانی چونان شمايم که به من وحی می‌شود معبودتان معبودی یگانه است، پس هرکه به ملاقات پروردگارش [در روز رستاخیز] امید دارد باید کرداری شایسته به جای آرد و احدی را در عبادت پروردگارش شریک و انباز نشمارد».

ای معبود من به دامان بزرگواریت دست آویخته‌ام و برای برخورداری از بخشش و عطایت [تور] امید گسترده‌ام پس مرا با **توحید ناب و بی‌آلایش**، پاک و خالص بساز و مرا از بندگان برگزیده‌ات مقرر بفرما.

ای آنکه هر گریزنده‌ای [از ناملایمات] به او پناه می‌برد و هر جوینده‌ای فقط به او امید می‌دارد. ای والاترین امید‌وای بخشنده‌ترین خواننده‌وای آن‌که خواستار نیازمند [از درگاهش تهی دست] بازنیاید و آرزومند امیدوار [از بارگاهش] نا امید نگردد، ای آنکه درگاهش برای خواننده، گشاده است و پرده‌اش برای فرد امیدوار، بر فراز و برکنار است.

[پروردگارا] از تو می‌خواهم به کرامت خویش بر من منت نهی و از آنچه مایه روشی دیده‌ام باشد و از امید بخشیت آنچه را که مایه آرام و قرار جان و دلم باشد و از [ایمان و] یقین آنچه را که ناگواریهای دنیا را آسان و ناچیز سازد و [با چنین یقینی] پرده‌های کور [باطنی] از بصیرت و بینشم برکنار افتد، مرا عطا فرمایی. به رحمت ای مهربانترین مهربانان.

مناجات منظومه حضرت امیرالمؤمنین (ع): این مناجات مشتمل است بر سی بیت شعر که بعضی از ابیات آن ناموجه است. از جمله بیت بیست وهفتم که معلوم می‌سازد این مناجات و اشعار از حضرت امیرالمؤمنین نیست زیرا آن حضرت متواضع بوده و مغرور و خودپسند نبود و خود را آن قدر عزیز نمی‌دانست که خداوند متعال را قسم بدهد به خودش و در پیشگاه خالق سبحان بگوید:

إلهي بِحُرْمَةِ الْمُصْطَفَى وَابْنِ عَمِّهِ وَ حُرْمَةِ أBRARٍ هُمْ لَكَ خُشَعٌ

ای معبود من، به حرمت حضرت مصطفی و پسر عمش

و به حرمت پاکانی که در پیشگاهت خاشع‌اند

این اشتباه را جاعلین حدیث چند بار مرتکب شده‌اند. از آن جمله در نماز و تسبیح بی‌سندی که شیخ طوسی (مصباح‌المتهجد، ص ۲۵۸) نقل کرده و در مفاتیح (ص ۴۰ و ۴۱) آمده است و ادعا شده هر که این نماز و تسبیح را بخواند همه گناهانش آمرزیده می‌شود!! در

آنجا نیز می گوید: «اللَّهُمَّ بِمُحَمَّدٍ سَيِّدِي وَبِعَلِيِّ وَلِيِّي = پروردگارا تو را سوگند می دهم به محمد که سرورم و به علی که ولی من است!!» چگونه علی (ع) خدا را قسم داده به علی که ولی اوست؟! آیا ممکن است یک فرد عامی عرض کند خدایا تو را قسم می دهم به خودم که ولی خودم می باشم!! تا چه رسد به حضرت علی (ع) که شهبسوار عرصه سخنوری است؟!.

حضرت علی (ع) کسی است که خود فرموده: «إِيَّاكَ وَ الْإِعْجَابَ بِنَفْسِكَ وَ الثَّقَّةَ بِمَا يُعْجِبُكَ مِنْهَا = از خودپسندی و اتکاء به چیزی که تو را به خود پسندی وادارد بپرهیز» (نهج البلاغه، نامه ۵۳) و فرموده: «إِعْلَمَنَّ أَنَّ الْإِعْجَابَ ضِدُّ الصَّوَابِ وَ آفَةُ الْأَلْبَابِ = بدان که عجب و خودپسندی ضد صواب و درستی و آفت عقلهاست» (نهج البلاغه، نامه ۳۱). آن حضرت عزت خود را بندگی خدا می داند و بنا به نقل مؤلف مفاتیح، عرض می کند: «إِلَهِي كَفَى بِي عِزًّا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا وَ كَفَى بِي فَخْرًا أَنْ تَكُونَ لِي رَبًّا = ای معبودم مرا همی عزت بسنده است که بندهات باشم و همین افتخار مرا بس که تو پروردگارم باشی». (مفاتیح، ص ۱۲۷).

اینجانب سالها قبل که مشغول ترجمه «صحيفة علوية» بودم ۲۴ بیت از این مناجات را به نظم فارسی در آوردم که در اینجا ابیات مذکور را به یادگار می گذارم:

۱- تو را حمد باشد که داری تو مجد و علی

مبارک تو، هرکس کنی منع و هرکس عطا

۲- خدایا تو خلّاقی و حِرز و هم پُشت من

به سوی تو نالم به عُسْر و به یُسْر و رضا

۳- خدایا بُودِ گر خطایم بزرگ و کلان

بُودِ عَفْوِ تو برتر و بیشتر از خطا

۴- خدایا بدادم به نفسم اگر هر چه خواست

من اکنون دچار پشیمانیم ای خدا

۵- خدایا تو بینی مرا حال و فقر و نیاز

سمیعی تو رازِ نهانِ مرا در دعا

- ۶- خدایا امیدم مکن قطع و دل را سیاه
که من در عطایت طمع دارمی جودها
- ۷- خدایا اگر ناامیدم کنی یا که طرد
امیدم به که؟ یا شفیعم بُود در کجا؟
- ۸- خدایا پناه از عذابت بده زانکه من
اسیر و ذلیلم، ز خوف شده قد دوتا
- ۹- خدایا به تلقین حجّت انیسم تو باش
چو شد قبر مأوی و منزل مرا
- ۱۰- خدایا عذابم کنی سالها گر هزار
امیدم ز توای خدا، می نگردد جدا
- ۱۱- خدایا چشان طعم عفوت مرا آندمی
که نی مال نافع، نه فرزند باشد، به روز جزا
- ۱۲- خدایا مراعات کن ورنه ضایع شوم
که ضایع نگردم رعایت کنی گر مرا
- ۱۳- خدایا اگر جز ز محسن تو می نگذری
که بخشد گناهان بدکارِ اهل هوی؟
- ۱۴- خدایا گرم قصر در کسب تقوی شده
به دنبال عفوت همی می دوم بارها
- ۱۵- خدایا ز جهلم خطا کرده ام دائماً
امیدم به تو بوده تا گفته شد پس چرا
- ۱۶- خدایا گناهان من بیشتر شد ز کوه
و لیکن بُود عفوتو اکثر و برترا
- ۱۷- خدایا بُرد یادِ جودت ز دل ترس من
ز یادِ خطاها بیارد مرا اشک از دیده ها

- ۱۸- خدایا تو بگذر ز لغزش ، ببخشم گناه
که اقراردارم به خوف و به زاری کنم من دعا
- ۱۹- خدایارسان ازخودت رُوح وراحت مرا
که من جُزبه درهای فضلت نمی آورم التجا
- ۲۰- خدایا اگر دور سازی و خوایم کنی
چه باشد مرا حيله‌ای یا چه سازم چها؟
- ۲۱- خدایا به شب دوست بیدار هست
کند راز با دوست ، غافل بخوابد به جا
- ۲۲- خدایا خلائق بخوابند و جمع زیاد
به شب در تضرّع همه پا به جا
- ۲۳- خدایا امیدم سلامت تمنا کند
خطاهای زشتم زند مرمر طعنه‌ها
- ۲۴- خدایا اگر بگذری عفت آرد رها
و إلا گناهان ، هلاک آورد ، هم بلا

باب دوم

فصل اول

این فصل در فضیلت و اعمال ماه رجب است. در ابتدای این فصل به نقل از وسائل الشیعه^(۱) افتراپی را به پیامبر(ص) نقل کرده که آن حضرت فرمود: (أَلَا إِنَّ رَجَبَ شَهْرٍ اللَّهِ الْأَصَمِّ وَ هُوَ شَهْرٌ عَظِيمٌ لَا يُقَارَبُهُ شَيْءٌ مِنَ الشُّهُورِ حُرْمَةً وَ فَضْلاً أَلَا إِنَّ رَجَبَ شَهْرٍ اللَّهِ وَ شَعْبَانَ شَهْرِي وَ رَمَضَانَ شَهْرُ أُمَّتِي) «ماه رجب ماه بزرگ خداست و ماهی در حرمت و فضیلت به آن نمی رسد رجب ماه خداست و شعبان ماه من است و ماه رمضان ماه اُمّت من است» در حالی که در همین «وسائل» از حضرت علی(ع) نقل شده که فرمود: «رَجَبُ شَهْرِي وَ شَعْبَانُ شَهْرُ رَسُولِ اللَّهِ وَ رَمَضَانُ شَهْرُ اللَّهِ» «رجب ماه من و شعبان ماه رسول خدا و رمضان ماه خداست^(۲)؟! علاوه بر این خود شیخ عباس در فصل سوم (ص ۱۷۰) افضل ماهها را ماه رمضان ذکر نموده است!! آیا هنگامی که شیخ عباس این سطور را می نوشت با خود فکر نکرد که چگونه ممکن است «رجب» اَشْرَفُ الشُّهُورِ و همطراز رمضان باشد در حالی که قرآن کریم در ماه رمضان نازل شده و شب قدر در این ماه قرار گرفته و پیامبر در این ماه به غار حراء می رفت و عبادت می کرد و روزه این ماه واجب گردیده و تنها نام این ماه در قرآن آمده و یکی از دو عید بزرگ مسلمین به مناسبت و در ارتباط با پایان یافتن این ماه پربرکت است و حتی مردم ما غالباً در مساجد در این ماه پس از نمازها این دعا را می خوانند که در آن خطاب به خدای متعال عرض می کنند: «هَذَا شَهْرٌ عَظْمَتُهُ وَ كَرَمَتُهُ وَ شَرَفَتُهُ وَ فَضْلَتُهُ عَلَي الشُّهُورِ» (پروردگارا) این ماهی است که آن را

^۱ - وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۳۵۲ و بحار الأنوار، ج ۹۲، ص ۲۶.

^۲ - وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۳۵۶.

بزرگ و گرامی داشته و شرافت بخشیده و بر [همه] ماهها فضیلت و برتری داده‌ای». خود شیخ عباس نیز این دعا را در مفاتیح در بخش «اعمال مشترکه ماه رمضان» (ص ۱۷۵) آورده است. و نیز دعایی مربوط به شب آخر شعبان و شب اول ماه رمضان (ص ۱۶۹) نقل کرده از «حارث بن مغیره نضری» که «نجاشی» درباره او فرموده: «ثقة ثقة = او بسیار مورد وثوق است». در دعای مذکور نیز آمده است: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا الشَّهْرَ الْمُبَارَكَ الَّذِي أَنْزَلَ فِيهِ الْقُرْآنَ وَ جُعِلَ هُدًى لِلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ قَدْ حَضَرَ = پروردگارا همانا این ماه مبارک که قرآن در آن نازل گردیده و برای مردم مایه هدایت و نشانه‌های روشنی از هدایت و جدا کننده حق از باطل قرار داده شده، حاضر گردیده است».

در این فصل ثوابهای عجیب و غریب برای روزه در ماه رجب ذکر نموده که جعل غالیان است و گفته ائمه نیست. در صفحه ۱۳۰ می‌نویسد: شیخ [طوسی در مصباح المتهجد] روایت کرده که بیرون آمده از ناحیه مقدسه بر دست شیخ کبیر ابی جعفر محمد بن عثمان بن سعد! شیخ طوسی دویست سال پس از محمد بن عثمان بوده و بهتر بود راویان میان خود و «محمد بن عثمان» را معرفی می‌کرد اما به هر حال یکی از روایات این توفیق «احمد بن محمد بن عبیدالله العیاش الجوهری»^(۱) است که او را با شماره ۷۶ در کتاب «زیارت و زیارتنامه» (ص ۱۶۴) معرفی کرده و اشکالات این توفیق را نیز ذکر کرده‌ایم و در اینجا تکرار نمی‌کنیم. (مراجعه شود) عجبا که شیخ عباس از کسی این مناجات و دو مناجات بعدی را نقل کرده که علمای رجال از جمله نجاشی و شیخ طوسی و ابن داود و علامه حلی و صاحب وجیزه و او را ضعیف شمرده‌اند! آیا شیخ عباس هنگامی که جمله: «لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ = هیچ فرقی بین تو بین آنها (= والیان) نیست جز اینکه آنان بندگان تو هستند!!!» را می‌نوشت، با خود فکر نکرده که چگونه فرقی بین خدا و بندگانش نیست در حالی که خدا

^۱ - ناقل دعای سمات نیز همین راوی است. ر.ک. کتاب حاضر، ص ۶۷ و ۲۶۵. نیز رجوع کنید به کتاب

درسی از ولایت ص ۹۲ و ۹۳.

واجب الوجود و قدیم و غنی بالذات است و بندگانش ممکن الوجود و حادث و فقیر و محدوداند؟! ای خواننده فکور این جاعلین جاهل به ما خدایی را معرفی کرده‌اند که مانند خودش را خلق کرده و با بعضی از مخلوقاتش فرقی ندارد!!!.

در این مناجات برای خدای متعال «مقامات» قائل شده!! در حالی که در قرآن کریم برای خدا، هیچگاه «مقام» به صورت جمع ذکر نشده و همیشه مفرد آمده است [سوره ابراهیم: ۱۴، الرحمن: ۴۶، النازعات: ۴۰] زیرا خدا یک مقام عظمت و جلال و کبریایی داراست که نه تنزل و تعطیل دارد نه ترقی، زیرا خدا والاترین و بالاترین مقام را حائز است که برتر از آن متصور نیست و در صفات الهی تغییری نیست بنابراین دعای خرافی رجیبه که برای خدا «مقامات» قائل شده، صحیح نیست.

اگر واقعاً این دعا از «ناحیه» صادر شده، وای به حال فریب خوردگانی که به چنین ناحیه‌ای معتقداند! متأسفانه به نام «ناحیه» هر چه خواسته‌اند صادر کرده‌اند و عوام را مرعوب ساخته و دهان علمای عوام ترس را بسته‌اند و اجازه نداده‌اند که کسی پرسد ما که از شما جز ادعا چیزی ندیده‌ایم، از کجا بدانیم مطالبی که ارائه می‌کنید واقعاً از امام است، ما که دستخط امام را ندیده‌ایم تا خط مطالب شما را با دستخط امام مقابله و مقایسه کنیم، پس به چه دلیل باید ادعاهای شما را بپذیریم خصوصاً که آنچه عرضه می‌کنید غالباً با قرآن موافق نیست!.

در صفحه ۱۳۱ دو نامه از «ابوالقاسم حسین بن روح» با ادعای صد و راز «ناحیه» ذکر شده که راوی آنها نیز «أحمد بن عیاش» است. مخفی نماند که «حسین بن روح» مردی بسیار سیاس و چند رنگ بود و به قول شیخ عباس: «چنان با مخالفین حُسن سلوک داشت که هر یک از مذاهب اربعه مدعی بودند که او از ماست و افتخار می‌نمودند هر طائفه‌ای به نسبت او به ایشان و شیعیان اموال را تسلیم او می‌نمودند»^(۱) تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل! گیرم که «ابن روح» قصد تقیه می‌داشت اما لازم نبود که به یکایک مذاهب تظاهر

^۱ - منتهی الآمال، ج ۲، ص ۵۰۷ و ۵۰۸.

نماید بلکه می‌توانست یکی از مذاهب مثلاً مذهب مالکی یا شافعی یا اوزاعی یا.... را انتخاب نماید تا خطری متوجه او نشود. (فتأمل)

متن زیارتنامه هفتم نیز ربطی به توحید و اسلام ندارد و پیداست که از بافته‌های فرقه ملعون^(۱) و منحرف «مفوضه»^(۲) است در قسمتی از این زیارت شرک آمیز می‌گوید: «أنا سائلکم و أمليکم فيما إلیکم التَّفْوِیضُ وَ عَلَیْکُمُ التَّعْوِیضُ فِیکُم یُجِبُّ المَهِیضُ وَ یُشْفِی المَریضُ وَ ما تَزَادُ الأَرْحَامُ وَ ما تَغِیضُ = من از شما خواستارم و در آنچه به شما تفویض گردیده به شما امید دارم عوض دادن بر عهده شماست، با شماست که استخوان شکسته ترمیم گشته و بیمار شفا می‌یابد و آنچه زهدان [مادران] می‌افزاید و می‌کاهد»!!.

خواننده گرامی خدا درباره خود فرموده: **اللَّهُ یَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ کُلُّ أَنْثَى وَمَا تَغِیضُ**

الأَرْحَامُ وَمَا تَزَادُ وَ کُلُّ شَیْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ عَلِمَ الغَیْبِ وَالشَّهَادَةِ الْکَبِیْرُ الْمُتَعَالِ
[سورة الرعد: ۸ و ۹] «خداوند است که می‌داند آنچه را که هر زنی باردار می‌شود و آنچه زهدانها می‌کاهد و آنچه می‌افزاید و هر چیز نزد او به اندازه‌ای [معین] است. دانای پنهان و آشکار و بزرگ و الاثر و برتر است».

حضرت علی(ع) نیز فرموده: «إِنَّمَا عَلِمَ الغَیْبِ عَلِمُ السَّاعَةِ وَ ما عَدَدَهُ اللهُ سُبْحَانَهُ بِقَوْلِهِ: **إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الغَیْبَ وَ یَعْلَمُ مَا فی الأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِی نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِی نَفْسٌ بِأَیِّ أَرْضٍ تَمُوتُ.....** [سورة لقمان: ۳۴] فَيَعْلَمُ اللهُ سُبْحَانَهُ ما فی الأَرْحَامِ مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أَنْثَى..... فَهَذَا عَلِمُ الغَیْبِ الَّذِي لَا یَعْلَمُهُ أَحَدٌ إِلَّا اللهُ... الخ = همانا علم غیب علم قیامت است و آنچه خداوند سبحان با این فرموده‌اش برشمرده است: **«همانا خداوند دانش هنگام رستاخیز را داراست و باران فرو فرستد و می‌داند آنچه**

^۱ - شیخ صدوق ایشان را لعنت کرده است. ر.ک. عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول، ص ۴۶ و ۴۷.

^۲ - درباره «تفویض» و «مفوضه» رجوع کنید به کتاب حاضر، ص ۱۲۲ به بعد و عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول، ص ۱۱۶ و ص ۲۱۶ تا ۲۳۱ و ص ۵۴۵.

در زهدانهاست و هیچ کس نمی‌داند فردا چه خواهد کرد و هیچ کس نمی‌داند در کدام زمین خواهد مرد» پس خدای سبحان است که آنچه در زهدانهاست از پسر یا دختر، می‌داند..... این علم غیبی است که جُز خدا هیچ کس نمی‌داند..... الخ^(۱).

أما متأسفانه جاعلین این دعا با ادعای دروغین حُبّ علی، این خصوصیاتِ الهی را برای بندگانش قائل شده‌اند!! آیا شیخ عبّاس هنگام نوشتن این زیارتنامه در کتابش، با خود فکر نکرد در حالی که انبیاء از جمله پیامبر اکرم (ص) مالک نفع و ضرر نیستند [سورة الأعراف: ۱۸۸، یونس: ۴۹ و الجن: ۲۱] چگونه ممکن است این امور به پیغمبر یا نوادگانش واگذارده شده باشد؟ آیا شیخ عبّاس از عقاید باطل فرقه منصرف «مفوضه» بی‌اطلاع بوده و نمی‌دانسته ائمه آنها را دشمن خدا شمرده‌اند؟^(۲) مخفی نماند که راوی این زیارت نیز مانند زیارت پنجم و ششم رجیبه «ابن عیّاش جوهری» است و البته از او، ارمغانی بهتر از این انتظار نمی‌رود!

متأسفانه بارها خود شاهد بوده یا شنیده‌ام که آخوندها مردم را به حاجت خواهی از ائمه (ع) دعوت می‌کنند و می‌گویند هر چه می‌خواهید یا حلّ هر مشکلی که دارید، از این خاندان، از اهل بیت پیغمبر، بخواهید! و مردم را به «مفاتیح الجنان» و زیارت شرک آمیز رجیبه ارجاع می‌دهند!! در حالی که بسیاری از مطالب مفاتیح الجنان به هیچ وجه اعتبار شرعی ندارد.

در صفحه ۱۳۲ دعایی را از «ابن طاووس» خرافی نقل کرده که او از «محمد بن ذکوان» روایت کرده است! بین «ابن طاووس» و «ابن ذکوان» اقلّاً پانصد سال فاصله است و روات میان این دو معلوم نیستند و چنین روایتی مرفوع و بی‌اعتبار است. بنا به نقل رجال «مقانی» (ج ۳، ص ۱۱۶) یکی از روات این دعا «محمد بن علی البرسی» است که از غلاة بوده و راوی متصل به «محمد بن ذکوان» کذاب مشهور «محمد بن سنان»^(۳) است!.

^۱ - نهج البلاغه، خطبة ۱۲۸.

^۲ - ر.ک. عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول، ص ۱۱۶ - امام رضا (ع) نیز «مفوضه» را مشرک شمرده است. (الاحتجاج طبرسی، چاپ نجف با تعلیقات محمد باقر خراسان، ج ۲ ص ۱۹۸).

^۳ - او را در عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول (ص ۲۷۰) معرفی کرده‌ایم.

اینک بپردازیم به متن روایت که می گوید: «یا مَنْ... آمَنْ سَخَطَهُ عِنْدَ كُلِّ شَرٍّ...» = ای آنکه... نزد هر شرّی از غضب او ایمن می باشم!! و این قول بر خلاف قرآن است که می فرماید: **أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ؟ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ** [سورة الأعراف: ۹۹]. «پس آیا [اینان] از مکر [و عقاب] خداوند ایمن اند؟ پس [بدانید] که جز مردمان زیانکار، [کسی خود را] از مکر (و عقاب) خداوند ایمن نمی پندارد.» خدا به رسول خود فرموده: **قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ** [سورة الأنعام: ۱۵] «بگو چنانچه پروردگرم را نافرمانی کنم، من از عذاب روزی بزرگ بیم دارم».

در صفحه ۱۳۴ خبرهای غرور آور بی مدرکی جمع کرده، از جمله می گوید هر که پنجشنبه و جمعه و شنبه یک ماه حرام (ماههای حرام عبارت اند از: رجب، ذی قعدة، ذی حجه و محرم) را روزه بدارد حق تعالی برای او ثواب نهصد سال عبادت بنویسد^(۱)!! یعنی ثواب آن از ثواب عبادت در شب قدر هم بیشتر است!!

و یا در عمل نوزدهم قسمتی از یک حدیث خرافی و بی مدرک را از کتاب «اقبال الأعمال» ابن طاووس ضعیف العقل، نقل کرده ولی شاید خجالت کشیده و حدیث را به صورت کامل نیاورده است! در حدیث مذکور نمازی به نام نماز سلمان آمده بدین کیفیت که هر که در یک شب از شبهای رجب ده رکعت نماز کند و بخواند در هر رکعتی حمد و **قُلْ يَتَّيْبُهَا الْكَافِرُونَ** یک مرتبه و توحید سه مرتبه، بیامرزد حق تعالی هر گناهی که کرده و برای هر رکعت نمازش ثواب عبادت شصت سال را بنویسد و بابت هر سوره که خوانده قصری از مروارید در بهشت به او عطا فرماید و او را پاداش کسی دهد که در آن سال روزه داشته و نماز گزارده و حجّ و عمره بجای آورده و جهاد کرده است و برای او تا سال

^۱ - ادامه خبر که شیخ عباس نقل نکرده چنین است: و خدا برای هر رکعت نماز، ثواب پنجاه هزار نماز می نویسد و با صدیقین در بهشت ساکن می شود و قبل از خروج از دنیا، جایگاه خود را در بهشت می بیند!! (وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۳۴۷).

آینده در هر روز ثواب یک حج و یک عمره می‌نویسد و هنوز از نمازش فارغ نشده که خدا او را می‌آمرزد و چون از نمازش فارغ شود فرشته‌ای از زیر عرش او را ندا می‌دهد که ای دوست خدا کار خود را از سر گیر(!!؟) که خدای تعالی تو را از آتش دوزخ آزاد داشته است و خدا در آن سال او را در زمزه نمازگزاران قرار داده و اگر در همان سال بمیرد شهید مرده و خدا دعایش را مستجاب سازد و حاجاتش را بر آورد و نامه اعمالش را در روز قیامت به دست راستش می‌دهد و میان وی و آتش جهنم هفت خندق فاصله قرار می‌دهد^(۱)!! مخفی نماند که شیخ عباس به عنوان عمل پنجم روز اول رجب نیز نمازی موسوم به نماز سلمان ذکر کرده که مشابه همین ثوابهای عجیب و غریب برای آن نیز ذکر شده که در آنجا نیز مؤلف مفاتیح از ذکر آنها صرف نظر یا حفظ آبرو کرده است^(۲)! آیا شیخ عباس نمی‌داند که عبادات در اسلام توقیفی است و بدون دلیل متقن شرعی نمی‌توان - به بهانه آنکه کفعمی یا مجلسی یا ابن طاووس و امثالهم نقل کرده‌اند - کاری را به عنوان عبادت به مردم معرفی کرد؟! نمی‌دانم تقوای شیخ عباس چگونه تقوایی بوده است!

در این خبر آمده این نماز را منافقین نمی‌خوانند! در این صورت لازم بود که پیامبر این نماز را به همه تعلیم می‌داد تا از نفاق نجات یابند نه اینکه به صورت یک روایت بی‌سند به دست ما برسد!

باری چنانکه گفتیم در این بخش اخبار فریبنده‌ای آورده که هر کس فلان عمل مستجب را بجا آورد خدا تمام گناهانش را می‌آمرزد! مثلاً در ص ۱۳۶ می‌گوید هر کس غسل کند در اول و وسط و آخر ما رجب، بیرون آید از گناهان خود مانند روزی که از مادر متولد شده!! در حالی که این خبر سند ندارد^(۳)!! و یا در صفحه ۱۳۹ از امام صادق نقل کرده

^۱- اقبال الأعمال، دار الکتب الاسلامیه (الباب الثامن فیما نذکره ممّا یختصّ بشهر رجب و برکاته)، ص ۶۳۰، وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۲۳۰ و بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۳۸۰.

^۲- برای دیدن حدیث مذکور رجوع کنید به مصباح المتجهّد شیخ طوسی به اهتمام انصاری زنجانی، ص ۷۵۲ و ۷۵۳، وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۲۳۱ و ۲۳۲.

^۳- اقبال الاعمال، ص ۶۲۸، وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۹۵۹.

که هر کس شب ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ رجب نماز مذکور را بخواند تمام گناهانش آمرزیده می‌شود مگر شرک^(۱). اگر چنین باشد هر گناهکاری می‌تواند هر گناهی مرتکب شود و سپس در ماه رجب غسل کند یا نماز بخواند تا از گناهان پاک شود!!

اینگونه احادیث چنانکه در «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» (ص ۵۲ بند ۷) گفتیم مردود و موجب غرور عاصیان است. باید هر گناهکاری توبه کند و گرنه بدون توبه، عمل او قبول نیست زیرا خدا فرموده: **إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ** [سورة المائدة: ۲۷] «جز این نیست که خدا از تقوای پیشگان می‌پذیرد».

در صفحه ۱۳۵ به عنوان «عمل لیلة الرغائب» عده‌ای از مجاهیل حدیثی را به پیامبر نسبت داده‌اند که فاقد اعتبار است.^(۲) و در اعمال شب اول رجب دعایی از «موسی بن آشیم» نقل کرده که از طرفداران ابوالخطّاب^(۳) بوده است. ما این راوی را در کتاب «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» معرفی کرده‌ایم (ص ۲۱۷). در صفحه ۱۳۶ نیز خبری از خبیثی به نام «ابوالبختری وهب بن وهب» نقل کرده است! ما او را در کتاب «زیارت و زیارتنامه» معرفی کرده‌ایم. (ص ۱۶۱ شماره ۶۲).

علمای ما از قبیل شیخ طوسی و أمثال او کتابها در علم رجال نوشته‌اند و در آنها بسیاری از راویان را ضعیف و کذاب و غالی و مجهول الحال و..... شمرده‌اند اما در کتب دیگرشان احادیث و أدعیه‌ای از همان راویان ضعیف و کذاب نقل کرده‌اند و خرافات و أباطیل آنها را نشر داده‌اند!! به قول برادر فاضل ما جناب قلمدران **«رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ»** اینان مانند طیبی هستند که میکروبها را معرفی کرده و مردم را از آنها پرهیز می‌دهند ولی خودشان همان میکروبها را به

^۱ - احمد بن أبی‌العینا که بنا به نقل اقبال الأعمال (ص ۶۵۵) این روایت را گفته، مهمل است و حال او معلوم نیست.

^۲ - برای اطلاع از سند حدیث مذکور رجوع کنید به بحار الأنوار، ج ۹۵، ص ۳۹۵ به بعد.

^۳ - فرقة «خطّابیّه» به او منسوب است. ر.ک. زیارت و زیارتنامه، ص ۳۷ و ۸۷.

مردم تزریق می‌کنند!! علمای ما با نقل احادیثِ ضعیف، دین را آلوده و مسلمین را گرفتار کرده‌اند!.

در صفحه ۱۳۹ به ولادت حضرت امیر المؤمنین (ع) اشاره کرده که ما خوانندگان را به کتاب «زیارت و زیارتنامه» (ص ۲۷۶ تا ۳۸۳) ارجاع می‌دهیم.

در همین صفحه برای شب نیمهٔ رجب نمازی ذکر کرده که بنا بر آنچه در «اقبال الاعمال» (ص ۶۵۵) آمده راوی آن «حریز» است که نجاشی و کشی او را تضعیف کرده‌اند و نجاشی فرموده وی بیش از دو حدیث از حضرت صادق (ع) نشنیده است و بنا به قول کشی حضرت صادق (ع) او را به حضور نمی‌پذیرفت.^(۱) وی می‌گوید در این نماز بعد از سلام چهار مرتبه گفته شود: «اللَّهُ اللَّهُ رَبِّي لَا أُشْرِكُ بِهِ شَيْئاً و لَا أُتَّخَذُ مِنْ دُونِهِ وَّلِيّاً» «اللَّهُ اللَّهُ پروردگار من است که هیچ چیز را شریک و انباز او نمی‌شمارم و جز او سرپرستی نمی‌گیرم» می‌پرسیم اگر این کلام را قبول دارید و نوشته‌اید پس چرا دعاها و زیاراتی نقل می‌کنید که هر امام و امامزاده‌ای را برای خود - به صورت مطلق - ولی گرفته‌اید؟! آیا غیر از خدا ولی مطلق گرفتن ضد دهها آیهٔ قرآن نیست که بارها فرموده: **مَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَّلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ** [سورة البقره: ۱۰۷، التوبه: ۱۱۶، العنکبوت: ۲۲، الشُّورَى: ۳۱]. باید گفت این محدثین از قرآن بی‌خبر همت خود را صرف نقل و ثبت احادیث و ادعیه و زیارات نموده و به تضاد آنها با قرآن توجه نکرده‌اند. در صفحه ۱۴۱ دعایی به نام «أم داود» نقل کرده که شیخ طوسی و سید بن طاووس و مجلسی برای آن سندی ذکر نکرده‌اند!

در صفحه ۱۴۶ دعایی بدون سند برای شب ۲۷ ذکر کرده که خود معترف است کفعمی آن را برای شب ۲۷ رجب و ابن طاووس آن را برای روز ۲۷ رجب آورده‌اند؟! می‌پرسیم اگر این دعا از شرع وارد شده بود لازم نبود وقت آن را کفعمی یا ابن طاووس معلوم کنند. در صفحه ۱۴۸ دربارهٔ روز ۲۷ رجب می‌گوید: «از جملهٔ اعیاد عظیمه است» می‌گوییم اگر این روز عید می‌بود حتماً نماز می‌داشت مانند عید فطر و عید قربان در حالی که چنین

^۱ - برای آشنایی با او رجوع کنید به «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» ص ۴۸۰.

نیست بنابراین بدون دلیل شرعی نمی‌توان آن را عید قلمداد کرد تا چه رسد به عید عظیم!! دیگر آنکه گوید: «روزی است که حضرت رسول(ص) در آن روز به رسالت مبعوث گردید و جبرئیل به پیغمبری بر آن حضرت نازل شد»!! این قول موافق با قرآن نیست زیرا قرآن کریم بعثت رسول خدا(ص) را در ماه رمضان و شب قدر ذکر نموده و می‌فرماید: **شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ** [سورة البقره: ۱۸۵] «ماه رمضان که قرآن در آن نازل گردیده است» و می‌فرماید: **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ** [سورة القدر: ۱] «همانا ما آن (= قرآن) را در شب قدر نازل کردیم».

متأسفانه به سبب وجود روایات مخالف قرآن، علمای خرافی مجبور شده‌اند با انواع مغالطات و یا بنا به احتمالات ضعیف، برای قرآن کریم دو نزول قائل شوند و بگویند قرآن دوبار بر پیامبر نازل گردیده، یک بار نزول دفعی و دیگر نزول تدریجی که طی ۲۳ سال، هربار قسمتی از آیات قرآن کنونی، بر پیامبر نازل گردید و آن حضرت به مردم ابلاغ فرمود! درباره نزول دفعی نیز واضح و بی‌ابهام و مستند به دلائل متقن سخن نمی‌گویند بلکه هر کس چیزی می‌گوید، اما غالباً تکیه می‌کنند بر تفاوت **إنزال** و **تنزیل**. می‌گویند چون خدا برای قرآن هم **انزال** بکار برده و هم **تنزیل** پس هرگاه فرموده **انزال** کتاب، اشاره به نزول دفعی قرآن است و هر جا فرموده **تنزیل** کتاب، اشاره به نزول تدریجی قرآن است!

اما این قول، مغالطه‌ای بیش نیست زیرا درست است که **أبواب ثلاثی مزید** فیه هریک دلالتی مخصوص به خود دارند اما این سخن نه بدان معنی است که به هیچ وجه، هیچ فعلی از افعال مجرد نیست که اگر به دو باب از این **أبواب** نقل شود، دو فعل مذکور با هم متشابه المعنی یا مترادف نباشد! اگر به کتب لغت مراجعه شود نمونه‌های بسیاری می‌یابیم که فعلی از افعال مجرد به دو باب از **أبواب مزید** فیه نقل شده که هر دو دارای یک معنی هستند، به عنوان مثال «أفرغ» و «فرغ» دارای یک معنی می‌باشند. از این مثالها فراوان است و منحصر به یک یا دو نمونه نیست.

ثانیاً: واضح است که باران همواره به یک صورت می‌بارد یعنی قطره قطره و تدریجی نازل می‌شود و به همین سبب «مَطَر = باران» نامیده می‌شود و هیچگاه مانند سطلی که آن را واژگون کنند و آب داخل سطل یکباره سرازیر شود، از آسمان فرود نمی‌آید! در قرآن کریم نیز برای باران «تنزیل ماء» آمده است [سورة العنکبوت ۶۳: و الزُّحُف: ۱۱] اما برای باران «إنزال ماء» هم استعمال شده است [سورة البقره: ۲۲، الأنعام: ۹۹، ابراهیم ۳۲ و آیات بسیار دیگر]، و این خود مانع از آن است که بگوییم همواره معنای «انزال» و «تنزیل» متفاوت است و نمی‌توان آنها را به جای یکدیگر استعمال کرد، چنانکه برای خوان آسمانی نیز «تنزیل» و «انزال» بکار برده و فرموده: **إِذْ قَالَ الْخَوَارِئُوتُ يٰعِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ أَنْ يُنَزِّلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ..... قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ اَللّٰهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ..... قَالَ اَللّٰهُ اِنِّي مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ** [سورة المائدة: ۱۱۲ و ۱۱۴ و ۱۱۵] «[یاد آر] آنگاه که خوارِیون [و أصحاب خاص] گفتند ای عیسی پسر مریم آیا پروردگارت می‌تواند بر ما سفرهٔ طعامی از آسمان نازل گرداند؟..... عیسی پسر مریم گفت: خداوندا، ای پروردگار ما، بر ما سفرهٔ طعامی از آسمان نازل فرما..... خدا فرموده همانا من آن را بر شما نازل می‌کنم» پر واضح است که خوان، جزء جزء نازل نمی‌شود بلکه یکباره فرود می‌آید. یا برای نزول کتابی که بر کاغذی نوشته باشد و از آسمان فرود آید «تنزیل» بکار برده است [سورة النساء: ۱۵۳، و الأنعام: ۷ و الإسراء: ۹۳] و برای نزول یک فرشته، «تنزیل» استعمال فرموده (الإسراء/۹۵)^(۱)

حتی قرآن برای یک سوره، هم «انزال» بکار برده و هم «تنزیل» چنانکه فرموده: **وَيَقُولُ الَّذِينَ ءَامَنُوا لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ فَإِذَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ** [سورة مُحَمَّد: ۲۰] «و کسانی که

^۱ - توجه کنید که برای نزول یک فرشته «تنزیل» استعمال شده نه فرشتگان، تا بگوییم منظور نزول پی در پی و تدریجی فرشتگان است. (فتأمل)

ایمان آورده‌اند می‌گویند چرا سوره‌ای [درباره جهاد] نازل نگشته؟ پس چون سوره محکمی نازل گشت» و در سوره توبه نیز برای یک سوره، «تنزیل» آورده است [سوره التوبه: ۲۶]

حتی برای نزول یکباره قرآن نیز «تنزیل» استعمال کرده و فرموده: **وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً** [سوره الفرقان: ۳۲] «و کسانی که کافر شدند، گفتند: چرا قرآن یکباره بر او نازل نگردیده؟ بدینگونه [نازل گردید] تا دلت را بدان با ثبات و استوار بداریم و آن را پی در پی [بر تو] خواندیم». چنانکه ملاحظه می‌شود قرآن برای عدم نزولِ دفعیِ قرآن، دلیل آورده و علت آن را تبیین فرموده اما نگفته آری، قرآن یک بار دیگر دفعهٔ واحده نازل گردیده ولی شما نمی‌دانید.^(۱)

ثالثاً: قرآن برای تورات، هم «انزال» و هم «تنزیل» استعمال فرموده [سوره آل عمران: ۳ و ۹۱] در حالی که کسی برای تورات دو نزول قائل نیست.

رابعاً: اگر قرآن دفعهٔ واحده نازل گردیده بود، در این صورت در شب قدر ماه رمضان که جبرئیل برای پیامبر(ص) آیه **أَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ** را آورد، پیامبر غافلگیر نمی‌شد و نمی‌پرسید چه بخوانم؟ و پس از نزول آیات صدر سوره «عَلَق» به خانه نمی‌آمد و «رَمَلُونِي = مرا در جامه‌ای بپوشانید» نمی‌گفت و یا نمی‌خواست (ر.ک). تفسیر سوره مُرَّمَل و مُدَّتَّر در مَجْمَعُ الْبَيَان) و یا هنگام نزول تدریجی قرآن، زبان خود را به قراءت آنچه جبرئیل می‌آورد، حرکت نمی‌داد (ر.ک). تفسیر سوره قیامت در مجمع البیان) و یا قبل از تحقیق، تقاضای رخصت بعضی از مردم را نمی‌پذیرفت [سوره التوبه: ۴۳] و یا آنچه را که نباید، بر خود حرام نمی‌فرمود و یا راز خود را با همسرش در میان نمی‌گذاشت [سوره التحريم: ۱ و ۳] و یا در واقعهٔ إفک عائشه، در مورد او تحقیق و یا با کسی مشورت نمی‌فرمود (ر.ک) تفسیر آیه ۱۱ تا ۱۵ سوره نور در مجمع البیان) زیرا آخر ماجرا را می‌دانست و از اینگونه امور در قرآن بسیار است. علاوه بر این در قرآن آیاتی هست که با فرض نزول دفعی، با واقعیت خارجی موافق

^۱ - دربارهٔ آیه مذکور رجوع کنید به تفسیر «تابشی از قرآن» تألیف نگارنده.

نخواهد بود، از قبیل **وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرِ** [سورة آل عمران: ۱۲۳] «هر آینه خداوند شما را در [جنگ] بدر یاری فرمود» و **يَا قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَدِّلُكَ فِي زَوْجِهَا** [سورة المجادلة: ۱] «همانا خداوند گفتار زنی را که با تو درباره شوهرش گفتگو و مجادله می کرد، شنید» یا **عَبَسَ وَتَوَلَّى . أَنْ جَاءَهُ الْأَعْمَى** [سورة عبس ۱ و ۲] «رو تروش کرد و رخ برتافت که نابینا نزدش آمده است» در چنین مواردی که با فعل ماضی بیان شده و هنوز وقایع مذکور در خارج تحقق نیافته بود، خلاف واقع لازم می آمد و همه می دانند اخبار به فعل ماضی قبل از وقوع فعل در خارج، درست نیست.

خامساً: به جزئی از قرآن نیز «قرآن» گفته می شود و لذا مانعی ندارد که به آغاز نزول قسمتی از قرآن نیز انزال قرآن گفته شود.

باید توجه داشت که مبعث پیامبر همان آغاز نزول آیات کریمه قرآن (آیات صدرسوره علق) بر آن حضرت است و آغاز نزول آیات الهی در ماه رمضان بوده، بنابراین قول شیخ عباس که می گوید ۲۷ رجب «روزی است که حضرت رسول الله (ص) در آن روز به رسالت مبعوث گردید و جبرئیل به پیغمبری بر آن حضرت نازل شد»^(۱)!! درست نیست^(۲).

بنابراین آنچه در باب سوم درباره «زیارت شب و روز مبعث» (ص ۳۸۱ تا ۳۸۶) گفته، خرافه است و مدرک شرعی ندارد زیرا معلوم شد که مبعث در ماه رجب نیست.

با اینکه شیخ عباس دعای خوبی در آخر فصل مربوط به ماه شعبان آورده که در آن آمده است قرآن در ماه رمضان نازل شده^(۳) ولی در اینجا مبعث را در رجب دانسته است! در دعای مزبور امام صادق (ع) عرض می کند: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا الشَّهْرَ الْمُبَارَكُ الَّذِي أَنْزَلَ فِيهِ الْقُرْآنُ وَ جُعِلَ هُدًى لِلنَّاسِ وَ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَالْقُرْآنَ قَدْ حَضَرَ» «پروردگارا همانا این ماه

^۱ - مفاتیح الجنان، ص ۱۴۸.

^۲ - ر.ک. کتاب زیارت و زیارتنامه، ص ۱۳۵ به بعد.

^۳ - مفاتیح الجنان، ص ۱۶۹ و ۱۷۰.

مبارک که قرآن در آن فرود آمده و مایه هدایت مردم و نشانه‌های روشنی از راهنمایی [به راه حق و حقیقت] و جدا سازنده حق از باطل قرار داده شده، فرا رسیده است».

درباره ثواب روزه گرفتن در ماه رجب احادیث گونا گونی موجود است، از آن جمله «ابن عیاش جوهری^(۱)» مختلّ العقل از قول پیامبر روایت کرده کسی که یک روز از ماه رجب را روزه بگیرد، ثواب هزار سال و اگر دو روز روزه بگیرد، ثواب دو هزار سال روزه داری، برایش نوشته می‌شود!!!^(۲)

همچنین روایت کرده‌اند که رسول خدا فرموده: «هر که ۲۷ رجب را روزه بدارد، ثواب شصت ماه (= پنج سال) روزه داری برایش نوشته می‌شود^(۳)!!».

و روایت کرده‌اند که امام صادق و امام رضا - عَلَيْهِمَا السَّلَام - فرموده‌اند هر که ۲۷ رجب را روزه بدارد، ثواب هفتاد سال روزه داری را خواهد داشت!!!^(۴)

شیخ عبّاس از میان این سه دسته از احادیث، روایت هفتاد سال را انتخاب کرده و در کتابش (ص ۱۴۸) نوشته روزه ۲۷ رجب «برابر است با روزه هفتاد سال»!! و متأسفانه فکر نکرده که خداوند رحمان رحیم دارای فضل عظیم، فرموده: **مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا** [سورة الأنعام: ۱۶۰] «کسی که کار نیکی [به جای] آرد، ده چندان پاداش [و ثواب] دارد» یعنی اگر کار خیری از جانب خدا قبول شود، ده برابر اجر و ثواب خواهد داشت. بنابراین اینگونه روایات بی حساب و کتاب، قابل اعتماد نیست. أمّا افسوس که شیخ عبّاس با قرآن انس کافی نداشت.

در این آیام طاقت و توان بررسی سند یکایک مطالبی را که شیخ عبّاس درباره اعمال ماه رجب یا سایر ماهها آورده ندارم، علاوه بر این اگر بخواهیم همه مطالب مفاتیح را یک به

^۱- ر.ک. کتاب حاضر، ص ۲۵۳، پاورقی شماره ۱.

^۲- بحار الأنوار، ج ۹۴، ص ۵۴ و ۵۵.

^۳- بحار الأنوار، ج ۹۴، ص ۳۵ - وسائل الشیعه، ج ۷ ص ۳۳۰.

^۴- بحار الأنوار، ج ۹۴، ص ۳۵.

یک مورد تحقیق قرار دهیم موجب خواهد شد کتاب ما بسیار مفصل و طولانی و برای بسیاری از خوانندگان ملال آور شود لذا برای هشیاری مردم از هر فصل و باب مفاتیح، بعضی از مطالب را به عنوان مشتی نمونه خروار، ذکر می‌کنیم و البته باید بدانیم اکثر آنچه که ذکر کرده‌ایم، وضعی بهتر از آنچه ذکر کرده‌ایم ندارد! افراد محقق خود می‌توانند در مطالبی که در اینجا نیامده، تحقیق کرده و سایرین را آگاه سازند.

اما پیش از آنکه به مطالب فصل مربوط به ماه شعبان پردازیم، بر ذمه خود می‌دانم درباره آنچه شیخ عباس با اشاره به سفر نامه «ابن بطوطه» گفته است (اعمال شب بیست و هفتم رجب، ص ۱۴۵ به بعد. در صفحه ۳۸۶ قبل از آغاز فصل پنجم باب سوم نیز از سفر نامه ابن بطوطه یاد کرده است.) سخن بگوییم:

شیخ عباس نوشته است: «بدان که ابو عبدالله محمد بن بطوطه که یکی از علمای اهل سنت است و در ششصد سال پیش از این زمان بوده در سفرنامه خود که معروف است به رحله ابن بطوطه در بیان..... روضه وقبر مبارک مولایمان امیر المؤمنین (ع)..... گفته اهل این شهر تمامی رافضی هستند و از برای این روضه مبارکه کراماتی ظاهر شده از جمله آنکه در شب بیست و هفتم ماه رجب که نام آن شب نزد اهل آنجا لیله المَحیا است، می‌آورند از عراقین و خراسان و بلاد فارس و روم، هر شل و مفلوج و زمینگری که هست و جمع می‌شود از آنها قریب سی و چهل نفر در آنجا پس بعد از [نماز] عشاء می‌آورند این مبتلایان را نزد ضریح مقدس و مردم جمع می‌شوند و منتظرند خوب شدن و برخاستن آنها را و این جماعت مردم بعضی نماز می‌خوانند و بعضی ذکر می‌گویند و بعضی قرآن تلاوت می‌کنند و بعضی تماشای روضه می‌کنند تا آنکه بگذرد نصف یا دو ثلث از شب، آن وقت جمع (!!؟) این مبتلایان و زمینگران که حرکت نمی‌توانستند بکنند، برمی‌خیزند در حالی که صحیح و تندرست می‌باشند و علتی (= بیماری) در آنها نیست..... این امری است مشهور و مستفیض و من خودم آن شب را در آنجا درک نکردم لکن از مردمان ثقه که اعتماد بر قول آنها بود شنیدم..... و از برای این شب مردم زیاد از شهرها جمع می‌شوند و بازار بزرگی اقامه می‌شود تا مدت ده روز. فقیر

گوید مبدا استبعاد کنی این مطلب را، همانا معجزات و کراماتی که از این مشاهد مشرفه بروز کرده و به تواتر رسیده، زیاده از آن است که احصاء شود و در ماه شوال گذشته سنه هزار و سیصد و چهل و سه [قمری] در حرم مطهر حضرت ثامن الائمه الهداة و ضامن الأمة العصاة (۱) مولانا ابوالحسن علی بن موسی الرضا - صلوات الله علیه - سه نفر زن که هر کدام به سبب مرض فلج و نحو آن زمینگیر بودند و اطباء و دکترها از معالجه آنها عاجز شده بودند، شفا یافتند نقل شد دکترهایی که مطلع بر مرضهای آن زنها بودند تصدیق نمودند بلکه بعضی از آنها تصدیق خود را بر شفای آنها نوشتند الخ» (۱).

أولاً: معلوم نیست که حضرت علی (ع) در اینجا که به مرقد آن حضرت مشهور است، مدفون باشد. (۲)

ثانیاً: ابن بطوطه، به قول مترجم فاضل سفرنامه: «اگر چه در سلک فقها و قضات بود، أهل نظر و توغل در مشکلات دقائق علوم نبود» (۳). بنابراین انتساب قولی به او موجب اعتبار کلام نمی شود.

ثالثاً: چنانکه مترجم سفرنامه گفته است: «کتاب ابن بطوطه از دو جهت بر سفرنامه‌های دیگر اسلامی، برتری دارد دوّم از جهت صداقت او در بیان اوضاع و احوال ممالکی که دیده است و ثبت و ضبط و تصویر رسوم و آداب و عادات مللی که در این خطّ سیر مطول و ممتدّ زندگی می کرده‌اند کتاب ابن بطوطه به حقیقت آینه تمام نمایی است که زندگی معاصرین او را با تمام مظاهر نیک و بد و همه رسوم و آداب معمول زمان، شامل می شود» (۴). بنابراین او مشهورات (یا بگو شایعاتی) را که میان مردم رائج بوده نقل کرده است و چنانکه

^۱ - مفاتیح الجنان، ص ۱۴۵ و ۱۴۶.

^۲ - در این مورد ضرور است که مراجعه شود به کتاب «زیارت و زیارتنامه» ص ۱۰۷ تا ۱۱۳.

^۳ - سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه محمد علی موحد، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۱۰.

^۴ - سفرنامه ابن بطوطه، ص ۹ و ۱۰.

تصریح کرده خودش شاهد شفا یافتن کسی نبوده و یا با هیچ‌یک از شفا یافتگان مستقیماً سخن نگفته است.

ما با اینگونه مشهورات که گاهی حتی از حد استفاضه نیز می‌گذرد!! آشناییم. در سال ۱۳۵۷ هـ.ش. میان مردم شایع بود که سایه آیه الله خمینی در ماه دیده می‌شود و کسی انکار و استبعاد نمی‌کرد! و یا خبری درباره امام زمان که میان مردم شیراز و آبادیه شهرت یافت و ما حقیقت مسأله را در کتاب «سوانح آیام» (ص ۳۴) بیان کرده‌ایم. اینگونه شایعات توسط عوام سریعاً پذیرفته و پخش شده و به حد استفاضه بلکه تواتر (!!؟) می‌رسند. لذا نباید بدون تأمل و تحقیق این تواترات خلاف شرع^(۱) را پذیرفت زیرا در واقع تواتر نیستند بلکه شبه تواتراند. (فتأمل)^(۲)

رابعاً: عقیده مردم به شفابخشی مرقد مشهور در نجف، مشابه عقیده‌ای است که مردم نسبت به منارجنابان بصره داشته‌اند. ابن بطوطه نوشته است: «مسجد علی (ع) هفت مناره دارد که یکی از آنها متحرک است. مردم معتقداند که مناره مزبور فقط هنگام ذکر نام علی (ع) به حرکت در می‌آید. من از بام مسجد با جمعی از اهالی، از آن مناره بالا رفتم. در یکی از رُکنهای آن دستگیره‌ای چوبی بود که آن را به وسیله میخی فرو کوفته بودند و چنان می‌نمود که گویی از جای خود کنده شده است. مردی که همراه من بود دستگیره را گرفت و گفت: تو را به سر امیرالمؤمنین علی (ع) حرکت کن و آن را تکان داد. مناره تکان خورد. من دستگیره را گرفتم و گفتم: تو را به سر ابوبکر خلیفه رسول الله (ص) حرکت کن و چون آن را حرکت دادم همه مناره به جنبش در آمد و اسباب تعجب حاضرین گردید.

چون مردم بصره مذهب سنت و جماعت دارند این عمل من در آن شهر خطری نمی‌توانست داشت لیکن اگر کسی چنین کاری را در مشهد علی (= نجف) یا مشهد حسین (= کربلا) یا در حله و بحرین و قم و کاشان و ساوه و آوه و طوس انجام دهد جان خود را در

^۱ - درباره خلاف شرع بودن این اقوال رجوع کنید به بند ناسع همین بخش، ص ۲۷۴.

^۲ - مطالعه صفحه ۱۵۴ تا ۱۵۹ کتاب حاضر نیز مفید است.

معرض هلاک انداخته است زیرا اهالی شهرهای مزبور شیعه مذهب و از غلاة می‌باشند.^(۱)
خامساً: درباره مطالبی که شیخ عباس از حرم حضرت رضا(ع) نقل کرده، خوانندگان محترم را ارجاع می‌دهیم به کتاب «**زیارت و زیارتنامه**» (ص ۳۵۷ به بعد) و در اینجا تأکید می‌کنیم که بر اشاعه اینگونه اخبار، منافع و فواید مادی و مالی فراوانی مترتب است لذا اینگونه منقولات و مشهورات، غالباً قابل اعتماد نیست.

ابن بطوطه درباره بارگاه نجف نوشته است: «داخل حرم به انواع فرشهای ابریشمین و غیره مفروش است و قندیل‌های بزرگ و کوچک از طلا و نقره در آن آویخته. در وسط حرم مصطبة چارگوشی است که صندوقی چوبین دارد و بر روی صندوق صفحات طلای پرنقش و نگار که در ساختن آن کمال استادی و مهارت را بکار برده‌اند با میخهای نقره فرو کوفته‌اند چنانکه از هیچ جهت چیزی از چوب نمودار نیست. ارتفاع مصطبة کمتر از ارتفاع قامت آدمی است و در آن سه قبر هست که می‌گویند یکی از آن آدم(ع) و دیگری از آن نوح(ع) و سومی از آن علی(ع) می‌باشد و بین این سه قبر در طشتهای زرین و سیمین، گلاب و مشک و انواع عطریات دیگر گذاشته‌اند که زوار دست خود را در آن فرو برده و به عنوان تبرک بر سر و روی خود می‌کشند!»

در دیگر حرم که آستانه نقره‌ای و پرده‌های ابریشمین ألوان دارد به سوی مسجد باز می‌شود که آن خود چهار در دارد و هر چهار در دارای آستانه‌های نقره و پرده‌های ابریشم می‌باشد. داخل مسجد نیز فرشهای عالی انداخته‌اند و دیوارها و سقف آن با پرده‌های حریر مستور است.

همه مردم این شهر رافضی مذهب‌اند و از این روضه کرامتها ظاهر می‌شود که منشأ عقیده مردم بر اینکه قبر علی(ع) در آن است همان کرامتها می‌باشد.^(۲) سپس مطالبی که شیخ عباس

^۱ - سفرنامه ابن بطوطه، ص ۱۷۷.

^۲ - بعید نیست که در پشت پرده، دستهای نقباء و مسؤولین اداره حرم در کار باشد، مشابه همان که در صفحه ۳۵۸ و ۳۵۹ کتاب «**زیارت و زیارتنامه**» و صفحه ۱۷ تا ۱۹ کتاب حاضر آورده‌ایم.

نقل کرده می‌آورد و می‌گوید: در این شب [لیلة المحیا] مردم از شرهای مختلف در نجف جمع می‌شوند و بازار بزرگی در آن شهر برپا می‌شود که تا مدت ده روز برقرار می‌ماند از شره‌های عراق هر کس که بیمار می‌شود نذری برای روضه علی (ع) می‌کند. بیشتر اشخاص که مثلاً از ناحیه سر دچار مرضی می‌شوند از طلا یا نقره علامتی به شکل سر آدمی می‌سازند و به روضه علی (ع) می‌آورند و نقیب، این نذرها را در خزانه حرم می‌کنند. همچنین آنها که دست یا پا یا یکی دیگر از اعضای بدنشان آسیبی دیده، علامتی به شکل همان عضو به عنوان نذر به خزانه هدیه می‌کنند. خزانه مزبور بسیار بزرگ و موجودی آن به قدری هنگفت است که قابل ضبط نمی‌باشد.^(۱) بنابراین تعجب آور نیست اگر چنین بارگاههایی با آن درآمدهای حیرت انگیز گهگاهی بعضی‌ها را (!؟) شفا دهند!!! (فتأمل جدّاً)

سادساً: برادر مفضل ما استاد **سید مصطفی حسینی طباطبائی - حَفَظَهُ اللهُ تَعَالَى -** چه نیکو گفته که بهتراست هر مذهبی خصوصاً درباره توحید و مسائلی اصلی دین به دلایل روشن و قطعی و یا أدله عقلی محض یا آیات صریح کتاب الهی استناد نماید تا مصداق این آیات شریفه نباشیم که فرموده: **وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ** [سورة الحج: ۳ و ۸] «از مردم کسی هست که بدون دانش درباره خدا مجادله کرده و از هر شیطان سرکشی پیروی می‌کند و از مردم کسی هست که درباره خدا بی‌دانش و بدون هدایت و بدون کتابی روشنگر، مجادله می‌کند» و إلا تشبث به اینگونه اخبار به نفع هیچ مذهب و مرامی نیست. زیرا هر فرقه و مسلکی برای بزرگان خود این عجایب و کرامات را نقل می‌کنند و حتی عالم غیراسلامی که ما مرام آنها را منسوخ و معتقدانش را به پذیرش اسلام، مکلف می‌دانیم، از اینگونه اخبار عاری نیست. به عنوان مثال درباره «**بلز پاسکال**» دانشمند و متفکر مشهور قرن هفدهم فرانسه نوشته‌اند: «..... پاسکال همان‌طور که در نخستین

^۱ - سفر نامه ابن بطوطه، ص ۱۶۶ و ۱۶۷ .

دورهٔ تحوّل مذهبی سعی داشت خواهر و پدر و تمامی افراد خاندانش را با خود همعقیده گرداند، اکنون نیز می‌خواست دوستان خود را به جانب خود جلب نماید..... و یکسره همّ خود را مصروف تنظیم اثر بزرگی به نام «مدح مسیحیت» کرد و قصد او از نگارش این کتاب این بود که بی‌دینان را به سکوت وادارد و به تغییر عقیده ارشادشان نماید..... در ۲۴ مارس افراد صومعهٔ [پوررویال] بوتهٔ خاری از تاج عیسی را زیارت می‌کردند. وقتی نوبت به مارگریت [پریه، خواهرزادهٔ پاسکال که از زخم اشک‌آوری رنج می‌برد] رسید که [در مقابل تاج خار] زانو بزند، چشمش را به بوتهٔ خار مالید و شفای عاجل یافت! معجزات مشابه دیگری، روزهای بعد به وقوع پیوست به طوری که مردم رفته رفته تصوّر می‌کردند که عنایتِ الهی شامل حال (صومعهٔ) پوررویال گردیده زیرا که این بوتهٔ خار سابقاً چنین شفاهایی انجام نداده بود..... معجزهٔ سنتِ اپین در [صومعهٔ] پوررویال از دحام عجیبی به راه انداخت»^(۱).

و یا در نیمهٔ دوّم قرن نوزدهم میلادی در شهر «لور» فرانسه که قریب بیست هزار نفر جمعیت داشت زنی به نام «برنادت سویرو» (متولد ۱۸۴۴ و متوفای ۱۸۷۹ م.) ادّعا کرد که بانویی محترم برمن ظاهر گردید. مردم تعبیر کردند که بانوی مذکور، حضرت مریم عذراء - عَلَیْهَا السَّلَام - بوده است!! در همانجا که خانم «سویرو» گفته بود، زیارتگاهی ساختند که بسیار معروف است البته کسی در این زیارتگاه مدفون نیست. در این معبد دفتری موجود است که هرگاه کسی شفا می‌یابد در حضور شهود، در دفتر مزبور صورت مجلس نوشته و شهود امضاء می‌کنند. از این نمونه‌ها بسیارند. بنابراین آیا می‌پذیرید که آنها به ما بگویند اگر امام شما کارهای عجیب می‌کند در میان ما تاج خار و یا جایگاهی که کسی ظاهر شده، معجزه می‌کند، پس شما به درستی آیین ما معتقد شوید!! .

^۱ - فلاسفهٔ بزرگ، تألیف آندره کرسون، ترجمهٔ کاظم عمادی، انتشارات صفی عیاش، ج ۲ ص ۲۱۴، ۲۱۶ و ۲۱۷.

«ابن بطوطه» نوشته است مزار نواده شیخ عبدالقادر گیلانی موسوم به «ابوالعباس أحمد رفاعی» در قریه‌ای معروف به «أم عبیده» به فاصله یک روز راه از «واسط» قرار دارد و محلّ تجمّع صوفیان و دراویش است. «ابن بطوطه» درباره این گروه می‌گوید: «..... سماع آغاز شد و از پیش بارهای هیزم آماده کرده بودند که در گرما گرم سماع آن را آتش زدند و دراویش در وسط آن رفتند و به رقص پرداختند، عده‌ای در آتش غلت می‌زند و برخی آن را در دهان گذاشته، می‌خوردند تا کم کم آتش به خاموشی گرایید. این مراسم مخصوص است به همین دسته از دراویش که احمدیه نامیده می‌شوند و برخی از آنان مارهای بزرگ را گرفته سر آن را به دندان از تن جدا می‌سازند.^(۱)

و یا درباره گروهی که آنها را نزدیک «نهر السّور» دیده می‌گوید: «گروهی از دراویش که طوقهای آهنی بر دست و گردن خود افکنده بودند آنجا آمدند، شیخ آنان مردی بود سیاه و قیرگون و آنها پیرو طریقه حیدریه بودند..... شیخ آنان از من تقاضا کرد که قدری هیزم در اختیار آنان گذاشته شود تا هنگام رقص آتش برافروزند..... در اویش پس از نماز خفتن (= عشاء) آتش افروختند و همه آن هیزمها را (که ده بار هیزم بود) به توده آتش مبدل کردند و آنگاه به سماع برخاستند و در حین سماع، در آتش رفته، رقص می‌کردند و در میان آن غلت می‌زدند. شیخ دراویش پیراهنی از من خواست و من پیراهنی بسیار نازک به او دادم که وی پوشید و در میان آتش غلت خورد. آنگاه با آستینهای خود آتش را بر هم می‌زد و چندانکه خاموش گردید و آن پیراهن را صحیح و سالم به خو من پس داد و مرا در شگفتی فرو گذاشت.»^(۲) آیا شما می‌پذیرید که بنا به این اخبار در زمره دراویش احمدیه یا حیدریه درآید؟!.

اشتباه نشود به هیچ وجه قصد نداریم همه این شفایابی‌ها را بلااستثناء دروغ بشماریم بلکه قصد داریم از موارد غیر قابل اعتماد این اخبار غافل نباشیم امّا درباره قلیلی از موارد که

^۱ - سفرنامه ابن بطوطه، ص ۱۷۴ و ۱۷۵.

^۲ - سفرنامه ابن بطوطه، ص ۱۷۴ و ۱۷۵.

دروغ نیست، لازم است توجه کنیم که اینگونه وقایع ناشی از هیجانان و تحولات درونی است که ممکن است برای پیروان هر یک از ادیان رُخ دهد و نمی‌توان این وقایع را دلیل حَقّائیت دینی از ادیان یا مذهبی از مذاهب شمرد. به یاد دارم در آیامی که تدریس می‌کردم، یکی از شاگردان کلاس گفت که یکی از اقوامش هنگام تماشای مسابقه فوتبال، ناگاه از شدت هیجان نابینا شد! اَطباء گفته‌اند که نابینایی او علت عضوی ندارد بلکه هیجان و شوک دیگری به همان شدت یا قویتر ممکن است بینایی او را بازگرداند. شفایابی و یا تغییر حال ناگهانی نیز در بسیاری از موارد چنانکه گفتیم ناشی از هیجانان و خلجانان درونی است. بنابراین به هیچ وجه بعید نیست که فردی خرافی و حسّاس با حضور در مکانی خاص که او را تحت تأثیر قرار می‌دهد و احساساتش را شدیداً تحریک می‌کند، دچار هیجان شده و در نتیجه تغییر حال ناگهانی در او ایجاد شود.

البته و صد البته تمامی وقایع جهان اعمّ از خوب و بد، با اذن و نظارت الهی تحقق می‌پذیرد و هیچ امری از احاطه قیومیّه الهیه خارج نیست اما چون اینگونه وقایع غیر عادی صرفاً منوط به اذن خاصّ الهی است (از قبیل معجزات انبیاء و تغییرات ناگهانی و شفایابی غیرمعمول و نا مقید به اصول به طب^(۱) و....) و سایر موجودات دخالتی و لو مقید در آن ندارند از این رو به نظر ما که پیروان قرآن‌ایم، لازم است که در اینگونه موارد نعمت‌ها - از جمله نعمت سلامت - را مستقیماً و بی‌واسطه از خدا بدانیم و به پیروی از حضرت سلیمان(ع) بگوییم: هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي - أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ [سورة النمل: ۴۰] «این از فضل و رحمت پروردگار من است تا مرا بیازماید که سپاس می‌گزارم یا ناسپاسی می‌ورزم» تا مشمول این آیه نباشیم که می‌فرماید: وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَئِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ [سورة النمل: ۷۳] «و (ای پیامبر) همانا پروردگارت بر مردم رحمت و بخشندگی دارد اما بیشتر ایشان [خدای را] سپاس نمی‌گزارند» و مانند کسانی نباشیم که خدای متعال درباره آنها فرموده

^۱ - زیرا شفایافتن بنا بر اصول معمول علم طبّ مربوط به اذن عامّ الهی است .

چون از ما فرزندی سالم و تندرست می‌خواهند و به آنها إعطا می‌کنیم و یا آنها را از در ماندگی در بیابان و دریا و یا از طوفان نجات می‌بخشیم، دیگران را در این نعمت بخشی ما شریک می‌شمارند! [سورة الأعراف: ۱۸۹ و ۱۹۰، الأنعام ۶۳ و ۶۴، النحل: ۵۳ تا ۵۵، الإسراء: ۶۶ و ۶۷، العنکبوت: ۶۵]^(۱) (انتهی کلام طبایطی).

تاسعاً: این ادعای شما خلاف شرع و مخالف توحید است زیرا چنانکه در بررسی شبهه ششم (ص ۱۷۰ به بعد) گفته‌ایم، طلب شفا و اصولاً هر طلبی به صورت نامقید از غیر خدا، شرک است و نباید فریب کسانی را بخوریم که می‌گویند: «چه تفاوت دارد بین استمداد از طبیب جراح برای عمل آپاندیس مثلاً و استمداد از جبرئیل؟! زیرا استمداد ما از طبیب - یا حتی از انبیاء و ائمه در زمان حیات دنیوی - محدود و مشروط به قیود بسیاری است و با مراعات محدودیت‌ها و قیود مذکور از غیر خدا استمداد می‌کنیم، اما نحوه‌ای که مردم ائمه را می‌خوانند نامقید است و چنانکه قبلاً نیز گفته‌ایم معین و مجیب نامقید و عاری از محدودیت فقط خداست و لا غیر.

به عنوان مثال کسی از کحال، سلامت معده‌اش را یا قبول شدن در دانشگاه را انتظار نداشته و از طبیب دندان، علاج درد چشمش را متوقع نیست و از طبیب یا نانوا، پیدا شدن فرزند گم شده‌اش یا به سلامت برگشتن مسافرش را نمی‌خواهد! همچنین طبیب یا نانوا را از فاصله‌ای معین و در وقتی که بیدار است می‌خواند و توقع ندارد طبیب بدون استفاده از اصول طبّی او را شفا دهد و نظایر این قیود و شروط زیرا آنها را موجوداتی می‌شناسد که توان و قابلیت محدود و مقیدی دارند. (فتأمل)

اما مردم بدون هیچ قید و شرطی در هر زمانی و همزمان با یکدیگر حوائج خود را هر چه باشد از امام می‌خواهند و اگر در مرقدش باشند آن را طواف می‌کنند و امام را حاضر و ناظر و شنوای گفتار خود می‌دانند!! و برای سخن گفتن با امام فاصله را هر اندازه باشد، مانع نمی‌دانند!!.

^۱ - ما این آیات را در صفحه ۱۲۶ و ۱۲۷ کتاب حاضر آورده‌ایم.

بنابراین چنانکه در بند «و» فصل «تذکره مهم در باره توحید عبادت» (ص ۱۱۵ و ۱۱۶) گذشت اگر پیامبر اکرم (ص) نمی‌تواند سخنش را به کسانی که از دنیای فانی رفته‌اند، بشنواند، به طریق اولی ما نیز نمی‌توانیم.

اگر فرشتگان به میل پیامبر نازل نمی‌شوند - چنانکه در دوره فترت وحی نازل نشدند^(۱) قطعاً به خواست ما نیز نازل نمی‌شوند تا پیغام ما را به انبیاء و اولیاء برسانند. قرآن کریم از قول فرشتگان فرموده: **وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ** **وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا** [سوره مریم: ۶۴] «ما جز به فرمان پروردگارت فرود نمی‌آییم. از آن اوست آنچه در پیش روی ما و آنچه در پس ما و آنچه میان آن است و پروردگار تو فراموشکار نیست». یعنی گذشته و حال و آینده در اختیار اوست و از هر جهت تحت إحاطه اویم و او می‌داند که ما را کی فرورستد. و نیز فرموده: **لَا يَسْتَفِئُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ** **يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ أَرَادَ وَهُمْ مِنْ حَشِيَّتِهِ** **مُشْفِقُونَ** [سوره الانبیاء: ۲۷ و ۲۸] «در گفتار بر او سبقت نجویند (= تابع اویند) و آنان به فرمان او کار می‌کنند، (خدا) آنچه فراروی ایشان و آنچه در پس ایشان است، می‌داند و جز برای کسی که او بپسندد، شفاعت نمی‌کنند و خود از ترس او بیمناک‌اند» یعنی بی‌إذن خدا حتی سخن نمی‌گویند و فقط به فرمان اوست که کاری انجام می‌دهند. (همچنین رجوع شود به آیه ۳۸ سوره نبأ).

به همین سبب است که خوشبختانه اُمت اسلام بالاتفاق و بی‌خلاف فرشتگان را نمی‌خوانند و کسی نمی‌گوید: ای میکائیل روزی مرا فرخ گردان یا ای جبرئیل «إشْفَع لَنَا عِنْدَ اللَّهِ = نزد خدا برای ما وساطت و شفاعت کن». زیرا همه می‌دانند که فرشتگان مأمورین

^۱- ر.ک. مجمع البیان طبرسی، تفسیر سوره ضحی و تفسیر سوره کهف ذیل آیات ۹ تا ۱۳.

خدایند که جُز به فرمان او نازل نمی‌شوند و هیچ کاری را به درخواست و خواهش ما انجام نمی‌دهند.

انبیاء و اولیاء نیز به إجماع اُمت اسلام از دنیای فانی به سری باقی رحلت کرده‌اند. بنابراین ما امکان ارتباط با آنها را نداریم.

حضرت ابوالانبیاء ابراهیم(ع) که از هر امامی مقامش بالاتر است و أسوه همة مؤمنین است، می‌فرماید: **وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ** [سورة شعراء: ۸۰] «هرگاه بیمار شوم، پس اوست که مرا شفا می‌بخشد». در دعاها نیز می‌خوانید: «یا طیب من لا طیب له..... یا من لا یصرف السوء إلا هو = ای طیب کسی که طیبی ندارد..... ای کسی که بدی را بر نمی‌گرداند و تغییر نمی‌دهد مگر او»^(۱) اما در اینجا می‌گویید قبر امیر المؤمنین یا قبر حضرت رضا(ع) محلّ شفا گرفتن است؟!!

چرا قبر سید نصر الدین در تهران یا قبر سید جلال الدین اشرف در گیلان یا قبر أحمد بن موسی معروف به شاهچراغ در شیراز و شفا می‌دهند اما قبر جناب زید بن علی یا قبر جناب «نفس زکیه» یا جناب «حسین بن علی» مشهور به شیهه فحّ و - رضوان الله علیهم - شفا نمی‌دهند؟! (فتاَمَل)

حضرت رضا(ع) در دعایش به خدای متعال عرض می‌کرد: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَبْرَأُ إِلَيْكَ مِنَ الَّذِينَ ادَّعَوْا لَنَا مَا لَيْسَ لَنَا بِحَقِّ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَبْرَأُ إِلَيْكَ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا فِينَا مَا لَمْ نُقَلِّهِ فِي أَنْفُسِنَا، اللَّهُمَّ لَكَ الْخَلْقُ وَ مِنْكَ الْأَمْرُ وَ إِلَيْكَ نَعْبُدُ وَ إِلَيْكَ نَسْتَعِينُ اللَّهُمَّ لَا تَلِيْقُ الرَّبُّوبِيَّةُ إِلَّا بِكَ وَ لَا تَصْلُحُ الْإِلَهِيَّةُ إِلَّا لَكَ فَالْعَنِ النَّصَارَى الَّذِينَ صَغَّرُوا عَظَمَتَكَ وَالْعَنِ الْمُضَاهِينَ لِقَوْلِهِمْ مِنْ بَرِيَّتِكَ، اللَّهُمَّ إِنَّا عَبِيدُكَ وَ أَبْنَاءُ عِبِيدِكَ، لَا مَمْلِكُ لَأَنْفُسِنَا ضَرًّا وَ لَا نَفْعًا وَ لَا مَوْتًا وَ لَا حَيَاةً وَ لَا نُشُورًا»^(۲) اللَّهُمَّ مَنْ زَعَمَ أَنَّ إِلَيْنَا الْخَلْقُ وَ عَلَيْنَا الرِّزْقُ فَنَحْنُ إِلَيْكَ مِنْهُ بُرَاءٌ كَبْرَاءَةٌ

^۱ - دعای جوشن کبیر، بند ۵۹ و ۹۰.

^۲ - اشاره است به آیه سوّم سورة فرقان.

عیسی (ع) مِنَ النَّصَارَى، اَللّٰهُمَّ اِنَّا لَم نَدْعُهُمْ اِلَى مَا يَزْعُمُوْنَ فَلَا تُؤَاخِذْنَا بِمَا يَقُولُوْنَ وَ اغْفِرْ لَنَا مَا يَزْعُمُوْنَ^(۱) = پروردگارا همانا من به سوی تو از کسانی بیزاری می جویم که درباره ما ادعایی کرده اند که حق ما نیست (درباره ما درست نیست)، پروردگارا همانا من به سوی تو از کسانی بیزاری می جویم که درباره ما چیزی گفته اند که درباره خود نگفته ایم، پروردگارا آفرینش فقط از آن توست و فرمان فقط از سوی توست و فقط تو را عبادت می کنیم و فقط از تو یاری می جویم [سوره الفاتحه ۵]..... پروردگارا ربوبیت جز تو را نشاید و معبودیت جز برای تو درست و شایسته نیست پس نصاری را که عظمت تو را کوچک شمردند لعنت فرما و کسانی از مخلوقات را که به قول ایشان مشابعت می جویند لعنت فرما، پروردگارا برآستی که ما بندگان و فرزندان بندگان توایم و برای خویشتن مالک زیان و سود و مرگ و حیات و بر انگیخته شدن نیستیم، پروردگارا کسی که گفته است خلق به سوی ما بازمی گردند و روزی [مردم] بر عهده ماست پس ما از او بیزاریم مانند بیزاری حضرت عیسی (ع) از نصاری، پروردگارا ما آنها را بدانچه گفته اند و ادعا کرده اند، دعوت نکرده ایم پس ما را به آنچه می گویند مؤاخذه مکن و ما را نسبت به آنچه ادعا کرده اند، بیامرز).

حضرت صادق (ع) نیز فرموده: «قَوْلَ اللَّهِ مَا نَحْنُ إِلَّا عِبِيدُ الَّذِي خَلَقَنَا وَ اصْطَفَانَا، مَا نَقْدِرُ عَلَى ضَرٍّْ وَ لَا نَنْفَعُ وَ اِنْ رَحِمْنَا فَبِرَحْمَتِهِ وَ اِنْ عَذَّبْنَا فَبِعَذَابِنَا وَ اللَّهُ مَا لَنَا عَلَى اللَّهِ مِنْ حُجَّةٍ وَ لَا مَعْنَا مِنَ اللَّهِ بِرَاءَةٌ وَ اِنَّا لَمَيِّتُونَ وَ مَقْبُورُونَ وَ مُنْشَرُونَ وَ مَبْعُوثُونَ وَ مَوْقُوفُونَ وَ مَسْئُولُونَ وَ اللَّهُ لَوْ اِبْتَلَاوْا بِنَا وَ اَمْرَانَهُمْ بِذَلِكَ لَكَانَ الْوَاجِبُ اَنْ لَا يَقْبَلُوهُ، فَكَيْفَ وَ هُمْ يَرَوْنِي خَائِفًا وَ جَلًّا اُسْتَعْدَى اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ اَتَبَرُّ اِلَى اللَّهِ مِنْهُمْ، اَشْهَدُكُمْ اَنِّي اَمْرٌ وَّلَدَنِي رَسُوْلُ اللَّهِ (ص) وَ مَا مَعِيَ بِرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ، اِنْ اَطَعْتُهُ رَحِمَنِي وَ اِنْ عَصَيْتُهُ عَذَّبْتَنِي عَذَابًا شَدِيْدًا اَوْ اَشَدَّ عَذَابِهِ» (رجال کشی، طبع کربلاء، ص ۱۹۶ و ۱۹۷) = سوگند به خدا که ما نیستیم مگر بندگان که خداوند ما را آفریده و برگزیده است، بر زیان یا سود [کسی] قادر نیستیم اگر به ما رحم

^۱ - اعتقادات صدوق .

فرماید پس با رحمت خویش [چنین می‌کند] و اگر ما را عذاب فرماید به سبب گناهان ماست. به خدا سوگند که بر خدا حجّتی نداریم و برائتی از جانب خدا با ما نیست و همانا ما می‌میریم و دفن می‌شویم و [سپس] نشر و بعث شده و ما را برای محاسبه نگه می‌دارند و مورد سؤال [إلهی] واقع می‌شویم سوگند به خدا اگر آنها توسط ما مورد آزمایش قرار می‌گرفتند و ایشان را به چنین [کارها و عقائدی] امر می‌کردیم، بر آنها واجب بود که قبول نکنند، پس چگونه است [که چنین نکرده‌ایم] و آنها نیز مرا می‌بینند که خائف و بیمناکم و علیه ایشان از خدا طلب یاری می‌کنم و به سوی خدا از آنان بیزاری می‌جویم [دست بر نمی‌دارند] من شما را گواه می‌گیرم که من فردی هستم که از فرزندان رسول خدای ام و براءت و مصوئیتی از جانب خدا ندارم اگر او را اطاعت کنم مرا مورد رحمت قرار می‌دهد و اگر نافرمانی کنم مرا عذاب می‌کند یا به شدیدترین عذاب گرفتار می‌سازد».

مجلسی می‌گوید: «منظور امام آن است که اگر بر فرض محال آنها را [به این قضایا] امر می‌کردیم و آنها مورد آزمایش قرار می‌گرفتند و مردّد بودند که با ما مخالفت کنند یا [امر فرضی] ما را [قبول کنند و در بدعت واقع شوند بر آنان واجب بود که از ما نپذیرند، تا چه رسد به اینکه ما ایشان را از این امور نهی می‌کنیم و آنها نیز ما را می‌بینند که نسبت به خدای تعالی مرعوب و بیمناک ایم و علیه آنها از خدا در آنچه به دروغ به ما نسبت می‌دهند، یاری می‌طلبیم».^(۱)

بنابراین چگونه ممکن است که ائمه راضی باشند ما از راههای دور بر سر قبرشان بیاییم و دور مرقدشان بگردیم و آنها را واسطه قرار دهیم و از آنها شفای بیماران و رفع حوائج خود را بخواهیم؟!.

^۱ - أی لو کُنَّا أَمْرَانَهُمْ بِذَلِكَ عَلَى فَرَضِ الْمِحَالِ فَكَانُوا هُمْ مُبْتَلِينَ بِذَلِكَ مُرَدِّدِينَ بَيْنَ مُخَالَفَتِنَا وَ بَيْنَ قَبُولِهِ مِنَّا وَ الْوُقُوعِ فِي الْبِدْعَةِ، لَكَانَ الْوَاجِبُ عَلَيْهِمْ أَنْ لَا يَقْبَلُوهُ مِنَّا فَكَيْفَ وَ إِنَّا نَنْهَاهُمْ عَنْ ذَلِكَ؟ وَ هُمْ يَرَوْنَنَا مَرْعُوبِينَ وَ حَلِيزِينَ مِنْ اللَّهِ تَعَالَى مُسْتَعْدِينَ لِلَّهِ عَلَيْهِمْ فِيمَا يَكْذِبُونَ عَلَيْنَا. (بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۲۸۹).

عاشراً: انبیاء و اولیاء - خصوصاً حضرت ابوتراب (ع) - در حیات دنیوی خویش بسیار ساده و بی‌تجمل زندگی می‌کردند و زندگی اشرافی و سرای پراز طلا و نقره را دوست نداشتند و قطعاً از این بارگاههای پر جلال و جبروت و غرق در طلا و نقره و آینه و کاشی‌های رنگا رنگ و سنگهای مرمر، که جبارین و ظالمین با پولهای حرام - و یا لأقلّ شبهه‌ناک - و بیشتر به منظور عوامفریبی ساخته‌اند،^(۱) رویگردان و بیزارند، پس چگونه در چنین جاهایی مردم را شفا می‌دهند!!

خاطره‌ای به یاد دارم که ذکر آن را در اینجا بی‌مناسبت نمی‌دانم. در اواخر ایام آخرین اقامتم در مشهد، هنگامی که پس از نماز صبح قصد خروج از حرم حضرت رضا را داشتم مردی را دیدم که با دو دست ضریح را گرفته و پیشانی را به ضریح گذاشته و زیر لب چیزی می‌گوید، جلو رفتم و گفتم: حضرت آقا با کی صحبت می‌کنید؟ مرد مذکور سر برداشت و مرا نگاه کرد و گفت: معلوم است، با آقا امام رضا! گفتم: مگر امام رضا زنده است؟ زائر مرا که معمم بودم با تعجب نگریست و گفت: بله، زنده است. گفتم: من مجتهدم، بنا به شرع اسلام، بر شما و امثال شما که می‌دانید آن حضرت نمرده، واجب است بیل و کلنگ بیاورید و آن بزرگوار را از قبر خارج کنید، جایز نیست که مسلمان - تا چه رسد به امام - زنده به گور شود! وانگهی مگر شما معتقدی که مأمون عباسی امام را مسموم نکرد و امام نمرده است؟! پس چرا برایش روز وفات قائلی؟! گفت: امام مرده ولی ما با روح امام صحبت می‌کنیم. گفتم: آیا روح امام در ضریح است؟ سرش را به موافقت تکان داد، گفتم: این ضریح را شاه عباس جانی شرابخوار ساخته، قبل از شاه عباس روح امام کجا بوده؟ وانگهی قرآن یا حدیث کجا گفته که روح امام در ضریح است؟ کدام مرجع گفته روح امام در ضریح است؟ گفتم: نمی‌دانم گفتم: آیا شما معتقدی که روح امام در دنیای ماست؟ گفت: شما چه می‌گویید؟ گفتم: روح پیغمبر و امام در عالم باقی است نه در دنیای فانی و صدای من و شما و هیچ یک از ما را نمی‌شنود مگر قرآن نخوانده‌ای که خدا به پیغمبرش فرموده: **مَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي**

^۱ - ضرور است مراجعه شود به زیارت و زیارتنامه، ص ۲۰۷ تا ۲۱۳ و کتاب حاضر، ص ۱۶۰ و ۱۶۱.

الْقُبُورِ [سورة فاطر: ۲۲] «(ای محمد) تو به کسانی که در قبرها هستند، شنونده نیستی» و فرموده: إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى [سورة النمل: ۸۰] (ای پیغمبر) تو به مردگان نمی‌شنوانی». وقتی پیغمبر نتواند به مردگان بشنوند طبعاً من و تو هم نمی‌توانیم. مرد از اینکه سخنها را از یک آخونده معمم می‌شنید بسیار تعجب کرده بود و باور نمی‌کرد که فردی معمم چنین بگوید!!^(۱)

خاطره‌ای دیگر به یاد دارم که بسیار عجیب است و دلیل تعصب شدید و بی‌صدافتی آخوندهاست و برای بیداری مردم آن را در اینجا ثبت می‌کنم و از مصادیق بارز این آیه مبارکه است که فرموده: مَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ [سورة الشوری: ۱۴] «پراکنده [و فرقه فرقه] نشدند مگر پس از اینکه علم [دین] بر ایشان آمد [به سبب] بغی و برتری جویی که درمیانشان بود» سالها پیش در یک مجلس خصوصی که یکی دو نفر با ما بودند، آخوندی که نسبتاً مشهور بود و در میان مردم و جاهتی داشت با نگارنده در مورد توحید عبادت و طواف و نذر و ذبح و..... بحث می‌کرد و می‌گفت: اگر تو در میدان فردوسی در جستجوی یک مغازه بخصوص - مثلاً قنادی - باشی و برای پیدا کردنش، دور میدان بگردی تا مغازه منظور را بیابی، آیا می‌شود گفت تو مجسمه فردوسی را طواف و او را عبادت کرده‌ای؟! با اینکه قرآن فرموده: وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ هُمْ [سورة الطور: ۲۴] «پیرامونشان جوانانی می‌گردند که از آن ایشان‌اند». آیا شما می‌گویید که آن پسران جوان، أهل بهشت را عبادت می‌کنند?!

مهمتر از این «سجده» است که از قوی‌ترین و آشکارترین حالات عبادت و نشانه نهایت خضوع و تذلل است اما می‌بینیم در قرآن فرشتگان برای غیرخدا یعنی آدم سجده کردند اما این کار عبادت آدم محسوب نشد بنابراین سجده و طواف و نذر..... و این نوع کارها، وقتی عبادت است که با اعتقاد به خدایی شخص انجام شود!!

^۱ - نگارنده مشابه این مکالمه را مکرر و در چند مزار دیگر نیز با برخی از زائرین انجام داده است.

شما نباید صرف ظاهر یک عمل را برای عبادت شمردنش کافی بدانید و از نیتِ عامل، غافل شوید بلکه عمل باید به نیتِ تقرب به خدا باشد تا عبادت محسوب شود، اگر شما بگویید برای اینکه فرزندم شفا یابد هزار تومان نذر مسکین محله خودمان کردم، آیا برای او نذر کرده‌اید یا برای خدا؟! «عقیقه»^(۱) کردن نیز مانند نذر است که مسلمین حیوانی را برای سلامت نوزادشان ذبح می‌کنند. شما برای خدا نذر یا عقیقه کرده‌اید یعنی در واقع برای جلب رضای حق، مبلغی به مسکین می‌پردازید نه اینکه طرفِ نذر شما آن مسکین باشد بلکه طرف نذر شما خداست. یا اگر کسی می‌گوید نذر امام رضا یا حضرت موسی بن جعفر یا می‌کنم که اگر مسافر به سلامت بازگردد، به زیارت آنها بروم؛ منظورش این نیست که برای آنها نذر کرده بلکه یعنی ثواب عملم را به آنها اهداء می‌کنم!!! یا اگر انفاق می‌کنید اگر برای جلب رضای خدا باشد، عبادت است اما اگر برای جلب توجه مردم و کسب و جاهت باشد، ریا و معصیت است در حالی که ظاهر هر دو عمل یعنی دادن پول یا لباس یا غذا به فقیر یکسان است!

توجه داشته باشید که قرآن فرموده: **مَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ..... ذَالِكُمْ فِسْقٌ** [سورة المائدة: ۳] «آنچه در برابر بتان و تمثالها ذبح شده باشد تجاوز از فرمان خدا و گناه است» شما می‌دانید که از عادات مردم عربستان در عهد جاهلیت این بود که برای بتها قربانی می‌کردند و اسلام با این کار آنها مخالفت کرده حتی اهل سنت - چنانکه در سنن اَبی داود آمده - نقل کرده‌اند که پیامبر مراقب بود که مردم بنا به عادات گذشته، برای بتها و اَصنام قربانی نکنند. چرا شما قول قرآن را که درباره بت پرستان و مشرکین است به مسلمین تعمیم می‌دهید؟!

^۱ - عقیقه از سنن اسلامی است که برای سلامت نوزاد، موی سرش را روز هفتم ولادتش، می‌تراشند و هموزن آن نقره یا معادل قیمت آن، پول به فقراء انفاق می‌کنند و یا گوسفندی قربانی می‌شود و میان مستحقین تقسیم می‌شود.

شما در مورد این آیه که فرموده: **أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ** [سورة الزمر: ۳] «آگاه باشید که دین پاک و پیراسته از آن خداوند است و کسانی که غیر از او را دوست و سرپرست گرفته‌اند [و می‌گویند] ما ایشان را عبادت نمی‌کنیم جز آنکه ما را به خداوند نزدیک سازند» نیز خطا کرده‌اید که اعمال مشرکین را مشابه عمل مسلمانان در زیارت و طواف مرقد ائمه دانسته‌اید. این آیه ارتباطی به مسلمین ندارد، چرا به مقطع همین آیه توجه نمی‌کنید که فرموده: **إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَذِبٌ كَفَّارٌ** [سورة الزمر: ۳] «همانا خدا کسی را که دروغگو و کفر پیشه و ناسپاس است هدایت نمی‌کند» بنابراین معلوم می‌شود که مشرکین دروغ می‌گفتند و در دل بُتها را «واسطه» یا «وسیلهٔ تقرّب به خدا» نمی‌دانستند بلکه آنها را بالاتر از این مقام می‌دانستند و برای آنها شأنی والاتر قائل بوده‌اند!!

این سخنان برایم واقعاً عجیب بود زیرا وی به بدیهی‌ترین مسائل متشبّث می‌شد تا از عقیدهٔ خرافی خود دست بر ندارد!! گفتم معلوم است که اگر چنین کاری واقع شود، نمی‌توان آن را طواف عبادی دانست اما تو را به خدا قسم می‌دهم بگویی آیا مردم به همین صورت که من در جستجوی قنّادی دور میدان فردوسی می‌گردم، در حرم مشهد یا کربلاء یا حرم قم یا دور مرقد بزرگان دین می‌گردند؟!!

آیا واقعاً نمی‌دانی که مردم صاحب مقبره را، از احوال خود آگاه می‌دانند و از او توقع دارند با قدرت و توانی که خدا به او اعطا فرموده - که البته بر این موضوع، دلیل شرعی وجود ندارد - حاجاتشان را بر آورده سازد یا برایشان شفاعت کند.

من هم مثل شما می‌دانم و معتقدم که هیچ نذری جز برای خدا منعقد نمی‌شود و به صیغهٔ مخصوص ادا می‌شود و نذر کننده باید بگوید: «لِلَّهِ عَلَيَّ.....» یعنی برای خدا بر من متحمّم و لازم است [که در صورت بر آورده شدن حاجتم] فلان عمل را [که به لحاظ شرعی خیر و مطلوب است] به جای آورم؛ اما به خدا قسم که نود و نه در صد نذرها به این صورت

که شما می‌گویید، صورت نمی‌گیرد. آیا واقعاً شما صادقانه و با انگیزه خیر این ادعاها را می‌بافی؟ اگر این کار تعصّب و لجاج نیست، پس چیست؟.

آری، شما وقتی در برابر اعتراض مطلعین نسبت به اعمال مردم درباره بزرگان دین؛ در مضیقه قرار می‌گیرید، می‌گویید برگزاری مجلس سفره ابی‌الفضل یا نذر امام رضا یا..... به این صورت است که نذر کننده می‌گوید نذر را برای خدا می‌کنم و ثواب آن را به حضرت ابوالفضل یا امام رضا یا موسی بن جعفر یا..... اهداء می‌کنم؛ اما این ادعا کذب محض است و خودتان بهتر می‌دانید که نود و نه در صد مردم چنین نمی‌کنند و متأسفانه شما آنها را نهی نمی‌کنید. ما که نهی شما را ندیده‌ایم.

شما خودت خوب می‌دانی اینکه مردم می‌گویند اگر بیماریم شفا یابد یا فرزندم در دانشگاه قبول یا پدرم درد ادگه موفّق شود یا مسافریم به سلامت بازگردد و یا.....؛ به زیارت امام رضا(ع) می‌روم؛ به این تیت است که امام از سخن و مقصود من آگاه است - و اگر نگوئیم که معتقد است امام با قدرتی که خدا به او عطا فرموده، حاجتم را بر آورده می‌سازد - با قطع و یقین می‌گوئیم که معتقد است که امام برایم نزد خدا شفاعت کرده و حاجتم را از خدا می‌گیرد و در عوض نیز به زیارت مرقدش می‌روم و او را تعظیم و تکریم و به او اظهار ارادت می‌کنم، و إلا چه دلیلی دارد که مردم - البته به ادعای شما - ثواب نذر یا ذبح خود را به سید نصرالدین یا شاهچراغ یا..... هدیه می‌کنند و به روح پدر و مادر و برادر و خواهرشان تقدیم نمی‌کنند؟ آنها که به این ثواب محتاج‌تر اند؟!.

آری، به این دلیل است که می‌دانند از پدر و مادرشان کاری ساخته نیست ولی معتقداند فلان امام یا امامزاده از حال آنها آگاه است و برایشان لا اقل شفاعت می‌کند و مطلوبشان را در دستگاه الهی به نتیجه دلخواه می‌رساند!! اما اینکه خدا فرموده: طَوْفُونَ عَلَيْكُمْ بِعَضُكُمُ عَلَيَّ بَعْضٍ [سورة النور: ۵۸] «بعضی از شما پیرامون برخی دیگر در رفت و آمد در گردش‌اند». منظور معاشرت و مصاحبت است نه طواف تعظیمی مورد نظر ما و طبعاً از بحث ما کاملاً خارج است و یا اگر خدا فرموده: « جوانانی پیرامونشان می‌گردند» (الطور/۲۴) و یا

فرموده: **يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقَ وَكَأْسٍ مِّن مَّعِينٍ** [سورة الواقعة: ۱۷ و ۱۸]^(۱) «جوانانی جاودانه، باسبوها و ابریق‌ها و جامی از شربت زلال و پاکیزه برگرد ایشان می‌گردند» منظور کمال‌پذیرایی و خدمتگزاری است یعنی در واقع خادمین، «مطوفٌ عَلَيْهِمْ» را نیازمند خدمات خود می‌دانند نه اینکه خود را نیازمند توجه یا شفاعت آنان بدانند. آنها از «مطوفٌ عَلَيْهِ» تقاضایی ندارند. البته این در صورتی است که «طواف» را در این آیات همان دورگردیدن بدانیم نه خدمتگزاری درحالی که قرآن با ذکر «کأس» و «إبریق» و..... بیانگر خدمتگزاری است نه طواف مورد بحث ما. شما که بهتر می‌دانید اگر گفته شود در فلان مجلس عروسی یا در چلوکبابی، خدمه با سینی‌های پر از غذا و میوه و شربت مثل پروانه دور مهمانان یا مشتریان می‌گشتند (= كانوا يَطُوفُونَ عَلَيْهِمْ بِالْأواني المملوءة بِالْأطعمَةِ وَالْأشربة) قطعاً مقصود این نیست که خدمه ۳۶۰ درجه دور هر یک از مهمانان یا مشتری‌ها می‌گردیدند (!!)) بلکه منظور نهایت جدیت در خدمت کردن و کمال‌پذیرایی آنهاست.^(۲) توجه داشته باشید که ما در موضوع «طواف» منکر «نیت» و از حال طواف کننده، غافل نیستیم و نمی‌گوییم که «نیت» شرط نیست بلکه می‌گوییم با نیتی کمتر از خدای «خالقٌ مُحیی و مُمیت و مالِکُ الأرضِ والسَّماءِ» دانستن «مطوفٌ علیه» نیز وارد حوزهٔ پر آتش شرک می‌شویم.

اشکال کار مردم آن است که بزرگان دین را از احوال خود مطلع دانسته و بدین سبب دور قبرشان می‌گردند و ضریحشان را می‌بوسند و بدان تبرک می‌جویند و پس از لمس ضریح به سر و صورت خود دست می‌کشند و اموات خود را دور ضریح آنان می‌گردانند و یا آجیل و نبات را دور ضریح می‌گردانند تا متبرک شود و یا غبار ضریح امام رضا را به عنوان تبرک نگه می‌دارند یا به عنوان سوقات به عزیزان خود می‌دهند و ائمه را بی‌قید و شرط می‌خوانند و

^۱ - مقایسه شود با [سورة الإنسان: ۱۵ و ۱۹، و الصّافات: ۴۵، و الزّحرف: ۷۱].

^۲ - اگر به روایات نیز نظر کنیم، می‌بینیم زمینه‌اینگونه آیات را خدمت دانسته‌اند؛ از آن جمله علامه مجلسی است که دو حدیث از یغمبر و امیر المؤمنین (ع) آورده که «وِلْدَانٌ» در خدمت اهل بهشت می‌باشند. و در حدیث رسول خدا (ص) این عبارت آمده است: «خُلِقُوا لخدمَةِ أَهْلِ الْجَنَّةِ.» (بحار الانوار، ج ۵، ص ۲۹۱، حدیث ۵ و ۶).

شما هم کاملاً از این موضوع مطلع‌اید اما به روی خود نمی‌آورید! بنابراین لازم نیست که حتماً طواف شونده را خدا بدانند بلکه همین خواندن نامقید بزرگان دین و آنها را از احوال خود مطلع دانستن و طالب توجه آنها بودن و تبرک جستن به ضریح آنها، برای نامشروع بودن عملشان کافی است. چرا در بحث‌های خود صداقت و انصاف را کنار می‌گذارید و حقائق را می‌پوشانید و طواف آنها را حول قبور ائمه، مثل گشتن من دور میدان فردوسی جلوه می‌دهد؟! من هنگام گشتن دور میدان فردوسی، کاملاً از او غافلم و فقط در جستجوی دکان مورد نظر می‌باشم اما مردم هنگام گشتن دور قبور ائمه، خواهان توجه و عنایت صاحب قبر هستند، آن کجا و این کجا؟!.

دیگر آنکه خدا کجا در کتابش فرموده که زیارت قبر ائمه ثواب دارد که شما می‌گویید مردم ثواب زیارت قبر امام رضا را به امام هدیه می‌کنند؟ آیا معنی دارد که من از اهواز به زیارت قبر امام رضا (ع) بیایم و دور قبرش بگردم و ثواب ادعایی شما را به آن حضرت تقدیم کنم؟ آیا شما که این سخنان را می‌گویید واقعاً در این مباحثه به دنبال حق و حقیقتی؟! آیا واقعاً شما تفاوت دور گشتن مرا در میدان فردوسی با دور گشتن مردم دور ضریح امام یا امامزاده را نمی‌دانی و از صمیم قلب آنها را مثل هم می‌دانی؟!.

اما در مورد «سجده» قول شما مغلطه است زیرا اولاً من و شما ملائکه و اجنه را - که شیطان از گروه دوم بود [سوره الکهف: ۵۰] - ندیده‌ایم بنابراین شما از کجا می‌دانید که آنها مانند ما پیشانی و دست و زانو و پا دارند و سجده مطلوب از آنها، عیناً همان سجده ما بوده است. آیا حضرت یوسف (ع) که به حضرت یعقوب (ع) گفت: **إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا**

وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ [سوره یوسف: ۴] «من [در رؤیا] دیدم یازده ستاره با خورشید و ماه را؛ دیدم که برایم کرنش می‌کنند» منظورش این بود که ماه و خورشید و ستارگان رو به من، برایم هفت موضع بدن خود را همزمان بر زمین گذاشتند؟! یا وقتی قرآن فرموده: **وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ** [سوره الرحمن: ۶] «و گیاه و درخت کرنش می‌کنند» به این

معنی است که هفت موضع خود را بر زمین می گذارند؟! همچنین اگر در آیه ۱۰۰ سوره یوسف (ع) که فرموده: **رَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا** « (یوسف) والدینش را بالای تخت برنشانید و آنان [= والدین و برادرانش] برایش کرنش کردند»، تأمل شود، معلوم می شود که سجده آنان چنانکه ابوالفتح رازی نیز گفته است، سجده تعظیم و تکریم بوده نه سجده عبادی، زیرا به تصریح آیه حضرت یوسف (ع) والدینش را بر تخت نشانده بود و کسی که بر آریکه یا کرسی فرمانروا نشسته، در همان حال نمی تواند پیشانی به زمین برساند و سجده عبادی به جای آورد. (فتأمل) بنابراین هم والدین و هم برادران - که مشمول عبارت **«خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا»** می باشند - عملی انجام داده اند که بنابه عرف آن زمان، بیانگر اکرام و کرنش بوده است، نه سجده عبادی.

هر آخوندی می داند که در قرآن همیشه ألفاظی از قبیل «صلاة^(۱)» و «رُكُوع» [سورة المائدة: ۵۵ و ص ۲۴] به معنای منقول شرعی و فقهی استعمال نشده بلکه در مواردی به معنای لفظی و اولی خود نیز استعمال شده اند.

در مورد سجده برای آدم (ع) نیز با توجه به اینکه مأمورین به سجده، غیر انسان بوده اند؛ واضح است که «سجده» به معنای مصطلح شرعی، استعمال نشده و منظور از آن کرنش و اظهار تعظیم و تکریم است. بنابراین سجده و کرنش آنها با سجده عبادی و یا سایر اعمال عبادی که توسط انسان عمل می شود، قابل قیاس نیست.

ثانیاً: خدا به فرشتگان و اجنه صریحاً امر کرده بود که برای حضرت آدم (ع) سجده کنند، اگر به ما هم در قرآن امر می فرمود که برای غیرخودش اعمال عبادی به جای آوریم، با شما اختلافی نداشتیم. شما باید دلیلی بیاورید که خدا به ما انسانها نیز چنین اجازه ای داده است که اعمال عبادی از قبیل حاجت خواهی نامقیّد و طواف و نذر و ذبح و..... را برای غیرخودش

^۱ - به عنوان نمونه در آیات زیر، لفظ «صلاة» به معنای اصطلاحی یا معنای منقول شرعی استعمال نشده: البقره: ۱۵۷، التوبه: ۹۹ و ۱۰۳، النور: ۴۱، الاحزاب: ۴۳ و ۵۶ و.....

نیز به جای آوریم. در حالی که در قرآن بر خلاف ادعای شما بارها و بارها و بارها ما را از خواندن نامقید غیرخدا نهی فرموده و مشرکین را که برای غیرخدا اعمال عبادی از قبیل طواف و نذر و..... به جای می‌آوردند و لاقلاً بسیاری از آنها معبودان خود را مستقل نمی‌دانستند،^(۱) مورد مذمت قرار داده است.

ثالثاً: اگر «سجده» شرعی فقط به شرطی عبادت است که با نیت خدا شمردن مسجوداً له آدا شود و در قرآن نیز به ادعای شما برای غیرخدا انجام شده پس چرا در اسلام، مطلق سجده برای غیرخدا منهی عنه و ممنوع و حرام است و مقید به قیدی نیست؟ شما مثالی آورده‌ای که در اسلام برای غیرخدا جائز نیست، اگر راست می‌گویید از قرآن مثالی از یک عمل عبادی بیاور که برای غیرخدا انجام گرفته باشد و در اسلام مورد نهی نباشد.

أما اینکه برای عبادات ظاهر و باطن و نیت قائل شده‌ای، خودت می‌دانی که ما هم از این اقوال بی‌خبر نیستیم و همگی می‌دانیم اگر کسی را کنار حوضی عریان کرده و به زور داخل حوض بیندازند، کسی نمی‌گوید او غسل ارتماسی کرده است! یا اگر کسی نه به قصد جلب رضای الهی، به فقیری لباس یا پول یا غذا بدهد، بلکه فقط به دلخواه خود چنین کند، کسی نمی‌گوید او انفاق که از عبادات است انجام داده و مثبت خواهد بود یا اگر به قول شما به قصد سُمعه و ریا چیزی به فقیر داده باشد، قطعاً معصیت کرده است زیرا او در این کارها، خواهان توجّه و قبول خدا نبوده است.

أما شما خوب می‌دانید که عبادات بر دو نوع‌اند: قسم اول عباداتی است که قالب مشخص و مقید دارند از قبیل نماز و سجده و نذر و طواف و ذبح و..... که اینگونه عبادات حتی ظاهرشان نباید برای غیرخدا انجام شود. قسم دوم اعمال خیر یا عباداتی است که قالب مشخص ندارند از قبیل انفاق که قالب و عنوان مشخص و مقید ندارند و می‌توان آن را نشسته یا ایستاده، شب یا روز به آشنا یا غریبه، مستقیماً به دست خود یا به وسیله شخصی دیگر و..... انجام داد. اولاً شما عبادات قسم دوم را مثال زده‌ای نه عبادات قسم اول را، ثانیاً

^۱ - چنانکه در صفحات گذشته بیان کرده‌ایم.

در هر دو قسم از عبادات نکته مهم آن است که اعمال مورد نظر به قصد جلب توجه چه کسی انجام می‌شود! به همین سبب است که در یک عمل خیر و موردپسند خدا اگر جلب توجه غیرخدا نیز منظور باشد، یعنی مثلاً به ریا آلوده شود یا به نیتی غیر از ریا، جلب توجه غیرخدا را خواسته باشیم، معصیت خواهد بود و به همین ریا از شُعب شرک شمرده شده است. (فتاَمَل)

بنابراین حتی اگر کسی بخواهد برای خدا گوسفندی ذبح کند ولی آن را در برابر امام یا پادشاه یا رئیس جمهور یا بزرگی یا مسافرش که از سفر برگشته، ذبح کند از آنجا که می‌خواهد ذبحش مورد توجه امام یا پادشاه یا (یعنی غیرخدا) قرار گیرد، عملش مورد انتقاد ماست؛ اما کسی که دور مرقد یکی از بزرگان دین می‌گردد، می‌خواهد که صاحب قبر از کار او مطلع باشد و اگر او را ناآگاه می‌دانست اصولاً از شهرهای دور به زیارتش نمی‌آمد و دور قبرش نمی‌گشت یا او را صدا نمی‌کرد، بنابراین او در گردیدن دور قبر، طالب توجه صاحب قبر نیز هست زیرا در واقع وساطت و شفاعت او را می‌خواهد.

اما کسی که نذر می‌کند اگر مریضش شفا یابد، به مسکین محله خودشان پول یا غذا بدهد، نه جلب توجه مریض را می‌خواهد، نه جلب توجه فقیر را، بلکه فقط می‌خواهد مریضش از نذر او منتفع شود و یا کسی سنت «عقیقه» را به جا می‌آورد، خوب می‌داند که نوزادش از عمل او خبر ندارد بلکه فقط می‌خواهد خدا از کارش باخبر باشد و آن را بپذیرد و نوزادش در ایزای این عمل خیر منتفع شود اما شما خودت هم می‌دانی که وقتی مردم ما برای امامی نذر می‌کنند امام منتفع نذر نیست بلکه نذر کننده، توجه و عنایت امام را می‌خواهد تا برای او شفاعت کند و میانجی شود.

اما درباره اینکه مشرکین معبودان خود را بالاتر از واسطه و میانجی یا وسیله تقرّب، می‌دانسته‌اند سخن شما متکی به دلیل نیست و قرآن صریحاً فرموده که آنها می‌گفتند: هَتُوْلَآءِ شُفَعَتُوْنَا عِنْدَ اللّٰهِ [سوره یونس: ۱۸] «اینان شفیعان ما نزد خدای‌اند» و «شفیع» همان واسطه و میانجی است، علاوه بر این درباره آیات قرآن، نباید از نزد خود چیزی مطابق دلخواهمان

بفایم، مگر در قرآن نخوانده‌اید که خدا در سوره‌ای مکی فرموده: **فَلَوْلَا نَصَرَهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ قُرْبَانًا ءِالِهَةً بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ وَذَلِكِ إِفْكَهُمَ وَمَا كَانُوا يَفْقَهُونَ** [سوره الاحقاف: ۲۸] «پس چرا آنهایی که غیر از خداوند، برای تقرب [به خدا] معبودان [خویش] گرفته بودند ایشان را یاری نکردند؟ بلکه از ایشان گم شدند [و بی‌خبر و غائب بودند] و این [ادعا] دروغ ایشان بود و آنچه که افتراء می‌بستند» قرآن خود فرموده آنها هدف از انجام اعمال عبادی برای معبودان خود را، تقرب به خدا می‌دانستند و ما نمی‌توانیم از نزد خود بافندگی کنیم. خداوند عالم بالسرائر فرموده دروغ مشرکین همین بوده ولی شما می‌گویید دروغشان چیز دیگری بوده است!!! پس چرا قرآن به آن دروغشان نپرداخته؟.

چنانکه صاحب «المیزان» ذیل آیه سوّم سوره زمر می‌گوید: «این بتها که در بُتکده (= هیکل)ها و معابد نصب می‌کنند تمثالهایی از آن ارباب و آلهه هستند، نه اینکه براستی خود این بتها خدا باشند» و می‌گوید از نظر مشرکین: «این ارباب موجوداتی ممکن و مخلوق‌اند، چیزی که هست خداوند این مخلوقات را مُقَرَّب درگاه خود قرار داده».^(۱)

^{۱-} **تفسیر نمونه** نیز معبودان مشرکین را سنگ و چوب و فلز ندانسته و معبود آنها را «همان فرشتگان و جن و به طور کلی موجودات مقدّس عالم» دانسته است. در اینجا قول تفسیر نمونه را به اختصار می‌آوریم. طالبین تفصیل، به کتاب مذکور، (تفسیر سوره زمر) مراجعه کنند. در تفسیر نمونه می‌خوانیم: «از آنجا که دسترسی به این مقدّسین امکان پذیر نبود، تمثال و سمبلی برای آنها می‌ساختند و آنها را پرستش می‌کردند و اینها همان بُتها بودند بدین ترتیب خدایان در نزد آنها همان موجودات ممکنی بودند که از سوی خداوند عالم آفریده شده بودند و به زعم آنها مقربان درگاه حق و اداره کنندگان امور جهان به **أمر پروردگار** بودند [خواننده گرامی، توجه داشته باش که علمای قم اعتراف کرده‌اند مشرکین، معبودان خود را مستقل نمی‌دانسته‌اند] و خدا را ربّ الأرباب (خدای خدایان) می‌دانستند که خالق و آفریدگار عالم هستی است و گرنه کمتر کسی از بت پرستان معتقد بود که این بت‌های سنگی و چوبی و یا حتی خدایان پنداری آنها یعنی فرشتگان و جن و مانند آن، خالق و آفریدگار این جهان می‌باشد.

البته بت پرستی سرچشمه‌های دیگری نیز دارد از جمله اینکه احترام فوق العاده به انبیاء و نیکان گاهی سبب می‌شد که تمثال آنها را بعد از مرگشان مورد احترام قرار دهند، و با گذشت زمان این تمثالها جنبه

استقلال پیدا کرده و احترام نیز تبدیل به پرستش می‌شد این امر نیز در تواریخ آمده است که عرب جاهلی به خاطر احترام فوق العاده‌ای که برای کعبه و سر زمین مکه قائل بود گاهی قطعات سنگی از آنجا را با خود به نقاط دیگر می‌برد و مورد احترام و کم کم پرستش قرار می‌داد. [مشابه کار مردم ما که غبار حرم حضرت رضا(ع) را به عنوان تبرک به مردم می‌دهند و یا آجیل و نبات را که دور حرم آن حضرت گردانده شده، متبرک می‌دانند و به دیگران هدیه می‌دهند!! و یا تربت حضرت سیدالشهداء را شفابخش دانسته و خوردن آن را جایز می‌دانند!! (فتأمل) اینها همه اوهام و خیالات بی‌اساسی بود که از مغزهای ناتوان تراوش می‌کرد و مردم را از جاده اصیل خداشناسی منحرف می‌ساخت. قرآن مجید مخصوصاً بر این نکته تأکید می‌کند که انسان بدون هیچ واسطه‌ای می‌تواند با خدای خود تماس گیرد، با او سخن گوید و راز و نیاز کند، حاجت بطلبد، تقاضای عفو و توبه کند، اینها همه از آن او و در اختیار قدرت اوست.

سوره «حمد» بیانگر این واقعیت است چرا که بندگان با خواندن این سوره به طور مداوم در نمازهای روزانه مستقیماً با پروردگار خود ارتباط برقرار می‌کنند، او را می‌خوانند و بدون هیچ واسطه‌ای از او تقاضا می‌کنند و حاجات خویش را می‌طلبند اسلام هیچگونه واسطه‌ای در این مسائل قائل نشده است و این همان حقیقت توحید است باید هم چنین رابطه‌ای برقرار باشد چرا که او به ما از خود ما نزدیکتر است.

چنانکه قرآن می‌گوید: **خُنْ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ** [سوره ق: ۱۶] «ما به انسان از رگ گردن او

نزدیکتریم» **وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سَمُّوهُ بَيْنَ أَلْمَرَّةِ وَقَلْبِهِ** [سوره الانفال: ۲۴] «و بدانید خداوند میان

انسان و دل او قرار می‌گیرد» با این حال نه او از ما دور است و نه ما از او دوریم تا نیازی به واسطه باشد او از هر کس دیگر به ما نزدیکتر است، در همه جا حضور دارد و درون قلب ما جای اوست. بنابراین پرستش واسطه‌ها خواه فرشتگان و جن و مانند آنها باشند [به چه دلیل ائمه و بزرگان دین را در این ردیف نیآورده است؟] و خواه پرستش بتهای سنگی و چوبی، یک عمل بی‌اساس و دروغین است به علاوه کفران نعمتهای پروردگار محسوب می‌شود چرا که بخشنده نعمت، سزاوار پرستش است نه موجودات سراپا نیاز. لذا در

پایان آیه می‌گوید: «خداوند کسی را که دروغگو و کفران کننده است هرگز هدایت نمی‌کند = **إِنَّ اللَّهَ لَا**

يَهْدِي مَنْ هُوَ كَذِبٌ كَفَّارٌ» [سوره الزمر: ۳] نه هدایت به راه مستقیم در این جهان و نه به سوی بهشت

در جهان دیگر، چرا که خود مقدمات بسته شدن درهای هدایت را فراهم ساخته است زیرا خداوند فیض هدایتش را به زمینه‌هایی می‌فرستد که لایق و آماده پذیرش آن‌اند و نه دلهایی که آگاهانه هرگونه آمادگی

را در خود نابود کرده‌اند».

حال شما بگویند که نظر و رفتار مردم ما نسبت به ائمه و بزرگان دین، چه فرقی با مشرکین دارد؟ توجه داشته باشید که استاد شما علامه طباطبائی نیز در تفسیر خود سوره «زمر» تصریح کرده که «خدا عبادت آن کسی را که هم خدا را عبادت می کند و هم غیرخدا را نمی پذیرد». (فتاوی) گیرم که آنها - بنا به فرض بی دلیل شما - معبودان خود را والاتر و بالاتر از شفیع و مقرب می دانستند، آیا اگر معبودانشان را فقط شفیع و مقرب می دانستند مورد اعتراض قرآن نبودند؟! قرآن در همین موضوع به قول صاحب «المیزان» به آنها طعنه زده و اعتراض کرده است!^(۱)

اما آنچه به سنن ابي داوود نسبت داده‌ای اگر حافظه‌ام خطا نکرده باشد به هیچ وجه حصر نهی، به قربانی کردن برای بُتها را نمی‌رساند بلکه نهی اسلام را شامل غیرخدا می‌داند نه فقط بُتها، به عبارت دیگر نذر را فقط برای خدا جایز می‌داند. با این حال اگر به منزل بروم روایات مربوطه را مطالعه می‌کنم و اگر اشتباه کرده باشم با تلفن به شما خبر می‌دهم و به خطای خود اعتراف می‌کنم.

باری، در آن جلسه آخوند مذکور جواب قانع کننده‌ای نداد و چون وقت ناهار رسید آن مجلس بدون نتیجه مفید به پایان رسید. چون به منزل رسیدم سنن ابي داوود را بر داشتم و روایاتی را که آخوند مذکور بدانها اشاره کرده بود، مطالعه کردم و دیدم چنانکه حدس زده بودم وی راست نگفته است و روایات مذکور مؤید قول ماست. در اینجا احادیث را به نقل از جلد سوم سنن ابي داوود، کتاب الايمان والنذور (باب ما یؤمر به من الوفاء بالتندر) می‌آوریم تا خوانندگان خود قضاوت کنند:

حدیث ۳۳۱۲ « أن امرأة أتت النبي (ص) فقالت: يا رسول الله إني نذرتُ أن أضربَ على رأسك بالدفِّ، قال: أوفى بِنذركِ قالت إني نذرتُ أن أذبحَ بِمَكَانٍ كذا وكذا، مكانٌ كانَ يذبحُ فيه أهلُ الجاهليَّةِ قال: لِصَنَمٍ؟ قالت: لا، قال: لَوْثُنٍ؟ قالت: لا، قال:

^۱-قول علامه طباطبائی ذیل آیه ۲۸ سوره احقاف را در صفحه ۲۹۳ کتاب حاضر آورده‌ایم.

أَوْفَى بِنَذْرِكَ»^(۱) «زنی نزد پیامبر(ص) آمد و گفت: ای رسول خدا همانا من نذر کرده‌ام که بالای سرت دف بزنم، فرمود: نذرت را ادا کن. زن گفت: همانا نذر کرده‌ام که در فلان مکان - که در زمان جاهلیت در آنجا قربانی می‌کرده‌اند - قربانی کنم. پیامبر پرسید: آیا برای معبودی [غیر خدا]؟ گفت: نه، فرمود: برای بُتی؟ گفت: نه، فرمود: به نذرت وفا کن».

۳۳۱۳ «نَذَرَ رَجُلٌ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) أَنْ يَنْحَرَ إِبِلًا بِبُؤَانَةٍ فَأَتَى النَّبِيَّ (ص) فَقَالَ: إِنِّي نَذَرْتُ أَنْ أَنْحَرَ إِبِلًا بِبُؤَانَةٍ فَقَالَ النَّبِيُّ (ص) هَلْ كَانَ فِيهَا وَثْنٌ مِنْ أَوْثَانِ الْجَاهِلِيَّةِ يُعْبَدُ؟ قَالُوا: لَا، قَالَ: هَلْ كَانَ فِيهَا عِيدٌ مِنْ أَعْيَادِهِمْ؟ قَالُوا: لَا، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): أَوْفِ بِنَذْرِكَ فَإِنَّهُ لَا وَفَاءَ لِنَذْرِ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ وَ لَا فِيمَا لَا يَمْلِكُ ابْنُ آدَمَ» «مردی در زمان رسول خدا(ص) نذر کرد که در منطقه «بُؤانه» شتری قربانی کند از این رو نزد پیامبر(ص) آمد و عرض کرد: همانا نذر کرده‌ام که در «بُؤانه» شتری قربانی کنم. پیامبر(ص) فرمود: آیا در آنجا بتی از بت‌های جاهلیت عبادت می‌شده است؟ گفتند: نه، فرمود: در آنجا [مراسم] عیدی از اعیاد جاهلیت برگزار می‌شده؟ گفتند: نه، رسول خدا(ص) فرمود: نذرت را اداء کن که همانا نذر در معصیت خدا یا در چیزی که ملک انسان نباشد جایز و صحیح نیست.

در دو حدیث بعدی نیز رسول خدا(ص) از کسی که نذر کرده بود اگر خدا به او فرزند پسری بدهد، تعدادی گوسفند در منطقه «بُؤانه» قربانی کند، پرسید: «هَلْ بِهَا مِنَ الْأَوْثَانِ شَيْءٌ؟» «آیا در آنجا بتی بوده یا هست؟» و «هَلْ بِهَا وَثْنٌ أَوْ عِيدٌ مِنْ أَعْيَادِ الْجَاهِلِيَّةِ؟» «آیا در

^۱ - بدان که بین «صَنَم» و «وَتْن» رابطه عموم و خصوص مطلق برقرار است زیرا علمای لغت درباره «صَنَم» گفته‌اند: «مَا أُخِذَ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ» آنچه که غیر از خدا معبود گرفته شود» یا گفته‌اند: «كُلُّ مَا يُشْغَلُ عَنِ اللَّهِ تَعَالَى» هرچه که [انسان را] از [عبادت] خدای متعال به خود مشغول داد. اما درباره «وَتْن» گفته‌اند: «تَمَثَالٌ يُعْبَدُ وَ يُتَّخَذُ مِنَ الْحَشَبِ أَوْ الْحِجَارَةِ أَوْ الذَّهَبِ أَوْ الْفِضَّةِ أَوْ نَحْوِ ذَلِكَ» تمثال و صورتی که عبادت شده و از چوب یا سنگ یا طلا یا نقره یا امثال اینها ساخته می‌شود.» و از آن جهت به آن «وَتْن» گفته‌اند که در یک مکان نصب شده و ثابت می‌ماند. لذا ما حدیث را به صورتی که ملاحظه شد، ترجمه کردیم، والله هُوَ الْعَالِمُ .

آنجا بُتی بوده یا مراسم عیدی از اعیاد جاهلیت برگزار می‌شده؟» و چون جواب منفی شنید فرمود: «فَأَوْفِ بِمَا نَدَرْتَ بِهِ لِلَّهِ» «پس برای خدا بدانچه نذر کرده‌ای وفا کن».

چنانکه ملاحظه می‌شود اسلام قربانی برای غیرخدا را که از آن در احادیث فوق به عنوان «صَنَم» یاد شده جائز نمی‌داند و چنانکه در صفحات قبل گفته شد اَصْنَام و اوثان مشرکین تمثال و یاد آور فرشتگان و بزرگانشان بوده‌اند و آنها برای صرف چوب و سنگ و فلز اعمال عبادی انجام نمی‌دادند، بزرگان اسلام نیز از عمومیت عنوان «غیرخدا» خارج نیستند و نمی‌توان برای آنها اعمال عبادی از قبیل نذر و ذبح و طواف به جای آورد. (فَتَأْمَلْ جَدًّا).

پیش از خاتمه این بخش، برای اینکه خواننده حَقِّجو مطمئن شود که آخوند مذکور برای نجات خود از تنگنا؛ درباره قطع آیه ۳ سوره زمر ادعایی بی‌دلیل بافته است و بر خلاف گفته او مشرکین معبودان خویش را مقرب می‌دانستند و دروغشان همان ادعای مقرب بودن و شفیع بودن معبودانشان بوده است، قول صاحب «المیزان» را می‌آوریم که ذیل آیه ۲۸ سوره «أحْقاف» نوشته است: «کلمه قُرْبَان به معنای هر چیزی است که به وسیله آن تقرب جسته می‌شود و مزینه کلام تَهَكُّم (= طعنه زدن) است. می‌فرماید چرا آن خدایانی که یک عمر به درگاه آن خدایان عبادت کردند تا ایشان را به خدا نزدیک کنند همچنانکه خودشان می‌گفتند: مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى [سوره الزمر: ۳] یعنی ما این بُت‌ها را نمی‌پرستیم مگر به این منظور که ما را قدمی به خدا نزدیک کنند.» بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ [سوره الأحقاف: ۲۸] «یعنی آلهه از نظر اهل قُری گم شد و رابطه اَلُوهِیَّت و عبودیتی که می‌پنداشتند بریده شد. آری مشرکین امید داشتند آلهه به پاداش یک عمر پرستش، در هنگام شدائد و مکاره، ایشان را یاری کنند! پس ضلالت آلهه از مشرکین کنایه است از اینکه پندار و امیدشان باطل می‌شود».

تفسیر «منهج الصادقین» نیز ذیل آیه ۳ سوره زمر مشرکین را نسبت به مُنْعِم حقیقی یعنی خدا ناسپاس و آنها را در ادعای شفاعت آلهه دروغگو دانسته است.

تفسیر نمونه نیز ذیل آیه ۲۸ سوره «احقاف» می‌نویسد: «آیه آنها را مورد سرزنش قرار داده و با این بیان شدیداً محکوم می‌کند که پس چرا معبودانی را که غیر خدا برگزیدند به گمان اینکه آنها را به خدا نزدیک می‌کنند، در آن لحظات سخت و حسّاس به یاری آنها نشتاقتند؟!».

راستی اگر این معبودان بر حق بودند پس چرا پیروان خود را در آن مواقع حسّاس یاری نکردند و از چنگال عذابهای هولناک نجاتشان ندادند؟ این خود دلیلی محکم بر بطلان عقیده آنهاست که این معبودان ساختگی را پناهگاه روز بدبختی خود می‌پنداشتند و در پایان آیه می‌گوید این بود نتیجه دروغ آنها و آنچه را که افتراء می‌بستند این هلاکت و بدبختی، این عذابهای دردناک و این گم شدن معبودان در زمان حادثه نتیجه دروغها و پندارها و افتراهای آنها بود».

شیخ الطائفه نیز در «التّیان» در تفسیر سوره زُمَر نوشته است کافران که اصنام را عبادت می‌کردند، می‌گفتند ما این اصنام را عبادت نمی‌کنیم مگر اینکه ما را به خداوند نزدیک و مقرب سازند و کلمه «زُلفی» به قول «ابن زید» به معنای «قُربی و نزدیکی» و به قول «سدی» به معنای «منزلت» است و کلمه «اولیاء» جمع «ولی» به معنای کسی است که برای یاری دیگران به امور ایشان رسیدگی می‌کند. و دربارهٔ مَنْ هُوَ كَذِبٌ كَفَّارٌ [سوره الزُمَر: ۳] نوشته است «کاذب» کسی است که به دروغ به خدا نسبت داده که خدا فرموده اصنام را مقرب بگیریم^(۱) و نسبت به نعمتهایی که خدا به او عطا فرموده ناسپاس است و منکر اخلاص در عبادت بوده و هدایت شدن به ایمان را نخواست است.

در کتب تفسیر ذیل آیه ۳ سوره زُمَر روایتی آورده اند که در اینجا نقل می‌کنیم: «انَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ (ص) قَالَ: اِنَّ اللّٰهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالٰى يَأْتِيْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِكُلِّ شَيْءٍ يُعْبَدُ مِنْ دُوْنِهِ مِنْ شَمْسٍ اَوْ قَمَرٍ اَوْ غَيْرٍ ذٰلِكَ، ثُمَّ يَسْأَلُ كُلَّ اِنْسَانٍ عَمَّا كَانَ يُعْبَدُ فَيَقُوْلُ كُلُّ مَنْ عَبَدَ غَيْرَهُ: رَبَّنَا اِنَّا كُنَّا نَعْبُدُهَا لِتُقَرَّبُنَا اِلَيْكَ زُفْمِي! قَالَ فَيَقُوْلُ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالٰى لِلْمَلٰٓئِكَةِ: اِذْهَبُوْا بِهِمْ وَ بِمَا كَانُوْا

^۱ - شاید به آیه ۲۸ سوره اعراف اشاره کرده است .

يَعْبُدُونَ إِلَى النَّارِ مَا خَلَا مِنْ اسْتَشْنَيْتُ فَإِنَّ أَوْلِيكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ» (الانبياء: ۱۰۱) «همانا رسول خدا(ص) فرمود: خداوند تَبَارَكَ و تَعَالَى روز قیامت هر چیزی که غیر از خودش عبادت می‌شده از قبیل خورشید و ماه و غیره را، حاضر می‌کند و می‌آورد سپس از هرانسانی درباره آنچه که عبادت می‌کرده، سؤال می‌کند و همه کسانی که غیر خدا را عبادت می‌کرده‌اند می‌گویند: پروردگارا ما آنها را عبادت می‌کردیم تا ما را به تو نزدیک سازند پیامبر گفت خداوند تبارک و تعالی به ملائکه می‌فرماید: آنها و آنچه که [غیر از من] عبادت می‌کرده‌اند به سوی آتش دوزخ ببرید مگر کسانی که استثناء کرده‌ام که ایشان از آن [= آتش دوزخ] دوراند» (نور الثقلین، ج ۴، ص ۴۷۵).

مرحوم طبرسی نیز در مجمع البیان ذیل آیه ۳ سوره زمر، درباره مشرکین نوشته است آنها می‌پنداشتند که غیر از خدا مالک و صاحب اختیاری دارند که بر آنها سروری دارد و لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى یعنی برای اینکه برای ما به سوی خدا شفاعت کنند «زُلْفَى» یعنی قُربی و نزدیکی و «كَاذِبٌ» کسی است که بر خدا و پیامبرش [منظور پیامبران پیشین است] دروغ نسبت دهد. و ذیل آیه ۲۸ سوره احقاف نوشته است: «این سؤال استفهام انکاری است و مقصود آن است که پس چرا کسانی که این هلاک شدگان را معبود گرفته بودند و می‌پنداشتند آنها را به منظور تقرب به خدای متعال عبادت می‌کنند، ایشان را یاری نکردند و معبودان هنگام نیاز گم شدند و موقع نزول عذاب نفعی نرساندند (و ذَلِكَ إِفْكُهُمْ) یعنی غیر خدا را معبود گرفتن دروغ و افترای آنها بود (وَ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ) یعنی دروغ می‌گفتند که آنها (= غیر خدا) معبود می‌باشند».

باری بعدها شنیدم که آخوند مذکور در جلسات درس یا بر منبر همین سخنان را به طلاب جوان و یا عوام می‌گفت و آنها را می‌فریفت. از طریق یکی از دوستان برای او نامه‌ای فرستادم و گفتم اگر قصد خیر داری باید اشکالات مرا یا امثال مرا نیز مطرح کنی و آنها را با دلیل و مدرک، ابطال نمایی و إلا این کار تو خلاف انصاف علمی و در واقع عوامفریبی است آیا از خدا نمی‌ترسی که تنها به قاضی می‌روی؟ وی به نامه‌ام جواب نداد ولی از

سخنانش نیز دست بر نداشت. در طول سالیان طولانی که با آخوندها گذارنده‌ام بارها بر من ثابت شده که اکثر شان به دنبال حق و حقیقت نیستند. وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ وَ لَهُ الْحَمْد.

تعصّب و حقّ ستیزی آخوندها منحصر به وی نیست. نمونه دیگر یکی از طلاب جوان است که گهگاه در جلسات تفسیر ما حاضر می‌شد و با سؤالات مختلف به سخنان ما اشکال می‌کرد و معلوم بود که در قبول عقائد ما یا قبول خرافات حوزویان تردید دارد، روزی تنها به عیادت نگارنده آمد و در اثنای گفتگو به اینجانب گفت: شما مانند وهّابیهها، نهی قرآن از خواندن بُتها را به مسلمین که بُتها را نمی‌خوانند، تعمیم می‌دهید، دلیل شما بر این تعمیم چیست؟ مثلاً خدا فرموده: **الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ . إِنْ**

تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ..... [سوره فاطر: ۱۳ و ۱۴] «کسانی را که غیر از خدا می‌خوانید مالک پوست هسته خرما می‌نیستند و اگر بخوانیدشان، خواندن شما را نمی‌شنوند» معلوم است که منظور از اینکه آنها مالک پوست نازک روی هسته خرما (= قمطیر) نیستند، عدم مالکیت مطلق آنهاست یعنی آنها مالک هیچ چیز نیستند. پر واضح است که بُتها مالک هیچ چیز نبودند اَمَّا يَغْمِرُ أَكْرَمُ (ص) یا امیر المؤمنین (ع) که چنین نیستند. آیا شما معتقدید الآن پیغمبر به هیچ وجه مالکیت ندارد؟! آیا آن حضرت در نزد خدا مالک عالیترین مقامات نیست؟! آیا نزد خدا روزی نمی‌خورد و مالک روزی خویش نیست؟! آیا آن بزرگوار مصداق «عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ» «نزد پروردگارش روزی داده می‌شوند»، نیست؟! آیا شهدای بدر و أُحُد و کُلّاً شهدای فی سبیلِ الله را، زندگانی که نزد خدایشان روزی می‌خورند، نمی‌دانید؟! آیا شما آنها را مالک درجات والایشان و مالک روزیهایی که می‌خورند، نمی‌دانید؟! پس چگونه مسلمین را - که بُتها را نمی‌خوانند بلکه پیغمبر و ائمه را که مقامشان از شهدا والاتر است می‌خوانند - مشمول آیاتی می‌دانید که خطاب به بُت پرستان نازل شده است!؟.

قبل از اینکه شبهه این جوان را جواب دهم، پرسیدم شما آیه الله العظمی «سید محسن حکیم» را می‌شناسی؟ گفت: آری. پرسیدم او چگونه عالمی بود؟ جوان از او به عنوان یک مجتهد و مرجع مشهور و عالیمقام و استاد بزرگ حوزه علمیه در عراق، تعریف و تمجید

فراوان کرد و حتی از خاندان و خانواده او مدح و تجلیل کرد و گفت اولاد او با حکومت عراق مبارزه می کنند و..... دانستم که به مرحوم حکیم بسیار خوشین است. چون در بستر نشسته بودم و کتابهایم در اطراف ما روی طاقچه های اطاق قرار داشت، کتاب «أحكام القرآن» خود را نشان دادم و از او خواستم آن را برایم بیاورد. وی از جا بلند شد و کتاب را از طاقچه برداشت و به دستم داد. کتاب را گرفتم و گفتم اگر به شما بگویم که آیه الله حکیم سنی بوده بلکه وهابی بوده، باور می کنی؟ گفت: به هیچ وجه، این چه حرفی است که می زنی؟ أَظْهَرُ مِنَ الشَّمْسِ است که ایشان از مراجع عظام شیعه بوده است. در این موقع کتاب «أحكام القرآن» را باز کردم و جزوه چاپی کوچکی را که لای اوراق کتاب گذاشته بودم، بیرون آوردم به دستش دادم و گفتم مطالعه کن. این جزوه «أباطیل الحکیم» نام داشت که روی جلد آن نوشته بود. ترویج مذهب وهابی، انکار ضروری دین و در این جزوه آیه الله حکیم را دجال و مروج وهابیت خوانده بودند.^(۱) جوان از دیدن جزوه و تورق آن به شدت مبهور و متعجب شد و تا مدتی نمی دانست چه بگوید، بالأخره گفت: این جزوه چه ربطی به بحث ما دارد؟! گفتم: این جزوه ربطی به بحث ما ندارد اما با چشم خود دیدی، عالمی را که مرجع عالیمقام شیعه می دانی، عده ای از آخوندهای نجف، دجال وهابی نامیده اند. من فقط با این کار قصد داشتم به شما بفهمانم که نباید مرعوب و منکوب هر تهمت و افترائی بشویم. بسیاری از علمای مذاهب - چه شیعه و چه سنی - وقتی با نظری مخالف سلیقه و عادتشان

^۱ - جزوه «أباطیل حکیم» را هیئت علمی نجف اشرف در هشت صفحه به قطع جیبی و به دو زبان عربی و فارسی به قیمت دو ریال چاپ کرده است و در پانزده مورد با نظر آقای حکیم در جلد اول کتابش موسوم به «مُسْتَمْسَكُ الْعُرْوَةِ الْوُثْقَى» بدون ذکر دلیل و مدرک شرعی، مخالفت نموده است. در صفحه ۷ این جزوه نوشته است: «عَبْرَ حَفِيٍّ عَلَى الْعَوَامِ فَضْلاً عَلَى الْخَوَاصِّ، أَنَّ الْفَتَاوَى الْمُدْرَجَةَ اعْلَاءَ لِلسَّيِّدِ مُحْسِنِ الْحَكِيمِ بِدَعْوَةٍ فِي الدِّينِ وَإِنْكَارِ لِلضَّرُورِيِّ مِنَ شَرِيعَةِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ (ص) وَتَشْكِيكٍ مِنَ أَصُولِ الدِّينِ وَتَرْوِيجِ لِمَذْهَبِ الْوَهَّابِيِّينَ»!! و در صفحه ۸ جزوه چنین آماده است: «فتاوی صادره از طرف آقای سید محسن حکیم بدعتی است در دین مقدس اسلام و انکاری است به ضروریات شریعت حضرت سید المرسلین (ص) و موجب شک در اصول دین و مستلزم ترویج مذهب وهابی هاست!!»

روبرو می‌شوند، مخالف را منحرف دانسته و او را به خروج از مذهب خود منتسب می‌سازند. اگر شیعه باشند، مخالف رأی خود را وهابی و سنی و بی‌ولایت و و اگر سنی باشند مخالف را شیعه و رافضی و می‌شمارند! در حالی که بهترین کار آن است که برای ابطال رأی طرف مقابل، دلیل و مدرک ارائه کنند. بنابراین مهم این است که بدانی **أولاً**: اینکه حرف ما شبیه و هابیه‌ها باشد یا نباشد اهمیت‌تی ندارد همچنانکه اگر یک سنی در موضوعی به من بگوید مانند شیعیان سخنان می‌گویی به او نیز می‌گویم مسأله شباهت قول من به قول شیعه، اهمیت‌تی ندارد، مهم آن است که بینیم دلیل و مدرک من بر ادعایم چیست؟.

ثانیاً: این شبهه که از آخوندهای حوزه علمیه شنیده‌ای بسیار سست است و من بارها بطلان این مغالطه را در جلسات خود بیان کرده‌ام احتمالاً شما نشنیده‌ای اما کار شما که از من دلیل تعمیم را خواسته‌ای کار بسیار خوبی است. اینکه دلیل خود را بیان می‌کنم، نخست اینکه باید توجه داشته باشیم که تصور ما فارسی‌زبانان از «ملک» و «مالک» کاملاً با آنچه که در زبان قرآن وجود دارد، منطبق نیست. اگر به کتاب خدا مراجعه شود ملاحظه می‌کنیم مالکیت و مشتقات آن - که در عربی از مصدر **مَلَك** و **مَلَكَ** و **مَلَكَ** است و به معنای «توانایی بر تصرف در مملوک و اعمال اراده درباره اوست - در قرآن کریم به معنایی بسیار وسیعتر از آنچه می‌پنداری استعمال شده است. مثلاً در زبان فارسی می‌گویم: «من دست دارم» یا «من دارنده دست‌ام» یا شاید بگویم: «من مالک دست خویش‌ام» اما در زبان عربی در این موارد می‌گوییم: «لَهُ يَدٌ = او دست دارد» و اصولاً گفته نمی‌شود «فُلَانٌ يَمْلِكُ يَدًا» به عبارت دیگر اصولاً در زبان عربی برای «داشتن» از ماده «مَلَكَ يَمْلِكُ» استفاده نمی‌شود مگر معنایی بیش از «داشتن و دارا بودن» مراد باشد. مثلاً در قرآن فرموده: **مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا** [سوره طه: ۸۷] «ما به اختیار و خواست خود زمان وعده تو را خلاف نکردیم» چنانکه ملاحظه می‌شود در اینجا لفظ «مَلَك» به معنای داشتن و دارندگی نیست. و یا فرموده: **لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا** [سوره النبأ: ۳۷] «(کسی را) یارای گفتگو با او نیست» در این آیه نیز

معنای «يَمْلِكُونَ» غیر از داشتن و دارندگی است و اصولاً «گفتگو» قابل ملکیت نیست تا بشود مالک آن شد و یا اگر دربارهٔ ملکهٔ سبا فرموده: **وَجَدْتُ أَمْرًا تَمْلِكُهُمْ** [سورة النمل: ۲۳] «زنی را یافته‌ام که بر آنان فرمانروایی می‌کند» منظور این نیست که همهٔ مردم «سبأ» غلام و کنیز بلقیس و ملکِ یمین او بوده‌اند بلکه مقصود این است که او صاحب اختیارشان بود و در امورشان تصرف کرده و دربارهٔ آنان تصمیم می‌گرفت. به همین سبب به پادشاه که در امور مردم تصرف می‌کند «مَلِكٌ» گفته می‌شود. و یا اگر فرموده: **لَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا** [سورة الفرقان: ۳] «مرگ و حیات و برانگیختن در اختیار آنها نیست» واضح است که مرگ یا حیات یا برانگیختن مردگان، امور قابل ملکیت نیستند بلکه مراد آن است که اینگونه امور در توان و اختیار غیر خدا نیست. قرآن کریم دربارهٔ چیزی که به صورت امانت در اختیار کسی قرار می‌گیرد با اینکه «مالک» آن محسوب نمی‌شود مادهٔ «مَلِكٌ يَمْلِكُ» را استعمال و فرموده: **مَلَكَتُمْ مَفَاتِحَهُ** [سورة التور: ۶۱] «کلیدهای آنها در اختیار شما بود» شما می‌دانید که در زمان رسول خدا(ص) مجاهدینی که به جهاد می‌رفتند کلید خانهٔ خود را به امانت به عده‌ای معاف از جهاد می‌دادند تا به خانه‌هایشان رسیدگی کنند. بنابراین آنها «مالک» نبودند ولی در مدت غیبت مالکین، اختیار خانه به دست آنها بود.

ثالثاً: اگر من دارای سلامت باشم یعنی سالم باشم «مالک سلامت» نیستم بلکه «واجد» آن هستم یا اگر دارای جمال باشم یعنی جمیل باشم، «مالک جمال» نیستم بلکه «واجد» آن می‌باشم و به همین سبب نمی‌توانم سلامت یا جمال را به شما منتقل کنم یا از شما سلب کنم (فتأمل) بر همین قیاس اگر من در قیامت دارای مقامات عالیه باشم «واجد» آن درجات و مقامات هستم أمّا «مالک درجات» نیستم و نمی‌توانم آن درجات را به شما بدهم أمّا خداوند «مالک» آنهاست و می‌تواند آن صفت و یا هر صفتی را به هر که بخواهد بدهد یا از او بگیرد. بنابراین در اموری که قابلیت ملکیت ندارند معنای «مالک» غیر از «واجد» است. و به نظر ما رسول خدا(ص) که دارای عالیترین درجات می‌باشد، «واجد» آن درجات است نه «مالک» آن

درجات (فتأمل جدّاً) و طبعاً نمی‌تواند آن درجات یا قسمتی از آن درجات را به شما یا به من بدهد یا درجات شما یا مرا از ما سلب کند. خدا به کسی چنین‌ی‌ذنی نداده است .

اگر قرآن فرموده: معبودانی که می‌خوانید مطلقاً مالکیت ندارند یعنی صاحب اختیار نیستند، این معنی منافات ندارد با اینکه واجد مقامات و درجات بسیار باشند. مغالطه آخوندها این است که نسبت به تفاوت میان «واجد» و «مالک» تجاهل می‌کنند تا بتوانند از خرافات حمایت کنند و عوام را فریب دهند. زیرا بسیاری از مردم نمی‌دانند که در عربی «مالک» در بسیاری از موارد به معنای صاحب اختیار است.

رابعاً: قرآن فرموده انبیاء پس از رحلت، از عالم فانی خبر ندارند [سورة المائدة: ۱۱۷] بنابراین ما نمی‌توانیم صدای خود را به آنان برسانیم چنانکه در همین آیه مورد نظر ما نیز فرموده: «لَا يَسْمَعُوا دُعَائِكُمْ» «خواندن شما را نمی‌شنوند» زیرا به عالم باقی شتافته‌اند و در عالم فانی نیستند. اگر منظور صرفاً بُتهای چوبی و سنگی و..... بود که ذکر جمله «خواندن شما را نمی‌شنوند» ضرورت نداشت زیرا مشرکین می‌دانستند که مجسمه‌هایشان توان سخنگویی و شنیدن و دیدن ندارند و کاری از آنها ساخته نیست [سورة الانبياء: ۶۵] أما قرآن درباره آنها اضافه فرموده: **وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ** [سورة فاطر: ۱۴] «و اگر بشنوند، شما را جواب ندهند و روز قیامت شرک ورزی شما را نپذیرفته و با آن مخالفت می‌کنند» اگر آنها جماد از قبیل چوب و فلز و سنگ و..... را می‌پرستیدند، جماد که شعور و توان شنیدن ندارد تا در قیامت با شرک ورزی مشرکین مخالفت کند. احتمال و فرضِ شنوایی درباره جماد بِالْکُلِّ منتفی است اما این فرض که در آیه آمده، می‌رساند که مشرکین کسانی را می‌خواندند که بُتها تمثال و یادآور آنها بوده‌اند و آنان در قیامت با کار مشرکین درباره خودشان و تمثالشان مخالفت می‌کنند.

خامساً: شما در تفسیر «المیزان»^(۱) و «نمونه»^(۱) که علمای قم نوشته‌اند نیز خوانده‌اید که مشرکین، صرف مجسمه چوبی یا فلزی یا..... را نمی‌پرستیدند بلکه آنها را تمثال و مظهر و

^۱ - تفسیر المیزان ذیل آیه سوم سورة زمر که ما قول تفسیر مذکور را در صفحه ۲۸۹ کتاب حاضر آورده‌ایم .

یادآورد فرشتگان و اَجَنَّهُ و انبیاء و صَلْحَاء و موجودات مقدّس و..... می دانستند. بنابراین صلحا و فرشتگان نیز واجد مقامات و درجات والا بوده‌اند. آیا شما معتقدید که فقط پیغمبر اکرم (ص) و امیرالمؤمنین (ع) واجد درجات عالی هستند و نزد پروردگار متعال روزی می‌خورند و سائر انبیاء و صالحین و فرشتگان و..... - مثلاً حضرت مسیح و حضرت مریم که تمثال آنها را در کلیساها می‌گذارند و نصاری آنها را در شداوند و مشکلات زندگی به صورت نامقید می‌خوانند و قرآن کریم درباره آنها فرموده مالک پوست هسته خرمایی نیستند - هیچ درجه و مقام و منزلتی نزد خدا نداشته و نزد پروردگار روزی نمی‌خورند؟!.

قرآن درباره شفیعان مشرکین فرموده: **أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلْ أُولَئِكَ انْتُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ** [سورة الزمر: ۴۳] «یا غیر از خدا شفیعانی گرفته‌اند بگو حتی اگر مالک چیزی نمی‌بودند و چیزی درنیابند [باز هم آنها را شفیع خود می‌گیرید؟!]. آیا آنها واجد و دارای درجات خود نبوده‌اند و دارای حواس و صفات خود نبوده‌اند?!»

بنابراین شما باید دلیل بیاورید که چرا نهی قرآن از خواندن نامقید غیرخدا را به بتهای عصر جاهلیت عربستان منحصر کرده‌اید؟ در حالی که به نظر ما نهی قرآن شامل عموم عنوان «غیر خدا = مِنْ دُونِ اللَّهِ» است نه اینکه مختص بتهای چوبی و سنگی و..... باشد و چون انبیاء و اولیاء و اوصیاء و ملائکه و اَجَنَّهُ و..... از شمول عنوان «مِنْ دُونِ اللَّهِ» خارج نیستند لذا هر که پیرو قرآن است باید مراقب باشد که برای غیرخدا کاری نکند که مشمول نهی قرآن باشد. به عبارت دیگر تخصیص شما بلا دلیل است نه تعمیم ما. (فتأمل)

باری آن جوان دیگر به سراغ ما نیامد اَمَّا شَنِيدِم که اینجا و آنجا از نگارنده بدگویی می‌کرد. نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْعَصَبِيَّةِ .

۱- ما قول مؤلفین تفسیر نمونه را در صفحه ۲۸۹ و ۲۹۰ کتاب حاضر آورده‌ایم .

اکنون که این سطور را می‌نویسم این آیه شریفه به یادم آمد که فرموده **وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ** [سوره المؤمنون: ۱۱۷] «و هر که با خدا معبودی دیگر را بخواند که او را بر آن برهانی نباشد، جز این نیست که حسابش نزد پروردگارش باشد، همانا حقّ پوشان (= کافران) رستگار نمی‌شوند».

لازم است توجه کنیم که جمله «**لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ** = هیچ برهانی بر او ندارد» صفت بعد از صفت است برای کلمه «**إِلَهًا**» که موصوف است. یعنی این جمله صفت قبل از خود را وصف می‌کند. به عبارت دیگر قرآن که فرموده: **فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا** [سوره الحج: ۱۸] «با خدا احدی را نخوانید» و دعا را عبادت شمرده و فرموده: **أَمَرَ آلَا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ** [سوره یوسف: ۴۰] «(خداوند) فرمان داده که جز او را عبادت نکنید» و چند بار استفهام انکاری فرموده: **أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ؟** [سوره النمل: ۶۲ و ۶۴] «آیا با خداوند [یگانه] معبودی هست؟» و از عبادت آنچه که فاقد حجّت است نهی فرموده [سوره آل عمران: ۱۵۱، الأنعام: ۸۱، الأعراف: ۳۳، الحج: ۷۱] **طبعاً** نمی‌گوید که «**مِنْ دُونِ اللَّهِ** = غیر خدا» بر دو نوع است: نوعی که **واجد برهان** (= **بُرْهَانٌ لَهُ**) است و نوعی دیگر که **فاقد برهان** (= **لَا بُرْهَانَ لَهُ**) است، بلکه می‌فرماید غیر خدا **كُلًّا** «فاقد برهان» است (فتأمل جدّاً) و جمله «**فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ**» جزای شرط و برای تهدید است و مسلمان باید به این آیه جدّاً توجه نماید.

به نظر نگارنده چون آخوندها برهانی ندارند ناگزیر به مغالطه و سفسطه و هوچیگری متشبّث می‌شوند. **نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْعَصِيَّةِ**.

فصل دوّم:

این فصل مربوط به ماه شعبان است. تعدادی از روایات آن از خاندان «فضّال» است که فطحی مذهب بوده‌اند^(۱) و یا مرویات ضعیفانی از قبیل محمّد بن جمهور و سیّاری و داود بن کثیر الرّقعی و احمد بن هلال العبرتائی^(۲) و است .

در این فصل گویا شیخ عبّاس به یاد نداشته که در صفحهٔ اوّل فصل اوّل این باب گفته بود رجب، شهرالله است. وی در این فصل، قسمتی از روایتی را نقل می‌کند که رمضان را شهرالله شمرده است!^(۳) در این روایت می‌گوید هر که یک روز از ماه شعبان را روزه بدارد، بهشت او را واجب شود!! و در همین صفحه می‌نویسد: مردی مرتکب خون حرام (= قتل نفس) می‌شود پس روزه می‌گیرد شعبان را نفع می‌بخشد او را و آمرزیده می‌شود!!!

یا هر که در این ماه هزار بار بگوید: «لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ لا نَعْبُدُ إِلَّا إِيَّاهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» خدا برای او ثواب عبادتِ هزار سال را می‌نویسد. (یعنی چند ده برابر شب قدر؟! شیخ عبّاس شاید به منظور حفظ آبرو نوشته است (در تمام این ماه.....) در حالی که در متن روایت این قید نیامده، ثانیاً بقیّه روایت را نیاورده است که می‌گوید گناه هزار سالِ گوینده محو می‌شود و در زمرهٔ صدّیقین محشور شده و چهره‌اش در روز قیامت مانند ماه شب چارده می‌درخشد!!^(۴) آیا شیخ عبّاس از خود نپرسیده که چگونه خداوند رحیم که ماه رمضان و عبادت شب قدر را که ثواب کمتری دارد در کتابش معرفی فرموده اما از معرفی چنین عبادتی دریغ ورزیده است!؟.

^۱ - «ابن فضّال» را ابن داود حلّی و صاحب کتاب سرائر و سایرین ضعیف شمرده‌اند برای آشنایی با او رجوع کنید به کتاب *زکاة* مرحوم قلمدران، فصل «شرح حال علی بن فضّال» ص ۱۸۹ به بعد .

^۲ - این افراد را در کتاب *عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول* معرفی کرده‌ایم.

^۳ - وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۳۷۷، حدیث ۲۸ .

^۴ - و مَنْ قَالَ فِي شَعْبَانَ أَلْفَ مَرَّةٍ « لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ... الخ » كَتَبَ اللَّهُ لَهُ عِبَادَةَ الْفِ سَنَةِ وَ مَحَا عَنْهُ ذَنْبَ الْفِ سَنَةِ وَ يَخْرُجُ مِنْ قَبْرِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ وَجْهَهُ يَتَلَوُّهُ مِثْلَ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ وَ كُتِبَ عِنْدَ اللَّهِ صِدْقًا. (اقبال الاعمال، سیّد بن طاووس، ص ۶۸۵، وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۳۸۰).

از اینگونه روایات که با عملی ناچیز، ثوابهای بیکران و عجیب و غریب حاصل می‌شود در این باب بسیار است. اما چنانکه گفته‌ایم روایاتی که مدّعی است هر که یک عمل مستحبّ به جای آورد بهشت بر او واجب می‌شود، مردود و باطل است و نظام الهی بی‌حساب و کتاب نیست.

عجیب است که شیخ عباس از نقل اینگونه روایات غرورانگیز و فریبنده ابائی ندارد اما روایتی از قبیل روایت ذیل را که موافق قرآن و مستدلّ است، در کتابش نمی‌آورد: عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) أَنَّهُ قَالَ: مَنْ صَامَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ مِنْ كُلِّ شَهْرٍ كَانَ كَمَنْ صَامَ الدَّهْرَ، لِأَنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَجَلَّ - يَقُولُ: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ امْتِثَالِهَا [سورة الأنعام: ۱۶۰] «از رسول خدا (ص) روایت شده که فرمود: هر که سه روز از هر ماه را روزه بدارد مانند کسی است که همه روزه‌ها را روزه داشته است، زیرا خداوند - عَزَّ وَجَلَّ - می‌فرماید: هر که نیکی آورد، ده برابر آن پاداش دارد»^(۱).

در این فصل می‌گویند رسول خدا (ص) روزه این ماه را وصل می‌کرد به ماه رمضان در حالی که معارض این حدیث نیز در دست است و شیخ صدوق روایت کرده که رسول خدا (ص) دو یا یک روز قبل از رمضان را روزه نمی‌گرفت.^(۲) مفید است که در این موضوع مراجعه شود به کتاب معتبر «المُصَنَّف» تألیف عبدالرزاق صنعانی که از قدمای شیعه بوده است (ج ۴، ص ۱۵۸).

در این فصل به حضرت سجاد (ع) روایتی را افتراء بسته‌اند (ص ۱۵۲ و ۱۵۳) که در آن پیغمبر و آل او «غیاثُ المضطرّ» قلمداد شده است! گویا شیخ عباس نمی‌دانسته که غیاثُ المضطرّ

^۱ - بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۱۰۸.

^۲ - وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۳۷۵ و بحار الانوار، ج ۹۴، ص ۷۳.

فقد خداست (سورة التمل: ۶۲ تا ۶۴) و إلا این صلوات مفتضح را در کتابش نمی آورد.^(۱) البتّه روایتی که ارمغان دشمن قرآن یعنی «احمد سیّاری»^(۲) باشد، بهتر از این نخواهد بود.

به عنوان عمل هشتم از اعمال مشترکه ماه شعبان مناجاتی از «ابن خالویه، آورده که مدعی است مناجات همه ائمه بوده است. «ابو عبدالله حسین بن محمد خالویه» از علمای قرن چهارم و حداکثر اینکه شاید ولادتش اواخر قرن سوم هجری و ساکن «حلب» بوده است. وی بدون معرفی روایتی که مناجات شعبانیه را برایش نقل کرده اند مناجاتی را به ائمه نسبت داده که بعید نیست از بافته‌های خودش بوده و یا در آن دخل و تصرف کرده باشد. این مناجات - که وی مدعی است مناجات همه ائمه بوده - طبعاً باید مشهورتر از آن باشد که فقط «ابن خالویه» از آن مطلع شود ولی مشاهیر محدثین از قبیل کلینی که ساکن عراق بوده و شیخ صدوق و..... از آن بی‌خبر باشند و آن را نقل نکرده باشند. بنابراین صرف انتساب روایتی به «ابن خالویه» موجب اعتبار آن نمی‌شود. از همین شخص مروی است که رسول خدا(ص) فرمود کسی که دوست دارد دست بیاویزد به شاخه یا قوتی که خدا به دست خود آن را خلق نموده سپس به او فرموده باش پس موجود شده؛ باید پس از من علی را دوست بدارد.

ملاحظه می‌کنید جاعل حدیث چون شنیده خدا حضرت آدم را از تراب آفریده سپس به او فرمود باش پس موجود شد، او نیز همین موضوع را برای شاخه یا قوت بافته است. درحالی که در مورد حضرت آدم منظور نفخ روح و حیات در کالبد اوست اما شاخه یا قوت متشکل از روح و جسم نبوده و به صرف خلقت کامل است و نیازی به نفخ روح در او نیست تا پس از خلقت گفته شود: باش.

به هر حال اگر بگوییم مناجات شعبانیه متن آن ایرادی ندارد ولی انتساب آن به شارع بدون دلیل متقن، محل اشکال است و حداکثر اینکه مشمول همان مسأله مأذونیت عام دعاست که قبلاً گفته‌ایم. (ص ۷۰) اینجانب تعجب می‌کنم از بعضی عرفان بافان خرافی زمان ما که در

^۱ - گر چه متأسفانه شیخ طوسی نیز این صلوات را در مصباح المتهجد (ص ۷۶۰) آورده است!!

^۲ - برای شناخت وی رجوع کنید به عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول، ص ۱۱۹.

دعاها آنهمه اظهار تقصیر و اعتراف به گناه ائمه را در پیشگاه حقّ تعالی نادیده گرفته ولی اگر دو عبارت قلمبه و سلمبه و مناسب عرفان بافیهای خود ببینند به آن نظر دوخته و از آن مقامات عرفانی می تراشند و صفحاب بسیار را درباره این موضوع سیاه می کنند. مثلاً در همین مناجات عرض می کند: «فَقَدْ جَعَلْتُ الْإِقْرَارَ بِالذَّنْبِ إِلَيْكَ وَسِيْلَتِي» «پس هر آینه اعتراف به گناه در پیشگاهت را وسیله خویش قرار داده‌ام» و یا عرض می کند: «عُدَّ عَلَيَّ بِفَضْلِكَ عَلَيَّ مُذْنِبٌ قَدْ عَمَّرَهُ جَهْلُهُ، إِلَهِي قَدْ سَتَرْتَ عَلَيَّ ذُنُوبًا فِي الدُّنْيَا وَ أَنَا أَحْوَجُ إِلَي سِتْرِهَا عَلَيَّ مِنْكَ فِي الْآخِرَى.....» «(معبود من) با فضل و کرم خویش به من توجه فرما، به گناهکاری که جهل او را غرق کرده، معبود من به تحقیق که در دنیا گناهای [که بر من بود] پوشیده داشتی در حالی که من به پوشیدگی آن در عالم آخرت محتاجترم....» و یا عرض می کند: «إِلَهِي أَنَا عَبْدُكَ الضَّعِيفُ الْمَذْنِبُ» «معبودا، من بنده ضعیف گنگار توام». اهل عرفان از اینگونه جملات به سادگی می گذرند ولی وقتی به جمله: «إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَ أُنِرْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَحْرِقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجُبَ الثُّورِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعِظْمَةِ» «ای معبود من، مرا کمال انقطاع به سویت را عطا فرما و دیده دلهای ما را به پرتو نظر کردن به سویت روشن فرما تا دیده دلها پرده‌های نور را بشکافد و به سر چشمه عظمت و اصل گردد» می رسند، اینگونه جملات تشبیهی و مبهم را گرفته و از آن وصل و فصل به حقّ و مقامات ربوبی و یلی الربی می تراشند! باید گفت این الفاظ کنایی و تشبیهی را بهانه و مستمسک بافندگیهای خود قرار ندهید و بروید قرآن بخوانید که راه خداشناسی و نیل به کمالات انسانی را به عبارات واضح و روشن بیان فرموده و فصل و وصل در آن نیست. البته مخفی نماند که لحن این دعا نیز با دعاهای معتبری که از پیامبر اکرم(ص) رسیده متفاوت است. (فتاؤل)

از جمله کتبی که شیخ عباس به آنها استناد کرده، کتاب بی اعتباری است موسوم به «تفسیر امام حسن عسکری(ع)». فی المثل در أعمال مختصه شعبان و روز اول این ماه، به همین کتاب

استناد کرده است!! ما برای اطلاع خوانندگان از وضع این کتاب، مطالبی را از قول محقق مجاهد جناب «حیدر علی قلمداران» (رَحِمَهُ اللهُ) می آوریم:

((با مراجعه به سند این تفسیر معلوم می شود رجالی که این تفسیر را روایت کرده اند مجهول و نامعلوم و کذاب بوده اند زیرا یکی از رجال آن «سهیل بن أحمد الدیاجی» است و «ابن الغضائری» گفته: «إِنَّهُ كَانَ يَضَعُ الْأَحَادِيثَ وَ يَرَوِي عَنِ الْمَجَاهِيلِ» «او حدیث جعل نموده و از افراد مجهول روایت می کرد» سهیل بن احمد از «محمد بن قاسم استرآبادی» نقل می کند. علامه در رجال خود درباره این تفسیر فرموده است: «محمد بن القاسم و قیل: ابن ابی القاسم المفسر الاسترآبادی روی عنه ابو جعفر «ابن بابویه» ضعیف کذاب روی عنه تفسیراً یرویه عن رجلین مجهولین أحدهما یعرف بیوسف بن محمد بن زیاد و الآخر علی بن محمد بن یسار عن أبيهما عن أبي الحسن الثالث (ع) والتفسير موضوع عن سهیل الدیاجی عن أبيه بأحاديث من هذه المناكير»^(۱) می فرماید این تفسیر موضوع و ساختگی است که سهیل بن احمد الدیاجی آن را وضع نموده و احادیث آن مناکیر است. «محمد بن قاسم» ضعیف کذاب این تفسیر را از دو نفر مجهول به نام یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن یسار روایت کرده است. خودش خیلی خوشنام بوده، رفته دامن مجهولین بی نام و نشان را چسبیده است!.

اینک می رویم سراغ مضامین این تفسیر که منسوب به امام است تا ببینیم چه دسته گل‌هایی به آب داده؟.

اولاً این جناب اینقدر از تاریخ بی اطلاع بوده که می گوید حجّاج مختار بن ابوعبیده ثقفی را حبس کرد و قصد قتل او را داشت لکن بدان دست نیافت تا خدا او را نجات داد و از قتل حسین بن علی (ع) انتقام گرفت!! با اینکه به تصدیق تمام مورّخین حجّاج در سال هفتاد و پنج هجری به امارت منصوب شد و قتل مختار چند سال قبل یعنی در سال شصت و هفت هجری

^۱ - رجال العلامة الحلی، مطبعة الحیدریه (نجف)، چاپ دوم، ص ۲۵۶ و ۲۵۷.

به دست مصعب بن زبیر که از طرف برادر خود عبدالله بن زبیر مأمور جنگ با مختار بود، اتفاق افتاد.

داستان عبدالملک مروان و قتل مصعب و سر او در دارالاماره کوفه از مشهورات تاریخ است. تو گویی امام حسن عسکری این تفسیر هم مانند امام جعفر صادق کتاب «بحر الأنساب» - که یکی از کتابفروشیهای معتبر تهران برای رضای خدا(!!) چند سال قبل، آن را چاپ و توزیع نمود - اطلاعات تاریخی نداشته تا جایی که تاریخ وفات خود را هم مختلف ذکر کرده است!!.

ثانیاً توجهی به مضامین این تفسیر معلوم می‌دارد که مزخرفات و به فرمایش علامه حلی «مناکیر» فراوانی که غیر از این تفسیر در هیچ کجا وجود ندارد در آن می‌توان یافت که علاوه بر مخالفت با تصریحات قرآن با هیچ عقل و فهمی هم سازش ندارد. چیزهایی در آن است که اکثراً از موضوعات غلاة است، بلکه در هیچ کتابی حتی کتاب غلاة هم از آن اثری نیست! در این کتاب ضمن تفسیر آیه **وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا** [سوره البقره: ۲۳] که خدا تمام اهل عالم را به تحدی با قرآن دعوت می‌کند، سخن از معجزه قضای حاجت (دفع غائط) پیغمبر(ص) رفته است که چگونه منافقینی که در تعقیب این بودند که عورت و غائط آن حضرت را ببینند محروم و مأیوس شدند و معجزه آنچنانی رخ داد! و از تنگ و گشاد بودن فروج زنان بهشتی گفتگو شده است!! لاطائلاتی مانند تکلم کردن کعب بن اشرف و ایمان آوردن آن خر و خریدن قیس بن شماس آن خر را! و از این قبیل بیهوده‌ها آنقدر دارد که انسان را مات و مبهوت می‌کند!! آیا این است آن تفسیری که اهل عالم باید فقط به آن مراجعه کرده و از فیوضات آن بهره‌ور شوند؟!.

علامه محقق جناب آقای حاج شیخ محمد تقی شوشتری در کتاب پرارزش و بی‌مانند «الأخبار الدخلیه» - که دوازده سال پس از «ارمغان آسمان» به چاپ رسید - از صفحه ۱۵۲ تا ۲۲۸ به انتقاد از این تفسیر و بیان جعل و کذب بودن مندرجات آن پرداخته، سرانجام

می‌نویسد: اگر اخباری که در این تفسیر است صحیح باشد پس اصل اسلام صحیح نیست! زیرا متضمن جمع بین ضدین است که محال است.

با مطالعه کتاب گرانقدر آقای شوشتری معلوم می‌شود که دشمنان دین و دوستان نادان بدتر از دشمن، از همان صدر اول یعنی در زمانی که خود ائمه - عَلَيْهِمُ السَّلَام - حیات داشته اند، چقدر کذب و افتراء بر آن بزرگواران بسته‌اند و چگونه آن مظلومان گھربیان را نه با سیف و سنان بلکه با قلم و زبان به قتل فجیع درآورده‌اند! تا حدی که آن بزرگواران را - اَلْعِيَاذُ بِاللّٰهِ - به صورت دشمنان حقیقت و خود پرستان خدا شناس معرفی کرده‌اند! ^(۱).

((دومین کتابی که به نام تفسیر ائمه معصومین درمابین شیعه رائج است کتاب تفسیر «البرهان» تألیف سید هاشم بحرانی است. در این کتاب نیز تا آنجا که تفسیر منقول از ائمه بوده، همه را آورده است و غالباً احادیثی که در ذیل آیات می‌آورد مربوط به تفسیر آیه نیست و بسیاری از آنها اندک رابطه‌ای با آیات ندارد! علاوه بر این احادیثی در آن است که مخالف قرآن و ضروریات اسلام است، مانند حدیثی که (در صفحه ۲۶۷ جلد اول) در ذیل آیه **ءَاَمَنَ الرَّسُولُ بِمَا اُنزِلَ اِلَيْهِ** [سورة البقره: ۲۸۵] آورده و حاصل آن این است که چون رسول خدا (ص) به درهای آسمان رسید فرشتگان با دیدنش از درهای آسمان پا به فرار گذاشتند و گفتند معلوم می‌شود که دو تا خدا یک خدا در زمین (که مقصودشان حضرت رسول بوده) و یک خدا هم در آسمان!!

می‌بینید در این حدیث ملائکه را که از قدیسین عالم بالا و از مدبران ملاً اعلی هستند چقدر بی‌ادراک و نفهم و مشرک قلمداد می‌کند که وقتی رسول خدا(ص) را دیدند، خیال کردند عالم دو خدا دارد!! یکی خدای زمین که حضرت رسول الله است و یکی هم خدای آسمان! تَعَالَى اللهُ عَن ذٰلِكَ وَ نَسْتَجِیْرُ بِهٖ . ساکنین این آسمان گویی از ساکنین یک طویله هم بی‌شعورتر بوده‌اند!! لعنت خدا بر دروغگو.

^۱ - به نقل از کتاب «ارمغان آسمان» ص ۱۸۸ تا ۱۹۰ و کتاب «راه نجات از شر غلاة»، فصل «پیغمبر جز وحی نمی‌داند»، با اندک تصرف.

این حدیث را «محمد بن الحسن الصفار» [مؤلف «بصائر الدرجات»] شیرین تر آورده که مضمون این حدیث خرافت مشحون آن است که ملائکه آسمان اول همینکه پیغمبر را دیدند پا به فرار گذاشتند و گفتند این خدای ماست! پس خدا به جبرئیل امر کرد که دو مرتبه «اللَّهُ أَكْبَرُ» بگوید. همینکه گفت، ملائکه برگشتند به درهای آسمان و آن وقت دانستند که او یعنی پیغمبر، مخلوقی است آنگاه درها باز شد تا اینکه رسول خدا به آسمان دوم رسید در اینجا هم ملائکه از درهای آسمان پا به فرار گذاشتند و گفتند معلوم می شود دو خدا هست. یکی خدای زمین و دیگری خدای آسمان. در این موقع جبرئیل «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» گفت. پس ملائکه برگشتند و دانستند پیغمبر مخلوقی است آنگاه در باز شد و رسول خدا (ص) رسید به آسمان سوم باز ملائکه از درهای آسمان پا به فرار گذاشتند و قضیه آسمانهای اول و دوم تکرار شد تا اینکه پیغمبر به آسمان چهارم رسید، در این موقع فرشته ای را دید که تکیه داده و بر تختی نشسته که زیر دست او سیصد هزار فرشته است که زیر دست هر فرشته ای سیصد هزار فرشته دیگر است. پیغمبر که این را دید گمان کرد او خداست و تصمیم گرفت که سجده کند لذا به آن ملک فریاد زده شد که بلند شو! آنگاه ملک روی دو پای خود ایستاد. پس پیغمبر دانست که او خدا نیست بلکه مخلوق است. بدین سبب آن فرشته باید تا روز قیامت به حال ایستاده بماند!!

شما را به خدا ببینید اولاً فرشتگان را که اشرف موجودات علوی از طرف پروردگار عالم، مدبر کائنات اند، آنقدر بی شعور و کم ادراک و نادان معرفی می کند که تا پیغمبر را دیدند خیال کردند خداست و پا به فرار گذاشتند! معلوم می شود گروه فرشتگان و آنان که خدا درباره آنها می فرماید: **عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ** [سورة الانبیاء: ۲۶] «بندگان گرامی» و بعد از خود نام آنها را به عظمت یاد می کند که **شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ** [سورة آل عمران: ۱۸] «خداوند شهادت می دهد که جز او معبودی [به حق] نیست و فرشتگان [نیز] گواهی می دهند» آنقدر شعور نداشتند و هنوز ندانسته بودند که خدای آنها بشر و مجسم نیست و حتی مشرک شده و معتقد گشتند که در زمین هم خدا هست چنانکه در آسمان هست و از همه

بدتر اینکه خود پیغمبر هم که فرشتگان سه آسمان او را خدا تصوّر می کردند همینکه به آسمان چهارم رسید با دیدن ملکی که تکیه داده بود و بر تخت نشسته بود و نود میلیون ملک زیر دست او بودند، امر بروی مشتبه شد و گمان کرد که او خداست و قصد سجده کردن نمود که به آن فرشته نهیب زدند که از جای بلند شو! بیچاره فرشته که هیچ گناهی نکرده بود اگر گناهی باشد - اَلْعِيَاذُ بِاللّٰهِ - متوجّه پیغمبر است که اشتباه گرفته! مَعَ ذَلِكْ فرشته بدبخت به گناه پیغمبر، معذّب گشت و تا روز قیامت باید سرپا بایستد؟!.

گنه کرد در بلخ آهنگری به شوستر زدند گردن مسگری!

کدام عقل و منطق و وجدانی حکم می کند که کسی از آیه شریفه **ءَاَمَنَ الرَّسُوْلُ بِمَا اُنزِلَ اِلَيْهِ** [سورة البقره: ۲۸۵] که ترجمه تحت اللفظی آن این است که «پیغمبر خود بدانچه بر وی نازل شده ایمان آورده» از چنین آیه‌ای بدین روشنی و معانی عالی، پردازد به چنین لاطلاعاتی و آن را تفسیر ائمه بدانند؟! سایر تفاسیر مخصوصاً تفسیر عیاشی نیز از این قبیل مطالب بی نصیب نیست. (۱).

اینک پردازیم به مطالبی که برای روز سوّم شعبان ذکر کرده است. شیخ عباس برای این روز دعایی نقل کرده از مصباح المتهدّج شیخ طوسی (ص ۷۵۸) که روی آن ابن عیاش مختلّ العقل است که می دانیم روایات او مقبول نیست. (۲) بنا به این روایت، قاسم بن العلاء الهمدانی که مدعی و کالت حضرت عسکری بود ادعا کرده که توقیعی برای او رسده که امام حسین الخ. اینان هرچه خواسته‌اند به عنوان توقیع نشر داده‌اند زیرا کسی نویسنده توقیع را نمی دیده و خطّ او را نمی شناخته است.

متن این دعا نیز اختلال عقل راوی را آشکار می سازد زیرا درباره امام حسین (ع) می گوید: **«الْمَعْوِضُ مِنْ قَتْلِهِ اَنَّ الْاِئِمَّةَ مِنْ نَسْلِهِ وَ الشُّفَاءَ فِي تُرْبَتِهِ وَالْفَوْزَ مَعَهُ فِي اَوْبَتِهِ وَالْاَوْصِيَاءَ مِنْ**

۱- ارمغان آسمان، ص ۱۹۰ تا ۱۹۴ با اندکی تصرّف.

۲- رک زیارت و زیارتنامه، ص ۱۶۴، شماره ۷۶ و کتاب حاضر، ص ۶۸ و ۶۷ و ۲۵۶.

عِترته بعد قائمهم و غيبته حتى يدركوا الأوتار و يتأزوا النَّارَ» «عوض و جبران قتل او این است که امامان از نسل اویند و شفا در خاک اوست و رستگاری همراه اوست در رجعتش، و پس از قائم ایشان (= ائمه) و غیبت او، اوصیاء از عترت خاندان او می‌باشند تا کین بستانند و خونخواهی کنند»!!.

ملاحظه می‌کنید که می‌گوید خدا در عوض شهادت امام حسین (ع) ائمه را از نسل او قرار داد! در حالی که شیعیان می‌گویند ائمه را خدا قبلاً برای پیامبر معین کرده بود و نام همه آنها در لوحی مکتوب بود^(۱) در حالی که کلمات این دعا ضد آن ادعاست و علمای شیعه این دعا را رد نکرده‌اند معلوم می‌شود به ضد و نقیض بودن روایات کاری ندارند!

علاوه بر این می‌گوید اوصیاء رسول پس از قائم و غیبت او می‌باشند!! و ائمه و اوصیاء شیعه را پس از امام غائب دانسته است!! چگونه علما و محدثین شیعه متوجه این مهمل گویی نشده‌اند؟! جاعل این دعا گویا همعقیده بافندگان حدیثی است که به عنوان حدیث نهم در کتاب شریف «شاهراه اتحاد» (ص ۲۱۹ تا ۲۲۳) آمده است و نام «حسین بن علی بن سفیان البزوفری» در آن حدیث نیز دیده می‌شود.

در این دعا می‌گوید شفا در خاک امام حسین (ع) است! می‌پرسیم چرا شفا در خاک پیامبر (ص) نیست؟! آیا شیخ عباس نمی‌داند که خوردن خاک شرعاً حرام و مخالف بهداشت است؟!.

در این دعا به قصه مضحک «فطرس» اشاره کرده^(۲) و اوصیاء را بر جمیع بشر حجّت دانسته با اینکه قرآن و نهج البلاغه می‌گویند پس از رسول خدا (ص) کسی حجّت نیست^(۳). همچنین می‌گوید: «نَحْنُ عَائِدُونَ بِقَبْرِهٖ و نَنْتَظِرُ أَوْبَتَهُ» «ما به قبر او پناه می‌بریم و

^۱- ر.ک. عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول، ص ۵۷۱ به بعد.

^۲- ر.ک. زیارت و زیارتنامه، ص ۷۶.

^۳- ر.ک. عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول، ص ۳۷.

منتظر رجعت اویم» در صورتی که باید به خدا پناه برد و «رجعت» نیز مخالف قرآن و خرافه‌ای است بافته همین راویان کذاب.

راوی می‌گوید امام حسین (ع) در آخرین دعایش از کسانی که اراده قتل آن حضرت را داشتند، شکایت کرده و از خدا فرج و خلاصی خواسته و عرض کرده: «اللَّهُمَّ احْكُم بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا فَإِنَّهُمْ غَرَبُوا وَ خَدَعُونَا وَ قَتَلُونَا فَاجْعَلْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا فَرْجاً وَ مَخْرَجاً» «پروردگارا میان ما و قوم ما داوری فرما زیرا ایشان به جنگ ما آماده و با ما نیرنگ و فریبکاری کردند و به قتل ما کمر بستند پس برای ما در کارمان کشایش و گریزگاهی مقرر بفرما» در این صورت چگونه روضه خوانها می‌گویند آن حضرت برای شهید شدن به کربلا رفت؟! در مورد حضرت سید الشهداء - عَلَيْهِ آلاَفُ التَّحِيَّةِ وَ الثَّنَاءِ - باید مراجعه شود به کتاب «شهید جاوید» و یا کتاب مختصری که به نام (پرتوی از نهضت حسینی، تلخیص وقایع سالهای ۶۰ و ۶۱ هجری، اقتباس و نگارش عفت نوایی نژاد و..... دفتر نشر فرهنگ قرآن، تهران ۱۳۶۴) منتشر شده است.

در صفحه ۱۶۳ در فضیلت شب نیمه شعبان اخباری ضد عقل و قرآن آورده و گوید امام فرموده «این شبی است که قرار داده حق تعالی آن را از برای ما به مقابل آنکه قرار داده شب قدر را برای پیغمبر ما!» باید گفت اولاً مگر به امام وحی می‌شود که خدا برای او شبی قرار دهد؟ ثانیاً شب قدر برای تمام مسلمین است حتی برای ائمه مسلمین و دیگر نیازی نیست که شبی دیگر مخصوص آنها قرار داده شود.

در همین صفحه می‌گوید: ولادت با سعادت حضرت سلطان عصر امام زمان - ارواحنا له الفداء - در سحر این شب سنه دویست و پنجاه در سر من رأی واقع شده» با اینکه مجلسی در «بحار الأنوار» شبهای دیگر را نیز برای ولادت او نوشته است در جلد ۵۱ صفحه ۱۶ می‌گوید در شب جمعه ماه رمضان و در صفحه ۱۹ گوید روایت شده از حکیمه عمه او که تولدش شب نیمه ماه رمضان و در صفحه ۲۳ گوید در ۲۴ رمضان است. در صفحه ۱۵ نقل کرده که

در ۸ شعبان و در صفحه ۲۵ گوید در ۳ شعبان و در صفحه ۲۴ گفته در ۹ ربیع الأول متولد شده است!! نویسنده گوید تمام این روایات از جعل راویان است.^(۱)

در همین صفحه گوید: «زیارت حضرت امام حسین(ع) افضل اعمال این شب و باعث آمرزش گناهان است و هر که خواهد با او مصاحفه کند روح صد و بیست و چهار هزار پیغمبر، زیارت کند آن جناب را در این شب و اقل زیارت آن حضرت آن است که به بامی برآید و به جانب راست و چپ نظر کند پس سر به جانب آسمان کند پس زیارت کند آن حضرت را به این کلمات: «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَیْكَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ» و هر کس در هر کجا باشد و در هر وقت که آن حضرت را به این کیفیت زیارت کند امید است که ثواب حجّ و عمره برای او نوشته شود»!!

از شیخ عباس می پرسیم آیا اَهْمِیَّتِ حَجّ که آیات متعدّد در قرآن کریم به آن اختصاص یافته، به اندازه گفتن دو جمله بر پشت بام است؟! بنا بر این دیگر چرا زحمت سفر حجّ را تقبل کنیم، با گفتن دو جمله خود را خلاص می کنیم!! در کتاب «زیارت و زیارتنامه» کذب این قبیل روایات اثبات شده است. (مراجعه شود).

شیخ عباس دعایی را از مصباح شیخ طوسی و اقبال الأعمال سید بن طاووس آورده که در هر دو کتاب فاقد سند است. در این دعا به حجّت و موعود این شب اشاره کرده است می پرسیم خدا در کجای قرآن این حجّت و موعود را معرفی کرده است؟ آیا نخواننده ای آیه **فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ** [سورة الأنعام: ۱۴۴] «پس کیست ستمکارتر از کسی که بر خدا دروغ بسته تا مردم

را بدون علم گمراه سازد؟ همانا خدا گروه ستمکاران را هدایت نمی کند» و آیه **وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِمَا لَا تَعْلَمُونَ**

^۱ - به کتاب عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول، ص ۶۲۳ تا ۶۴۱ و ص ۷۹۴ تا ۸۰۸ و کتاب «بررسی علمی در احادیث مهدی» تألیف نگارنده مراجعه شود.

[سورة البقره: ۱۶۸ و ۱۶۹] «به دنبال گامهای شیطان نروید که او آشکارا دشمن شماست و به شما فرمان می‌دهد که درباره خدا چیزی بگویید که نمی‌دانید».

در این دعا در وصف غائب صفاتی آورده که معلوم می‌شود جمعی مورد نظر اوست زیرا می‌گوید: «نَوَامِيسُ الْعَصْرِ وَ وُلَاةُ الْأَمْرِ وَ الْمُنَزَّلُ عَلَيْهِمْ مَا يَنْزِلُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَ أَصْحَابُ الْحَشْرِ وَالنَّشْرِ وَ تَرَاجِمُهُ وَحِيهِ وَ وُلَاةُ أَمْرِهِ وَ هَمِيهِ» «نوامیس روزگار و والیان امر و کسانی که آنچه در شب قدر فرود آید بر ایشان نازل می‌شود صاحبان حشر و نشر و مترجمان وحی و والیان امر و نهی خدا می‌باشند؟! چرا والیان امر را دوبار ذکر کرده؟ دیگر آنکه در شب قدر وحی و قرآن نازل شد و فرشتگان فرود آمدند آیا بر اینان نیز وحی و فرشته نازل می‌شود؟!؟! آیا حشر و نشر عباد که در اختیار خدا است در اختیار این افراد هم هست؟!؟! در حالی که پس از رسول خدا(ص) به اجماع مسلمین و به قول امیر المؤمنین وحی قطع شده و چیزی بر کسی از جمله ائمه، نازل نمی‌شود چه شب قدر باشد و چه شب دیگر، به اضافه اینکه حشر و نشر با خدا و به قدرت اوست و مربوط به ائمه نیست و نسبت دادن حشر و نشر به ائمه، کفر و دشمنی با آن بزرگواران است.

در صفحه ۱۶۳ غسلی را یاد کرده که باعث تخفیف گناهان می‌شود! ولی راوی آن فرد ضعیفی است موسوم به «احمد بن هلال العبرتائی».^(۲)

در صفحه ۱۶۹ در اعمال بقیه ماه شعبان دعای خوبی از حضرت صادق(ع) از طریق «حارث بن المغیره النضری» آورده است و چنانکه قبلاً گفتیم مرحوم نجاشی درباره «حارث» فرموده که او بسیار مورد وثوق است. ما ترجمه دعای مذکور را در اینجا می‌آوریم تا خوانندگان بدانند که ائمه بزرگوار و از جمله حضرت صادق(ع) ادعای معصومیت نداشته‌اند:

^۱ - مفید است رجوع شود به آنچه درباره باب ۹۹ اصول کافی در کتاب «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» نوشته ایم (ص ۵۲۱ تا ۵۲۵).

^۲ - برای شناخت او رجوع کنید به کتاب «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» ص ۴۲۸ و «زیارت و زیارتنامه» ص ۱۲۸.

«پروردگارا همانا این ماه مبارک (= رمضان) که قرآن در آن نازل گردیده و برای مردم مایهٔ هدایت و نشانه‌های روشنی از هدایت و جدا کنندهٔ حق از باطل قرار داده شده، حاضر گردیده است. پس ما را در آن تندرست بدار و آن را برای ما موجب سلامتی مقرر فرما و آن را با آسانی و عافیت از ما پذیرا باش. ای آنکه [عمل] اندک را [بزرگوارانه] می‌پذیرد و بسیار قردانی می‌کند، این [عمل] ناچیز را از من بپذیر.

پروردگارا همانا از تو می‌خواهم که به سوی هر چیز برایم راهی بگشایی و در برابر آنچه نمی‌پسندی مانعی برایم بگذاری ای مهربانترین مهربانان، ای آنکه مرا از بدیهایی که در خلوت [و دور از اغیار] مرتکب گردیده‌ام بخشودی، ای خدایی که مرا به سبب ارتکاب گناهان مؤاخذه و عقاب فرمودی ای بزرگوار بخشایش را بخشایش را بخشایش را خواهانم.

ای معبود من مرا اندرز فرمودی اَمَا من نپذیرفتم و مرا از حرامهای خویش بازداشتی اَمَا من کناره نجستم پس من [در نافرمانی خود] چه عذری دارم؟ پس ای بزرگوار مرا ببخشای [که] بخشایش را، بخشایش را خواهانم.

پروردگارا همانا آسودگی به هنگام مرگ و آمرزش را به روز ستاخیز و محسبهٔ اعمال، خواهانم. [خداوندا] گناه از بنده‌ات بزرگ است و گذشت و چشم پوشی از تو نیکوست، ای تقوی پسند، و ای شایان آمرزگاری و بخشایش، بخشایش را، بخشایش را خواهانم.

[بارِ إلهها] همانا من بندهٔ تو و فرزند بندهٔ تو و کنیززادهٔ ناتوان توام که نیازمند بخشش توست و تو بخشندهٔ غنی و برکت بر بندگانی. [خداوندا] تو چیره و بسیار توانمندی که کردار بندگان را شمارش نموده و روزی‌هایشان را تقسیم فرموده و زبانها و رنگ‌هایشان را گونه‌گون آفریدی و آفرینشی پس از آفرینشی دیگر، نمودار ساختی. بندگان، دانست را [آنچنانکه باید] نمی‌دانند و حد و مقدار والایی و توانت را در نیابند و ما همگی نیازمند بخشش و رحمت توایم از ما روی [عنایت] مگردان و مرا در کردار و آرزو و در قضا و قدر از نیکوان و شایستگان مخلوقات خویش مقرر فرما.

پروردگارا مرا به نیکوترین وجه زنده بدار و به نیکو ترین وجه حیاتم را پایان بخش آنچنانکه همراه باشد با دوستی اولیای و خصومت با دشمنان و میل و رغبت به درگاہت و بیم از [هیبت] تو و خشوع و وفاداری و پایبندی (به آیینت) و تسلیم در برابرت و تصدیق کتابت و پیروی از سُنّت پیامبرت.

(بارِ إلهها) از تو می‌خواهم آنچه از شکّ و بدگمانی یا انکار و نومیدی یا سرمستی یا نخوت یا حقّ ناپذیری یا تکبر یا شهرت طلبی یا شقاق یا نفاق یا کفر با تباہکاری یا نافرمانی یا خودبزرگ بینی یا چیزی که دوست نمی‌داری در دلم جای داشت، ای پروردگار من [از تو می‌خواهم که] به جای آنها به من ایمان به وعدهات و وفای به عهدهت و رضای به قضایت و پارسایی در دنیا و رغبت به آنچه در نزد توست و آرامش و متانت و [توفیق] توبهٔ خالصانه را عطا فرمایی؛ ای پروردگار جهانیان از تو اینها را خواستارم.

ای معبود من تو از برد باریات نافرمانی می‌شوی و با کرم و بخشنده‌گیات [که توفیق طاعت می‌بخشی] اطاعت می‌شوی [و چنان کریمانه با بندگان رفتاری می‌کنی] که گویی نافرمانی نشده‌ای و من و کسانی که تو را نافرمانی نکرده‌اند، ساکنان زمین توایم پس [باز هم] با ما به فضل و کرم خویش، بخشنده باش و با نیکی به ما عنایت فرما، ای مهربانترین مهربانان و بر محمّد و خاندانش درودی سرمدی فرست. درودی که در حساب نگنجد و شمارش نپذیرد و قدر و اندازه‌اش را کسی جز تو نداند، ای مهربانترین مهربانان.

فصل سوّم :

این فصل به ماه مبارک رمضان اختصاص دارد. بر خلاف فصلِ اوّل این باب که ماه رجب را أفضل الشّهور قلمداد کرده بود^(۱) در اینجا ماه رمضان را أفضل ماهها می‌شمارد که البتّه درست است. باید دانست آنچه از رسول خدا(ص) در کتب معتبر نقل شده از دعا و

^۱- ر.ک. کتاب حاضر، ص ۲۵۲.

مستحبات، موافق قرآن است ولی متأسفانه بسیاری از مطالبی که در کتب خرافی به ائمه نسبت داده‌اند مشوب به اغراق و غلو و کذب و مخالف قرآن است. شیخ عباس نقل کرده است (ص ۱۷۶). «هر چیزی را بهاری است و بهار قرآن ماه رمضان است». بنابراین اگر کسی اهل دعا و عبادت باشد باید اولاً دعاهای قرآن را بسیار بخواند که دو ثواب دارد، هم ثواب قرائت قرآن و هم ثواب دعا.^(۱)

ثانیاً غیر از دعاهای قرآن باید ادعیه‌ای را انتخاب کند که در کتب معتبر از رسول خدا(ص) رسیده و متن آن با قرآن موافق است.

البته برخی از احادیثی که مخالف قرآن نیستند متأسفانه از دستبرد مذهب سازان در امان نمانده‌اند از جمله اولین حدیث این باب که فرد باطل المذهبی از خاندان «فَضَّال» - که واقفی بوده‌اند - آن را نقل کرده است! متن کامل حدیث منظور در «اقبال الاعمال» سید بن طاووس (ص ۳) مذکور است: در ذیل حدیث به رسول خدا (ص) تهمت زده که به حضرت علی (ع) فرمود: «فمن أنکر إمامتک فقد أنکر نبوتی، یا علی أنت خلیفتی علی أمّتی فی حیاتی (!؟) و بعد موتی أقسم بالذی بعثنی بالنبوّة إنک حجة الله علی خلقه و أمینه علی سرّه و خلیفته فی عباده» «(ای علی) هر که امامت تو را انکار کند نبوت و پیامبری مرا انکار کرده است، ای علی تو بر امت من در حیاتم^(۲) (!؟) و پس از وفاتم خلیفه منی..... به کسی که مرا به پیامبری برانگیخت سوگند می‌خورم که تو حجت خدا بر بندگانش و امین راز او و خلیفه او در میان بندگانش می‌باشی!! جاعل حدیث فکرده نکرده، اگر انکار امامت، انکار نبوت باشد طبعاً منکر امامت کافر خواهد بود و بیعت با کافر و یا داماد گرفتن کافر، جائز نیست. اما امام المتّقین حضرت علی(ع) هم با ابوبکر و عمر بیعت فرمود و هم خلیفه دوّم را به دامادی پذیرفت. أفلا تعقلون؟»

^۱ - ما رساله‌ای در دعاهای قرآن نوشته‌ایم و اخیراً نیز در آن تجدیدنظر و اصلاح کرده‌ایم و لی مدافعین خرافات مانع از تجدید چاپ آن می‌شوند.

^۲ - ر.ک. شاهراه اتحاد، ص ۸۰.

خوشبختانه شیخ عباس ذیل حدیث را که در سطور بالا آوردیم در مفاتیح نیاورده و فقط به ذکر صدر حدیث که مخالف قرآن نیست اکتفا کرده است .

در بخش اعمال مشترکه ماه رمضان (ص ۱۷۵) گوید: ابن طاووس روایت کرده از حضرت صادق و کاظم (ع) که می‌گویی در ماه رمضان از اول تا به آخر آن بعد از هر فریضه (= نماز واجب) الخ، أما اولاً لازم است بدانیم که سیدبن طاووس در أخذ حدیث متساهل بود ثانیاً متن حدیث نیز مورد اشکال است زیرا ائمه بزرگوار بنا به دلائلی که در کتاب **زیارت و زیارتنامه** و کتاب حاضر آمده است قبور بزرگان دین را زیارت نمی‌کردند که هر روز و بعد از هر نماز از خدا توفیق زیارت قبر طلب کنند و بگویند: «اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي زِيَارَةَ قَبْرِ نَبِيِّكَ» «خدایا زیارت قبر پیغمبرت را روزی من قرار ده!» بلکه این، خواسته غلاة و کسانی است که قبر پرستی برای آنها منافی دارد!.

در همین صفحه ۱۷۵ دو دعای دیگر ذکر شده که مخالف قرآن نیست و خواندن آن بنا بر رخصت عامّ شرع به دعا، بلاشکال است. در صفحه ۱۷۶ دعایی از حضرت صادق(ع) آورده که ترجمه آن را در اینجا می‌آوریم، امید است مورد توجه و تأمل خوانندگان قرار گیرد:

«پروردگارا همانا من به وسیله تو و از تو حاجتم را می‌خواهم و هر که حاجتی از مردم بخواهد، همانا من جز از تو حاجتم را نمی‌طلبم یگانه‌ای تو و هیچ شریکی نداری و [پروردگارا] از تو می‌خواهم که با فضل و رحمت و خشنودیت بر محمد و اهل بیتش درود فرستی و در این سال حجّ خانه با حرمت خود را برایم مقرر فرمایی، حجّی نیکو و پذیرفته و پاک که با اخلاص [تام] برایت به جای آورم. [حجّی که] دیده‌ام بدان روشن شود و بر اثر آن درجه‌ام را رفعت بخشی و [این توفیق را] روزیم فرمایی که [از حرام] چشم پوشم و عفت و پاکدامنی خویشتن را محفوظ داشته و از همه مُحَرّمات تو دست بدارم تا [بدان جاکه] هیچ چیز نزد من محبوبتر نباشد از طاعت تو و بیمناسکی از تو و عمل بدانچه دوست می‌داری؛ و ترک هر آنچه ناپسند می‌داری و از آن نهی فرموده‌ای. [بارالها] این [خواسته‌ام را] در آسانی و سهولت و تندرستی و آنچه که به نعمت عطا فرموده‌ای مقرر بفرما. [خداوندا] از تو می‌خواهم

که مرگم را کشته شدن [و شهادت] در راهت و زیر پرچم [آیین] پیامبرت و همراه اولیاء خویش مقرر فرمایی و از تو می‌خواهم به [دست] من دشمنانت و دشمنان پیامبرت را به قتل رسانی و از تو می‌خواهم که مرا به خواری هر که از خلق خویش می‌خواهی، گرامی بداری و مرا به گرامی داشتن احدی از دوستانت خوار مداری، پروردگارا برایم با پیامبر [و پیروی و همراهی با او] راهی قرارده^(۱). خداوند مرا کافی است، هر چه خدا خواهد».

شیخ عباس نوشته است: در ماه رمضان در هر سه روز یک ختم [قرآن] سنت است^(۲).... علامه مجلسی (ره) فرموده که در حدیث است که بعضی از ائمه (ع) در این ماه چهل ختم قرآن و زیاده می‌کردند!! نگارنده گوید اولاً اگر سنت رسول خدا (ص) در ماه رمضان هر سه روز، یک ختم قرآن بوده پس حدیثی که می‌گوید ائمه در رمضان چهل ختم یا بیشتر می‌کردند، دروغ است ثانیاً حدیثی که مجلسی بدان اشاره کرده، راوی آن «برقی» و حدیثی بی اعتبار است و همچنین با حدیث ذیل نیز ناسازگار است که امام صادق (ع) به کسی از او پرسید آیا قرآن را در یک شب ختم کنم؟ فرمود: خیر، گفت: دو شب؟ فرمود خیر تا اینکه سائل پرسید: در شش شب؟ امام با اشاره دست قول او را تأیید نمود و فرمود اصحاب رسول خدا (ص) قرآن را در یک ماه و یا کمی کمتر، قراءت و ختم می‌کردند، قرآن سرسری و با شتاب قراءت نمی‌شود بلکه باید باطمینان قرائت و ترتیل شود و هرگاه به آیه‌ای رسیدی که در آن ذکری از آتش دوزخ بود، درنگ می‌کنی و از آتش دوزخ به خداوند پناه می‌بری. سپس امام با اشاره دست به سائل اجازه داد که در ماه رمضان در هر سه شب، یک ختم قرآن به جای آورد و فرمود ماه رمضان، مشابه سایر ماهها نیست و حق و حرمتی خاص دارد.... الخ^(۳).

در صفحه ۱۷۷ می‌گوید: «آیه الله علامه حلی در رساله سعیدیّه از حضرت صادق (ع) نقل کرده که فرمود: هر مؤمنی که إطعام کند مؤمنی را لقمه‌ای در ماه رمضان، بنویسد حق تعالی

^۱ - اشاره است به آیه ۲۷ سوره مبارکه فرقان .

^۲ - وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۸۶۴، حدیث ۸

^۳ - وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۸۶۲، حدیث ۳ و موافق است با حدیث ۸ در صفحه ۸۶۴ .

برای او اجر کسی که سی بنده مؤمن آزاد کرده باشد!! درحالی که سید بن طاووس دو حدیث از پیغمبر و امام صادق نقل کرده که ثواب این کار را آزاد کردن یک بنده مؤمن اعلام کرده است^(۱). کدام یک را بپذیریم؟

در صفحه ۱۷۸ حدیثی دربارهٔ سورهٔ دخان آورده که از دروغهای حسن بن الحریش است^(۲) و ما او را به قدر کفایت در تحریر دوم کتاب «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» (ص ۵۲۱ تا ۵۲۵) معرفی کرده‌ایم، مراجعه شود.

اینک می‌پردازیم به آنچه که در صفحه ۱۷۸ به نام «دعای افتتاح» آورده که شیخ طوسی (مصباح المتهدج ص ۵۲۰) و مجلسی در «زاد المعاد» و کفعمی بدون سند آورده‌اند! اما «سید بن طاووس» خرافی در «اقبال الأعمال» (ص ۵۸) مثلاً سندی برای آن ذکر کرده که به هیچ امامی نمی‌رسد بلکه برادرزادهٔ «عثمان بن سعید العمری» - که مدعی بود از نواب امام زمان است!! - کتابی را با جلد قرمز به «محمد بن محمد بن نصر السکونی» نشان داده و گفته عمویم «عثمان» دعاهایش را در این دفتر نوشته و از آن جمله در ماه رمضان، این دعا را می‌خوانده است. از قرائن معلوم است که وضع دعاهای این کتاب قرمز رنگ، افتضاح بوده است! شیخ عباس یک بار دیگر در مفاتیح به دعایی از این کتاب اشاره کرده (ص ۲۴۸، عمل دوّم از اعمال روز عید فطر) اما چون دعا مفتضح بوده، فقط جملهٔ اول دعا را نوشته و بقیهٔ آن را شاید به منظور حفظ آبرو نیاورده است!!^(۳) ما دعای مورد نظر را^(۴) از «اقبال الأعمال» (ص ۲۷۵ به بعد) می‌آوریم: «اللّهُمَّ إِنِّي تَوَجَّهْتُ إِلَيْكَ بِمَحَمَّدٍ أَمَامِي وَ عَلِيٍّ مِنْ خَلْفِي وَ عَن

^۱ - مصباح المتهدج، شیخ طوسی، ص ۵۶۹ و اقبال الأعمال، ص ۷.

^۲ - وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۲۶۵، حدیث ۱.

^۳ - یاد آور می‌شویم که ما به نسخه‌ای از مفاتیح استناد می‌کنیم که ملاعلی واعظ تبریزی خیابانی آن را بانسخه‌ای که مؤلف تصحیح کرده بود مقابله و غلط‌گیری کرده است.

^۴ - جالب توجه است که شیخ طوسی و کفعمی و مجلسی این دعا را برای بعد از نماز عید و «ابن طاووس» برای بعد از نماز صبح و قبل از نماز عید آورده است!؟

يَمِينِي وَ أَيْمَتِي عَنْ يَسَارِي أَسْتَتِرُ بِهِمْ مِنْ عَذَابِكَ وَ أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ زُلْفَى لِأَجِدُ أَحَدًا أَقْرَبَ إِلَيْكَ مِنْهُمْ فَهُمْ أَيْمَتِي فَأَمِنُ بِهِمْ خَوْفِي مِنْ عِقَابِكَ وَ سَخَطِكَ وَ أَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ أَصْبَحْتُ بِاللَّهِ مُؤْمِنًا مُخْلِصًا عَلَى دِينِ مُحَمَّدٍ وَ سُنَّتِهِ وَ عَلَى دِينِ عَلِيٍّ وَ سُنَّتِهِ وَ عَلَى دِينِ الْأَوْصِيَاءِ وَ سُنَّتِهِمْ.....» «پروردگارا همانا من با محمد در مقابلم و علی در پشت سرم و طرف راستم (چگونه ممکن است علی هم در طرف راست باشد و هم پشت سر؟! آیا بافنده دعا می فهمیده که چه می بافد؟! و [بقیه] امامانم در طرف چپم، به سوی تو روی آورده‌ام و به وسیله ایشان خود را از عذاب مخفی ساخته و می پوشانم و به سوی تو نزدیکی و منزلت می جویم و [برای این کار] کسی را که از ایشان به تو نزدیکتر باشد، نمی یابم، پیشوایان من ایشان اند پس به وسیله آنان خوف مرا از عذاب و خشمت به ایمنی مبدل ساز و به رحمت خود مرا در زمره بندگان نیکو کارت در آور. من بردین محمد و سنت او و بر دین علی و سنت او و بر دین اوصیاء و سنت ایشان به خدا مخلصانه مؤمن شدم الخ».

می پرسیم آیا صرف اینکه خواننده دعا بگوید پیغمبر در برابرم و علی در پشت سرم و، آن بزرگواران اطاعت می کنند و در برابر و پشت سر و چپ و راست او قرار می گیرند؟!.

آیا جناب شیخ طوسی که این دعا را در کتابش می نوشته در قرآن نخوانده که خدا با استفهام انکاری به پیامبر می فرماید: **أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَفَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي النَّارِ** [سورة الزمر: ۱۹] «پس آیا کسی که سزاوار عذاب گشته پس آیا تو او را که در عذاب آتش [دوزخ] است می رهانی؟». و یا فرموده اگر هفتاد بار برای منافقین استغفار کنی، خدا آنها را نمی آمرزد (التوبه: ۸۰ و المنافقون: ۶) و شفاعت حضرت نوح (ع) را درباره پرسش نپذیرفت (هود: ۴۵) و

آیا شیخ عباس نمی داند که پیامبر (ص) فرموده: «ای مردم بین خدا و هیچ کس رابطه خوبشاوندی نیست و هیچ رابطه دیگری هم که موجب جلب منفعت یا دفع ضرر شود، وجود ندارد، جز عمل. بنگرید! هیچ کس ادعای گزاف نکند هیچ کس آرزوی خام در دل نپرورد. قسم به خدایی که مرا به راستی برانگیخت چیزی جز عمل توأم با رحمت خدا سبب

رستگاری نمی گردد. من خودم هم اگر گناه می کردم سقوط کرده بودم» (زیارت و زیارتنامه، ص ۲۳۳ و ۲۳۴) و نمی داند که پیامبر فرموده: «یا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ اشْتَرُوا أَنْفُسَكُمْ مِنَ اللَّهِ لِأُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً»، «ای جماعت قریش خویشتن را از خدای باز خرید که من شما را از خدا نگریزانم چیزی»، «یا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلَبِ، یا بَنِي عَبْدِ مَنَافٍ، یا فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ، یا عَبَّاسَ بْنَ عَبْدِ الْمُطَّلَبِ، یا صَفِيَّةَ عَمَّةِ رَسُولِ اللَّهِ لِأُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئاً»، «من شما را از خدا غنی نکنم»^(۱).

توجه داشته باشیم که بافنده دعا با جمله «بِهِمْ ... أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ زُلْفَى» «به وسیله ایشان ... به سوی تو نزدیکی و منزلت می جویم»، همان سخنی را می گوید که مشرکین درباره معبودان و شفیعان خود می گفتند و قرآن با تهدید به ایشان فرموده: **أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ** [سورة الزمر: ۳] «آگاه باشید که دین خالص [و به دور از شائبه شرک] فقط برای خداست و آنان که دوستان و سرپرستانی غیر او گرفته اند [به عنوان اینکه] عبادتشان نمی کنیم مگر برای اینکه ما را مقداری به خدا نزدیک کند، خدا میانشان حکم خواهد کرد».

دیگر آنکه می گوید من بر دین محمد و سنت او، بر دین علی و سنت او، بر دین اوصیاء و سنت ایشان به خدا ایمان آورده ام!! درحالی که پرواضح است دین علی (ع) و سایر اوصیاء همان دین پیغمبر بوده، علاوه بر این در اسلام بیش از یک سنت نداریم که همان سنت پیامبر است و علی (ع) از خود سنتی نداشته بلکه تابع سنت پیامبر بوده^(۲) علاوه بر این، جاعل جاهل ناشیگری کرده و برای سایر ائمه نیز سنتها قائل شده و نفهمیده که سنت ائمه و اوصیاء همان سنت علی (ع) است و آن حضرت نیز چنانکه می دانیم از خود سنتی نداشته بلکه تابع سنت پیامبر

^۱ - تفسیر ابوالفتوح رازی، ج ۴، تفسیر سورة شعراء، ص ۱۴۱.

^۲ - در مورد اینکه حضرت علی (ع) تابع سنت پیامبر بوده رجوع کنید به **عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول**،

بوده و فرموده: « اَلسُّنَّةُ مَا سَنَّ رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَ الْبِدْعَةُ مَا أُحْدِثَتْ بَعْدَهُ » «سنت آن است که رسول خدا(ص) آورده و بدعت آن است که پس از آن حضرت ایجاد شده»^(۱) و سنت دیگری معرفی نفرموده است.

اکنون باز گردیم به «دعای افتتاح» و توجه داشته باشیم که این دعا از چنان کتابی نقل شده و نیز توجه داشته باشیم که وجود فرزند حضرت عسکری(ع) دلیل معتبری ندارد^(۲) تا چه رسد به نائش که فردی عوامفریب بوده است.

ثانیاً: نایب مذکور نیز نگفته این دعا را از امام گرفته است.

ثالثاً: در متن دعا نیز مطالب نادرستی هست که معلوم می‌سازد ساخته جاعلین مذهب ساز دکاندار است، مثلاً حضرت علی(ع) را «النَّبِيُّ الْعَظِيمُ» خوانده که ما می‌دانیم آن حضرت در «صحیفه علویّه» در دعای روز دوشنبه می‌فرماید: حمد خدایی را که مر از خیر بزرگ آگاه کرد و آن را به من شناسانید» (زیارت و زیارتنامه، ص ۲۸۶) و در کتاب حاضر نیز بطلان این قول را آشکار ساخته‌ایم (ص ۳۸ و ۳۹) و یا آن حضرت را «آیة الکبری» خوانده درحالی که قرآن کریم چنین آیتی را معرفی نفرموده است. دیگر آنکه درباره فرزندان بزرگوار امیرالمؤمنین می‌گوید: «حُجِّجْكَ عَلَى عِبَادِكَ» «آنان حجتهای تو بر بندگانت می‌باشند». درحالی که این قول مخالف قرآن است که فرموده پس از انبیاء حجتی نیست (النساء: ۱۶۵) و مخالف قول امیر المؤمنین(ع) است که فرموده: «تَمَّتْ بِنَيْبِنَا مُحَمَّدٍ (ص) حُجَّتُهُ» «با پیامبر ما محمد(ص) حجتش تمام گردید» (نهج البلاغه، خطبه ۹۱). علاوه بر این مسأله امامت بدین معنی که مورد نظر جاعل دعاست، دلیل شرعی ندارد و به صرف یک دعا وضع سندش را نیز می‌دانیم نمی‌توان امامت منصوبه إلهیه را اثبات کرد.

^۱ - بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۶۶، حدیث ۲۳.

^۲ - ر.ک. عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول ص ۶۲۳ تا ۶۴۱ و ۷۹۴ تا ۸۰۸ و کتاب بررسی علمی در

احادیث مهدی تالیف نگارنده.

دعای افتتاح بسیار بسیار خوب شروع شده و مطالب آن (تا سطر ۶ صفحه ۱۸۰) چنان است که هیچ خدا پرستی - تا چه رسد به مسلمان - با آن مخالف نیست و به راحتی آن را می‌پذیرد و بدین ترتیب جاعل دعا زمینه را برای قبولانندن مذهب جعلی خود و خرافاتی که در ادامه آورده، آماده ساخته است! لذا باید مراقب باشیم و فریب برخی مطالب صحیح را که در احادیث و ادعیه نامعتبر یا جعلی دیده می‌شود، نخوریم و صحیح را از سقیم تشخیص دهیم. و الله وِلِيُّ التَّوْفِيقِ.

در این دعا، شفای سینه و غیظ قلبی خود را از خدا خواسته که رفع کند؟! حال باید پرسید که از چه کسانی کینه و غیظ به دل داشته است؟ باید از خدا خواست کینه توزانی که چنین دعاهایی را انشاء کرده یا رواج می‌دهند، هدایت کند. در این دعا امامان را به دوازده نفر منحصر دانسته درحالی که اسلام دین انحصاری نیست که امام و زمامدارش منحصر به شش یا هفت یا دوازده نفر باشد بلکه هر مسلمانی که شرائط زمامداری و علم و عمل به کتاب و سنت در او باشد می‌تواند امامت اُمت را بر عهده گیرد. چنانکه قرآن کریم بندگان خدای رحمان را که دارای اوصاف ایمانی باشند قابل امامت دانسته و فرموده آنها می‌توانند بگویند:

وَأَجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا [سورة الفرقان: ۷۴] «(پروردگارا) ما را پیشوای اهل تقوی مقرر بفرما»

و راجع به ائمه کفر فرموده: **فَقَاتِلُوا أئِمَّةَ الْكُفْرِ** [سورة التَّوْبَةِ: ۱۲] «با ائمه کفر قتال و پیکار

کنید» آیا ائمه کفر دوازده نفراند که ائمه ایمان دوازده نفر باشند؟ و فرموده: **يَوْمَ نَدْعُوا**

كُلَّ أَنَاثٍ بِإِيمَانِهِمْ [سورة الإسراء: ۷۱] «روزی که هر [گروه از] مردم را با امام و پیشوایشان

فرامی‌خوانیم» آیا مردم دنیا فقط دوازده فرقه هستند که دوازده امام داشته باشند بلکه هزاران فرقه هر یک با امامشان محشور خواهند شد. خداوند تمام پیامبران را امام قرار داده و فرموده:

وَجَعَلْنَاهُمْ أئِمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا [سورة الأنبياء: ۷۳] «و ایشان را امامان و پیشوایانی قرار دادیم

که به فرمان ما هدایت می‌کردند» و در سوره‌ای مکی مستضعفین مؤمن را که معاصر فرعون

بودند امام قرار داده برای سایر مستضعفین و فرموده: **وَجَعَلَهُمْ أَيْمَةً وَنَجَعَهُمُ الْوَارِثِينَ** [سورة القصص: ۵] «و ایشان را امامان قرار دهیم و ایشان را وارثان قرار دهیم». امام صادق (ع) نیز در باب اوّل «کافی» (العقل و الجهل حدیث ۲۲) فرموده: دو چیز حجّت است، اوّل حجّت ظاهری که انبیاء باشند و دوّم حجّت باطنی که عقل باشد. اما در دعای افتتاح حجّت تراشی کرده و انحصاراً ۱۲ نفر را حجّت قرار داده است! پس هر دعایی که چنین باشد یعنی حجّت تراشی کند از درجه اعتبار ساقط و ساخته مذهب تراشان است. چنانکه بارها گفته‌ایم [از جمله در مقدمه «شاهراه اتحاد»، ص (م، ن)] خداوند خود اصول ایمان و اصول دین را کاملاً بیان فرموده (البقره: ۱۷۷ و النساء: ۱۳۶) رسول خدا (ص) نیز موافق قرآن به کسی که از حضرتش پرسیده بود: ایمان چیست؟ فرموده: «أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ وَ الْبَعْثِ بَعْدَ الْمَوْتِ» «اینکه ایمان بیاوری به خداوند و فرشتگانش و کتب [آسمانی] اش و پیامبرانش و برانگیخته شدن پس از مرگ». و برای ابوذر که از ایمان پرسیده بود، آن حضرت تمام آیه ۱۷۷ سوره بقره را تلاوت فرمود. (مُصَنَّفُ عَبْدِ الرَّزَّاقِ، ج ۱۱، ص ۱۲۷ و ۱۲۸، حدیث ۲۰۱۰۷ و ۲۰۱۱۰). آیه‌ای که پیغمبر (ص) تلاوت فرمود، چنین است: **لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ**.... [سورة البقرة: ۱۷۷] «نیکوکاری آن نیست که روی خود را به سوی مشرق و مغرب بگردانید (به این سو و آن سو بروید) بلکه نیکوکار کسی است که به خداوند و روز بازپسین و فرشتگان و کتاب [آسمانی] و پیامبران ایمان آورد...». چنانکه ملاحظه می‌شود اگر لازم بود، خداوند از عطف کردن کلمه «الْحُجَجِ» یا «الْأَيْمَةَ» به کلمه «النَّبِيِّينَ = پیامبران» دریغ نمی‌فرمود، (فتأمل). بقیه آیه شریفه چنین است: **وَأَتَى الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ**

الْبَاسُ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ [سورة البقره: ۱۷۷] «و مال [خویش] را به رغم دوست داشتنش به خویشان و یتیمان و مساکین و در راه ماندگان و سؤال کنندگان (= تهیدستان درخواست کننده) و در [راه آزادی] بندگان و اسرای جنگ بدهد و نماز به پای دارد و زکات پردازد و [کسانی که] به عهد و پیمان خود هنگامی که پیمان بستند، وفا می کنند و در سختی ها و زیان ها (= فقر و مرض) و هنگام جهاد [فی سبیل الله] صابر و بردبار باشند، ایشان اند راستگویان و ایشان اند همان پرهیزگاران». لازم است که خواننده محترم از این آیه شریفه که رسول خدا (ص) برای ابوذر تلاوت فرموده، به سادگی نگذرد و در آن تأمل کند. باری، به دعای افتتاح باز گردیم:

در این دعا پس از حجت تراشی، برای «عدل منتظر» گریه وزاری کرده که او بیاید و چنین و چنان کند، در حالی که خدا همه مردم را به قیام و اقدام برای اقامه عدل دعوت نموده و فرموده که منتظر باشید، چنانکه در قرآن می خوانیم: لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقِومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ [سورة الحديد: ۲۵] «هر آینه ما پیامبران خود را با دلائل آشکار فرستادیم و با ایشان کتاب و میزان را فرو فرستادیم تا مردم به عدالت و انصاف قیام نمایند» و فرموده: «لِيُقِومَ الْمُنْتَظِرُ بِالْقِسْطِ» «تا امام منتظر به عدالت قیام کند!» اینان در انتظار نشسته اند تا خدا فردی را بفرستد که او قیام کند! اینان در انتظار نشسته اند تا خدا فردی را بفرستد که او قیام به عدل نماید و این از افکار خراب و خرافی پیشینیان است که برای ما باقی گذاشته اند و بسیاری از اخبارشان نیز دلالت دارد که آن فرد منتظر کارش قتل و خونریزی است! حال که معلوم شد چنین دعاهایی جعل مذهب سازان است هر جا که در مفاتیح چنین دعایی باشد ما آن را مشمول حکم دعای افتتاح دانسته و آن را مجعول می دانیم مانند آنچه در اعمال مشترکه شبهای قدر (عمل چهارم، ص ۲۲۱) نقل کرده که خدا را به حجت های دوازده گانه که دلیل متقن شرعی بر حجت بودنشان نداریم. قسم می دهد و گویا فقط سید بن طاووس آن را نقل کرده است و همچنین دعایی که برای شب بیست و

سوم رمضان از دو تن از ضعفاء (یکی از خاندان «فَضَّال» که واقفی بوده‌اند و دیگر محمد بن عیسی بن العبید که از غُلاة بوده)^(۱) نقل کرده و می‌گوید: «اللَّهُمَّ كُنْ لِوَلِيِّكَ الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَلَواتِكَ عَلَيْهِ وَ عَلَى آبائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَ فِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَ حَافِظًا وَ قَائِدًا وَ نَاصِرًا وَ دَلِيلاً وَ عَيْنًا...» «خدایا در این ساعت و هر ساعتی برای ولی خودت - که دروده‌های تو بر او و بر پدران او باد - ولی و نگهدار و پیشوا و یاور و راهنما و دیده‌بان (یا جاسوس) باش الخ». خواننده محترم خوب دقت کن که چه می‌گوید! خدا در قرآن فرموده: **اللَّهُ وَلى الَّذِينَ آمَنُوا** [سورة البقرة: ۲۵۷] «خداوند ولی و سرور کسانی است که ایمان آورده‌اند». **اللَّهُ وَلى الْمُؤْمِنِينَ** [سورة آل عمران: ۶۸] «خداوند ولی و سرور مؤمنین است». ملاحظه کنید در حالی که خدا «ولی» مؤمنان هست دیگر گفتن «باش» لزومی ندارد، چنانکه خداوند فرموده: **ذَٰلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ خَلِيقُ كُلِّ شَيْءٍ لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ** [سورة غافر: ۶۲] «این است خداوند، پروردگار شما که خالق هر چیزی است و جز او معبودی به حق نیست» بنابراین گفتن اینکه «كُنْ لِوَلِيِّكَ حَافِظًا وَ قَائِدًا وَ نَاصِرًا وَ دَلِيلاً وَ عَيْنًا» «خالق و پروردگار فلانی باش» لزومی ندارد! دیگر آنکه خطاب به خدای متعال گفتن اینکه «عین = دیده‌بان یا جاسوس» فلانی باش خلاف ادب در دعاست و مؤمن دانا با خداوند متعال این چنین سخن نمی‌گوید و در دعاهای معتبر مأثور از رسول خدا(ص) نیز چنین تعبیری نیامده است. متأسفانه متصدیان امور، این دعا را در رادیو تکرار می‌کنند و یک نفر نمی‌پرسد که معنای این دعا چیست؟!.

باری، در دعای افتتاح امام غائب را که قول خرافیین در کودکی غائب شده «ولی امر» خدا خوانده است. در حالی که او ولایت امر مؤمنین را بر عهده نگرفته، حال مدرک این ادعا چیست؟ این ولی امر چه امری را انجام داده؟ آیا مملکتی را اصلاح کرده؟ آیا کفّاری را تعلیم و راهنمایی و ارشاد کرده؟ آیا بیمارستان یا مدرسه‌ای به وجود آورده؟ در این دعا

^۱ - ابن عیسی را در تحریر دوم کتاب **عرض اخبار اصول** (ص ۱۸۲) معرفی کرده‌ام.

درباره امام غائب می گوید: «اللَّهُمَّ أَظْهِرْ بِهِ دِينَكَ وَ سُنَّةَ نَبِيِّكَ حَتَّى لَا يَسْتَحْفَى بِشَيْءٍ مِنْ الْحَقِّ مَخَافَةَ أَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ» «خداوند با او (= امام غائب) دینت و سُنّتِ پیامبرت را آشکار فرما تا اینکه چیزی از حق را از ترس احدی از خلق [تو] پنهان نکند»!!؟

اولاً آیا ممکن است که امام چیزی از حق را از خوف مردم پنهان کند؟ آیا ائمه پیشین چنین می کردند؟! آیا جاعل دعا فهمیده که چه بافته است؟ ثانیاً اگر کسی بخواهد کتاب خدا و سُنّت رسول را اظهار کند، مذهب سازان و بدعت گذاران با هیاهو مانع می شوند و به عداوت بر می خیزند. آری در دعا و ادّعا می گویند «خداوند با او دینت را آشکار فرما» اما اگر کسی بخواهد حقائق دین و توحید را اظهار کند همین دعاخوانان با او دشمنی و به قتل او اقدام می کنند، چنانکه نویسنده حقائق از کتاب خدا را اظهار کردم اینان در خاموش کردن من متفق شدند و هزاران افتراء و تهمت زدند، از آن جمله گفتند: او بر مذهب و هابیان است در صورتی که این حقیر وهابی (یا هر مذهب دیگری) نیستم بلکه مسلمانم. اینان متوجه نیستند که زاری و دعایشان برخلاف علمشان است. ما هدایت ایشان را از خداوند متعال خواستاریم و از خدا می خواهیم ملت ما را از شرّ دشمنان قرآن و کید خرافیین نجات دهد و آنان را بیدار و از خرافات برهاند. آمین یا رَبَّ الْعَالَمین.

در صفحه ۱۸۳ به عنوان عمل سوّم دعایی برای سحرهای ماه رمضان آورده که بنابه إذن عامّ شرع به دعا، خواندن آن بلاشکال است. دعای چهارم این قسم دعایی است مشهور به دعای أبو حمزه ثمالی (= ثابت بن دینار) که دعای بسیار خوبی است ولی به نظر ما با امانت کامل نقل نشده و مذهب سازان در آن دست برده اند و دوجا، زیارت قبر پیامبر و زیارت قبر ائمه علیهم السلام - را به عنوان «المشاهد الشریفة و المواقف الکریمه» (ص ۱۸۸ سطر ۱۴ و ص ۱۸۹ سطر ۴ و ۵) به دعا اضافه کرده اند! زیرا چنانکه در کتاب حاضر (ص ۲۰۸ و ۲۰۹) به نقل از کتاب «زیارت و زیارتنامه» گفته شد مرقد پیامبر اکرم (ص) در قرن اول هجری مزار نبوده و حضرات علی و حسنین علیهم السلام - نیز در آن زمان قبرشان مزار نبوده که حضرت سجّاد (ع) از خدا زیارت قبر ایشان را بخواهد! (فتأمل) مخفی نماند که من این دعا و

دعای پنجم تا هشتم این قسم را بسیار دوست می‌دارم و آنها را بارها و بارها خوانده‌ام و به برادران و خواهران ایمانی نیز توصیه می‌کنم، وَ اللَّهِ وَلِيُّ التَّوْفِيقِ، البتّه به شرط آنکه ترجمه آنها را به دست آورند تا از معانی آنها استفاده کنند و إلا خواندن جملاتی که معنای آنها معلوم نباشد برای خواننده فایده ندارد.

دعای هفتم اعمال روزهای ماه رمضان (ص ۲۱۱) نیز سند ندارد و به هیچ امامی منسوب نیست، حال جناب کفعمی چگونه فهمیده که گناهان چهل ساله با خواندنش آمرزیده می‌شود؟! در عمل نهم از شیخ مفید نقل کرده: «از سنن ماه رمضان صلوات فرستادن به رسول خدا (ص) در هر روز صد مرتبه است» که کار بسیار خوبی است. به یاد آمد که مجلسی حدیثی نقل کرده که می‌گوید: «مَنْ صَلَّى عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ مِائَةَ حَسَنَةٍ وَ مَنْ قَالَ: صَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ أَلْفَ حَسَنَةٍ»^۱ «هر که بر محمد و آل محمد درود فرستد خداوند برایش ثواب صد حسنه می‌نویسد و هر که بگوید خداوند بر محمد و اهل بیتش درود فرستد خدا برایش ثواب هزار حسنه می‌نویسد.» می‌پرسیم آیا آل محمد غیر از اهل بیت آن حضرت می‌باشند که صلوات بر آنها ثوابش کمتر از صلوات بر اهل بیت است؟!.

در اینجا لازم است که معنای «آل» روشن شود. بدان که لفظ «آل» در نصوص شرعی دارای چند معنی است که مراد از آن به قرینه کلام دانسته می‌شود. از آن جمله به معنای اهل بیت و خانواده و خاندان شخص می‌باشد، چنانکه قرآن می‌فرماید: **وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آءَالُ مُوسَىٰ وَآءَالُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ** [سورة البقره: ۲۴۸] «[صندوق عهدی] که بازمانده و یادبود خاندان موسی و خاندان هارون در آن است و فرشتگان آن را برانند» و می‌فرماید: **وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آءَالِ يَعْقُوبَ** [سورة يوسف: ۶] «و نعمت خویش را بر تو (ای یوسف) و بر

^۱ - بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۵۸، حدیث ۳۷.

خاندان یعقوب تمام می کند» و می فرماید: **إِنَّ اللَّهَ أَصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ . ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ** [سورة آل عمران ۳۳ و ۳۴] «همانا خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید درحالی که بعضی از آنان فرزندان برخی دیگراند» و می فرماید: **اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا** [سورة سبأ: ۱۳] «ای خاندان داود شکر و سپاس بجای آورید» و می فرماید: **قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ . إِلَّا آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا امْرَأَتَهُ** [سورة الحجر: ۵۸ تا ۶۰] «(فرشتگان) گفتند ما [برای عذاب] به سوی گروه مجرمین فرستاده شده ایم مگر خانواده^(۱) لوط که همه آنها به جز همسرش را نجات می دهیم».

معنای دیگر «آل» پیروان شخص است مانند «آل فرعون» در قرآن (البقرة: ۴۹ و ۵۰ و الأنفال: ۵۲ و ابراهیم: ۶ و) که منظور پیروان و موافقان اوست نه فقط فرزند و عیال او. همچنین از حضرت صادق(ع) روایت شده که فرموده: «.....نَحْنُ وَ شِيعَتُنَا قَدْ دَخَلْنَا فِيهِ = ما و پیروان ما در «آل» هستیم». بنابراین شیعیان همگی آل محمد می باشند^(۲) و همچنین است آنچه از «آل محمد» در صلوات نمازها و مانند آن آمده که مراد، پیروان راستین رسول خدا (ص) و پرهیزکاران امت اوست که بر آنان درود فرستاده می شود. بنابراین آل محمد شامل حضرت علی(ع) و هر فرزند مؤمن و پا کدل از نسل آن حضرت نیز می باشد چنانکه شامل سایر پاکان امت اسلام است. خداوند نیز در قرآن کریم بر پیامبر(ص) و نیز بر پیروان او درود فرستاده و فرموده: **أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ** [سورة البقرة: ۱۵۷] «[بندگان صابر] بر ایشان از جانب پروردگار شان درودها و رحمتی است» و فرموده: **هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ**

^۱ - از آیه ۶۵ سورة حجر که به حضرت لوط(ع) می فرماید: «فَأَسِرْ بِأَهْلِكَ» «خانوادهات را حرکت ده» و از آیه ۸۳ سورة اعراف معلوم می شود که منظور از «آل لوط» خانواده اوست.

^۲ - وسائل الشیعه، ج ۴، ابواب الذکر، باب ۴۲، حدیث ۱۱.

وَمَلَئِكْتَهُ [سورة الأحزاب: ۴۳] «اوست خدایی که با فرشتگانش بر شما درود می‌فرستد» و به رسول خود نیز دستور داده که بر مؤمنین صلوات و درود بفرستد و فرموده: **وَصَلِّ عَلَيْهِمْ** [سورة التوبه: ۱۰۳] «بر آنان درود فرست و برایشان دعا کن» امام سجاده (ع) در دعای چهارم «صحیفه سجادیه» عرض می‌کند: «اللَّهُمَّ وَ صَلِّ عَلَيَّ التَّابِعِينَ مِنْ يَوْمِنَا هَذَا إِلَى يَوْمِ الدِّينِ وَ عَلَيَّ أَزْوَاجِهِمْ وَ عَلَيَّ ذُرِّيَّاتِهِمْ وَ ...» «پروردگارا، از امروز تا روز ستاخیز بر تابعین و همسرانشان و فرزندانیشان و درود فرست» و در دعای بیست و یکم عرض می‌کند: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اجْعَلْنِي لَهُمْ قَرِينًا وَ اجْعَلْنِي لَهُمْ نَصِيرًا» «پروردگارا بر محمد و پیروانش درود فرست و مرا همنشین و پیرو و مرا یاور ایشان قرارده».

البته آنچه از «آل محمد» در کتب فقه و أبواب زکوات و صدقات ذکر شده چنانکه از آثار و أدله استفاده می‌شود و فقهاء نیز گفته‌اند منظور فرزندان علی (ع) و جعفر و عقیل و عباس و حارث و ... یعنی «بنی هاشم» می‌باشد^(۱). اما اینکه برخی منظور از «آل محمد» را فقط منحصر به حضرت زهرا و علی - عَلِيهِمَا السَّلَام - و یازده فرزند آن دو دانسته‌اند، قولی است بی‌دلیل. خواننده محترم باید توجه کند که مردم ما از یک طرف هر روز می‌گویند: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ» و از سوی دیگر تعدادی از پیروان پیامبر را که مورد مدح و تکریم قرآن قرار گرفته‌اند^(۲)، مرتد و غاصب خلاف الهی علی (ع) می‌دانند و بغض آنها را در دل جای داده‌اند (فتأمل جداً). اینک می‌پردازیم به بقیه مطالب فصل مربوط به اعمال ماه رمضان:

به عنوان عمل هفتم شب اول ماه رمضان می‌گوید: «زیارت قبر امام حسین (ع) کند تا گناهانش ریخته شود» این روایت را از «اقبال الأعمال» سید بن طاووس (ص ۱۰) نقل کرده که راوی آن «فیض بن مختار» است و ما او را در تحریر دوم کتاب «عرض أخبار اصول بر

^۱ - به کتاب «جامع المنقول فی سنن الرسول» تألیف نگارنده مراجعه شود، کتاب الزکاة، باب ۲۱.

^۲ - در این مورد مطالعه صفحه ۴۷ تا ۴۶ کتاب شریف «شاهراه اتحاد» بسیار مفید بلکه ضروری است.

قرآن و عقول» (ص ۶۰۳) معرفی کرده‌ایم. همچنین در «اعمال مشترکه شبهای قدر» به عنوان عمل پنجم می‌گوید «زیارت کند امام حسین (ع) را که چون شب قدر می‌شود منادی از آسمان هفتم ندا می‌کند از بطنان عرش که حق تعالی آمرزید هر که را که به زیارت قبر حسین (ع) آمده» که راوی آن فرد مجهولی به نام «صندل» و روایتش بی اعتبار است^(۱).
 شیخ عباس به عنوان عمل اول از «اعمال روز اول ماه رمضان» می‌نویسد: «غسل کردن در آب جاری و ریختن سی کف آب بر سر، باعث ایمنی از جمیع دردها و بیماری‌هاست در تمام سال»!! ولی این روایت را از «إقبال الأعمال» سید بن طاوس (ص ۸۶) نقل کرده درحالی‌که روایت مذکور می‌گوید: «إِنَّ أَوَّلَ كُلِّ سَنَةٍ أَوَّلُ يَوْمٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ» «همانا اولین روز هر سال اولین روز ماه رمضان است»!! ولی شیخ عباس به چنین روایتی اعتماد کرده و آن را در کتابش آورده است!

به عنوان عمل هفتم «اعمال روز اول ماه رمضان» دعای خوبی نقل کرده که متن آن بلااشکال است و دعاهای صفحه ۲۲۳ و ۲۲۴ «اعمال شبهای دهه آخر ماه رمضان» نیز اشکالی ندارند و همچنین دعاهای شب ۲۴ تا شب ۳۰ ماه رمضان.
 در اعمال شب بیست و سوم رمضان از قول عده‌ای از ضعفاء مانند اسماعیل بن مهران و علی بن ابی حمزه^(۲) و محمد بن حسان^(۳) می‌گوید که: «حضرت صادق (ع) قسم یاد فرمود که خواننده این دو سوره [عنکبوت و روم] در این شب از اهل بهشت است»!!
 در اعمال شب آخر ماه رمضان «نمازی مخصوص ذکر کرده که منسوب به عبدالله بن مسعود است^(۱) ولی چنین نمازهایی در سنت پیامبر (ص) نیست و اگر رسول خدا (ص) چنین

^۱ - وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۷۰.

^۲ - هر دو در کتاب **عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول** معرفی شده‌اند. روایت مذکور در وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۲۶۴ آمده است.

^۳ - «محمد بن حسان» را علامه حلی در شمار ضعفا آورده و فرموده نجاشی می‌گوید او بسیار از ضعفا نقل می‌کند و ابن الغضائری نیز او را ضعیف شمرده است.

نمازهایی خوانده بود اصحاب بی خبر نمی ماندند و حضرتش به مسلمین تعلیم می داد، اگر کسی مسند أحمد بن حنبل را که احادیث ابن مسعود را آورده، مطالعه کند می بیند از او نمازی برای ماه رمضان نقل نشده و چون عبادات توقیفی است به صرف دو روایت بی اعتبار نمی توان نمازی را به شرع نسبت داد و همچنین است نمازهایی که برای هر روز ماه رمضان (ص ۲۴۱ تا ۲۴۳) ذکر نموده است و ثوابهای عجیبی برای آنها ذکر شده است! دیگر آنکه نماز شب اول را کفعمی با ۲۵ بار سوره توحید و مجلسی با ۱۵ بار سوره توحید ذکر کرده است!!^(۲) روایات این نمازها نیز وضع خوبی ندارند و «محمد بن جعفر الحسین» و «اسماعیل بن بشیر» مهمل اند و «محمد بن محمد بن الحسین بن هارون» مجهول الحال است!!

هچنین برای هر روز ماه رمضان دعای کوتاهی ذکر کرده که کفعمی (مصباح و البلد الامین، ص ۲۱۹ تا ۲۲۲) برای هر یک از آنها ثوابهای عجیب و غریب قائل شده مثلا برای دعای دو خطی روز هجدهم می گوید خواندن این دعا ثواب هزار پیغمبر را دارد!!! یا برای دعای روز بیست و نهم نوشته ثواب آن هزار شهر در بهشت خواهد بود که از طلا و نقره و زمرّد و مروارید ساخته شده است!! مجلسی نیز در زاد المعاد (ص ۲۱۵ تا ۲۲۰) این دعاها را آورده و در خاتمه گفته روایتش را معتبر نمی دانم! یا لَلْعَجَبِ شَيْخِ عَبَّاسٍ نَيْزًا بِاَيْنِكَ خُودٍ كُتِبَ «روایتش را معتبر نمی دانم» اما دعاها را در کتابش آورده است!! مخفی نماند دعای روز اول نیز همان اشکالی را دارد که جناب قلمداران(ره) در کتاب شریف «شاهراه اتحاد» در بررسی متن حدیث هفتم (ص ۲۱۰ و ۲۱۱) متذکر شده است. (مراجعه شود)

اینجانب در خطبه‌ها و کتب خود درباره علم غیب پیامبر و امام، بسیار نوشته‌ام از جمله در تحریر دوّم کتاب «عرض اخبار بر قرآن و عقول» (ص ۱۰۰ به بعد) و کتاب حاضر (ص ۱۹۶ تا ۲۰۱). یکی از مواردی که به بحث علم غیب مربوط می شود مسأله شبهای قدر در ماه رمضان است. شیخ صدوق در کتاب الصوم «مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه» (ص ۱۷۴، حدیث ۴) از

^۱- وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۱۸۹ و ۲۲۲ و مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۴۴۵.

^۲- بحار الأنوار، ج ۹۴، ص ۳۸۱ به بعد، وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۱۸۶ تا ۱۸۹.

قول امام باقر(ع) آورده است که: «از رسول خدا(ص) درباره شب قدر سؤال شد، پس پیامبر ایستاد و خطبه خواند و پس از ثنای خدای - عَزَّوَجَلَّ - فرمود: أَمَّا بَعْدُ شَمَا از من درباره شب قدر سؤال کردید من از شما [جواب] دریغ نکردم زیرا به آن دانا نبودم. ای مردم بدانید کسی که ماه رمضان بر او وارد شود درحالی که او سالم و تندرست باشد و روز این ماه را روزه بدارد و مقداری از شب آن را [به نماز] بایستد و بر نماز آن مواظبت کند و به سوی [نماز] جمعه هجرت نماید و صبح عید [فطر به نماز آن] حاضر شود، قطعاً، شب قدر را درک کرده و به جائزه پروردگار - عَزَّوَجَلَّ - فائز شده است^(۱)».

چنانکه ملاحظه می کنید رسول خدا(ص) تصریح می کند که دقیقاً نمی داند شب قدر کدام است. چنانکه در کتاب «جامع المنقول فی سُنَنِ الرَّسُولِ» (کتاب الصَّیَّام، باب أَنَّ لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي الْعَشْرِ الْأَوَاخِرِ مِنْ رَمَضَانَ) آورده ام در سایر روایات معتبر نیز شب قدر معین نگردیده و مردم را به دهه یا هفته آخر ماه مبارک رمضان توجه داده اند.

مخفی نماند که این روایت و نظایر آن نافی اکاذیبی است که ادعا کرده اند در شب قدر ملائکه بر امام نازل می شوند و مقدرات یک سال را به اطلاع امام می رسانند. تعدادی از این دروغها را کلینی در باب ۹۹ جلد اول اصول کافی جمع کرده است. (به کتاب عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول، ص ۵۲۱ مراجعه شود).

البته عدم علم غیب غیرخدا، منحصر به روایت فوق نیست و احادیث دیگری نیز موجود است. از آن جمله است حدیثی منقول از حضرت علی(ع) که فرموده: «نزد رسول خدا(ص) بودیم که فرمود: مرا خبر دهید که چه چیز برای زنان بهتر است؟ همگی از پاسخ آن درماندیم تا اینکه متفرق شدیم. من به سوی حضرت فاطمه(ع) رفتم و او را از سؤال پیامبر و اینکه هیچ

^۱ - وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۲۱۹-.... فَقَامَ خَطِيبًا فَقَالَ بَعْدَ الثَّنَاءِ عَلَى اللَّهِ - عَزَّوَجَلَّ - : أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّكُمْ سَأَلْتُمُونِي عَنِ لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَلَمْ أَطُوبَهَا عَنْكُمْ لِأَنِّي لَمْ أَكُنْ بِهَا عَالِمًا، اَعْلَمُوا أَيُّهَا النَّاسُ أَنَّهُ مِنْ وَرَدَ عَلَيْهِ شَهْرُ رَمَضَانَ وَ هُوَ صَحِيحٌ سَوِيٌّ فَصَامَ تَهَارَةً وَ قَامَ وَرَدًا مِنْ لَيْلِهِ وَ وَاظَبَ عَلَى صَلَاتِهِ وَ هَجَرَ إِلَى جُمُعَتِهِ وَ عَدَا إِلَى عِيدِهِ فَقَدْ أَدْرَكَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ وَ فَازَ بِجَائِزَةِ الرَّبِّ - عَزَّوَجَلَّ - .

یک از ما [جواب] آن را نمی دانست و نمی شناخت، با خبر ساختم حضرت فاطمه (ع) فرمود: ولی من [جواب آن را] می دانم: برای زنان بهتر است که مردان [نا محرم] را نینند و مردان [نامحرم نیز] آنان را نینند. به نزد پیغمبر (ص) باز گشتم و گفتم: ای رسول خدا (ص) از ما پرسیدی که چه چیز برای زنان بهتر است؟ برای زنان بهتر است که مردان [نا محرم] را نینند و مردان [نامحرم] نیز آنان را نینند. پیامبر فرمود: [زمانی که] نزد من بودی، [جواب را] نمی دانستی، چه کسی تو را [از پاسخ] آگاه کرد؟ عرض کردم: فاطمه. پیامبر این جواب را پسندید و فرمود همانا فاطمه جگر گوشه من است^(۱).

حدیث دیگر منقول است از «رَبِيعِ بِنْتِ مُعَوِّذٍ» که می گوید: رسول خدا (ص) صبح روز ازدواجم بر من وارد شد درحالی که دو کنیز خصائل و مناقب و محاسن اجدادم را که در غزوه «بدر» شهید شده بودند، به آواز می خواندند و از جمله می گفتند: در میان ما پیامبری است که از فردا آگاه است. پیامبر (ص) فرمود: این چیست که می گوید؟! این کلام را مگوئید، فردا را جز خدا نمی داند. «وَ فِينَا نَبِيٌّ يَعْلَمُ مَا فِي غَدٍ فَقَالَ: أَمَا هَذَا؟ فَلَاتَقُولُوهُ، مَا يَعْلَمُ مَا فِي غَدٍ إِلَّا اللَّهُ»^(۲).

از این نمونه ها بسیار است که امیدوارم مؤمنین از آنها غفلت نکنند.



متأسفانه در این روزهای واپسین عمر با این جسم فرتوت و بینایی ضعیف و دست لرزان و تن بیمار، آسایش و امنیت ندارم و برای دوری از شرّ مأمورین حکومت که هنوز به صورت

^۱ - وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۳، حدیث شماره ۷-.... کُنَّا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَقَالَ: أَحَبُّونِي أَيَّ شَيْءٍ خَيْرٌ لِلنِّسَاءِ، فَعَيْنَا بِذَلِكَ كُنَّا حَتَّى تَفَرَّقْنَا. فَرَجَعْتُ إِلَى فَاطِمَةَ (ع) فَأَخْبَرْتُنَا بِالَّذِي قَالَ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَ لَيْسَ أَحَدٌ مِنَّا عَلِمَهُ وَ لَا عَرَفَهُ، فَقَالَتْ وَ لَكِنِّي أَعْرِفُهُ: خَيْرٌ لِلنِّسَاءِ أَنْ لَا يَرَيْنَ الرَّجَالَ وَ لَا يَرَاهُنَّ الرَّجَالَ، فَرَجَعْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ سَأَلْتَنَا أَيَّ شَيْءٍ خَيْرٌ لِلنِّسَاءِ؟ خَيْرٌ هُنَّ أَنْ لَا يَرَيْنَ الرَّجَالَ وَ لَا يَرَاهُنَّ الرَّجَالَ، فَقَالَ: مَنْ أَحْبَبَكَ فَلَمْ تَعْلَمْهُ وَ أَنْتَ عِنْدِي؟ فَقُلْتُ: فَاطِمَةَ، فَأَعْجَبَ ذَلِكَ رَسُولَ اللَّهِ (ص) وَ قَالَ: إِنَّ فَاطِمَةَ بِضَعَةٌ مِنِّي.

^۲ - سنن ابن ماجه، جلد اول، ص ۶۱۱، حدیث ۱۸۹۷.

مخفیانه و غیررسمی در تعقیب نگارنده‌اند و قصد دارند مأموریت نا تمام قبلی خود درباره‌ی ترور این حقیر را به فرجام برسانند، سبب گردیده که اینجانب با این حال نزار جای خود را پیوسته تغییر می‌دهم و هر چند روز را در منزل یکی از دوستان خیرخواه و یا معدودی از اقوام غیرخرافی می‌گذرانم! چندی پیش مأمورین مسلح حکومت به منزل حقیر هجوم بردند و چون مرا نیافتند و با مستأجر اینجانب روبرو شدند از وی درباره‌ی من سؤال کردند و چون وی از جای من خبر نداشت، خائِباً خاسراً باز گشتند. برخی از خیرخواهان به من اطلاع داده‌اند که اینگونه اعمال مخفیانه (بدون اخطار قانونی و بدون استناد به مدارک محکمه پسند و بدون امکان دفاع متهم از خود و بدون تفهیم اتهام و) در این حکومت بسیار انجام می‌شود. از قبیل مرگ مبهم و مشکوک مرحوم ابوالقاسم لاهوتی و پسرش!! مرحوم لاهوتی آخوندی خرافی اما بی‌ریا و از طرفداران پرحرارت و جدی آقای خمینی بود اما چون خواسته‌های آن دسته از قدرتمندان حکومت را که سرمست اقتدار تازه به دست آمده بودند، طابق النعل بالنعل اجراء نمی‌کرد از صحنه زندگی حذف شد!! جای تعجب است که آقای خمینی چگونه در مقابل چنین حادثه‌ای واکنش جدی بروز نداد و کسانی که به ماجرای دستگیری و مرگ پر ابهام ایشان مرتب بودند، مورد مؤاخذه قرار نگرفتند!! نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ مُضَلَّاتِ الْفِتَنِ.

به یاد این حدیث افتادم که امام صادق(ع) درباره‌ی علمای سوء فرموده: «إِنَّ شِرَارَكُمْ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُوْطَأَ عَقْبُهُ إِنَّهُ لَا يَدَّ مِنْ كَذَابٍ أَوْ عَاجِزِ الرَّأْيِ» «همانا بدترین شما کسی است که دوست می‌دارد [مردم] پشت سرش راه بیفتند [و او مقتدایشان باشد] ناگزیر او باید دروغگو باشد یا از [اظهار] رأی [باطنی خود] عاجز باشد [و موافق پسند پیروان سخن بگوید]» و فرموده: «إِنَّ مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ عَذَاباً (حَسْرَةً) يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ وَصَفَ عَدْلًا وَ عَمِلَ بَعِيْرَهُ» «همانا روز قیامت شدیدترین عذاب و حسرت از آن کسی است که عدل و انصاف را وصف کند و توضیح دهد اما [خودش] بر خلاف آن عمل کند!» و رسول خدا(ص) فرمود خداوند می‌فرماید: «وَيَلُ لِّلَّذِيْنَ يَخْتَلُوْنَ الدُّنْيَا بِالدِّينِ وَ وَيَلُ لِّلَّذِيْنَ يَقْتُلُوْنَ الَّذِيْنَ يَأْمُرُوْنَ بِالْقِسْطِ مِنَ

النَّاسِ وَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَسِيرُ الْمُؤْمِنُ فِيهِمْ بِالتَّقِيَّةِ، أَيْ يَغْتَرُونَ أَمْ عَلَيَّ يَجْتَرُونَ فِي حَلَفَتُ لِأَتِيحَنَّ لَهُمْ فِتْنَةً تَتْرُكُ الْحَلِيمَ مِنْهُمْ حَيْرَانَ» (وای بر کسانی که دین را وسیله به دست آوردن دنیا کنند، و وای بر کسانی که آنان را که به عدالت و انصاف امر می کنند، می کشند و وای بر کسانی که مؤمن درمیانشان با خوف و تقیّه زندگی می کند، آیا به واسطه [رأفت و رحمت] من مغرور شده اند یا بر من جری و گستاخ گردیده اند، به خودم سوگند که فتنه ای برایشان مهیا کنم که حتی شخص بردبارشان حیران شود!) (أصول کافی، ج ۲، باب «طَلَبُ الرَّئِاسَةِ»، حدیث ۸ و باب «مَنْ وَصَفَ عَدْلًا وَ عَمِلَ بَعِيْرَهُ»، حدیث ۱ و ۲ و باب «اِحْتِثَالِ الدُّنْيَا بِالذِّينِ»، حدیث ۱). به نظر ما مسؤولین کشور به دروغ ادعای حبّ علی (ع) دارند^(۱)، شیعه و پیرو علی (ع) و محبّ صادق او قطعاً ماییم که واقعاً آن امام همام را از روایات دروغین که به حضرتش نسبت داده اند، مبری می دانیم و سعی می کنیم از آن حضرت تبعیت کنیم. امیر المؤمنین (ع) در زمان خلافتش - تا زمانی که خوارج دست به شمشیر نبرده و به آزار و کشتن سایرین اقدام

۱- از امیر المؤمنین (ع) منقول است که فرمود: آگاه باشید که این اّمت مانند سایر اّمم پیشین دچار تفرقه می شود پس از شرّ اتفاقات آینده به خدا پناه می بریم آگاه باشید که این اّمت به هفتاد و سه فرقه، متفرّق خواهد شد که بدترین آنها فرقه ای است که خود را به [ناحق] به من منسوب می شمارد ولی عمل مرا انجام نمی دهد پس چون ایشان را دریافتید و دیدید به دین و آیین خویش پایبند باشید و هدایت پیامبران را دنبال کنید و سنّت آن حضرت را پیروی کنید و آنچه بر شما مشکل می شود بر قرآن عرضه نمایید پس هرچه را قرآن [به رسمیت] شناخت بدان پایبند باشید و هرچه را قرآن ردّ و انکار کرد شما نیز ردّ کنید و به پروردگاری خدای - عَزَّوَجَلَّ - و به اسلام به عنوان دین و به قرآن به عنوان داور و امام خشنود باشید» «أَلَا إِنَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ لَا بُدَّ مُتَفَرِّقَةً كَمَا افْتَرَقَتِ الْأُمَّةُ قَبْلَهُمْ فَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّ مَا هُوَ كَائِنٌ أَلَا وَ إِنَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ سَتَفْتَرِقُ عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً شَرُّهَا فِرْقَةٌ تَنْتَحِلُنِي وَ لَا تَعْمَلُ بِعَمَلِي فَقَدْ أَدْرَكْتُمْ وَ رَأَيْتُمْ فَالزِمُوا دِينَكُمْ وَ اهْدُوا بِهَدْيِ نَبِيِّكُمْ وَ اتَّبِعُوا سُنَّتَهُ وَ اعْرِضُوا مَا أَشْكَلُ عَلَيْكُمْ عَلَى الْقُرْآنِ فَمَا عَرَفَهُ الْقُرْآنُ فَالزِمُوهُ وَ مَا أَنْكَرَهُ فَزُدُوهُ وَ ارْضُوا بِاللَّهِ - عَزَّوَجَلَّ - رَبًّا وَ بِالْإِسْلَامِ دِينًا وَ بِالْقُرْآنِ حَكَمًا وَ إِمَامًا» (تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۷۹) چنانکه از امام صادق (ع) نیز نقل شده که فرمود: «مَا أَحَدٌ أَعْدَى لَنَا مِمَّنْ يَنْتَحِلُ مَوَدَّتَنَا» (احدی با ما دشمن تر نیست از کسی که [به ناحق] خود را به دوستی ما منتسب می دارد!) (رجال کشی، ص ۲۵۹) و نیز ر.ک. **عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول**، حاشیة صفحه ۹ و ۱۰.

نکرده بودند - هیچ محدودیتی برای آنها ایجاد نفرمود و حتی حقوق آنها از بیت المال را قطع نکرد و با اینکه به حضرتش اسائهٔ ادب می کردند مانع سخن گفتنشان نشد اما امروز مدعیان حبّ علی (ع) چندین بار مرا زندانی کرده و کمتر به قتلم بسته اند و اجازه نمی دهند هیچ کس خلاف سلیقهٔ آنها سخن بگوید و به حقیر اجازه نمی دهند در منزل با معدودی از دوستان نماز جمعه بخوانم و جلسات هفتگی تفسیر را در منزل ممنوع کرده اند!!

اینگونه اداره کردن کشور اسلامی جز اینکه ننگهایی مشابه اعمال ننگین کلیسای قرون وسطی برای این حکومت ثبت شود، ثمرهٔ دیگری نخواهد داشت فقط باید چشم گریان و از صمیم قلب و نیت خالص از خدای متعال بخواهیم که آیندگان این کارها را به حساب اسلام نگذارند و دریابند که این اعمال هیچ ربطی به اسلام و قرآن کریم ندارد همچنانکه اعمال آباء کلیسا هیچ ربطی به تعالیم حضرت عیسی (ع) نداشت. من این روزها دائماً دعا می کنم که خدا اسلام را از خطر آخوندهای خرافی محفوظ بدارد. آمین یا رب العالمین.

این روزها که این صفحات را اصلاح و تکمیل می کنم میزبانم - که خدایش جزای خیردهاد - کتابی را به من نشان داد به نام «علم پیامبر و امام در قرآن» تألیف «احمد مطهری» و «غلامرضا کاردان» که مؤسسهٔ «در راه حق» قم چاپ کرده بود، بسیارافسوس خوردم که دیدم از این کتاب در یک نوبت چاپ، سی هزار نسخه چاپ کرده اند اما به کتب این حقیر و نظایر اینجانب اجازهٔ نشر نمی دهند!! «ساء ما یعملون». ای کاش اجازه می دادند که گفته های ما نیز منتشر شود تا مردم خود قضاوت کنند.

باری، کتاب «علم پیامبر و امام در قرآن» اشکالات بسیار دارد. روایات مذکور در این کتاب روایات خرافی «بصائر الدرجات» صفّار و «کافی» کلینی و سید هاشم بحرانی و است که روایت معتبر از نامعتبر را تمیز نمی داند و با قرآن به اندازهٔ لازم آشنا نبوده اند. ضرور است کتاب «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» مطالعه شود تا بدانیم کلینی و امثال او چقدر با اسلام و قرآن آشنا بوده اند!

بیشتر اقوال این کتاب درباره آیات قرآن نیز محل اشکال است، به عنوان نمونه هنگام تورتق کتاب «علم پیامبر و امام در قرآن» دیدم که در صفحه ۱۰۴ و ۱۰۵، هفت آیه قرآن را ذکر کرده‌اند که ما نیز آنها را به قرار زیر می‌آوریم:

۱- **يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا** [سورة الأحزاب: ۴۵] «ای پیامبر ما تو را فرستادیم درحالی که شاهد و بشارت دهنده و بیم دهنده‌ای».

۲- **إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا** [سورة الفتح: ۸] «همانا ما تو را فرستادیم درحالی - که گواه و بشارت دهنده و بیم دهنده باشی».

۳- **إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا** [سورة المزل: ۱۵] «همانا به سوی شما^(۱) پیامبری فرستادیم که شاهد بر شماست همان طور که به سوی فرعون پیامبری فرستادیم».

۴- **فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَؤُلَاءِ شَهِيدًا** [سورة النساء: ۴۱] «پس چگونه بود وقتی که از هر امتی گواهی آوریم و تو را گواه بر اینان آوریم».

۵- **وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَىٰ النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا** [سورة البقرة: ۱۴۳] «این چنین شما را امتی وسط (= معتدل یا نیکو) قرار دایم تا آنکه گواهان بر مردم باشید و پیامبر گواه بر شما باشد».

۶- **يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَأْنَا اللَّهُ مِنْ أَحْبَابِكُمْ وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عِلْمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ** [سورة التوبة: ۹۴] «هنگامی که به مدینه بازگشتید با عذرخواهی به سوی شما می‌آیند به آنان بگو عذر نیاورید هرگز گفتار شما را تصدیق نمی‌کنیم هانا خداوند

۱- مؤلفین کتاب به جای «شما»، «تو» نوشته‌اند.

ما را از اخبار شما آگاه ساخته است و به زودی خداوند عمل شما را خواهد دید و همچنین پیامبر او سپس به سوی [خداوند] دانای غیب و شهادت باز گردانده می‌شوید پس شما را بدانچه می‌کردید آگاه خواهد فرمود».

۷- وَقُلْ اَعْمَلُوا فَيَسِّرَ اِلَيْكُمْ وَاَلَمْ يُؤْمِنُوا وَاسْتَرْدُّوْنَ اِلَىٰ عِلْمِ الْغَيْبِ

وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ [سورة التوبة: ۱۰۵] «و بگو عمل کنید به زودی خداوند عمل شما را خواهد دید و همچنین پیامبر او و مؤمنان و به سوی [خدای] دانای غیب و شهادت باز گردانده می‌شوید پس شما را بدانچه می‌کردید آگاه خواهد فرمود».

أولاً: قبل از اینکه به آیات فوق پردازیم لازم است متذکر شویم که کلمه «غیب» همیشه به معنایی که غالباً از آن مراد می‌شود و همواره یکی از موارد مناقشه ما با خرافیین بوده، نیست و گاهی به معنای اموری است که به عنوان اصول و فروع و اخبار شریعت و خبرهایی که در قرآن آمده می‌باشد که به پیامبر - فقط به پیامبر و لاغیر- وحی می‌شود که از آن جمله است آیه: قُلْ اِنْ اَدْرِيْٓ اَقْرَبُ مَا تُوْعَدُوْنَ اَمْ يَجْعَلُ لَهٗ رَبِّيْٓ اَمَدًا . عَلِمْتُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلٰى غَيْبِهٖٓ اَحَدًا . اِلَّا مَنْ اَرْتَضٰى مِنْ رَّسُوْلٍ فَاِنَّهٗ يَسْتَلِكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهٖ رَصَدًا . لِيَعْلَمَ اَنْ قَدْ اُبْلَغُوْا رِسَالَتِ رَبِّهٖمْ وَاَحَاطَ بِمَا لَدَيْهٖمْ وَاَحْصٰى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا [سورة الجن: ۲۸ تا ۲۵] «ای پیامبر) بگو نمی‌دانم آیا آنچه وعده داده می‌شوید نزدیک است یا پروردگارم برای آن مدت و فاصله [دراز] قرار می‌دهد دانای غیب و نهان است که هیچ کس را بر غیب خویش آگاه نمی‌سازد مگر کسی که او را به پیامبری پسندد که از پیش و پس وی ناظران و نگاهبانانی می‌گمارد تا معلوم بدارد که پیامها و رسالات پروردگار شان را ابلاغ کرده‌اند و [خداوند] به آنچه که نزد ایشان است [علم و] احاطه دارد و همه چیز را به عدد [ویکان یکان] برشمرده است» و نیز آیه: وَمَا هُوَ عَلٰى الْغَيْبِ بِضٰنِنٍ [سورة النکویر: ۲۴] «او (= پیامبر) در اظهار [اخبار] غیب بخیل نیست (و از گفتنش دریغ ندارد)».

بدیهی است غیبی که خدا در اختیار هیچ کس نمی‌گذارد مگر پیامبری که در اظهار آن هیچ بُخل و دریغی ندارد و از پیش و پس او نگاهبانانی به نظارت مشغول اند تا «غیب» کاملاً وبی‌کم و کاست و بدون تغییر به بندگان برسد همان چیزی است که از آن به شریعت اسلام تعبیر می‌شود و فقط به پیامبر می‌رسد و آن حضرت آنچه را که به وی رسیده به صورت یکسان به همه اعلام و ابلاغ می‌کند^(۱) (الأنبیاء: ۱۰۹). این معنای «غیب» بالکُلِّ از بحث ما و همهٔ مسلمین خارج است و مخالف ندارد بلکه بحث ما دربارهٔ «آگاهی و اطلاعی است که دیگران [یعنی غیر از پیامبر و امام] از [داشتن] آن عاجز و ناتوان باشند و با وسائل و اسباب عادی و طبیعی به دست نیامده باشد ولی آنچه علم و آگاهی بدان تعلق گرفته لازم نیست که از امور غیر محسوس باشد و یا آنکه در حیطة حواس ظاهری قرار نگیرد، حتی شخص از راه‌های غیر عادی اموری را مشاهده کند از قدرت و توانایی عامهٔ مردم و نوع افراد، خارج باشد علم غیب شمرده خواهد شد^(۲)» یعنی همان معنایی که در آیاتی از قبیل آیات زیر آمده است:

۱- قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنِّي أَنْتَبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ [سورة الانعام: ۵۰] «(ای پیامبر) بگو به شما نمی‌گویم که خزائن خداوند نزد من است و [بگو] غیب نمی‌دانم و به شما نمی‌گویم که فرشته‌ام، جز آنچه را که به من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم».

۲- قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَسْتَكْبَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنِّي أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَنَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ [سورة

^۱ - چنانکه در حدیث آمده است به حضرت علی(ع) گفتند چیزی از چیزهایی که پیامبر(ص) در خفا به تو فرموده به ما بگو. آن حضرت فرمود: پیامبر(ص) چیزی که از دیگران پنهان کرده باشد، به من نفرموده است: «مَا أَسْرَّ إِلَيَّ شَيْئًا كَتَمَهُ النَّاسُ» (التاج الجامع للاصول: ج ۳/ص ۱۰۹، به نقل از صحیح مسلم).

^۲ - علم پیامبر امام در قرآن، ص ۱۳.

الأعراف: ۱۸۸] «ای پیامبر) بگو من برای خویشتن مالک (صاحب اختیار) سود و زیانی نیستم مگر آنچه خدای خواهد و اگر غیب می دانستم هر آینه خیر بسیار می اندوختم و بدی به من نمی رسید من جز هشدار دهنده و بشارت آورنده برای مؤمنان نیستم».

۳- وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ إِنِّي إِذَا لَمِنَ

الظَّالِمِينَ [سورة هود: ۳۱] «من به شما نمی گویم خزائن خداوند نزد من است و من غیب نمی دانم و نمی گویم من فرشته ام و درباره کسانی که نظرتان [آنان را] خوار می بیند، نمی گویم خدا هرگز ایشان را خیر نمی دهد، خدا به آنچه در جان ایشان است داناتر است، همانا چنانچه [این چنین بگویم] هر آینه از ستمکاران ام» و نظایر اینها.

ثانیاً: ضرور است خواننده درباره آیات ششم و هفتم (یعنی آیه ۹۴ و ۱۰۵ سوره توبه) که مورد سوء استفاده مؤلفین کتاب قرار گرفته به قرآن کریم مراجعه کند تا بداند قبل از آیه ۹۴، خدا در آیه ۹۱ به بعد، کسانی را که جهاد به مال و جان بر آنها واجب نبوده بیان فرموده و آنها را مستحق ملامت و نکوهش نمی داند سپس در آیه ۹۳ و ۹۴ می فرماید ملامت و مؤاخذه بر کسانی است که توان جهاد دارند اما در آن مشارکت نمی کنند لیکن هنگامی که از جهاد باز گردید بهانه آورده و از شما عذرخواهی می کنند. ای پیامبر در آن زمان به ایشان بگو که عذرخواهی نکنید خدا ما را از اخبار شما آگاهی داده و به زودی خدا و رسولش عمل شما را خواهند دید سپس به سوی خدایی که دانای غیب و شهادت است باز گردانده می شوید و او شما را از آنچه می کرده اید خبر می دهد.

پرواضح است که آیات فوق و از جمله آیه ۹۴ و ۱۰۵ سوره توبه درباره غزوه تبوک نازل گردیده که چون منافقین احتمال نمی دادند سپاه اسلام از جنگ با رومیان سالم باز گردد از شرکت در جهاد خودداری کردند اما هنگامی که بر خلاف انتظارشان مجاهدین اسلام سالم باز گشتند ایشان زبان به عذرخواهی گشودند! لذا در آیات منظور، خدا به رسول خود

فرموده - و طبعاً رسول خدا(ص) نیز سایر مؤمنین را از اخبار الهی مطلع ساخته - که ای پیامبر به ایشان بگو عذر خواهی نکنید بلکه عمل شرط است و ادعای زبانی مقبول نیست، خدا اخبار شما را به ما رسانیده و ما می‌دانیم که ادعاهای شما صحّت ندارد. به زودی در جنگهای آینده عمل شما را خدا و رسول او خواهند دید که برای جهاد حاضر خواهید شد یا خیر؟ و دانسته خواهد شد که آیا از نفاق خود توبه می‌کنید یا بر نفاق خود باقی می‌مانید. سپس در آیات بعدی ادامه می‌دهد، هنگامی که باز گردید تخلف کنندگان از جهاد به منظور جلب رضایت شما سوگند می‌خورند. شما از آنها روی بگردانید که آنها پلیداند و اگر شما از آنها راضی شوید خدا از قوم فاسق راضی نمی‌شود. سپس گروهی از بادیه‌نشینان منافق را ذکر فرموده که پرداخت زکات و انفاق کردن را زیان و غرامت می‌دانند و در آیات بعدی بادیه‌نشینان مؤمن و نیز پیشاهنگان نخستین از مهاجر و انصار و همچنین کسانی را که عملاً از آنان پیروی می‌کنند و بعد از آن، بادیه‌نشینان منافق که اطراف مدینه ساکن بوده و منافقانی را که در داخل مدینه بودند - و به تصریح قرآن، پیامبر آنها را نمی‌شناخت، در حالی که اگر پیغمبر حتی به علم غیراستقلالی شاهد اعمالشان می‌بود، طبعاً آنها را می‌شناخت (فتأمل جداً). و سپس گروه دیگری را معرفی فرموده که کردار نیک و بد را به هم آمخته‌اند ولی به گناهان خود اعتراف و اقرار کرده‌اند، آنگاه می‌فرماید از اموال کسانی که ذکرشان رفت زکات بگیر که خدا توبه بندگان را نمی‌پذیرد، سپس بار دیگر در آیه ۱۰۵ به رسول خود می‌فرماید، به اینان بگو عمل کنید که کردار شما را خدا خواهد دید و پیامبرش و مؤمنین نیز خواهد دید و لازم نیست که به زبان ادعا کنید. باید توجه داشته باشیم که آیه ۱۰۵ مبین و مُفسِّر آیه ۹۴ است^(۱).

آیه ۱۰۵ فرموده خدا و پیامبر و مؤمنان عمل شما را خواهند دید یعنی آیه شریفه آنها را به عمل تشویق نموده و به آنان اطمینان می‌دهد که هرگاه عمل کنید عمل شما برای خدا و پیامبر

^۱ - در مورد آیات ۹۴ و ۱۰۵ سوره توبه مراجعه شود به عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول، ص ۱۶۷ تا ۱۷۰.

و مؤمنین مغفول و نا دیده نمی ماند. پُر واضح است که خدا نیازی ندارد به اینکه عملی تحقّق خارجی بیابد تا خدا آن را ببیند و بدان عالم شود! سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُقُولُونَ عَلُوّاً كَبِيراً.

کیست که ندارند همه چیز برای خدا، پیش از ایجاد و هنگام ایجاد و پس از ایجاد شدن، یکسان است و خدا ازلاً بر همه چیز بصیر و علیم و خبیر و شهید است. به قول شیخ طوسی در تفسیر «التّبیان» (ذیل آیات ۹۴ و ۱۰۵ سوره توبه) با اینکه خدا به همه چیز قبل از موجود شدن، عالم است اَمَّا استعمال رؤیت به صورت مستقبل (سیرِی) نسبت به خدا بدین منظور است که خدای تعالی در هنگام موجود شدنِ امور نیز بدانها علم دارد و این علمِ مقارنِ موجود شدنِ چیزی که قبلاً و ازلاً بدان عالم بوده موجِدِ حالت یا علم جدیدی در خدا نشده و موجب افزایش علمِ الهی نمی گردد و منظور از رؤیتِ الهی علمی است که به معنای معرفت و آگاهی قطعی است و از این رو یک مفعول گرفته و جائز نیست برای خدا علمی را که به معنای «ظنّ» است فرض کنیم. (انتهی) درحالی که غیر خدا چنین نیست. علاوه بر این رؤیتِ الهی و بصیر بودن خدا با چشم نبوده و محدود به حدّی و مقید به قیدی نیست درحالی که دیدن و حصول علم بصری برای بشر، مفید به قیود بسیاری است که از آن جمله فقط با چشم و فقط هنگام تحقّق و حضور چیزی از فاصله‌ای محدود در برابر چشم، میسر است و حرف استقبال «س» برسر فعل مضارع «یرِی» در مورد غیر خدا، مُفهِم این معنی است، به عبادت دیگر فعل نسبت به هر یک از فاعلهای خود معنایی خاصّ و متناسب با وضعیّت او را می رساند. (فَلَا تَجَاهَلْ)

بنابراین عطف رسول و مؤمنین - که بشر و محدوداند - به خدای لَیْسَ كَمِثْلِهِ شَیْءٌ، بدین معنی نیست که ممکن است بشر مانند خدا بصیر شود!! بصیرت خدا کجا و بصیرت غیر خدا کجا؟! «أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟»

بصیرت پیامبر و مؤمنین که همگی بشرانند، بصیرتی محدود است که فقط با چشم و فقط هنگام ظهور چیزی یا عملی، میسر می شود و آنها نمی توانند شاهد همه اعمال پنهان و آشکار همه مؤمنین باشند. این موضوع به قدری بدیهی است که هیچ عاقلی عطف پیامبر و مؤمنان را

به خدای تعالی در موضوع رؤیت، بهانه نمی‌کند تا بصیر و شهید بودن خدا و بشر را مشابه بداند! بنابراین نمی‌توانیم عمومیت لفظ «مؤمنین» را نقص کنیم و بگوییم علاوه بر پیامبر فقط سیزده مؤمن - که بسیاری از آنها در زمان نزول آیه ولادت نیافته بودند - بیننده و شاهد همه اعمال پیدا و پنهان مردم خواهند بود!!

به جای آنکه بی‌دلیل، عمومیت لفظ «مؤمنین» را نقص کرده و آن را به چند تن اختصاص دهیم و آنها را مانند خدا، شاهد و ناظر همه اعمال آشکار و نهان مؤمنین بشماریم معقولتر آن است که از تفاوت بصیر و شهید بودن خدا با غیرخدا که بر کسی پوشیده نیست، تغافل یا غفلت نکنیم. (فتأمل)

علاوه بر این می‌دانیم که خدا از تجسس و اطلاع بر گناهان غیر نهی نموده و می‌فرماید: **وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا** [سورة الاسراء: ۱۷ و الفرقان: ۵۸] «و کافی است که پروردگارت به گناهان بندگانش آگاه و بیناست». اصولاً همه می‌دانند دیدن بسیاری از اعمال مردم بر رسول خدا(ص) و سایر مؤمنین بلااستثناء حرام است! (فتأمل)

حضرت علی(ع) نیز در نامه‌ای به یکی از کارگزارانش او را به تقوی الهی در کارهای پنهانی امر فرمود و جُز خدا را شاهد اعمال مخفی بندگان ندانسته است. در نامه ۲۶ نهج البلاغه می‌خوانیم: «أَمْرُهُ بِتَقْوَى اللَّهِ فِي سَرَائِرِ أَمْرِهِ وَ خَفِيَّاتِ عَمَلِهِ حَيْثُ لَا شَاهِدَ (شَهِيدَ) غَيْرُهُ» «او را به پروا و پرهیزکاری از خدا در امور نهانی و اعمال مخفی و پوشیده‌اش فرمان داده، جایی که هیچ شاهد و ناظری غیر از خدا نیست». (فتأمل)

آنحضرت در امور پوشیده و پنهان مردم، شاهد و حاکم را یکی دانسته و فرموده: «اتَّقُوا مَعَاصِيَ اللَّهِ فِي الْخَلَوَاتِ فَإِنَّ الشَّاهِدَ هُوَ الْحَاكِمُ» «از ارتکاب گناه و نافرمانی خدا در خلوتها پرهیزید که شاهد [اعمالتان] همان داور و حاکم است». (نهج البلاغه، کلمات قصار ۳۲۴).

جالب است که مؤلفین در کتاب خود نوشته‌اند که در کتب لغت، کلمه «شَهِدَهُ» یعنی حاضر گردید و شاهد بود و کلمه «شَهِد» به معنای حاضر است و به محل حضور و گرد آمدن مردم «مَشْهَد» گفته می‌شود و می‌دانند که در نهج البلاغه «شهود» در مقابل «غیاب» استعمال

شده و امیر المؤمنین (ع) فرموده: «إِنْ شَهِدَ لَمْ يُعْرِفْ وَ إِنْ غَابَ لَمْ يُفْتَقَدْ» «اگر حاضر باشد شناخته نمی‌شود و اگر غائب شود مورد پی‌جویی قرار نمی‌گیرد» (خطبه ۱۰۳) و فرموده: «مَا لِي أَرَاكُمْ شُهُوداً غُيَّباً» «چه می‌شود که شما را ... حاضرانی مانند غائبان می‌بینم؟» (خطبه ۱۰۸) و فرموده: «هَذَا مَا اجْتَمَعَ عَلَيْهِ أَهْلُ الْيَمَنِ شَاهِدُهُمْ وَ غَائِبُهُمْ» «این همان پیمانی است که اهالی یمن ... حاضر و غائبان بر آن اتفاق کرده‌اند» (نامه ۷۴). اما عقل خود را به کار نگرفته‌اند که ممکن نیست غیر خدا - از جمله انسان - چه زمانی که در دنیای فانی است و چه زمانی که به عالم باقی منتقل شده یعنی چه در حیات و چه در ممات، در آن واحد در دو جا شاهد و ناظر دو عمل باشد، تا چه رسد به مکانهای بسیار و بی‌شمار!! و فقط خداست که متصف است به صفت «لَا يَشْعَلُهُ شَأْنٌ عَنِ شَأْنٍ»، چنانکه حضرت امیر (ع) نیز این صفت را مختص حق تعالی دانسته و لاغیر، و فرموده: «اللَّهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ وَ أَنْتَ الْخَلِيفَةُ فِي الْأَهْلِ وَ لَا يَجْمَعُهُمَا غَيْرُكَ لِأَنَّ الْمُسْتَخْلَفَ لَا يَكُونُ مُسْتَصْحَباً وَ الْمُسْتَصْحَبُ لَا يَكُونُ مُسْتَخْلِفاً» «پروردگارا تو در سفر همراه مایی و [در عین حال] تو در خانواده [ما که همراهان نیستند] راهبر و سرپرست ایشان و جز تو کسی جمع این دو [صفت] نتواند زیرا کسی که جانشین مسافر [در خانواده] است، همسفر نتواند بود و همسفر راهبر و سرپرست [خانواده] نمی‌باشد» (نهج البلاغه، خطبه ۴۶).

با توجه به مسائل بالا درمی‌یابیم که در سایر آیات نیز مسأله شهادت و نظارت غیر خدا به صورتی است که بیان گردید، از جمله در آیه وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا^(۱) لِتَكُونُوا

^۱ - چنانکه مفسرین نیز توجه و تفتن کرده‌اند کلمه «وسط» در این آیه به معنای «نیکو» است زیرا غالباً اعتدال و میانه روی نیز نیکو و مطلوب است، چنانکه در آیه: قَالَ أَوْسَطُهُمْ أَلْمَأُفَلُ لَكْرًا لَوْلَا نُسَخِّحُونَ [سورة القلم: ۲۸] «بهترینشان گفت آیا به شما نگفتم که چرا تسبیح حق نمی‌گویید» لذا ما نیز آیه را به صورتی که در بالا ملاحظه می‌شود ترجمه کردیم. خصوصاً که قرآن خطاب به معاصرین پیامبر فرموده: كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ [سورة آل عمران: ۱۱۰] «شما نیکوترین امتی هستید که [برای سایر] مردمان پدید آمده است» و الله أعلم، البته مخفی نماند که خدا علت نیکوتر بودن آنان را نیز اعلام فرموده که عبارت است از

شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا [سورة البقرة: ۱۴۳] «و بدین گونه شما را اُمّتی نیکو (یا معتدل و میانه رو) قرار دادیم تا شما بر مردم گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد» و نیز برخلاف ادّعی غُلاة و خرافه فروشان نه بدین معناست که شما مؤمنین شاهد و ناظر همه طاعات و معاصی مردم حتّی در خفا می‌باشید و شهادت می‌دهید و رسول خدا هم نسبت به شما چنین است! در حالیکه اطلاع و تجسّس از اعمال مردم حرام است! بلکه مقصود این است که شما اُمّتی نیکو (یا معتدل) بوده و تا زنده‌اید و از تعالیم پیامبر بهره مند می‌شوید باید تعالیم پیامبر را به سایرین برسانید و ناظر و ناصح آحاد جامعه خود باشید و امر به معروف و نهی از منکر نمایید و در قیامت در مورد کسانی که تعالیم و اوامر و نواهی اسلام را بدیشان اعلام و ابلاغ کرده‌اید، شهادت می‌دهید و پیامبر نیز چنین است که تا زنده و مکلف و در جهان فانی است باید ضمن ابلاغ شریعت اسلام متوجّه اصلاح مردم جامعه خویش باشد و در قیامت شهادت می‌دهد که آنچه خدا خواسته به شما اعلام و ابلاغ کرده است نه اینکه در زمان حیات یا پس از رحلت و انتقال به دنیای باقی از کارهای مخفی مردم مطلع گردد و از اعمال بد مردم غصّه بخورد و دارُ السّلام برزخ برایش دارُ الهمّ و الحزن گردد!! خدای متعال نیز ستّار العیوب است نه کَشّاف العیوب و فقط خدا به احوال و اعمال آشکار و نهان بندگان، علیم و خبیر و بصیر و شهید است و کسی در این صفت - چنانکه گذشت - با او شریک نیست (فلا تجاهل). به عبارت دیگر آیه سوره توبه به عذرآوران می‌فرماید اگر راست می‌گویید برای جبران گذشته، به جای ادّعا، عمل کنید که خدا و پیامبر و مؤمنین اعمال آشکار شما را می‌بینند، سپس به سوی خدا که هم دانای شهادت و امور آشکار و هم دانای غیب و امور پنهان است بازگردانده می‌شوید و خدا که بر همه چیز شهید و شاهد است شما را از اعمالتان - اعمّ از ظاهر و باطن - آگاه کرده و درباره آنها حکم می‌کند نه اینکه بفرماید پیامبر یا برخی از مؤمنان صفت خدا را که شاهد ظاهر و باطن است، کسب می‌کنند!! (فتأمل)

ایمان به خدا و آمر بودن به معروف و ناهی بودن از منکر و طبعاً کسی که چنین نباشد، نیکوتر نخواهد بود. (فتأمل)

مضافاً بر اینکه موضوع شهادت در این آیه مکرر شده و هر دو در این آیه به یک معنی است زیرا معطوف و معطوفٌ عَلَیْهِ هر دو بشراند و با اینکه روحشان فانی نیست ولی زنده و مردهٔ ایشان هم یکسان نیست (فاطر: ۲۲). بنابراین شهادت مؤمنین هر طور که باشد شهادت رسول نیز همان گونه است و یک کلمه را **بی دلیل و مدرک** نمی توان در یک آیه دو جور معنی کرد. علاوه بر این اگر انبیاء - چه در زمان حیات و چه پس از وفات - شاهد همهٔ اعمال مردم می بودند حضرت نوح (ع) در زمان حیات نمی فرمود **وَمَا عَلِمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ** [سورة الشعراء: ۱۱۲] «ومن چه دانم که آنان (= پیروانم) چه می کرده اند؟» و حضرت عیسی (ع) در قیامت عرض نمی کرد: **كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ** [سورة المائدة: ۱۱۷] «تا آن زمان که در میانشان بودم شاهد و گواه بر ایشان بودم و هنگامی که مرا وفات دادی تو خود مراقب ایشان بودی و تویی که بر همه چیز شاهد و گواهی». (فتأمل جداً) بلکه انبیاء از جمله حضرت عیسی شهادت می دهند که توحید و دین خدا را همان گونه که خداوند بدیشان رسانیده است به مردم ابلاغ کرده اند نه اینکه شاهد یکایک اعمال مردم بوده اند.

همچنین خدا به رسول خود فرموده: **وَمَا كُنْتُ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ وَمَا كُنْتُ مِنَ الشَّاهِدِينَ** [سورة القصص: ۴۴] «و هنگامی که فرمان [نبوت] را به موسی دادیم تو در جانب غربی [طور] نبوده و از شاهدان و حاضران نبودی»^(۱) معلوم می شود شاهد بودن پیامبر غیر از شاهد بودن خدا است. همچنین می دانیم که نصاری پس از حضرت مسیح و حضرت مریم - عَلَیْهِمَا السَّلَام - آن دو بزرگوار را «إله» گرفتند (المائدة: ۱۱۶) و روز قیامت آنها

^۱ - آیات ۴۴ تا ۴۶ سورة قَصَص دَلَالَت بَیْن دارد بر کذب اخبار وارده در کتب حدیث که حضرت محمد (ص) و علی بن ابی طالب (ع) قبل از انبیاء و با همهٔ انبیاء بوده اند زیرا در حالی که خود محمد (ع) با انبیاء و در زمان انبیاء سابقین نباشد و از حال ایشان اطلاعی نداشته باشد بلکه پس از چهل سالگی و به واسطهٔ وحی و اخبارِ اِلهی مطلع گردد به طریقِ اُولی وصیّ او نیز نبوده و اطلاع نداشته است.

نسبت به این کار منحرفین، اظهار بی‌اطلاعی می‌کنند و این کار، خود دلیل است بر اینکه اعمال عباد به انبیاء ارائه نمی‌شود.

ثانیاً: مؤلفین کتاب تجاهل کرده‌اند که در قرآن کلمه «أُمَّت» همیشه به معنای «همه پیروان یک آیین» نیست. از قبیل اُمت یهود که همه پیروان حضرت کلیم الله (ع) را شامل بوده و اُمت نصاری که همه پیروان حضرت مسیح (ع) را شامل است و هکذا بلکه لازم است بدانیم گاهی به گروهی از یک اُمت و یا تعدادی از مردم نیز «أُمَّت» گفته می‌شود. فی المثل کلمه «أُمَّة» در آیه: **وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِّنَ النَّاسِ يَسْقُونَ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ** [سورة القصص: ۲۳] «و چون [موسی] به آب مدین رسید گروهی از مردمان را بر آن یافت که [دامهای خویش را] سیراب می‌کردند و نزدیک ایشان دو زن یافت» و یا در آیه: **وَإِذْ قَالَتْ أُمَّةٌ مِّنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ** [سورة الأعراف: ۱۶۴] «و (یاد آر) آنگاه که گروهی از ایشان (= بنی اسرائیل) [به برخی دیگر] گفتند چرا گروهی را اندرز می‌دهید که خداوند ایشان را هلاک می‌سازد» در اینگونه آیات «أُمَّت» به معنای یک گروه است نه همه پیروان یک دین.

همچنین است خطاب جمع مخاطب در قرآن، که لازم است بدانیم خطاب به جمع حاضر همیشه متوجه همه اُمت یا همه مسلمین نیست. آری، در آیاتی از قبیل: **كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ** [سورة البقرة: ۱۷۸] «بر شما قصاص نوشته شده» و **كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ** [سورة البقرة: ۱۸۳] «بر شما روزه داری نوشته و مقرر گردید» و کثیری از موارد مشابه، خطاب جمع، ناظر بر همه مسلمین - اعم از گذشتگان و معاصرین و آیندگان - یعنی خطاب به اُمت اسلام است اما در مواردی نیز خطاب جمع حاضر، چنان عمومی‌تری ندارد فی المثل آیات ۱۲۱ تا ۱۲۷ سورة مبارکه «آل عمران» و یا در آیه: **إِنْ يَمَسُّكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِّثْلُهُ** [سورة آل عمران: ۱۴۰] «اگر شما را جراحتی رسید، آن گروه را نیز زخمی همانند آن رسید» ضمیر «كُم» به مجاهدین غزوه «أحد» راجع است نه همه مسلمین و منظور از «الْقَوْم» نیز مشرکین

مکه است و لاغیر. و یا در آیات یازده تا هفده سوره نور، خطاب جمع حاضر متعلّق به همهّ مسلمین نیست^(۱) بلکه راجع است به کسانی که با ماجرای إفک عایشه مرتبط بوده‌اند و هکذا.....

همچنانکه کلمه «ناس» نیز همواره به معنای عامّ مردم نیست بلکه گاهی بر تعداد محدودی از انسانها دلالت دارد نه همهّ مردم در همهّ زمانها، فی المثل در آیه: **الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا** [سورة آل عمران: ۱۷۳] «کسانی که [بعضی از] مردم به ایشان گفتند همانا مردم برای [هجوم به] شما گرد آمده‌اند، از آنان بترسید اما [این خبر] بر ایمانشان افزود» بدیهی است که در اینجا منظور از «ناس» مطلق مردم در همهّ زمانها و مکانها نیست، بلکه مقصود از «ناس» اوّل تعدادی خبرگزار است که به نزد مجاهدین اسلام آمده بودند و منظور از «ناس» دوّم با قیمانده سپاه مشرکین است که قصد بازگشت و هجوم مجدّد بر مجاهدین «أُحُد» را داشتند و یا در آیه: **لُعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ** [سورة یوسف: ۴۶] «باشد که نزد مردم باز گردم، باشد که [تاویل و تغییر خواب ملک را] بدانند» واضح است که منظور از «ناس» در این آیه ملک و سایر مسؤولین دربار و اطرافیان عزیز «مصر» است نه مطلق مردم!! و یا در آیه: **سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَأَسْرَبُوهُمْ** [سورة الأعراف: ۱۱۶] «چشمان مردم را جادو کردند و ایشان را ترساندند» پیداست که منظور همان جمعیتی است که برای دیدن رقابت ساحران با حضرت موسی (ع) آمده بودند نه مطلق مردم یا همهّ جمعیت مصر و هکذا.....».

با توجه به مطالب فوق معلوم می‌شود ادّعی مؤلّفین درباره آیه ۱۵ سوره مَزْمَل - و برخی از آیات دیگر- که «متوجه تمام اّمّت در تمام زمانهاست و در این خطاب به طور وضوح شهادت پیامبر(ع) بر اعمال اّمّت بیان گردیده است^(۲)» عوامفریبی یا مغالطه است.

^۱ - صرف نظر از اینکه اینگونه آیات مایه پندگیری و عبرت همهّ مسلمین است.

^۲ - علم پیامبر و امام در قرآن، ص ۱۰۸ و ۱۰۹.

همچنین است مسأله «جَعَلَ» که ضرور است بدانیم جعلِ الهی در قرآن، به دو قسم جعل مستقیم تکوینی و ایجاد و جعل اعتباری و تشریحی منحصر نیست بلکه در مواردی از سنخ جعل نتیجه و قابلیت است یعنی ترتب نتیجه بر جعلِ الهی نیز جعلِ الهی شمرده می‌شود. این جعلِ اخیر نوعی جعلِ مشروط یا جعلِ غیرمستقیم تکوینی است. فی المثل قرآن فرموده: **وَجَعَلْنَهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ** [سورة القصص: ۴۱] «و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به آتش [دوزخ] دعوت می‌کنند» بدیهی است که خداوند رحمان رحیم حکیم مستقیماً آنها را پیشوای دوزخیان خلق نکرده است بلکه آنها به سبب ظلم و استکبار و حق ستیزی خود و سوء استفاده از اقتدار خویش^(۱) و بنابه سننِ الهی، پیشوایان دوزخیان شدند. زیرا از سننِ الهی است که اگر اکابر و قدرتمندان، ظلم و حق ستیزی کنند خواه و ناخواه عده‌ای بدکاران را به دور خود جمع می‌کنند، چنانکه فرموده: **وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكْبَرًا مُجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا وَ مَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَ مَا يَشْعُرُونَ** [سورة الأنعام: ۱۲۳] «و بدینسان در هر آبادی تباہکاران بزرگش را قرار دادیم که در آن مکر [و فساد و حق ستیزی] نمایند، حال آنکه جز در حق خویش مکر نمی‌کنند و نمی‌دانند» و یا فرموده: **وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْنَا الْقَوْلُ فَنَدْمَرْنَاهَا تَدْمِيرًا . وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ الْقُرُونِ مِنْ بَعْدِ نُوحٍ وَ كَفَى بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا بَصِيرًا** [سورة الأسراء: ۱۶-۱۷] «و چون [بر اثر بدکاری اهالی آبادیها] اراده نماییم که قریه‌ای را نابود سازیم، بزرگان و متنعمان آن را رخصت و فرمان دهیم آنان نیز تباہکاری و نافرمانی کنند [در نتیجه] حکم بر عذاب ایشان ثابت شود [و سزاوار عذاب شوند] آنگاه آنان را هلاک سازیم، هلاکتی کامل و چه بسیار [از اقوام] قرون پس از نوح را هلاک ساختیم و بس است که پروردگارت به گناهان بندگانش آگاه و بیناست» معلوم می‌شود که این یک سننِ الهی در اجتماع بشری است که

^۱ - به آیات ۳۶ به بی سورة قصص توجه فرمایید و نیز سایر آیات قرآن درباره فرعونیان.

چون بزرگان و مقتدرین اجتماع نافرمانی کنند زیردستانشان نیز قهراً پیروی می‌کنند و همگی مستحقّ کفرِ الهی می‌شوند و مسؤولیت اصلی بر عهده بزرگان و قدرتمندان است که امام داعی اِلٰی النَّار می‌شوند نه اینکه خدا آنها را مستقیماً به امامت دوزخ می‌گمارد. (فتأمل و لاتجاهل) چنانکه قرآن می‌فرماید: **إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيْطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ** [سورة الأعراف: ۲۷] «ما شیاطین را دوست کسانی قرار داده‌ایم که ایمان نمی‌آورند» یعنی بنابه سنت الهی کسانی که حقّ پوشی کرده و بی‌تأمل و متعصبانه از آباء و اجداد خود پیروی می‌کنند، طبعاً میان ایشان و شیاطینِ حقّ‌ستیز همجهتی و دوستی برقرار می‌شود.

اگر خدا فرموده: **فِيمَا نَقُضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَنَسِيَةً** [سورة المائدة: ۱۳] «پس به سبب پیمان شکنی ایشان، آنان را لعنت نموده و دل‌هایشان را سخت گردانیدیم (قرار دادیم)» بدیهی است که پروردگار رؤوف حلیم ابتداءً و مستقیماً دل‌های آنان را سخت نیافریده بلکه بنابه سنتِ الهی، نتیجه پیمان شکنی با خدا، قساوت قلب است و هکذا و از این نمونه‌ها در قرآن کم نیست. (فلاتجاهل)

أما متأسفانه مؤلفین کتاب مورد بحث ما، طوری سخن گفته‌اند (ص ۱۱۸) که «جعل» صرفاً یا جعل تشریحی است یا جعل مستقیم و نامشروط تکوینی و چون جعل، تشریحی نباشد ناگزیر تکوینی خواهد بود و لاغیر!! درحالیکه با توجه به مطالب فوق و نمونه‌های فراوان دیگر، «جعل» در آیه ۱۴۳ سوره بقره، جعل سنت و جعل ترتب نتیجه است نه جعل مستقیم و نامشروط تکوینی، بنابراین با توجه به اینکه آیه ۱۴۳ سوره مبارکه بقره درباره تغییر قبله است، هر عاقلی در می‌یابد که خطاب آیه متوجه معاصرین پیامبر است که به تغییر قبله گردن نهادند و در واقع آیه به مسلمین منظور می‌فرماید شما با اطاعت و پیروی از پیغمبر اکرم و ایمان آوردن و اینکه به بهانه جویی یهود درباره قبله وقعی نمی‌نهیید و به شریعت رسول خاتم ملتزم هستید - درحالیکه اهل کتاب که خودشان نیز در قبله با یکدیگر اختلاف دارند و در دل می‌دانند که قبله اسلام درست و بر حقّ است (البقره: ۱۴۴) به هیچ قیمتی حاضر به قبول قبله مسلمین نیستند! - در نتیجه شما امتی نیکو یا معتدل و متوازن شده‌اید و پیامبری که شما را

تربیت و تزکیه نموده و این کتاب آسمانی و حکمت و چیزهایی را که نمی‌دانستید، به شما می‌آموزد (البقره: ۱۵۱) روز قیامت شاهد شماست که تربیت و دانسته‌های خود درباره شریعت الهی را از او گرفته‌اید و شما نیز شاهدان کسانی خواهید بود که دین پیامبر را از شما می‌گیرند. فراموش نکنیم که قرآن کریم از طریق اصحاب پیامبر (ص) به ما رسیده است. آیه ۷۸ سوره مدنی حجّ نیز خطاب به اطرافیان پیامبر که خود را از اعقاب حضرت ابراهیم (ع) می‌دانستند فرموده خدای تعالی، هم در زمان جدّ اعلای شما ابراهیم (البقره: ۱۲۸ و ۱۳۱ تا ۱۳۳ و آل عمران: ۶۷) و هم در این کتاب (= قرآن) شما را «مُسْلِم» و مسلمان نامیده و این دین موافق و مؤید دین نبی شما ابراهیم است پس شما نماز بگزارید و خدا را عبادت و در راه خدا جهاد کنید و اعمال شایسته به جای آورید و حول محور دین خدا گردآید تا در قیامت پیامبر (ص) شاهد شما و شما شاهدان کسانی باشید که دین پیامبر را از شما می‌گیرند. بنابراین اُمّت وسط (= نیکو یا متوازن) شدن ایشان نتیجه اتّباع الرسول است نه جعل مستقیم و نامشروط تکوینی خدا چنانکه بهترین اُمّت شدنشان نتیجه ایمان به پیامبر خاتم و امر به معروف و نهی از منکر است (آل عمران: ۱۱۰) خصوصاً که قرآن کریم فرموده در قیامت از میان هر گروهی شاهدی می‌آوریم (القصص: ۷۵) و تو را ای پیامبر (ص) به عنوان شاهد براینان (= معاصرین پیامبر) حاضر می‌کنیم (النساء: ۴۱) بنابراین بافندگیهای خرافیین که متأثر از روایت بی‌اعتبار است، به دلیل متقن شرعی متکی نیست.

اینک با توجه به مطالبی که گذشت، برای اینکه معنای آیات هفتگانه مورد سوء استفاده خرافیین را بدانیم و فریب بافندگیهای آنها را نخوریم لازم است به مسائل زیر توجه کنیم:

نخست آنکه خدا فرموده: **هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عِلْمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ**

الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ [سورة الحشر: ۲۲] «اوست خداوندی که هیچ معبودی جز او [به حق] نیست

دانای نهان و آشکار است و اوست بخشاینده و مهربان» و نیز فرموده: **أَوْلَمَ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ**

عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ [سورة فصلت: ۵۳] «آیا بسنده نیست که پروردگارت بر هر چیز [پیدا و

پنهان] گواه و شاهد است» و فرموده: **عَلِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَتَعَلَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ** [سورة المؤمنون: ۹۲] «دانای نهان و آشکار و والا و برتر است از آنچه با وی شریک می‌دانند» و بنابراین نباید با اتکاء به روایات بی‌اعتبار، غیرخدا را نیز شاهد کارهای مخفی مردم دانست!

دوم آنکه بدانیم انبیاء(ع) در زمان حیات دنیوی از اعمال پنهان مردم مطلع نبودند، چنانکه قرآن به رسول خود فرموده: **وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ . وَإِذَا تَوَلَّىٰ سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ ۗ وَاللَّهُ لَا تُحِبُّ الْفُسَادَ** [سورة البقرة: ۲۰۴-۲۰۵] «و کسی از مردم هست که در زندگانی این دنیا گفتارش را می‌پسندی و بر آنچه در دل دارد خدا را شاهد می‌گیرد [که نیتی نیکو دارد] و حال آنکه [خدا می‌داند] او لجوج‌ترین دشمن است و چون از نزد تو بازگردد (و یا سرپرست کاری شود) در فساد زمین می‌کوشد و کشت و نسل را تباہ و نابود سازد و خداوند فساد و تباہکاری را دوست نمی‌دارد» درحالی‌که اگر اعمال مفسده خیز چنین کسانی بر پیامبر(ص) عرضه می‌گردید، قطعاً قول بلاعمل آنها را نمی‌پسندید. بنابراین شهادت انبیاء منحصر به حیات دنیوی ایشان و افراد معاصر خودشان است و در زمان حیات دنیوی نیز از احوال و اعمال مخفی مردم مطلع نبوده‌اند. (الشعراء: ۱۲۲) و پس از حیات دنیوی و انتقال به دیار باقی با جهان ما ارتباط ندارند. (المائدة: ۱۱۷) و روز قیامت برخی از معبودان غیر خدا - که انبیاء سابقین نیز از آن جمله‌اند - به عابدین خود می‌گویند خدا برای شهادت میان ما و شما کافی است، ما از عبادت شما بی‌خبر بودیم (یونس: ۲۹). قرآن به رسول خود نیز فرموده: **وَأِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ** [سورة یونس: ۴۶] «و اگر برخی از آنچه که بدیشان [از عذاب] و عده می‌دهیم به تو [در حیات دنیوی] ارائه نماییم یا تو را [پیش از نزول عذاب] وفات دهیم، به هر حال بازگشتشان به سوی ماست، آنگاه خداوند است که بر آنچه انجام می‌دهند شاهد و گواه است»

که معلوم می‌شود اعمال عباد به انبیاء عرضه نمی‌شود و آنها شاهد اعمال همه پیروان و معاصرین خود نیستند^(۱).

سوم آنکه بدانیم شهادت انبیاء در زمینه اصول دین و ابلاغ احکام شریعت به معاصرین خویش است نه همه اعمال مردم. خدایی که فرموده همه پیامبران را در قیامت گرد می‌آوریم و از ایشان می‌پرسیم مردم چگونه دعوت شما را اجابت کردند و انبیاء گویند ما را بدان علمی نیست و فقط تو ای خدا داننده غیب هستی (المائدة: ۱۰۹) و نیز فرموده قطعاً از آنها سؤال می‌کنیم (الأعراف: ۶) به عنوان نمونه بیان فرموده که از حضرت عیسی می‌پرسیم: آیا تو به مردم گفتی که غیر از خدا مرا و مادرم را نیز دو معبود بگیرید؟! عیسی (ع) عرض می‌کند: منزهی تو، مرا نرسد که چیزی بگویم که حق نیست، تو خود درون و باطن مرا می‌دانی اما من آنچه در ذات مقدس توست نمی‌دانم، همانا تویی که دانای غیبیایی. من جز آنچه به من امر فرمودی که خداوند را که پروردگار من و پروردگار شماست، عبادت کنید؛ نگفته‌ام و تا زمانی که در میانشان بودم بر آنان گواه و ناظر بودم و هنگامی که مرا وفات دادی تو خود ناظر و نگاهبان ایشان بوده‌ای و تو بر هر چیز گواهی. (المائدة: ۱۱۶ و ۱۱۷).

حواریون و پیروان و اصحاب آنحضرت نیز که تعالیم دین الهی را مستقیماً و بی واسطه از آن حضرت دریافت کرده‌اند و وظیفه انتقال آن به سایرین را داشته‌اند بر صدق معجزات آنحضرت و تعالیم آن بزرگوار برای دیگران در دنیا و آخرت شهادت می‌دهند که هم تعلیمات آنحضرت را دریافت کردیم و هم شاهد معجزات آنحضرت - از جمله نزول مائده آسمانی - بوده‌ایم. (آل عمران: ۵۳ و المائدة: ۱۱۳)

چنانکه علمای یهود که عالم به تورات بوده‌اند و وظیفه اعلام و ابلاغ آن را به سایرین داشته‌اند نیز از زمره شهود محسوب می‌شوند. (المائدة: ۴۴) و نیز گروهی از کشیشان متواضع که اسلام می‌آوردند نیز در عداد شهود می‌باشند (المائدة: ۸۳) بنابراین شاهد بودن مختص عده‌ای محدود و معدود - مثلاً چهارده نفر - نیست.

^۱ - به حدیثی که در صفحه ۱۹۷ کتاب حاضر آورده‌ایم مراجعه شود.

با توجه به مطالب فوق ملاحظه می‌کنیم که در آیه ۴۵ سوره احزاب و آیه ۸ سوره فتح سه صفت «شاهد» و «بشیر» و «نذیر» ذکر گردیده اما موضوع شهادت و بشارت و اذار نیامده است، لذا موجه‌ترین کار آن است که بدانیم موضوع این مسأله از نظر قرآن کریم چیست. نکته دیگری که نباید مفعول بماند آن است که دو صفت «بشیر» یا «مُبَشِّر» و «نذیر» یا «مُنذِر» در قرآن از صفت «شاهد» برای انبیاء و از جمله پیامبر اکرم (ص) بیشتر و مؤکدتر ذکر شده است و در مواردی که بی‌تردید همه مردم تا روز قیامت، منظور قرآن‌اند، صفت «بشیر و نذیر» ذکر شده است، از جمله:

۱- **إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا** [سورة البقره: ۱۱۹] «همانا ما تو را بشارت بخش و هشدار دهنده گسیل داشتیم».

۲- **فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ** [سورة البقره: ۲۱۳] «خداوند پیامبران را نوید بخش و بیم رسان برانگیخت».

۳- **إِنَّا إِنَّا إِلاَّ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ** [سورة الأعراف: ۱۸۸] «من برای گروهی که ایمان آورند جز هشدار دهنده و بشارت آور نیستم».

۴- **وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلاَّ مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا** [سورة الأسراء: ۱۰۵ و الفرقان: ۵۶] «ما تو را جز نوید بخش و بیم رسان گسیل نداشته‌ایم». چنانکه در باره عموم انبیاء نیز فرموده: **وَمَا تُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلاَّ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ** [سورة الأنعام: ۴۸]. «و فرستادگان [الهی] را جز نویدبخش و هشداردهنده نمی‌فرستیم».

۵- **إِنِّي لَكُمْ مِّنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ وَإِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ** [سورة هود: ۲ و ۱۲] «همانا من از جانب او (خدای حکیم و خیر) هشدار دهنده و بشارت آورم..... همانا تو بیم دهنده‌ای و خداوند است که بر هر چیز سرپرست و نگاهبان است».

۶- قُلْ يَتَّيِبُهَا لِلنَّاسِ إِنْ مَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ [سورة الحج: ۴۹] «بگو ای مردم همانا من برای شما هشدار دهنده‌ای آشکارام».

۷- وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا [سورة سبا: ۲۸] «ما تو را نفرستادیم مگر برای همه مردم [که] نوید بخش و بیم رسان [باشی]».

مسأله دوّم آن است که بدانیم انبیاء به چه بشارت می‌دهند و نسبت به چه انذار می‌کنند؟ قرآن کریم می‌فرماید:

۱- لَتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا [سورة مریم: ۹۷] «تا پارسایان را بدان (= قرآن) نوید بخشی و گروهی لجوج و ستیزه جو را بدان هشدار دهی و بیم رسانی».

۲- وَبَشِّرِ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ [سورة البقره: ۲۵] «و به کسانی که ایمان آورده و کارهای نیکو کردند، بشارت ده که بوستانهای بهشتی دارند که زیر [درختانش] رودها روان است».

۳- واز باب طعنه و تهکّم به منافقین و کفّار فرموده: بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا [سورة النساء: ۱۳۸] «و منافقان را بشارت ده که عذابی دردناک خواهند داشت!» وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ [سورة التوبة: ۳] «آنان را که کفر ورزیدند به عذابی دردناک مژده ده!».

۴- وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ [سورة ابراهیم: ۴۴] «و مردم را از روزی که عذاب بر آنان در آید، بیم ده» و چنانکه درباره مردم شبه جزیره عربستان نیز فرموده: تُنذِرُ يَوْمَ الْجَمْعِ لَا رَبَّ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ [سورة الشوری: ۷] «تا از روز گردآمدن [مردم] که هیچ تردیدی در آن نیست، بیم دهی [در آن روزی که] گروهی در بهشت و گروهی در آتش سوزان [دوزخ] اند».

مسأله سوّم آن است که بدانیم انبیاء در دو صفت «بشیر» و «نذیر» بودن با کتابشان اشتراک دارند یعنی «بشیر» و «نذیر» هم صفت پیامبر است - چنانکه گذشت - و هم صفت کتاب. خدا در بابه کتاب آسمانی فرموده: **إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا. وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا** [سورة الإسراء: ۹-۱۰] «همانا این قرآن به آن [طریقتی] که پاینده تر و استوارتر است راه می نماید و به مؤمنانی که کارهای نیکو می کنند بشارت می دهد که پاداشی بزرگ دارند و همانا کسانی که به روز بازپسین ایمان نمی آورند عذابی دردناک برایشان آماده کرده ایم» و فرموده: **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَى عَبْدِهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا. فَيَمَّا لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّن لَّدُنْهُ وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا** [سورة الكهف: ۱-۲] «سپاس و ستایش خداوندی راست که این کتاب را بر بنده اش نازل فرمود [کتابی] پاینده و استوار تا از عذابی سخت از نزد او بیم دهد و مؤمنانی را که کارهای شایسته و نیکو می کنند نوید بخشد که پاداشی نیکو دارند».

مسأله چهارم آن است که بدانیم این دو صفت مُبَشِّر و مُنذِر را تعدادی از پیراوان راستین انبیاء نیز باید کسب کنند، چنانکه فرموده: **فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ** [سورة التوبة: ۱۲۲] «پس چرا از هر گروهی از ایشان عده ای کوچ نکنند تا دانش دین (اصول و فروع) را [به دقت] بیاموزند و چون به سوی ایشان باز گردند قوم خویش را هشدار دهند، باشد که حذر نمایند».

کیست که نداند انبیاء در واقع هم با آیات کتاب آسمانی و هم با قول و فعل خویش، مردم معاصر خود را بشارت بهشت و سعادت جاوید آخرت می دهند مشروط براینکه ایمان آورده و به اوامر نبی عمل و از نواهی او اجتناب کنند و هم کسانی را که ایمان نمی آورند به دوزخ و شقاوت آخرت هشدار و بیم می دهند. مؤمنین به انبیاء نیز وظیفه انتقال کتاب الهی و

میراث انبیاء به سایرین و بشارت و انداز به آنان را بر عهده دارند و همواره وضع به همین منوال بوده است و دین از نسلی به نسل بعدی منتقل می‌شده و می‌شود.

اما باید توجه داشته باشیم که صفت «شاهد» یا «شهید» چنین نیست و برای دانستن مقصود از صفت مذکور که پیغمبر اکرم (ص) در آیه ۴۵ سوره احزاب و آیه ۸ سوره فتح بدان متصف گردیده، لازم است به آیه‌ای توجه کنیم که می‌فرماید: **فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ^(۱) بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَؤُلَاءِ شَهِيدًا** [سوره النساء: ۴۱] «پس چگونه باشد هنگامی که از هر گروهی شاهد و گواهی بیاوریم و تو را (ای پیامبر) بر اینان [که اصحاب و معاصرین تو می‌باشند] گواه آوریم» پرواضح است که مُشارٌ اِلَيْهِ لَفْظُ «هَؤُلَاءِ» اصحاب و معاصرین پیغمبر می‌باشند زیرا اگر اُمّت اسلام منظور می‌بود اسم اشاره «هَذِهِ» می‌آورد. (فَتَأْمَلْ)

همچنین باید به این آیه توجه کنیم که فرموده: **وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا** [سوره البقرة: ۱۴۳]^(۲) «و بدین گونه شما را اُمّتی نیکو (یا معتدل) قرار دادیم تا شما بر مردم گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد» و به این آیه توجه کنیم که فرموده: **إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَهِيدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا** [سوره المزمل: ۱۵] «همانا ما به سوی شما پیامبر فرستادیم که شاهد بر شماست همچنانکه به سوی فرعون نیز پیامبری فرستادیم» بدیهی است که اعمال عباد به حضرت موسی (ع) ارائه نمی‌شد و الا آن حضرت هنگامی که از گروه همراهش پیشی گرفته و باشتاب خود را به میقات رساند و به اخبار الهی از گمراهی قومش توسط سامری مطلع شد، پس از بازگشت، برادرش را که منحرفین را از عبادت گوساله منع کرده بود، توییح و نکوهش نمی‌کرد (طه: ۸۴ و ۸۵، ۹۳ و ۹۴) بنابراین پیغمبر اکرم (ص) نیز در قیامت مانند حضرت عیسی

^۱ - بدانچه در صفحات قبل درباره لفظ «أُمَّة» گفته شد، توجه شود.

^۲ - درباره آیه فوق توضیحات لازم در صفحه ۳۴۷ و ۳۴۸ کتاب حاضر، آمده است.

و سایر انبیاء - عَلَيْهِمُ السَّلَام - درباره معاصرین خود شهادت می‌دهد که پروردگارا کتاب و تعالیم تو را به مردم زمانه خویش اعلام و ابلاغ کردم همچنانکه حضرت موسی (ع) نیز شهادت می‌دهد پروردگارا کتاب و تعالیم تو را به فرعون و زیر دستانش ابلاغ کردم. پیروان راستین رسول خدا (ص) نیز نسبت به مردمی که دین خدا را به آنها ابلاغ کرده‌اند شهادت می‌دهند. چنانکه قرآن فرموده: **وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا.....** [سورة التحل: ۸۴] «و (یاد آر) روزی را که از هر گروهی شاهد و گواهی برانگیزیم، آنگاه به کسانی که کفر ورزیده‌اند رخصت [بیهوده گویی] داده نشود» و فرموده: **وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ^(۱) شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِّنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَىٰ هَؤُلَاءِ** [سورة التحل: ۸۹] «و (یاد آر) روزی را که از هر گروهی شاهدی از خودشان برانگیزیم و تو را شاهد براینان [که أصحاب و معاصرین تو می‌باشند] می‌آوریم» پرواضح است که مانند آیه ۴۱ سوره نساء مشارئالیه لفظ «هؤلاء» در این آیه کسی نیست جز أصحاب و معاصرین پیامبر^(۲).

^۱ - به توضیحی که در صفحات گذشته درباره لفظ «أمة» آورده‌ایم توجه شود.

^۲ - رسول خدا (ص) فرمود: «سَيَأْتِيكُمْ قَوْمٌ مِنْ أَقْطَارِ الْأَرْضِ يَتَفَقَّهُونَ وَ إِذَا رَأَيْتُمُوهُمْ فَاسْتَوْصُوا بِهِنَّ خَيْرًا» «به زودی قومی از اطراف زمین نزد شما آیند که دانش دین بیاموزند پس ایشان را به خیر سفارش کنید (المصنّف، ج ۱۱، ص ۲۵۳ و بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۷۰) و در روایتی دیگر آمده است: «سَيَأْتِيكُمْ اقْوَامٌ يَطْلُبُونَ الْعِلْمَ فَإِذَا رَأَيْتُمُوهُمْ فَقُولُوا لَهُمْ : مَرْحَبًا بِوَصِيَّةِ رَسُولِ اللَّهِ» «به زودی اقوامی به نزد شما می‌آیند که دانش می‌جویند، هنگامی که ایشان را دیدید بگویید: خوش آمدید، خوش آمدید که برای عمل به سفارش رسول خدا [آمده‌اید] و در روایتی دیگر، فرموده: «فَرَحَّبُوا بِهِنَّ وَ حَيَّوْهُنَّ وَ عَلَّمُوهُنَّ» «پس به ایشان خوشامد گفته و درود بگویید و به ایشان علم [دین] بیاموزید» (سُنَن ابْن ماجه، ج ۱، ص ۹۰ و ۹۱) پیامبر اکرم (ص) به اصحابش می‌فرمود: «إِنَّ النَّاسَ لَكُمْ تَبِعٌ وَ إِنَّ رِجَالًا يَأْتُونَكُمْ مِنْ أَقْطَارِ الْأَرْضِ يَتَفَقَّهُونَ فِي الدِّينِ.... الخ» «همانا مردم پیروان شما یند و مردانی از اطراف زمین نزد شما می‌آیند تا فقه دین کسب کنند الخ» (بحار الأنوار، ج ۲، ص ۶۲ و التاج الجامع للأصول، ج ۱، ص ۷۳).

(فلاتجاهل) و نیز خطاب به مشرکین فرموده: **وَنَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ** [سورة القصص: ۷۵] «و [روزی که] از هر گروهی گواهی برون آریم و گوئیم حجت و برهان خویش را بیاورید پس بدانند که حق از آن خداوند است» و نیز خطاب به معاصرین پیامبر که خود را از اعیان حضرت ابراهیم (ع) می دانستند، فرموده: **لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَانِكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ** [سورة الحج: ۷۸] «تا این پیامبر شاهد و گواه بر شما باشد و شما نیز گواه بر مردم باشید پس نماز را به پا دارید زکات پردازید و به [دین] خدا جنگ زنید، خداست که مولا و سرپرست شماست که چه نیکو سروری و چه نیکو یاور است» توجه داشته باشیم که مقطع آیه می فرماید نماز به پا دارید و زکات پردازید و به دین خدا بیاویزید که سرپرست و یاور شما خداست و هنگامی که سخن از شهادت دادن است چنین اوامری با مؤمنین عادی تناسب بیشتری دارد تا پیامبر و کسانی که منصوب و مؤید من عند الله بوده و اعمال عباد به ایشان ارائه می شود !!.

قرآن کریم همچنانکه به مسلمین تعلیم فرموده تا از خدا بخواهند «امام اهل تقوی» شوند - نه فتنه ظالمین (یونس: ۸۵)- و بگویند: **وَأَجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا** [سورة الفرقان: ۷۴] «پروردگارا) ما را پیشوای پرهیزگاران قرار ده» به مؤمنین آموخته است که از خدای متعال بخواهند تا به مقام «شاهد بودن» نیز نائل شوند و بگویند: **رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ** [سورة آل عمران: ۵۳ و المائدة: ۸۳] «پروردگارا [به دین تو] ایمان آوردیم پس ما را [در زمره] شاهدان بنویس» بنابراین نمی توان شاهد بودن را به چهارده نفر منحصر ساخت. (فتا مل)

با توجه به مطالب فوق بطلان قول مؤلفین در مورد آیات هفتگانه که در اینجا آوردیم (ص ۳۴۰) آشکار می شود اما اصاف باید داد که مسؤلیت اصلی و اساسی در بروز

انحرافات و ریشه دواندن خرافات در میان مردم بر عهده متقدمین است که هر خبر خرافی را به عنوان «الآثار الصَّحِيحَة عَنِ الصَّادِقِينَ» در کتب خود جمع کردند و علما و نویسندگان متأخر نیز در تکریم و تعظیم آنها مبالغه بسیار نمودند و کار به جایی رسید که امروز نویسندگان و تربیت شدگان حوزه علمیه سعی دارند با انواع بافندگیها و مغالطات و توجیهات بارده و بی تناسب، مطالب روایات خرافی را بر آیات الهی تحمیل کنند!!

باری، اشکالات کتاب «علم پیامبر و امام در قرآن» بسیار زیاد است و باید برای تبیین اشکالات متعدد آن، کتابی مستقل تألیف شود که در این دوران آوارگی و خانه به دوشی این کار برایم مقدور نیست. ای کاش برادر مفضل ما جناب «سید مصطفی حسینی طباطبائی» - حَفْظَهُ اللهُ تَعَالَى مِنْ شَرِّ أَعْدَائِهِ - این کتاب سراسر خرافات را در کتابی مستقل بررسی کرده و اشکالات فراوان آن را به اطلاع برادران و خواهران ایمانی برساند. إِنْ شَاءَ اللهُ تَعَالَى.

در این کتاب (ص ۲۰۱ تا ۲۱۲) مطالبی آمده که دلایل بطلان آنها را در تحریر دوم «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» (ص ۴۹۷ تا ۴۹۹) و کتاب حاضر (ص ۱۴۴ تا ۱۴۹) می توان یافت. کتاب مذکور، مغالطه‌ای را از تفسیر «المیزان» درباره آیه ۱۲۴ سوره بقره آورده است (ص ۱۴۱). شاید بدین غرض که شهرت و احترام فراوانی که علامه طباطبائی در میان مردم دارد، خوانندگان را مرعوب سازد. اَمَّا پُرْوَاضِح است که قول نادرست با انتساب به بزرگان، صحیح نمی شود! ما برای بیداری مردم، درباره آیه شریفه ۱۲۴ سوره بقره در «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» (ص ۳۵۳ تا ۳۶۱) به اندازه لازم توضیح داده‌ایم و در اینجا تفصیل نمی دهیم اَمَّا این نکته واضح را یاد آور می شویم که همگان می دانند متضاد صفت «ظالم»، «عادل» است نه معصوم^(۱) (فَلَا تَجَاهِلْ) و باید دانست کسی که فقط یک بار یا به ندرت

^۱ - مخفی نماند - چنانکه بارها گفته‌ایم - موضوع «عصمت انبیاء (ع) در تبلیغ و تعلیم شریعت الهی» مورد تأیید قرآن (الجن: ۲۶ تا ۲۸ و الأعلی: ۶) و کاملاً و بِالْکُلِّ از بحث ما خارج است. اختلاف ما با خرافه فروشان در مسئله عصمت و علم غیب و در غیر این موضوع است. به عنوان مثال وقتی می بینیم که قرآن به پیامبر فراموشی نسبت داده (الکھف: ۲۴ و ۶۱ و ۶۳ و ۷۳ و طه: ۱۱۵) سعی نمی کنیم با انواع

بافندگیها آن را به صورت دیگری توجیه کنیم و یا در آیاتی از قبیل **وَأَسْتَغْفِرُ لِدُنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ** [سوره محمد: ۱۱۹] «و برای گناهت و مردان و زنان مؤمن آمرزش خواه» و یا آیات مشابه (النساء: ۱۰۶ و غافر: ۵۵ و الفتح: ۲) معاذ الله، نمی‌گوییم ممکن است انبیاء مرتکب قتل و زنا و توطئه و دزدی و قمار و شوند!!! حاشا و کلاً، حاشا و کلاً، حاشا و کلاً، خدا شاهد است افسانه‌هایی را که مفسرین از قبیل زمخشری یا طبرسی یا میدی و تحت تأثیر اسرئیلیات درباره حضرت داود(ع) و همسر اوریبا ذکر کرده‌اند از صمیم قلب منکریم و گناه آن حضرت - عَلَيْهِ آلاُفُ التَّحِيَّةِ وَ الشَّاءِ - را جز عجله در قضاوت نمی‌دانیم اما در عین حال کلمه «دُنْبِكُ» را به «دُنْبِ أُمَّتِكَ» معنی نمی‌کنیم و می‌گوییم اگر چنان معنایی مقصود خدا می‌بود و اضحتر بیان می‌فرمود و همچنین کلمه «دُنْبِ» را به تَرَكْ اُولَى تَنْزَلْ نمی‌دهیم در عین حال كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً که می‌گوییم گرچه گناه پیغمبر الهی از گناهان بزرگ نیست چنانکه مثلاً در سیره پیغمبر اکرم(ص) نیز هیچ گناه قابل توجهی مشاهده نمی‌شود اما چون تابع قرآنیم و نمی‌خواهیم رأی خود را بر قرآن تحمیل کنیم، می‌گوییم ذنب پیامبر به هر حال بنابه بشر بودن انبیاء، صغیره‌ای است که برای محو شدن محتاج استغفار است (چون می‌بینیم خدای متعال آنها را به استغفار امر فرموده) درحالی که ترک اُولی مستلزم استغفار نیست بلکه مستلزم طلب توفیق است چنانکه خدا حضرت داود(ع) را که عالیترین حکم را صادر نکرد امر به استغفار نکرد و به او «عَفَا اللهُ عَنْكَ» [سوره التوبه: ۴۳] نفرمود: «دُنْبِ» پیامبر اکرم اسلام(ص) را نیز بی‌تابی و بی‌صبری آن حضرت تا قبل از فتح می‌دانیم. انسان مبعوثی که حرص و اشتیاق وافر به ایمان آوری مردم دارد و کار را بدانجا رسانده که خدا به او فرموده: **فَلَعَلَّكَ بِنِخَعِ نَفْسِكَ عَلَىٰ ءَاثَرِهِمْ إِن لَّمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا** [سوره الکهف: ۶] «گویا (یا مبادا) تو اگر اینان بر اثر [اعراضشان] بدین سخن تازه [آسمانی] ایمان نیاورند، از اندوه و أسف، خود را هلاک سازی» و نیز فرموده: **وَلَقَدْ نَعَلْنَاكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ** [سوره الحجر: ۹۷] «و هر آینه بی‌گمان می‌دانیم بدانچه [مشرکین] می‌گویند دل‌تنگ می‌شوی» و چون از آینده خیر ندارد [سوره الکهف: ۶۸] بارها و بارها او را به صبر دعوت فرموده، از آن جمله: **فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ** [سوره القلم: ۴۸] «پس [در انتظار] حکم پروردگارت شکیبایی کن و بسان همنشین ماهی (= یونس) مباش» و فرموده **فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَسْتَغْفِرُ لِدُنْبِكَ وَسَيَحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَرِ** [سوره غافر: ۵۵ و نیز آیه ۷۷ همین سوره] «پس شکیبایی کن همانا وعده

بسیار، کار غیر عادلانه از او سربزند از صفت «عادل» ساقط نمی‌شود و **إِلَّا لَازِمٌ** می‌آید که

خداوند راست و درست است و برای گناهت آمرزش خواه و شبانگهان و با مدادان با حمد و ستایش، پروردگارت را منزّه شمار و تسبیح گوی» و نیز فرموده: **فَأَصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفُّكَ** **الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَكَ** [سورة الزوم: ۶۰] «پس شکیبایی ورز همانا وعده خداوند راست و درست است و کسانی که ایمان و یقین نمی‌آورند تو را [از نا شکیبایی به کاری نا سنجیده و] سبکسرانه و ادار ن سازند» و فرموده: **وَأَصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ** [سورة النحل: ۱۲۷] «و شکیبایی کن و برد باری و شکیب جز به [توفیق] خداوند نیست و بر آنان اندوه مدار و از آنچه نیرنگ می‌کنند دلتنگ مباش» و نظایر این آیات.

بدیهی است این انسان مبعوث (ص) بی‌تابی و بی‌صبری (البقره: ۲۱۴) و شکوه (یوسف: ۸۶) - و لو اندک - می‌کند لذا پس از «فتح» و دخول فوج فوج مردم به اسلام، خدا می‌فرماید برای بی‌صبری خویش استغفار کن. بنابراین معلوم می‌شود مفسرینی که گفته‌اند «فتح» چه ارتباطی به «استغفار» دارد (الفتح: ۱ و ۲)؟! سخن بی‌تأمل یا متعصبانه گفته و به سورة مبارکه «نصر» توجه نکرده‌اند و **إِلَّا** با مقایسه سورة «نصر» با آیه ۵۵ و ۷۷ سورة غافر و آیه ۳ سورة شعراء و آیه ۶ سورة كهف و سایر آیاتی که در بالا آوردیم می‌توان دریافت که پس از «نصر» **إِلَهِي وَ حُصُولِ «فَتْحِ»** برای مسلمین، خداوند **تَوَّابٌ** (= بسیار توبه پذیر) بابت بی‌صبری‌ها، امر به «استغفار» می‌فرماید. علی‌ای حال، ما «ذَنبِ» انبیاء را در همین حدود می‌دانیم نه بیشتر. علاوه بر این عقل نیز گویاست که اگر امکان گناه در بشری منتفی باشد و خدا او را چنین آفریده باشد دیگر عدم ارتکاب گناه برایش فضیلت و اجری نخواهد داشت و کسی که معصوم نبوده و تقوی گزیده افضل از اوست خصوصاً که اگر انبیاء و ائمه از عصمتی که خرافیین می‌گویند برخوردار باشند معقول نیست برای انسانهای عادی **مُقْتَدِي** و **أَسُوهُ** باشند زیرا به کسی که امکان لغزش در او منتفی نیست نمی‌توان گفت پیرو کسی باش و پا بر جای پای کسی بگذار که امکان لغزش از او مسلوب است یا به عبارت دیگر به کسی که دارای تن و بدن است نمی‌شود گفت تو باید مقلد نور باشی!! مضافاً بر اینکه برای عصمت انبیاء در خارج از حوزه تبلیغ دین و تعلیم شریعت، باید از کتاب خدا دلیل بیاوریم، حال آنکه چنین دلیلی در قرآن نیست. متأسفانه آخوندها غالباً سعی می‌کنند بحث «عصمت در تبلیغ دین و تعلیم شریعت» را با بحث «عصمت در غیر این حوزه» خلط کنند!!

حضرت آدم(ع) (الأعراف: ۱۹ تا ۲۳) و حضرت یونس (ع) (الأنبياء: ۸۷ و ۸۸ و القلم : ۴۹ و الصافات : ۱۴۲ و ۱۴۳) و حضرت موسی(ع) (القصص: ۱۶) و حضرت داود(ع) (ص: ۲۴-۲۵) و پسرش حضرت سلیمان(ع) (ص: ۳۵) که حدّ اقل یک بار محتاج غفرانِ الهی شده و مغفرتِ الهی را تقاضا کردند؛ به عهدِ الهی یا نبوت و امامت نائل نشوند.

البته خواننده باید هشیار باشد و بداند با آنکه قرآن درباره حضرت آدم(ع) فرموده: **وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ** [سوره طه: ۱۲۱] «آدم [نهی] پروردگارش را سرپیچی کرد و گمراه شد»^(۱) و انبیاء خود، عذاب و خسرانِ اخروی را نتیجه عصیانِ پروردگار - البته مشروط بر آن که با توبه و اصلاح عمل و استغفار همراه نشود - دانسته‌اند (الأنعام و یونس: ۱۵ و هود: ۶۳) و با اینکه خود را «ظالم» شمرده‌اند (الأعراف: ۲۳ و الأنبياء: ۸۷) و با توجه به اینکه «ظالم» در آیه ۱۲۴ سوره بقره نامقید آمده است، اما آخوندها با خیره سری تمام - چون می‌دانند توجه به مطالب فوق موجب بربادرفتن مغالطات آنها می‌شود - اصرار می‌کنند که منظور از موارد فوق، حدّ اکثر ترکِ اولی است!! حال آنکه پُر واضح است اهل دوزخ که می‌گویند: **فَأَغْوَيْنَاكُمْ إِنَّا كُنَّا غُوبِينَ** [سوره الصافات: ۳۲] «پس شما را گمراه کردیم که همانا خود گمراه بوده‌ایم» منظورشان این نیست که ما ترکِ اولی می‌کرده‌ایم! (فلاتجاهل) بنابراین ترکِ اولی گمراهی نیست بلکه عدم نیل به بهترین انتخاب است و طبعاً مستوجب خسرانِ اخروی و عذابِ الهی بوده بلکه حدّ اکثر موجب عدم ارتقاء درجه می‌باشد.

^۱- با توجه به آیه ۱۹ و ۲۲ سوره اعراف، آیه فوق را به صورت بالا ترجمه کردیم. با تأمل در مقطع آیه ۱۹ نمی‌توان گفت که حضرت آدم(ع) ترکِ اولی یا ترکِ نصیحت، لیکن خوا گناه کرده است!! و یا نظایر اینگونه سخنان که دلیل متقن ندارند.

امیداست همین مقدار که به عرض رسید برای بیداری خوانندگان کافی بوده و نگارنده در ادای وظیفه تقصیر نکرده باشد. رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ^ط وَأَعْفُ عَنَّا وَاعْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا [سورة البقرة: ۲۸۶] آمینَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ.



باری، به ادامه بحث خود درباره اعمال ماه رمضان و عید فطر در مفاتیح الجنان پردازیم. شیخ عباس نمازی را به نقل از اقبال الأعمال «سید بن طاووس» خرافی آورده که او دو روایت از «حارث أعور» ذکر کرده (اقبال، ص ۲۷۲) که در یکی می گوید در رکعت اول نماز مذکور پس از حمد، هزار بار سوره توحید خوانده شود! اما در روایت دیگر می گوید صد مرتبه؟! ضمناً فاقد دعایی است که در روایت اول پس از جمله «أَتُوبُ إِلَى اللَّهِ» آمده است!! این روایات مدعی هستند که هر کس شب عید فطر بعد از مغرب و نافله آن، این نماز را بخواند حتی اگر گناهانش به عدد ریگهای بیابان باشد، خدا حاجتش را بر آورده می سازد!! در عمل چهارم از «عمال شب عید فطر» دعایی آورده که ناقل آن دشمن قرآن «احمد بن محمد السّیّاری» است^(۱). در عمل دوم از «اعمال روز عید فطر» دعایی آورده که ما در بررسی دعای افتتاح به آن نیز اشاره کرده ایم و در اینجا تکرار نمی کنیم^(۲). در صفحه ۱۷۸ روایتی با سند معیوب و مجهول از «اقبال الأعمال» سید بن طاووس خرافی نقل کرده که مدعی است هر که این دعای سه خطی را بخواند گناهان چهل سال او آمرزیده شود!! این روایت یقیناً دروغ است و گناهکار باید توبه کند و گرنه بدون پشیمانی و تصمیم واقعی بر عدم تکرار گناه، دعای سه خطی اثری ندارد.

^۱ - و سائل الشّیعه، ج ۲، ص ۹۵۴ - احمد سیّاری را در صفحه ۱۱۹ کتاب عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول معرفی کرده ایم.

^۲ - ر.ک. کتاب حاضر، صفحه ۳۲۱ و ۳۲۲.

شیخ عباس در فصل چهارم باب دوم (أعمال روز عید فطر) کیفیت نماز عید را بیان کرده اما لازم است بدانیم دعایی که برای قنوت نماز ذکر کرده سند ندارد!! و به سبب فاقدالسند بودن در «وسائل الشیعه» مذکور نیست. شیخ عباس این دعا را در «بلد الامین» و «مصباح کفعمی» و «اقبال الأعمال» سیدبن طاووس دیده که آنها نیز دعای مذکور را از «مصباح المتهدج» شیخ طوسی نقل کرده‌اند. اما شیخ سندی برای آن ذکر نکرده است و به همین سبب نیز مجلسی درباره آن تصریح کرده: «ما ذکره الشیخ فی المصباح فلم أره فی روایة و الظاهر أنه مأخوذ من روایة معتبرة عنده اختاره فيه إذ لا سبیل للإجتهد فی مثله = آنچه را شیخ [طوسی] در مصباح [المتهدج] ذکر نموده در روایتی ندیده‌ام و ظاهراً نماز با دعای مذکور را از روایتی که نزد شیخ معتبر بوده اختیار کرده باشد، زیرا در چنین امری راهی برای اجتهاد نیست». واضح است که قول شیخ تا زمانی که سندش ملاحظه نشود بر ما حجت نیست و اما جالب است که شیخ عباس از میان روایات مسند، به سراغ روایتی فاقدالسند رفته است حال آنکه در وسائل الشیعه روایتی موجود است^(۱) که به روایت مفاتیح چندان بی‌شباهت نیست اما شیخ عباس دعای فاقدالسند را بر آن ترجیح داده است!!

در جوانی درباره اَسْمَاءِ حُسْنَى إلهی احادیث بسیاری خوانده بودم، این بنده اَسْمَاءِ حُسْنَى را منظوم ساختم و چون در مفاتیح در دعایی که در بخش اعمال شب عید فطر، آورده اَسْمَاءِ حُسْنَى مذکور بود، مناسب دیدم شعری را که در جوانی سروده‌ام، در اینجا از خود به یادگار بگذارم. اَسْمَاءِ و صفاتی که در این شعر آورده‌ام به قرار زیر است:

^۱ - وسائل الشیعه، ج ۵، ابواب صلاة العید، باب ۲۶، حدیث دوم.

۱- الله	۲۶- باطن	۵۱- وافی
۲- إله	۲۷- ظاهر	۵۲- علیم
۳- رحمان	۲۸- أوّل	۵۳- سیّد
۴- واحد	۲۹- آخر	۵۴- بصیر
۵- أحد	۳۰- حیّ	۵۵- منّان
۶- صمد	۳۱- حقّ	۵۶- سلام
۷- مَلِک	۳۲- ربّ	۵۷- فتّاح
۸- قُدّوس	۳۳- غیاث	۵۸- شهید
۹- سمیع	۳۴- فاطر	۵۹- صادق
۱۰- حنّان	۳۵- کفیل	۶۰- غفور
۱۱- مؤمن	۳۶- وتر	۶۱- عادل
۱۲- مهیمن	۳۷- نور	۶۲- عَفُوّ
۱۳- متکبّر	۳۸- برّ	۶۳- رازق
۱۴- عزیز	۳۹- وارث	۶۴- حسیب
۱۵- جبار	۴۰- دیّان	۶۵- طاهر
۱۶- کبیر	۴۱- کریم	۶۶- صبور
۱۷- سبحان	۴۲- حافظ	۶۷- فائق
۱۸- بدیع	۴۳- رحیم	۶۸- مُقیت
۱۹- بارئ	۴۴- شافی	۶۹- فرد
۲۰- حلیم	۴۵- حکیم	۷۰- قاضی
۲۱- قادر	۴۶- ذارئ	۷۱- خالق
۲۲- علیّ	۴۷- رقیب	۷۲- قدیم
۲۳- أعلی	۴۸- کافی	۷۳- مولی
۲۴- باقی	۴۹- رائی	۷۴- حمید
۲۵- قاهر	۵۰- رؤوف	۷۵- برهان

١٠٠- نافع	٧٦- قريب
١٠١- خبير	٧٧- قيوم
١٠٢- تواب	٧٨- وُفِيَّ
١٠٣- شكور	٧٩- قابض
١٠٤- مانع	٨٠- باسط
١٠٥- عظيم	٨١- خفيّ
١٠٦- وهّاب	٨٢- محيط
١٠٧- لطيف	٨٣- مُحَيِّي
١٠٨- صانع	٨٤- كامل
١٠٩- مجيد	٨٥- غنيّ
١١٠- جامع	٨٦- مصوّر
	٨٧- كاشف
	٨٨- ناصر
	٨٩- قويّ
	٩٠- حفيّ
	٩١- واسع
	٩٢- منزل الفرقان
	٩٣- ودود
	٩٤- هادي
	٩٥- وكيل
	٩٦- رافع
	٩٧- جليل
	٩٨- باعث
	٩٩- جواد

منظومه در اسماء حُسنایِ الهی

خواست حق شناسایی، لیک خود تقدّم کرد راه را به ما بنمود، لطف و هم ترحم کرد
از اراده و زیک «کن» این سپهر و انجم کرد هریک از رسولانش، وحی را تعلّم کرد
بعد شد بشر مأمور حق شناسی از یزدان

وحی حق چو شد نازل، نطق و هم تکلم کرد بحر علم پیمغمبر، باز چون تلاطم کرد
جوی دانش و حیش دم به دم چو قلزم کرد جمله‌های نورانی زین سبب ترنّم کرد
پس بیان شدی از وحی نامهای با برهان

گفت حضرت حق را، نامهای حُسنایی است هریکی از آن کاشف، از صفات عُلیایی است
گرچه حق تعالی خود ذات فرد یکتایی است لیک نام او و وصف او از شماره احصائی است
جان من، عزیز من، گوش کن بخوانم آن

نام ذات او الله، و الإلهُ وَ الرَّحْمَان واحد و أحد می‌دان، بعد از آن صمد می‌خوان
أَلْمَلِکُ دَکْرُ قُدُوسِ وَ السَّمِیعُ وَ الْحَنَّان مؤمن و مهیمن نیز، خاص او تکبر دان
وَ الْعَزِیزُ وَ الْجَبَّارُ وَ الْکَبِیرُ وَ السُّبْحَان

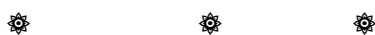
وَ الْبَدِیعُ وَ الْبَارِئُ وَ الْحَلِیمُ وَ الْقَادِر وَ الْعَلِیُّ وَ الْأَعْلَى، باقی است وَ الْقَاهِر
باطن است وَ الظَّاهِر، اول است وَ الْآخِر حَیٌّ وَ حَقٌّ وَ الرَّبُّ، وَ الْغِیَاثُ وَ الْفَاطِر
وَ الْکَفِیلُ وَ تَرَوْنُور، برّ و وارث و دینان

وَ الْکَرِیمُ وَ الْحَافِظُ، وَ الرَّحِیمُ وَ الشَّافِی وَ الْحَکِیمُ وَ الذَّارِئُ، وَ الرَّقِیبُ وَ الْکَافِی
رائی است و نی مرئی، وَ الرَّؤُوفُ وَ الْوَافِی چون نباشدی جایز نامی ار ز خود بافی
وَ الْعَلِیمُ وَ السَّیِّدُ وَ الْبَصِیرُ وَ الْمَنَّان

وَ السَّلَامُ وَ الْفَتَّاحُ، وَ الشَّهِیدُ وَ الصَّادِق وَ الْغَفُورُ وَ الْعَادِلُ، وَ الْعَفُوفُ وَ الرَّازِق
وَ الْحَسِیبُ وَ الظَّاهِر، وَ الصَّبُورُ وَ الْفَالِق وَ الْمُقِیتُ وَ الْفَرْدُ، قاضی است وَ الْخَالِق
وَ الْقَدِیمُ وَ الْمَوْلِی وَ الْحَمِیدُ وَ الْبَرّهَان

وَ الْقَرِیبُ وَ الْقِیُومُ، حضرتش وفی است او قابض است وَ الْبَاسِطُ، دائماً خفی است او
وَ الْمُحِیطُ وَ الْمُحِیی، کامل و غنی است او پس مصوّر و کاشف، ناصر و قوی است او

وَ الْحَفِيُّ وَ الْوَاسِعُ ، او مُنَزَّلُ الْقُرْآنِ
 وَ الْوَدُودُ وَ الْهَادِي وَ الْوَكِيلُ وَ الرَّافِعُ وَ الْجَلِيلُ وَ الْبَاعِثُ وَ الْجَوَادُّ وَ النَّافِعُ
 وَ الْخَيْرُ وَ التَّوَابُ وَ الشُّكُورُ وَ الْمَانِعُ وَ الْعَظِيمُ وَ الْوَهَّابُ وَ اللَّطِيفُ وَ الصَّانِعُ
 وَ الْمَجِيدُ وَ الْجَامِعُ ، طبق منطق قرآن
 دلبری و رعنايي او دهد به مه رويان او كند لب و دندان ، همچو غنچه خندان
 خاك را كند بستان ، نطفه را مه تابان او دهد به هر لائق ، حُسن و لطف بي پايان
 جان فدای آسمایش، دلکش است و بس شیرین از صفات علیایش این جهان شده تکوین
 «برقی» ثنا گویت ، شاملش نما غفران



درحاشیه اعمال روز عید فطر (ص ۲۴۹) نماز استغانه ذکر شده که ما قبلاً درباره آن توضیحاتی آورده ایم و در اینجا تکرار نمی کنیم. (ر.ک. ص ۱۵۶ کتاب حاضر).

فصل پنجم و ششم

این دو فصل مربوط است به ماه ذی القعدة و ذی الحجه. در اعمال روز ۲۳ ذی القعدة به نقل از سید بن طاووس گفته در بعضی از کتابهای أصحاب عجم ما، دیده ام که زیارت حضرت رضا(ع) از دور یا نزدیک مستحب است! حال خواننده ملاحظه کند که ابن طاووس خرافی نه کتاب و نه مؤلفش را معین کرده و کتاب مجهولی را مدرک قرار داده برای استحباب و زیارت حضرت رضا(ع) و در اعمال روز ۲۵ ذی القعدة و عبادت شب آن، نوشته ثواب هفتاد سال عبادت را دارد و کفاره گناه صد سال است (یعنی یک عمر). طبعاً اگر کسی هفتاد سال گناه کرده آن روز را روزه بگیرد، دیگر حساب و کتابی نیست و خیالش راحت است!! و گوید در این روز دو عمل است: اول نمازی که در کتب شیعیان قم روایت شده، اما معلوم نکرده کدام قمی، چه کتابی، تألیف چه سالی، به نقل از که و؟! یادآوری می کنم که شیخ عباس در آغاز کتابش (ص ۱۲) متعهد شده بود ادعیه و اعمال معتبر و باسند

را ذکر کند. آیا این است معنای مسائل معتبر؟! و از راوی بی‌اعتباری به نام «حسن و شَاء»^(۱) دربارهٔ دَحُو الْأَرْض (یعنی پهن شدن زمین از زیر خانهٔ کعبه بر روی آب !!) روایتی آورده است^(۲)! ملاحظه کنید که اسلام را به چه خرافات مضحکی آلوده‌اند؟ آیا قبل از وجود زمین ۲۵ یا ۲۹ ذی‌القعدة یا ۲۵ ژانویه یا ... معنی دارد؟! معلوم می‌شود بافندهٔ دعا نمی‌دانسته که ابتداء زمین موجود بوده، سپس آدم و زوجه‌اش به زمین هبوط کرده‌اند و خانهٔ کعبه بعد از هبوط ایشان ساخته شده؟!!

همچنین دعایی بی‌سند معروف به دعای «دَحُو الْأَرْض» آورده که همه از شیخ طوسی نقل کرده‌اند و بعید نیست که اختراع او باشد! بسیاری از جملات این دعا معیوب است، مثلاً می‌گوید: «یا دَاحِيِ الْكَعْبَةِ» که باید می‌گفت: «یا دَاحِيِ الْأَرْضِ» و یا دربارهٔ رسول خدا(ص) می‌گوید: «الْمَيْتَحَبُّ فِي الْمِيثَاقِ الْقَرِيبِ يَوْمَ التَّلَاقِ» «برگزیده‌ات در روز میثاق نزدیک روز گرد هم آمدن» با اینکه «يَوْمَ التَّلَاقِ» روز قیامت است و در اینجا مفهوم مفیدی ندارد زیرا آن حضرت قبل از روز قیامت برگزیده و مبعوث شده است! ائمه را «وَلَاةِ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ» «والیان و سرپرستان بهشت و دوزخ» خوانده؟! آیا نمی‌داند وقتی انبیاء مورد سؤال واقع می‌شوند طبعاً ائمه والی بهشت و دوزخ خواهند بود و خدای جهان برای ثواب و عقابش چنین والیانی ندارد؟! و یا ائمه را حافظان سِرِّ إلهی شمرده که بارها بطلان این قول را بیان کرده‌ایم.

در صفحهٔ ۲۵۴ از حضرت جواد(ع) نقل کرده که از قبل از وفات خود خبر داده و این قول با قرآن موافق نیست که فرموده: **وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ** [سوره لقمان: ۳۴] «و هیچ کس نمی‌داند که فردا

^۱ - وی در کتاب **عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول**، صفحهٔ ۱۲۱ معرفی شده است.

^۲ - استاد شیخ عباس در مستدرک الوسائل (ج ۱، ص ۵۹۳) روایتی آورده که ۲۹ ذی‌القعدة را روز فرود آمدن کعبه، ذکر می‌کند!

چه به دست آورد و هیچ کس نداند که به کدامین سر زمین می‌میرد همانا خداوند دانای آگاه است» و با قول علی(ع) در نهج البلاغه(خطبه ۱۲۸) مخالف است. آیا صاحب مفاتیح خواسته بگوید حضرت جواد - نَعُوذُ بِاللَّهِ - نه قرآن را قبول داشته و نه قول جدش را؟! آیا شیخ عباس دوستدار حضرت جواد بوده است؟!.

در ابتدای فصل ششم می‌گوید روزه گرفتن نه روز اول این دهه ثواب روزه تمام عمر را دارد که همان حدیث دوم وسائل الشیعه (ج ۷، ص ۳۳۴) است و لازم است بدانیم در روایت مذکور گفته شده روزه اول ذی‌الحجه ثواب هشتاد ماه روزه را دارد ولی در روایت قبل از آن یعنی حدیث اول گفته شده روزه اول این ماه ثواب شصت ماه را دارد و در روایت پنجم همان باب ثواب آن را کفاره نود سال گناه دانسته‌اند؟! آیا اینها دین خدا را به بازی نگرفته‌اند؟!.

از کارهای جالب شیخ عباس این است که به تأسی کورکورانه از روایات، در فصل پنجم کتابش (ص ۲۵۲) ماه ذی‌القعدة را ماه تولد حضرت ابراهیم(ع) و پنج صفحه بعد در فصل ششم (ص ۲۵۷) ماه ذی‌الحجه را زمان ولادت آن حضرت گفته است!!.

شیخ عباس دعایی بسیار خوب به نام دعای عرفه منسوب به سیدالشهداء حضرت امام حسین(ع) آورده که بنابه قول کفعمی در حاشیه «البلد الامین»، منقول از دو پسر «غالب اُسدی» است و سند معتبری ندارد و اگر کسی معنای دعای مذکور را بداند، دعای خوبی است و از باب رخصت عام شرع به دعا، خواندن آن اشکالی ندارد. اما زیارتی که ابن طاووس در کتاب اقبال الأعمال آورده، مشتمل بر اصطلاحات عرفا و صوفیه است که معلوم می‌شود یکی از پیروان آنها ساخته است.

در صفحه ۲۷۷ خواندن «زیارت جامعه سوّم» را توصیه کرده و دعای مذکور را در باب سوّم که مختص زیارت است پس از قصه سید رشتی، ذکر نموده (ص ۵۵۳) که دعایی کاملاً خرافی و استعمارپسند و پر از لعن و اعلام بیزاری نسبت به مسلمین است!! و با اینکه این

زیارت از امام صادق (ع) نقل شده اما در متن آن می‌گوید «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا مَوْلَايَ يَا أبا عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ!!»

مفاتیح روز هجدهم ذی‌الحجه را روز **عید غدیر** شمرده و بنابه روایتی که قسمتی از آن را در صفحه ۲۷۸ و قسمتی را در صفحه ۲۸۱ آورده، از قول امام صادق (ع) می‌گوید: روزه گرفتن در این روز معادل روزه گرفتن به اندازه عمر دنیا ثواب دارد!! [می‌گوییم اگر عید است چگونه بر خلاف عید قربان و عید فطر - یعنی ایادی که سالی یک بار حلول می‌کنند - روزه گرفتن در آن ثواب دارد؟! و مانند آن دو عید نماز جماعت ندارد؟!] و می‌گوید: این عید بزرگترین عید خداست که همه پیامبران این روز را عید می‌گرفتند [چگونه انبیاء سابقین و پیروانشان برای واقعه غدیر که هنوز واقع نشده بود، عید می‌گرفتند؟! **أَفَلَا تَعْقِلُونَ**] و اسم این عید در آسمان «يَوْمَ الْعَهْدِ الْمُعْهُودِ» و در زمین «يَوْمَ الْمِيثَاقِ الْمَأْخُودِ وَ الْجَمْعِ الْمَشْهُودِ^(۱)» است!! و کسی که غسل کند و دو رکعت نماز کند پیش از زوال به نیم ساعت، در هر رکعت «حمد» یک مرتبه و **قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ** ده مرتبه و «آیه الکرسی» ده مرتبه و **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ** ده مرتبه، بخواند که مقابل صد هزار حج و صد هزار عمره و باعث برآوردن خداوند کریم است حوائج دنیا و آخرت او را به آسانی و عافیت [و حاجتش هرچه باشد برآورده می‌شود]!!^(۲).

شیخ عباس به روی خود نمی‌آورد که یکی از روایات حدیث فوق «علی بن الحسین العبدی» مهمل و مجهول الحال است و «محمد بن موسی الهمدانی» به قول علمای رجال ضعیف و جعل حدیث است! اما اعتراف می‌کند که: مخفی نماند که در «إقبال» [سید بن طاووس] در ذکر این نماز سوره «قدر» مقدم بر «آیه الکرسی» ذکر شده و علامه مجلسی در «زاد المعاد» متابعت «اقبال» نموده و «قدر» را مقدم داشته چنانکه أحقر نیز در کتب دیگر چنین کرده‌ام لکن فعلاً آنچه تتبع کردم «آیه الکرسی» را مقدم بر «قدر» بیشتر دیدم و احتمال آنکه

^۱ - از آنجا که دروغگو کم حافظه است در دعای منقول از شیخ مفید این روز «الجمع المسؤول» گفته است!

^۲ - وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۲۲۴ - آنچه بین دو قلاب آورده‌ایم مطابق روایت وسائل الشیعه است.

در «إقبال» سهوی شده از قلم مبارک سید یا ناسخین؛ در این نماز هم در عدد «حمد» و هم در مقدم داشتن «قدر» بر «آیه الكرسي» و یا آنکه عمل مستقّلی باشد غیر از آن نماز، خیلی بعید است.

شیخ عبّاس حدیثی دیگر که ناقل آن «سهل بن زیاد»^(۱) است، آورده که از امام صادق(ع) سؤال می‌کنند آیا مسلمین غیر از جمعه و عید قربان و عید فطر، عید دیگری دارند؟ امام(ع) می‌فرماید: آری، عید غدیر که حرمتش از همه بیشتر است و در آن روز رسول خدا(ص) امیرالمؤمنین(ع) را به خلافت خود نصب فرمود و به آنحضرت سفارش کرد که آن روز را عید بگیرد ... الخ.^(۲) می‌گوییم اگر پیامبر روز غدیر را عید دانسته چرا راوی در زمان امام صادق(ع) نمی‌دانسته و از آن حضرت پرسیده؟ آیا از پدرانش نشیده بود و چرا حضرت علی(ع) به وصیت پیامبر عمل نکرد و در زمان خلافتش آن روز را عید نمی‌گرفت و این عید و اعمال مخصوصه آن را به مردم معرفی نفرمود؟!، و چرا پیامبر در زمان اقامت در مدینه این روز را که حتی انبیاء سلف عید می‌گرفتند، عید نمی‌گرفت؟! شما در کدام سیره معتبر خوانده‌اید که پیامبر(ع) در مدینه هر سال روز هجدهم ذی‌الحجه را عید می‌گرفته است!؟

شیخ عبّاس در این فصل یک روایت از جانوری به نام «ابی نصر بزنطی» آورده که او را در تحریر دوّم کتاب «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» (ص ۲۲۴) معرفی کرده‌ایم. این کذاب روز هجدهم ذی‌الحجه را از شب قدر ماه مبارک رمضان برتر دانسته است!!
 أمّا مهمتر از اینها، موضوع نصب علی(ع) به امر إلهی به خلافت بلافضل رسول خدا(ع) توسط آن حضرت در این روز است. این ادعا برخلاف تحقیق بلکه دورغ است. بنابراین وقتی اصل قضیه کذب باشد تکلیف عید بودن یا نبودن و صحّت و سقم عبادات و ادعیه‌ای که برای این روز بافته‌اند، معلوم خواهد بود. (فتأمل)

^۱ - این راوی را در صفحه ۶۰ کتاب **عرض اخبار اصول** معرفی کرده‌ایم.

^۲ - وسائل الشیعه، ج ۷ ص ۳۲۳ حدیث ۱.

نکته مهمی که ضرورت دارد بدانیم این است که متأسفانه علما و نویسندگان ما غالباً در حُطَب و کُتُب خود می‌گویند در سال دهم هجری در روز هجدهم ذی‌الحجّه پیغمبر مردم را کنار غدیر خم جمع کرد و دست علی را بلند نمود و فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ... الخ» اما با کمال تأسّف برای فریب عوام به مقدمات این ماجرا اشاره نمی‌کنند و واقعه غدیر را ناقص بیان می‌کنند!! حقیقت آن است که پیغمبر اکرم (ص) گروهی را به سرپرستی حضرت علی (ع) برای دعوت و جمع آوری زکات به منطقه یمن - که قبیله «همدان» در آن نواحی مقیم بودند - اعزام فرمود. پس از اینکه امیرالمؤمنین (ع) مأموریت‌های^(۱) خود را انجام داد، چون آیام حجّ نزدیک می‌شد، و آن حضرت می‌دانست که رسول خدا (ع) عزم حجّ دارد، لذا عجله داشت که خود را سریعاً به پیغمبر برساند تا فرصت ادای حجّ تمتّع با رسول خدا (ع) را از دست ندهد. اما قافله او که اموال جمع آوری شده زکات از جمله شتران و گوسفندان و بارهای دیگر را با خود داشت به گندی حرکت می‌کرد و در نتیجه امکان داشت زمانی به پیامبر برسد که آن حضرت حجّ خویش را به انجام رسانده باشد لذا حضرت علی (ع) کسی را به جای خویش به عنوان امیر قافله گماشت و با شتاب تمام خود را به پیغمبر رساند. پس از ادای مناسک حجّ حضرت علی به سوی قافله خود که اکنون با مکه فاصله چندانی نداشت، برگشت و مشاهده کرد که مأمورین قافله بر شترانی که به عنوان زکات همراه داشتند، سوار شده‌اند و برخی از لباسهای زکاتی را نیز به عنوان سهم خود از زکات [الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا (التوبه: ۶۰)] پوشیده‌اند. حضرت علی (ع) از این کار ناسنجیده آنها که بدون اجازه پیغمبر انجام داده بودند خشمگین شد و هم جانشین خود را که در غیبتش امیر قافله بود مورد ملامت و عتاب کرد و هم آنچه را که مأمورین قافله مورد استفاده قرار داده بودند از آنها پس گرفت و فرمود این اموال، ابتداءً باید به رسول خدا (ص) تسلیم شود. آنگاه آن حضرت

^۱ - حضرت علی (ع) در یمن هم مردم را به اسلام دعوت نمود و هم میان مسلمین قضاوت کرد و هم در جمع آوری زکات، نظارت داشت.

خود، آن را بین افراد ذیحق تقسیم می‌نماید ولی قبل از تحویل دادن اموال به پیغمبر نباید در اموال جمع آوری شده هیچ‌گونه تصرفی انجام شود.

این دقت نظر و التزام شدید حضرت علی(ع) به انجام دقیق و صحیح کارها بر افراد قافله، گران آمد و رنجیده شدند لذا هنگامی که به حضور رسول خدا(ص) رسیدند هم رئیس قافله و هم سایر مأمورین در غیبت علی(ع) نزد پیغمبر از رفتار آن حضرت و سختگیری او، زبان به شکوه و شکایت گشوده و اظهار نا رضایتی کردند از جمله رئیس قافله نزد پیامبر(ص) رفت و ناخشنودی خود را از همسفر بودن با حضرت علی و سختگیریهایش، با رسول خدا(ص) در میان گذاشت اما برخلاف انتظارش، پیامبر اکرم(ص) دقت نظر و تعهد شدید و باریک بینی حضرت علی نسبت به موازین شرع را مورد تأیید قرار داد و از آن حضرت چنان دفاع کرد که امیر قافله از کرده‌اش پشیمان شد. اما سایرین هر جا می‌نشستند، رنجش و ناخشنودی خود را بیان می‌کردند و این خبرها به سمع مبارک پیغمبر می‌رسید. لذا آن حضرت برای آنکه هم به مأمورین قافله مذکور و هم مردمی که همراه پیامبر(ص) در راه مراجعت به مدینه بوده و بسیاری از آنها بدگویی و آزرده‌گی مأمورین قافله از حضرت علی(ع) را شنیده بودند، بفهماند که خطا کرده‌اند و عمل حضرت علی(ع) مورد تأیید و تصویب آن حضرت است، مردم را نزدیک غدیر خم جمع کرد و فرمود «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ اَللّٰهُمَّ وَاِلَیْهِ رَاجِعُ اَلْاُمُورِ عَادِ مَنْ عَادَهُ وَ اَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اَخْذُلْ مَنْ خَدَلَهُ».

و إلا اگر پیغمبر می‌خواست علی(ع) را به عنوان خلیفه بلا فصل خود معرفی کند این کار را در مکه می‌کرد که همه حضور داشتند نه در منطقه غدیر خم که تقریباً دویست کیلومتر از مکه فاصله دارد^(۱)!!! که نه مردم مکه حضور دارند و نه مردم بسیاری از مناطق دیگر! (فَلَا تَجَاهِلْ)

^۱ - به منظور بیداری خواننده محترم ذکر این نکته ضرور است که با نظری به نقشه عربستان ملاحظه می‌شود که غدیر خم حدود ۲۰۰ کیلومتر- یا بیشتر- از مکه فاصله دارد. توجه به این نکته ما را هشیار می‌سازد تا بدانیم آخوندها دروغ می‌گویند که پیامبر حدیث غدیر را در جایی ایراد فرمود که مردم هر منطقه برای

ثانیاً: پیامبر که فصیح‌ترین مردم بود این مقصود بسیار مهم را که یکی از اصول دین است به واضحترین شکل بیان می‌نمود، مثلاً می‌فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ عَلَيَّ خَلِيفَتِي فِيكُمْ بَعْدَ وَفَاتِي» «ای مردم حضرت علی پس از درگذشتم جانشین من در میان شماست»^(۱) نه آنکه کلمه‌ای استعمال کند که به قول علمای ما بیش از ۲۵ معنی دارد و در ادامه جمله خود نیز از دوستی و دشمنی سخن بگوید که به عنوان قرینه مؤید معنای دوستی و یابوری است نه خلافت و زعامت!! و حتی کلمه «والی» را استعمال نکند (فتأمل) (در باره آیه ۶۷ سوره مائده نیز ضرور است که مراجعه شود به **عرض اخبار اصول** ص ۵۸۴ به بعد).

ثالثاً: گیرم که ابوبکر و عمر جاه طلب بودند و حب ریاست یا حسادت آنها را واداشت که دستور خدا و رسول را زیر پا بگذارند! آنصار (= مردم مدینه) که تا سالها بعد نیز در راه خدا از بذل جان و مال و فرزند هیچ دریغ نداشتند و هیچ سود دنیوی از ریاست ابوبکر نصیبشان نمی‌شد و سالها در راه اعتلای اسلام و اطاعت از پیامبر در کنار آن حضرت مجاهدت کرده بودند چرا به امر خدا و رسول توجهی نکردند و ابوبکر را سرجایش نشانده و حضرت علی (ع) را در مقام زعامت قرار ندادند؟!.

رسیدن به اوطان خود در آنجا از هم جدا شده و هر گروه به راه خود می‌روند!! پرواضح است مثلاً برای اینکه اهل فلان قبیله به مکان خود - که در شرق مکه واقع شده - باز گردند، لازم نیست حد اقل دوست کیلومتر از مکه فاصله بگیرند سپس مسیر خود را انتخاب کنند!! مثلاً اگر اهل یمن - که در جنوب مکه واقع است - می‌خواهند به سرزمین خود بروند یا اگر اهل طائف می‌خواهند به وطن خود مراجعت کنند و یا اگر بخشی از اهالی عراق بخواهند به دیار خود بازگردند از مسیریقات خود که حدود ۹۵ تا ۱۱۰ کیلومتری شمال شرقی مکه قرار گرفته، باز می‌گردند نه اینکه بعد از ۲۰۰ کیلومتر فاصله از مکه، مسیر خود را انتخاب کنند!! (فتأمل) بنابراین در فاصله ۲۰۰ کیلومتری مکه، کسانی همراه قافله پیامبر بوده‌اند که مقصدشان مدینه و اطراف آن باشد یا مناطقی که مسیرشان از مدینه می‌گذرد.

^۱ - در این مورد ضرور است که به تحریر دوم کتاب «**عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول**» صفحه ۶۱۵ مراجعه شود.

لازم است بدانیم که ابوبکر و عمر از مهاجرین بودند و در مدینه اقوام بسیاری نداشتند و ارتش و ساواک مجهزی که گوش به فرمان آنها باشند در اختیارشان نبود و انصار به سادگی می توانستند آنها را کنار بزنند و با حضرت علی بیعت کرده و او را بر مسند خلافت بنشانند. علاوه بر این فراموش نکنیم که به قول برادر مفضل ما جناب مصطفی طباطبائی - اَيَّدَهُ اللهُ تَعَالَى - آیا این سخن که علی (ع) تحت زور و فشار حقّ الهی خود را نا دیده گرفت و بالاجبار با خلفا بیعت نمود، موجب تحقیر آن بزرگوار نیست؟!.

رابعاً: چرا حضرت علی (ع) در همان آیام به حدیث غدیر استناد نفرمود و آن دو را مرتدّ نخواند؟! آیا به نظر شما کسی که یکی از اصول دین را زیر پا می گذارد، مسلمان است؟ (فتأمل جدّاً) آیا کسی که برگزیده خدا را کنار می زند، مسلمان است؟! (فلا تَجَاهِل) چرا پسر عمّه حضرت علی (ع) که خود از مجاهدین بزرگ اسلام و مردی شجاع بود یعنی «زبیر ابن العوام» که در ابتدا با انتخاب ابوبکر موافق نبود پس از پیامبر (ع) به حدیث غدیر استشهاد نکرد؟! چرا عموی حضرت علی یعنی جناب عباس بن عبدالمطلب که از وجوه قریش و فرزندش «عبدالله بن عباس» ملقب به «حبر الأُمّه» که مفسّر قرآن بود و اکثر روایات مربوط به زندگانی حضرت علی (ع) منقول از اوست و برادرش «فضل بن عباس» و برادر دیگرش «قثم بن عباس» که از طرفداران علی (ع) بوده و با ابوبکر موافق نبودند به حدیث غدیر و منصوبیت الهی علی (ع) استناد نکردند؟!^(۱).

^۱ - بدان که طرفداران علی (ع) بیش از اینها بودند و ما فقط به عنوان نمونه افراد فوق را ذکر کردیم امّا چون نام زبیر را آورده ایم لازم است توجه داشته باشیم که علمای ما درباره «زبیر بن عوام» نیز عوامفریبی می کنند و ضرور است با احوال او اندکی آشناشویم. وی پسر عمّه حضرت علی (ع) و از مجاهدین بزرگ اسلام و از عشره مبشره بود که در شانزده سالگی اسلام آورده و در همه غزوات همراه رسول خدا بود و هم به حبشه و هم به مدینه هجرت نمود و در فتح مصر نیز بیش از همه جانفشانی کرد. زبیر از طرفداران جدی علی (ع) بود و آن حضرت تصریح فرموده: «ما زال الزُّبیر رجلاً مِنّا أهل البيت حتّى نشأ ابنه المشؤوم عبدالله = همواره زبیر مردی از ما أهل بیت بود تا اینکه پسر شوم او عبدالله رشد یافت» (نهج البلاغه، کلمات قصار ۴۵۳). مردم ما فقط شنیده اند که زبیر به جنگ علی (ع) آمد در حالی که این سخن

خامساً: با اینکه حضرت علی(ع) به حدیث غدیر استناد نفرمود و بنابه نقل تواریخ، مانند عمویش جناب عباس بن عبدالمطلب از اینکه در سقیفه شتاب شده و رأی کبار مهاجرین از جمله حضرت علی و جناب عباس و فرزندان او و زبیر و را دربارهٔ خلیفهٔ پیامبر، جويا نشده بودند، ناراضی بود اما عدم رضایت خود را اعلام نمود و به کارشان اعتراض کرد زیرا در هنگام بیعت با ابوبکر به او فرمود در این کار [تعیین خلیفه] ما را حقی است که شما در این مورد نسبت به ما خودرأیی و استبداد ورزیده‌اید و با ما مشورت نکردید. بنابراین نمی‌توان گفت که در آن زمان اختناق حاکم و حضرت علی نمی‌توانسته عقیدهٔ خود را ابراز کند و عدم بیعت دو ماه و نیم یا سه ماهه یا شش ماهه - در صورتی که چنین مدتی راست باشد^(۱) - هم نشانهٔ آزادی عمل آن حضرت و هم نشانهٔ آن است که آن حضرت خود را از ابوبکر و سایرین برای ادارهٔ امور مسلمین، شایسته‌تر می‌دانسته اما چون اوضاع مسلمین پس از پیغمبر اکرم(ع) با ظهور مدعیان نبوت و مانعین زکات و فرصت طلبی یهود و نصاری و منافقین و

تمام حقیقت نیست و با اینکه زبیر در سال ۳۶ هجری در صف مدافعین علی(ع) نبود اما قبل از درگیری دو سپاه پشیمان شد و از سپاه کناره گرفت و چون آشوب طلبان می‌دانستند که خروج شخصیت بارز و مشهوری مانند زبیر، موجب تضعیف آنها در مقابل مدافعین علی(ع) می‌شود لذا فرد فرصت طلبی به نام «عمرو بن جرموز» او را غافلگیرانه کشت. بنابراین زبیر خارج از معرکهٔ جنگ ترور شد. اما متأسفانه علما و نویسندگان ما به یک عمر طرفداری زبیر از علی(ع) و حتی به پشیمانی او و عدم مشارکت وی در جنگ با علی(ع) اشاره نمی‌کنند اما حضور او در سپاه مخالفین در سال ۳۶ هجری را زیر ذرهٔ بین گذاشته و بزرگ می‌کنند!! سخن ما با خوانندهٔ گرامی این است که توجه داشته باشد چنین شخصیت بزرگواری بی‌شبهه در سال دهم هجری اگر از حدیث غدیر خم، خلافت علی(ع) را فهمیده بود قطعاً آن را پنهان نکرده و به آن بی‌اعتناء نمی‌ماند. (فتاؤل)

^۱ - با توجه به حساسیت شدید حضرت علی(ع) به صیانت از اسلام و فتنه‌های پیاپی مرتدین و مدعیان نبوت که در ایام نزدیک به رحلت پیامبر(ص) آغاز شده بود، بعید به نظر می‌رسد که آن بزرگوار که بزرگترین مجاهد و فدایی اسلام بود مدت ۳ ماه یا ۶ ماه در بیعت با ابوبکر و تکمیل مشروعیت او تأخیر روا دارد. این ادعا موافق قول امیرالمؤمنین نیست که در نامهٔ ۶۲ نهج البلاغه فرموده: در بیعت کردن دست نگه داشتم تا اینکه دیدم [گروهی از] مردم از دین برگشته و به نابودی دین محمد(ص) دعوت می‌کنند.

بهبهت زدگی تازه مسلمانان از رحلت رسول خدا(ص)، نابسامان بود لذا آن حضرت نظر شخصی خود و سایر طرفدارانش را کنار گذاشت و بر آن اصرار نورزید و باکمال بزرگواری و از خودگذشتگی با ابوبکر بیعت و مشروعیت او را کامل فرمود و به هیچ وجه از خیرخواهی نسبت به وی خود داری نکرد. (فتاؤل جلداً) در غیر این صورت بر آن حضرت که خود فرموده: «به خدا سوگند، همانا اگر من با [دشمنان] مواجه شوم درحالی که ایشان همه زمین را پُر کرده باشند، باک نداشته و بیمناک نمی شوم. من با یقین و اطمینانی که از خدایم [به من اعطا شده] بر ضلالت ایشان و هدایتی که خود بر آنم، بصیرت دارم و به لقای الهی مشتاقم و به اجر و ثواب خداوند امیدوارم أما تأسف می خورم که فرمانروایی این امت دست نابخردان و نابکاران افتد» (نهج البلاغه، نامه ۶۲) جائر نبود با مرتدی چون ابوبکر که یکی از اصول دین را زیر پا گذاشته بود بیعت نماید بلکه آن حضرت قطعاً در برابر انتخاب ناحق و خلاف شرع ابوبکر مقاومت کرده و مانند «سعد بن عباد» با او بیعت نمی کرد و از مدینه به مکه یا مکانی دیگر می رفت و از آنجا برای هدایت مردم اقدام می کرد. زیرا تردید نیست که بیعت معصوم با یک فرد، موجب مشروعیت او می شود و اگر او شایسته بیعت نباشد بیعت معصوم با وی موجب گمراهی امت خواهد شد و طبعاً امام منصوب من عند الله به گمراهی امت راضی نمی شود. (به کتاب عرض اخبار اصول ص ۵۶۴ و ۵۶۵ مراجعه شود).

سادساً : در تفاسیر شیعه ذیل آیه الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي

وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا^(۱) که قسمتی از آیه ۳ سوره مائده است و ذیل آیه ۶۷ سوره مائده

^۱ - به قول برادر مفضل ما جناب مصطفی طباطبائی به نص صریح آیه فوق، دین خدا در قرآن و سنت قطعی پیامبر اکرم(ص) به تمامیت و کمال رسیده و کمبود و ناگفته‌ای ندارد تا سایرین بیانند و آن را کامل کنند! و به همین سبب است که ائمه بزرگوار در احادیث بسیاری فرموده‌اند اقوال منقول از ما را با قرآن کریم تطبیق کنید و فقط آنچه که موافق قرآن است بپذیرید و در موردی که در دین مسکوت عنه است، قرآن خود راه مورد پسند خویش را تبیین فرموده که همان شورای علما و محققین مسلمان است نه فتاوی شخصی این و آن!. (فتاؤل)

که آیات قبل و بعد آن مربوط به اهل کتاب است می گویند وقتی در غدیر خم رسول خدا (ص)، حضرت علی (ع) را به جانشینی خود منصوب فرمود آیه ۳ سوره مائده نازل گردید و این آیه مربوط است به ولایت و امامت الهی حضرت علی (ع)!! در حالی که عبارت بالا قسمتی از آیه است و اگر آیه ملاحظه شود معلوم می گردد که تناسبی با ادعای ایشان ندارد زیرا صدر آیه و دو آیه قبلی و آیات بعد درباره فروع احکام و حلال و حرام آنهاست و تناسب ندارد که ناگاه خدا در میانه کلام و بی رعایت سیاق سخن، ولایت و امامت الهیه حضرت علی (ع) را بیاورد و بدون توضیحی به سیاق قبلی باز گردد (فتأمل). دیگر آنکه این ادعا که این قسمت آیه در غدیر خم نازل گردیده، مخالف قول امام صادق (ع) است که فرموده سوره مائده یکباره بر پیغمبر خدا نازل گردیده^(۱) و نیز مخالف روایاتی است که می گویند آیات مورد نظر در عرفه نازل گردیده نه در غدیر خم! **بِأُتِكَ بَجْرٌ وَ بَائِي لَا بَجْرٌ!!**

در مورد آیه ۶۷ نیز، حضرت علی (ع) هیچگاه این آیه را مربوط به خلافت الهی خویش نداشته و الا پس از وقایع سقیفه لا اقل به منظور امر به معروف و نهی از منکر و اتمام حجّت، این آیه را متذکر می شد و همه را به اطاعت از فرمان خدا فرامی خواند نه اینکه فقط از عدم مشورت با او، شکوه نماید و شایسته تر بودن خود را ذکر کند!! (فتأمل)

به قول مفسر عالی مقام و برادر مفضل ما آقای سید مصطفی طباطبائی - حَفَظَهُ اللهُ تَعَالَى مِنْ شَرِّ أَعْدَائِهِ - چنانکه در منابع شیعی مذکور است علی (ع) خود فرموده که هرگاه زمامدار مسلمین در گذشت باید مسلمانان قبل از هر اقدامی به انتخاب یک زما مدار بپردازند. معلوم می شود که علی (ع) زمامداری مسلمین را امری **انتخابی** می دانسته، نه انتصابی و به همین سبب فرمود تا من هستم و یا یازده فرزندم باشند، مسلمین باید ما را زعیم بدانند و بعد از آن اجازه انتخاب زما مدار دارند!

خصوصاً که آیات قبل از آیه ۶۷ و آیات پس از آن مربوط به اهل کتاب است و مانند آیه سوم سوره مائده در اینجا نیز بحث خلیفه الهی پس از پیامبر، مُخَلِّ سِیَاق و بی تناسب

^۱ - مجمع البیان طبرسی، ابتدای تفسیر سوره مائده .

است. علاوه بر این، ادّعیای روایات در مورد سوره مائده موجب این سؤال است که چرا مقدّمه در خود قرآن ذکر شده أمّا ذی‌المقدّمه در قرآن نیست؟! سوّم آنکه نبود «واو» عطف در صدر آیه ۶۸ می‌رساند که رسالت لازم التّبلیغ همان آیه بعدی است - و لاغیر- که باسیاق کلام و آیات قبل و بعد خود نیز کمال تناسب را دارد (خصوصاً که می‌دانیم در اواخر حیات برکت بار پیامبر، نصاری در روم شرقی برای حمله به مسلمین لشکری تدارک نموده و از جانب تبوک قصد حمله داشتند). مثلاً اگر گفته شود: «آنچه می‌گویم به فلانی برسان و پسند مرا به او اعلام کن و در سخن خود قاطع و صریح باش» شاید بی‌وجه نباشد اگر گفته شود ممکن است منظور متکلم از جمله پس از «واو» یک امر کلی در طول زندگی باشد أمّا اگر بدون «واو» گفته شود: «فلانی را ملاقات کن و پسند مرا به او اعلام کن، در سخن خود قاطع و صریح باش» معلوم می‌شود که قصد متکلم از قاطعیّت و صراحت در همان اعلام پسند و ذکر پیامی است که متکلم می‌خواسته ابلاغ شود. چهارم آنکه اگر رسالت منظور آیه، خلافت علی(ع) بود باید آیه به پیامبر در برابر منافقین و مسلمان نماها اعلام حمایت می‌کرد نه کافران که هم ذیل آیه ۶۷ و هم ذیل آیه ۶۸ از آنها سخن به میان آمده است. علاوه بر این اگر موضوع واجب التّبلیغ، خلافت علی(ع) پس از پیامبر بود، مناسب بود که حفظ و مراقبت از جان خلیفه پیغمبر در برابر توطئه و دسائس منافقین که قلباً مخالف خلافت علی بودند مورد تأکید قرار می‌گرفت نه پیغمبر که همگی مسلمین مطیع و فرمانبردار آن حضرت بودند. (فتأمل)

سابعاً: نمی‌توان گفت که در صورت عدم بیعت علی(ع) با مرتدّی چون ابوبکر، ممکن بود حضرتش را ترور کنند زیرا خدا حجّت منصوب خود برای هدایت امت خاتم النبیین را از حمایت خود بی‌نصیب نمی‌گذارد همچنانکه رسول خدا(ص) را که در ابتدای بعثت تنهاتر از علی(ع) بود، در مقابل مشرکین حمایت فرمود. دانشمند شهیر عراقی مرحوم شیخ «محمد حسین آل کاشف الغطاء» در کتاب «أصل الشیعه و أصولها» نوشته است: «به خاطر می‌آید که اسامی تمام کسانی که در کتب تراجم صحابه مانند الإصابه [فی تمییز الصحابه] و أسد

الغابة [فی معرفة الصحابة] و الإستيعاب [فی معرفة الأصحاب] و أمثال آنها جزء صحابه شيعه شمرده شده‌اند جمع آوری نمودم در حدود سیصد نفر از اصحاب با شخصیت پیغمبر (ص) بودند که همه از شیعیان و یاران خاص علی (ع) محسوب می‌شوند، شاید اگر کسی بیش از این تتبع و بررسی نماید دسترسی به افراد بیشتری پیدا کند^(۱). بنابراین نمی‌توان گفت که حضرت علی تنها بود و کسی از او طرفداری نمی‌کرد و چاره‌ای جز بیعت نداشت! همچنانکه بیعت نکردن «خالد بن سعید بن العاص» و برادرش «أبان» و نظایر این دو برای آنها خطری نداشت، بیعت نکردن علی (ع) نیز خطرناک نبود.

با توجه به مسأله فوق باید دانست که بیعت علی (ع) که شاگرد اول مکتب پیامبر بود؛ با ابوبکر بزرگترین دلیل بر عدم مغایرت خلافت او با اصول دین اسلام و مهمترین سند و شاهد مشروعیت خلفای راشدین و امتیازی بزرگ و انحصاری برای ایشان است. (فلا تَجَاهَل) تأثیر بیعت علی (ع) با ابوبکر بر سایر مسلمین بسیار زیاد است چنانکه مرحوم «کاشف الغطاء» اعتراف کرده: ((علی (ع) از بیعت کردن با خلیفه وقت خود داری نمود و این حقیقتی است که علماء هر دو مذهب (شیعه و سنی) بر آن اتفاق دارند، حتی در صحیح بخاری در باب «غزوة خیبر» نقل شده که آن حضرت بیعت نکرد مگر پس از گذشتن شش ماه، عده‌ای از بزرگان صحابه و یاران با شخصیت پیغمبر مانند عمار و مقداد و زبیر و جمعی دیگر نیز از وی پیروی کرده و از بیعت کردن با ابوبکر خود داری نمودند^(۲)) یعنی با بیعت علی (ع) بود که طرفدارانش به پیروی از آن حضرت با ابوبکر بیعت کردند. (فتاوی)

^۱ - در این ایام کتاب «أصل الشیعة و أصولها» را در دسترس نداشتم اما میزبانم ترجمه فارسی آن، موسوم به «این است آیین ما» با ترجمه ناصر مکارم شیرازی را در منزل داشت لذا شماره صفحه کتاب اخیر را ذکر می‌کنم. مطلب منقول در بالا در صفحه ۸۹ مذکور است.

^۲ - این است آیین ما، ص ۱۴۱ - جالب است بدانیم که مرحوم کاشف الغطاء در همین کتاب شش حدیث که حاکی از منزلت خاص علی (ع) در اسلام است، نقل می‌کند. وی ششمین حدیث را چنین ذکر کرده: «۶- حدیث مشهور: «عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ» «علی همواره با حق است و حق نیز با علی است» (ص ۱۴۰ ترجمه فارسی) اما ای کاش در ادامه کلام نیز ذکر می‌کرد که «ابن ابي الحديد» شارح مشهور

علاوه بر این حضرت علی(ع) که خود به احکام بیعت أعلم از سایرین بود و خود فرموده بود: «لَا تَهَا بَيْعَةٌ وَاحِدَةٌ لَا يَتَّقِي فِيهَا النَّظَرَ وَ لَا يُسْتَأْنَفُ فِيهَا الْخِيَارُ» «همانا بیعت، یک با راست و در آن تجدید نظر نشده و در آن اختیار دوباره از سر گرفتن نیست» (نهج البلاغه، نامه ۷) و به همین سبب در زمان خلافت خویش به طلحه و زبیر فرمود: «فَإِنْ كُنْتُمْ بَايَعْتُمَانِي طَائِعِينَ فَارْجِعَا وَ ثُوبَا إِلَى اللَّهِ مِنْ قَرِيبٍ وَ إِنْ كُنْتُمْ بَايَعْتُمَانِي كَارِهِينَ فَقَدْ جَعَلْتُمَا لِي عَلَيْكُمَا السَّبِيلَ بِإِظْهَارِكُمَا الطَّاعَةَ وَ إِسْرَارِكُمَا الْمَعْصِيَةَ وَ لَعَمْرِي مَا كُنْتُمْ بِأَحَقَّ الْمُهَاجِرِينَ بِالتَّعْيَةِ وَ الْكَيْمَانِ وَ إِنْ دَفَعْتُمَا هَذَا الْأَمْرَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَدْخُلَا فِيهِ كَانَ أَوْسَعَ عَلَيْكُمَا مِنْ خُرُوجِكُمَا مِنْهُ بَعْدَ إِقْرَارِكُمَا بِهِ» «اگر شما دو تن با فرمانپذیری [و رضایت] با من بیعت کرده‌اید پس [به سویم] باز گردید و بزودی در پیشگاه الهی توبه کنید و اگر به إکراه [و عدم رضایت قلبی] با من بیعت کرده‌اید شما خود این راه بر من گشوده‌اید که طاعت و فرمانبرداری را اظهار نموده و مخالفت و سرکشی خویش را نهان داشته‌اید!^(۱) سوگند به جان خودم که شما از [سایر]

نهج البلاغه که نام او غالباً بر سر زبان علمای ماست از قول شیخ ابوالقاسم بلخی معتزلی و شاگردانش نقل کرده که معتقد بودند: اگر علی در برابر خلفا شمشیر می کشید و با آنها مخالفت می کرد ما حق را با علی می دانستیم و آنها را فاسق می شمردیم لیکن چون علی با آنها بیعت کرده لذا کار آنها را درست می دانیم زیرا پیامبر(ص) فرموده: «علی با حق است و حق با علی است و علی به هر جانب که حق باشد، می گردد» و بارها به علی فرموده: «حَرْبُكَ حَرْبِي وَ سَلْمُكَ سَلْمِي = جنگ تو، جنگ من و صلح تو، صلح من است» بنابراین علی کار باطل نکرده و با باطل صلح و سازش نمی کند! (شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، دار المعرفه و دار الکاتب العربی و، المجلد الأول ص ۲۱۱ و ۲۱۲ در شرح خطبه ۳۷).

^۱ - پرواضح است در کاری که زور و اجبار نباشد، پس از تحقق عقد، ادعای عدم رضایت قلبی مسموع نیست چنانکه حضرت امیر(ع) فرمود: «(زبیر) می پندارد که با دست بیعت کرده نه با [رضای] دل! حال آنکه [بی جبر و زور] به بیعت اقرار کرده و [اینک] ادعای عدم رضایت [قلبی] دارد پس بر او لازم است بر این ادعا دلیلی روشن بیاورد و إلا باید به بیعتی که از آن خارج شده [و فرمانبرداری از آن را فرو گذاشته، دیگر بار] وارد شود [و به عهد خویش پایبند باشد] = يَزْعُمُ أَنَّهُ قَدْ بَايَعَ بِيَدِهِ وَلَمْ يُبَايِعْ بِقَلْبِهِ، فَقَدْ أَقْرَبَ بِالْبَيْعَةِ، وَادَّعَى الْوَلِيحَةَ فَلْيَأْتِ عَلَيْهَا بِأَمْرٍ يُعْرَفُ وَإِلَّا فَلْيَدْخُلْ فِيمَا خَرَجَ مِنْهُ» (نهج البلاغه، خطبه ۸).

مهاجرین^(۱) به تقیه و پوشیده داشتن عقیده، سزاوارتر نبودید [زیرا هیچ کس مجبور به بیعت نبود] اگر امر بیعت را پیش از آنکه بدان اقرار نمایید پس می‌زدید [و ردّ می‌کردید] بر شما آسانتر بود از اینکه بدان وارد شوید [و آن را بپذیرید] سپس بخواهید از آن خارج شوید [و آن را بر عهده نگیرید] «(نهج البلاغه، نامه ۵۴) بنابراین با توجه به تصریحات آنحضرت درباره بیعت و درباره حکومت بر مسلمین - خصوصاً آنچه که از نامه ۶۴ نهج البلاغه آوردیم - نمی‌توان گفت حضرت علی(ع) به اجبار با ابوبکر بیعت فرمود!! کسی که علی(ع) را بشناسد می‌داند که محال است آنحضرت، خلافت کسی را، خلاف فرموده رسول خدا(ص) بداند و با او حتی به اجبار بیعت کند! (فتأمل دون العصبیه) اینها مسأله‌ای را به علی(ع) نسبت می‌دهند که آنحضرت همان ادعا را از سایرین نپذیرفته است. (فتأمل) آیا اینها در ادعای حبّ علی، راست می‌گویند؟!.

ثامناً : مشارکت حضرت علی(ع) در شورای شش نفره که عُمر پیشنهاد کرده بود نیز دلیلی واضح است بر اینکه آنحضرت خود را منصوص الله و منصوب النبی(ص) نمی‌دانست. زیرا همه - تا چه رسد به علی(ع) - می‌دانند که در امر الهی مشورت جایز نیست بلکه مشورت در اموری است که در آن امر و نهی شرعی موجود نباشد. آیا پیامبر در اینکه مردم در چه ماهی روزه بگیرند با کسی مشورت می‌کرد؟!.

بنابراین اگر علی(ع) معتقد بود که از جانب خدا مأمور به خلافت و إمارت مسلمین است، نمی‌توانست در شورا شرکت کند بلکه باید می‌فرمود مشورت در این مورد که درباره آن نصّ شرعی وجود دارد، اجتهاد در مقابل نصّ و باطل است!.

در اینجا لازم می‌دانم در آیام واپسین عمر درباره شورای شش نفره مطالبی را برای بیداری برادران مسلمان خود، بنگارم زیرا در این موضوع نیز غالباً آخوندها عوامفریبی می‌کنند و علاقه‌ای به اظهار حقیقت ندارند و حتی برخی از علمای بزرگ ما که استاد دانشگاه بوده و

^۱ - توجه داشته باشید که علی(ع) در این موضع، «أنصار» را ذکر فرموده زیرا آنها در دیار خویش و در اکثریت بودند و تقیه برای ایشان وجهی نداشته است.

در تاریخ اسلام بصیرت کافی دارند و از جنایات تاریخ بیزارند (!؟) احتمالاً از ترس آخوندها و عوام، در کتب یا خطب خود در بیان حقیقت ماجرای شورای شش نفره، از پسند و عادت مردم پا را فراتر نمی‌گذارند!! اما ما خود را نسب به بیداری برادران مسلمان و خدمت به وحدت اسلامی مسؤول می‌دانیم و در این مجال مطالبی را به اختصار به اطلاع خوانندگان محترم می‌رسانیم تا خود در آن تأمل و پس از تحقیق و تفکر، از حق پیروی کنند، ما این سطور را با توجه به تألیف یکی از علمای معاصر بندرعباس که به نظر ما از تعصبی که در بسیاری از اهل سنت - مانند بسیاری از شیعیان - نسبت به تمامی اجزاء مذهبشان دیده می‌شود، فاصله دارد و عالمی محقق است نه فاضلی مقلد! به خوانندگان گرامی تقدیم می‌کنیم منظور ما آقای «سید عبدالرحیم خطیب» و کتاب دو جلدی ایشان موسوم به «شیخین» (جلد اول) و «صهرین» (جلد دوم) است و مطالعه این دو کتاب را به خوانندگان توصیه می‌کنیم.

لازم است بدانیم پس از اینکه بزرگان مدینه از خوف ایجاد اختلاف و مناقشه میان مسلمین در مسأله جانشینی عمر اصرار ورزیدند که وی فردی را به جانشینی خود معرفی و نامزد نماید تا مردم با او بیعت کنند؛ سرانجام عمر پیشنهاد کرد که شش نفر از کبار اصحاب رسول الله (ص) که در پیشرفت اسلام و فداکاری برای پیشبرد دین خدا سوابق مهم و تأثیر چشمگیر داشتند نامزد خلافت باشند. این شش نفر عبارت بودند از:

۱- حضرت علی (ع).

۲- زبیر بن عوام، پسر عمه حضرت علی (ع)^(۱).

۳- طلحه بن عبیدالله که در زمان بیماری عمر به سفر رفته و در مدینه حاضر نبود. وی از عسره مبشره بود که در غزوه اُحُد مشارکت داشت و یک دستش در این جنگ فلج شد.

۴- عثمان بن عفان، داماد پیامبر و باجناق حضرت علی (ع).

^۱- درباره وی به حاشیه ۱ صفحه ۳۸۰ کتاب حاضر مراجعه شود.

۵- عبدالرحمان بن عوف، یکی از عشره مبشره و هشتمین فردی که به دعوت ابوبکر در مکه به حضور پیامبر رسید و مسلمان شد و یک بار به حبشه و بار دیگر به مدینه هجرت کرد، وی شوهر خواهر عثمان بود.

۶- سعد بن ابی وقاص، پسر عمّه عبدالرحمان بن عوف فاتح قادیسیه.

عمر به جز طلحه که در سفر بود سایر نامزدها را نزد خود خواند و به آنها گفت: من درباره شما فکر کردم و دیدم شما سروران قوم و رهبران مردم هستید و چشم مردم به شماست و رسول الله (ص) درحالی که از شما راضی و خشنود بود رحلت فرمود. خلافت باید در یکی از شما باشد. هرگاه شما برای انتخاب خلیفه از بین خود حسن نیت داشته باشید و صراط مستقیم در پیش و صلاح اسلام را در نظر بگیرید در این صورت من از ناحیه مردم نسبت به کارتان نمی ترسم زیرا مردم به کار شما راضی و تسلیم نظر شما خواهند شد. آنچه مرا می ترساند این است که شما در این باره باهم اختلاف کنید و کار مسلمین بدین سبب به منازعه و هرج و مرج بکشد، پسرم «عبدالله» در اجتماع شما باشد و اشتراک مساعی کند ولی حق انتخاب شدن ندارد، همینکه من از دنیا رفتم تا سه روز باهم اجتماع نموده به مشاوره بپردازید و روز چهارم باید یک نفر از شما به خلافت انتخاب شده و عملاً بر سر کار آید.

سپس «صهیب بن سنان» را مأمور کرد تا در این سه روز در مسجد نماز جماعت بگزارد و پیشنهاد مردم باشد تا نامزدها در این سه روز برای مشاورت در امر خلافت همراه با پسرش عبدالله - که از نامزدها نبود - در خانه ای جمع شوند. نامزدها - به جز طلحه که در سفر بود - در خانه «مسور بن مخرمه» جمع شدند. از سر و صدای نامزدها که در بیرون خانه به گوش می رسید و معلوم می شد هریک از صلاحیت خویش دفاع می کنند، یکی از بزرگان انصار موسوم به «ابوطلحه انصاری» که به دستور عمر همراه عده ای از اصحاب پیغمبر (ص) عهده دار محافظت از دارالشوری بود تعجب کرد و گفت: گمان می کردم هریک از شما از خوف مسؤولیت سنگین خلافت، از قبول این مقام خودداری و هریک آن را به دیگری و اگذار می کنید اکنون می بینم کاملاً رغبت داشته برای احراز آن با یکدیگر مناقشه و رقابت می کنید

به خدا قسم من این خانه را بیش از سه روز که عمر وصیت کرده محافظت نخواهم کرد و پس از این مدت خانه را ترک می‌کنم و در سرای خویش می‌نشینم تا ببینم چه می‌کنید!

سر انجام عبدالرحمان بن عوف برای اینکه نزاع و رقابت را از بین نامزدها که هریک در میان مردم طرفدارانی داشتند، بر طرف نماید به آنها می‌گوید کدام یک از شما حق خود را از انتخاب شدن اسقاط می‌نماید و متعهد می‌شود یکی از شما را که برای خلافت بهتر تشخیص دهد، انتخاب کند؟ هیچ یک از نامزدها پاسخ صریح نمی‌دهند لذا عبدالرحمان خود از حق مزدی منصرف می‌شود تا چنانکه گفته بود از بین بقیه آنها یک نفر را به عنوان خلیفه سوم برای بیعت مردم معرفی کند. عثمان قبل از سایرین این پیشنهاد را می‌پذیرد سپس سایرین جز حضرت علی (ع) موافقت خود را با این پیشنهاد اعلام می‌کنند. عبدالرحمان به آن حضرت می‌گوید: تو چه می‌گویی ای ابا الحسن؟ علی (ع) می‌گوید: تعهد کن و قول بده که در این امر حق را مراعات کنی و تابع هوای نفس نشوی و تحت تأثیر علائق خویشاوندی و قومیت قرار نگیری و در خیرخواهی و صلاح امت محمد (ص) قصور نکنی.

عبدالرحمان می‌گوید شما همگی با من عهد و پیمان ببندید که از میان شما هر که را به خلافت برگزیده و با او بیعت کنم شما نیز مخالف نکرده و با او بیعت کنید من نیز تعهد می‌کنم از خویشاوندانم به صرف اینکه با آنها پیوند خویشاوندی دارم، جانبداری نکنم و در خیرخواهی نسبت به مسلمین کوتاهی نکنم. حضرت علی (ع) نیز مانند سایرین راضی می‌شود تا عبدالرحمان با رعایت این تعهد، اقدام نماید. بدین ترتیب عبدالرحمان هم از آنها بر عدم مخالفت با منتخب خود، عهد و پیمان گرفت و هم خود به رعایت مصلحت مسلمین و اجتناب از ملاحظات خویشاوندی متعهد شد. پس از این توافق همگی از دار الشوری خارج و از یکدیگر جدا شدند تا عبدالرحمان طبق اختیاری که به او تفویض شده بود اقدام و به وظیفه خود عمل کند. در مدت باقیمانده عبدالرحمان به آراء و افکار بزرگان حاضر در مدینه نیز مراجعه کرد تا بداند نظر مردم نسبت به پنج نامزد پیشنهادی عمر چگونه است و کدام یک را بر سایرین ترجیح داده و برای خلافت بهتر می‌دانند.

عبدالرحمان با کبار صحابه و بعضی از امراء لشکر و رؤساء قبائل که برای اطلاع از جریان امر خلافت به مدینه آمده بودند و حتی برخی از زنان دانا و با بصیرت، مشورت و نظر خواهی کرد. ابن کثیر در «البدایة و النهایة» مشابه بخاری می گوید همه مردم به عثمان مایل بودند مگر «عمّار بن یاسر» و «مقداد بن الأسود» که حضرت علی(ع) را ترجیح می دادند!

أما مسألة ای در این روایات به نظر می رسد که شایسته نیست مغفول بماند. کلیه تواریخ - که دائرة المعارف فرید وجدی نیز از آن جمله است - بلااستثناء اتفاق دارند که صبح روز چهارم عبدالرحمان بن عوف در مسجد نبوی و در ملاءعام ابتداء حضرت علی(ع) را نزد خود خواست و دست بیعت به سوی او دراز کرد درحالی که اگر بنا به ادعای احادیث، همه مردم یا اکثریت قاطع ایشان عثمان را ترجیح می دادند در این صورت عبدالرحمان متعهد بلکه موظف بود بدون تعلل و مستقیماً با عثمان بیعت کرده و او را برای بیعت به خلافت، به مردم معرفی کند نه اینکه ابتداء علی(ع) را پیش بکشد که به اندازه عثمان مورد تمایل مردم نبود! (فتأمل دُونَ العَصِيَّة).

پس واضح است که نتیجه تحقیق و تفحص عبدالرحمان در میان وجوه و بزرگان مدینه چنان بود که هیچ یک از دو نامزد اصلی یعنی علی و عثمان اکثریت قاطع را کسب نکرده بودند و شاید آراء حضرت علی(ع) اندکی از عثمان بیشتر بوده است و احتمالاً به همین سبب عبدالرحمان ابتداء دست بیعت به سوی علی(ع) دراز کرد و یا اینکه به نظر شخصی خود علی(ع) را مقدم داشت.

باری، عبدالرحمان صبح روز چهارم «مِسْوَر بن مَخْرَمَه» را که شورای انتخاب خلیفه سوّم در خانه او برگزار شده بود به سراغ حضرت علی(ع) و عثمان فرستاد و آنها را نزد خود خواست و همگی به اتفاق برای ادای نماز صبح به مسجد پیامبر رفتند. قبل از آنها کبار صحابه رسول الله - اعمّ از مهاجرین و أنصار - و رؤساء قبائل و امرای سپاه و سائر طبقات مردم در مسجد اجتماع کرده و منتظر نتیجه کار دارالشوری در امر خلافت بودند. مسجد مملوّ از مردم بود و اعضای شوری به زحمت توانستند برای خود جایی بیابند.

پس از ختم نماز، عبدالرحمان بن عوف درحالی که عمامه‌ای را که رسول خدا(ص) به او اهداء فرموده بود بر سر داشت بر منبر پیغمبر ایستاد و خطاب به مردم گفت: من پنهان و آشکار دربارهٔ انتخاب خلیفه از شما پرسیدم تا نظر شما را بدانم دیدم شما برای این مقام کسی را بهتر از علی و عثمان نمی‌دانید آنگاه علی را نزد خود خواند و دستش را در دستان خود گرفت و پرسید: آیا تعهد می‌کنی که مطابق قرآن و سنت رسول الله(ص) و سیره شیخین عمل کنی؟ حضرت علی(ع) جواب داد: «تا آنجا که بدانم و تا حدی که بتوانم عمل می‌کنم» و یا فرمود «امیدوارم به قدر توان و علم خویش عمل نمایم»^(۱). چون حضرت علی(ع) به سؤال عبدالرحمان جواب مثبت قطعی صریح نداد، عبدالرحمان عثمان را به نزد خود خواند و دستش را در دستان خود گرفت و همان سؤال را پرسید، عثمان بی‌درنگ جواب مثبت داد و عین پیشنهاد را پذیرفت و گفت: آری. عبدالرحمان که روی منبر پیامبر ایستاده بود، درحالی که دست عثمان را در دست داشت با او بیعت کرد و سر به آسمان بر داشت و دو بار گفت: خداوند بشنو و گواه باش، و ادامه داد: خدایا من آنچه بر ذمه داشتم به عثمان واگذاشتم. آنگاه عثمان را روی پلهٔ دوم منبر نشانید تا مردم با او بیعت کنند. بنابه نقل تواریخ حضرت علی(ع) چنانکه عهد کرده بود، پس از عبدالرحمان، اولین کسی بود که با عثمان به عنوان خلیفه بیعت فرمود آنگاه عموم مردم حتی آنان که قبل از این ماجرا به علی(ع) تمایل داشتند، راضی شدند که با عثمان بیعت کنند. طلحه - که در سفر بود - پس از اینکه مراسم تعیین خلیفه برگزار گردید و کار به انجام رسید، به مدینه بازگشت و با عثمان بیعت کرد.

در اینجا لازم است در چند مسأله تأمل کنیم، یکی آنکه چرا حضرت علی(ع) به سؤال عبدالرحمان جواب صریح و قاطع نداد. با توجه به ذکاوت و درایت فراوان و ریزیینی و موشکافی و دقت نظر و دوراندیشی حضرت علی(ع) در امور گوناگون و التزام شدید آن حضرت به کوچکترین مسائل شریعت که به این امتیاز، شهرهٔ خاص و عام بود و فی المثل در همین

^۱ - تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۷۸۶ و الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۷ و البدایة و النهایة، ابن کثیر، ج ۷،

ماجرای دارالشوری فقط حضرت علی (ع) بود که برخلاف سایرین که بی قید و شرط پیشنهاد عبدالرحمان را پذیرفتند، با درایتی که داشت تا از او بر مراعات انصاف و عدم جانبداری از یک فرد خاص، تعهد نگرفت، پیشنهاد او را نپذیرفت. بنابراین حضرت علی (ع) بهتر از هر کس می دانست که اسلام جز قرآن و سنت نیست و اضافه کردن شرط «تبعیت از سیره شیخین» زائد است. آیا زمانی که ابوبکر به خلافت رسید جز التزام به قرآن و سنت انتظار دیگری از او می رفت که عبدالرحمان چنین شرطی را برای سوّمین خلیفه در نظر گرفت؟

دوم اینکه متأسفانه این کار بی دلیل عبدالرحمان را عده ای بهانه کرده اند تا هياهو کنند که اگر علی شیوه خلیفه اول و ثانی را درست می دانست، به شرط عبدالرحمان راضی می شد! در حالی که پرواضح است که علی (ع) نمی خواست مقلد آنها باشد و بس. (فتاامل)

علی (ع) که مقام والایش اجلّ از این است اما هیچ مجتهدی نیز مجاز نیست که مقلد باشد بلکه باید به علم و تحقیق خویش از کتاب و سنت عمل کند تا چه رسد به شاگرد اول مکتب پیامبر، حضرت علی (ع) که حتی دو خلیفه قبلی نیز در غوامض امور نظر آن حضرت را جویا می شدند!^(۱)

^۱ - خیر خواهی و مودت خالصانه میان کبار صحابه حاکم بود و اگر گاهی کدورتی حاصل می شد اصل دوستی و اخوت آنها را خدشه دار نمی کرد و به اندک زمانی به آشتی و مرافقت ختم می شد. خلفاء همواره پذیرای وصایا و پیشنهادهای حضرت علی بوده اند. همه می دانند که ابوبکر، رأی حضرت علی (ع) را درباره مبدأ تاریخ اسلام پذیرفت و در کارهایش با آن حضرت مشورت می کرد. تقسیم غنائم در زمان خلافت شیخین بر عهده حضرت علی (ع) بود. ابوبکر در زمان فتح شام، رأی علی (ع) را بر نظر سایرین ترجیح داد و به رأی آن حضرت عمل کرد. کارهای قضایی نیز در دوران شیخین به دست حضرت علی بود. عمراً غالباً در بیان مسائل فقهی مردم را به حضرت علی ارجاع می داد (ر.ک. شاهراه اتحاد، ص ۱۲۰ و ۱۶۱ و تحریر دوم «عرض اخبار اصول» ص ۳۹۷ و ۳۹۸ و ۵۶۲ تا ۵۶۵) و لا اقلّ در میان ما بسیار معروف است که عمر همواره می گفت: «أقضانا علی» «علی از همه ما قاضی تر است» و یا می گفت: «به خدا پناه می برم از مشکلی که ابوالحسن علی (ع) برای حل آن حاضر نباشد» و یا می گفت: زنان عاجزاند از اینکه مانند علی بزنند». شیعه و سنی اخباری نقل کرده اند که عمر بارها پس

معروف است که در زمان «مالک» فقیه مشهور مدینه و امام مذهب مالکی، خلیفه عباسی او را احضار نموده و به او پیشنهاد کرد که می‌خواهم کتب و فتاوی‌ای سایر فقهاء را جمع آوری و تبعیت از آنها را ممنوع و محدود کنم و فقط قرآن و کتاب «موطأ» تو را باقی بگذارم تا همه به آرای فقهی تو عمل کنند. امام مالک (ره) با این کار مخالفت کرد و گفت ابدأ راضی به چنین کاری و تحمل چنین مسؤولیتی نیستم. مردم نباید از من تقلید کنند بلکه اگر استباط مرا از کتاب و سنت و أدله مرا درست تشخیص دادند، می‌توانند رأی مرا قبول کنند. آیا می‌توان گفت که مالک خودش را قبول نداشته است؟! آیا اگر امروز به آیه الله منتظری یا گلپایگانی بگویند حاضری مطابق کتاب و سنت و سیره آیه الله خمینی و مطهری بر ایران حکومت کنی و آنها بگویند ما به کتاب و سنت و علم خویش عمل می‌کنیم به معنای آن است که با آقای خمینی و مطهری مخالف‌اند و آنها را گمراه و کارهایشان را باطل می‌دانند؟!.

بنابراین اگر علی (ع) فرموده به علم خویش از کتاب و سنت عمل می‌کنم و شرط زائد را نپذیرفته سخنی درست و مبتنی بر موازین شرعی و عقلی فرموده اما این سخن دلیل مخالفت او با دو خلیفه قبلی نیست و الاً از آنها تعریف و تمجید نمی‌فرمود و اگر خطاهای آنها را آشکار نمی‌کرد لا اقل می‌توانست سکوت کند درحالی که بر خلاف میل تفرقه جویان، از آن دو در موارد متعدّد به نیکی یاد فرموده است. اگر علی (ع) معدّل کارهای شیخین را قابل قبول

از شنیدن رأی علی (ع)، از رأی خویش عدول کرد. معروف است که عمر گفته بود اگر علی بر خلاف رأی من، حکمی کرد از رأی او پیروی کنید، تا بدانجا که روزی غلامی را به حبس محکوم کرد، علی (ع) در راه به غلام و مامورین عمر برخورد و از ماجرا پرسید و چون از احوال غلام آگاه شد حکم به براءت وی داد آنها نیز غلام را بازگرداندند عمر پرسید چرا دستورم را اجرا نکردید؟ مامورین گفتند: مگر خودت بارها نگفتی اگر علی (ع) برخلاف من حکمی داد، به رأی او عمل کنید. ما نیز در این کار چنان کردیم که گفته بودی! (ضرور است که به حاشیه صفحه ۱۲۰ کتاب «شاهراه اتحاد» مراجعه شود). خواننده فکور آیا غاصبین خلافت دائماً مردم را از پیرامون فرد مغضوب الحق دور کرده و توجه مردم را از وی منحرف می‌سازند یا اینکه دائماً در احترام و اکرام وی می‌کوشند و از او تعریف و تمجید می‌کنند؟!.

و خوب نمی‌دانست، مجبور نبود که قسم بخورد و بفرماید: «و لَعَمْرِي إِنَّ مَكَانَهُمَا مِنْ الْإِسْلَامِ لَعَظِيمٌ و إِنَّ الْمِصَابَ بِمَا لَجَرَحُ فِي الْإِسْلَامِ شَدِيدٌ رَحْمَهُمَا اللَّهُ و جَزَاهُمَا بِأَحْسَنِ الْجَزَاءِ» «به جان خودم سوگند که همانا مقام و جایگاه آن دو در اسلام هرآینه بزرگ است و مصیبت [از دست رفتن] آنها زخمی شدید در اسلام است خدایشان رحمت فرموده و آن دو را به نیکوترین وجه پاداش عطا فرماید»^(۱)

آن حضرت مجبور نبود بفرماید: «فَتَوَلَّى أَبُو بَكْرٍ تِلْكَ الْأُمُورَ فَيَسَّرَ وَ شَدَّدَ وَ قَارَبَ وَ اقْتَصَدَ» «ابوبکر ولایت آن امور را به دست گرفت، پس بجا آسان گرفت و نرمش نشان داد و بجا شدت به خرج داد، زیاده روی را ترک و درستی و راستی را قصد کرد و میانه روی و اعتدال را برگزید» یا بفرماید: «فَصَحَبْتُهُ مُنَاصِحاً وَ أَطَعْتُهُ فِي مَا أَطَاعَ اللَّهُ فِيهِ جَاهِداً» «پس خیرخواهانه او (= ابوبکر) را همراهی کردم و با مجاهدت و جدیت در آنچه خدا را اطاعت می‌نمود از او اطاعت کردم» و یا بفرماید: «فَلَمَّا احْتَضَرَ بَعَثَ إِلَيَّ غُمْرَ فَوْلَاهُ فَسَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا وَ نَاصَحْنَا» «(ابوبکر) چون به حال احتضار رسید نزد عمر فرستاد و حکومت را به وی سپرد سپس ما نیز [گفته‌اش را به قبول] شنیدیم و اطاعت و خیر خواهی کردیم»^(۲) آیا احتمال می‌دهید یک مسلمان عادی در مورد غاصبین مقام امامتِ الهیه چنین سخن بگوید تا چه رسد به علی (ع)؟! آیا فرد مغضوب الحقّ چنان از غاصب مقامِ الهی خویش دفاع می‌کند که به اعتراف خودش: «وَاللَّهِ لَقَدْ دَفَعْتُ عَنْهُ حَتَّى خَشِيتُ أَنْ أَكُونَ آثِمًا» «به خدا سوگند آنقدر از او (= عثمان) دفاع کردم که بیم می‌دارم گنهکار باشم!». (نهج البلاغه، خطبه ۲۴۰) آیا مغضوب الحقّ دو پسر عزیزش حضرات حسنین را برای محافظت از غاصب می‌گمارد که

^۱ - وقعه صقین، نصر بن مزاحم منقری، ص ۸۹

^۲ - «الغارات» ثقفی، ج ۱، ص ۳۰۶ - جملات علی (ع) در تأیید شیخین منحصر به موارد فوق نیست ولی به عنوان نمونه برای بحث ما کافی است. خوانندگان به کتاب شریف راهی به سوی وحدت اسلامی، ص ۱۶۳ تا ۱۸۲، مراجعه کنند.

مبادا به وی گزندى برسد؟! آیا مغضوب الحقّ نمی توانست نسبت به غاصب لأقلّ سکوت کند و به او بی اعتنا بماند؟! **أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟**

در مورد عثمان نیز لازم است بدانیم که وی کارهای دو خلیفه قبلّی را مخالف کتاب و سنتّ نمی دانست و از اینکه شرط زائد و بلا دلیل عبدالرحمان را پذیرفت، کار عجیبی نکرده است گرچه دقت نظر و باریک بینی حضرت علی(ع) امتیاز بزرگی است که مختصّ اوست و مُنکِر ندارد. أمّا مهمتر از هر چیز بیعت حضرت علی(ع) با اوست که جایی برای بهانه جویی باقی نمی گذارد^(۱). (فلا نجاهل) أمّا هزاران افسوس که علماء و نویسندگان ما در کتب خود و یا بر منابر قضیّه خلافت عثمان را فقط به صورت زیر نقل می کنند:

عمر در مرض موت به صُهبی رومی فرمان داد تا شش تن از أصحاب پیغمبر را که خود برگزیده بود سه روز در خانه ای برای مشورت و تعیین خلیفه، گرد آورد و خود در این مدت بر مردم در نمازهایشان امامت کند و عدّه ای نگهبان بر آن خانه بگمارد و هر گاه پنج نفر از این شش تن یکی را به عنوان خلیفه برگزیدند و یکی نپذیرفت، او را بگشود و اگر چهار تن بر فردی توافق کردند و دو نفر مخالف بودند، آن دو را گردن زند و هر گاه سه تن از آنها یکی را انتخاب نمایند و سه تن مخالفت نموده و فرد دیگری را تعیین نمایند در این صورت پسرش «عبدالله بن عمر» داور باشد که کدامیک از دو فرد انتخاب شده را برای خلافت صالح بشمارد و اگر به حکمیت عبدالله راضی نشدند، خلیفه کسی باشد که عبدالرحمان بن عوف او را برگزیده است و اگر باز هم سه رقیب گروه عبدالرحمان، مخالف کردند، هر سه باید کشته شوند!!! سپس می گویند کاملاً معلوم بود با این ترکیبی که عمر برای شورا و با این ترتیبی که برای تعیین جانشین خویش اتخاذ کرده بود، علی به خلافت نمی رسید زیرا عبدالرحمان به سبب خویشاوندی با عثمان قطعاً از او جانبداری می کرد! أغلب علمای ما عیوب این روایت را به روی خود نمی آورند!!

^۱ - به حاشیة شماره ۲ صفحه ۳۸۵ کتاب حاضر مراجعه شود.

درحالیکه اگر در متن روایت تأمل شود نادرستی و مجعولیتش آشکار می‌شود زیرا می‌گوید هرگاه پنج تن از شش نامزدِ خلافت یکی را از میان خود به خلافت انتخاب کردند و یک نفر مخالفت کرد، صهیب باید سر از تنش جدا سازد!!

درحالی که پرواضح است هرگاه از شش نفر، پنج تن یکی را انتخاب نمایند، فرد مذکور خلیفه خواهد بود و دیگر فردی که با آن منتخب یگانه مخالف باشد و جود خارجی نخواهد داشت زیرا پنج نفر «انتخاب کننده» اند و فرد اخیر «انتخاب شده» است که جمعاً می‌شوند شش نفر، بنابراین کسی باقی نمی‌ماند تا با پنج «انتخاب کننده» مخالفت نماید!!

همچنین در موردی که می‌گوید اگر چهار نفر یکی را انتخاب کرد و دو نفر مخالف بودند، هردو را بکشید باز اشکال بالا باقی است، چه وقتی که چهار نفر یکی را انتخاب نمایند، دیگر دو مخالف باقی نخواهد بود زیرا در این فرض، چهار نفر «انتخاب کننده» اند و یک نفر «انتخاب شده» است که جمعاً می‌شوند پنج نفر و مخالف فقط یک نفر خواهد بود نه دو نفر و همچنین آنجا که می‌گوید هرگاه سه نفر یکی را و سه نفر، دیگری را انتخاب کردند چنین و چنان کنید نیز به همان مشکل مبتلاست. زیرا هرگاه سه نفر یکی را انتخاب کنند، دیگر سه مخالف نخواهیم داشت زیرا سه نفر «انتخاب کننده» اند و یک نفر «انتخاب شده» خواهد بود که جمعاً می‌شوند چهار نفر و فقط دو مخالف باقی می‌ماند که چون در اقلیت می‌باشند، رأیشان نافذ نخواهد بود و نیازی نیست که دستور قتلشان صادر شود! صدور چنین دستوری حتی از جانب یک فرد کم عقل محتمل نیست تا چه رسد به عمر که به کمک مشاورانش از جمله حضرت علی، یکی از بزرگترین امپراطوریهای زمان خود را اداره می‌کرد و همه فرمانپذیر او بودند.

علاوه بر این در این فرمان دستور داده که سر هر کدام از اعضای شوری را که مخالفت کرد از تن جدا نمایند!! آیا کسی چون علی (ع) یا زبیر یا سعد که فاتح قادیسیه بود و هر یک طرفدارانی نیز داشتند مثل مجسمه ساکت می‌نشستند که مأمور عمر ایشان را گردن بزنند؟! آیا مأمور عمر می‌توانست با چند نفر مقابله کند و آنها را از پای در آورد؟! گیرم که چنین

می شد آیا قتل أصحاب کبار پیامبر در مدینه به این سادگی بود و اصلاً کسی چنین کاری را به عهده می گرفت و آیا با قتل آنها امر خلافت سامان می یافت و با بر عکس؛ فتنه ای بزرگ برپا می شد که عاقبتش نا معلوم بود؟ این آشوب به نفع هیچ کس نبود و طبعاً معقول نیست که چنین دستوری صادر شود!

نکته دیگر آنکه گیرم عمر چنین خواسته بود و با چنین دستور خلاف شرع، قصد داشت شورایی برپا کند، آیا علی (ع) در چنین شورایی مشارکت می کرد؟! علاوه بر این آیا اگر علی (ع) خود را منصوب من عندالله می دانست، در شوری شرکت می کرد و تعهدات شوری را می پذیرفت و با منتخب نا مشروع شوری که به قول شما از قبل معلوم بود علی نخواهد بود، بیعت می کرد و به او مشروعیت می بخشید؟! اگر از قبل معلوم بود که اعضای شوری را چنان ترتیب داده اند که علی انتخاب نشود^(۱)، چرا علی به این مسأله واضح اعتنا نکرد و در شوری مشارکت کرد؟! آیا فقط می خواست در بی اعتنایی سایرین به منصوبتِ الهی خویش، بی سهم نباشد؟! أَفَلَا تَعْقِلُونَ!.

نکته دیگر آنکه ناقل روایت کشتن مخالفین، فردی به نام «أَبُو مَخْنَفٍ» است که از نظر علمای رجال موثوق نیست.

همچنین روایاتی که می گویند سه نفر حقّ خود را به سه نفر دیگر و اگذار کردند، باهم اختلاف دارند بعضی از جمله «ابن اثیر» می گویند عبدالرحمان صبح روز چهارم که پایان مهلت سه روزه عمر بود از اهل شوری خواست برخی حقّ خود را به دیگری و اگذار کنند و زبیر حقّ خود را به پسر عمّه اش حضرت علی و سعد حقّ خویش را به عثمان و اگذار کرد [در حالیکه ابن خلدون در تاریخش گفته است سعد حقّ خویش را به حضرت علی (ع) و اگذار کرد. البته طبری نیز روایتی آورده که حضرت علی (ع) نزد سعد رفت و او را به خدا قسم داد

^۱ - حتی بنا به برخی از روایات، عباس به حضرت علی (ع) عرض کرد: «عمر ترتیبی اتخاذ کرده تا عثمان خلیفه شود، تو در این شوری مشارکت نکن تا خود را هم طراز آنها قرار نداده باشی!» آیا عباس به این موضوع توجه داشت اما علی (ع) به این موضوع بی اعتناء بود؟!.

که وی با عبدالرحمان بن عوف به نفع عثمان متحد نشود] و در اینجا ذکری از طلحه نیست. أمّا بعضی مانند «ابن کثیر» می‌گویند در همان روز أول عبدالرحمان از نامزدها خواست که برخی به نفع برخی دیگر کنار روند لذا زبیر به نفع حضرت علی (ع) و طلحه به نفع عثمان و سعد به نفع عبدالرحمان کنار رفتند حال آنکه تواریخ می‌گویند طلحه به سفر رفته و غائب بود. دیگر آنکه در این روایات عمر به «مقداد بن الأسود» دستور داده پس از مهلت سه روزه، مخالفین را بکشد، درحالیکه همگان مقداد را از دوستداران و طرفداران صادق حضرت علی (ع) می‌دانند و حتی او را از شیعیان آن حضرت قلمداد می‌کنند (۱۴) در این صورت چگونه ممکن است که عمر او را برای چنین مأموریتی برگزیند؟! (فلاتجاهل)

تاسعاً : نکته دیگری که غالباً برای فریب عوام از آن استفاده می‌شود این است که می‌گویند: اگر رسول خدا (ص) کسی را به عنوان خلیفه بلا فصل خویش نصب نفرموده و انتخاب خلیفه بر عهده شورای مسلمین بود پس چرا عمر هیچ یک از أنصار را در شورای شش نفره قرار نداد؟! یا چرا ابوبکر، عمر را به عنوان خلیفه خود معرفی کرد؟!.

اقرار می‌کنم که در این مورد اگر عوام فریب بخورند آنها را نمی‌توان ملامت کرد! زیرا چنانکه تا امروز دیده‌ام بسیاری از مردم اطلاع ندارند که در صدر اسلام بین بسیاری از أصحاب پیامبر (ص) توافقی وجود داشت که اگر زعیم جامعه اسلامی از مهاجرین - که غالباً از قریش بودند - باشد، به پسند رسول الله (ص) نزدیکتر است. زیرا در آن زمان قریش به سبب تجارت پیشگی و تعامل با طبقات مختلف مردم، جهان‌دیده‌تر و مردم شناس‌تر از أنصار بودند که غالباً کشاورزپیشه بوده و نسبت به سایر مناطق شناخت کمتری داشتند.

هزاران شکر ایزدمنان را که در این مورد میان ابوبکر که گفته بود: «الْأئِمَّةُ مِنْ قُرَيْشٍ» و حضرت علی (ع) هیچ اختلافی نبود (نهج البلاغه، خطبه ۶۷) بلکه اختلاف علی (ع) با خلفاء در این بود که چه کسی از مهاجرین برای این مقام لائق‌تر است. (فتأمل جداً) أمّا همگی در این نکته که خلیفه باید قرشیّ مرضیّ المسلمین باشد متفق بودند (۱).

^۱ - در این مورد اصرار و تاکید می‌کنم که کتاب شریف شاهراه اتحاد (ص ۸۲ تا ۱۰۴) ملاحظه شود.

أما مسألة بسیار مهمّ در اینجا مسأله بیعت است که تنها راه مشروعیت یافتن خلیفه محسوب می‌شود و در امر بیعت هیچ فرقی میان مهاجر و انصار نبود. یعنی حتی یک مهاجر قرشی نیز اگر انصار به او رضایت نداده و با او بیعت نمی‌کردند، مشروعیت نیافته و حائز مقام خلافت نمی‌شد، چنانکه حضرت علی(ع) درباره تعیین خلیفه تصریح فرموده: «إِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، فَإِنِ اجْتَمَعُوا عَلَى رَجُلٍ وَسَمَوْهُ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضَى = جزاین نیست که شوری از آن مهاجرین و انصار است پس اگر بر [پیرامون] مردی گرد آمدند و او را امام نامیدند [نتیجه] این کار مورد رضای خداست» (نهج البلاغه، نامه ۶ - این نامه در کتاب «وَقَعَةُ صِفِّينَ» آمده است) به قول برادر مفضل ما جناب سید «مصطفی طباطبائی» - حَفَظَهُ اللهُ تَعَالَى -: اگر در نامه فقط آمده بود (همان کسانی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند با من نیز بیعت کردند، پس کسانی را که غائب بودند شاید که بیعت مرا انکار کنند) ممکن بود بگویم فرض کسانی که ادعا کرده‌اند قصد علی «احتجاج با خصم» بوده بی‌وجه نیست اما ملاحظه می‌شود که علی(ع) فقط به گفتن این جمله اکتفا نکرده بلکه به دنبال آن با افاده حصر در شروع جمله اسمیه (إِنَّمَا = جز این نیست که) اصلی را بیان می‌دارد و خبر می‌دهد که مشورت حق مهاجرین و انصار است و اگر بر مردی اجتماع کرده و او را پیشوای خود نامیدند این کار موجب رضای خداست. این جمله ربطی به اعتقادات خصم ندارد تا علی(ع) بخواهد به زبان خود او با وی سخن بگوید و این قول آن حضرت احتجاج بر خصم تلقی شود، بلکه در مقام بیان یک اصل در انتخاب زمامدار برای جامعه اسلامی است. (انتهی کلام طباطبائی) و إلا لزومی نداشت که علی(ع) در احتجاج با خصم مسأله «رضای خدا» را به میان آورد و بر خلاف حقیقت، به خدای تعالی نسبت نادرست بدهد!! أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟ فارس عرصه سخنوری مجبور نبود که هم نحوه انتخاب خلیفه را به اجماع مهاجر و انصار منحصر سازد و هم آن را مرضی خدا بشمارد!! بلکه می‌توانست به نوشتن جمله (کسانی مرا برگزیدند که سه خلیفه قبلی را انتخاب کرده بودند) اکتفاء نماید. آن حضرت در ادامه نامه مرقوم فرموده: «فَإِنِ خَرَجَ عَنْ أَمْرِهِمْ خَارِجٌ بَطْعَنٍ أَوْ بَدْعَةٍ رُدُّوهُ إِلَى مَا خَرَجَ مِنْهُ فَإِنِ أَبِي قَاتَلُوهُ عَلَى اتِّبَاعِهِ

غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ وَوْلَاهُ اللَّهُ مَا تَوَلَّى = پس اگر کسی از امر ایشان [یعنی نتیجه مشورت مهاجر و انصار] با طعن و بدعت خارج گردد او را به جای خود نشانده و اگر خودداری و سرکشی کند با او از آن رو که طریقی غیر از طریق مؤمنین^(۱) را پیروی می کند، پیکار می کنند و خدا او را بدانچه دوست می دارد، وا می گذارد». در این نامه حضرت مجبور نبود به آیه قرآن تشبّه و تأسی بجوید که می فرماید: وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا [سورة النساء: ۱۱۵]

« هر که پس از اینکه [راه] هدایت بر او آشکار گردید با پیامبر مخالفت نماید و راهی جز راه مؤمنان را پیروی کند وی را بدانچه دوست می دارد وا می گذاریم و او را به دوزخ در می آوریم که بد سرانجامی است».

با توجه به مسائل فوق اگر به مسأله «بیعت» بازگردیم معلوم می شود که پیشنهاد و معرفی یک یا چند نفر به عنوان خلیفه توسط ابوبکر یا عمر، موجب خلیفه شدن کسی نمی شود و اگر فردی بیعت مهاجر و انصار را کسب نکند، بی تردید خلیفه مشروع، محسوب نمی شود (وَأَتَقِ اللَّهَ فَلَا تَجَاهَلْ) بنابراین در زمان أصحاب پیامبر، یک قرشی که می توانست رضایت و بیعت «انصار» را کسب کند، خلیفه می شد و برخلاف رضای آنها که اکثریت را تشکیل می دادند، کاری از ابوبکر و عمر ساخته نبود.

در این موضوع که پیامبر حتماً پس از خود کسی را به خلافت نصب فرموده، قصه ای بافته اند که برای بیداری برادران ایمانی در اینجا می آوریم. قصه مذکور بدین مضمون است که شیعه ای مهمان عده ای سنی شد و با آنها عهد کرد که به بحث مذهبی نپردازند، آنها نیز قبول کردند. وی در مجلس آنان به تبجیل و تمجید از ابوبکر پرداخت اما در خاتمه سخن

^۱ - توجه فرمایید که مهاجر و انصار را که برگزیده خدا را کنار گذاشتند و دیگری را برگزیدند «مؤمن» شمرده است!! در حالی که می توانست در احتجاج با خصم مثلاً «أَكْثَرُ النَّاسِ» یا نظایر آن بنویسد و چنین افرادی را «مؤمن» نگوید. (فتأمل)

گفت: ابوبکر از پیامبر نسبت به مسلمین خیر خواه تر بود!! اهل مجلس تعجب کرده و ناراحت شدند و گفتند: چرا چنین می گویی، چگونه ممکن است ابوبکر از رسول خدا (ص) خیر خواه تر باشد؟! شیعه گفت: زیرا ابوبکر اُمت اسلام را به حال خود وانگذاشت و عمر را خلیفه بعد از خود قرار داد اما بنابه عقیده شما رسول خدا (ص) اُمت را به حال خود واگذاشت و کسی را به عنوان خلیفه خود قرار ندارد؟! سپس از مجلس آنها خارج شد.

سستی این قول واضح است زیرا رسول خدا (ص) اُمت را به حال خویش وانگذاشت و برای آنان قرآن کریم و سُنّت خود یعنی شریعت اسلام را که قانون «بیعت» از آن جمله است، باقی گذارده بود و می بایست مسلمین پس از خاتم النبیین یاد می گرفتند که از تعالیم حضرتش استفاده کنند و باهم مشورت نموده (الشوری: ۳۸) و از طریق شورا مسائل خود را حلّ و فصل نمایند. اگر آن حضرت کسی را تعیین می فرمود، طبعاً امری شرعی تلقی شده و مجالی برای کسب تجربه و ارتقاء مسلمین باقی نمی ماند (فتأمل) اما رأی ابوبکر و عمر یا سایرین در نظر مسلمین هیچگونه حجّیت شرعی نداشت و اگر در مسأله ای اختلاف بروز می کرد، آنها ملزم بودند برای به کرسی نشاندن رأی خود به قرآن و سُنّت استشهاد و استناد کنند و جز این راهی نداشتند. بنابراین به صیرف قول ابوبکر یا عمر کسی خلیفه نمی شد و اگر مهاجر و أنصار با او بیعت نمی کردند، فرد مذکور خلیفه محسوب نمی گردید. طبعاً چون مسلمین خلافتی بدون بیعت، نمی شناختند، قول ابوبکر یا عمر صرفاً یک پیشنهاد بود که مسلمین در قبول یا ردّ آن مختار بودند. (فلاتجاهل)

جالب است بدانیم که اهل سُنّت نیز قصّه ای ساخته اند که آن را یکی از برادران بلوچ برایم نقل کرده است. قصّه مذکور بدین مضمون است که عالمی سنی به نجف رفت و شبی مهمان یکی از علما شد. فردای آن روز میزبان قصد رفتن به حوزه علمیه کرد، مهمانش از او خواست که در راه مدرسه، وی را همراهی کند و سپس به سفر خود ادامه دهد. عالم میزبان پذیرفت. در مسیر رفتن به مدرسه، عالم سنی از میزبان پرسید: وضع مدارس شما در نجف چگونه است؟ عالم شیعه شروع کرد به تعریف از فعالیت های گوناگون شاگردانش در مدارس علمیه، از جمله کتبی که تألیف می کنند و مبلّغینی که به نقاط مختلف اعزام می شوند و به

تعلیم و تبلیغ دین می‌پردازند و در کارهای عامّ المنفعه شرکت می‌کنند و در مبارزات سیاسی دخالت دارند و با انحرافات حکومت عراق مخالفت می‌کنند و هکذا. مهمان سنی پرسید: آیا فضلالی حوزه شما که به این کارها مشغول اند، به اسلام ایمان دارند؟! عالم شیعه تعجب کرد و گفت: این چه حرفی است که می‌زنید معلوم است که آنها ایمان دارند و کارهایشان را مؤمنانه انجام می‌دهند و به زندان می‌روند و شکنجه می‌شوند! عالم سنی گفت: معلوم می‌شود توفیق شما در کارتان از خاتم النبیین (ص) بیشتر است زیرا در حوزه شما به مدت ده یا دوازده یا پانزده سال، صدهاتن فاضل مؤمن تربیت می‌شود اما رسول خاتم در طول بیت و سه سال نتوانست بیش از سه یا هفت مؤمن تربیت کند و اکثر تربیت یا فتگان مستقیمش مرتد شدند و امام الهی را کنار گذاشتند و پهلوی دخترش را شکستند و موجب سقط نوه‌اش شده و اکثریت جهان اسلام را گمراه کردند!!! عالم سنی پس از گفتن این سخنان با میزبان خود وداع کرد و به راه خود رفت!.

عاشراً: مسأله بسیار بسیار مهمّ که از مشکلات لاینحل تشیع است و همه علمای ما متفقاً آن را پنهان داشته و پس از فراغت از بحث حدیث غدیر، به آن نمی‌پردازند و توقع دارند مسأله منصوبیت و معصومیت سایر ائمه نیز مسلم انگاشته شود و حدیث رسوای لوح نیز برای حلّ همین مشکل جعل گردیده، این است که حتی اگر چشم و گوش بسته و بدون تأمل، ادعای علمای ما درباره حدیث غدیر را بپذیریم، خلاف نیست که حدیث غدیر حتی اگر دلالتی بر امامت الهیه می‌داشت فقط درباره علی (ع) خواهد بود، شما منصوبیت الهی سایر ائمه را چگونه اثبات می‌کنید؟! آیا درباره ایشان می‌توانید نصی که عشر اشتهار حدیث غدیر را داشته باشد، عرضه کنید؟!.

لازم است خواننده حَقّو بداند که یکی از بزرگترین علمای شیعه به نام «محمد بن محمد بن النعمان» ملقب به «مفید» است که او را شیخ الأئمه و علم الشیعه می‌گویند. شیخ مفید کتابی نوشته که نزد شیعیان بسیار معتبر و معروف است و آن را «الإرشاد فی معرفة حُجج الله علی العباد = رهنمایی و ارشاد [خلق] به شناخت حجت‌های خداوند بر بندگان» نامیده؛ وی این

کتاب را به منظور اثبات امامت اِلهیَّة اُمَّهٗ اثْنی عَشَرَ تألیف کرده و جلد اوّل را به مسائل مربوط به حضرت علی (ع) و جلد دوّم را به سایر اُمَّهٗ اختصاص داده است. در جلد اوّل علاوه بر ذکر مسائل تاریخی، از آوردن قصّه‌های عامّه پسند بی‌سند یا ضعیف السند واضح البطلان خودداری نکرده است، مانند قصّه‌ای که در فصل ۷۴ باب سوّم در مورد یافتن چشمه‌ای که زیر سنگی بزرگ پنهان بود و موجب مسلمان شدن نصرانی دیرنشین گردید!

در این قصّه آمده است که دیرنشین به حضرت علی (ع) عرض کرد: «إِنَّا بَجَدْنَا فِي كِتَابٍ مِنْ كُتُبِنَا وَ نَأْتُرُ عَنْ عُلَمَائِنَا أَنَّ فِي هَذَا الصَّخْرَةِ عَيْنًا عَلَيْهَا صَخْرَةٌ لَا يَعْرِفُ مَكَانَهَا إِلَّا نَبِيُّ أَوْ وَصِيُّ نَبِيِّ وَ إِنَّهُ لَا يُدَّ مِنْ وَليِّ اللَّهِ يَدْعُو إِلَى الْحَقِّ، آيَتُهُ مَعْرِفَةُ مَكَانِ هَذِهِ الصَّخْرَةِ وَ قُدْرَتُهُ عَلَى قَلْعِهَا» «همانا ما در یکی از کتابهایمان و در آثاری که از علمای ما به [دست] ما رسیده، [چنین] می‌یابیم که در این سرزمین چشمه‌ای است که روی آن تخته سنگ بزرگی قرار دارد و جای آن را جز پیامبر یا وصی پیامبر نمی‌داند و خداوند ناگزیر یک ولی دارد که [مردم را] به سوی حق دعوت می‌کند و نشانه [ولی الله بودن] او دانستن مکان این صخره و توان بر داشتن آن است!!»

آیا جناب شیخ الأُمَّه و عَلم الشَّیعه با خود نیندیشیده که اگر در کتب نصاری، وصی پیامبر اکرم (ص) معرفی شده باشد بلا تردید خود پیامبر نیز چنانکه قرآن فرموده باید معرفی شده باشد و اگر این فرقه نصرانی آن آیات را قبول داشتند که می‌بایست نخست مسلمان می‌شدند و طبعاً خبر نصب علی (ع) به خلافت در غدیر نیز به ایشان می‌رسید و وصی آنحضرت را می‌شناختند و یا به قول بافنده این قصّه، منتظر می‌شدند وصی پیغمبر بیاید و چشمه را کشف کند، نه اینکه تا سال ۳۶ هجری، نصرانی و دیرنشین باقی بمانند!!

جالب است که دیرنشینان با اینکه جای چشمه را در سرزمین مورد نظر خود، نمی‌دانستند ولی صومعه خود را درست در جایی نزدیک چشمه بنا کرده بودند؟! اَمَّا عَجِيبُ تَرِ اَيْنِ اسْتِ كِه بافنده قصّه، با سیره امیر المؤمنین (ع) آشنا نبوده زیرا در قصّه خود چنین بافته است: «كُنَّمْ جَاءَ إِلَى الصَّخْرَةِ فَتَنَّاوَلَهَا بِيَدِهِ وَ وَضَعَهَا حَيْثُ كَانَتْ فَأَمَرَ أَنْ يُعْفَى أَثْرُهَا بِالْأَثْرَابِ» «حضرت

علی) سپس به سوی تخته سنگ آمد و آن را با دست برداشت و در همانجا که [قبلاً] بود، گذاشت و فرمان داد که با خاک اثر و نشانه آن را بپوشانند!!^۱

در حالی که آشنایان با سیره آن بزرگوار به خوبی می‌دانند که حضرت علی(ع) در زندگانی برکت بار خویش چاه‌های بسیار حفر فرمود و همه را برای مسلمین وقف نمود لذا اگر در سرزمین کم‌آب جزیره العرب به منبعی از آب دست می‌یافت قطعاً آن را نمی‌پوشاند تا مردم از آن بهره مند شوند اما با فنده علی شناس چون می‌دانسته که افراد فکور خواهند پرسید چشمه‌ای که علی(ع) در زمان جنگ صفین کشف کرد، کجاست؟ و طبعاً این چشمه افسانه‌ای در عالم واقع وجود ندارد لذا ناچار شده بگوید آنحضرت فرمود، چشمه را مخفی کنند!!

جناب شیخ الآمه و علم الشیعه در فضل ۷۶ و ۷۸ باب سوّم جلد اوّل افسانه «ردّ الشمس» و تکلم با تُعبان (= اژدها یا مار بسیار بزرگ) را آورده است!!^(۱)

نکته بسیار مهمّ که ما توجه جدی خواننده محترم را به آن جلب می‌کنیم این است که شیخ مفید در جلد دوّم کتاب «ارشاد» درباره سایر ائمه هیچ نصّ معتبری ارائه ننموده بلکه جز ادّعا و چند قصّه و برخی روایات واضح البطلان و یا روایاتی که دلالتی بر مقصود ندارند، چیزی عرضه نکرده است!!! معلوم می‌شود که وی نصوص معتبر در اختیار نداشته است!!

(فَلَاتَجَاهِلْ) مثلاً یکی از اقوال مضحک او را در فصل مختصّ به حضرت سیّد الشهداء - علیه آلاف التّحیّة والثّناء - می‌توان دید. وی می‌گوید: «اطاعت آنحضرت بر جمیع مردم لازم بوده است گرچه حضرتش به سبب تقیه‌ای که مراعات می‌کرده مردم را به امانت خود دعوت فرمود»^(۲)!!! پس گناه مردمی که آنحضرت را امام منصوب من عندالله، نمی‌دانستند چیست؟! **أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟** و یا در فصل مربوط به حضرت سجّاد(ع) با اینکه تصریح کرده به سبب

^۱ - درباره این دو افسانه رجوع کنید به کتاب زیارت و زیارتنامه، ص ۱۱۴ تا ۱۱۶، و ۲۵۱ تا ۲۵۳.

^۲ - طاعنهُ لجمیع الخلق لازمهٌ و إن لم یدعُ إلى نفسه للتّقیه التي كانَ علیها!!! نسبت دادن تقیه به حضرت سیّد الشهداء - رضوان الله تعالی علیه - به راستی بی‌انصافی است!

نبودن نصّ بر امامت محمّد بن حنفیه [برادر پدری امام حسین(ع)] آن بزرگوار امام نیست أمّا بدون ذکر نصّی معتبر، امامت مسلمین را متعلّق به حضرت سجّاد(ع) دانسته است و فقط به حدیث رسوای لوح استناد کرده است!!!^(۱) و یا مثلاً در باب مختصّ به امام حسن عسکری(ع) جُزّ احادیث باب ۱۳۲ جلد اوّل اصول کافی که مشتمل بر سیزده حدیث است، قول دیگری نیاورده و عجباً که حتّی یکی از احادیث سیزده گانه مذکور صحیح نیست^(۲) (فتأمّل جدّاً). البتّه اینها که گفتیم به عنوان نمونه بود و سایر أبواب جلد دوّم «ارشاد» از لحاظ اثبات امامت إلهیه وضع بهتری ندارد^(۳). تعجّب می‌کنم از آقای «محمّد رضا حکیمی» که نصف یکی از کتبش را به شیخ مفید اختصاص داده أمّا به عیوب آثارش اشاره‌ای نکرده است!! باید دعا کرد که مردم فریب این تعریف و تمجیدها را نخورند.

تذکّر: به نظر ما بهترین کتاب دربارهٔ خلافت حضرت علی(ع) کتاب شریف «شاهراه اتّحاد» تألیف برادرارجمند ما، محقّق مجاهد جناب «حیدر علی قلمداران» (ره) است و کسانی که کتبی از قبیل «عبقات الأنوار» یا «الغدیر» یا را می‌خوانند ضرور است که از مطالعهٔ این کتاب غفلت نکنند. دربارهٔ امامت سائر ائمّه نیز مفید است که تحریر دوّم کتاب **عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول** (لاأقلّ صفحات ۵۷۱ تا ۶۳۳ و ۷۵۷ تا ۸۳۷) ملاحظه شود.

اینک که ثابت شد حدیث غدیر بر خلافت بلافضل علی(ع) به جانشینی پیغمبر دلالت ندارد و عید غدیر متّکی بر دلیل و مدرک شرعی نیست به نمازی می‌پردازیم که ضُعفا و

^۱- در مورد حدیث رسوای لوح مراجعه شود به کتاب **شاهراه اتّحاد**، صفحهٔ ۱۶۶ به بعد، فصل (نظری به احادیث نصّ و ارزیابی آنها) و تحریر دوّم «**عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول**» ص ۸۰۸ تا ۸۳۷ در بررسی باب ۱۸۳ جلد اوّل اصول کافی.

^۲- در مورد احادیث فوق رجوع کنید به «**عرض اخبار اصول**» ص ۶۲۱ و ۶۲۲.

^۳- به نظر ما مفید است که افراد محقّق اگر با عالمی خرافی برخورد کردند، بگویند ما در دلالت حدیث غدیر هیچ بحثی نداریم و فرض می‌کنیم که حضرت علی(ع) منصوب و منصوب من عندالله و خلیفهٔ بلافضل رسول خدا(ص) بوده است، شما برای منصوبیتِ إلهیِ سایر ائمّه یک نصّ معتبر به ما ارائه کن!.

کذابانی از قبیل محمد بن سنان^(۱) و داود بن کثیر الرقی^(۲) برای مسلمین ارمغان آورده‌اند و در ادامه آن دعایی بافته‌اند که بوی نفاق و شقاق و تفرقه می‌دهد! فی‌المثل چون ابوبکر در میان مسلمین به لقب «صدیق» مشهور است در این دعا حضرت علی (ع) را صدیق اکبر خوانده^(۳) و همچنین آن حضرت را «الْحُجَّةُ عَلَى بَرِيَّتِهِ الْمُؤَيَّدِ بِهِ نَبِيَّهُ وَ دِينُهُ» «حجّت بر خلقش که [خدا] پیامبرش و دینش را به او تأیید فرموده» خوانده است. چنانکه ملاحظه می‌شود در این دعا نیز مانند بسیاری از ادعیه جعلی آنحضرت را حجّت خدا گفته است با اینکه این ادعا خلاف قول حضرت علی است که فرموده: «تَمَّتْ بِنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ (ص) حُجَّتُهُ» «با پیامبر ما محمد (ص) حجّت الهی تمام گردید» (نهج البلاغه، خطبه ۹۱) و خدا علاوه بر آن حضرت، پیامبر و دینش را با افراد دیگر نیز تأیید فرموده است و این صفت خاص آنحضرت نیست. در این دعا علی (ع) را خزانة دار علم و گنجگاه غیب الهی شمرده که این اقوال مخالف عقل و قرآن است زیرا علم خدا عین ذات اوست و نیازی به خازن و خزانة دار ندارد (به کتاب **عرض اخبار اصول**، ص ۳۶۸ و ۸۱۶ مراجعه شود) و غیب مخصوص ذات اوست و احتیاج به گنجینه و امین ندارد. در این دعا آن حضرت را شاهد بر خلق خدا خوانده که این صفت نیز چنانکه در صفحات گذشته توضیحش گذشت (ص ۳۴۰ به بعد) اطلاق ندارد و مقید به معاصرین آنحضرت است.

بدانکه دشمنان اسلام و مسلمین چنانکه در احادیث ساختگی دیگر نیز مشاهده می‌شود، به کنایه از شیخین یا سه خلیفه اول بدگویی کرده‌اند. در این دعا نیز به جبت و طاغوت و اشاره کرده در حالیکه پس از فتح مکه اثری از جبت و طاغوت و اشاره کرده در حالی که پس از فتح مکه اثری از جبت و طاغوت و اوثان نبود تا مسلمین از آنها بیزارى بجویند!! آیا این دعا و نظایر آن جز ایجاد بدبینی و عناد میان مسلمین اثر دیگری دارد؟!.

^۱ - او را در **عرض اخبار اصول**، ص ۲۷۰، معرفی کرده‌ایم.

^۲ - وی در **عرض اخبار اصول**، ص ۳۶۹ معرفی شده است.

^۳ - چنانکه در دعای صفحه ۲۸۱ و ۲۸۲ که منقول از شیخ مفید است به تأسی از شهرت عمر به فاروق،

حضرت علی را «الفاروق بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ» خواند است.

شیخ عباس به عنوان نهمین عمل روز غدیر نوشته است: «و چون مؤمنی را ملاقات کند این تهنیت را بگوید: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ» (= سپاس و ستایش مرخدای را که ما را تمسک جوینان به ولایت و دوستی امیرالمؤمنین و ائمه - عَلَيْهِمُ السَّلَام - قرار داده است). بدیهی است که هیچ مسلمانی با این جمله مخالف نیست - زیرا همه مؤمنین علی(ع) را دوست داشته و او را أسوه خود می دانند - اما اگر خواننده محترم بداند که جمله فوق از چه روایتی أخذ شده، قطعاً بسیار تعجب می کند! روایت مذکور در «إقبال الأعمال» (ص ۴۶۴) آمده و مدعی است که در عید غدیر تا سه روز فرشتگان ثبت اعمال، از دوستان اهل بیت و شیعیان قلم برمی دارند و گناهان ایشان را نمی نویسند [تا هر غلطی که می خواهند بکنند!!] و روزگذشت و چشم پوشی از گناهکاران شیعه است!!^(۱).

بدان که در زمان ما کسی پیدا نمی شود که - نَعُوذُ بِاللَّهِ - با علی(ع) دشمن بوده و یا منکر دوستی و ولایت او باشد و آن حضرت را أسوه نداند. درحالیکه در اعمال و ادعیه منسوب به عید غدیر، مکرراً کسانی را که منکر ولایت علی(ع) باشند لعن و نفرین کرده است در صورتی که قضایای غدیر را کسی منکر نیست و همه می دانند که رسول خدا(ص) در غدیر خم به دوستی حضرت امیر(ع) توصیه فرموده ولی این نویسندگان می خواهند به زور و با جعل روایات، خلافت بلا فصل علی(ع) را اثبات کنند!! در صورتی که خود حضرت امیر(ع) و

^۱ - در قسمتی از روایت مذکور چنین آمده است «..... وَ هُوَ الْيَوْمَ الَّذِي يَأْمُرُ اللَّهُ فِيهِ الْكِرَامَ الْكَاتِبِينَ أَنْ يَرْفَعُوا الْقَلَمَ عَنْ مُحِبِّي أَهْلِ الْبَيْتِ وَ شِيَعَتِهِمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ مِنْ يَوْمِ الْغَدِيرِ وَ لَا يَكْتُبُونَ عَلَيْهِمْ شَيْئاً مِنْ خَطَايَاهُمْ وَ يَوْمَ الْبِشَارَةِ وَ الْعِيدِ الْأَكْبَرِ وَ يَوْمَ الصَّفْحِ عَنْ مُذْنِبِي شِيعَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ يَوْمَ عِيدِ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ وَ هُوَ يَوْمَ التَّهْنِئَةِ يُهَيِّئُ بَعْضُكُمْ بَعْضاً فَإِذَا لَقِيَ الْمُؤْمِنُ أَحَاهُ يَقُولُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ الخ!!» این روایت مطالب عجیب دیگری هم دارد که ما به همین اندازه اکتفا کردیم.

دوستارانش چنانکه در صفحات گذشته ملاحظه شد، مدعی خلافت منصوبه إلهیه نبودند. (فلاتجاهل)

در این دعاها مکرراً از خدا ولایت علی(ع) را می‌خواهد در صورتی که با بدعتها و عقاید نامستند یا جعلی که به وجود آورده‌اند و برخلاف عقاید آن‌حضرت و اعمال آن بزرگوار رفتار می‌کنند، خود را در زمره مخالفین یا دشمنان آن‌جناب قرار می‌دهند! باید گفت به صرف خواندن دعا و ادعا، کاری درست نمی‌شود بلکه باید عملاً ثابت کرد انسان، دوست است یا دشمن؟.

در فضیلت روز مباحله می‌گوید آیه تطهیر در این روز در شأن حضرت علی و فاطمه و حسین نازل گردید. درباره آیه تطهیر در تحریر دوم کتاب «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» (ص ۵۷۴ تا ۵۸۱) سخن گفته‌ایم و در اینجا تکرار نمی‌کنیم. همچنین می‌گوید: «در این روز حضرت امیر المؤمنین(ع) در حال رکوع انگشتی خود را به سائل داد و آیه: **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ** [سورة المائدة: ۵۵] در شأنش نازل شد!!». درباره زکات دادن در رکوع نماز نیز لازم است مراجعه شود به کتاب شریف «شاهراه اتحاد» (ص ۱۴۵ تا ۱۴۸) و «عرض اخبار اصول» (ص ۵۸۳ تا ۵۸۸).

و در اعمال روز ۲۵ ذی‌حجه گوید: روزی است که «هل أتى» در حق اهل بیت نازل شده به جهت آنکه سه روز، روزه گرفتند و افطار خود را به مسکین و یتیم و اسیر دادند و به آب افطار نمودند!!! در اینجا خاطره‌ای را که در مقدمه تفسیر **تابشی از قرآن** نیز نوشته‌ام ذکر می‌کنم:

چندین سال پیش یکی از وعاظ نزد من آمد و گفت شما قبول دارید که سوره انسان (الدهر) در شأن امیرالمؤمنین(ع) و خانواده آن‌حضرت نازل شده؟ گفتم: شما چطور؟ آیا شما هم این موضوع را قبول دارید؟ من معتقدم شما قبول ندارید بلکه غیر مستقیم آن امام(ع) را پیرو عقل و قرآن نمی‌دانید و قرآن کریم راهم موهون کرده‌اید!! گفت: چرا تهمت می‌زنید؟! گفتم: تهمت نیست بلکه دلیل دارم و ثابت می‌کنم که شما هم قبول کنی! آیا شما

قبول داری که این سوره در شأن حضرت علی(ع) نازل شده؟ گفت: آری. گفتم: در آغاز این سوره فرموده: **إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ** [سورة الإنسان: ۲] «همانا ما انسان را آفریدیم» در تفاسیر شیعه آمده است که مقصود از انسان در این آیه، علی(ع) است، آیا شما این تفسیر را قبول داری؟ گفت: بلی، گفتم: در ادامه همین آیه فرموده: **مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ** [سورة الإنسان: ۲] «از نطفه‌ای آمیخته تا او را بیازماییم». آیا طبق این آیه شما قبول داری که حضرت علی(ع) از نطفه جناب ابوطالب و فاطمه بنت اسد خلق شده است؟ دیدم تأمل کرد^(۱)! می‌دانستم که علت سکوت او چیست زیرا در روایات خوانده بود که پیغمبر و ائمه از نور خلق شده‌اند و خلقت آنها با سایر مردم فرق دارد. سرانجام گفت: علی(ع) از نور خلق شده. گفتم: بنابراین شما قبول ندارید که این آیه در شأن حضرت علی است؟ پس چرا در تفاسیر شما نوشته‌اند که مقصود از «الإنسان» علی(ع) است؟! مضافاً بر اینکه در تفسیر آورده‌اید که حضرت حسنین(ع) بیمار شدند و حضرت علی و حضرت زهرا برای سلامتی آنها، نذر کردند که سه روز، روزه بگیرند. علی(ع) سه صاع جو تهیه نمود و آن را آرد کردند تا برای افطار و سحر نان تهیه کنند. روز اول موقع افطار مسکینی آمد و هر پنج قرص نان را به او دادند!!! و همگی حتی کنیزشان فضه با آب افطار کردند!! روز دوم نیز وقت افطار نانها را به یتیم و روز سوم به اسیر دادند و دچار ضعف و گرسنگی شدیدی شدند!! و آیه: **وَيُطْعَمُونَ الْطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا** «به رغم علاقه و میل به طام، بینوا و یتیم و اسیر را اطعام می‌کنند» [سورة الأنسان: ۸] درباره ایشان نازل گردید؟! اگر این قصه راست باشد، حضرت علی(ع) و اهل بیت او از عقل و قرآن پیروی نکرده‌اند. مگر برای یک نفر نصف نان یا یک نان کافی نبود؟ مگر مسکین می‌خواست دکان نانوايي باز کند که همه نانها را به او دادند؟! به اضافه اینکه شما می‌دانید چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است. کسانی که خود گرسنه‌اند و

^۱ - به صفحه ۱۵۸ کتاب حاضر مراجعه شود، یا به عنوان نمونه به صفحه ۶۷۱ و ۶۷۲ عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول رجوع شود.

روزه گرفته و دو روز دیگر نیز می‌خواهند روزه بگیرند لازم نبود همه نانها را به مسکین بدهند بلکه نصف نان یا یک نان را به او داده و خود برای حِفْظُ الصِّحَّةِ و سدّ جوع با بقیه نانها افطار می‌کردند. اهل بیت بنابه ادّعی‌اشما به فرمان خدا که به پیغمبرش فرموده: **وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسِطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا** [سورة الإسراء: ۲۹] «همه [دست خویش را به بخشش] مگشای تا خود ملامت شده و وامانده بنشینی» و به آیه: **وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا** [سورة الفرقان: ۶۷]^(۱) «و کسانی که چون انفاق نمایند، اسراف نکرده و بخل نمی‌ورزند که اعتدال درمیانه این دو است» عمل نکرده‌اند!! خدا پیروی از عقل را حتّی بر رسول خود واجب فرموده پس چگونه ممکن است علی و اهل بیت او از عقل و قرآن پیروی نکنند؟! چگونه علی (ع) اهل بیت و اطفال خود را به ضعف و گرسنگی مبتلا کرد؟ دیگر آنکه کنیز بیچاره چه گناهی کرده بود که نان او را هم به دیگری دادند؟! خدا برای تجلیل و تکریم کسی که جاهل به قرآن بوده و از عقل پیروی نکند، آیه نازل نمی‌کند! به عقیده ما قرآن مجموعه‌ای از حقائق و مطابق با فطرت است و حضرت علی و حضرت زهرا - عَلِيْهِمَا السَّلَام - عاقل و عالم به شریعت بوده‌اند و آنچه رُوات خرافی نوشته‌اند، تهمت به ایشان است. اگر در آیه شریفه بدون تعصّب، تأمل شود ملاحظه می‌کنیم که مسکین و یتیم و اسیب با «او» به یکدیگر عطف شده‌اند که دلالت بر جمع آنها باهم دارد و حدّ اکثر می‌توان گفت که آنها در یکشب هرسه باهم به در خانه حضرت علی (ع) آمده‌اند و آن حضرت نان خود را به ایشان داده‌اند و البته برای سحر خود نان تهیه کرده‌اند. باید توجه داشت که با سه

^۱ - و آیه ۱۴۱ سورة أنعام .

^۲ - جالب است که گویا مسکین و یتیم و اسیب در این سه روز اهل خانه را کاملاً تحت نظر داشته و دقیقاً وقتی درمی‌زدند و طلب انفاق می‌کردند که آن بزرگواران، دست به نان نبرده بودند و حتی یکی از آن سه تن چند دقیقه دیرتر به سراغ اهل خانه نیامد تا آنها فرصت یابند یک یا دو لقمه از نان خویش بخورند و با قیمانده را انفاق کنند!!.

صاع جو، بیش از پانزده قرض نان تهیه می‌توان کرد^(۱). (فتاامل) و جداً چون در آیه، مسکین و یتیم و اسیر با لفظ «ثُمَّ» به یکدیگر عطف نشده‌اند لزومی به تفسیر آیه شریفه، به سه روز نیست که در این صورت نیز موجه نخواهد بود پنج گرسنه روزه دار، به سه گرسنه، پنج قرض نان بدهند بلکه شرع پسندتر، آن است که به آنها حد اکثر سه قرض نان بدهند (دلیل ندارد که نان کنیز خود را نیز بخشش کنند^(۲)!!) و دو کودک خود را که تازه از بستر بیماری برخاسته‌اند، گرسنه نگذارند! بنابراین آنچه در روایات آمده موافق قرآن نیست و هم برخلاف عقل و منطق بوده و هم امیرالمؤمنین (ع) و اهل بیتش را جاهل به شریعت جلوه داده است!!

فَمَالِ هَتُولَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا.

فصل هفتم و هشتم

این دو فصل مختص ماه محرم و صفر است و مؤلف مفاتیح می‌گوید: «شیخ طوسی فرموده که مستحب است روزه دهه اول محرم و لکن روز عاشوراء را امساک نماید از طعام و شراب بعد از عصر، آن وقت به قدر کمی تربت^(۳) تناول نماید!! آیا شیخ طوسی حق تشریح دارد که مستحب یا مکروه به شریعت اضافه نماید؟! آیا اسلام دستور خلاف بهداشت دارد؟! آیا اینان خیرخواه اسلام و مسلمین اند؟!»

در صفحه ۲۹۰ نمازی به امیر المؤمنین (ع) نسبت داده که راوی آن «وهب ابن منبه» است که مروّج اسرائیلیات بود!! و در باره ماه صفر گوید: «بدان که این ماه معروف به نحوست

^۱- اگر هر صاع ۲۴۰۰ یا ۲۱۷۶ گرم باشد، سه صاع جو بیش از شش کیلو و نیم خواهد بود و با این مقدار

بیش از پانزده قرص نان پخته می‌شود!

^۲- تاکنون نشنیده‌ام که بگویند آیات مذکور فضّه را هم شامل می‌شود!

^۳- منظور او تربت حضرت امام حسین (ع) است.

است^(۱)! آیا این به وضوح خرافه نیست که یک ماه را نحس بدانیم؟! همین سخنان بلا دلیل است که عده‌ای از اهل تحقیق و افراد فکور را نسبت به اسلام بدبین می‌کند.

شیخ عباس می‌نویسد: و از حضرت عسکری (ع) روایت شده که فرموده: علامات مؤمن پنج چیز است پنجاه و یک رکعت نماز فریضه و نافله در شب و روز گذاردن و زیارت اربعین کردن و انگشتر بردست راست کردن و جبین را در سجده بر خاک گذاشتن و بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ را بلند گفتن.^(۲) این روایت را شیخ طوسی در مصباح المتعجد (ص ۷۳۰) بدون ذکر روات آورده است زیرا می‌دانسته که ناقلین آن از ضعیفان و مجاهیل‌اند. اما مهمتر از اینها متن معیوب روایت است که نماز را که مورد سفارش قرآن کریم است در ردیف انگشتر بردست راست کردن یا زیارت اربعین - که مروی است از «ابن فضال» واقفی و «سعدان بن مسلم» که توثیق نشده - دانسته است!! آیا اگر کسی این کارها را نکرد مؤمن نیست؟! در حالی که ما آنچه در کتاب خدا می‌خوانیم برخلاف این روایت است. خدای متعال صریحاً نشانه‌های مؤمن را بیان فرموده و سه صفت از صفات فوق در آنها نیست. چنانکه فرموده: **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ** [سورة الأنفال: ۲-۳] «همانا مؤمنان کسانی هستند که چون خداوند یا دشود دل‌هایشان بی‌مناک شود و چون آیات او بر آنان تلاوت شود. ایمانشان را بیفزاید و بر پروردگار خویش توکل می‌کنند، همانان که نماز را به پا داشته و از آنچه بدیشان روزی عطا کرده‌ایم، انفاق کنند» و

^۱ - چنان که در آخر فصل یازدهم، ماه نهم سالهای رومی (= حزیران) را که شمسی است نحس دانسته و با توجه به اینکه ماه صفر قمری و در نتیجه غیر ثابت است، طبق این دو روایت تکلیف مردم درباره نحس دانستن ایام مشکل خواهد بود!! (فتأمل)

^۲ - شیخ عباس یک بار دیگر این روایت را بعد از «زیارت عاشورای غیر معروفه» (ص ۴۶۸ مفاتیح) آورده است!

فرموده: قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ فَمَنْ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمْنَتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ [سورة المؤمنون: ۹ تا ۱۹] «به راستی که مؤمنین رستگار شدند، همانان که در نمازشان فروتن‌اند و همانان که از [قول و فعل] بیهوده رویگردان‌اند و همانان که زکات می‌پردازند و همانان که شرمگاه خویش را جز بر همسران یا کنیزانی که مالک گشته‌اند، محفوظ می‌دارند که در این صورت ملامتی برایشان نیست که هر کس فراتر از این بجوید، آنان تجاوزگراند. مؤمنان همانان‌اند که امانات و پیمان خویش را مراعات کرده و همانان‌اند که نمازهای خویش را [از خلل] محافظت می‌نمایند». در قرآن علائم متعدّد برای مؤمنین ذکر شده ولی سه صفت فوق در آنها نیست حال آنکه در شهر ما تهران، بسیاری از کسانی که انگشتر به دست راست می‌کنند و یا زیارت اربعین می‌خوانند، زکات نمی‌دهند زیرا مقلد علمایی هستند که زکات را به ۹ چیز منحصر کرده و شرایط عجیبی برای آن قائل شده‌اند که کمتر کسی مشمول آن می‌شود^(۱)!! چرا وضع ما این طور شده، برای اینکه در میان مردم ما مفاتیح بیشتر از قرآن مشتری دارد و کسی از علماء به عوام نمی‌گوید که شما مفاتیح را نمی‌فهمید ولی اکثراً می‌گویند قرآن ظنی الدلالة است و برای فهمیدن آن باید سالها در حوزه علمیّه درس بخوانید تا قرآن را به صورت ظنی بفهمید!!

^۱ - در این مورد ضرور است به جلد اول کتاب شریف «حقائق عریان در اقتصاد قرآن، (زکات)» تألیف مرحوم حیدرعلی قلمداران مراجعه شود.

فصل نهم

این فصل مربوط به ماه ربیع الأول است. مؤلف مفاتیح گوید: «شب اول سال سیزدهم بعثت مبدأ هجرت حضرت رسول(ص) بود از مکه معظمه به مدینه منوره و در آن شب در غار ثور مخفی شد و حضرت امیر(ع) جان خود را فدای جان شریف او نمود و در جای آنحضرت خوابیده از شمشیرهای قبائل مشرکین پروا نکرد و فضل خود و مواساة و برادری خود را با حضرت رسول(ص) بر جمیع عالم ظاهر گردانید و آیه کریمه: **وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ** [سورة البقرة: ۲۰۷] در شأنش نازل شد». می‌گوییم این کلام کاملاً صحیح است و همه قبول دارند ولی شما می‌گویید چیزی - از جمله گذشته و آینده - بر امام مخفی نیست (باب ۱۰۶ کافی)^(۱)، بنابراین امام عالم به «ماکانَ وَمَايَكُونُ وَمَاهُوكَائِنُ» می‌دانست که از مشرکین صدمه‌ای به او نمی‌رسد و کسی که بداند ضرری به او نمی‌رسد و به کاری ظاهراً خطرناک اقدام کند امتیاز و فضیلتی برای او نخواهد بود. به علاوه اینکه در همین شب رسول خدا(ص) با همراهی ابوبکر به غار ثور رفت و مقدمات سفر آنحضرت از طعام و سایر لوازم را ابوبکر فراهم کرده بود و در غار ثور ابوبکر که علم به آینده نداشت با خطر مشرکین مواجه بود و آیه ۴۰ سورة توبه در شأن رسول خدا(ص) و ابوبکر نازل گردید. شما اگر پیرو علی(ع) هستید که مظهر انصاف و عدالت بود، چرا به زحمات ابوبکر در طول سفر مخفیانه به مدینه و این اقدام خطرناک او، هیچ اشاره‌ای نکرده‌اید؟! متأسفانه درباره این آیه که نزولش در مورد ابوبکر قابل انکار نبوده به عوام سخنانی از این قبیل می‌گویند که: بودن ابوبکر با رسول خدا(ص) در غار ثور، فضیلتی برای او نیست چنانکه حضرت یوسف(ع) نیز در زندان با چند مشرک همراه و مصاحب بوده است!!! اما پرواضح است که مصاحبت و

^۱ - درباره احادیث باب ۱۰۶ کافی مراجعه شود به **عرض اخبار اصول**، ص ۵۳۷ تا ۵۴۳.

همنشینی مشرکان با حضرت یوسف(ع) در زندان اختیاری و به خواست خودشان نبوده اما همراهی و همکاری ابوبکر با پیغمبر اکرم(ص) در طول سفر هجرت و در غار ثور خود خواسته و انتخابی بوده است و او بدون اطلاع از آینده، جان و مالش را در همراهی با پیامبر در طبق اخلاص نهاد و در معرض خطر قرار داد.

و یا می‌گویند معیتِ الهی که در آیه ۴۰ سوره توبه آمده همان معیت و احاطهٔ الهی است که همه کس و همه چیز را شامل می‌شود و حتی کفار نیز از این معیت و احاطه خارج نیستند و طبعاً این موضوع فضیلتی برای ابوبکر نخواهد بود!! حال آنکه مغالطه و عوامفریبی می‌کنند، زیرا معیت و احاطهٔ مورد نظر آنها احاطه و قیومیت تکوینی الهی است که در این آیه، مورد نظر نیست و پیامبر در موقع خطر به همراه خود نمی‌گوید که اندوه مدار که خدا با ماست همچنانکه با کفار و حیوانات و جمادات است!! اینها با این سخنان متعصبانه، حتی شأن پیامبر را مراعات نمی‌کنند!! بدیهی است که در آیه ۴۰ سوره توبه معیت تأییدی و مشفقانه مورد نظر است. یعنی لطف و حمایت الهی با من و تو است چنانکه خدا به حضرت موسی و هارون - عَلَيْهِمَا السَّلَام - فرموده: **لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمْ أَسْمَعُ وَأَرَى** [سوره طه: ۴۶] «بیم مدارید که همانا من با شمایم، می‌شنوم و می‌بینم» آیا خدا هنگامی که موسی و هارون بیمناک اند به آنها می‌فرماید من همان طور که با فرعون و سایر موجودات ام با شما هستم؟! أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟ خدا در مورد معیت لطفی خود نسبت به متّین فرموده: **إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ** [سوره النحل: ۱۲۸] «همانا خداوند با کسانی است که تقوی پیشه کردند و کسانی که نیکو کردارند» بنابراین معیت الهی در آیهٔ منظور، فضیلت بزرگی برای ابوبکر است زیرا معیت تأییدی و حامیانهٔ خدا، مؤمنین و متّین واقعی را شامل می‌شود.

و یا می‌گویند ابوبکر ایمان دوستی نداشته و إلا کسی که با پیامبر خدا باشد از چیزی نمی‌ترسد!! درحالیکه قرآن می‌فرماید: **لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا** [سوره التوبة: ۴۰] «اندوه مدار که همانا خدا با ما (= من و تو) است». اول آنکه شما «لَا تَحْزَنْ = اندوه مدار» را به معنای

«لَا تَخْفَ = نترس» می‌گیرید که این خیانت به آیه و بر خلاف انصاف علمی است! به نظر ما درست نیست که پیر و علی (ع) صداقت را کنار بگذارد و آیه قرآن را نادرست ترجمه کند! (فتأمل دون العَصَبِيَّة).

دوم آنکه حُزْن و غَصَّة ابوبکرِ فاقدِ علمِ غیبِ بجا و نامذموم است زیرا رسول خدا (ص) ظاهراً و کلاماً در معرض خطر بود و با درخطر بودن او مجاهدتها و تعالیم و شریعت او نیز در معرض خطر بود و به نظر ما هر مسلمان صادقی باید در این موقع محزون باشد. چگونه شما حزن و اندوه ابوبکر را مذموم شمرده‌اید؟! به اضافه اینکه مغموم بودن از غربت و ناامنی خصوصاً برای کسی که عالم به غیب نیست، محسوب نمی‌شود.

سوم آنکه نهی در این آیه، نهی حرمت نیست بلکه نهی همدلانه و برای دلداری است.

چنانکه خدا مکرر به رسول خود فرموده: **لَا تَحْزَنْ** «اندوه مخور» از آن جمله می‌فرماید: **وَلَا**

تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ [سورة التحل: ۱۲۷ و التمل: ۷۰] «و بر آنان

اندوه مخور و از آنچه نیرنگ می‌کنند دلتنگ مباش» قرآن از زبان فرشتگان به حضرت لوط

(ع) می‌فرماید: **وَقَالُوا لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنْجُوكَ** [سورة العنكبوت: ۳۳] «و (فرستادگان

إلهی) گفتند: نترس و اندوه مدار که همانا ما نجات دهندگان تویم» و یا به پیغمبر اکرم فرموده:

فَلَا تَحْزَنْكَ قَوْلُهُمْ إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسْرُونَ وَمَا يُعْلِنُونَ [سورة يس: ۷۶] «پس گفتارشان تو را

اندوهگین نسازد که همانا ما آنچه را نهران می‌سازند و آنچه را آشکار می‌نمایند، می‌دانیم» آیا

اینکه رسول خدا از عداوت و مکر و نیزنگ کفار و مخالفین محزون بوده، کار حرامی

مرتکب شده است؟ البته خیر. بنابراین نهی در آیه ۴۰ سورة توبه نیز، نهی تحریمی نبوده بلکه

نهی دلداری است. اگر ما راست می‌گوییم که شیعه علی (ع) هستیم باید انصاف و صداقت او

را نیز سرمشق خود قرار دهیم و **إلا صِرْفِ ادِّعَا هِیْجِ سُوْدِی نَدَارِد.** (فتأمل)

درباره روز نهم ربیع الأول گوید: «روز عید بزرگ و روز عید «بقر» یعنی شکافتن است و

از برای آن شرح بزرگی است که در جای خود ذکر شده» ولی توضیح نداده که چرا عید

است. مقصود اینان روزی است که خلیفه ثانی در محراب نماز، با شمشیر یک کافر مجوس مجروح گردید و بر اثر جراحت در گذشت. أمّا اینان به جای لعن و نفرین آن مجوس قاتل که داماد علی(ع) و پدر زن رسول خدا(ص) را کشته، این روز را عیدبزرگ می خوانند و کسی را که امتیاز بیعت علی(ع) با خود را دارا بوده، شهید محراب نمی شمارند و در این روز چه کارهای نا معقول و لغوی انجام می دهند! کسی که مدتی را در حوزه های علمیّه شیعه گذرانده باشد می داند که چه می کنند!! مجلسی درباره این روز در «زاد المعاد» (ص ۴۰۴ به بعد) می نویسد: «و أمّا روزنهم این ماه بدان که میان علمای خاصّه و عامّه در تاریخ قتل عمر بن الخطاب - علیه اللعنه و العذاب - خلاف است و مشهور میان فریقین آن است که قتل آن ملعون در روز بیست و ششم ماه ذی الحجّه واقع شد و بعضی بیست و هفتم نیز گفته اند و مستند این دو قول نقل مورخان است و از کتب معتبره چنان معلوم می شود که چنانچه الحال میان عوام شیعه مشهور آن است که قتل او در نهم ماه ربیع الأوّل واقع شده است و سابقاً میان جمعی از محدثین شیعه نیز چنین مشهور بوده است و سید بزرگوار علی بن طاوس در کتاب «إقبال [الأعمال]» اشاره نموده است به آنکه ابن بابویه (ره) روایتی از حضرت امام جعفر صادق(ع) روایت کرده است که آن ملعون در روز نهم ماه ربیع الأوّل به درک أسفل جحیم متوجّه شده است» .

با اینکه اسلام بر وحدت و اتحاد مسلمین تأکید شدید نموده، نمی دانم چرا این نویسندگان این قدر بر ایجاد تفرقه و فاصله میان مسلمین اصرار دارند؟! وای به حال مسلمین این نویسندگان!

درباره دعای «اللَّهُمَّ أَنْتَ حَيٌّ لَا تَمُوتُ...» می گوید: «چون سندش را منتهی به معصوم ندیدم مراعات اختصار را اهمّ دیدم، هر که طالب است رجوع به زاد المعاد نماید! باید پرسید آیا سایر مطالبی که نقل کرده، سند صحیحی دارد؟! البته خیر!! ثانیاً نقلی را که مدرک صحیح ندارد باید رها کرد نه آنکه رجوع دهیم به کتابهای دیگر!.

همچنین از قول سید بن طاوس خرافی می‌گوید: «من یافتم طائفة نصاری و جمعی از مسلمین(!!؟) را که تعظیم بزرگی از روز ولادت عیسی(ع) می‌نمایند و تعجب کردم که چگونه مسلمانان قانع شدند که روز مولود پیغمبرشان که أعظم از همه پیغمبران است به این مرتبه از تعظیم باشد....الخ» باید گفت آیا نصاری که جشن می‌گیرند و اموال بسیار در این کار صرف می‌کنند به امر حضرت عیسی(ع) چنین می‌کنند؟! البته خیر. در اسلام نیز چنین توصیه‌ای نیست و شارع صرف کردن اموال برای چراغانی و چاپ انواع اوراق و را برای ولادت انبیاء و اولیاء نمی‌پسندد درحالی که این همه فقیر و بیمار و بی‌سواد در جامعه مسلمین وجود دارد. به همین سبب امیرالمؤمنین در دوره خلافت خود، برای سالگرد تولد یا وفات رسول خدا(ص) یا پسران پیامبر یا حضرت زهرا(ع)، مراسم جشن یا عزاداری نگرفت و اعلام تعطیل نکرد و به خلفای قبل از خود نیز اعتراض نفرمود که چرا برای تولد و رحلت پیامبر (ص) مراسم جشن یا عزاداری برپا نمی‌کنند؟! آیا شما میل دارید در این امور، مسلمین مقلد نصاری باشند؟!.

فصل دهم

این فصل مربوط به ماههای ربیع الثانی و جمادی الأولى و جمادی الآخرة است. در اینجا نیز قول سید بن طاوس خرافی و سایرین را نقل کرده است. باید گفت چیزی که در کتاب خدا و سنت رسول الله(ص) نیست نه سید بن طاوس و نه سایرین حق دارند که آن را از مستحبات یا مکروهات دینی قرار دهند^(۱). در این فصل بر حضرت زهرا(ع) دستور إقامة ماتم داده و با این توصیه‌ها آیام فاطمیة متعدّد به وجود آورده‌اند که دکان پررونقی شده برای مداحان و روضه خوانها که مکرّر در مجالس خود اشعار مدحی یا ذکر مصائب غالباً غیرواقعی

^۱ - مثلاً زیارتی که برای سوّم جمادی الآخرة از اقبال سید بن طاوس (ص ۳۰۱ مفاتیح) نقل کرده، سندش معلوم نیست!.

و عزاداری و نوحه خوانی و سینه زنی و زنجیر زنی و برپا می کنند. اموال زیادی صرف این کارها می شود. متأسفانه این کارها محلّ در آمد عده‌ای افراد خرافی کم سواد فرصت طلب شده که در مجالس شعر می خوانند و نوحه خوانی می کنند و از مردم پول می گیرند!! و به واسطه منقولات ناصحیح و نامعتبر و مجعول اینان، فاصله بلکه عداوت بین شیعه و سنی بیشتر شده و تفرقه و تشّت مسلمین را محکمتر می کنند تا استعمار بهتر بتواند استفاده کند! درحالی که در اسلام و در شریعت خاتم المرسلین (ص) جشن گرفتن برای تولّد اشخاص و یا عزاداری سالانه برای رحلت اشخاص جزء برنامه دین نبوده است و چنانکه در آخر فصل مربوط به ماه ربیع الأوّل ملاحظه شد این کارها را مسلمین از طوائف دیگر تقلید کردند.

مدّاخان و روضه خوانان قضایای هزار و چهار صد سال قبل را بهانه کرده و دائم تکرار می کنند درحالیکه خداوند فرموده: **تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْئَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ** [سورة البقرة: ۱۳۴ و ۱۴۱] «آنان اُمّتی بودند که درگذشتند آنچه کردند مربوط به خودشان است و دستاورد شما از آن شماسست و شما از آنچه ایشان می کرده‌اند، پرسیده نمی شوید». اگر مسلمین به این آیه توجه کافی کرده بودند این همه مخارج برای مجالس عَمَرکشان یا عزاداریهایی که در آن مطالب خرافی و جعلی بیان می شود و در آنها درباره غیرخدا غلوّ می کنند و مجالس زنجیرزنی و که موجب ترویج خرافات و ایجاد فاصله بین مسلمین است، صرف نمی شد بلکه این اموال را صرف ساختن مدرسه و بیمارستان و جلسات تعلیم قرآن و سایر امور عامّ المنفعه می کردند.

فصل یازدهم

مختصاً اعمال نوروز و ماههای رومی است!! چنانکه در مقدمه کتاب حاضر (ص ۳۰) اشاره شد، شیخ عباس در این فصل به نقل از مجلسی روایتی بسیار عجیب آورده است^(۱) که ما اصرار می‌کنیم اطباء و دانشجویان طب و مردم فکور و اهل تحقیق این فصل را حتماً مطالعه کرده و سایرین را مطلع کنند که أمثال مجلسی با مردم ما چه کرده‌اند؟! در این فصل خواصی برای آب نیسان ذکر کرده که پرداختن به این امور از وظائف رسولان الهی نبوده است چون وظیفه آنان فقط بشارت و انذار بوده و قرآن کریم مکرراً به پیامبر(ص) امر فرموده که بگوید: **إِن أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَكَشِيرٌ** «من جز هشدار دهنده و نوید بخش نیستم». حال چگونه است که مردم با وجود چنین آیات روشن، بیدار نمی‌شوند و هر خرافتی را به نام دین قبول می‌کنند؟ خدا می‌داند.

مسئله دیگر آن است که شیخ عباس در منتهی الآمال (ج ۲، ص ۱۸۷) از امام صادق(ع) حدیثی نقل کرده که آن حضرت فرمود: «من در اخباری که از جدّم رسول خدا(ص) وارد شده تفتیش کردم از برای این عید چیزی نیافتم و این عید سنتی بوده از برای فرس [= پارس] و اسلام او را محو نموده و پناه می‌برم به خدا از آنکه احياء کنم چیزی را که اسلام محو کرده باشد آن را الخ».

مخفی نماند که اخبار مربوط به عید نوروز که قبل از اسلام عید مجوس بوده، ضدّ و نقیض است یعنی تعدادی از اخبار، آن را اسلامی ندانسته، مانند روایت بالا و شماری بر خلاف آنهاست! نگارنده به روایتی معتبر که مؤید نوروز باشد برنخورده است و شاید روایات موافق نوروز جعل کسانی باشد که قصد ترویج این مراسم را در میان مسلمین داشته‌اند! واللّهُ اعلم .

^۱ - حدیث مذکور از مهملی به نام «عیسی بن هارون» نقل شده است! مخفی نماند که در «مهج الدعوات» سید بن طاوس (ص ۳۵۶ انتشارات سنائی) نافع از عمر (= نافع عن عمر) نقل می‌کند أمّا مجلسی در «بحار الانوار» (ج ۹۵ ص ۴۱۹) و «زاد المعاد» (ص ۵۳۴) نافع از عبدالله پسر عمر (نافع عن ابن عمر) نقل کرده و مؤلف مفاتیح از «زاد المعاد» تبعیت کرده است.

باب سوّم

باب سوّم مفاتیح در زیارات است و مقدمه این باب در آداب سفر است و مؤلف چند روزی را برای سفر نخس شمرده است!! درحالی که اگر سفر معصیت نباشد و سفر مباح و یا برای کسب علم یا کسب روزی حلال باشد، هر روزی که سفر را آغاز کند، اشکالی ندارد. کافی است که با نام و یاد خدا شروع کند و صدقه بدهد و از باب اذن عامّ شرع به دعا؛ خواندن دو دعایی که در صفحه ۳۰۷ نقل کرده بلاشکال و مناسب است. أمّا قصّه‌ای که درباره انگشتر فیروزه و شیری که زبان عربی را می فهمیده (؟!؟) آورده ساخته افراد خرافی است و ربطی به اسلام و مسلمانی ندارد. در صفحه ۳۱۰ حدیث بسیاری خوبی از رسول اکرم (ص) آورده که بسیار مفید و آموزنده است.

مؤلف مفاتیح می گوید: « فصل اوّل در آداب زیارت است! بدان که زیارت قبور چنانکه در میان ما شایع و رایج است در اسلام تشریح نشده و هرچه در این مورد نوشته‌اند از مجعولات مذاهب منحرف و اهل خرافات است و اِلّا - چنانکه بر کسی پوشیده نیست - رسول خدا(ص) را در خانه خودش و در اطاق عائشه دفن کردند و عائشه تا زمانی که زنده بود در آنجا سکونت داشت و در این مدّت چهل یا سی و چند ساله - و در واقع تا سال ۹۱ هجری^(۱) - هیچ یک از اصحاب پیامبر نیامدند به در حجره عائشه که ما می خواهیم مرقد رسول خدا را زیارت کنیم و یا به آن حضرت سلام بگوییم و یا او را وسیله و واسطه قرار دهیم!! این خود دلیلی است باینکه زیارت در اسلام تشریح نشده و مسلمین صدر اسلام و اصحاب پیامبر و تابعین چیزی به نام «زیارت قبور بزرگان دین و واسطه قرار دادن ایشان» در شریعت اسلام نمی شناخته‌اند و این رسم بعدها وارد اسلام شده است!

از وقتی که مسلمین با اقوام و پیروان ادیان دیگر اختلاط یا فتند و همچنین سلاطین و حکومت‌های جائز که پول ناحق از مردم می گرفتند مسأله بزرگداشت و تقدیس قبور و ساختن

^۱ - ر.ک. حاشیه صفحه ۲۰۸ و ۲۰۹ کتاب حاضر.

گنبد‌های زرین و ضریح‌های سیمین در میان مسلمین رواج یافت و حُکام جور برای کسب و جاهت در میان مردم، به ساختن مقبره‌های باشکوه برای بزرگان و پیشوایان دین اقدام کردند و فکر مردم را از عمل به قرآن و احکام اسلام و مجاهدت برای وحدت مسلمین منصرف ساخته و توجه آنها را به قبرپرستی و زیارت قبور و عزاداری و جلب کردند.

ما اگر بخواهیم احادیث بسیاری را که در مذمت قبرپرستی و شدّ رحال برای زیارت قبور، وارد شده در اینجا بیاوریم، مثنوی هفتاد من کاغذ خواهد شد. درباره موضوع «زیارت قبور» در کتاب «زیارت و زیارتنامه» به اندازه لازم توضیح داده شده و باید به کتاب مذکور مراجعه شود. ما در اینجا فقط به ذکر دو حدیث از کتاب کهن و معتبر «عبدالرزاق صنعانی» که از قدمای شیعه بوده است، اکتفاء می‌کنیم:

۱- «هَي رَسُوْلُ اللهِ (ص) عَنِ بَحْصِيصِ الثُّبُوْرِ وَ تَكْلِيْلِهَا وَ الْكِتَابَةِ عَلَيْهَا» «رسول خدا (ص) از گچکاری قبور و از زینت آن و از نوشتن بر آن نهی فرمود» (المُصَنَّف، ج ۳، ص ۵۰۷).

۲- رسول خدا (ص) فرمود: «اللّٰهُمَّ لَا تَجْعَلْ قَبْرِي وَ تَنَاءً يُصَلِّيْ اِلَيْهِ فَاِنَّهُ اَشَدُّ غَضَبُ اللهِ عَلَي قَوْمٍ اَتَّخَذُوْا قُبُوْرَ اَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ» «خدایا قبر مرا بت قرار مده که به سوی آن نماز گزارده شود زیرا غضب خدا شدت گرفت بر قومی که قبور پیامبرانشان را مسجد [و عبادتگاه] گرفتند (المُصَنَّف، ج ۱، ص ۴۰۶).

صاحب مفاتیح از صفحه ۳۱۱ به بعد به زیارت و آداب زیارت پرداخته و ۲۸ آدب برای زیارت برشمرده است درحالی که برای رفتن به خانه خدا و مسجد این همه آداب ذکر نمی‌کنند! اینان از غُلُوْی که نسبت به بزرگان دارند، مناسک و آداب زیارت می‌نویسند!! آیا این آداب و سُنن را رسول خدا (ص) تعلیم فرموده است؟ آیا برای رفتن بر سر قبور انبیاء و صالحین، رسول خدا (ص) آدابی بیان فرمود؟! لا وَاللّٰهِ.

مثلاً در کتب ما در زیارت حضرت رسول (ص) نوشته اند که چون خواستی در غی مدینه آن حضرت را زیارت کنی، پیش روی خود شبیه آن قبر را بساز و آن را زیارت کن!!^(۱) در

^۱- ر.ک. کتاب حاضر، ص ۳۲ و ۳۳.

صورتی که این کار عقلانی نیست. آیا به واسطه ساختن یک مقبره دروغین، روح رسول خدا (ص) نزد ما حاضر می‌شود؟! اَفَلَا تَعْقِلُونَ؟! تعجب است که در اکثر زیارات اوراق بسیاری را به مداحی و ثناخوانی غلو آمیز نسبت به ائمه (ع) اختصاص داده اند! آیا ائمه خودشان دستور داده‌اند که برای ما طومارها از مدح‌های غلو آمیز بخوانید و یا در مقابل قبر ما مدتها مداحی و تمجید فراوان به جای آورید تا ما از شما خشنود شویم؟! پس چرا امیر المؤمنین (ع) چون دید کسی نسبت به او مداحی می‌کند وی را نهی نموده و فرمود: «فَلَا تُثْنُوا عَلَيَّ بِجَمِيلٍ ثَنَاءٍ، لِإِخْرَاجِي نَفْسِي إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ إِلَيْكُمْ مِنَ الْبَقِيَّةِ فِي حُقُوقٍ لَمْ أُفْرَغْ مِنْ أَدَائِهَا.... فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقٍ أَنْ أُحْطِيَءَ وَ لَا أَمْرٌ ذَلِكَ مِنِّي فَعَلِي، إِلَّا أَنْ يَكْفِيَنِي اللَّهُ مِنْ نَفْسِي مَا هُوَ أَمْلَكُ بِهِ مِنِّي فَإِنَّمَا أَنَا وَ أَنْتُمْ عَبِيدٌ مَمْلُوكُونَ لِرَبِّ لَارَبِّ غَيْرُهُ، يَمْلِكُ مِنَّنَا مَا لَا يَمْلِكُ مِنِّي أَنْفُسِنَا، وَ أَخْرَجْنَا مِمَّا كُنَّا فِيهِ إِلَى مَا صَلَّحْنَا عَلَيْهِ، فَأَبْدَلْنَا بَعْدَ الضَّلَالَةِ بِالْهُدَى، وَ أَعْطَانَا الْبَصِيرَةَ بَعْدَ الْعَمَى» «مرا با ثناخوانی زیبا مستایید برای اینکه باید خود را مهیا سازم تا نسبت به خدای سبحان و شما حقوقی را که باقی مانده و از ادای آنها فارغ نشده‌ام [به جای آورم]... من خود را بالاتر از اینکه اشتباه کنم، نمی‌دانم و در کار خویش از خطا ایمن نیستم مگر اینکه خداوند که از من نسبت به من مالکتر است مرا کفایت فرماید، همانا من و شما مملوک و بنده پروردگاری می‌باشیم که جزا و پروردگاری نیست او مالک و صاحب اختیار است نسبت به ما و آنچنان اختیاری دارد که ما درباره خود نداریم. خداوندی که ما را از آنچه بودیم به سوی شایستگی برون آورد و گمراهی ما را به هدایت تبدیل فرمود و پس از نابینایی و کوردلی به ما بینش و بصیرت بخشید» (نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶). حضرت امیر (ع) همان کسی است که چون مردم مدائن برای تعظیم و تکریم او در مسیرش حاضر گردیده و از اسبها پیاده شدند و برایش همچون امرای سابق کرنش کردند ایشان را نهی فرمود و راضی نشد که در برابرش کرنش کنند. حال چنین بزرگواری آیا راضی است که در زیارتنامه برایش صفات غلو آمیز ذکر کنند و عتبه و بارگاهش را ببوسند و برایش مداحی کنند؟ لا والله. به نظر ما حضرتش از

جاعلین و خوانندگان چنین زیارنامه‌هایی بیزار است. جای تعجب است صد یک آنچه برای ائمه جعل کرده‌اند، برای رسول خدا (ص) نگفته‌اند. از عجایب آنکه در حاشیه صفحه ۳۱۲ آمده است که زائر «شایسته است متمثل شود به این اشعار:

ها عَبْدُكَ واقِفٌ ذَلِيلٌ
یا اَکْرَمَ مَنْ رَجَاهُ رَاجٍ
بِالبَابِ یُؤَدُّ کَفَّ سَائِلٍ!
عَنْ بَابِكَ لَا یُرَدُّ سَائِلٌ!^(۱)

و هم بگوید:

شاهای چه تو را سگی بیاید
هستم سگکی ز حبس جسته
گر من بوم آن سگ تو شاید
افکن نظری بر این سگ خویش
بر شاخ گل هوات بسته
سنگم مزن و مرانم از پیش

درحالی که خود را بنده غیر خدا شمردن شرک است. آیا اینان پیرو علی (ع) نبوده‌اند که فرموده است: «لَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَ قَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا» «بنده دیگری مباش درحالی که خداوند تو را آزاد آفریده است» (نهج البلاغه، نامه ۳۱). این سخنان همه چاپلوسی و تملق است درحالی که امام داعی اَلِی الْحَقِّ بوده و متملق پرور و چاپلوس پسند نبوده و از مداحی و تملق بیزار است. امامی که از مداحی و ثنا گویی خود نهی فرموده قطعاً از اینکه مردم خود را سگ بخوانند بیزار است. مگر امام سگ باز است که مردم خود را سگ او بخوانند؟! زمانی که امام به حیات دنیوی زنده بود، از تملق بیزار بود و اکنون که حیات دنیوی نداشته و به سرای باقی شتافته، از دنیا و سگهای متملق خبر ندارد^(۲).

^۱- هان، بنده تو ذلیل بر درگاهت ایستاده

و دست خویش را به گدایی دراز کرده است!

ای گرامی‌ترین کسی که امیدواری به او امید می‌برد

خواهنده از درگاهت [نا امید] باز گردانده نمی‌شود!

^۲- روزی در تا کسی مردی از نویسنده پرسید: آیا امام زمان سگ پرور است و از سگبازی یا تملق و چاپلوسی خوشش می‌آید؟ گفتم: چه طور؟ گفت: من در مسجد گوهرشاد مشهد بودم و دیدم شیخ

صاحب مفاتیح (ص ۳۱۳) نوشته: « دهم بوسیدن عتبه و آستانه مبارکه است» گوئیم چنین دستوری دلالت بر غرور و نخوت گوینده دارد و ائمه بزرگوار خودپسند و متکبر و از خدا بی خبر نبوده‌اند. و یا می‌نویسد: سوّم غسل برای زیارت هر امامی و خواندن دعاهای وارده!! می‌پرسیم آیا رسول خدا(ص) فرموده بود که هرگاه کسی می‌خواهد آن حضرت را ملاقات و زیارت نماید باید غسل کند و دعاهای وارده را بخواند و عتبه و آستان خانه آن حضرت را ببوسد؟! اگر در زمان حیات پیغمبر و امام چنین دستوری نبوده، چگونه برای قبرایشان چنین دستوری آمده است؟! ثانیاً قبور پیغمبر و ائمه تا سالها پس از وفاتشان فاقد حرم و ضریح و عتبه و بوده چنین اوامری از جانب ایشان صادر نگردیده بلکه بعداً جعل شده است. (فلاتجاهل)

در کتب دعا و زیارت نوشته‌اند که چون به زیارت رسول خدا(ص) بروی منبر او را ببوس و نزد ستون حنانه چنین و چنان کن و چشم خویش را به ستون بمال، گویا این نویسندگان خبر ندارند که صدها سال است منبر رسول خدا(ص) از بین رفته و ستون حنانه خراب شده و

«احمد کافی» (که روضه خوانی مشهور و عوام‌فریب بود و درآمد خوبی از این کار کسب می‌کرد و اوائل انقلاب ایران خود و خانواده‌اش در تصادف اتومبیل کشته شدند) در حضور دهها نفر از معممین و علماء بر منبر رفته و پس از روضه خوانی و گریه و زاری گفت: ای مردم همه سرها را بر زمین بگذارید و یک پای خود را نیز بر زمین گذاشته و پای دیگر را بلند کنید و همگی بگوئید: ای امام زمان ما همه سگ توایم عو عو عو. در این حال همه یا بیشترین حاضرین چنان کردند که گفته بود و گفتند: ما سگ توایم عو عو عو و این جمله را چند بار تکرار کردند!!!

نگارنده بسیار ناراحت شدم که در این فرصت کوتاه جواب سائلی را که از دیدن این ماجری بسیار بدبین شده بود چه بگویم تا به اصل اسلام و قرآن کریم بدبین و بدگمان نشود و نتوانستم جواب مفیدی بدهم فقط اکتفا کردم به اینکه بگویم: نباید حساب همه معممین را یک سان بدانیم و خودمان نیز باید در قرآن تأمل و تدبر کنیم. در اینجا از دانشمندان مسؤول و خیرخواه می‌خواهم که برای آشنایی مردم با اسلام حقیقی از بذل کوشش دریغ نکنند و خود نیز کتاب حاضر و سایر تألیفاتم را به همین منظور نوشته‌ام، امید است که مفید افتد و ماذَلِكَ عَلَيَّ اللهُ بِعَزِيزٍ.

تغییرات بسیاری در مسجدالرّسول به وجود آمده اما اینها می‌پندارند در و دیوار و ستون مسجد همان است که در زمان رسول اکرم (ص) بوده است!

در کتب دعا و زیارات مطالب و جملاتی است برخلاف تواریخ معتبر که از بافته‌های جاعلین جاهل است مثلاً در آداب زیارت امام حسین (ع) در همین مفاتیح (ص ۴۱۶ و ۴۱۷) از قول امام صادق (ع) آمده است که زائر چون بخواهد داخل حرم مقدّس شود، از دری که جانب مشرق است وارد شود!! در صورتی که در آن دوران، قبر حضرت سیدالشّهداء (ع) ساختمانی نداشته تا در شرقی یا غربی داشته باشد! گویا خرافتین به یاد نداشته‌اند - چنانکه در مفاتیح نیز آمده (ص ۴۲۳) - که امام صادق (ع) فرموده: «هر که نظر میکند به سوی قبر پسرش [یعنی فرزند امام حسین] در پایین پای او افتاده در بیابانی که خویشی و دوستی نزد او نیست» و یا در صفحه ۳۵۵ مفاتیح از قول صفوان^(۱) آمده است که او به زیارت قبر امیرالمؤمنین (ع) رفته و رسیده به جایی که تلّ خاکی بوده و در آن ناحیه جستجو کرده تا اثری از یک قبر یافته است!! معلوم می‌شود که تا آن زمان حرمی وجود نداشته تا ائمه آدابی برای آن ذکر کنند و تمام آداب زیارت حرم بعد از ائمه جعل شده مانند اذن دخولها که تماماً مجعول است و یا در صفحه ۳۴۲ روایتی از قول «محمد بن علی شیبانی» آورده که او در سال دویست و شصت و اندی به همراه پدر و عمویش شبانه و پنهانی به زیارت قبر امیرالمؤمنین (ع) رفته‌اند و دیده‌اند که دور قبر مطهر آن حضرت «سنگهای سیاه گذاشته شده و بنایی ندارد» که این خبر نیز دلالت دارد لا اقلّ تازمان مذکور قبر امام بنایی نداشته و فاقد صحن و حرم و گنبد و ضریح و بوده و بعداً چنانکه گفته شد توسط سلاطین جبار و قدرتمندان عوامفریب ساخته شده است.

اما متأسفانه مؤلف مفاتیح می‌نویسد: یکی از آداب، بوسیدن عتبه حرم است و یا در بند بیستم آداب زیارت حرم امام حسین می‌نویسد زائر خود را به ضریح بچسباند و ببوسد!

^۱ - چنانکه در زیارت و یارتنامه (ص ۲۶۶ و ۲۶۷) نیز گفته‌ایم از قول همین صفوان آورده‌اند که چون به دیوار نجف رسیدی چنین بگو و چون گنبد را دیدی چنان بگو!!!.

در صورتی که این ضریحها را چنانکه در کتاب **زیارت و زیارنامه** بیان گردید امرای جبار و عوامفرب از پولهای حرام و یا شبهه ناک و پس از زمان ائمه ساخته‌اند و کار آنها ربطی به دین ندارد.

مؤلف مفاتیح در آداب زیارت (ص ۳۱۵) می‌نویسد: «بیست و پنجم انفاق کردن به قدر میسور بر خادمان آستانه شریفه»!! حال آنکه، این گفته ضد فرموده امام است. اصولاً اگر کسی برای کعبه نذر کند چون کعبه محتاج نیست باید آنچه نذر کرده به حاجیانی بدهد که زاد و توشه ایشان تمام و یا سرقت شده و یا مال خود را گم کرده‌اند و یا اصلاً فقیر بوده‌اند. در وسائل الشیعه (ج ۹ باب ۲۲ از احکام طواف) چندین روایت مذکور است که رسول خدا (ص) و حضرات صادقین - عَلَیْهِمُ السَّلَام - فرموده‌اند هر کس وصیت و یا نذری برای کعبه نمود باید به مسجدالحرام برود و زوّار کعبه را ندا کند: هر کس نیازی دارد بیاید و دریافت کند. و به دربان و خُدّام و حُجّاب کعبه و مسجدالحرام پردازد. حکمت این حکم آن است که عده‌ای مفتخور عاطل و بیکار به عنوان خُدّام و حُجّاب زیاد نشوند و این کار وسیله کسب در آمد زیاد نباشد و مردم به کارهای مفیدتر پردازند و افراد بیش از حد لزوم، به کار خدمت و نظافت مسجد روی نیاورند و اگر به این کار می‌پردازند بیشتر قصد قربت داشته باشند نه قصد کسب در آمد (فتأمل).

لازم است خواننده محترم توجه داشته باشد که اداره کنندگان و خُدّام ضرایع و زیارتگاهها و وابستگان آنها از برپا کردن زیارتگاه بسیار منتفع می‌شوند و روی آوردن عوام نا آشنا با قرآن به این مکانها، باعث ساختن خانه و مغازه و مسافرخانه پیرامون این مکانها شده و خرید زمینهای آنجا برای قبر، موجب ترقی بسیار قسمت زمینهای آن نواحی گردیده و علاوه بر این اموالی که به عنوان نذر و صدقه و وقف متوجه این مکانها می‌شود منافع هنگفتی به جیب عده‌ای خاصّ سرازیر می‌کند و این منافع افراد عوامفرب را به ترویج زیارت قبور تحریک می‌کند! (فتأمل جدّاً).

متأسفانه این مشکل به مردم ما اختصاص ندارد و در سرزمین‌های دیگر نیز دیده می‌شود، چنانکه نویسنده مشهور مصری «مصطفی لطفی المنفلوطی» در کتاب «نظرات» گفته، عده‌ای عوامفرب مشابه همین توصیه‌ها را در باب زیارت قبر «عبدالقادر گیلانی» بین عوام رواج داده اند!! در کتاب «نظرات» آمده است که «زائر قبر عبدالقادر گیلانی باید وضویی شاداب بگیرد و خاشعانه و با حضور قلب دو رکعت نماز بخواند سپس به آن مرقد شریف روی آورد و پس از سلام بر صاحب بزرگوار آن ضریح بگوید: ای صاحب ثقلین (!!) مرا با برآوردن حاجتم و گشایش مشکلم و رفع اندوهم یاری کن و مددما. ای محیی الدین عبدالقادر مرا یاری کن، ای ولی عبدالقادر مرا یاری کن، ای سلطان عبدالقادر مرا یاری کن، ای شاه عبدالقادر مرا یاری کن، ای خواجه عبدالقادر مرا یاری کن !!

مردم به خدام ضریح او پول فراوان می‌دهند و در آیام توکد یا وفات او خرجهای فراوان می‌کنند!». (فتأمل)

متأسفانه مردم نمی‌دانند که جاعلین زیارتنامه‌ها با قرآن ناآشنا بوده‌اند و غالباً به قرآن نسبتهایی نادرست داده‌اند و می‌پندارند که این زیارتنامه‌ها اعتبار شرعی دارند! مثلاً - چنانکه در مفاتیح (ص ۳۲۱) آمده - در زیارت رسول خدا (ص) گفته می‌شود: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ قُلْتَ لِنَبِيِّكَ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَأَسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا وَإِنِّي أُنَبِّئُكَ مُسْتَغْفِرًا ... الخ = پروردگارا همانا تو به رسول خود فرمودی: اگر آنان (= منافقین) هنگامی که به خویش ستم کردند (و حکمیت دیگری را بر داوری پیامبر ترجیح دادند) نزد تو آمده و از خداوند آمرزش خواسته و پیامبر [نیز] برایشان [از خدا] آمرزش می‌خواست هرآینه خداوند را توبه پذیر و مهربان یافته بودند [سورة النساء: ۶۴] و همانا من [ای پیامبر] آمرزش خواهانه به نزد تو آمده‌ام الخ»^(۱).

^۱ - این زیارتنامه را «حسین بن سعید» و «ابن ابی عمیر» و «معاویة بن عمّار» نقل کرده‌اند که هر سه را در تحریر دوّم عرض اخبار اصول (ص ۲۶۴ و ۱۵۶ و ۱۴۸) معرفی کرده‌ایم (ر.ک. بحار الأنوار، ج ۹۷، ص ۱۵۰ و ۱۵۱).

ملاحظه فرمایید چگونه این زیارتنامه سازان از آیه قرآن نتیجه باطل گرفته‌اند!! درحالی که
 آشنایان به قرآن می‌دانند که آیه مذکور راجع است به منافقینی که در تنازع خویش به
 قضاوت و حکمیت و پذیرش حکم رسول خدا(ص) راضی نشدند و داوری یک یهودی را بر
 قضاوت آن حضرت ترجیح دادند که این اهانت بزرگی به رسول خدا(ص) و آیین آن حضرت
 و دلیل کفر ایشان بود، چنانکه در آیه بعد می‌فرماید: **فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ**
يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ [سورة النساء: ۶۵]
 «نه، به پروردگارت سوگند که ایشان ایمان ندارند تا اینکه تو را در آنچه میانشان [مائه]
 مشاجره و اختلاف بود، داور نموده و آنگاه در دل‌های خویش [نیز] از آنچه داوری کرده‌ای
 تنگی و ناخرسندی نیابند» با رجوع به قرآن کریم به وضوح معلوم می‌شود از آیه ۵۹ تا ۶۵
 سورة شریفه نساء سخن از تنازع میان مسلمین است و اینکه مؤمن باید به حکم خدا و رسول
 گردن نهاده و از صمیم قلب آن را بپذیرد و عدم پذیرش حکم خدا و ترجیح حکم دیگری
 بر حکم خدا و رسول دلیل بی‌ایمانی است و منافقین را ذکر می‌کند که مرتکب چنین گناهی
 شدند^(۱).

بنابراین آیه ۶۴ سورة نساء بلا تردید راجع است به منافقین که رسول خدا(ص) را آزرده
 بودند و وظیفه ایشان و هر که پیامبر را آزرده بود، این است که درحیات دنیوی رسول خدا(ص)
 از آن حضرت عذر خواهی نموده و حلالیت طلب کنند و همچنین بخواهند که حصرتش از
 خداوند متعال نیز برای آنها آمرزش بخواهد و آیه ربطی به سایر مؤمنین ندارد. مگر سایر
 مؤمنین تماماً منافق‌اند و پیامبر را آزرده‌اند؟! آیا مؤمنین همگی به حکمیت غیرشرعی روی
 آورده‌اند که بروند از صاحب شریعت عذر خواهی کنند؟!.

أصولاً خدا نفرموده در هر جای دنیا هر که گناهی کرد برود نزد رسول خدا(ص) و
 نفرموده گنهکاران بعد از صد سال با هزار سال که از رحلت رسول خدا(ص) گذشته، بروند

^۱ - درباره آیه سورة نساء به توضیحاتی که در صفحه ۲۳۲ و ۲۳۳ کتاب حاضر آورده‌ایم مراجعه شود.

نزد رسول خدا(ص) که در دسترس نیست!! اگر به منافقین توصیه شده که نزد پیامبر بروند، منظور آیه ملاقات با آن حضرت و حضور در محضر شریف آن بزرگوار و طلب پوزش از فاصله‌ای متعارف است زیرا آیه صریحاً فرموده: «جَأُؤُوكَ» «نزد تو می‌آمدند» و نفرموده با فاصله چند کوچه و خیابان با حضرتش سخن می‌گفتند!! بنابراین آیه منظور، مربوط است به زمان حیات دنیوی پیامبر(ص) و ربطی به پس از رحلت حضرتش ندارد اما امروز مردم نزد آن حضرت نمی‌روند بلکه نزد مرقد آن حضرت می‌روند و مرقد غیر از شخص است. أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟

آیا شما درباره آیات: **وَأَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَىٰ وَهُوَ يَخْشَىٰ فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّىٰ** [سوره عبس: ۸ تا ۱۰] «و اما کسی که نزد تو آمده و [در طلب حق] می‌کوشد در حالی که [از خدا] بیمناک است پس تو از او [به دیگری] می‌پردازی^(۱)؟!» معتقد هستید که امروز هم اگر کسی بر سر قبر پیامبر حاضر شود پیامبر به وی توجه نکرده و از او به دیگری می‌پردازد؟! تردید نیست که هر عاقل منصفی این آیه را مربوط به زمان پیامبر دانسته و آن را شامل موارد دیگر نمی‌داند. بنابراین چرا آیه ۶۴ سوره نساء را که در شأن نزولش اختلافی میان مسلمین نیست بی دلیل به همه زمانها تعمیم می‌دهید؟!.

به هر حال تکلیف کسی که حاجتی دارد و یا می‌خواهد توبه کند این نیست که سر قبر پیامبر یا امام برود. اما ببینید که زیارت سازان چگونه از آیه شریفه قرآن، نتیجه باطلی گرفته‌اند؟! آری، کشیشان نصاری می‌گویند هر کس گناهی کرده باید برود نزد کشیش و برایش اعتراف کند تا خدا از او بگذرد. به نظر ما بعید نیست افرادی از یهود و نصاری و مجوس بعد از اظهار مسلمانی، عقائد خود را به شکل حدیث یا زیارتنامه میان مسلمین نشر داده باشند ولی قرآن کریم - بر خلاف قول نصاری - فرموده خدا به همه از رگ گردن نزدیکتر است و هر کس باید بدون واسطه به او روی آورد و مستقیماً او را بخواند، چنانکه

^۱- لازم است درباره آیات فوق رجوع شود به تفسیر **تابشی** از قرآن.

می فرماید: **فَأَسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوهُ** [سورة فُصِّلَتْ: ۶] «مستقیماً به سوی او روی آورید و از او آمرزش بخواهید».

صاحب مفاتیح می گوید زائر در وقت زیارت پشت به قبله و رو به قبر منور با یستند!! معلوم می شود که غُلاة قبر را بر قبله ترجیح می دهند!! وی روایتی از «علی بن یقطین» آورده که او در بقیع مدینه سوار شتری شده که شبانه او را باطیّ الأرض به کوفه به در خانه ابراهیم جمال رسانده و همان شب باز گردانید است!! درحالی که پیامبر اکرم (ص) هنگام هجرت از مکه به مدینه با طیّ الأرض به مدینه نرسید و چندروز در راه بود، چگونه علی بن یقطین با طیّ الأرض به کوفه می رود و برمی گردد؟! مخفی نماند که این قصّه از کتاب «عیون المعجزات» نقل شده که مملوّ است از روایات جعلی و فاقد سند صحیح.

مؤلف مفاتیح به عنوان ادب نهم می گوید: (صاحب مزار) «می بیند ایستادن او (= زائر) را و می شنود کلام او را و جواب می دهد سلام او را ... الخ» در صورتی که این ادعا مخالف قرآن است که فرموده: **إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى** [سورة النمل: ۸۰ و روم: ۵۲] «همانا تو به مردگان نمی شنوایی» و فرموده: **وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مِّنْ فِي الْقُبُورِ** [سورة الفاطر: ۲۲] «تو به آنان که در قبر [خفته اند] نمی شنوایی» و مخالف قول امیر المؤمنین (ع) است که فرموده درگذشتگان کسی را که بر سر گورشان آید نمی شناسند و جواب او را نمی دهند «لَا يُجِيبُونَ مَنْ دَعَاهُمْ» (نهج البلاغه، خطبة ۲۳۰)^(۱).

اما عجیب تر از همه این است که مؤلف مفاتیح به خواننده توصیه می کند «ترک خواندن زیارتهای مخترعه» را «که بعض بی خردان از عوام آنها را با بعضی از زیارات تلفیق کرده و نادان را به آن مشغول ساخته» اند!!! آیا مگر خودش چیزی جز آداب و زیارتنامه های مجعول، در کتابش آورده است؟ ما نادرستی بسیاری از زیارتنامه هایی را که او در اینجا گرد آورده در کتاب «زیارت و زیارتنامه» بیان کرده ایم. (مراجعه شود)

^۱ - ر.ک زیارت و یارتنامه، ص ۱۹۹ و ۲۰۰.

شیخ عباس به عنوان ادب ۲۶ می نویسد: « انفاق و احسان بر فقراء مجاورین بلد امام (ع) ... که همواره عَلم تنظیم شعائر الله را برپا نموده ... الخ» باید گفت: ای مرد خرافی بی خبر، کارها و شعائری که در اطراف قبور بزرگان، بدعت نهاده اند شعائر الله نیست بلکه شعائر الناس و شعائر الخرافیون و المُبدعین و شعائر دکانداران مذهبی است و پیغمبر و امام از این کارها بیزارند.

فصل دوم

این فصل مربوط است به «إذن دخول هر یک از حرم‌های شریفه»، لذا می‌پرسیم آیا کسی که می‌خواهد بر سر قبری حاضر شود اذن دخول می‌خواهد و اجازه می‌گیرد؟ و اگر اجازه می‌گیرد چه کسی به او اجازه ورود می‌دهد؟.

صاحب مفاتیح می‌گوید: «اول شیخ کفعمی فرموده چون خواستی داخل شوی به مسجد حضرت رسول(ص) یا در یکی از مشاهد مشرفه ائمه (ع) پس بگو: «اللَّهُمَّ إِنِّي وَفَّقْتُ عَلَى بَابٍ مِنْ أَبْوَابِ بُيُوتِ نَبِيِّكَ ... أَعْلَمُ أَنَّ رَسُولَكَ وَخُلَفَاءَكَ (ع) أَحْيَاءٌ عِنْدَكَ يُرْزَقُونَ يَرُونَ مَقَامِي وَ يَسْمَعُونَ كَلَامِي وَ يُرْذُونَ سَلَامِي الخ» «خدایا من به دری از درهای خانه‌های پیامبرت ایستاده‌ام می‌دانم که رسول تو و خلفای تو نزد تو زنده‌اند و روزی می‌خورند و ایستادندم را می‌بینند و گفتارم را می‌شنوند و سلامم را جواب می‌دهند... الخ^(۱)!! می‌خواهد بگوید

^۱ - عجیب است که شیخ عباس خودش می‌گوید: ((روایات بسیار وارد شده که از هر کجا سلام و صلوات بر حضرت رسول(ص) فرستاده شود به آن حضرت برسد و در روایتی وارد شده که ملکی موکل است بر آنکه هر مؤمنی که بگوید: «صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ» آن ملک در جواب گوید «وَ عَلَيْكَ» پس از آن به حضرت پیغمبر(ص) عرض کند: یا رسول الله فلان شخص سلام بر شما رسانید آن حضرت فرماید: وَ عَلَيْهِ السَّلَام ((. (مفاتیح الجنان، ص ۳۳۰) حال اگر کسی بگوید شما که می‌گویید که پیغمبر و ائمه ایستادندم را می‌بینند و گفتارم را می‌شنوند پس چطور در اینجا می‌گویید رسول خدا(ص) زائر را

قبور امامان و امامزداگان، خانه‌های پیامبر(ص) است!! آیا این دروغ نیست؟! آیا هنوز خانه رسول خدا(ص) باقی است؟! آیا اصحاب پیامبر به زیارت قبر مطهر پیامبر می‌رفتند و إذن دخول می‌خواندند؟!.

دیگر آنکه بزرگان دین گرچه زنده‌اند اما در دنیای باقی و عِنْدَ رَبِّهِمْ زنده‌اند و در دنیای فانی نیستند. یعنی «أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ» می‌باشند نه «أَحْيَاءٌ عِنْدَ خَلْقِهِ و یا عِنْدَ قَبْرِهٖ!». (فتاویل) رسول خدا (ص) که مقامش از همه بالاتر بود، زمانی که در دنیای فانی و بین مردم بود یعنی قبل از رحلت، از همه چیز با خبر نبود و همه جا را نمی‌دید و در یک آن، جواب چندین نفر را نمی‌داد و لازم نیست که پیامبر یا امام از همه جا و همه چیز مطلع باشد. علاوه بر این خدا دربارهٔ ایشان فرموده: «لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ و لَا هُمْ يَحْزَنُونَ» یعنی بزرگان دین در دنیای باقی نه بیمی دارند و نه اندوهی. درحالی که اگر از احوال و گفتار مردم دنیای فانی با خبر باشند همواره باید غصّه و اندوه داشته باشند.

بنابراین معلوم می‌شود آنچه اهل غلو از قبیل کفعمی و نظایر او بافته‌اند ضدّ قرآن است. زیرا قرآن فرموده انبیاءِ الهی پس از رحلت از دنیا خبر ندارند و در قیامت نیز می‌گویند ما را پس از وفات علمی به احوال اُمّت نیست (البقره: ۲۵۹ و المائده ۱۰۹ و ۱۱۷)

سپس می‌گوید: «أَدْخُلْ يَا حُجَّةَ اللَّهِ؟» «ای حجّت خدا آیا وارد شوم؟» درحالیکه بنا به فرمودهٔ قرآن پس از انبیاء کسی از جانب خدا حجّت نیست (النساء: ۱۶۵) و امیرالمؤمنین نیز تصریح فرموده که با حضرت ختمی مرتبت (ص) حجّت الهی پایان یافته است. «مَتَّ بِنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ (ص) حُجَّتُهُ» (نهج البلاغه، خطبه ۹۱).

و می‌گوید: «پس بیوس عتبه مبارک را» درحالیکه می‌دانیم در زمان ائمهٔ عتبه‌ای نبوده تا ایشان امر به بوسیدن کنند و تمام این ضرایح و مقابر با شکوه و جلال را شاهان ستمگر و وزرای غارتگر ساخته اند!!.

نمی‌بیند و کلامش را نمی‌شنود بلکه ملک مأمور به او خبر می‌دهد؟! افلا تعقلون؟ جواب خواهند گفت: فضولی موقوف!! (فتاویل)

گذشته از اینها مدرک و سند کفعمی و نظایر او برای این إذن دخولها چیست؟ آیا کفعمی حقّ تشریح دارد و می تواند چیزی به دین اسلام بیفزاید؟! چرا کفعمی سند ادّعی خود را ذکر نکرده است؟.

مؤلف مفاتیح اضافه می کند که: « دوّم إذن دخولی است که علامه مجلسی (ره) از نسخه ای قدیمه از مؤلفات أصحاب برای دخول در سرداب مقدّس و بقاع منوره ائمه (ع) نقل فرموده!! کدام نسخه قدیمه؟ چرا از مؤلف آن نامی نبرده است؟ آیا این هم شد مدرک شرعی؟! آیا صرف قدیم و کهنه بودن نسخه ای موجب حجّیت شرعی آن می شود؟. أفلاتعقلون؟

جالب اینکه در این إذن دخول بی سند و مدرک هرچه خواسته، خرافات به هم بافته که نه با دین موافقت دارد نه با تاریخ، از قبیل اینکه گوید: «مُلُوكُنَا أَفْضَلُ الْمَخْلُوقِينَ» که این به وضوح تمام، دورغ است و کسی نیست که نداند پادشاهان ما بهترین مخلوقات نبوده اند! و یا گوید: «مِنَ أُمَّةٍ مَّعْصُومِينَ» درحالی که آنان خود را معصوم نخوانده اند! و یا گوید: « وَاللَّهِ أَكْبَرُ الَّذِي أَظْهَرَهُمْ لَنَا بِمُعْجَزَاتٍ يَعْجُزُ عَنْهَا الثَّقَلَانِ » (و خداوند بزرگی که ایشان را برای ما با معجزاتی که تقلین از آوردنش عاجزند، ظاهر فرمود!) می پرسیم خداوند امام حسن (ع) را با چه معجزه ای آشکار فرمود؟ و امام حسن (ع) کجا فرمود من حُجَّةُ اللَّهِ هستم؟!.

عجیب این است اینان إذن دخول می خوانند ولی بدون آنکه إذن داده شود، وارد می شوند؟! أفلاتعقلون؟

در صفحه ۳۱۸ گوید: « بدان که مستحبّ مؤکد است در حقّ قاطبه مردم خصوص حُجَّاج، مشرف شدن به زیارت روضه مطهره و آستانه منوره فخر عالمیان حضرت سید المرسلین محمد بن عبدالله - صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - و ترک زیارت آن حضرت باعث آن می شود که جفا شود در حقّ او (!؟) در روز قیامت و شیخ شهید (که از فقهای شیعه بود) فرمود که اگر مردم ترک زیارت آن حضرت کنند بر امام است که ایشان را مجبور کند به رفتن به زیارت آن حضرت زیرا که ترک زیارت آن حضرت موجب جفای مُحَرَّم است!! حال اگر کسی از این بدعت گذاران بپرسد آیا در زمان حیات دنیوی رسول خدا (ص) اگر مؤمنی که

مثلاً در قبیله‌ای دور از مدینه زندگی می‌کرد و به زیارت آن حضرت نمی‌رفت، مقصّر بود مرتکب جفا شده بود؟ جوابی جز هیا هو و تهمت و افتراء نخواهند داشت! معلوم می‌شود که شهید از احوال و کردار اصحاب پیغمبر پس از رحلت آن بزرگوار^(۱) مطلع نبوده و یا تجاهل کرده تا خرافات خود را به کرسی بنشانند!!

در صفحه ۳۱۹ حدیثی نامعتبر از «اسماعیل بن مهران^(۲)» آورده که مدّعی است امام صادق(ع) فرموده: «هرگاه احدی از شما حجّ کند باید که حجّش را ختم کند به زیارت ما که این از تمامی حجّ است» (بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۱۳۹) و یا از قول دو راوی ضعیف موسوم به «هارون بن مسلم» و «مسعدة بن صدقه^(۳)» مدّعی است که رسول خدا(ص) فرموده: «هر که مرا زیارت کند در حیات من یا بعد از وفات من، شفیع او گردم در روز قیامت». ما عیوب این روایات و سائر احادیثی که در این فصل آورده، در کتاب «زیارت و زیارتنامه» (ص ۲۳۰ به بعد) بیان کرده‌ایم و در اینجا تکرار نمی‌کنیم.

متأسفانه خرافه فروشان دائماً سعی دارند که مردم ندانند که انتخاب شفیع با خداست نه با مردم. دیگر آنکه انبیاء و اولیاء پس از رحلت به دنیای باقی، با عالم فانی ارتباط ندارند. درحالی‌که همان امامانی که خرافه فروشان دائم مردم را به زیارت مرقد ایشان تشویق و ترغیب می‌کند برخلاف خواسته ایشان فرموده‌اند!! از آن جمله امام باقر(ع) می‌فرماید: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ وَ الْإِسْتِغْفَارُ لَكُمْ حِصْنَيْنِ حَصِينَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ، فَمَضَى أَكْبَرُ الْحَصِينِ وَ بَقِيَ الْإِسْتِغْفَارُ فَأَكْثَرُوا مِنْهُ فَإِنَّهُ مِمَّحَاةٌ لِلذُّنُوبِ، قَالَ اللَّهُ - عَزَّوَجَلَّ - : وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ [سورة الأنفال: ۳۳]» (رسول خدا (ص) و استغفار برای شما دو دژ مستحکم در برابر عذاب [إلهی] بودند، دژ بزرگتر [از میان ما] رفت و استغفار

^۱- ر.ک. کتاب حاضر، حاشیه صفحه ۲۰۸ و ۲۰۹ و کتاب زیارت و زیارتنامه، ص ۱۲ به بعد .

^۲- وی در عرض اخبار اصول ص ۶۲۰ و ۷۶۳ معرفی شده است.

^۳- هر دو در عرض اخبار اصول، ص ۱۸۲ معرفی شده‌اند.

[برایمان] باقی ماند. بدان بسیار بپردازید که محوکننده گناهان است. خداوند - عَزَّوَجَلَّ - فرموده: (ای پیامبر) **تا تو در میان ایشان خدا آنان را عذاب نخواهد کرد و خدا ایشان را عذاب نخواهد کرد درحالی که استغفار می کنند**^(۱) (بحار الأنوار، ج ۹۰، ص ۲۷۹ و ۲۸۱). بنابراین ما امروز به رسول خدا(ص) دسترسی نداریم و باید استغفار کنیم، اما متأسفانه افراد خرافی از قبیل مؤلف مفاتیح مردم را تشویق می کنند که به زیارت مراقد بزرگان دین بروند از جمله حضرت فاطمه زهرا(ع) که قبر حضرتش معلوم نیست و می گوید قبر آن حضرت در سه موضع محتمل است، و در هر سه موضع مطلوب است که آن حضرت با جملات رکیکه^(۲) زیارت شود!! در این زیارت خطاب به آن حضرت می گوید: «إِنْ كُنَّا صَدَقْنَاكَ إِلَّا الْحَقِّتْنَا بِتَصَدِيقِنَا لَهْمَا» یعنی اگر ما تو را تصدیق نمودیم تو ما را به پدر و شوهر خود ملحق فرما! آیا ائمه مأمور ایصال مردم به مقامات مختلف آخرت هستند؟! دیگر آنکه آیا اگر کسی یک ساعت مقابل قبرشان تملُّق بگوید و چاپلوسی کند می پسندند؟! علاوه بر این اموات، گوشی که با آن صداهای طبیعی این عالم را بشنوند ندارند و آنها بدون آلت شنوایی دنیوی، صداهای دنیای فانی را نمی شنوند و فقط خداست که برای شنیدن محتاج آلت شنوایی نیست چنانکه امیرالمؤمنین(ع) در وصف حق تعالی فرموده: «وَالسَّمِيعُ لَا بِأَدَاةٍ وَ الْبَصِيرُ لَا بِتَفْرِيقِ آلَةٍ» «شنوای بدون وسیله شنوایی و بینای عاری از وسیله [بینایی]» (نهج البلاغه، خطبه ۱۵۲) و فرموده: «بَصِيرٌ لَا يُوصَفُ بِالْحَاسَّةِ» یعنی بینایی است که [نیاز به] حسّ بینایی ندارد (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۹)، ولی سایر موجودات برای دیدن و شنیدن و نیازمند آلت مخصوص هستند.

البته گوش جاعلین زیارتنامه‌ها شنوای این حقایق نیست زیرا غرض آنها علاوه بر سودجویی، ایجاد تفرقه بین مسلمین بوده تا از یکدیگر دور شده و ضعیف شوند. چنانکه در زیارت حضرت زهرا(ع) (ص ۳۲۳) پس از اینکه مقداری بر آن مخدره تملُّق و چاپلوسی

^۱- ر.ک. کتاب حاضر، ص ۱۹۵.

^۲- ر.ک. کتاب حاضر، ص ۵۹.

می‌کند، می‌گوید: «مَنْ جَفَاكَ فَقَدْ جَفَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ آذَاكَ فَقَدْ آذَى رَسُولَ اللَّهِ
 أُشْهِدُ اللَّهَ وَ رُسُلَهُ وَ مَلَائِكَتَهُ أَيُّ رَاضٍ عَمَّنْ رَضِيَ عَنْهُ سَاخِطٌ عَلَى مَنْ سَخِطَ عَلَيْهِ»
 «هر که به تو جفا کند به رسول خدا (ص) جفا کرده و هر که تو را بیازارد، رسول خدا (ص) را
 آزرده است خدا و پیامبران و فرشتگان را شاهد می‌گیرم که همانا من از کسی که تو
 خشنود باشی نیز خشنودم و بر هر که غضبناک باشی من نیز غضبناکم!».

می‌خواهد بگوید أصحاب پدرت که سالها تحت تعلیم و تربیت آن بزرگوار بودند یعنی
 مهاجر و أنصار که خدای متعال در آیات متعدّد ایشان را ستوده است به تو جفا کردند و ما
 باید با چنین کسانی اظهار عداوت کنیم تا دشمنان اسلام خوشحال شوند!! حال اگر به فرض
 محال فاطمه (ع) زنده شود و به دنیای فانی باز گردد و بگوید من کینه کسی را ندارم و بر
 کسی غضبناک نیستم و دست از این جنجال و غوغا بردارید و دست اتحاد به هم داده و به
 فکر مشکلات اسلام و مسلمین باشید، در جواب می‌گویند: خیر! باید غضبناک باشی و اگر
 تو راضی باشی ما راضی نیستیم!! زیرا رونق دکانشان به همین اختلاف و کینه ورزی‌هاست!
 روضه خوانی در روضه حضرت زهرا (ع) این بیت را می‌خواند که:

عُمَرُ در زد به پهلویش شکست از کینه بازویش الخ

چون از منبر پایین آمد به او عرض کردم به اتفاق مورّخین و محدّثین شیعه حضرت
 علی (ع) دختر همین حضرت فاطمه (ع) را به عقد خلیفه ثانی عُمَرُ بن الخطّاب در آورد (کافی،
 ج ۲ ص ۳۱۱ طبع هند، تهذیب الاحکام طوسی، ج ۳ ص ۳۸۰ و مناقب آل ابی طالب، ابن شهر
 آشوب، ج ۳ ص ۱۶۲ و مسالک الأفهام، شهید ثانی، چاپ ایران، باب النّکاح و سایر کتب
 معتبره دیگر) و امیر المؤمنین (ع) از عمر دو نواده داشت به نام زید الأكبر و رقیه. سپس به روضه
 خوان عرض کردم اگر آنچه تو می‌گویی راست بوده چگونه علی (ع) به این عمل اقدام کرد
 و دختر حضرت زهرا (ع) را به عقد قاتل در آورد و چگونه دختر فاطمه به این عمل راضی شد
 و با قاتل مادرش ازدواج کرد و چگونه حضرات حسنین (ع) دو برادر غیرتمند او به این کار
 راضی شدند؟! در جواب گفت: من این موضوع را نمی‌دانستم!! چه کنیم با کسانی که این

قدر جاهل اند اما پول می گیرند و روضه می خوانند و هر سال بین مسلمین ایجاد عداوت می کنند؟!!!

در فصل زیارت ائمه بقیع خطاب ائمه می گوید: «یا أبناء رسول الله عبدکم و ابن اُمّتکم الدلیل بینه ایدیکم» «ای فرزندان رسول خدا(ص) بنده شما و کینزاده ذلیل شما در برابر شماست»^(۱)!! آیا کسی که چنین می گوید رسول خدا(ص) را می شناسد و از سیره آن بزرگوار اندک خبری دارد؟ لا والله. آیا رسول خدا(ص) اجازه می داد که أصحابش با او بدین صورت سخن بگویند؟ یا اینکه آنها را نهی می فرمود؟ معلوم میشود که این زیارت سازان هیچ اطلاعی از سیره پیغمبر اسلام و حضرت علی(ع) نداشته اند و نمی دانسته اند که حضرت امیر فرموده: «لَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَ قَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرّاً» «بنده دیگری مباش که خدایت آزاد آفریده است» (نهج البلاغه، نامه ۳۱). نمونه دیگر از جهل این بدعت گذاران این است که می گویند: «هَذَا مَقَامٌ مِنْ أَسْرَفٍ وَأَخْطَأُ وَأَسْتَكَانَ وَ أَقْرَبُ بِمَا جَنَى وَ رَجَا بِمَقَامِهِ الْخِلَاصَ وَ أَنْ يَسْتَنْقِذَهُ بِكُمْ مُسْتَنْقِذُ الْهَلَكَةِ مِنْ الرَّدَى فَكُونُوا لِي شُفَعَاءَ...» «این ایستادن کسی است که زیاده روی و خطا کرده و سستی ورزیده و به آنچه جنایت کرده اقرار نموده و با این ایستادن [در مقابل شما] امید خلاصی دارد که خود را به وسیله شما از پستی و نابودی نجات دهد، پس شما شفیعان من باشید...»!! باید به این نادان خرافی گفت اولاً انتخاب شفیع با خداست نه با بنده خدا، ثانیاً مگر نمی دانی که رسول خدا(ص) و ائمه بزرگوار اسلام در زمان حیات دنیوی خود نیز دوست نداشتند مردم خلافکارهای خود را به ایشان بگویند. مثلاً اگر زنا یا دزدی یا مرتکب شده اند به نزد ایشان بیایند و کار نادرست خود را به آن حضرات اعلام کنند و به منظور پاک شدن از عواقب گناه و خطای خویش تقاضای بخشش و شفاعت یا تقاضای اقامه حد کنند و اگر کسی چنین می کرد آن بزرگواران از آنها روی گردانده و به آنها بی اعتنایی می کردند، چنانکه حضرت علی(ع) فرموده: «مَا أَقْبَحَ

^۱ - مشابه این قول را در زیارت امام حسین(ع) در عیدین نیز آورده است.

بِالرَّجُلِ مِنْكُمْ أَنْ يَأْتِيَ بَعْضَ هَذِهِ الْفَوَاحِشِ فَيَفْضَحَ نَفْسَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْمَلَأِ أَفَلَاتَابَ فِي بَيْتِهِ؟
 قَوْلَ اللَّهِ لَتَوْبَتُهُ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ أَفْضَلُ مِنْ إِقَامَتِي عَلَيْهِ الْحَدِّ» «چه زشت است بر مردی از شما
 [مسلمین] که برخی از این کارهای زشت و ناپسند را مرتکب شود، آنگاه خود را در حضور
 مردم رسوا سازد! چرا در خانه خویش [و در خلوت با خدایش] توبه نمی‌کند؟! به خدا
 سوگند، هر آینه توبه [صادقانه] او در میان خود و خداوند بهتر است از اینکه من حدی بر او
 اقامه کنم^(۱)» حال چگونه ممکن است چنین بزرگواری راضی باشد که پس از وفاتش
 مسلمین از راههای دور بر مرقدش حاضر شده و به اسراف و خطا و جنایت و گناه خویش
 اقرار کنند و نجات خود را از ایشان بخواهند؟! أفلاتعقلون!.

به افراد راه نایافته باید گفت بروید صادقانه توبه کنید و برای جبران گناه، أعمال خیر به
 جای آورید و گناه خود را برای غیر خدا بیان نکنید زیرا غیر خدا نمی‌تواند شما را نجات دهد
 چنانکه خداوند به پیامبرش فرموده: **أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَفَأَنْتَ تُنقِذُ مَنْ فِي النَّارِ**
 [سورة الزمر: ۱۹] «آیا کسی را که فرمان عذاب بر او سزا و روا گشته، پس آیا تو (ای پیامبر)
 کسی را که در آتش دوزخ است می‌رهانی؟!». بنابراین رسول خدا(ص) نمی‌تواند کسی را از
 عذاب الهی برهاند، چگونه دیگران می‌توانند؟! کسانی که زائرین از آنها نجات خویش از
 عذاب الهی را می‌خواهند، خود از عذاب الهی خائف‌اند و نمی‌توانند بی‌إذن حقّ سخنی
 بگویند و خود با أعمال خیر نزد خدا منزلت می‌جویند، بنابراین به جای تملّق گویی و اظهار
 ذلّت بر مرقدشان، از أعمال و اقوال ایشان پیروی کنید.

در صفحه ۳۳۷ برای ترغیب به خواندن زیارتنامه برای بزرگان دین و زیارت قبورشان
 مطالبی آورده است. باید گفت: ای نادان خرافی برو قرآن و سنت و سیره را یاد بگیر تا بدانی
 کردار رسول خدا(ع) چگونه بوده و بدان که کلمات دیگران بر تو حجّت نیست.

^۱ - فروع کافی، ج ۸، ص ۱۸۸.

زیارتی هم برای شهدای اُحُد - رضوانُ اللهُ عَلَیْهِمْ - ذکر کرده که مجلسی سندی برایش نیاورده است (بحار الأنوار، ج ۹۷، ص ۲۲۱ و ۲۲۲) معلوم نیست این بافندگیها بر اثر بیکاری بوده یا غرض و مرض دیگری در کار بوده است وَ اللهُ أَعْلَمُ. در صفحه ۳۳۹ از قول استادش که معتقد به تحریف قرآن بوده می گوید قبر رسول خدا(ص) و ائمه اشرف از کعبه معظمه است!! در حالی که خود پیغمبر به زیارت کعبه می رفت و در برابر کعبه رکوع و سجود می کرد. آری این است معلومات این غالیان!! مخفی نماند که در همین صفحه روایتی آورده که مدعی است نماز در مسجد پیامبر اکرم ده هزار برابر نماز در مکانهای دیگر است و کعبه را استثنا نکرده (بحار الأنوار، ج ۹۷، ص ۱۴۷ و فروع کافی، ج ۴، ص ۵۵۶) جالب است بدانیم که راوی این دروغ نیز «علی بن الحکم»^(۱) است که قائل به تحریف قرآن بود!! فَأَعْتَبِرُوا

يَتَأُولَى الْأَبْصَرِ

فصل چهارم در زیارت حضرت امیرالمؤمنین

حضرت علی(ع) فرموده: «هَلَكْتُ فِي رَجُلَانِ : مُحِبُّ غَالٍ وَ مُبْغِضُ قَالٍ» «دو مرد درباره من هلاک شدند: دو ستدار غلوکننده و دشمن بدخواه» و فرموده: «يَهْلِكُ فِي رَجُلَانِ: مُحِبُّ مُفْرِطٍ وَ بَاهِتٌ مُفْتَرٍ» «دو فرد درباره من هلاک شوند: دوستدار افراطی و دشمن بهتان زننده» (نهج البلاغه، حکمت ۱۱۷ و ۴۶۹) خوشبختانه در زمان ما کسی که ارادت مند آن حضرت نباشد، پیدا نمی شود اما دوستان نادان که از دشمن بدترند، بسیارند!!

چون به زیارات مذکور در این باب، در کتاب **زیارت و زیارتنامه** (ص ۲۵۹ به بعد) پرداخته ایم لذا خوانندگان محترم را به کتاب مذکور ارجاع می دهیم و در اینجا به اختصار مطالبی را به اطلاع شما می رسانیم. شیخ عباس می گوید: چون به دروازه نجف برسی بگو

^۱ - او را در **عرض اخبار اصول**، صفحه ۲۴۵ و ۵۹۳ و ۶۸۲ معرفی کرده ایم.

الخ» درحالی که در زمان امام، نجف دروازه نداشته و هنوز قریه‌ای نبوده تا امام دستور دهد چون به دروازه رسیدی چنین و چنان بگو! معلوم می‌شود تمام این اقوال در قرون بعدی جعل شده است!! و یا نقل کرده: «والله نمی‌خورد آتش جهنم قدمی را که غبار آورده شود در زیارت حضرت امیرالمؤمنین(ع) خواه پیاده رود، خواه سواره!! بنا براین اهل عراق همگی اهل بهشت هستند و دروزخ را نمی‌بینند، چرا، برای اینکه مرقد علی(ع) را زیارت می‌کنند! درحالی که اگر در زمان حیات حضرت علی(ع) کسی آن بزرگوار را ملاقات و زیارت می‌کرد، بهشت بر او لازم نمی‌شد اما قبر او در نظر غُلاة از خودش مهمتر است!! در آخر حدیث می‌گوید: «بنویس این حدیث را به آب طلا». آری جعلیات این جاهلین غالی را باید با آب طلا نوشت چون سهم مؤثری در گمراه کردن مردم دارند و ایشان را از قرآن دور کرده و به خرافات مشغول ساخته و استعمارگران را بسیار خرسند می‌کنند!

و یا خبری بی‌اعتبار نقل کرده که «در پشت کوفه قبری هست که پناه نمی‌برد به آن قبر دردناکی، مگر آنکه حقّ تعالی او را شفا کرامت فرماید!» حال اگر کسی پرسد پس چرا مراجع تقلید ساکن نجف هر وقت بیمار می‌شوند به جای رفتن بر مرقد حضرت علی به ممالک اروپا رفته و یا از آنجا برایشان طبیب می‌آورند؟! علاوه بر اینکه خود حضرت امیر(ع) بیمار می‌شد! پس چگونه رفتن بر مرقدش موجب شفا یافتن می‌شود؟! چه جوابی می‌دهند؟ خدایا زین معما پرده بردار. و یا می‌گوید: «اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا الْحَرَمَ حَرْمُكَ وَ الْمَقَامُ مَقَامُكَ» «پروردگارا، این حرم - را که ستمگری از اموال حرام یا شبهه ناک ساخته - حرم توست و این جایگاه جایگاه توست»!! آیا خود ائمه این جملات را به مؤمنین تعلیم داده و خود را تا این اندازه بالا برده‌اند و تابدین حدّ خود پسند و مغرور بوده‌اند یا جاعلین این زیارتنامه‌ها را از قول ایشان ساخته‌اند. اینها نه خدا را شناخته‌اند و نه با سیره پیامبر و ائمه آشنا هستند.

در زیارت مطلقه در وصف حضرت امیر(ع) می‌گوید: «انْتَجَبْتَهُ مِنْ خَلْقِكَ وَ الدَّلِيلَ عَلَي مَنْ بَعَثْتَهُ بِرِسَالَاتِكَ وَ دَيَانَ الدِّينِ... الخ» «او را بر خلق خویش برگزیدی و راهنمای کسانی که به رسالت مبعوث فرمودی و جزا بخش [روز] قیامت... الخ» آیا این سخنان کفر

نیست؟ مخالفت با علی نیست؟ اگر اینها کفر نباشد پس کفر چیست؟! آیا علی(ع) که فرموده: «به سنت پیامبر اقتدا کردم» (نهج البلاغه، خطبه ۲۰۵) پیرو رسول خدا(ص) بوده یا راهنمای او؟ چرا خدا هدایت امت را به راهنمای انبیاء نسپرد؟! **أفلاتعقلون؟**

خدا لعنت کند کسانی را که با مدّاحی و تعریف و تمجید و اظهار ارادت و هر خرافه و هر باطلی را در میان مسلمین و پیروان قرآن رواج دادند. باید به مردم فهمانید که اسلام دین مدّاحی و نوحه خوانی و کارهای غیرمنطقی نیست و رسول خدا(ص) از اینگونه کارها نهی نموده است. چنانکه فرموده: «أحْثُوا فِي وُجُوهِ الْمَدَّاحِينَ التُّرَابَ» «به صورت مدّاحان خاک پاشید^(۱)» و درباره نوحه خوانی فرموده: «الْتِيَاخَةُ مِنَ الْجَاهِلِيَّةِ» «نوحه خوانی از کارهای [عهد] جاهلیت است^(۲)» و «نَهَى رَسُولُ اللَّهِ (ص) عَنِ الرِّثَّةِ عِنْدَ الْمَصِيبَةِ وَنَهَى عَنِ التِّيَاخَةِ وَالِاسْتِمَاعِ إِلَيْهَا» «رسول خدا(ص) از فریاد کردن به وقت مصیبت و از نوحه خوانی و گوش کردن به آن نهی فرمود^(۳)» و هنگامی که جناب جعفر بن ابی طالب - رضوان الله علیه - کشته شد به حضرت فاطمه(ع) فرمود: «لَا تَدْعِي بِدُؤْلٍ وَ لَا تُكَلِّمِي وَلَا حَزْنَ» «واذلاّه و واویلاه و واحزنانه مگو^(۴)» و «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ لِفَاطِمَةَ (ع) إِذَا أَنَا مِتُّ فَلَا تُخَمِّشِي عَلَيَّ وَجْهًا وَ لَا تُرْخِي عَلَيَّ شَعْرًا وَ لَا تُنَادِي بِالْوَيْلِ وَ لَا تُقِيمَنَّ عَلَيَّ نَائِحَةً» «رسول خدا(ص) به حضرت فاطمه(ع) فرمود چون من وفات یافتم صورت مخراش و مو پریشان مکن و فریاد واویلاه بر نیاور و نوحه خوانی برپا مکن^(۵)» و فرمود: «لَعَنَّ اللَّهَ الْخَامِشَةَ وَجْهَهَا وَ الشَّقَاقَةَ جَبِيهَا وَ الدَّاعِيَةَ بِالْوَيْلِ وَ الشُّبُورَ» «خدا

^۱ - وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۳۲، حدیث اول.

^۲ - من لا یحضره الفقیه، ج ۴ ص ۳۷۶ - وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۹۱۵.

^۳ - وسائل الشیعه، ج ۲ ص ۹۱۵ و ج ۱۲، ص ۹۱ - در مسند زید (ص ۱۷۵) نیز از حضرت علی(ع) مروی است که «نَهَى النَّبِيُّ (ص) عَنِ النَّوحِ» «پیامبر(ص) از نوحه خوانی نهی فرمود».

^۴ - وسائل الشیعه، ج ۲ ص ۹۱۵ و ج ۱۲، ص ۹۱

^۵ - وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۹۱۶ - حضرت سید الشهداء(ع) نیز به پیروی از سنت جد اکرمش به حضرت زینب فرمود: «يَا أُخْتَيَّةُ إِنِّي أَقْسَمْتُ عَلَيْكَ فَأَبْرِي قَسَمِي لَا تَشْقِي عَلَيَّ جَبِيًّا وَ لَا تُخَمِّشِي عَلَيَّ وَجْهًا وَ لَا تَدْعِي

لعنت کند زنی را که [به هنگام مصیبت] چهره خویش بخراشد و گریبان بدرّد و فریاد و فغان بر آورد^(۱) و «لَيْسَ مِنَّا مَنْ حَلَقَ وَ لَا مَنْ سَلَقَ وَ لَا مَنْ خَرَقَ وَ لَا مَنْ دَعَا بِالْوَيْلِ وَ الثُّبُورِ» «از ما نیست آن که موی خویش بکند (یا بترشد) و صدای خود را بلند کند و گریبان بدرّد و فریاد و فغان و اوایله و واثورا بر آورد^(۲)». و فرمود «أَمَّا تُهَيْتُ عَنِ النَّوْحِ عَنِ صَوْتَيْنِ أَحْمَقَيْنِ فَاجْرَيْنِ صَوْتٍ عِنْدَ نَعْمٍ لَعِبٍ وَ هُمُ وَ مَزَامِيرِ شَيْطَانٍ وَ صَوْتٍ عِنْدَ مُصِيبَةٍ خَمْسِ وُجُوهِ وَ شَقِّ حَيْبٍ وَ زَنَّةِ شَيْطَانٍ» «همانا نهی شدم از نوحه خوانی، از دو صدای دو احمق فاجر یکی صدای به وقت لهو و لعب و مزمارهای شیطانی و دیگر صدایی به وقت مصیبت که خراشیدن صورتها و دریدن گریبانها و فریادهای شیطانی است^(۳)» و فرمود: «أَرَبُّعٌ فِي أُمَّتِي مِنْ أَمْرِ الْجَاهِلِيَّةِ لَا يَتْرَكُونَهُنَّ : الْفَخْرُ فِي الْأَحْسَابِ وَ الطَّعْنُ فِي الْأَنْسَابِ وَ الْإِسْتِسْقَاءُ بِالنَّجْمِ وَ النَّيَاحَةُ» «چهار چیز در اّمت از امور جاهلیت است که آنها را ترک نمی کنند: فخر فروشی به بستگان، طعنه زدن در نسبها و به ستارگان باران خواستن و نوحه سرایی^(۴)» پیامبر(ص) در هنگام شهادت عمویش جناب حمزه(ع) مردم را از نوحه خوانی نهی فرمود^(۵) و فرمود: «صَوْتَانِ مَلْعُونَانِ يَبْعُضُهُمَا اللَّهُ: اِعْوَالٌ عِنْدَ مُصِيبَةٍ وَ صَوْتٌ عِنْدَ نَعْمَةٍ يَعْنِي النَّوْحَ وَ الْعَنَاءَ»

عَلَيَّ بِالْوَيْلِ وَ الثُّبُورِ إِذَا أَنَا هَلَكْتُ» «خواهر جان، من تو را به [خدا] سوگند داده‌ام و تو به سوگندم پایبند باش که چون شهید شدم بر [مصیبت] من گریبان چاک مکن و رخسار خویش مخراش و فریاد و اوایله و واثورا بر میاور» (الارشاد، شیخ مفید، ج ۲، ص ۹۷).

^۱ - مسکن الفواد، زین الدین العاملی، ص ۱۰۸ - مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۴۴.

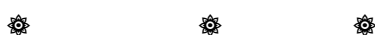
^۲ - مسند الامام زید، ص ۱۷۵ - این حدیث را شهید ثانی به صورت: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ صَرَبَ الْحُدُودَ وَ شَقَّ الْجَيْبِ» «از ما نیست کسی که [به وقت مصیبت] بر گونه‌ها (صورت) بزند و گریبان بدرّد» آورده است. (مسکن الفواد، ص ۱۰۸).

^۳ - مستدرک الوسائل ج ۱، ص ۱۴۴ و ۱۴۵.

^۴ - المصنّف، ج ۳، ص ۵۵۹ - وسائل الشیعه، ج ۱۲ ص ۹۱ و مستدرک الوسائل، ج ۱ ص ۱۴۳.

^۵ - المصنّف، ج ۳، ص ۵۶۱.

«دو صدا مورد لعن است که خدا آنها را دوست نمی‌دارد، ناله‌های وقت مصیبت و صدای وقت نغمه یعنی نوحه خوانی و آواز غنائی^(۱)» و همچنین فرمود: «ضَرَبُ الْمَسْلُومِ يَبْدِيهِ عَلِيٌّ فَخِذِهِ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ إِحْبَاطٌ لِأَجْرِهِ» «هنگام مصیبت مسلمانی که با دست بران خویش می‌کوبد، آجرش از بین می‌رود^(۲)» چنانکه حضرت باقر(ع) نیز فرموده: «أَشَدُّ الْجَزَعِ الصُّرَاخُ بِالْوَيْلِ وَالْعَوِيلِ وَ لَطْمُ الْوَجْهِ وَالصَّدْرِ وَ جُرُّ الشَّعْرِ عَنِ النَّوَاصِي وَ مَنْ أَقَامَ النَّوَاحَةَ فَقَدْ تَرَكَ الصَّبْرَ وَ أَخَذَ فِي غَيْرِطَرِيقِهِ» «هنگام مصیبت شدیدترین شکل بی‌تابی و بی‌صبری فریاد و اویلا برآوردن و به صورت و سینه زدن و زدن موی جلوی سراسر و کسی که نوحه خوانی برپا دارد. هرآینه صبر و بردباری را ترک نموده و راهی جز راه صبر را در پیش گرفته است^(۳)».



سایر زیارتی که برای حضرت امیر(ع) در مفاتیح آمده - و ما در کتاب زیارت و زیارتنامه به اختصار به آنها پرداخته‌ایم - نیز معیوب اند خصوصاً زیارت ششم که هرچه کفریات و خرافات بوده جمع آوری کرده است!! یکی از زُوات این زیارت «سیف بن عمیره» است که مورد لعن ائمه بوده است^(۴). در این زیارت حضرت علی را «بَابُ اللَّهِ» و «عَيْنُ اللَّهِ» و «جَنبُ اللَّهِ» و «وَجْهُ اللَّهِ» و «قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ» و ... خوانده است، سپس آن حضرت را «نور الأنوار» شمرده که معلوم است بافنده این زیارت تحت تأثیر عقاید فلاسفه یونان بوده که می‌گفتند خدا عقل اول یا نورالأنوار را خلق کرد و آنگاه همه چیز را عقل اول و یا از

^۱ - مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۱۴۴.

^۲ - فروع کافی، ج ۱ ص ۲۲۴ - چنانکه امیرالمؤمنین نیز فرموده: «مَنْ ضَرَبَ يَدَهُ عَلَيَّ فَخِذِهِ عِنْدَ مُصِيبَتِي حَيْطًا أَحْرَهُ (عَمَلُهُ) = کسی که هنگام مصیبت دستش را بررانش بکوبد پاداش او (پاداش علمش) ضایع شود» (نهج البلاغه، حکمت ۱۴۴).

^۳ - فروع کافی، ج ۱، ص ۲۲۲.

^۴ - وی در صفحه ۷۸ عرض اخبار اصول معرفی شده است.

نورالأنوار خلق نمود!! همچین علی را «حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِين» خوانده درحالیکه حضرت امیر(ع) قرآن را حبل محکم إلهی شمرده است (نهج البلاغه، خطبه ۱۵۶ و ۱۷۶ و ۱۹۰) در این زیارت می گوید: «الْسَّلَامُ عَلَی الْأَصْلِ الْقَدِیْمِ وَ الْقَرْعِ الْکَرِیْمِ الْکَسَلَامُ عَلَی الثَّمَرِ الْجَنِّیِّ» که معلوم می شود جاعل آن را متأثر از نصاری بوده و مضمون تثلث را در زیارت وارد کرده و خواننده غافل، زیارت مذکور را که مضمونی شرک آلوده دارد به قصد تقرّب می خواند!! ما رأی شیخ محمّد حسن نجفی صاحب «جواهر» را درباره این زیارت در کتاب **زیارت و زیارتنامه** (ص ۲۷۲) آوردیم. درباره این زیارت و زیارت هفتم مطالعه کتاب مذکور ضروری است.

در صفحه ۳۶۵ می گوید: «چون خواستی وداع کنی آن حضرت را، بخوان این وداع را!»! جای تعجب است که خرافیین از یک سو علی را همه جا حاضر و ناظر می دانند و در همه حال او را می خوانند و «یا علی مدد» می گویند و از سوی دیگر او را فقط در حرمش می دانند و با او وداع و خدا حافظی می کنند!! اگرچه هر دو غلط است زیرا آن حضرت پس از شهادت، دنیای مادی و فانی ما را ترک کرده و به عالم باقی رحلت فرموده و ارتباطی با دنیای مادی ما ندارد و متنعم به نعمتهای پروردگار است.

در مقصد دوم از زیارات مربوط به امیرالمؤمنین(ع) زبارتی آورده که مخصوص روز عید غدیراست و برای آن ثوابهای عجیب و غریب ذکر کرده اند و ناقل این ثوابها راوی بی اعتباری است موسوم به «ابن ابی نصر»^(۱). ما در کتاب حاضر (ص ۳۷۵ به بعد) درباره عید غدیر و مسائل مربوط به آن تا حدودی سخن گفته ایم و در اینجا تکرار نمی کنیم و علاوه بر مطالب مذکور، خوانندگان محترم را به کتاب شریف «شاهراه اتحاد» ارجاع می دهیم که امید است از مطالعه آن غفلت نکنند.

متأسفانه تأکید و اصرار بر مسأله غدیر، صدها سال پس از دوران خلفای راشدین، هیچ نفعی برای مسلمین زمان ما ندارد و در این زمانه که بین مسلمین تفرقه ایجاد شده و پیروان هر مذهب با پیروان مذاهب دیگر عداوت دارند و مسلمانان در کمال ضعف بسر می برند و از

^۱ - وی در عرض أخبار اصول معرفی شده است. (ص ۲۲۴)

ممل دیگر عقب مانده‌اند اصرار بر اثبات خلافت زید یا عمرو به چه کار می‌آید؟! شاید اگر بلافاصله پس از رحلت رسول خدا(ص) علی(ع) زمام خلافت را به دست می‌گرفت بهتر بود. اما اینکه در آن زمان چه کسی خلیفه باشد به ما در زمان حاضر مربوط نیست و از قدرت ما خارج بوده و ما نمی‌توانیم ابوبکر را خلع و علی را به خلافت برسانیم. بی‌سبب نیست که قرآن درباره‌ی گذشتگان به ما تعلیم فرموده که: **تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَّا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ** [سورة البقرة: ۱۳۴ و ۱۴۱] «آنان اُمّتی بودند که گذشتند آنچه [از اعمال نیک] کسب کردند به نفع خودشان و آنچه [از اعمال ناپسند] کسب کردند به زیان خودشان است و دستاورد شما [نیز چه خوب و چه بد] از آن شما است و درباره‌ی آنچه ایشان می‌کردند از شما سؤال نخواهد شد».

حال شما شیعیان که این همه شب و روز و پنهان و آشکار به فکر زمامدار مُحِقِّ یا نامُحِقِّ در هزار سال قبل هستید، الآن زمامداران شما به مراتب از زمامداران صدر اسلام بدتراند، چرا به فکر امروز خود نیستید تا حقوق خود را استیفاء کنید؟!

باری، در زیارات «مقصد دوّم» برای فریب عوام النَّاس، حقّ و باطل را مخلوط کرده و به بهانه‌ی اظهار ارادت به امیرالمؤمنین(ع) می‌گوید که تو ایمان داشتی و دیگران مشرک بودند و تو تصدیق کردی و دیگران تکذیب کردند و تو جهاد کردی و دیگران نکردند. باید گفت یکی از این افراد بی‌ایمان خود جاعل این زیارت است و خواسته فتنه‌گری کند و گرنه پس از چند قرن، بدگویی از گذشتگان و مذمّت ایشان چه فائده‌ای برای ما دارد. آری، معلوم است که ابتداءً أصحاب رسول خدا(ص) مشرک و کافر و اهل تکذیب بودند ولی به تدریج ایمان آوردند و خداوند مَنان نیز پذیرفت و حتّی گروهی از ایشان را در کتابش مورد تمجید قرارداد. حال به شما چه مربوط است که آنان چگونه بوده‌اند؟ خصوصاً کسانی که امیرالمؤمنین(ع) نیز از ایشان به نیکی یاد کرده است.

أما این جاعل برای وصول به مقصود خود - که قطعاً خیر نبوده است - به چاپلوسی پرداخته که ای سیدالوصیین، ای سیدالمسلمین، ای مَوَلَى المؤمنین، ای امام المتّقین، ای

سیدالأوصیاء، ای «وارث علم النّبیین» (درحالیکه علم ارثی نمی شود) من شهادت می دهم که تو چنین و چنانیالخ.

باید گفت امیر المؤمنین (ع) هر فضیلتی داشته به تو مربوط نیست. حضرت امیر (ع) بیش از همه در راه وحدت و اتحاد مسلمین می کوشید و فداکاری می کرد اما تو جز در راه تفرقه نمی کوشی، تو را به او چه کار؟! باری این تفرقه انداز آمده آیاتی از قرآن را مختص علی (ع) شمرده و شهادت داده «الشّاکّ فیک ما آمنَ بالرّسول الامین = شکّ کننده درباره تو به پیامبر امین (ص) ایمان نیاورده است!!» و می خواهد علی را از اصول دین قلمداد کند زیرا ایمان به همه اصول دین، واجب است. درحالی که علی (ع) خود را تابع دین می شمارد و خود را نه از اصول دین می داند نه از فروع آن. سپس می گوید خدا دین را به ولایت تو کامل فرمود (أکملهُ بولایتک) و این تهمت به خداست که فرموده: فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افترى علی الله

كذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ [سورة الأنعام: ۱۴۴]

«پس کیست ستمکار تر از کسی که بر خدا به دروغ افترا بندد تا مردم را از روی نادانی گمراه سازد همانا خداوند گروه ستمکاران را هدایت و رهنمایی ننماید» زیرا خدا اصول دین را در قرآن به وضوح تبیین فرموده و در آن ذکری از ولایت نیست^(۱). (فتاؤل جلد ۱)

سپس می گوید: شهادت می دهم که تو صراط مستقیمی!! به عبارت دیگر آیا به نظر این جاعل،

حضرت علی (ع) که هر روز در نمازهایش بارها عرض می کرده: **أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ**

«پروردگارا) ما را به راه راست و درست رهبری فرما» شوخی می کرده و خودش صراط مستقیم بوده است؟! و یا منظورش این بوده که خدایا ما را به خودم رهبری فرما؟! معلوم است

که جاعل با قرآن کریم آشنا نبوده که می فرماید: **قُلْ إِنِّي هَدَيْتَنِي رَبِّيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ**

دِينًا قِيمًا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ [سورة الأنعام: ۱۶۱] «ای پیامبر) بگو همانا

۱- ر.ک. کتاب حاضر، ص ۳۲۶ و ۳۲۷.

پروردگارم مرا به راهی راست و درست هدایت فرمود، دینی پایدار و استوار، کیش ابراهیم حق گرای» بنابراین بنابه فرموده قرآن پیغمبر یا حضرت علی صراط مستقیم نیستند بلکه به صراط مستقیم هدایت شده‌اند و مردم را به صراط مستقیم دعوت می‌کنند.

اگر جاعل این زیارت با قرآن آشنا بود، درمی‌یافت که به صلاح نیست که علی (ع) را صراط مستقیم قلمداد کنیم زیرا کتاب خدا فرموده: **قَالَ فِيمَا أُغْوِيَنِي لِأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ** [سورة الأعراف: ۱۶] «(شیطان) گفت: پس از آن رو که مرا به بیراهه افکندی، من هم هرآینه البته [برای فریقتن ایشان] بر راه راست تو می‌نشینم» آیا می‌توان گفت که شیطان فقط بر سر راه علی (ع) می‌نشیند؟! حال خواننده ملاحظه کند که این جاعل زیارت ساز چه خیانتی به قرآن کریم کرده و آیات الهی را تفسیر به رأی کرده و مکرراً می‌گوید هرکسی این بافته‌ها را نپذیرفته گمراه است و از حق عدول کرده و با حق عناد دارد درحالی که خود بافنده، به خدا و کتابش ایمان نداشته و گرنه چندین صفحه مطالب دینی جعل نمی‌کرد و به بزرگان دین نسبت نمی‌داد.

در این زیارت با بسیاری از آیات قرآن بازی کرده که از آن جمله است آیه ۱۵۳ سورة مکی أنعام. اگر خواننده محترم به قرآن کریم مراجعه کند ملاحظه خواهد کرد که خدا در دو آیه قبل فرموده: «(ای پیامبر) بگو بیایید تا آنچه را که پروردگارتان بر شما حرام فرموده، [بر شما] بخوانم، اینکه چیزی را با او شریک نپندارید و به پدر و مادر نیکویی کنید و از بیم تنگدستی فرزندان خویش را نکشید ما شما را با ایشان روزی می‌رسانیم و به کارهای زشت و ناپسند، خواه آشکار و خواه نهان، نزدیک نشوید و نفسی را که خداوند حرام فرموده جز به حق مکشید، اینهاست که خدا شما را بدانها سفارش فرموده: باشد که بیندیشید و به مال یتیم، جز به نیکو ترین صورت، نزدیک مشوید تا به حد رشد خویش برسد و پیمانانه و ترازو را به دادگری بیماید. ما هیچ کس را جز قدرطاقش تکلیف نمی‌کنیم و چون [به وقت گواهی] سخن گوید انصاف و عدل پیشه کنید گرچه [درباره] خویشاوند [شما] باشد و به پیمان الهی وفا کنید، اینهاست که خدا شما را بدانها سفارش فرموده، باشد که به یاد آرید» سپس

فرموده: **وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ** [سورة الأنعام: ۱۵۳] «و همانا این است راه راست من، پس آن را پیروی کنید» اولاً این سوره مکی است و در دوران مکه مسأله ولایت و خلافت علی(ع) اصلاً مطرح نبوده، ثانیاً: چنانکه ملاحظه می‌کنید آیات فوق هیچ ربطی به حضرت امیر(ع) ندارد ولی جاعل زیارت می‌گوید: «وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ الْمَعْنِيُّ بِقَوْلِ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ وَ أَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ» «و شهادت می‌دهم که در گفته خداوند پیروزمند مهربان [که فرموده] و همانا این است راه راست من پس آن را پیروی کنید، تو مورد نظر بوده‌ای!! و در واقع با آیات قرآن بازی کرده است. ولی هر که اندکی با قرآن مأنوس باشد می‌داند که پیغمبر و امام، «صراط مستقیم» نیستند بلکه سالک صراط مستقیم و هادی سایرین به «صراط مستقیم» می‌باشند. چنانکه قرآن به پیامبر فرموده: **وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ صِرَاطِ اللَّهِ** [سورة الشوری: ۵۲-۵۳] «ای پیامبر! همانا تو به راهی راست هدایت می‌کنی، راه خداوند» و نفرموده تو همان صراطی. (فَلَا تَجَاهِلْ)

دیگر آنکه می‌گوید: «لَعَنَ اللَّهُ مَنْ سَاوَأَكَ بِمَنْ نَاوَأَكَ» «خدا لعنت کند کسی که تو را با رقیبت برابر شمرده است» و این مخالفت با خود امیرالمؤمنین است که در خطبه ۱۶۴ نهج البلاغه به عثمان می‌فرماید: «به خدا سوگند نمی‌دانم تو را چه بگویم! چیزی نمی‌شناسم که تو ندانی و نتوانم تو را به امری رهنمون شوم که ندانی، همانا تو هر آینه آنچه را که می‌دانیم، می‌دانی و در چیزی بر تو پیشی نجسته‌ایم که [اینک] تو را از آن آگاه سازیم و چیزی را در خفا در نیافته‌ایم تا [اینک] به تو برسانیم، و براستی که [امور را] دیده‌ای همچنانکه ما دیدیم و شنیدی همچنانکه ما شنیدیم و با رسول خدا (ص) همنشینی کردی همچنانکه ما همنشینی کردیم و فرزند ابی قحافه (= ابوبکر) و فرزند خطّاب (= عمر) به انجام کردار نیک از تو سزاوارتر نبودند و تو به رسول خدا(ص) به لحاظ پیوند خویشاوندی از آن دو نزدیکتری و از نظر دامادی پیامبر(ص) به امتیازی نائل شده‌ای که آن دو بدان نرسیدند الخ».

به هر حال آیاتی که در این زیارتنامه آورده یا عمومیت داشته - و هر چند که حضرت علی از بهترین مصادیق آیات مذکور باشد - ولی اختصاص به آن حضرت ندارد (فَتَأْمَل) و یا اینکه اصلاً مربوط به آن حضرت نیست. مثلاً می گوید: «وَلَقَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى فِيكَ مِنْ قَبْلُ وَ هُمْ كَارِهُونَ» و هر آینه خداوند متعال درباره تو از قبل [آیه‌ای] نازل فرمود در حالی که ایشان خوش نداشتند» سپس آیه ۵۴ تا ۵۶ سوره مائده را که مربوط به علی (ع) نیست می آورد. آیات مذکور می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید هر که از شما از دین خویش باز گردد به زودی خدا **گروهی** [دیگر] را می آورد که **آنان** را دوست می دارد و **آنان** [نیز] او را دوست می دارند. [آنان] با مؤمنان فروتن و با کافران سرفرازاند. در راه خدا جهاد می کنند و از سرزنش هیچ ملامت گری بیم ندارند. این فضل و رحمت خداست که آن را به هر که بخواهد عطا فرماید و خدا گشایش دهنده داناست. همانا ولی و دوست شما خداست و پیامبرش و کسانی که ایمان آوردند، همانان که نماز به پا داشته و خاضعانه زکات می پردازند^(۱) و هر که خدا و پیامبرش و کسانی را که ایمان آورده‌اند، ولی و دوست خود بگیرد [بداند که] حزب خدا همان پیروزمندان اند».

درباره آیه ۵۴ سوره مائده باید توجه داشت که این زیارتنامه ساز کاملاً جاهل (و یا جداً معاند) بوده و حتی از تفاسیر شیعه اطلاع نداشته و الا می دانست که ۱۳ طائفه - سه گروه در سال آخر حیات پر برکت رسول خدا(ص) و بقیه در خلافت ابوبکر - مرتد شدند که از آن جمله أسود عنسی کاهن در یمن و مسیلمه کذاب دریمامه و طلیحه بن خویلد از بنی أسد و که در کتب مفصل تفسیر و تاریخ مذکوراند - و در زمان خلافت ابوبکر، مسلمین با آنها جهاد کرده و همگی به فضل و نصرت الهی سرکوب شدند و اسلام پیروز گردید. باید توجه داشت که فعل آیه ۵۴ سوره مائده مستقبل است (فَسَوْفَ يَأْتِي ... = خواهد آورد) و چون سوره مائده آخرین سوره بلندی است که نازل شده، در این آیه از قبل، خبر داده که عده ای

^۱ - درباره آیه ۵۵ سوره مائده ضرور است که مراجعه شود به **شاهراه اتحاد**، ص ۱۴۵ به بعد و **عرض اخبار**

مرتد می‌شوند و این خبر قرآن، تحقق یافت و عده‌ای در سال آخر حیات رسول خدا(ص) مرتد شدند و گروهی نیز پس از رحلت پیامبر.

بنابراین واضحترین مصداق «قَوْمٌ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ» «گروهی که خدایشان دوست می‌دارد و آنان نیز خدای را دوست می‌دارند» همان مجاهدین اسلام در زمان ابوبکر است که با مرتدین جهاد کردند. (فَلَا تَجَاهَلْ) گرچه آیه مذکور منحصر به حضرت علی(ع) نیست اما این موضوع منافات ندارد با اینکه آن حضرت، به سبب همدلی و همکاری جدی با ابوبکر در جنگهای مذکور، در صدر مصداق این آیه قرار داشته باشد.

اما قول آن دسته از علمای شیعه که می‌گویند مصداق آیه مذکور، علی(ع) است که با اهل بصره و شام جنگید، درست نیست، زیرا اگرچه حضرت امیر(ع) با مخالفین خود بسیار جنگید ولی آنها را مرتد ننامید (فَلَا تَجَاهَلْ) و آنها را ریشه کن نکرد و با آنها به عنوان مسلمان باغی رفتار نمود و آنها را کافر و مرتد نشمرد^۱، درحالی که آیه منظور، درباره مرتدین است

^۱ - اگر به کتبی که در سیره امیرالمؤمنین علی(ع) تألیف شده مراجعه شود خواهیم دید که حضرت امیر به هیچ وجه با کسانی که با او جنگیدند مانند مرتد و کافر رفتار نفرمود. این روزها کتب لازم را در دسترس ندارم. لذا فقط به عنوان نمونه از قول محمد بن جریر طبری نقل می‌کنم که در وقایع سال سی و شش هجری نوشته است حضرت امیر پس از پیروزی در جنگ جمل سه روز در اردگاه خود باقی ماند و داخل بصره نشد تا مردم بر مقتولین خویش عزا داری کنند سپس بر مقتولین جنگ اعم از اهل بصره و کوفه و کشتگان قرشی که در هر دو سپاه بودند نماز میت گزارد و آنچه از وسائل را که در عرصه جنگ باقی مانده بود، جمع آوری فرمود و به مسجد بصره فرستاد و فرمود به جز اموالی که علامت خزانه حکومتی و بیت المال را دارد و باید به بیت المال اعاده گردد، هر که مال خود را شناخت، برگیرد و فرمود: «لَا يَجِلُّ لِمُسْلِمٍ مِنْ مَالِ الْمُسْلِمِ الْمِتَّوَقَّى شَيْءٌ» «برای مسلمان، چیزی از مال مسلمان متوقفی حلال و روا نیست» (تاریخ الأمم و الملوك، دار القاموس الحديث، ج ۵، ص ۲۲۲). چنانکه ملاحظه می‌شود حضرت علی(ع) کسانی را که به جنگ او آمده بودند مرتد و کافر نشمرد و با ایشان مانند بغاة رفتار نمود. آن حضرت در تمام جنگهایش از قبیل جمل و نهروان و صفین چیزی از اموالشان را غنیمت نگرفت و بر کشتگان آنها نماز خواند.

و به همین سبب جنگهای ابوبکر در تاریخ به «حروب الردّه» (= جنگهای ارتداد) معروف گشته است و جنگهای حضرت علی را جنگ با قاسطین و ناکثین و مارقین می نامند. نَعُوذُ بِاللَّهِ تَعَالَى مِنَ الْعَصَبِيَّةِ .

در زیارت مخصوصه دوم نیز قرآن کذب بسیار است از آن جمله در این زیارت اوصافی ذکر کرده اند که حضرت امیر(ع) از آنها بیزار است، مثلاً می گوید یا عِصْمَةَ الْأَوْلِيَاءِ يَا خَالِصَ الْأَخِلَاءِ که باید خود سازنده بیاید و مقصود خود را توضیح دهد و یا گوید: «الْسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا قَسِيمَ الْجَنَّةِ وَاللَّطِي السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ شُرِّفَتْ بِهِ مَكَّةُ وَ مَنِيَّ» «سلام بر تو ای قسمت کننده بهشت و دوزخ(!!؟) سلام بر تو ای کسی که به او مکه و منی شرافت یافت(!!؟)» درحالیکه آن حضرت هیچگاه خود را بدین اوصاف نخوانده و خود را به تعظیم و زیارت مکه و منی مکلف و مَثاب می دانسته و خود به قصد کسب اجر و ثواب حج می کرد. چنانکه عرض می کند: «أَنْ تَكْتُبَنِي مِنْ حُجَّاجِ بَيْتِكَ الْحَرَامِ الْمَيُورِ حَجُّهُمْ» «پروردگارا از تو

آن حضرت در صفین با دستگیرشدگان به صورت زیر رفتار فرمود، نخست به آنها پیشنهاد می فرمود که اطاعت او را پذیرفته و با وی بیعت کنند که اگر قبول می کردند آنها را آزاد می فرمود اما اگر نمی پذیرفتند، سلاحشان را می گرفت و آنان را سوگند می داد که از این پس به جنگ او نیایند سپس آزادشان می فرمود و در صورتی که دو پیشنهاد فوق را نمی پذیرفتند آنها را در بازداشت نگه می داشت.

حضرت علی(ع) در مورد شامیان فرموده: «أَنَّ رَبَّنَا وَاحِدٌ وَ نَبِيِّنَا وَاحِدٌ وَ دَعْوَتُنَا فِي الْإِسْلَامِ وَاحِدَةٌ وَ لَا نَسْتَرِيدُهُمْ فِي الْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَ التَّصَدِيقِ بِرَسُولِهِ وَ لَا يَسْتَرِيدُونَنَا» «نه ما از آنها بیش از ایمان به خدا و تصدیق رسول خدا(ص) می خواستیم و نه ایشان بیش از این از ما می خواستند» (نهج البلاغه، نامه ۵۸) و حتی راضی نبود که سپاهیان آنها را دشنام دهند بلکه فرمود درباره آنها بگویند: «اللَّهُمَّ احْقِنِ دِمَاءَنَا وَ دِمَاءَهُمْ وَ أَصْلِحِ ذَاتَ بَيْنِنَا وَ بَيْنَهُمْ» «پروردگارا خون ما و خون ایشان را حفظ فرما و (رابطه) میان ما و میان ایشان را اصلاح فرما» (نهج البلاغه، خطبه ۲۰۶) بدیهی است که این رفتار به وضوح می رساند که آن حضرت آنها را مرتد و کافر نمی دانسته است. (فلا تجاهل)

می‌خواهم) که مرا در شمار حاجیانی که حجّی نیکو و مقبول به جای آورده‌اند، بنویسی^(۱)». پس ذکر این جملات مُسَجَّعُ جُزْ غُلُوًّا - که مورد نهی اسلام است (النساء: ۱۷۱) - چیزی نیست و همه می‌دانند که آن حضرت از مدّاحی بیزار بود. آیا ممکن است که آن حضرت خوش داشته باشد کسی مقابل قبرش این همه تملّق گوید و چاپلوسی کند؟ لا وَاللّهِ . بلکه با خواننده این زیارتنامه روز قیامت مخاصمه خواهد کرد. چنانکه خدای تعالی فرموده: وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنِ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ [سورة الأحقاف: ۶۵] «و کیست گمراه‌تر از آن که به جای خدا کسی را می‌خواند که تا روز رستاخیز او را پاسخ ندهد و آنان (= مدعوین) از دعای ایشان (= خوانندگان) غافل و بی‌خبراند و چون [در روز قیامت] مردم محشور شوند، [خواننده شدگان] دشمنان ایشان باشند و به عبادت ایشان إنکار و مخالفت ورزند».

اگر علی(ع) روز قیامت به ایشان بگوید آیا در قرآن خوانده بودید که باید حتیّ پس از وفاتم مرا بخوانید و یا از راههای دور بر مرقدم حاضر شوید و حوائج خود را بگویید و مدح و ثنا برایم بخوانید؟! چرا و به دستور که این غلوها و تملّق‌ها را برایم ساختید؟! چرا مرا ابزار دست خود کردید و تا زنده بودم مرا آزار دادید و پس از وفات نیز دست برنداشتید و به نام من و به بهانه طرفداری از من آنهمه غوغا برپا کردید و دشمن یکدیگر شدید و آنهمه خونریزی به بار آمد!!.

اصلاً خدا از ما مدّاحی گذشتگان رانخواست و رسول خدا(ص) و بزرگان اسلام علاقمند به این تملّقات و مدایح و مراثی نیستند. در عوض این کارها باید کتاب خدا را خواند و فهمید و عمل کرد. خدا و رسولش این کار را از ما خواسته‌اند. ائمه زمانی که در دنیای فانی ما زنده بودند به مردم توصیه نکردند که بیایید در حضور ما تملّق و مدّاحی کنید، حتیّ از مدّاحی

^۱ - الصّحیفة العلویة، دعاؤه فی الیوم التّلاثین من الشّهر .

نهی می کردند، حال که به دنیای باقی رفته‌اند و از مدّاحی ما خبر ندارند، کار ما چه فایده‌ای دارد؟! کسی که در زمان حیات دنیوی به شنیدن مدّاحی راضی نیست چه طور می توان گفت توصیه کرده پس از ممات، دهها صفحه برایش مدّاحی کنند؟! ولی چه می توان کرد که این حقائق را نمی توان به عوام فهماند! شاعر چه نیکو گفته است:

در حیرتم از مرام این مردم پست	این طایفه زنده گُش مُرده پرست!
تا هست به ذلت بگُشندش به جفا	تا مرد به عزّت ببردش سر دست!
تا که بودیم نبودیم کسی	گُشت ما را غم بی همفسی
تا که رفتیم، همه یار شدند	خفته‌ایم و همه بیدار شدند!

درباره زیارت شب و روز مبعث سه زیارت نقل کرده که هیچ کدام از خدا و رسول خدا(ص) نیست بلکه زیارت اول از صاحب مزار و شیخ محمد بن المشهدی و زیارت دوم از صاحب مزار قدیم و سوم از شیخ مفید و سید بن طاووس و امثال ایشان است! حال باید پرسید شیخ «محمد بن المشهدی» یا صاحب مزار در دین چه کاره‌اند که زیارت به مردم عرضه می کنند؟ آیا اعمال دینی را خدا و رسول باید تعلیم بدهند یا فلان شیخ و بهمان مقدّس مآب؟!.

درباره این زیارات یاد آور می شویم که مبعث را ۲۷ رجب گفته‌اند که قبلاً گفته‌ایم (ص ۲۶۰ به بعد) این قول جداً محلّ تأمل است و تحقیق خلاف آن را می‌رساند و قول اقوی و أرجح آن است که مبعث در ماه رمضان بوده است .

در این زیارات نیز کلی تملق و چاپلوسی و غلو کرده که نه مورد قبول حضرت امیر است و نه سودی برای خواننده دارد. علاوه بر این فضائلی که ردیف کرده، مربوط به حضرت علی(ع) است که بسیار عالم و عابد و زاهد و عامل به اوامر الهی بوده و بسیار جهاد کرده است طبعاً اجر و ثواب اعمالش متعلق به خود اوست و ثواب اعمالش را به دیگران نمی‌دهند.

البته تعدادی از تعبیری که در این زیارت آمده نابجا و غلو است مانند «معدن النبوه» که باید پرسید علی(ع) چگونه معدن نبوت بوده است؟! ایراد دیگر آن است که تعصبات جاهلانّه خود را وارد کرده تا فتنه گری و ایجاد اختلاف کند، از این رو خطاب به علی(ع) می گوید:

«السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الصَّدِيقُ الْأَكْبَرُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْفَارُوقُ الْأَعْظَمُ» چون می دانسته که اهل تاریخ و سیره به ابوبکر «صدیق» گفته اند و خلیفه ثانی را «فاروق» خوانده اند، این زیارتنامه ساز خواسته تفاخر کند که ما صدیق اکبر و فاروق اعظم داریم! به نظر ما اگر کسی واقعاً خیرخواه مسلمین و خواهان وحدت آنها باشد چنین کاری نمی کند و الا گمان ندارم مسلمانی باشد که حضرت علی(ع) را صدیق نداند. (فتأمل)

در قسمتی از این زیارت می گوید: «وَلَكَ عِنْدَ اللَّهِ ... الشَّفَاعَةُ الْمَقْبُولَةُ» (ای امیر المؤمنین) تو نزد خدا..... شفاعت مقبوله داری» درحالی که نمی دانست و یا تجاهل کرده که حتی پیامبران تا قبل از اذن الهی «شفاعت مقبوله مطلقه» ندارند (طه: ۱۰۹، هود: ۴۵ و ۷۴ و ۷۶، التوبه: ۸۰) و یا حضرت علی(ع) را «تاج سر» رسول خدا(ص) دانسته، آیا کسی که چنین تعبیری درباره حضرت امیر(ع) به کار می برد واقعاً مرید و تابع و پیرو آن حضرت است؟! (فَلَا تَجَاهَلْ).

حال باید از این مدّاحان و متملقین پرسید این بافندگی ها که مخالف تعالیم ائمه(ع) است، چه نتیجه دارد جُز جری و مغرور نمودن عوام شیعه؟! چنانکه شاعرشان می گوید:

در مذهب عارفان آگاه الله علی است علی است الله^(۱)!!!
و یا می گوید:

از گرمی روز محشرم غم نیست تا سایه مرتضی علی بر سر ماست !!!
و دیگری گفته است:

لِي خَمْسَةٌ أَطْفِي بِهِنَّ نَارَ الْجَحِيمِ الْهَاطِيَّةِ الْمِصْطَفَى وَالْمَرْتَضَى وَابْنَاهُمَا وَالْفَاطِمَةَ^(۲)!!!
و یا می گویند: علی دارم چه غم دارم !!!

آری ثمره جعل چنین غلوه ها و تملق هایی این کفریات و خرافات است! چنانکه زیارت نامه ساز خبیث در آخر زیارتنامه می گوید: «مُتَعَوِّذًا بِكَ مِنَ النَّارِ هَارِبًا مِنْ ذُنُوبِي الَّتِي

^۱ - گویا این بیت از صغیر اصفهانی است.

^۲ - پنج تن دارم که با آنان آتش دوزخ را فرو نشانم

احتطبتُها علی ظهري» «از آتش دوزخ به تو پناه آورده‌ام از گنا‌هانی که بر پشت خود بار کرده‌ام، گریخته‌ام!! در حالی که به این غالی گمراه باید گفت برو از گنا‌هانت صادقانه توبه کن و علی خیالی خود را کنار بگذار و بین علی حقیقی چه می‌گوید. آن امام راستین و امام متقین می‌گوید غیر از خدا پناهی^(۱) نیست و با این زیارتنامه‌های جعلی مردم را فریب مده و مغرور نکن.

بالآخره در آخر می‌گوید: «حضرت خضر(ع) در روز شهادت امیر المؤمنین(ع) گریه کنان و استرجاع گویان به سرعت آمد و ایستاد بر در خانه امیر المؤمنین(ع) پس گفت ... قریب به همین عباراتی که در همین زیارت مذکور است». باید گفت اولاً حضرت موهوم شما که هنوز زنده است فاقد مدرک شرعی است و خدا فرموده: **وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنَّ مَتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ** [سورة الأنبياء: ۳۴ و ۳۵] «ما پیش از تو برای هیچ بشری جاویدانی را قرار نداده‌ایم. آیا اگر تو بمیری، ایشان جاودانه‌اند؟! هر نفسی چشنده مرگ است». ثانیاً بسیاری از تعابیر این زیارتنامه معیوب است و جناب خضر عبارات معیوب نمی‌خواند. اینان خیال می‌کنند که اولیاء خدا مانند ایشان تملق گویی و مداحی را دوست دارند!!

فصل پنجم

در فصل پنجم به فضیلت کوفه و مسجد آن پرداخته که ما قبلاً درباره این فصل توضیحاتی آورده‌ایم (ص ۲۹) و در اینجا تکرار نمی‌کنیم. در این فصل مطالبی از «مصباح الزائر» سید بن طاوس خرافی نقل کرده که در کوفه و مسجد آن چنین و چنان بگو. آیا هر چه در «مصباح الزائر» آمده از طرف خداست؟! و رسول خدا(ص) آن را به مسلمین تعلیم فرموده است؟!!

^۱ - ر.ک. زیارت و زیارتنامه، ص ۲۶۳ و ۲۶۵ و ...

باز در مسجد کوفه نیز بنا کرده به زیارتنامه خوانی برای امیر المؤمنین (ع). مگر مسجد کوفه، مسجد خدا نیست؟! آیا مسجد کوفه برخلاف مساجد دیگر است؟! آیا در مسجد هم باید غیر خدا را بخوانیم و برایش مدّاحی و چاپلوسی کنیم؟! آنها هم با عبارتی که یکی از آن جملات را خود حضرت درباره خود یا فرزندانش فرموده است!! آیا علی هم در مسجد حضور دارد و هم در مرقدش و گفته شما را می شنود؟! در این زیارت مشابه به قول مشرکین (الزُّمَر: ۳) می گوید: «يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بِكَ أَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ زُلْفَى، أَنْتَ وَوَلِيِّي وَ سَيِّدِي وَ وَسِيلِي فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ» «ای امیر مؤمنان با تو به سوی خدا نزدیکی و تقرّب می جویم تو ولیّ و سرور و وسیله من در دنیا و آخرتی» آیا اگر آن حضرت در دنیای فانی ما زنده بود و می گفت: من به این مدّاحی ها راضی نیستم و وسیله شما نمی شوم^(۱) مگر گفته های مرا در «نهج البلاغه» (خطبه ۱۱۰) که وسیله ایمان و عمل است، نه اشخاص، نخوانده ای؟!.

مگر قول نوادهم را نخوانده ای که گفته است: «مَنْ تَوَجَّهَ بِحَاجَتِهِ إِلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ أَوْ جَعَلَهُ سَبَبَ بُحْجِهَا دُونَكَ فَقَدْ تَعَرَّضَ لِلْجِرْمَانِ وَ اسْتَحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ قُوتَ الْإِحْسَانِ» «(خدایا) هر کس برای حاجت خویش به یکی از آفریدگانت روی آورد یا جز تو را [وسیله و] سبب (وصول به مقصود یا) رفع حاجت خود قرار دهد قطعاً در معرض محرومیت قرار گرفته و سزاوار آن است که از جانب تو احسان و نیکویی نیابد^(۲)».

این موهومات چیست که درباره من گفته ای؟ من کی خود را صدیق اکبر و فاروق مبین خوانده ام؟ من کی خود را «الْحَبْلُ الْمَوْصُولُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ عِبَادِهِ» «رسمان متصل میان خدا و بندگانش» خوانده ام؟ «خَاصَّةُ نَفْسِ الْمُتَجَبِّينَ» که درباره من گفته ای یعنی چه؟ چرا پریشان گویی کرده ای که: «أَنْتُمْ نُورُ اللَّهِ مِنْ بَيْنِ أَيْدِينَا وَ مِنْ خَلْفِنَا أَنْتُمْ سُنَّةُ اللَّهِ» «شما نور خدایید

^۱ - ضرور است که رجوع شود به کتاب حاضر، صفحه ۲۱۰ به بعد، بررسی شبهه هفتم.

^۲ - الصّحيفة السّجادية، دعای سیزدهم.

از پیش و پس ما و شما سنت خدایید!! آیا علی تابع سنت خداست یا خود سنت؟ هر نادانی می‌داند که این جملات موهومات است، چگونه نویسندگان دعاها ندانسته‌اند؟! بعد افسانه‌ای درباره حضرت امیر(ع) به عنوان معجزه^(۱)!! آن حضرت نقل کرده است! و در این افسانه می‌گوید زالویی که در شکم دختری رفته بود(۲) و از خون وی مکیده بود چنان بزرگ شد که شکم آن دختر را نیز بزرگ کرده بود!! درحالی که زالو هرچقدر بزرگ شود چنان نیست که شکم را بزرگ کند. دیگر آنکه بنابه این افسانه، حضرت علی(ع) قابل‌های ماهر را دعوت نکرد و الاً یک قابل‌ ماهر به سادگی می‌فهمد که زن حامله است یا نه. سوّم آنکه می‌گوید بنابه بعضی روایات حضرت از کوفه «دست دراز کرد از کوه‌های شام قطعه برفی آورد و نزدیک آن طشت نهاد»!! أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟

مؤلف مفاتیح باب الفرج مسجد کوفه را معروف به مقام نوح(ع) می‌داند درحالی که شهر کوفه در زمان خلیفه ثانی بنا گردید و قبلاً در اینجا شهری نبوده، حال این شهر و مسجد آن چه ربطی به حضرت نوح(ع) دارد والله أعلم.

آیا رسول خدا(ص) این کارها را کرده و این کلمات عجیب و غریب نامأنوس را ادا کرده است، مثلاً می‌گوید: «لَا يَجْعَلُ هَذِهِ الشَّدَّةَ وَ لَا هَذِهِ الْمِحْنَةَ مُتَّصِلَةً بِاسْتِصَالِ الشَّافَةِ» «(پروردگارا) این سختی را و این زنج و منت را پیوسته و متصل به ریشه کنی قرار مده»!! کدام یک از بزرگان دین چنین عبارات نخراشیده و نتراشیده‌ای را بر زبان آورده است؟! شما این تعبیر را با دعا‌های معتبری که از رسول خدا(ص) نقل شده مقایسه کنید تا بدانید تفاوت راه از کجاست تا به کجا!.

فصل ششم و هفتم

^۱ - نویسندگان ما غالباً برای فریب عوام کارهای خارق العاده‌ای را که به غیرانبیاء نسبت می‌دهند، «کرامت» می‌نامند ولی شیخ عباس در اینجا «معجزه» ذکر کرده است!!.

در ابتدای فصل ششم (ص ۴۰۴) از قول راوی بی‌اعتباری موسوم به «محمد ابن جمهور»^(۱) روایتی را به امام صادق(ع) نسبت داده که متن آن گواه دروغ بودن آن است. در مقصد سوّم از فصل هفتم از همین باب سه زیارت آورده که زیارت اوّل را کلینی از «حیسن بن ثویر» که توثیق شده و حالش معلوم نیست و او از «یونس بن ظبیان» خبیث ملعون که حضرت رضا(ع) هزار بار او را لعنت کرد زیرا او ادّعا می‌کرد که به وی وحی می‌شود و گفته بود: مشغول طواف بودم که از بالای سرم ندایی شنیدم که می‌گوید: ای یونس **إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَأَعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي** [سورة طه: ۱۴] «چون سرم را بالا گرفتم به سرعت رفت و ناپدید شد!!»^(۲) راوی دیگر «مفضل بن عمر» نام دارد که بسیار ضعیف است^(۳). متن زیارت نیز دروغ واضح فاضح است زیرا می‌گوید: «بکی لَهُ جَمِيعُ الْخَلَائِقِ وَبَكَتْ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُونَ السَّبْعُ وَ مَا فِيهِنَّ وَ مَا بَيْنَهُنَّ وَ مَنْ يَتَقَلَّبُ فِي الْجَنَّةِ وَ النَّارِ مِنْ خَلْقِ رَبِّنَا وَ مَا يُرَى وَ مَا لَا يُرَى» «برای او (= حضرت سیدالشهداء) همه خلائق گریستند و آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه و آنچه در آنها و در میان آنها و کسانی که در بهشت و دوزخ آمد و شد می‌کردند و آنچه دیده می‌شود و آنچه دیده نمی‌شوند نیز گریستند!!» از این جاهل جاعل باید پرسید آیا بنی‌امیه که ساکن زمین بودند گریه کردند؟! آیا کُفّار و منافقینی که اسلام را نمی‌خواستند، گریه کردند؟! چگونه اهل بهشت - یعنی سرایی که در آن حزن راه ندارد - گریه کردند؟! **أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟**

^۱ - وی در صفحه ۲۸۳ کتاب **عرض اخبار اصول** معرفی شده و روایت او در بحار الأنوار، ج ۹۷، ص ۴۳۵ آمده است.

^۲ - رجال کُتبی، چاپ کربلاء، ص ۳۰۹.

^۳ - برای آشنایی با او رجوع شود به **زیارت و زیارتنامه**، ص ۸۶.

زیارت دوم مروی است از «سَلَمَةَ بْنِ الْخَطَّابِ الْبِرَاوِسْتَانِي» که از ضعفاست^(۱). (بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۱۷۲). زیارت سوم نیز مروی از عده‌ای از عُلاة و ضعفاء که یکی از آنها «مُفَضَّلُ بْنُ عَمْرٍ» (راوی زیارت اول) است!! سایر زیارت نیز وضع بهتری از سه زیارتی که اشاره کردیم، ندارند و ما خوانندگان را به کتاب **زیارت و زیارتنامه** (ص ۳۱۸ به بعد) ارجاع می‌دهیم. زیارت هفتم که مشهور است به **زیارت وارث** حال زوات آن معلوم نیست. این زیارت مجموعه‌ای است از جعل و دروغ و مطالب خلاف عقل و شرع که عیوب روایات قبلی را باهم جمع کرده، مثلاً می‌گوید: «هر که زیارت کند [قبر امام حسین (ع)] را و غسل کند از فرات بریزد از گناهان او مانند روزی که مادر او را متولد کرده»!! این ادعا به وضوح صحیح نیست بلکه گناهکار باید توبه کند، اگر حقی از مردم بردمه اوست، ادا کند و اگر به کسی ظلم کرده از مظلوم عفو و رضایت بخواهد و اگر مردم را گمراه کرد و مطالب نادرست به آنها گفته و حقائق را کتمان کرده، بیان نماید و هکذا تا شایسته رحمت و فضل و کرم خدای تعالی قرار گیرد.

ثانیاً: می‌گوید که چون به در حائر برسی بایست و چنین و چنان بگو و یا می‌گوید إذن دخول بخوان و یا «بیرون بیا از دری که پایین پای علی بن الحسین (ع) است» و اما چنانکه قبلاً نیز گفته شد (ص ۴۲۷) در زمان حضرت صادق (ع) مرقد امام حسین (ع) بنایی نداشته تا درب و قبه و داشته باشد. ثانیاً می‌گوید: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَبْدُكَ وَ ابْنُ عَبْدِكَ وَ ابْنُ أُمَّتِكَ الْمُتَرَّقُ بِالرَّقِّ» «سلام بر تو ای فرزند امیرالمؤمنین بنده (غلام) تو و پسر بنده (غلام) تو و پسر کنیز تو که به رقیبت خود اقرار می‌کند»!! که معلوم می‌شود چنانکه قبلاً نیز گفته‌ایم (ص ۴۳۹) زیارتنامه ساز با سنن و سیره رسول خدا (ص) و حضرت علی (ع) آشنا نبوده است. رابعاً: می‌گوید: «اگر دلت خاضع و دیده‌ات گریان شد پس آن علامت رخصت است»!! حال اگر چشم زائر گریان نشد رخصت و إذن دخول صادر نشده و نباید افراد غیرگریان داخل شوند! پس چرا شما از ورود افراد غیرگریان منع نمی‌کنید؟ عاقلی نبوده بگوید این جملات

^۱ - برای شناخت او ر.ک. عرض اخبار اصول، ص ۴۷۳.

چه معنی دارد؟ یا اگر کسی پرسد مقصود از جمله «بِإِيَابِكُمْ مُوقِفٌ بِشَرَائِعِ دِينِي وَ خَوَاتِيمِ عَمَلِي» چیست، بافنده چه جوابی دارد؟.

مطالبی که مؤلف درباره تربت امام حسین (ع) آورده نیز نیازی به توضیحات ما ندارد و خوانندگان خود قضاوت می کنند فقط به همین نمونه اکتفا می کنیم که روایتی از «حسن بن محبوب» (بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۱۳۳) آورده که مدعی است که تسیحی که از تربت امام حسین (ع) ساخته شود در دست آدمی تسیح خدا می گوید بی آنکه صاحبش تسیح بگوید!!!.

زیارت دیگری که در میان مردم ما رواج بسیار دارد، زیارتی است معروف به **زیارت عاشورا**. مؤلف مفاتیح دو زیارت برای عاشورا نقل کرده که اولی منقول است از یکی از رؤات بد نام که علمای رجال همگی او را تضعیف کرده اند از آن جمله «عَلَامَةُ حَلِّي» درباره او فرموده: «صَالِحُ بْنُ عُقْبَةَ بْنِ قَيْسٍ... كَذَّابٌ وَ غَالِيٌّ اسْتَوْهَبَهُ وَ اعْتَنَاهُ نَمِيٌّ شَوْهَبِيٌّ». بسیاری از احادیث عجیب و نامعقول درباره امام حسین (ع) از اوست. از آن جمله می گوید: کسی که در عزای حسین به قدر بال پشه ای اشک از چشمش خارج شود ثوابش بر عهده خداوند است و خدا برایش جز به بهشت راضی نمی شود^(۱)!! پدرش «عقبه بن قیس» نیز مجهول الحال است.

راوی بی اعتبار دیگر «سَيفُ بْنُ عَمِيرَةَ» است^(۲). و أمّا راوی زیارت دوّم فرد مجهولی است به نام «عَلْقَمَةُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَضْرَمِيِّ»!!

در این زیارت می گوید: «إِنِّي حَرَبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ» «من در جنگ ام با هر که با شما جنگیده است»!! جاعل مدعی است که خواهد با محاربین با حضرت سید الشهداء (ع) که صدها سال است نابود شده اند، محاربه کند!! اگر راست می گوید چرا دین خدا را و کتاب خدا را یاری نمی کند و سعی نمی کند در مسیر وحدت و اتحاد مسلمین مجاهدت کند، چرا با

^۱- وسائل الشیعه، ج ۱۰، (ابواب المزار و ما یُناسبه)، ص ۳۹۶- او را در **عرض اخبار اصول** ص ۲۷۵ و ۷۶۱ معرفی کرده ایم و ر.ک. **زیارت و زیارتنامه**، ص ۶۹ و ۶۵.

^۲- وی در صفحه ۷۸ **عرض اخبار اصول** معرفی شده است.

کسانی که به نام دین نان می‌خورند و برای مسلمین مذهب آورده‌اند و موجب جدایی آنها از یکدیگر شده‌اند، مبارزه نمی‌کند و چرا خود به نام دین، زیارتنامه می‌سازد؟! و با کسانی که برای یک زیارتنامه چند سطری یا چند صفحه‌ای، ثوابهای عجیب و غریب - که با عمل مذکور هیچ تناسب ندارد - می‌تراشند؛ مبارزه نمی‌کند تا عوام فریب این دروغها را نخورند!؟

در این زیارتنامه مکرراً از ظالمین بیزاری جُسته و آنها را لعن کرده است اما درباره علمای شیعه مانند علامه حلی و خواجه نصیرالدین طوسی که از ندما و وزرای سلاطین وحشی و ستمگر مغول بوده‌اند و یا شیخ بهائی و میر داماد و مجلسی و خصوصاً محقق کرکی که از مؤیدین سلاطین آدمخوار و فاسق و ستمگر صفوی بوده‌اند و از آنها تعریف و تمجید می‌کردند، چیزی نمی‌گویند ولی برای حضرت سید الشهداء - عَلَيْهِ آلاُفُ التَّحِيَّةِ وَ النَّاءِ - که به هیچ وجه اهل مما شاء با ظلمه نبود، عزاداری و اظهار ارادت می‌کنند!! ولی باید بدانند که با آن بزرگوار هیچ نسبتی ندارند! باید بدانند با زیارتنامه خواندن کاری صورت نمی‌گیرد و اثری ندارد بلکه باید از سیره آن بزرگواران عملاً پیروی کنیم. به عمل کار برآید به سخنرانی نیست.

در دعای پس از نماز زیارت، راوی تا توانسته عقائد خرافی خود را به نام دعا و زیارت به خواننده تزریق کرده است، از آن جمله می‌گوید: «بِاسْمِكَ الَّذِي جَعَلْتَهُ عِنْدَهُمْ وَ بِهِ خَصَصْتَهُمْ دُونَ الْعَالَمِينَ وَ بِهِ أُبْتَتُّهُمْ وَ أُبْنَتُ فَضْلَهُمْ مِنَ فَضْلِ الْعَالَمِينَ حَتَّى فَاقَ فَضْلُهُمْ فَضْلَ الْعَالَمِينَ جَمِيعاً» (و به آن اسمت که نزد ایشان نهادی و تنها آنان را از جهانیان به آن [اسم] مخصوص داشتی و با آن ایشان را آشکار ساخته [و مقامشان را بیان کردی] و برتری ایشان را بر جهانیان بیان فرمودی و ظاهر ساختی تا اینکه فضیلت و برتری ایشان بر فضیلت همه جهانیان فائق و برتر آمد) این جملات دورغ است. جاعل از کجا دانسته که نزد آنها اسمی است که مخصوص آنهاست؟! ائمه مکرراً فرموده‌اند هر کس به فضل و مقامی می‌رسد به عمل و مجاهدت و تقوی و طاعت است نه به اسمی که خداوند نزد کسی گذاشته باشد.

آن هم اسمی که خدا به افراد خاصی دهد. اَسْمَاءُ إِلَهِي و معارف اسلام را خدا برای همه بندگانش نازل فرموده و رسول خدا(ص) بدون پنهان کاری به همه اعلام فرموده (الأنبياء: ۱۰۹) و همه باید سعی کنند که آنها را فراگیرند. آری دعایی که مرد مجهولی مانند «محمد بن خالد طیالسی» یا ضعیفی از قبیل «سیف بن عمیره» نقل کنند، بهتر از این نمی شود.

عجیب تر اینکه پس از این دعا از قول امام صادق(ع) گفته: «به درستی که من ضامنم بر خدا برای هر که زیارت کند به این زیارت زیارتش مقبول شود..... و حاجت او قضا شود از جانب خدای تعالی به هر مرتبه که خواهد برسد(؟!)..... و به تحقیق که خداوند -عَزَّوَجَلَّ- قسم خورده به ذات مقدّس خود که قبول می کنم از او زیارت او را و می پذیرم از او خواهش او را به هر قدر که باشد و می دهم مسألتش را و بازش گردانم با چشم روشن به بر آوردن حاجت و فوز به جنّت و آزادی از دوزخ و قبول کنم شفاعت او را در حق هر کسی که شفاعت کند.....!! حال باید پرسید خدای تعالی این ضمانت را در کجا بیان فرموده که جُز افراد مجهول یا ضعیف از آن خبر ندارند؟! پیامبری که فرموده: **مَا أَدْرِي مَا يُفَعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ** [سورة الأحقاف: ۹] «نمی دانم که با من و شما چه خواهند کرد» چگونه نواده اش ضامن دیگران می شود؟! .

جالب است که در این زیارت بر ضد سایر زیارت خطاب به خدا می گوید: «اَكْفِنِي يَا كَافِي مَا لَا يَكْفِينِي سِوَاكَ فَإِنَّكَ الْكَافِي لِكَافِي سِوَاكَ وَ مُفَرِّجٌ لِمُفَرِّجِ سِوَاكَ وَ مُغِيثٌ لِمُغِيثِ سِوَاكَ وَ جَارٌ لِجَارِ سِوَاكَ خَابَ مَنْ كَانَ جَارَهُ سِوَاكَ وَ مُغِيثُهُ سِوَاكَ وَ مَفْرَعُهُ إِلَى سِوَاكَ وَ مَهْرَبُهُ إِلَى سِوَاكَ وَ مَلْجَأُهُ إِلَى غَيْرِكَ (سِوَاكَ) وَ مَنجَاهُ مِنْ مَخْلُوقِ غَيْرِكَ.....» «(پروردگارا) مرا کفایت فرما ای کافی که غیر تو احدی [مرا] کفایت نتواند کرد، زیرا تو [فقط] کفایت کننده ای و جُز تو کافی و کفایت کننده ای نیست و گشایش دهنده ای که غیر تو گشایش بخشی نیست و فریادرسی که جُز تو فریادرسی نیست و پناه دهنده ای که جُز تو پناه دهنده ای نیست، نوید شد هر که پناهش غیر تو باشد و فریادرسش غیر تو باشد و پناهگاهش جُز به سوی تو و گریزگاهش جُز به سوی تو و پناهجایش به سوی غیر تو و نجات خویش را غیر از

تو از مخلوقی بخواهد». أمّا در زیارات و دعاهاى دیگر پیغمبر و امام راهم کافی و فریاد درس شمرده‌اند^(۱)!! معلوم می‌شود کسانی که این ادعیه و زیارات را جمع کرده‌اند متوجه ضدّ و نقیض بودن آنها نبوده‌اند!! (فتأمل).

در صفحه ۴۷۱ از قول عدّه‌ای از ضعفاء که یکی از ایشان «یونس بن عبد الرّحمان^(۲)» است (بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۳۶۵) می‌گوید: امام صادق(ع) به سدیر فرمود: «چه می‌شود برای تو که زیارت کنی قبر حسین(ع) را در هر جمعه پنج مرتبه و در هر روزی یک مرتبه» و سپس یک جمله یک سطرى به او تعلیم داده که ثواب یک حجّ و عمره دارد!! سپس چندین صفحه سیاه کرده از فضیلت تربت امام حسین(ع). درحالی که حرم امام حسین با سنگ مرمر فرش شده و کسی نمی‌تواند مثقالی خاک از آنجا بردارد. أمّا متأسفانه در زمان ما در قم و مشهد و کاظمین و نجف و کربلاء و صدها دکان مَهر و تربت فروشی هست که تربت و خاک قبر می‌فروشند و مثلاً روی مهر مشهد می‌نویسند:

تربت اقدس مشهد مقدّس

و روی تربت کربلاء می‌نویسند:

تربت اعلی مال کربلا

صاحب مفاتیح از قول ابن المشهدی خرافی (الْمَزَازُ الْكَبِيرُ، ص ۱۱۹) نقل کرده که فرشتگان بهشتی چون یکی از ملائکه را می‌بینند که برای کاری به زمین می‌رود از او التماس می‌کنند که برایشان تسبیح و تربت امام حسین(ع) را بیاورد!! معلوم می‌شود از نظر غُلاة در بهشتی که خدا فرموده: **وَهُمْ فِي مَا أَشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ** [سورة الأنبياء: ۱۰۲] «و ایشان در آنچه دل و جانشان بخواهد جاویدان‌اند» و فرموده: **وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهَى أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ** [سورة فُصِّلَتْ: ۳۱] «و شما در آن آنچه دل و جانتان بخواهد و آنچه درخواست

^۱- به عنوان نمونه ر.ک. کتاب حاضر، ص ۵۱ و ۱۵۷.

^۲- وی در **عرض أخبار أصول**، ص ۱۸۳ معرفی شده است.

کنید، دارید» کمبودهایی هست، از آن جمله خاک قبر امام حسین(ع)؟! در همین جا می‌گوید خاک امام حسین دوی تمام دردها و شفای تمام مرضهاست!! حال اگر کسی خاک آلوده را خورد و حالش بهبود نیافت می‌گویند عقیده او خراب و پالانش کج شده و البته معنای حقیقی این کلام آن است که دیگر نمی‌شود سوار او شد!! به عبارت دیگر او با حقائق دین و قرآن آشنا شده و فریب خرافات ما را نمی‌خورد.

باری، تربت فروشی دکانی است برای کسب در آمد درحالی که مؤلف مفاتیح در صفحه ۴۷۵ می‌نویسد: هر که خاک قبر امام حسین(ع) را بفروشد چنان است که گوشت آن حضرت را فروخته و خریده باشد». (فتأمل).

از اینها عجیب تر - چنانکه قبلاً نیز گفته‌ایم (ص ۱۵۶ به بعد) - مسأله زیارت نُوَابِ اَرْبَعِه است! می‌پرسیم آیا نُوَابِ اَرْبَعِه أعلم همه مردم زمان خود بودند؟ آیا منصبی از طرف خدا داشته‌اند؟! آیا زیارت قبر ایشان از احکام الهی و سنت رسول خدا(ص) است؟ این افراد حدّ اکثر کسانی بوده‌اند که وجوهات را از مردم می‌گرفتند و به قول خودشان (!؟) به ناحیه می‌رسانیدند. حال می‌پرسیم آیا اگر امامی به امر خدا غایب گردید احتیاج به مال و اموال دارد؟! صاحب مفاتیح می‌گوید: اینان منصب وساطت و سفارت داشته‌اند. می‌گوییم به گواهی تاریخ بسیاری از وُکَلَاء و نُوَاب و نمایندگان ائمه(ع) غیر عادل و خائن و عوام‌فریب از کار در آمدند. مانند برخی از منصوبین حضرت امیرالمؤمنین(ع)^(۱) و یا وکلا و نُوَابِ حضرت کاظم^(۲) که پس از وفات وی مذهب واقفیه را ایجاد کرده و موجب تفرقه میان امت اسلام و گمراهی گروهی از مسلمین شدند! و یا وُکَلَاءی سایر ائمه^(۳) که وضع خوبی نداشته‌اند. (فتأمل)

^۱ - ضرور است که مراجعه شود به زیارت و زیارتنامه، ص ۲۶۹ و ۲۷۰.

^۲ - درباره وکلای آن حضرت ر.ک. عرض اخبار اصول، ص ۱۶۶ و ۱۶۷.

^۳ - در مورد ایشان مطالعه صفحه ۷۹۵ تا ۸۰۸ عرض اخبار اصول ضروری است.

در زیارت ایشان (ص ۴۹۳) می گوید خطاب به نُوَاب بگو: «أشْهَدُ أَنْكَ مَاخُنْتَ فِي التَّأْدِيَةِ وَ السَّفَاوَةِ» «شهادت می دهم که همانا تو در انجام وظیفه و ادای امانت و سفارت، خیانت نکردی!»!! درحالیکه زائر، آن نائب را نمی شناسد و به احوال او علم ندارد و جُزْ ادّعا چیزی درمان نیست. فی المثل «أَبُو عَمْرٍو عُثْمَانُ بْنُ سَعِيدِ الْعَمْرِي» که اولین مدّعی وکالت و نیابت امام زمان است و با همین عنوان از مردم پول می گرفته جُز ادّعا خودش، دلیلی بر صدق کلام او در دردست نیست!! و پرواضح است که شهادت مدّعی به نفع خودش، مسموع نیست. مضافاً براینکه در وجود مُوَكَّلِ او تردید هست تا چه رسد وکیل و نائِبش. (فتاویٰ) خصوصاً که در اسلام شهادت باید با علم باشد و شهادت زور و ندانسته حرام است. بنابراین صرف داشتن عنوان وکالت یا سفارت و نمایندگی کافی نیست و دلیل بر اَعْلَمِيَّتِ یا عدالت و برخورداری از تأییدِ اِلهی نیست و نمی توان بدون دلیل متقن شرعی پس از وفاتشان، برایشان زیارتنامه تراشید و به مدّاحی پرداخت.

مؤلف مفاتیح (ص ۴۷۷) قصّه‌ای از یک زن بغدادی و مردی حنبلی مذهب به نقل از تاریخ بغداد آورده که رُوات آن معلوم نیستند!! و یا در صفحه ۴۹۳ می نویسد: سزاوار است نیز آنکه زیارت شود در بغداد شیخ اَجَلّ عالی مقام ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی - عَطَّرَ اللهُ مَرَقَدَهُ - که شیخ و رئیس شیعه و اوثق و اَثبَت ایشان بود در حدیث و کتاب شریف کافی را که روشنی چشم شیعه است در مدّت بیست سال تألیف نمود و اَلْحَقّ مَنْتِ عَظِيمِ بر شیعه خصوص بر اهل علم نهاد و به جهت جلالت و عظمت شأن آن معظّم، ابن اثیر او را مُجَدِّدِ مذهبِ اِمَامِيَّةِ در رأس مائة ثالثة شمرده الخ».

مفید است که خواننده محترم بداند که ما در مدّت یک ماه کتابی نوشتیم به نام «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» که البتّه خالی از اشکال نبود و پس از خروج از زندان چهارم آن را تهذیب و اصلاح نموده و «تحریر دوّم» نامیدیم. در این کتاب جلد اول اصول کافی را سَنَداً و متنّاً مورد بررسی قرار داده ایم و با دلایل روشن معلوم کرده ایم که اکثر اخبار آن ضدّ قرآن یا ضدّ عقل و یا ضدّ تاریخ است!! با مطالعه این کتاب حدّ اقل معلوم می شود

که او فردی مطلع و قرآن شناس نبوده و اخبار خرافی را از اخبار صحیح، تمییز نمی‌داده ما گمان داریم که او مغرض نبوده و بر اثر قَلتِ اطلاع این خرافات عجیب را جمع آوری کرده است و الا اگر کلینی عالماً و عامداً این خرافات را جمع و تدوین کرده باشد، قطعاً به اسلام و قرآن خیانت نموده است، علی‌ای‌حال چه جای آن است که برای قبر او یا شیخ صدوق ضریح بسازند و زیارتنامه انشاء کرده و وقت مردم را با خواندن آن تلف کنند؟!!

نگارنده روزی به مسجد جمکران که در یک فرسخی قم واقع است رفتم. در این مسجد چاه کوچکی هست که عوام به امام زمان نامی می‌نویسند و حوائج خود را در نامه ذکر می‌کنند و نامه خود را در آن چاه می‌اندازند!! نزدیک در مسجد میزی گذاشته بودند که روی میز اوراق چاپی قرار داشت و هر ورق بیست ریال قیمت داشت و هر که می‌خواست به امام زمان نامه بنویسد یکی از آن اوراق را می‌خرید، حقیر نگاه کردم دیدم روی آن اوراق مطالبی چاپ کرده و در آخر آن چند سطر سفید گذاشته بودند که خریدار، حاجت خود را در محلّ خالی بنویسد و پس از محلّ خالی مجدداً به طور چاپی نوشته بودند که ای حسین بن روح (که یکی از ثواب اربعه است) این نامه را خدمت امام زمان برسان!! خریدار ورقه مذکور پس از نوشتن حاجت خود در آن ورقه، آن را داخل چاه می‌انداخت. حقیر از کسی که پشت میز نشسته و فروشنده اوراق بود، پرسیدم که این نایب هزار دویست سال است که وفات کرده، چگونه کسی که وفات کرده نامه را می‌گیرد و خدمت امام زنده می‌رساند؟! . إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ.

شخصی که پشت میز بود گفت اینجا حوزه علمیه است و اگر این کار اشکالی داشت مراجع و علمای قم اعتراض می‌کردند؟! حقیر چاره‌ای جز سکوت ندیدم زیرا متأسفانه نه تنها علما و نویسندگان با این خرافه مخالفت نمی‌کنند بلکه در کتب ایشان از جمله مفاتیح (ص ۴۹۳) مذکور است که: « و مخفی نیست که همچنانچه این بزرگواران در حیات خود واسطه بودند میان ولیّ عصر - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - و رعیت و از جمله مناصب ایشان رسانیدن عرایض و رقع‌های حاجت خلق بود به آن حضرت حال نیز به همان منصب شریف مفتخرند و باید رقع

حاجت که در شدائد و سختیها نوشته می شود به توسط ایشان به آن حضرت برسد؟! باید گفت این است معلومات این علما و محدثین و نویسندگان که مردم ما را مجذوب خود کرده و به انحراف کشانده اند. هیچ کس از ایشان نمی پرسد چگونه مرده ای نامه مردم را به امام زنده می رساند؟! گویی ایشان قبول ندارند که قرآن کریم فرموده: مرده و زنده یکسان

نیستند (فاطر: ۲۲) ﴿فَمَالِ هَتُّؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا﴾

در صفحه ۵۱۰ می گوید: در بیست و پنجم ذی الحجه سنه هزار و شش شاه عباس اول وارد مشهد مقدس گردید الخ» ولی به نظر ما یکی از جهالت ها و بدبختی های ملت ما همین است که در زمانی که اروپا از خواب خرگوشی قرون وسطی بیدار شدند و پس از استفاده از فرهنگ اسلامی که از طریق اسپانیا به اورپا رفته بود به صنایع و پیشرفت علوم و فنون و جهانگردی و آشنایی بانقاط مختلف دنیا پرداختند سلاطین جهان اسلام من جمله صفویه به لهو و لعب و عوامفریبی و کارهای بی فائده از قبیل پیاده رفتن به مشهد مشغول بوده اند! شاه عباس که نماز نمی خوانده و شرابخوار و جانی بوده و یکی از پسران خود را کشت و دو پسر دیگرش را کور کرد و جنایات بسیار دیگر، به منظور فریب عوام شش ماه چندین هزار نفر از قشون خود را معطل کرده برای حرکت دادن کبکبه و دبدبه اش به منظور رفتن به مشهد و برگشتن!! درحالی که ملت تحت امر او برای یک گلوله محتاج ارپا بودند و یک سوزن برای خیاطی خود نداشتند و می بایست از خارج تهیه کنند! شاه ملتی که از جهت صنعت و علوم و فنون از ملل اروپا عقب تراند به جای آنکه آنها را به صنعت و علوم روز و به صنعت چاپ و ترغیب کند و در راه آبادانی مملکت و اتحاد مسلمین بکوشد، پرداخته به پیاده روی به مشهد و صرف هزینه های بسیار برای بزرگ کردن قبور و ساختن گنبد و گلدسته زرین و سیمین تا مردم را به مرقد و قبرپرستی توجه داده و به قول خود شان کعبه حوائج برای فقراء درست کند!!.

آیا شیخ بهائی که مرام شاه عباس و اجداد او را خوب می‌شناخته^(۱) و می‌دانسته او چگونه آدمی است، به سبب تقوایش خطاب به شاه گفته :

مقراض به احتیاط زن ای خادم ترسم بُری شهپر جبریل امین

آیا اینکه جبرئیل عظیم الشان را پروانه شمع حرمی که از اموال غارتی هرات ساخته شد، قرار دهیم، توهین و تحقیر دین نیست؟! آیا معلّم رسول خدا(ص) یعنی جبرئیل را کوچک کردن، جایز است؟! آیا از کثرت تقوای شیخ بهائی بوده که خود را مدّاح شاه عباس خونریز نموده است؟! و آیا اگر به فرض امیرالمؤمنین(ع) از این کارها با خبر شود از چنین غلام شاه مردان و کلب آستان علی، راضی و خشنود می‌باشد؟! آیا در شرع اسلام تذهیب گنبد و طلاکاری قبور و صرف بیت المال در این گونه کارها جایز است؟! به فرض اینکه از پول حلال باشد؟! (فتاؤل جلد۱)

در صفحه ۵۱۱ درباره معجزات و کراماتی که در مشهد به وقوع پیوسته سخن گفته که ما قبلاً در همین کتاب توضیحات لازم را بیان کرده‌ایم (ص ۲۶۶ تا ۲۷۹) و در اینجا تکرار نمی‌کنیم^(۲). متأسفانه در کشور ما کار خرافات به جایی رسیده که شهرهای ما پر است از مجالس توسّل به رقیه درحالی که حضرت سیّد الشّهدا(ع) دختری به نام رقیه نداشته است!! آیا مدّاحان و روضه خوانان از این موضوع بی‌اطلاع اند یا تجاهل می‌کنند تا نانی به کف آرند و به غفلت بخورند؟!.

در آداب سرداب نیز مطالبی نوشته که مایه تأسّف است. اینان برای سردابی که هزار و دوست سال قبل در خانه حضرت عسکری(ع) بوده و مکرّر خراب شده و باز تجدید بنا شده إذن دخول و آداب و ادعیه تراشیده‌اند؟! آیا اینها از بی‌فکری است یا از بیکاری؟ اگر می‌گویند در و دیوار سرداب به واسطه تماس با بدن امام متبرک شده باید به ایشان فهمانید

^۱ - لازم است بدانیم که شاه عباس و اجدادش و اصولاً قزلباشان، شیعه نبودند بلکه بر مذهب سراسر انحراف «اهل حق» بوده‌اند!! (فَلَا تَجَاهِلْ)

^۲ - همچنین ر.ک. زیارت و زیارتنامه، ص ۳۵۸ تا ۳۶۱.

که آن در و دیوار به قول شما متبرک، از بین رفته اما مهمتر اینکه می‌پرسیم آیا رسول خدا (ص) که جد بزرگوار همه ائمه است برای در و دیوار خانه خود از طرف خدا آداب و ادعیه‌ای آورده بود که أصحابش به آن عمل کنند؟! اگر چنین نبوده پس این آقایان برای چه این آداب را به دین او افزوده اند؟! این در و دیوار بوسیدن و ادعیه خواندن آیا علتی جز تملق و چاپلوسی که محبوب سلاطین و جباره است، دارد؟ زهی خیالات واهی.

اگر بخواهیم آدابی که خرافیین و غلاة ساخته‌اند، جمله به جمله بررسی کنیم، مثنوی هفتاد من کاغذ شود! لذا چند جمله را به عنوان نمونه می‌آوریم تا خواننده به جهل یا میزان دانش جاعلین این آداب پی‌برد. می‌گوید: «شیخ جلیل احمد بن ابی طالب طبرسی (ره) در کتاب شریف احتجاج روایت کرده که از ناحیه مقدسه بیرون آمد به سوی محمد حمیری... الخ» می‌گوییم اولاً ناحیه مقدسه که کسی ساکن آن را ندیده و خطّ نویسنده را رؤیت نکرده، از کجا بدانیم که راست و درست است؟! أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟

ثانیاً: محمد حمیری از نواب اربعه نیست و طبعاً توسط او نباید چیزی از ناحیه امام زمان به مردم برسد!؟

ثالثاً: زمان احمد بن ابی طالب طبرسی پنج قرن بعد از حمیری بوده معلوم نیست که راویان واسطه چه کسانی هستند!!

رابعاً: از همه اینها مهمتر اینکه باید در متن این مطلب که به قول شما از ناحیه مقدسه بیرون آمده تأمل کنیم که آیا با عقل و قرآن موافق است یا خیر؟

در این نامه می‌گوید: «..... هرگاه خواستید توجه کنید به وسیله ما به سوی خداوند تبارک و تعالی و به سوی ما (!؟) پس بگویید چنانکه خدایتعالی فرموده: سلام علی آل یس.....».

باید دانست چنانکه بارها و بارها گفته‌ام کسی که به خدا توجه می‌کند، واسطه و وسیله‌ای^(۱) که او را به خدا برساند، به هیچ وجه لزومی ندارد زیرا خدا دور نیست و شنوا و

^۱ - درباره «وسیله» رجوع کنید به کتاب حاضر، ص ۲۱۰ به بعد.

عالم به جمیع موجودات و بصیر و خبیراست و از خود بنده به احوال او آگاهتر و از رگ گردن به او نزدیکتر است .

ثانیاً: این عبارتی مهمل است که کسی بگوید « هرگاه خواستید توجّه کنید به وسیله ما به سوی خداوند و به سوی ما » و کلمات «به سوی ما» در اینجا لغو و زائد است. زیرا وقتی کسی را وسیله قرار دادیم طبعاً به او توجّه کرده ایم. آیا امام اینگونه سخن می گوید؟! ثالثاً: می گوید چنانکه خدای تعالی فرموده: سلامٌ علی آلِ یس ... یعنی سلام بر آل و اولادِ یس یعنی رسول خدا که ماییم !!

این دروغ و افترا بر خداوند متعال است. همان خدایی که فرموده: **فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ** [سورة الأنعام: ۱۴۴] « کیست ستمکارتر از آنکه بر خدا دروغ بندد تا مردم را با بی دانشی [خویش] گمراه سازد؟». آری، خدای تعالی در قرآن پس از سلام بر موسی و هارون فرموده: **سَلِّمْ عَلَيَّ إِنْ يَأْسِينَ إِنَّا كَذَلِكْ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ** **إِنَّهُمْ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ** [الصافات: ۱۳۰ تا ۱۳۲]^(۱) «درود بر الیاس همانا ما اینچنین نیکوکاران را پاداش می دهیم همانا او از بندگان مؤمن ما بود». أمّا این جاعل «الف ولام» ابتدای «الیاسین» را جدا حساب کرده و به الف آن مدّ اضافه کرده تا کلمه «آل» به دست آورد درحالی که «الف» در کلمه «الیاسین» مکسور و «لام» نیز ساکن است ولی جاعل جاهل، آن را مکسور (= علامت جرّ) قرار داده و با کمال و قاحت با آیه قرآن بازی کرده است!! أمّا غافل بوده که در

^۱ - با توجّه به آیه ۱۲۳ سورة شریفه صافات معلوم می شود که نام آن حضرت «الیاس» و «الیاسین» بوده مانند «سینا» و «سینین» که نام یک کوه واحد است یا میکائیل و میکائین یا «اسرائین» و «اسرائیل» که هر دو نام یک فرد است چنانکه شاعر عرب گفته است:

يقول اهل السوق لما جينا هذا و ربّ البيت اسرائينا

و البتّه باید توجّه داشت که وزن آیات در اینجا و در سورة «تین» با «یاء» و «نون» می باشد، لذا از اسم دوّم استفاده شده است.

آیه بعدی خدا فرموده «همانا او از بندگان مؤمن ما بود» یعنی ضمیر را مفرد آورده در حالی که اگر در آیه ۱۳۰ سخن از «آل» رفته بود خداوند ضمیر را جمع ذکر می کرد یعنی می فرمود: «إِنَّهُمْ مِنْ عِبَادِنَا» چنانکه فی المثل هر جا در قرآن درباره «آل لوط» یا «آل فرعون» سخن گفته درباره آنها ضمیر جمع یا فعل جمع آورده است. (فَلَاتَجَاهِلْ) آیاجاعلین بازی کردن با آیات قرآن را جایز می دانند؟!

سپس می گوید «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ» که این دورغی دیگر است. زیرا اگر مقصود داعی مخصوص باشد که خدا تعیین و نصب فرموده، در این صورت فقط رسول خدا(ص) مشمول این عنوان است و نه دیگری، چنانکه قرآن کریم فرموده: **يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ** [سورة الأحزاب: ۴۵ و ۴۶] «ای پیامبر همانا ما تو را گواه و نوید بخش و هشداردهنده فرستادیم و خواننده به سوی خدا به رخصت او» و در سورة أحقاف آیات ۳۱ و ۳۲ نیز به رسول خدا(ص) «داعی الله» گفته شده است. اما اگر داعی منصوب من عند الله مقصود نباشد پس تمام مؤمنین باید به دستور قرآن داعی الی الله باشند و این معنی مختص فردی خاص نیست چنانکه فرموده: **وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ** [سورة آل عمران: ۱۰۴] «و باید شما امتی باشید که به نیکی فراخوانند و به کردار پسندیده فرمان دهند و از کارهای ناپسند باز دارند که آنان همان رستگاران اند»^(۱).

^۱ - بدان که «من» در آیه فوق «بیایه» است نه تبعیضیه. اولاً بدان سبب که قرآن مشمولین آیه را «رستگار» شمرده که طبعاً دین رستگاری و فلاح همه مؤمنین را می خواهد نه بعضی از ایشان را، درباره این آیه لازم است بدانیم که ((کلام خداوند بر این حد می باشد که گویند: (لِيَكُنْ لِي مِنْكَ صَديقٌ = تو باید دوست من باشی) بنابراین امر خدا در اینجا امر عام است و بر این معنی گفتار خداوند دلالت می کند که: **وَالْعَصْرُ إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكْفُورٌ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ** = سوگند به عصر، که آدمی در زیانکاری است مگر کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کردند و یکدیگر را به حق و به مقاومت و پایداری سفارش نمودند». سفارشی که در این آیه از آن

بعد می گوید: «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بَابَ اللَّهِ وَ دَيَانَ دِينِهِ» که این نیز دروغ دیگری است، زیرا خدا باب ندارد^(۱) و دیان دین فقط خدا است که مَالِکِ یَوْمِ الدِّینِ است و جزای هر امام و مأمومی را او معین می کند. همچنین می گوید: «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ وَ دَلِيلَ إِرَادَتِهِ» باید پرسید خدا کجای کتابش این امام را حجت قرار داده و آیا مگر به امام وحی می شود و

سخن رفته همان امر به معروف و نهی از منکر است و قول خداوند - عَزَّوَجَلَّ - که فرمود: **لُعِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ** [سورة المائدة: ۷۹-۷۸] «کفار بنی اسرائیل به زبان داود و عیسی بن مریم نفرین شدند، این نفرین به خاطر نافرمانی و تجاوزی بود که روا می داشتند ایشان از هیچ عمل زشتی که کردند یکدیگر را باز نمی داشتند، چه کار بدی انجام می دادند». این آیه نیز بر همان معنی گواه است زیرا که خداوند چیزی از اخبار اُمم گذشته را برای ما حکایت نکرده مگر آنکه عبرت گیریم.

[جلال الدین سیوطی] اشاره به اعتراضی کرده که قول «همگانی بودن وظیفه امر به معروف» را ردّ می کند. و آن این است که فرمان دهنده به نیکی و باز دارنده از بدیها شرط است که از معروف و منکر آگاه باشد ولی در میان مردم کسانی هستند که در نادانی بسربرده و احکام خدا را نمی شناسند! لیکن این سخن با وظیفه ای که هر مسلمانی نسبت به [کسب] علم دارد منطبق نیست و حکم لازمی که سزاوار است خطاب قرآن بر آن حمل شود این است که مسلمان نباید از واجبات خود بی اطلاع باشد و او مأمور به [کسب] علم و تمییز میان معروف و منکر است، به ویژه که هرگاه «معروف» اطلاق گردد، مراد همان اموری است که عقل سالم و طبع سلیم آن را می شناسد و «منکر» ضدّ آن است یعنی آنچه که عقل و طبع سلیم زشت می شمارد و برای شناسایی «معروف و منکر» لازم نیست حاشیه ابن عابدین را بر [کتاب] «الذُّرُّ الْمُخْتَارُ» یا «فتح القدير» و «المبسوط» قرائت گردد! تنها رهنمای مسلمانان به سوی «معروف و منکر» - به شرط سلامت فطرت - کتاب خدا و سنّت رسول اوست که از راه تواتر و به شکل عمل متصل از صدر اسلام نقل شده و رسیده و هیچ مسلمانی نمی تواند از آن بی خبر باشد و مسلمان، مسلمان نیست مگر در پرتو شناسایی آن، بنابراین کسانی که عموماً وظیفه امر به معروف و نهی از منکر را منع وردّ کرده اند، در حقیقت جایز شمرده اند که مسلمان جاهل بماند و میان معروف و منکر تشخیص ندهد! و این چیزی است که شرعاً جایز نمی باشد.)) (به نقل از کتاب شریف «شیخ محمد عبده، مصلح بزرگ مصر»، تألیف مصطفی حسینی طباطبائی، انتشارات قلم، ص ۱۱۲-۱۱۳).

^۱ - در مورد در و دربان داشتن خداوند، رجوع شود به عرض اخبار اصول ص ۲۵۲ و ۲۸۴.

خدا او را از اراده خود مطلع می‌سازد که او دلیل اراده خدا باشد؟! چون شیعیان کورکورانه هر چه این گویندگان بافته‌اند، پذیرفته‌اند ایشان نیز تا توانسته‌اند خرافات به هم بافته و در میان مردم رواج داده‌اند!

مؤلف مفاتیح در باب «ذکر صلوات بر آن حضرت» (مقصود امام زمان است) (ص ۵۳۳) دعایی را به نقل از امام زمان آورده که با جمله «اللَّهُمَّ عَظْمَ الْبَلَاءِ وَ بَرِحَ الْخَفَاءِ» شروع می‌شود که مضمون آن چنانکه قبلاً گفته‌ایم (ص ۵۱ و ۵۲) کفر و شرک و برخلاف آیات الهی است. ولی شیخ عباس قمی درباره چنین دعای شرک آمیزی می‌گوید: «دعای شریفی است و سزاوار است خواندن آن در آنجا مکرر و در غیر آن مکان!! نَعُوذُ بِاللَّهِ تَعَالَى مِنَ الضَّلَالَةِ. درباره زیارات همین اندازه اکتفا می‌کنیم و می‌پردازیم به «دعای ندبه».

دعای ندبه

بدان که رسول خدا(ص) فرموده: «مَامِنْ شَيْءٍ [لَيْسَ شَيْءٌ] أَكْرَمُ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى مِنَ الدَّعَاءِ» «هیچ چیز برای خدا از دعا گرامی‌تر نیست»^(۱) «أَمَّا دَرَعِينَ حَالٍ نَبَايِدُ غَافِلٍ شَوِيمِ (یا تغافل کنیم) از اینکه از ائمه منقول است که «خُذُوا مَا رَوَوْا وَ ذَرُّوا مَا رَأَوْا» «آنچه را که [مسنداً از ما] نقل و روایت کرده‌اند بگیریید و آنچه را [بنابه رأی شخصی] اظهار کرده‌اند رها کنید»، لذا مسلمان باید در أخذ مطالب شرعی جدّیت و دقّت بسیار مبذول دارد و **متسامح** نباشد و هر چیزی را بدون تأمل و توجه به مدارک آن نپذیرد و خصوصاً توجه داشته باشد که مطالب مذکور موافق کتاب خدا باشد. درحالی که ما می‌بینیم در کتب ادعیه، بسیاری از علما و نویسندگان، دعایی که فلان عالم یا فلان زاهد در جایی خوانده و پسندیده، در تألیفات خود آورده‌اند و با آن چنان رفتار کرده‌اند که همانند است با دعایی که دارای سند درست بوده و

^۱ - امسندرک الوسائل (چاپ سنگی)، ج ۱، ص ۳۶۱ و التاج الجامع للأصول، ج ۵، ص ۱۰۹.

مطالب آن موافق قرآن کریم است!! حال آنکه چنین نبوده و عالم منظور، آن دعا را مناسب دیده و در واقع تحت عنوان عمل به عمومیتِ اِذْنِ شَرَعِ به دعا، مضامین آن را خود ساخته و آن را مسجّع نموده و خواسته به خیال خود اظهار ارادتی کرده باشد و از حُسن اتّفاق به پیغمبر یا امامی هم نسبت نداده است ولی محدّثین ساده لوح بعدی چنان رفتار کرده‌اند که گویی مطلب مذکور بی واسطه یا با واسطه از امامی نقل شده است!! و دیگر دقّت نکرده‌اند که ذکر نشدن راوی یا رُوات و عدم انتساب به امام، خود دلیل واضح است که ناقل اوّل، آن را به امام منسوب نمی‌دانسته است.

به هر حال بسیاری از دعاها و زیارتنامه‌ها و اِذْنِ دُخُولِها که در کتب ذکر شده و ما تحقیق کرده‌ایم چنین است که یا سند آن به پیغمبر و امام نمی‌رسد و از مُنشآتِ سایرین است و مأثور و مروی از امام نیست مانند بسیاری از مطالبی که در مفاتیح و کتب مشابه آمده است، تعدادی از دعاها نیز سندشان غیر قابل اعتماد و مخدوش است. یکی از مشهورترین این دعاها و رایجترینشان **دعای ندبه** است. این دعا ماجرای دارد که برای ثبت در تاریخ، آن را در اینجا می‌نگارم تا آیندگان از آن بی‌خبر نباشد و هشیار شوند و اِلا از مردم زمانه خود مأیوس‌ام.

سالها قبل یکی از دوستان نگارنده به نام حجّة الاسلام «علی أحمد موسوی» تقریر اینجانب درباره «دعای ندبه» را تحریر کرد و به نام «**بررسی دعای ندبه**» در ۲۴ صفحه با قطع جیبی منتشر ساخت که موجب هیاهوی آخوندهای خرافه فروش گردید! وی در صفحه شش جزوه مذکور متعهّد شد که: «حال اگر کسی قول ما را نمی‌پذیرد برود تحقیق و تجسس کند و اگر مدرکی آورد، نشان دهد، ما ده هزار تومان به او حقّ الزّحمه می‌دهیم و اگر مدرکی ندید به بدگویی و هو و جنجال و افتراء نپردازد». اُما آخوندها طبق معمول بدون اینکه سندی درست و متقن برای آن ارائه کنند، به مخالفت پرداختند لذا اینجانب شخصاً درباره این دعا مطالبی را تقریر کردم البتّه بسیار مایل بودم که قول نگارنده در مجلّه «**مکتب اسلام**» چاپ شود تا خوانندگان آن از این مطالب بی‌خبر نباشند ولی چون می‌دانستم که مسؤلین خرافی و متعصّب مجلّه مذکور، قول اینجانب را چاپ نمی‌کنند لذا آن را در مجلّه «**رنگین کمان**» چاپ و منتشر

کردم. مطالب اینجانب در هشت صفحه قطع جیبی نیز به عنوان ضمیمه مجله منتشر گردید^(۱). در آنجا گفتم: ((رسول خدا(ص) فرموده: «إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فِي أُمَّتِي فَعَلَى الْعَالَمِ أَنْ يُظْهِرَ عِلْمَهُ وَ إِلَّا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ». یعنی چون بدعتها در میان امت من پیدا شد بر عالم است که علم خود را برای از بین بردن آن ظاهر کند وگرنه خدا و فرشتگان و همه مردم او را لعنت می کنند».

عده‌ای از ترس کسادی بازار و کم شدن مرید در مقابل بدعتها و خرافات ساکت اند و عده دیگر برای آنکه خود را به مرجعیت برسانند و طرف توجّه ملت شوند بدعتها را امضاء و تصویب می کنند ولی باید دانست بدعت موقعی آشکار می شود و طرفدار پیدا می کند که قرآن کنار رود و طرفدار او کم و بی اعتبار شود تا جایی که یک دعا و یا یک فتوی و یا خبر مجعول را بر قرآن ترجیح می دهند! در این روزها سر و صدایی بلند شده راجع به دعای ندبه و صحّت و بطلان آن؟ تعجب و تأسف ما این است که چگونه طرفداران این دعا قرآن را کآن کم یکن پنداشته و آن را از اعتبار انداخته و توجّهی ندارند! جملات بسیاری در این دعا به چشم می خورد که قبول آنها موجب بی اعتباری قرآن است. ما به بیان بعضی از آن جملات پرداخته و فقط برای خشنودی خدا پرده از آن بر می داریم.))

^۱ - مسؤول مجله در صفحه دوّم جزوه مذکور نوشته است: ((این روزها در بین جامعه مسلمانان شیعه ایران صحبت از دعای ندبه است. حجّت الإسلام موسوی از وعاظ مشهد در جزوه ای که انتشار داده اند خواندن دعای ندبه را بی مدرک و برخلاف موازین دین اسلام دانسته اند، در جراید اسلامی «ندای حق» و «مکتب اسلام» به نویسنده جزوه حمله کرده اند و جبهه ای در برابر کسانی که طرفدار دعای ندبه نیستند تشکیل داده اند. عده زیادی از خوانندگان مجله از ما خواسته اند نظر خود را ابراز داریم و بنویسیم حقّ با کدام طرف است، چون اکثر خوانندگان مجله نوشته های طرفین را خوانده اند از نقل قولها و نوشته ها صرف نظر می کنیم و به عنوان «بحث آزاد» نظر حضرت آیت الله علامه برقی که از نظر ادای تکلیف شرعی برای از بین بردن بدعت، به خصوص بدعتی که قرآن را نفی می کند، مرقوم فرموده اند و به دفتر مجله فرستاده اند درج می نمایم. نظر ما این است آنچه حقّ و حقیقت است آشکار می شود و تردید نمی تواند برای همیشه مردم را تحت سیطره خود نگاهدارد.))

هچنین در جزوه مذکور گفتیم که: ((اینجانب چون «مکتب اسلام» را خواندم تعجب بسیار کردم زیرا از نویسندگان فاضل آن توقع نداشتم که یک جا بنویسند دعای ندبه منبع إلهام بخشی است برای مبارزات اجتماعی و بر ضدّ ظلم، در صورتی که دعای ندبه منبع إلهام بخشی است برای قبول ظلم و ستم و برای سکوت تا اینکه امام زمان بیاید و خودش اصلاح کند زیرا دعای ندبه می گوید: «أَيْنَ الْمَعْدِّ لِقَطْعِ دَائِرِ الظُّلْمَةِ، أَيْنَ الْمُتَنَتِّزِ لِإِقَامَةِ الْأُمَّتِ وَ الْعِوَجِ، أَيْنَ الْمُرْتَجَى لِإِزَالَةِ الْجَوْرِ وَ الْعُدْوَانِ...؟» یعنی کجا است آن که مهیا شده برای قطع دنباله ستمگران، کجاست آنکه او بیاید کجی‌ها را راست کند، کجاست آن که به او امیدواریم دفع جور و ستم کند؟! معنی این جملات این است که ملت باید منتظر او باشد و دست از پا خطا نکند گویا ملت مکلف نیست جز برای ندبه و زاری و ننه من غریب کردن، تا به همین چیزها دل خود را خوش و حرارت خود را خاموش و ستمگران هم بر خر مراد سوار باشند تا امام بیاید! استعمار چقدر خرسند است که ده‌ها هزار نفر به ندبه و زاری مشغول باشند و به کار او کاری نداشته باشند! شما اگر از هریک از خوانندگان دعای ندبه بررسی آقا در مقابل این همه کفر و جور و ستم چه باید کرد؟ در جواب می گوید امام زمان باید بیاید خودش اصلاح کند!

آیا سزاوار نبود «مکتب اسلام» مطلب به این روشنی را بیان کند و لأقلّ ضدّ آن را نگوید و به خوانندگان خود بگوید که فعلاً دولت و ملت باید برای اصلاح بکوشند و متحد شوند نه اینکه تنبلی را شعار و ندبه و زاری را مدار کار خود قرار دهند .

شخص نادانی از «مکتب اسلام» در شماره ۶ سال ۱۳ سؤالی کرده راجع به دعای ندبه و گوید امام همه جا حاضر و ناظر است و این ما هستیم که او را تشخیص نمی دهیم!! این مجله جواب این جملات شرک آمیز را نداده که صفت لامکانی و حضور در همه جا مخصوص خدای تعالی است که جسم و جوهر و محدود نیست و این شرک به خداست که امام را

متصف به صفات خدایی بدانی آیا مدرک حضور امام در همه جا، چه می باشد؟ کدام دلیل عقلی و شرعی این شرک را تصویب کرده^(۱)؟!

سزاوار بود «مکتب اسلام» او را ارشاد کند نه اینکه آنجا سکوت کند فقط برای تثبیت دعای ندبه قلمفرسایی کند!! آیا نفی شرک بهتر است یا اثبات یک دعا که طرفداران، آن را مستحب می دانند؟! تعجب است که این دعا بیشتر از توحید طرفدار دارد!..... خدای تعالی در صد آیه از قرآن فرموده: غیر مرا نخوانید و غیر مرا قاضی الحاجات ندانید، آیا خواندن امام و رسول مدرکی دارد؟ آیا دعای ندبه خواندن غیر خدا نیست؟ آیا پرهیز از شرک لازم نیست؟ آنان که مسیح یا بودا را می خوانند چرا مشرک می دانید؟.

با این حال آقای رشاد زنجانی نشریه داده و تمام آیاتی که می گوید غیر خدا را نخوانید به میل خود تفسیر به رأی کرده و می گوید مقصود از خواندن غیر خدا به عنوان پرستش است نه به عنوان واسطه^(۲)!! او خیال کرده بین خالق و مخلوق دوری و بُعدی و بلکه واسطه ای می باشد و یا خدا بی خبر از دعای بندگان و یا کر است و یا غیر خدا را مهربانتر از خدا می داند! **أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ** [سوره غافر: ۶۰] را تفسیر کرده به «أَدْعُوا مُقَرَّبِ دَرَكَاهُمْ»!! و تازه خود به دیگران اعتراض دارد که چرا قرآن را تفسیر به رأی کرده اند. قواعد عرف عرب تفسیر کرده، مردود می دانید ولی خودتان بر خلاف قواعد مرتکب تفسیرهای به رأی شده اید و شرک را به جای توحید آورده اید!.

^۱ - ادعای حضور امام در همه جا از دعای ندبه نیز استفاده نمی شود بلکه بعضی از جملات دعا مخالف این ادعاست، چنانکه خواننده دعا خطاب به امامی که انتظار ظهورش را دارد می گوید: «مَتَى تَرَانَا وَ تَرَاكَ = کی شود که تو ما را ببینی و ما تو را ببینیم» طبق این جمله پس از ظهور است که امام می تواند پیروان خود را ببیند نه در حال غیبت. پس چگونه می توان گفت او در همه جا حاضر و ناظر است؟!.

^۲ - ما در صفحات گذشته کتاب حاضر درباره «واسطه» و «وسیله» و به قدر کفایت سخن گفته ایم، مراجعه شود.

اینان خیال می‌کنند که فتوای بی‌مدرک و یا کتاب دعای فلان مقدّس قدیمی اهل غلو برای تثبیت بدعتها مدرک و دلیل می‌شود! در دعای ندبه جسارت کرده به خدا می‌گوید: «وَقُلْتَ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ» یعنی «خدایا تو گفتی اجری که سؤال کردم به سود شماست» در صورتی که خدا از کسی سؤال اجر نکرده بلکه به سول خود فرموده تو چنین بگو: «قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ» و متوجّه نشده که این آیه قرآن کلمه «قُلْ» دارد و نباید قرآن را کم و زیاد کند! خواننده عزیز رجوع کن به سوره سبا آیه ۴۷، تا حقیقت را دریابی.

مختصراینکه نویسنده فاضل متدین نباید طبق میل عوام چیز بنویسد و مانند سایر مجلات روز، عرضه را طبق تقاضا بیاورد! «مکت اسلام» در شماره ۷ همین سال برای تصحیح سند دعای ندبه قول چند نفر آخوند قدیمی اهل غلو را که اهل رجال ایشان را به تقدّس شناخته‌اند، ذکر کرده ما نمی‌دانیم چگونه مقدّسین نهروان مردوداند اَمّا مقدّسین اهل غلو مقبول اند! البتّه قول هیچ کدام سند و مدرک نمی‌شود و قول اینان حجّت نیست. ولی «مکتب اسلام» در اینجا چند اشتباه کرده: یکی اینکه می‌گوید «بزوفری» سازنده دعای ندبه، ثقه و استاد شیخ مفید و در زمان غیبت صغری بوده و شاید^(۱) این دعا را از امام گرفته! ما از غفلت این فضلا تعجب داریم، اولاً: «بزوفری» که ثقه و استاد شیخ مفید است نامش «حسین بن علی بن سفیان» است ولی مؤلف دعای ندبه نامش «محمد بن حسین» و مجهول الحال است. ثانیاً: هیچ کدام نه پدر و نه فرزند در غیبت صغری نبوده‌اند. ثالثاً: ایشان از وکلای ناحیه مقدسه نبوده‌اند تا این دعا را از امام بگیرند^(۲).

^۱ - باید توجه داشت که با «اگر» و «شاید» و «ممکن است» و «احتمال می‌رود» و نمی‌توان موضوعی را اثبات کرد. (فَلَا تَغَافَلْ).

^۲ - در صفحه ۴ جزوه «بررسی دعای ندبه» چنین آمده است: ((..... ابن طاوس این دعا را از امام و رسول نقل نکرده بلکه از بعضی از شیعیان مجهول الحال نقل کرده و عبارت کتاب او این است که می‌نویسد: «ذکر بعض اصحابنا قال قال محمد بن علی بن ابي قرة نقلت من كتاب محمد بن الحسين بن سفیان البزوفري دعاء التدبّه و ذکر انه الدّعاء لصاحب الزّمان.» در این عبارت ابن طاوس چند چیز روشن است: اول اینکه سید

الحمد لله پس از این همه گفتگوهای طرفین، ثابت و محقق شد که دعای ندبه سند و مدرکی نداشته و مردی پیدا نشد که ده هزار تومان جایزه حلال را از نویسنده «بررسی دعای ندبه» یعنی حضرت حجّت الإسلام والمسلمین سیدمجاهد آقای حاج سید «علی احمد موسوی» - دامت فیوضاته - دریافت کند! به هر حال ما بیداری و توفیق همه را خواستاریم، والسلام)).

لازم است بدانیم حتی «حسین بن علی بن سفیان البزوفری» که از او تعریف و تمجید کرده‌اند راوی همان روایتی است که می‌خواسته دوازده مهدی برای مردم بتراشد!!! برای اطلاع از حدیث مذکور ضرور است مراجعه کنید به کتاب شریف «شاهراه اتحاد»، بررسی حدیث نهم تا بدانید که این جناب «حسین بزوفری» از چه کسانی أخذ حدیث می‌کرده است!

مخفی نماند که دکتر علی شریعتی (ره) نیز درباره دعای ندبه مطالبی نوشت که حاج شیخ «محمد تقی شیخ شوشتری» به مطالب او پاسخ داد. ما برای اطلاع خوانندگان محترم نوشته

معلوم نکرده بعضی آن اصحاب که از او نقل کرده کیست و نام او چیست؟ دوّم اینکه محمد بن حسین بن سفیان را صاحب کتب رجال مجهول الحال دانسته‌اند. سوّم اینکه محمد بن حسین بن سفیان در قرآن چهارم بوده و زمان ائمه نبوده تا از امام أخذ کرده باشد و معلوم نیست از کجا و از که این دعا را گرفته، نه از امام اسمی برده و نه از غیر امام! خود مرحوم شیخ عباس در کتاب «هدیه الأحاب» خود (ص ۱۰۶) می‌نویسد این محمد بن حسین سفیان دعای ندبه را در کتاب خود آورده است. چهارم اینکه گوید: این دعا برای صاحب الزّمان است = انه الدّعاء لصاحب الزّمان(ع). خیلی خوب، ولی بیان نکرده به چه مدرک؟ پس معلوم شد که ابن طاوس چنانکه بحار (جلد ۲۲، ص ۲۶۲) از او نقل کرده مدرک صحیحی نشان نداده به عنوان **تسامح در ادلّه سنن** ممکن است این دعا را آورده باشد و دیگران نیز به او اقتدا کرده و اعتماد نموده‌اند در حالی که تسامح در ادلّه سنن در اینجا مورد ندارد و تسامح در سنن در جایی است که به سند ضعیفی به معصوم برسد ولی چون از سنن و مستحبات است مسامحه می‌کنند و ضعف آن را نادیده می‌گیرند [مخفی نماند چنانکه در کتاب حاضر ملاحظه شد اینجانب با این قاعده موافق نیستم] اما اینجا اصلاً سند ضعیفی هم برای آن ذکر نشده، پس جای تسامح نیست الخ))

آن مرحوم و سپس قسمتهایی از جواب علامه شوشتری را نیز در اینجا، می‌آوریم^(۱). امید است که مورد تأمل خواننده گرامی قرار گیرد.

((در دعای ندبه به این مسأله اشاره شده که می‌پرسد: (نمی‌دانم کدام سرزمین تو را دربر گرفته است؟ قرار گاهت کجاست؟ در کوه رَضوی یا ذی طوی...؟). و من نمی‌دانم این دعا که امروز آن را در بسیاری از محافل مذهبی خطاب به امام زمان ما می‌خوانند - و در سالهای اخیر سخت رواج یافته و گروههای خاصی برای این کار تشکیل شده است - چرا سرخ حضرت مهدی را در ذی طوی و کوه رَضوی می‌گیرند که جایگاه «محمد حنفیه»، امام زمان فرقه کیسانیه است که معتقداند در این کوه از انظار مخفی شده و از آنجا ظهور خواهد نمود و پیروانش با ندبه وزاری در پای این کوه و یا از دور، رو به این کوه دعا می‌کردند که خارج شود و قیام نماید. گذشته از اینکه سر نوشت حضرت مهدی، نه در زندگی و نه در غیبت صغری و نه در غیبت کبری و نه پس از ظهور، هیچ رابطه‌ای با این کوه ندارد. اساساً غیبت او بدین صورت نیست که در جای مخصوصی پناه گرفته باشد بلکه همه جا حاضر و ناظر است و این ما هستیم که او را تشخیص نمی‌دهیم.))

قبل از ذکر بقیه مطالب مرحوم شریعتی لازم است توجه شما را به این نکته جلب کنیم که برخلاف مؤلین «مکتب اسلام» که در مورد حضور همه جایی امام، سکوت کردند علامه شوشتری در جوابیه‌اش نوشت: «حضرت مهدی (ع) چون انسان است هم مستقری دارد و هم سیری و هر کدام در وقتی جداگانه و گرنه کسی که همیشه در همه جا بوده و مکان نداشته باشد، ذات مقدس حضرت احدیت - جَلَّ وَ عَلا - ست». (فَتَأْمَلُ جِدّاً فَلَا يَجَاهِلُ). اینک ادامه نامه مرحوم شریعتی:

((بنابراین سؤال از اینکه «تو در کدام جایگاه مخفی بسر می‌بری؟» ظاهراً با نوع غیبت حضرت مهدی موعود شیعه امامی سازگار نیست. مطالعه دقیق متن دعای ندبه که از ائمه ما

^۱ - ما این مطالب را از مجله «کيهان فرهنگي» سال دوّم، فرور دین ۱۳۶۴، شماره اول صفحه ۲۰ و ۲۱ نقل می‌کنیم.

به تصریح و ترتیب نام نمی‌برد و پس از حضرت امیر(ع) - که به تفصیل از مناقب و فضائل وی سخن می‌گوید - ناگهان و بی‌واسطه به امام غائب خطاب می‌کند؛ باز این سؤال را بیشتر در ذهن طرح می‌کند.

به هر حال من این مطلب را فقط به عنوان یک سؤال علمی مطرح می‌کنم نه یک قضاوت قطعی؛ به این امید که به جای دشنام و اتهام، پاسخ معقول منطقی بشنوم و این ابهام در ذهنم رفع شود و اگر کسی که در این مورد مطالعه دارد این مسأله را روشن کند، متنی بر من نهاده است.)

علامه شوشتری درباره سند این دعا خطاب به مرحوم شریعتی نوشت: ((وَأَمَّا در مورد سند دعای ندبه، کتاب «بحار» از کتاب مزار علی بن طاوس نقل می‌کند که: «ذَكَرَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ قَرَّةَ نَقَلْتُ مِنْ كِتَابِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَفِيَانَ الْبَزُوفِيِّ (رض) وَ ذَكَرَ أَنَّهُ الدُّعَاءُ لِصَاحِبِ الزَّمَانِ (ع) وَيُسْتَحَبُّ أَنْ يُدْعَى بِهِ فِي الْأَعْيَادِ الْأَرْبَعَةِ وَ هُوَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ تَسْلِيمًا، اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا جَرَى بِهِ قَضَاؤُكَ فِي أَوْلِيَائِكَ.....» و دعا را تا آخر نقل می‌کند و بعد از آن می‌گوید: « قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْمَشْهَدِيِّ فِي الْمَزَارِ الْكَبِيرِ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ قُرَّةَ نَقَلْتُ مِنْ كِتَابِ أَبِي جَعْفَرِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَفِيَانَ الْبَزُوفِيِّ إِلَى آخِرِهِ مِثْلَ سَيِّدٍ» و ظاهراً مفهوم این فقره از خبر مذکور «وَذَكَرَ أَنَّهُ الدُّعَاءُ لِصَاحِبِ الزَّمَانِ (ع)» این است که «بزوفری» آن را از امام الزمان روایت کرده که بنابراین دعای ندبه انشای خود آن حضرت است^(۱) مثل دعای افتتاح^(۲) و نیز احتمال می‌رود که دعای ندبه انشای «بزوفری» باشد زیرا ممکن است مفهوم فقره مذکور این باشد که دعای ندبه باید برای آن حضرت یعنی برای فرج و گشایش و ظهور وی خوانده شود، به هر حال اصل سند همین است که در «بحار» گفته شده است و اما آنکه در «زادالمعاد»

^۱ - چنانکه گفته‌ایم با «احتمال می‌رود» و «شاید» و «ممکن است» و موضوعی اثبات نمی‌شود. خصوصاً که متن دعای بسیار معیوب است و قطعاً امام دعای معیوب به اُمت تعلیم نمی‌دهد.

^۲ - برای اطلاع از کم و کیف دعای افتتاح ضرور است که مراجعه کنید به کتاب حاضر صفحه ۳۲۱ به بعد.

گفته شده: «دعای ندبه به سند معتبر از حضرت صادق(ع) منقول است که این دعا را در چهار عید بخوانند یعنی روز جمعه، عید فطر، عید قربان، عید غدیر» ظاهراً مؤلف، مراجعه به مدارک نکرده بلکه از خارج نقل کرده و اشتباه نموده است، چه اگر از حضرت صادق(ع) روایت شده بود، در «بحار» که موضوعش ذکر اَسانید و مستندات است، نقل می‌شد. خواننده محترم این قول علامه شوشتری را مقایسه کن با آنچه در کتاب حاضر (حاشیه صفحه ۴۸۰ و ۴۸۱) به نقل از صفحه ۴ جزوه «**پرسی دعای ندبه**» آورده‌ایم.

دیگر آنکه علامه شوشتری نوشته است: «آری در نصوص معتبره^(۱)؟! که از طرف ائمه اطهار(ع) واصل شده، آمده است که جایگاه حضرت مهدی هم در دوران غیبت صغری و هم در دوران غیبت کبری کوه رضوی است!» و سپس روایتی از «محمد بن حسن صفار» نقل کرده که در أخذ حدیث بسیار متساهل بود و نیز حدیثی از کتاب «الغیبه» ابو عبدالله نعمانی آورده که وی نیز هرچه به دستش می‌رسید، در کتابش جمع کرده و اخبار کتابش قابل اعتماد نیست و پرواضح است که صرف نقل اینگونه افراد، موجب اعتبار حدیث نمی‌شود، چنانکه یکی از روایات حدیثی که علامه شوشتری از غیبت نعمانی آورده، منصور بن یونس است که در رجال کشی (ص ۳۹۸) تضعیف شده است.

بنابراین علامه شوشتری صرف نظر از ادعا، «نصوص معتبره‌ای» عرضه نکرده است درحالی که لازم بود که ایشان حدّ اقلّ یک نمونه از آن «نصوص معتبره» را ارائه می‌فرمود. ثانیاً: این ادعا که محلّ اختفای مهدی در غیبت صغری، کوه رضوی می‌باشد بر خلاف آن ادعاست که مهدی به منظور عدم دسترسی دشمنان به او و خلاصی از شرّ ایشان، غیبت کرده! اگر جایگاه او در غیبت صغری معلوم باشد که دشمنان به او دسترسی می‌یافتند.

^۱ - درباره «نصوص معتبره» مربوط به مهدی ضرور است که مراجعه شود به تحریر دوم **عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول**، ص ۶۲۳ تا ۶۴۱ و ص ۶۵۱ تا ۶۵۵ و ۷۹۴ تا ۸۰۸ و نیز کتاب نگارنده موسوم به «تحقیق علمی در احادیث مهدی».

ثالثاً: چنانکه در کتاب شریف «شاهراه اتحاد» (ص ۲۳۷ تا ۲۶۵) اثبات گردیده «نصوص معتبره» (۱۹!) که امروزه در کتابها دربارهٔ ائمهٔ اثنی عشر می‌بینیم، بعداً جعل گردیده و بر خلاف ادعا، به هیچ وجه معتبر نیستند.

درحالی که در زمان هریک از ائمه، امام بعدی برای مردم معلوم نبود چگونه ممکن است که ائمه از جمله امام باقر و صادق - علیهما السلام - هم دربارهٔ غیبت و هم دربارهٔ دفعات غیبت و هم دربارهٔ مکانهای اختفای امام دوازدهم و «نصوص معتبره» (۱۹!) به مردم عرضه کرده باشند؟!!

استاد «محمد باقر بهبودی» نوشته است: ((اینکه [علمای ما دربارهٔ کسی] می‌گویند: «فلانی کیسانی است» و معتقد بود محمد بن علی فرزند حنفیه، امام چهارم است و همانا او وفات نیافته بلکه در کوه رضوی غیبت کرده و در آینده خروج خواهد کرد و پس از اینکه زمین از ظلم و جور پرشد آن را از عدالت و دادگری سرشار خواهد ساخت! [و یا می‌گویند: «فلانی نا ووسی است» و معتقد بود جعفر بن محمد همان مهدی است که در آینده قیام نموده و زمین را از عدل و داد پر می‌کند [و یا می‌گویند: «فلانی واقفی است» و معتقد بود موسی بن جعفر وفات نیافته بلکه در کوه رضوی غائب گردیده و در آینده خروج خواهد نمود و زمین را از عدل و داد سرشار خواهد ساخت! قدمای أصحاب ما [شیعیان] در غیبت صفری و پس از آن اینگونه اعتقادات را موجب طعن راوی دانسته و بنابه روش معهودشان دربارهٔ ضعفاء، به آنچه که فقط از معتقدین به این فرق، روایت شده بود عمل نمی‌کردند اما متأخرین [از علمای ما] احادیث ایشان را در ابواب فقه می‌آوردند و اگر روایت موافق رأیشان باشد دربارهٔ طعن و جرح راوی سکوت کرده [و چیزی نمی‌گویند] و هرگاه روایت مخالف رأیشان باشد بنابه روشی که [شیخ الطائفه] ابو جعفر طوسی در کتابش «تهذیب الأخبار» (یا تهذیب الأحام) ابداع کرده احادیث آنها را مورد طعن و جرح قرار می‌دهند!!

همانا ترتیب امامت ائمهٔ اثنی عشر به عنوان اشخاص معین و معلوم و مشخص - چنانکه امروز ما آنها را می‌شناسیم - از آغاز محقق [و آشکار] نبود بلکه دوره به دوره و زمانی پس از زمان دیگر، تحقق یافت..... و بدین سبب است که می‌بینیم خواص [أصحاب ائمه] کسانی

را نزد امام حاضر اعزام کرده و از او درخواست می‌کردند که قائم به امر امامت پس از خود را معرفی کند و آنان نیز پاسخ آنها را جز در صورت تنگی وقت و در صورت ایمن بودن از شرّ دشمنان نمی‌دادند بدین سبب نصوص کم بود و اخبار بر آنان پوشیده و نادیده می‌ماند و شبهات و شکوکِ ظلمانی در سینه‌هایشان راه می‌یافت و هر امامی که از ائمه عترت طاهره درمی‌گذشت شیعیان با اینکه درمیانشان فقها و متکلمین بزرگ و حفاظ حدیث و امنای دین وجود داشتند، [اما با این حال] در امام قائم پس از او (= امام متوفی) اختلاف کرده و نمی‌دانستند امامت که را بپذیرند و به چه مرجعی مراجعه کنند!! درحالی‌که اگر این نصوص فراوان که برای ما روایت می‌شود، در زمان غیبت صغری و یا اندکی قبل از آن، در دسترسشان می‌بود کارشان به این تفرقه فاضح و اظهار اقوال باطل نمی‌انجامید و چندین سال برای اساطین و بزرگان مذهب تردید و حیرت رخ نمی‌داد و نیازی نمی‌دیدند که برای زدودن سرگردانی و حیرت و اثبات مسئله غیبت، بدین کثرت [که می‌بینیم] به تألیف کتب شتاب و اهتمام ورزند.^(۱)

^۱ - ((وَأَمَّا قَوْلُهُمْ «فُلَانٌ كَيْسَانِيٌّ» كَمَا يَعْتَقِدُونَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ الْحَنْفِيَّةِ هُوَ الْإِمَامُ الرَّابِعُ وَأَنَّهُ لَمْ يَمُتْ بَلْ غَابَ فِي جَبَلِ رَضْوَى وَيَسْتَخْرِجُ وَيَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا بَعْدَمَا مُلِّقَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا «فُلَانٌ نَاوُوسِيٌّ» كَمَا يَعْتَقِدُ بِأَنَّ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ هُوَ الْمُهَدِيَّ وَسَيِّبَعْتُ وَبِمَلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا «فُلَانٌ وَاقْفِيٌّ» كَمَا يَعْتَقِدُ بِأَنَّ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ لَمْ يَمُتْ بَلْ غَابَ فِي جَبَلِ رَضْوَى وَ سَيَخْرُجُ وَ يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا. فَكَانَتْ الْقُدَمَاةُ مِنَ اصْحَابِنَا فِي عَهْدِ الْغَيْبَةِ الصَّغْرَى وَ بَعْدَهَا، يَعُدُّونَ هَذِهِ الْمَعْتَقَدَاتِ طَعْنًا وَ لَا يَعْمَلُونَ بِمَا تَفَرَّدَ أَحَدٌ مِنْ هَؤُلَاءِ الْفِرَقِ مَشِيًّا عَلَى سِيرَتِهِمُ الْمَعْهُودَةِ فِي اصْحَابِ الضَّعْفِ وَ الْمُتَأَخَّرُونَ مِنْهُمْ يَرُدُّونَ أَحَادِيثَهُمْ فِي ابْوَابِ الْفِقْهِ فَإِذَا كَانَتْ مُوَافِقَةً لِأُرْيَاقِهِمْ يَسْكُتُونَ عَنِ الطَّعْنِ فِيهِمْ وَ إِذَا كَانَتْ مُخَالَفَةً لِأُرْيَاقِهِمْ يَرُدُّونَ أَحَادِيثَهُمْ بِالطَّعْنِ فِيهِمْ مَشِيًّا عَلَى الْخُطَّةِ الَّتِي أَبْدَعَهَا أَبُو جَعْفَرٍ الطُّوسِيٌّ فِي كِتَابِهِ «تَهْذِيبِ الْأَخْبَارِ» فَإِنَّ سِيَاقَ الْإِمَامَةِ فِي الْأُئِمَّةِ الْإِثْنِي عَشَرَ بِأَعْيَانِهِمْ وَ أَشْخَاصِهِمْ — عَلَى مَا نَعْرِفُهُمُ الْيَوْمَ — لَمْ يَكُنْ مُتَحَقِّقًا مِنْ أَوَّلِ الْأَمْرِ وَ إِنَّمَا تَحَقَّقَ دَوْرًا قَدُورًا وَ عَهْدًا فَعَهْدًا وَ لِذَلِكَ نَرَى الْخَوَاصَّ مِنْهُمْ كَانُوا يَفِدُونَ إِلَى الْإِمَامِ الْحَاضِرِ وَ يَلْتَمِسُونَ مِنْهُ أَنْ يُعَرِّفَهُمُ الْإِمَامَ الْقَائِمَ مِنْ بَعْدِهِ فَلَا يُجِيبُهُمْ إِلَّا عِنْدَ ضَيْقِ الْمَجَالِ وَ الْأَمْنِ مِنَ الْأَعْدَاءِ وَ لِذَلِكَ قَلَّتِ النَّصُوصُ وَ عَمِيَّتِ الْأَنْبَاءُ عَلَيْهِمْ وَ دَخَلَتْ الشُّبُهَاتُ الْمُظْلِمَةُ فِي صُدُورِهِمْ. كُلَّمَا مَضَى إِمَامٌ مِنْ أُمَّةِ الْعِتْرَةِ الطَّاهِرَةِ، اخْتَلَفَتِ الشُّبُهَاتُ فِي الْإِمَامِ الْقَائِمِ مِنْ بَعْدِهِ لَا يَدْرُونَ بِمَنْ يَأْتُونَ وَ إِلَى مَاذَا

بنابراین علامه شوشتری دلیلی بر ادعای خود نیاورده و چه بسا که دقیقاً بر خلاف ادعای ایشان، جاعلین احادیث و ادعیه، برای رقابت با فرق متنازع و از میدان به در کردن ایشان، کوه رضوی و ذی طوی را از فرقه کیسائیّه یا وافقیّه یا که به لحاظ زمانی متقدم بر مدعیان غیبت پسر حضرت عسکری بوده‌اند، گرفته باشند و نه بالعکس.

عقلاً نیز موجه نیست که دعای ندبه منسوب به یکی از ائمه باشد زیرا امام اول تا یازدهم همگی عاقل و کامل بودند و می‌دانستند که امام دوازدهم به دنیا نیامده و غائب نشده و کسی که به دنیا نیامده چگونه در این دعا به او می‌گویند: «لَيْتَ شِعْرِي أَيْنَ اسْتَقَرَّتْ بِكَ النَّوَى بَلْ أَيُّ أَرْضٍ تُفْلِكُ أَوْ تَرَى أَرْضِي أَوْ بَرِضِي أَوْ غَيْرَهَا أَمْ ذِي طَوَى بِنَفْسِي أَنْتَ مِنْ مُعَيَّبٍ لَمْ يَخْلُ مِنَّا = ای کاش می‌دانستم محلّ نزول تو کجاست و یا کدام زمین و یا خاک تو را دربر گرفته آیا [برکوه] رضوی هستی یا غیر از آن، یا [برکوه] ذی طوی قرار داری به جان خودم سوگند تو غائبی هستی که از میان ما بیرون نیستی.....».

آیا درست است که امام صادق یا امام جواد یا به نواده خود که به دنیا نیامده و غائب نشده، بگوید تو کجایی من می‌خواهم تو را ببینم که در کدام کوه منزل گزیده‌ای؟! آیا ائمه نمی‌دانستند که او به دنیا نیامده و هنوز کوه نشین نشده؟! شاید می‌گویند امام دوازدهم خود این دعا را برای خودش خوانده و از فراق خود ندبه و ناله می‌کند!!! آیا ممکن است امام جای خودش را نداند و بگوید کاش می‌دانستم تو (یعنی خودم) کجایی و کدام زمین تو را (یعنی خودم را) دربر گرفته؟! آیا کسانی که این دعا را به امام نسبت می‌دهند، حیا نمی‌کنند?!.

يَرْجِعُونَ؟ مَعْ أَنْ فِيهِمْ كِبَارُ الْمُفْهَاءِ وَ الْمُتَكَلِّمِينَ وَ حَقَّاقِ الْحَدِيثِ وَ أَمْنَاءِ الدِّينِ وَ لَوْ كَانَتْ عِنْدَهُمْ وَفِي مُتَنَاقُهِمْ هَذِهِ التَّصَوُّصُ الْكَثِيرَةَ الَّتِي تُرَوَّاهَا مِنْ عَهْدِ الْغَيْبَةِ الصَّغْرَى وَقِيلَهُ بِقَلِيلٍ لِمَا أَلَّ بِهِنَّ الْأَمْرُ إِلَى هَذِهِ التَّفْرِقَةِ الْفَاضِحَةِ وَ الْقَوْلِ بِالْأَهْوَاءِ الْبَاطِلَةِ وَ لِمَا وَقَعَتِ الْحَيْرَةُ لِأَسَاطِينِ الْمَذْهَبِ وَ أَرْكَانِ الْحَدِيثِ سِنَوَاتٍ عَدِيدَةٍ وَ كَانُوا فِي غَنَى أَنْ يَتَسَرَّعُوا إِلَى تَأْلِيفِ الْكُتُبِ لِإِثْبَاتِ الْغَيْبَةِ وَ كَشْفِ الْحَيْرَةِ عَنْ قُلُوبِ الْأُمَّةِ بِهَذِهِ الْكُتُبِ ((معرفة الحديث، شيخ محمد باقر البهبودي، مركز انتشارات علمي و فرهنگي، ص ۹۰ تا ۹۴ و ۱۰۹)).

اشکال دیگر ما به علامه شوشتری این است که ایشان اصلاً مضامین معیوب این دعا را به روی خود نیاورده!! درحالی که لازم بود برای بیداری مردم، عیوب این دعا را بیان کند. جای تعجب بسیار است که به جای تبیین عیوب این دعا، در خاتمه نامه خود نوشته است: «البته چه بهتر که کارهای خوب^(۱) زیاد شوند و شاید به امید گشایش و فرج به این دعا متوسل می‌شوند، چه خداوند فرموده: **أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ**!!»

می‌گوییم خداوند فرموده: مرا بخوانید، تا شما را اجابت کنم» و نفرموده مخلوقات و مقربین مرا بخوانید، درحالی که مردم دعای پر از عیب ندبه و نظایر آن را در همه جا و همه وقت می‌خوانند و امامی را که به قول شما «هم مستقری دارد و هم سیری و هر کدام در وقتی جداگانه الخ» در همه جا حاضر و ناظر و شنوای دعای خود می‌دانند!! بنابراین خواندن دعاهایی از قبیل دعای ندبه هیچ ارتباطی به خواندن خدا ندارد و البته این موضوعی نیست که بر علامه شوشتری پوشیده باشد! (فتأمل)

متأسفانه امت اسلامی امروز از سنت رسول خدا(ص) فاصله گرفته و به بدعتها آلوده شده و مردم کارهایی را به نام دین خدا انجام می‌دهند که در صدر اسلام نبوده و رسول خدا(ص) انجام نداده است که یکی از این بدعتها خواندن دعای ندبه است. حال اگر کسی بخواهد این مطلب را به مردم بفهماند دگاندارانی که سالها به نام دین این کارها را انجام داده اند و به جاه مال رسیده‌اند، مانع می‌شوند و به فرد خیرخواهی که بخواهد مردم را آگاه ساخته و از بدعت برهاند، هزاران تهمت و افتراء می‌زنند و چنان هیاهو می‌کنند که دیگر کسی به سخن او توجه نکند و از وی کناره بگیرند. البته مردم نیز مقصّراند که حاضر نیستند در مسائل دینی تأمل و تفکر کنند و شاید فهمیدن مطالب دینی را وظیفه خود نمی‌دانند!! و این صفت مردم موجب رواج بدعتها شده است. البته مروّجین بدعت نیز بدعتهای خود را به دین خدا و رسول و امام نسبت می‌دهند و مردم نیز دربارهٔ صحّت و سُقم این نسبتها دقت نمی‌کنند. وضع امروز ما

^۱ - البته پرواضح است که اشاعه دعاهای جعلی با مضامین نادرست و برخلاف تو حید قرآنی، به هیچ وجه جزو «کارهای خوب» محسوب نمی‌شود. (فَلَا تَجَاهِلْ)

کاملاً مطابق حدیثی است که حضرت عسکری (ع) فرموده که: «سَيَأْتِي زَمَانٌ عَلَى النَّاسِ ... السُّنَّةُ فِيهِمْ بِدْعَةٌ وَ الْبِدْعَةُ فِيهِمْ سُنَّةٌ، كُلُّ جَاهِلٍ عِنْدَهُمْ خَيْرٌ لَا يُمَيِّزُونَ بَيْنَ الْمُخْلِصِ وَ الْمُرْتَابِ وَ لَا يَعْرِفُونَ الصَّانَ مِنَ الدُّنَابِ عُلَمَائِهِمْ شِرَارُ خَلْقِ اللَّهِ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ لِأَنَّهُمْ يَمِيلُونَ إِلَى الْفَلَسَفَةِ^(۱) وَ التَّصَوُّفِ..... الخ» «به زودی زمانی بر مردم بیاید که سنت و روش اسلام در میان ایشان بدعت [پنداشته] شود و بدعت در میان ایشان سنت [محسوب] می شود هر جاهلی نزد ایشان آگاه و خبیر است!! مخلص [خیر خواه] را از شکاک تمیز نمی دهند و میش را از گرگها باز نمی شناسند! علمای ایشان بدترین خلق خدا بر روی زمین اند زیرا به فلسفه و عرفان بافی مایل اند.....». (سفینه البحار، ج ۲، ص ۵۷) در این احوال است که آشنایان به قرآن و مسائل اسلام باید برای بیداری مسلمین با رنج و زحمت و مرارت بکوشند تا مسؤولیت الهی را از گردن خویش بردارند و به اجر جزیل پروردگار نائل شوند.

به هر حال یکی از کارهای بی مدرکی که به نام دین انجام می شود خواندن دعای ندبه است که بسیاری از عبارات و جملات آن بر خلاف کتاب خدا و عقل و تاریخ است و ما به زبان ساده پاره‌ای از آنها را به عنوان نمونه و به منظور ادای وظیفه، ذکر می کنیم:

۱- خطایی که درباره آیه ۴۷ سوره «سبا» مرتکب شده^(۲).

۲- می گوید: «يَا بَنَ النَّبِيَّ الْعَظِيمِ» «ای پس نبأ عظیم» معلوم می شود تحت تأثیر اخبار مجعوله که گفته اند مقصود از «نَبَأُ عَظِيمٍ» حضرت علی (ع) است می خواهد بگوید امام زمان فرزند علی (ع) است که همان نبأ عظیم است! درحالیکه سوره صاد (آیات ۶۷ و ۶۸) و هم سوره نبأ هر دو در مکه نازل شده‌اند و در آن زمان کسی درباره پسر عموی پیغمبر با آن حضرت اختلاف نداشت تا خدا آیه نازل کند بلکه مکیان درباره قیامت با پیامبر اختلاف داشتند. درباره «نبأ عظیم» در کتاب حاضر به قدر لازم گفته ایم، مراجعه شود. (ص ۳۸ و ۳۹).

^۱- مخفی نماند که باید بین تبعیت از عقل سلیم و مکاتب خرافی و متعبد فلسفی که میان اقوام مختلف دنیا رواج دارد، تفاوت قائل شویم. (فلاتجاهل)

^۲- ر.ک. کتاب حاضر، ص ۴۸۰.

۳- می گوید: « جَعَلْتَ أَجْرَ مُحَمَّدٍ - صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ - مَوَدَّتَهُمْ فِي كِتَابِكَ فَقُلْتَ : قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ » (پروردگارا) پاداش محمد - درود تو بر او و خاندانش باد - را در کتابت، دوستی ایشان (= آل البيت) قرار دادی و فرمودی: بگو من مزد [رسالت] از شما نمی خواهم مگر دوستی در امر خویشاوندی را!^۱

بافنده دعای ندبه مانند سایر خرقائین مدعی است که دوستی با اهل بیت رسول خدا(ع) مزد رسالت اوست و این ادعا با قرآن و عقل و تاریخ مخالف است.^(۱) ما درباره این آیه شریفه در کتاب «عرض اخبار اصول با قرآن و عقول» (ص ۵۹۳ تا ۵۹۵ و ۷۲۶) به قدر لازم سخن گفته ایم و در اینجا تکرار نمی کنیم فقط در اینجا یادآور می شویم چنانکه در آیات ۲۱ و ۲۲ و ۲۴ سوره مکی شوری ملاحظه می شود، خطاب آیات فوق به مشرکین مکه است که پیغمبر را قبول نداشتند تا اینکه اجر رسالت او (یعنی به قول شما دوستی اهل بیت) را پذیرند بنابراین پیامبر از مردمی که او را قبول ندارند و با او مخالفت و مبارزه می کردند چگونه اجر رسالتش (به قول شما دوستی اهل بیتش) را می خواهد؟! «أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟» ثانیاً: در مکه هنوز امام حسن و امام حسین - عَلَيْهِمَا السَّلَام - ولادت نیافته بودند تا پیامبر به مشرکین بگوید مزد رسالتم دوست داشتن آنهاست!. ثالثاً: اگر لفظ «الْقُرْبَى» را به معنای مورد پسند شما بگیریم معنای آن بسیار و سیعتر از «اهل بیت» ادعایی شما خواهد بود. به چه دلیل

^۱ - مخفی نماند ما مودت خویشاوندان مؤمن رسول خدا(ص) را لازم می دانیم ولی نه به سبب آیه ۲۳ سوره شوری بلکه به دلیل آیات و روایات دیگر، چنانکه خدا فرموده: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» [سورة التوبة: ۷۱] «مردان و زنان مؤمن دوست و دوستان یکدیگرند» و آیات بسیار دیگر و البته اهل بیت و خویشاوندان مؤمن پیغمبر، افراد کامل مؤمنین می باشند که مودت و محبت ایشان بر هر مسلمانی لازم است ولی این موضوع ارتباطی به بحث ما درباره سوره مکی شوری ندارد و در موضوع حُب آل رسول باید به آیات دیگر مراجعه شود.

شما آن را به معنای «أهل بیت» و أهل بیت راهم به معنای مورد پسند خودتان محدود می‌کنید؟!.

با توجه به اشکالات متعدّد نظر شما، کسانی که از تاریخ و سیره پیامبر(ص) اطلاع کافی دارند به خوبی می‌دانند که پیامبر اکرم(ص) علاوه بر غُلقه قبیله‌ای و عشیره‌ای با بسیاری از أهل مکه رابطه خویشاوندی داشت لذا خدا به آن حضرت می‌فرماید به أهل مکه بگو من در برابر رنجها و زحماتی که برای دعوت شما به دین و آیین الهی و توحید پروردگار می‌کشم هیچ مزدی نمی‌طلبم ولی توقع دارم اصل دوستی و عدم دشمنی به سبب قرابت و خویشاوندی را که ربطی به اختلاف ما ندارد و مورد قبول شما نیز هست، رعایت کنید و با من درست و غیر خصمانه رفتار کنید زیرا دشمنی و توطئه علیه من، بر خلاف مقتضای قرابت و خویشاوندی است.

حال ملاحظه کنید کسی که «ذی‌القربی» و «ذوی‌القربی» را از «فی‌القربی» تمییز نداده، از خود دعایی بافته و با آیات قرآن بازی کرده است! و بی‌پروا به خدا نسبت داده که خداوندان تو اجر رسالت پیامبر را دوستی خویشاوندان او قرار داده‌ای!! و در واقع از شیطان پیروی کرده و کار حرامی مرتکب شده و غافل بوده که قرآن فرموده: **إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ** [سورة الأعراف: ۳۳] «همانا پروردگارم حرام فرموده که بر خدا آنچه را که نمی‌دانید، بگویید» و فرموده: **وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ** [سورة البقرة: ۱۶۸-۱۶۹] «گامهای شیطان را پیروی مکنید که دشمن آشکار شماست و همانا شما را فرمان می‌دهد که بر خدا آنچه را که نمی‌دانید بگویید».

۴- می‌گوید: «يَا بَنَ مَنْ دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ ذُنُوبًا وَاقْتِرَابًا مِنَ الْعَلِيِّ الْأَعْلَىٰ» (ای فرزند کسی که [در شب معراج] به قدر دو کمان یا کمتر نزدیک شد و نزدیکتر آمد در نزدیکی و قرب به خداوند و الای اعلیٰ!! واضح است که این جملات اشاره است به

قرآن کریم که فرموده: **إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ** [سورة النجم: ۴-۱۰] «این [قرآن] جز وحی نیست که بدو فرستاده می‌شود که آن را سرش بس نیرومند بدو آموخته است سرش نیرومند [مسلط] ایستاد درحالی که در افق برین بود آنگاه نزدیک شد و نزدیکتر آمد [تا بدانجا که فاصله‌اش به قدر] دو کمان یا نزد یکتر بود، آنگاه به بنده او [بنده خدا] وحی کرد آنچه را که وحی کرد».

در این آیات شریفه، خدا اوصاف جبرئیل امین را بیان فرموده که چگونه بر رسول خدا حضرت محمد(ص) آشکار و به او نزدیک شده و آیات الهی را به او وحی نموده است. اما بافنده دعا خیال کرده آیات فوق اوصاف پیامبر(ص) است لذا امام زمان را فرزند رسول خدا(ص) که به خیال او چنین اوصافی داشته قرار داده است و لذا خطاب «ای فرزند کسی که نزدیک شد و نزدیکتر شد» را به او گفته است!! پس از آن از خود چیزی افزوده که موجب کفر است زیرا گفته «ذُنُوبًا وَ اقْتِرَابًا مِنَ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى» که در این جمله می‌خواهد بگوید جدّ امام به خدای و الای اعلیٰ نزدیک شد!! درحالیکه «ذُنُوبًا» قرب مکانی است و به همین سبب در قرآن از مقیاس کمان برای بیان فاصله استفاده شده، بنابراین جاعل دعای ندبه برای خدای متعال مکان قائل شده است!! به هر حال بافندگان وقتی قافیه جور شود، هرچه بخواهند می‌گویند!! نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الضَّلَالَةِ.

۵- در مورد آیه تطهیر (الأحزاب: ۳۳) و درباره «وسیله» که در این دعا ذکر گردیده نیز رجوع کنید به **عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول** (۵۷۳ تا ۵۸۲) و کتاب حاضر (صفحه ۲۱۰ به بعد).

۶- می‌گوید: «فَكَانُوا هُمُ السَّبِيلَ إِلَيْكَ» «ایشان (= ائمه) راه به سوی تو بوده‌اند» و یا می‌گوید: «يَا بَيْنَ الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ» «ای پسر صراط مستقیم» و یا می‌گوید «يَا بَيْنَ السُّبُلِ الْوَاضِحَةِ» و یا می‌گوید: «أَيْنَ السَّبِيلُ بَعْدَ السَّبِيلِ؟!!» ما درباره این موضوع به قدر لازم در

همین کتاب سخن گفته‌ایم (ص ۴۴۸ تا ۴۵۰) لذا در اینجا به ذکر این نکته اکتفا می‌کنیم که قرآن کریم پس از بیان حرام بودن شرک و کشتن فرزندان از بیم فقر و قتل نفس و زشتکاریهای نهان و آشکار و (الأنعام: ۱۵۱ و ۱۵۲) یعنی دعوت به ترک محرّمات و عمل به واجبات، می‌فرماید: **وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ ذَٰلِكُمْ وَصَّيْنَاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ** [سورة الأنعام: ۱۵۳] «و همانا این است راه راست من، پس آن را پیروی کنید و دگر راهها را پیروی مکنید که شما را از راه او جدا و پراکنده می‌سازد، اینهاست که [خدا] شما را بدان سفارش فرموده، باشد که پارسایی کنید» و دین بدون تحریف و خالص ابراهیمی را صراط مستقیم شمرده (الأنعام: ۱۶۱) و به رسول خود فرموده: **وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ۗ أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ** [سورة الشورى: ۵۲ و ۵۳] «و همانا تو هر آینه به راهی راست ره می‌نمایی، راه خداوندی که از آن اوست هر آنچه در آسمانها و هر آنچه در زمین است، آگاه باشید که همه امور به سوی خدا باز می‌گردد».

بنابراین قرآن پیامبر را سالک صراط و راه مستقیم دانسته نه خود راه! بدیهی است که پیغمبر و حضرات ائمه سالک سبیل الله و صراط مستقیم بودند، نه خود سبیل. اما چه می‌توان کرد که بافنده دعا هر چه خواسته و هوای نفس او حکم کرده، آورده است و علمای ما نیز ساکت اند!!

۷- بافنده دعای خواهد بگوید حضرت علی (ع) ریسمان محکم خداست لذا او را «حبل الله المتين» خوانده در حالی که خدا که در قرآن فرموده: **وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا** [سورة آل عمران: ۱۰۳] «همگی به ریسمان الهی چنگ زنبد و پراکنده نشوید» طبعاً خود آن حضرت نیز باید به این آیه عمل کند و هر عاقل منصفی می‌فهمد که آیه نمی‌گوید حضرت علی به خودش معتصم شده و پراکنده نشود و یا پیغمبر به حضرت علی (ع) معتصم شود!! مضافاً بر اینکه تکلیف باید برای همه مقدور باشد اما در زمان ما علی (ع) نیست و بسیاری

از اقوال که به او نسبت داده‌اند گفته آن حضرت نیست و ما به حضرتش دسترسی نداریم که بدانیم کدام یک از این اقوال واقعاً گفته‌اوست بنابراین توانایی آنکه به او جنگ زنی، نداریم ولی خدا به چیزی تکلیف فرموده که همیشه در دسترس باشد و آن قرآن است که باید به آن جنگ زد و باید حتی اقوال منسوب به علی و اولادش - عَلَيْهِمُ السَّلَام - را نیز با آن سنجید.

چنانکه در زیارت و زیارتنامه (ص ۲۷۳) گفته‌ایم حضرت علی (ع) خود نیز قرآن را حبلُ الله شمرده نه خودش را و فرموده: «إِنَّ اللَّهَ - سُبْحَانَهُ - لَمْ يُعْطِ أَحَدًا مِثْلَ هَذَا الْقُرْآنِ، فَإِنَّهُ حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينُ وَ سَبِيَّةُ الْأَمِينِ» «همانا خداوند سبحان به احدی همچون این قرآن عطا نفرموده، همانا آن حبل متین پروردگار و سبب [هدایت] امن آور اوست» (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶) پس معلوم می‌شود خود علی (ع) هم باید به این حبل جنگ بزند نه آنکه خودش حبل باشد، چنانکه خدا فرموده: **وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ** [سورة الأعراف: ۱۷۰] «و کسانی که به کتاب [خدا] جنگ زده و نماز برپا داشته‌اند همانا ما پاداش اصلاحگران را تباہ نسازیم» و قطعاً آنمه بیش از دیگران به کتاب خدا و حبل الله جنگ می‌زنند نه آنکه خود حبل الله باشند. بنابراین بافنده دعا بر خلاف قرآن بر خلاف قول امام بافته است!.

۸- می‌گوید: «يَابْنَ مَنْ هُوَ فِي أُمَّ الْكِتَابِ لَدَى اللَّهِ عَلِيٌّ حَكِيمٌ» «ای پسر آنکه در أم الكتاب (أصل کتاب = لوح محفوظ) نزد خدا علی و حکیم است!! و صفت «علی» را به معنای اسمی یعنی علی بن ابی طالب (ع) گرفته و امام زمان را فرزند او خوانده است!! آری، جاعلین دعا در عوض اینکه دیگران داروهای مفید و هواپیما و ناوهای عظیم و می‌سازند از «علی» و صفی، «علی» اسمی می‌سازند!!!.

لازم است خواننده محترم بداند که خدا در قرآن کریم فرموده: **حَمَّ وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْءَانًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ** [سورة الزخرف: ۱ تا ۴] «حم، به این کتاب مبین و روشن سوگند که ما آن را قرآنی به زبان عربی

قرار دادیم باشد که بیندیشید [و در آن تأمل کنید] و همانا این [کتاب] در اصل کتاب (= لوح محفوظ) نزد ما و الا و با حکمت و استوار است».

چنانکه ملاحظه می کنید آیات فوق که در سوره مکی زخرف آمده، راجع به قرآن است و دو لفظ «علی حکیم» صفت قرآن اند نه اینکه اسم باشند و ربطی به حضرت علی (ع) ندارند و اصولاً در مکه مسأله ولایت و خلافت علی (ع) به هیچ وجه مطرح نبود و مشرکین مکه قرآن را قبول نداشتند و اگر بخواهیم «علی» را در این آیات اسم محسوب کنیم آیات قرآن را بی تناسب و ارتباط بایکدیگر شمرده ایم و بلاغت قرآن را نادیده گرفته ایم. (فتأمل).

۹- می گوید: «و سَأَلْتُكَ لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ فَأَجَبْتَهُ وَ جَعَلْتَ ذَلِكَ عَلِيًّا» «و از تو درخواست نمود که در اُمم آخر دارای لسان صدق باشد و تو اجابت فرمودی و آن را علی قرار دادی». چنانکه در مجله «رنگین کمان» گفته ام: ((یک نفر آخوند خرافی نشریه صادر

کرده و می گوید مقصود از آیه ۸۴ سوره شعراء که حضرت ابراهیم عرض کرده: «وَأَجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ» علی بن ابی طالب است!! چرا؟ برای اخبار مجعوله غلاة و برای حفظ دعای ندبه!! ما به چنین آخوندی کاری نداریم ولی از نویسندگان «مکتب اسلام» که دارای دانش و فضل اند توقع داریم که به عوض بیان حقائق، تعصبات باطله و خرافات را تأیید نمایند و قرآن را بیش از هر چیز مراعات کنند. «مکتب اسلام» می نویسد مقصود از «عَلِيًّا» در قصه حضرت ابراهیم «و جَعَلْتَ ذَلِكَ عَلِيًّا» که در دعای ندبه آمده، علی وصفی است که به معنای «عالی و کامل» باشد. خیلی خوب، قبول، ولی با آن کسی که عده ای از عوام او را حجة الإسلام می دانند و آمده بر ضد نظریه «مکتب اسلام» نشریه صادر کرده، چه باید کرد؟ این آقا می گوید طبق تفسیر ائمه و تمام علمای شیعه مقصود از «عَلِيًّا» در اینجا علی اسمی یعنی علی بن ابی طالب (ع) است!! آیا جلوی این حجت الإسلام و این تفاسیر را چه کسی باید بگیرد؟ آیا مروّجین اسلام چرا ضد و نقیض یکدیگر می گویند؟ آیا «مکتب اسلام» این تفاسیر را ندیده و اگر دیده چرا نادیده گرفته کسانی را که قرآن را از اعتبار ساقط کرده اند؟..... الخ».

۱۰- می گوید: «وَأُودِعْتُهُ عِلْمَ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ إِلَى انْقِضَاءِ خَلْقِكَ» (پروردگارا) و علم آنچه بوده (= گذشته) و آنچه خواهد بود (= آینده) تا زمان انقضای خلقت را به او (پیامبر) به ودیعت داری!! درحالی که این قول بر ضد قرآن است که فرموده پیامبر زمان قیامت را نمی داند و نمی داند فردا چه خواهد شد و یا در کدام سر زمین وفات می یابد و نمی داند در قیامت او و سایرین چه می کنند (الأعراف: ۱۸۷، لقمان: ۳۴، الأحقاف: ۹). اگر رسول خدا (ع) همه چیز را می دانست، در مسائلی که به او رجوع می شد فوراً جواب می داده و احتیاجی به اینکه منتظر وحی شود، نبود. چنانکه درباره سؤالاتی که در سوره کهف آمده تا چندین روز که وحی نازل نشد، آن حضرت ندانست که چه جواب بگوید. پس این ادعا با حقائق تاریخ و سیره پیغمبر نیز مخالف است.

مخفی نماند که این ادعای باطل مطابق است با احادیث باب ۱۰۶ «کافی» کلینی و همچنین جمله ای که می گوید: «أَيْنَ بَابُ اللَّهِ الَّذِي مِنْهُ يُؤْتَى» «کجاست آن در خدا که از آن وارد شوند؟» مطابق است با باب ۷۰ «کافی» و جمله ای که می گوید: «أَيْنَ وَجْهُ اللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْأَوْلِيَاءُ» «کجاست آن وجه خدا (= امام منتظر) که دوستان به سوی او رو کنند؟». مشابه است با باب ۴۶ «کافی» (باب النوادر) و لازم است که خواننده محترم باب ۱۰۶ و ۷۰ و ۴۶ و صفحه ۲۱۳ و ۲۸۴ کتاب «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» را مطالعه کند تا صحت و سقم این جملات برایش معلوم شود.

البته، جمله سوم (أَيْنَ وَجْهُ اللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْأَوْلِيَاءُ) مشابه خرافات صوفیه هم هست که می گویند هر که خدا را عبادت می کند باید به وجه و صورت پیر و مرشد خود توجه کند و طلعت او را در نظر آورد!! چنانکه «صفی علیشاه» همین مطلب را در کتاب به اصطلاح

تفسیرش (!؟) در تفسیر آیه: **إِيَّاكَ نَعْبُدُ** سوره مبارکه «حمد» گوید:

این عبودیت ز عشق است و نیاز

طاعت بی عشق، مکر است و مجاز

عشق هم ناید به دل بی علتی

علت آن باشد که بینی طلعتی

طلعت حقّ أحمداست وحیدراست

یا ولیی کاین دوتن را مظهر است

و در شعر دیگر گوید:

بر زبان رانم چو لفظِ «إهدینا» باشدم دل پیشِ پیرِ رهنما !!

و این عین شرک و انحراف است، درحالی که قرآن فرموده: **وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ** [سورة البقرة: ۱۱۰] «و مشرق و مغرب از آن خداوند است پس به هر سو که روی آورید پس همانجا خدا هست همانا خداوند فراگیر و داناست» و به فردی از مخلوقات اختصاص ندارد، خدایی که فرموده: **وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ** [سورة الحديد: ۴] «هرجا که باشید او با شماست و خدا بدانچه می کنید بیناست» نیاز به وسیله و واسطه و مظهر و ندارد. رسول خدا(ص) نیز هرگز نفرموده من مظهر خدایم بلکه همواره می فرمود من بنده و فرستاده خدایم.

۱۱- می گوید: «أَيْنَ السَّبَبِ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ» «کجاست آن سبب پیوسته میان زمین و آسمان؟! اگر منظور از سبب همان «وسیله» است که ما درباره «وسیله» در کتاب حاضر به قدر لازم سخن گفته ایم (ص ۲۱۰ به بعد) اما اگر می گوید امام سبب اتصال زمین و آسمان است برخلاف قرآن گفته که می فرماید: **أُولَئِكَ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ كَائِنَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا** [سورة الأنبياء: ۳۰] «آیا کافران نظر نکردند که آسمانها و زمین پیوسته و به هم بسته بودند، آنگاه آنها را برگشادیم و جدا ساختیم» سپس می فرماید زمین را با کوهها آرام قرار بخشیدیم و آسمان را چون سقفی محفوظ قرار دادیم.

گویا بافنده دعا نذر کرده، هرچه قرآن فرموده، خلاف آن را بگوید!!

۱۲- می گوید: «قَدَّمْتَهُ عَلَى أَنْبِيَائِكَ» «او را بر پیغمبرانت مقدم داشتی!!» که این جمله به وضوح برخلاف قرآن و عقل و تاریخ است. قرآن فرموده محمد آخرین پیامبر است

(الأحزاب: ۴۰) و به پیامبر فرموده که به هدایت انبیاء پیش از خود اقتداء کن (الأنعام: ۹۰) و فرموده: [نام] او را در نزد خویش در تورات و انجیل (که قبل از قرآن نازل شده‌اند) نوشته می‌یابند (الأعراف: ۱۵۷). بنابراین باید آن انبیاء، قبل از رسول خدا(ص) باشند تا نام پیامبر را در کتب خویش بیابند و پیامبر نیز به هدایت ایشان اقتداء کند. و فرموده ای پیامبر اگر تو را تکذیب و استهزاء می‌کنند، با انبیاء پیشین نیز چنین می‌کرده‌اند (آل عمران: ۱۸۴ و الأنعام: ۱۰) و آیات بسیار دیگر.

اگر کسی بگوید: «تقدیم» در این جمله به معنای تفضیل و برتری و شرافت است؟ جواب این است که توجیه شما درست نیست زیرا تفضیل و برتری را قبلاً در جمله‌ای آورده و گفته است: «فَكَانَ كَمَا أَنْتَجِبْتَهُ سَيِّدًا مِّنْ خَلْقَتُهُ وَ صَفْوَةً مِّنْ اصْطَفَيْتَهُ وَ أَفْضَلَ مَنِ اجْتَبَيْتَهُ وَ أَكْرَمَ مَنِ اعْتَمَدْتَهُ» «او چنانکه وی را انتخاب کرده بودی سرور همه کسانی بود که آفریده‌ای و زبده کسانی بود که به رسالت برگزیدی و برترین کسی که او را برگزیدی و گرامی‌ترین کسی که مورد اعتماد قرار دادی».

۱۳- می‌گوید: «أَيْنَ الْمُضْطَرُّ الَّذِي يُجَابُ إِذَا دَعَا» «کجاست آن مضطری که چون دعا کند اجابت می‌شود!! باید پرسید امام زمان چرا مضطرب شده؟ و اگر مُسْتَجَابُ الدَّعْوَةِ است چرا برای رفع اضطرار خود دعا نمی‌کند؟!

مهمتر اینکه خدا به کسی قول نداده که هر وقت دعا کند دعایش را محقق سازد، خدای متعال تابع بندگانش نیست و دعای انبیاء را اجابت نفرموده. آیا امام از انبیاء بالاتر است. خداوند خواست حضرت نوح(ع) را که نجات پسرش را می‌خواست، نپذیرفت (هود: ۴۶) و درخواست حضرت ابراهیم(ع) درباره قوم حضرت لوط(ع) را نپذیرفت (هود: ۷۶) و درباره منافقین به رسول خود فرموده اگر برای آنها طلب مغفرت کنی، مورد پذیرش قرار نمی‌گیرد. (التوبه: ۸۰).

۱۴- جالب است که می گوید: «عَرَجْتَ بِرُوحِهِ إِلَى سَمَائِكَ» (پروردگارا) روح او (= پیامبر) را به آسمانت عروج دادی» و این قول با رأی علمای شیعه که معراج را جسمانی می دانند، موافق نیست !!

۱۵- «تُمْ أَوْدَعَهُ عِلْمَهُ وَ حِكْمَتَهُ» «آنگاه رسول خدا(ص) علم و حکمت خویش را به او [= علی] سپرد و نزد او به ودیعت و امانت نهاد!! درحالیکه قرآن بر خلاف این می فرماید: **فَقُلْ ءَاذَنْتُكُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ** [سورة الأنبياء: ۱۰۹] «ای پیامبر) بگو من همه شما را یکسان هشدار داده و آگاه کردم» و فرموده: **وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ** [سورة سبا: ۲۸] «و ما تو را نوید بخش و هشدار دهنده جز برای همه مردم نفرستاده ایم ولی بیشتر مردم نمی دانند» و فرموده: **قُلْ يَتَأْتِيهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا** [سورة الأعراف: ۱۵۸] «ای پیامبر) بگو ای مردم من فرستاده خدا به سوی همه شمایم» و فرموده: **يَتَأْتِيهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَ كُمْ بُرْهَنٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا** [سورة النساء: ۱۷۴] «ای مردم شما را دلیل و حجتی از جانب پروردگارتان آمده است و نوری آشکار به سوی شما فرستادیم» که منظور قرآن کریم است که جامع علم و حکمت است و اصول دین را برای عموم بیان فرموده و سنت رسول خدا(ص) نیز از مردم پنهان نبوده نه مانند مرشدان و أقطاب صوفیه که زیر خرقه مسائل مسلک و فرقه خویش را برای برخی از دست پروردگان خود بیان می کنند!!

۱۶- می گوید: «وَ أَنْتَ عَدَا عَلَى الْحَوْضِ خَلِيفَتِي» «و فردا تو بر حوض [کوثر] جانشین منی!! باید گفت: اولاً این جمله در دنیای ما مقامی را ثابت نمی کند درحالی که پرواضح است که بافنده دعا می خواسته با این جمله خلافت منصوصة دنیوی برای آن حضرت اثبات کند، ثانیاً متوجه نبوده که روز قیامت رسول خدا(ص) نمی میرد و یا غیبت نمی کند تا خلیفه بخواهد!.

۱۷- می گوید: «صَلِّ..... عَلَى مَنْ اصْطَفَيْتَ مِنْ آبَائِهِ» (پروردگارا) بر نیاکان او (= امام زمان) که ایشان را برگزیده‌ای، درود فرست! می‌دانیم که خدا کسانی را به نحوی برگزیده^(۱)، در کتابش معرفی نموده و فرموده: **إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ** [سورة آل عمران: ۳۳] «همانا خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید» و یا دربارهٔ جناب طالوت فرموده: **وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا..... قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ** [سورة البقرة: ۲۴۷] «و پیامبرشان بدیشان گفت: همانا خداوند طالوت را به پادشاهی شما برانگیخته..... گفت همانا خداوند او را بر شما برگزیده است». و یا فرموده: **يَمْرَيْمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَأَصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ** [سورة آل عمران: ۴۲] «ای مریم خداوند تو را برگزیده و پاک گردانیده و بر زنان جهانیان برگزیده است» اما نفرموده: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آلَ مُحَمَّدٍ» (فتأمل) ملاحظه کنید خدای متعال در کتابش، برگزیدگان خود را که قبل از پیامبر اکرم (ص) بوده اند، به صراحت معرفی فرموده (از قبیل آیه ۱۴۴ سورة اعراف و سورة ص آیه ۴۵ و ۴۸) پس چگونه کسانی را که سعادت آیندهٔ امت پیامبر خاتمش به شناخت آنها منوط است، در کتاب خود معرفی نفرموده است؟! (فتأمل دُونَ الْعَصِيَّةِ).

آری می‌دانیم که برای ما اخباری می‌آورند که آل محمد (ص) مصطفای الهی هستند ولی دربارهٔ صحت و سقم این اخبار، لازم است رجوع کنید به کتاب حاضر (ص ۴۰۳ تا ۴۰۶).

۱۸- می گوید: «أَيُّنَ بَقِيَّةُ اللَّهِ» «بقیهٔ الله کجاست؟!» در شهرهای ما تابلوهای بسیار زیادی برای اظهار ارادت به امام زمان با قیمت گزاف چاپ و آیهٔ ۸۶ سورة هود را بر آن می‌نویسند و دانسته یا نا دانسته با قرآن بازی می‌کنند!

^۱ - اعمّ از اینکه به رسالت برگزیده باشد مانند انبیاء یا به مقام معنوی خاصّ مانند حضرت مریم (ع).

سوره هود مکی است و خدا در این سوره مبارکه پس از بیان ماجرای حضرت نوح (آیه ۴۸ تا ۷۵) و حضرت هود (آیه ۵۰ تا ۶۰) و حضرت صالح (آیه ۶۱ تا ۶۸) و حضرت ابراهیم و حضرت لوط (آیه ۶۹ تا ۸۳)، به بیان ماجرای حضرت شعیب پرداخته و می‌فرماید: **وَيَقْوَمِ أَوْفُوا الْمَكِّيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ** [سوره هود: ۸۵ و ۸۶] «(شعیب گفت) ای قوم من پیمان‌ها و ترازو را به دادگری، تمام دهید (از حق مردم کم مگذارید) و از مردم کالایشان را کم مدهید و در این سر زمین کار فسادگرانه نکنید؛ اگر ایمان دارید [بدانید] که باقی گذاشته خدای [از کسب حلال] برایتان نیکوتر است و من بر شما نگهبان نیستم».

اولاً در زمان حضرت شعیب، امام زمانی نبوده تا شیعیب درباره او سخن بگوید. ثانیاً در زمان رسول خدا (ص) در مکه نیز بحثی از امامت و غیبت و امام زمان نبوده تا پیامبر اکرم از او بگوید و اصلاً آیه مربوط به هیچ امامی نیست!

بافنده دعای ندبه خرافات دیگران را در این دعا جمع کرده بی‌آنکه مطالب خود را با قرآن بسنجد و موافقت آن را با قرآن معلوم کند. در حالی که طبق دستور رسول خدا صحت هر حدیثی را با سنجیدن با قرآن باید معلوم نمود.

۱۹- می‌گوید: «يَا بَنَ الْحُجَّجِ الْبَالِغَاتِ» «ای فرزندان حجتهای بالغه الهی!» در حالی که بنابه

فرموده قرآن پس از انبیاء هیچ کس حجّت نیست چنانکه می‌فرماید: **رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ**

لَعَلَّ يَكُونِ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا [سوره النساء: ۱۶۵]

«پیامبرانی نوید بخش و بیم رسان [فرستادیم] تا پس از [اعزام] پیامبران مردم را بر خدا حجّتی نباشد که خداوند پیرومند و حکیم است». حضرت صادق نیز در حدیث ۲۲ کتاب العقل و الجهل «کافی» - که از نظر علمای ما بهترین کتاب حدیث است! - حجّت خدا بر بندگان را دو حجّت دانسته، حجّت باطنی که «عقل» باشد و حجّت ظاهری که «انبیاء» باشند و غیر از این دو،

حجّتی بیان نفرموده. این حدیث موافق قرآن است و ما آن را بر قول بافنده دعای ندبه که حجّتی غیر از دو حجّت فوق تراشیده، ترجیح می‌دهیم.

۲۰- می‌گوید: «وَلَوْلَا أَنْتَ يَا عَلِيُّ لَمْ يُعْرِفِ الْمُؤْمِنُونَ بَعْدِي» (پیامبر فرمود) ای علی اگر تو نبودی، مؤمنین پس از من شناخته نمی‌شدند! درحالی که مطلعین از سیره علی (ع) می‌دانند که آن حضرت حتّی دشمنانش را که با او جنگیدند، کافر و غیرمؤمن ندانست^(۱). بنابراین آن حضرت قولاً و فعلاً مخالفین خود را خارج از ایمان و کافر و مرتدّ نشمرد پس چگونه مؤمنین از غیرمؤمنین به وسیله آن حضرت شناخته می‌شدند؟!.

۲۱- الف) می‌گوید: «يَا بَنَ طَه وَ الْمُحْكَمَاتِ» (ای پسر طاء، هاء و آیات محکم)!! باید گفت فرزند دو حرف از حروف مقطعه بودن و یا فرزند «محکّمات» بودن معنی ندارد و بافنده نفهمیده چه بافته است فقط می‌خواسته خواننده را مرعوب سازد! آیا آیات «محکّمات» فرزند دارند و «مُتَشَابِهَات» فرزند ندارند؟! شاید مقصود و هدف بافنده عبارت سازی وقافیه پردازی بوده است.

ب) می‌گوید: «يَا بَنَ يَس وَ الدَّارِيَاتِ» (ای فرزند یاء، سین و بادهای وزنده(دمنده))! یعنی چه، چه فرق است میان (ط، ه، ی، س) با «ح» یا «م» یا «ص» یا «ر» یا «ع»^(۲). آیا گروه اوّل فرزند دارند و گروه دوّم اجاقشان کور است!! أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟ دیگر اینکه آیا امام را فرزند بادِ وزنده دانستن، توهین به امام نیست؟.

ج) می‌گوید: «يَا بَنَ الطُّورِ وَ العَادِيَاتِ» (ای فرزند (کوه) طور و اسبان دونده)!! باید پرسید این عبارت نیز مانند جمله قبلی احترام است یا اهانت؟!.

^۱- ر.ک. کتاب حاضر، ص ۴۵۲ و ۴۵۳.

^۲- اگر ادّعا شود که مقصود از (یس و طه) رسول خدا(ص) می‌باشد، باید توجه داشت که در همین دعا به وضوح گفته: «أَيُّنَ ابْنُ النَّبِيِّ الْمُصْطَفِيِّ» «کجاست پسر پیامبر برگزیده» و دیگر نیازی به این جملاً پراعوّجاج نیست.

اگر کسی بگوید همان طور که حضرت سجّاد(ع) در مجلس یزید فرمود: «أَنَا ابْنُ مَكَّةَ وَ مِنِّي، أَنَا ابْنُ زَمْرَمَ وَ صَفَا» «من فرزند مکه و منی و فرزند زمزم و کوه صفایم» و خود را فرزند «مکه» خوانده، همان طور هم اگر امام زمان فرزند «طور» باشد اشکال ندارد!! باید بدانیم چنین کسی قطعاً قصد فریب عوام را دارد و الاً پرواضح است که چون اجداد حضرت سجّاد(ع) زاده مکه بودند و یا خود مدّتی ساکن بوده می توان گفت او فرزند مکه و منی است چنانکه ساکن کاشان را بچّه کاشان و اهل قم را بچّه قم می گویند. ولی امام زمان نه خودش در کوه طور زاده و بزرگ شده و نه پدران بزرگوارش! گیرم که با این توجیّهات بارده در این مورد عوام را فریفتید با «فرزند اسبان دونده» چه می کنید؟! آیا فرزند اسبان دونده بودن امتیازی برای انسان محسوب می شود؟! أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟.

د) می گوید: «يَابْنَ الْآيَاتِ وَ الْبَيِّنَاتِ» «ای فرزند آیات و بیّنات»! باید گفت اگر مقصود آیات قرآن است که نیازی به توضیح ندارد آیات قرآن والد کسی نیست. دیگر آنکه گفته است: «يَابْنَ الْمَعْجَزَاتِ الْمَوْجُودَةِ» «ای فرزند معجزات موجوده»! می پرسیم معجزات موجوده کجاست؟ غیر از قرآن کریم که از انبیاء معجزه ای موجود نمانده و آن هم یک معجزه است که شما در همین دعا ذکر کرده ای و گفته ای: «ای پسر آیات و بیّنات». بنابراین این جمله زائد است و جمله آخر نیز معنای مفیدی ندارد زیرا آیات و بیّنات فرزند ندارد.

۲۲- می گوید: «أَيْنَ الطَّالِبِ بَدَمِ الْمَقْتُولِ بِكِرْبَلَاءَ» «کجاست آنکه برای کشته شده در کربلاء خونخواهی کند؟». و یا می گوید: «أَيْنَ الطَّالِبِ بِدُخُولِ الْأَنْبِيَاءِ وَ أَبْنَاءِ الْأَنْبِيَاءِ» «کجاست آنکه [برای ظلم و ستمی که بر] انبیاء و فرزندان انبیاء رفته دادخواهی کند؟!». آیا بافنده دعا فکر نکرده که امام منتظر از که خونخواهی کند؟ قاتلین امام حسین(ع) و یا کسانی که به انبیاء ستم کرده اند که در زمان او زنده نیستند.

برای توجیه همین خرافات است که مجبور شده‌اند، خرافه‌ای تحت عنوان «رجعت»^(۱) جعل کنند و در میان شیعیان رواج دهند! درحالی که طبق فرموده قرآن روزقیامت روزمحاسبه و اجرای عدالت در مورد انبیاء و غیرانبیاء است نه دنیا.

۲۳- می‌گوید: «عَزِيزٌ عَلَيَّ اَنْ اُبْكِيكَ وَ يَخْذُلَكَ الْوَرَى» «سخت است که بر تو بگریم و دیگران تو را خوار واگذارند!» اینکه می‌گوید: «دیگران تو را خوار و اگذارند یا یاری نکنند» یعنی چه؟ مگر می‌توان امامی را که دیده نمی‌شود و معلوم نیست کجاست، یاری کرد که مردم را سرزنش کنیم چرا او را یاری نمی‌کنند؟! اگر منظورش این است که برایت گریه نمی‌کنند، چنانکه در همین دعا گفته است: «هَلْ مِنْ مُعِينٍ فَأُطِيلَ مَعَهُ الْعَوِيلَ وَ الْبُكَاءَ» آیا یآوری هست که [به کمک او] ناله و گریه را طولانی کنم؟! و یا گفته است: «هَلْ قَدَيْتَ عَيْنٌ فَسَاعَدَتْهَا عَيْنِي عَلَى الْقَدَى» «آیا چشمی هست که اشک بریزد تا چشم من هم [در اشک ریختن] با او مساعدت کند؟! در این صورت باید بداند که اصولاً گریه کردن خصوصاً اگر ارادی باشد، فائده ندارد و اسلام دین گریه‌زاری نیست مگر بنابه مذهب روضه خوانان که البته بسیار پرفائده است!!! أما اسلام از مسلمین گریه نخواسته و فرموده: قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا [سورة یونس: ۵۸] «بگو پس باید به فضل خداوند و رحمت او شاد باشند» بلکه به کفار و منافقین فرموده برای نفاق و بدبختی خود گریه کنند: فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلاً وَلْيَبْكُوا كَثِيراً جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ [سورة التوبة: ۸۲] «پس باید به کيفر آنچه می‌کردند اندکی بخندند و باید بسیار بگریند».

دین اسلام دین گریه و زاری و جامه دریدن و زنجیر کوبیدن نیست بلکه دین رشادت و شجاعت و مقاومت است چنانکه قیام امام حسین(ع) نمونه بارز آن است. (فتأمل) حضرت علی(ع) به خلفای قبل از خود نفرمود چرا در سالروز وفات پیامبر(ص) مراسم روضه و

^۱ درباره افسانه «رجعت» مطالعه کتاب مرحوم عبدالوهاب فرید تنکابنی مفید است که متأسفانه حکومت زمان ما اجازه تجدید چاپ آن را نمی‌دهد.

عزاداری برپا و مساجد را سیاهپوش نمی‌کنید و دسته جات سینه زنی و طبل کوبی به راه نمی‌اندازید؟ و در زمان خلافت خود نیز برای شهدای بدر و احد و سایر غزوات مراسم مرثیه خوانی و یا برای وفات پیغمبر و حضرت زهرا، روضه خوانی و سینه زنی و زنجیر زنی و گریه و زاری اقامه نکرد.

۲۴- می‌گوید: «يَابْنَ الدَّلَائِلِ الظَّاهِرَاتِ يَابْنَ الْبَرَاهِينِ الْوَاضِحَاتِ الْبَاهِرَاتِ» «ای فرزند دلائل آشکار ای فرزند براهین واضح و روشن!! این جمله به وضوح تمام، دروغ و برخلاف تاریخ است، زیرا اگر چنین بود پس از وفات هر امامی این همه اختلافات که در تاریخ مضبوط است، ایجاد نمی‌شد و پس از هر امامی پیروان او دچار حیرت و اختلاف نظر نمی‌شدند^(۱). (فَلَا تَجَاهَلْ) این دلائل ظاهر و براهین واضح بعداً جعل شده‌اند!.

۲۵- می‌گوید: «خَلَقْتَهُ لَنَا عِصْمَةً وَ مَلَاذًا» «پروردگارا) تو او (= امام زمان) را برای نگاهداری و پناه ما آفریدی!! این جمله مخالف قرآن است. واقعاً که اهل خرافات سرگردان و حیران‌اند زیرا از یک طرف ادعا می‌کنند خلقت جهان و جهانیان برای وجود امام است و از طرف دیگر اینجا می‌گویند امام برای حفظ و نگهداری ما خلق شده‌اند. درحالی که قرآن به رسول خود فرموده: **فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا** [سورة النساء: ۸۰] «پس ما تو را نگاهبان ایشان قرار ندادیم» همچنین درباره خلقت زمین و آسمان و جهان می‌فرماید: **يَتَأْتِيهَا النَّاسُ أَعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ** [سورة البقرة: ۲۱ و ۲۲] «ای مردم، پروردگارتان که شما و کسانی را که پیش از شما بودند آفریده، عبادت کنید باشد که پارسایی کنید. همان پروردگاری که زمین و آسمان را برای شما گسترده و آسمان را بنایی برافروشته قرار داد و از آسمان آبی فرو فرستاد و

^۱ - ضرور است که **شاهره اتحاد**، ص ۲۷۲ به بعد و کتاب حاضر، ص ۴۰۳ به بعد، مطالعه شود.

با آن برای روزی شما میوه‌ها برون آورد پس برای خدا انبازی قرار ندهید درحالی که خود می‌دانید [که خدا انبازی ندارد] « که معلوم می‌شود خلقت عالم برای همه مردم است نه برای اشخاص مخصوصی، چنانکه می‌فرماید: وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ [سورة الزّمان: ۱۰] » و [خداوند] زمین را برای آدمیان قرار داد».

علاوه بر این قرآن فرموده: **قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا** [سورة جن: ۲۲ تا ۲۰] «(ای پیامبر) بگو: من فقط پروردگارم را می‌خوانم و احدی را [در خواندنم] با او شریک نمی‌سازم، بگو: من برای شما اختیار زیان رساندن و یا هدایت کردن ندارم، بگو: هرگز احدی مرا در برابر خدا پناه ندهد و هرگز جز او پناهگاهی نیابم» بنابراین مسلمانی که پیرو رسول خدا(ص) باشد، هیچگاه بنده خدا را ملاذ و پناهگاه خود نمی‌شمارد! (فتأمل جدّاً)

۲۶- می‌گوید: «وَاجْعَلْ صَلَاتِنَا بِهِ مَقْبُولَةً وَ دُنُوبَنَا بِهِ مَغْفُورَةً» «به واسطه او (= امام زمان) نماز ما را قبول فرما و به واسطه او گناهانمان را ببامرز»!! این جمله نیز با تعالیم قرآن سازگار نیست که فرموده: **إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ** [سورة المائدة: ۲۷] «خداوند [اعمال نیک را] فقط از پرهیزکاران می‌پذیرد» بنابراین خدا اعمال را اعمّ از نماز و روزه و..... را از متّقین قبول می‌کند و إلاّ حتّی اگر معاصر پیامبر باشد و دائم آن حضرت را مدح و ثنا بگوید ولی بر اساس تعالیم آن حضرت تقوی را رعایت نکند، سودی به حالش نخواهد داشت. گناهان نیز به وسیله توبه به پیشگاه خدا و عزم صادقانه بر ترک آن بخشوده می‌شود نه از طریق تعریف و تمجید کردن از پیغمبر و امام .

اشکالات دعای ندبه بیش از اینهاست که ما به همین مقدار اکتفاء می‌کنیم ولی باید پرسید چرا دعایی که این قدر اشکال و ایراد علمی و ناسازگاری با قرآن کریم دارد، اصرار دارند که هر هفته خواند شود و مردم را به خواندن آن تشویق و ترغیب می‌کنند و برای خواندنش

مجالس پر جمعیت تشکیل می‌شود؟ برای اینکه بنابه گفته حضرت عسکری (ع)^(۱) در زمانه‌ای زندگی می‌کنیم که بدعتها، سنت شمرده می‌شوند و علما نیز برای جلب نظر عوام، با بدعتها مخالفت نکرده و سکوت کرده‌اند بلکه اگر کسی بخواهد یکی از بدعتها را برای عوام بیان کند، همین علمای اعلام و آیات عظام (!!!) به عوض آنکه با او همراهی کنند با او مقابله کرده و عوام را علیه او تحریک می‌کنند و هزاران تهمت به او می‌زنند و شبه دلائل عوام پسندانه می‌آورند مثلاً می‌گویند این همه علماء نفهمیده‌اند فقط این یک نفر فهمیده؟! در حالی که این قول صحیح نیست و بدعتها را غالباً عوام ایجاد نکرده‌اند بلکه افراد با اطلاع و ملقب به دانشمند و رواج داده‌اند و به عنوان دین به مردم عرضه کرده‌اند. این همه فرقه‌های مختلف و اعمالی که مورد قبول فلان فرقه و بهمان طریقت و مورد مخالفت فرقه مقابل است توسط اهل علم به وجود آمده، نه توسط عوام. مذاهب باطله و مسلک‌های فاسده از طریق علمای ایشان به وجود آمده است نه عوام بی‌اطلاع. مضافاً بر اینکه بسیاری از علما فهمیده‌اند ولی متأسفانه سکوت می‌کنند شما چرا به جای این ادعاهای، دلائل ما را با دلیل و مدرک جواب نمی‌دهید. اگر با دلیل ایرادات ما را رد کنید دیگر نیازی نخواهد بود که بگویید چه طور علمای دیگر نفهمیده‌اند و فلانی فهمیده است!؟

حال چرا علما حقائق را نمی‌گویند و مردم را در بی‌خبری نگاه داشته‌اند؟ یک دلیل آن تعصب و رقابتهایی است که میان علمای فرقه مختلف وجود دارد و علاقه شدید به آداب و عادات آباء و اجدادی و جاه طلبی و نظایر اینهاست، علت دیگر که مجلسی اول نیز بدان اعتراف کرده این است که «اکثر طباع مائل‌اند به غلو»^(۲) «أما باید توجه داشت که قرآن به **لسان عربی مبین** برای همه آمده است و اختصاص به علما و معممین ندارد و اگر علما حقائق را بیان نکردند از عوام رفع تکلیف نمی‌شود به اضافه اینکه خدا قرآن را حجت قرار داده ولی قول و فعل علما را حجت قرار نداده است مضافاً بر اینکه حتی اگر علما به علم خود

^۱ - قول آن حضرت را در کتاب حاضر، صفحه ۴۸۹ آورده‌ایم.

^۲ - مفاتیح الجنان، زیارت دوم از زیارات جامعه، ص ۵۴۵.

عمل کنند خدا ثواب علم و عمل ایشان را به حساب عوام نمی گذارد، هر کس باید خود مجاهده کند تا بفهمد و عمل کند و برای فهمیدن باید دلیل طلب کند و اطلاع از مهمّات و اصول دین و مواردی که مورد تأکید بسیار شرع است، تقلیدی نیست و اگر تقلید در این موارد جائز باشد، جهّال تمام مذاهب باید مسؤول نباشند زیرا تماماً مقلّد علمای مذهب خود می باشند. امید است دانشمندانی که از خدا می ترسند و به روز قیامت یقین دارند با ما هم نداشته و ملت ما را بیدار ساخته و از شرک و خرافات برهانند.

پس از دعای ندبه، به عنوان امر دوّم چنین نوشته است: زیارتی است که هر روز بعد از نماز صبح مولای ما صاحب الزّمان (ع) به آن زیارت کرده می شود و آن زیارت این است: «اللّهُمَّ بَلِّغْ مَوْلَايَ صَاحِبَ الزَّمَانِ..... الخ» یعنی پروردگارا صلوات و تحیات را به مولای من صاحب الزّمان برسان !!

خواننده عزیز ملاحظه کن اینان از یک طرف می گویند امام همه جا حاضر و ناظر است و می شنود و او را بی قید و شرط می خوانند و «یا صَاحِبَ الزَّمَانِ» می گویند و پس از نمازها می ایستند به ایشان «السَّلَامُ عَلَيْكَ» می گویند و اعتقاد دارند امام از احوال آنها بی خبر نیست و از طرف دیگر معتقدند امام حاضر و ناظر نیست لذا می گویند خدایا سلام ما را به او برسان !!

قربان شوم خدا را یک بام و دو هوا را !!

در دعای عهد که پس از زیارت فوق آمده و سند آن معلوم نیست، می خواهد با امام ناپیدای نادیده بیعت کند و می گوید اگر قبل از ظهور امام مردم «فَأَخْرِجِنِي مِنْ قَبْرِي مُؤْتَرِرًا كَفَنِي شَاهِرًا سَيْفِي مُجَرِّدًا قَنَاتِي» «پس مرا از قبرم برون آر درحالی که کفن پوشیده شمشیرم را کشیده ام و نیزه ام را آماده به دست گرفته ام»!! جالب است که نمی داند زمانی که امام ظهور کند دیگر شمشیر و نیزه هیچ مصرفی ندارد و به کار نمی آید اما مهمتر اینکه تصور می کند خدا إذن بازگشت به دنیای فانی را می دهد و نمی داند که خدا در جواب کسی که می خواهد به دنیای ما بازگردد می فرماید: **كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ** [سورة المؤمنون: ۱۰۰] «نه چنین است، همانا این سخنی است که او گوینده آن است درحالی که در

برابرشان برزخ و حائل است تا روزی که برانگیخته شوند» یعنی تا نفخ صور مرده زنده نخواهد شد.

همچنین می‌گوید: «اللَّهُمَّ وَ سُرَّ نَبِيِّكَ مُحَمَّدًا (ص) بِرُؤْيَيْهِ» «پروردگارا پیامبرت محمد(ص) را به دیدن او خوشحال گردان!» معلوم می‌شود که جاعلین این زیارات و ادعیه تملق و چاپلوسی و مداحی بلکه ذکر مطالب و تعارفات واهی و بی‌حقیقت را دوست دارند و إلا آیا جاعل جاهل نمی‌داند که در زمان امام مورد انتظارش فریاد است که رسول خدا(ص) به دیار باقی رحلت فرموده و به جهان فانی اعتنایی ندارد تا از ظهور امام خوشحال شود و آیا نمی‌داند که خدا در قرآن به پیامبرش فرموده: **إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ** [سوره الزمر: ۳۰ و ۳۱] «همانا تو می‌میری و همانا ایشان نیز می‌میرند سپس همانا شما روز رستاخیز در پیشگاه پروردگارتان نزاع و مجادله می‌کنید». اینگونه دعاها و ادعاهای نشانه کثرت خرافات و بدعتها و علاقه به اقوال و افعال باطله است. خصوصاً که وجود این امام منتظر که فرزند نداشته حضرت عسکری(ع) است. مدرکی نه از قرآن دارد نه از سنت رسول(ص)!!

سپس به عنوان امر چهارم دعایی آورده که ناقل آن «یونس بن عبدالرحمان» است که مورد طعن علمای قم بوده است! جالب این که راوی مذکور دعایی نقل کرده که در آن به خدا می‌گوید رسول خدا(ص) و پدران او (= امام منتظر) را حفظ فرما و آن قدر شعور نداشته که اجداد امام زمان یعنی پیامبر و سایر ائمه از دنیا رفته‌اند و محتاج این دعا نیستند و خواسته او لغو است! این نمونه‌ای است از فهم و شعور این جاعلین که ابطال خود را به بزرگان دین نسبت می‌دهند!!

مؤلف مفاتیح فصلی را به «زیارات جامعه» اختصاص داده و پنج زیارت ذکر کرده که مهمترین و معروفترین آنها دومین زیارت و موسوم است به **زیارت جامعه کبیره**. زیارات جامعه به زیاراتی می‌گویند که اختصاص به پیغمبر یا امام خاصی ندارد و به قول خودشان «هر امامی را به آن می‌توان زیارت نمود». (مفاتیح، ص ۵۴۳).

ما در طول عمر خود کوشیده‌ایم به عوام بفهمانیم که خواندن نامقیدِ غیرخدا، عبادت است و عبادت غیرخدا جایز نیست و این مسأله را در کتاب حاضر نیز بارها و بارها تکرار کرده‌ایم امّا لازم می‌دانیم که قبل از پراختن به «زیارت جامعه کبیره» بازهم مختصری بر این مسأله مهم تأکید کنیم تا شاید عوام بیدار شده و به بطلان این زیارت نامه‌ها که در هزاران مکان و در همه آن خوانده می‌شود پی ببرند:

باید دانست که برای غیر خدا - چه پیامبر باشد چه امام - ممکن نیست که در آن واحد در دو مکان و ممکن نیست در آن واحد چندین صوت و صدا را به صورت مستقل بشنود و یا جهات مختلف را در آن واحد ببیند و قس علی هذا، زیرا جسم و روح او محدود و مقید است. چنانکه خداوند در آیه ۴۹ سوره قمر فرموده: **إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ** «ما هر چیز را به اندازه آفریدیم». پس هر مخلوقی حتّی پیغمبر دارای حدود و اندازه محدودی است و فقط خدا وجودش نامحدود است. هر محدودی به صورت نامحدود نمی‌تواند در مکانها حاضر باشد بلکه در هر زمانی یک مکان بیش ندارد. شنوایی هر مخلوقی نیز محدود و مقید است یعنی باید اولاً آلت شنوایی داشته باشد ثانیاً قوه شنوایی او نیز محدود و مقید به سلامت و فاصله محدود است و نمی‌تواند به صورت نامقید و نامحدود و نامشروط هر صدایی را و یا چند صدا را به صورت مستقل از هم و در آن واحد بشنود. حال اگر کسی این مطلب واضح عقلی را نمی‌خواهد بفهمد ما از کسانی که او مدعی حبّ ایشان است و خود را پیرو آنان معرفی می‌کند، مطالبی ارائه می‌کنیم^(۱). حضرت علی(ع) می‌فرماید جز خدا کسی نمی‌تواند هم همراه مسافر باشد و هم همراه خانواده او که در شهر مانده‌اند (نهج البلاغه، خطبه ۴۶) و یا در بند ۹۹ دعای جوشن کبیر آمده است که ای خدایی که شنیدنی او را از شنیدن دیگر مشغول نمی‌کند و ای کسی که گفتاری او را از گفتار دیگر غافل نمی‌گرداند و ای کسی که سؤال و خواسته‌ای او را از سؤال دیگر بازمی‌دارد و به غلط نمی‌اندازد. این مطلب در بسیاری از دعاها آمده است. بنابراین غیرخدا به واسطه شنیدن صوتی، از صوت دیگر در همان آن،

^۱ - کتاب حاضر، ص ۴۳۷.

غافل شود و با توجه به شخصی یا موضوعی از شخص دیگر باز می ماند. علاوه بر این همه اصوات را بلااستثناء نمی شنود و فقط میزان و امواج مشخص و محدودی از اصوات را می شنود. حضرت علی (ع) فرموده: «كُلُّ سَمِيعٍ غَيْرُهُ يَصْمُ عَنْ لَطِيفِ الْأَصْوَاتِ وَ يُصِمُّهُ كَبِيرُهَا وَ يَذْهَبُ عَنْهُ مَا بَعْدَ مِنْهَا ... الخ» « هر شنوایی جز خدا از درک آواهای ضعیف ناشناست و صداهای شدید و قوی او را کر می کند و [آوازه‌های] دور را در نمی یابد (و از دست می دهد) الخ» (نهج البلاغه، خطبه ۶۵)^(۱) چنانکه حضرت موسی (ع) که از پیامبران اولوالعزم الهی بوده است و از غیر انبیاء مقامش والاتر است چون صدای انفجار کوه را شنید افتاد و بیهوش گردید **وَخَرَّ مُوسَى صَعِقًا** [سورة الأعراف: ۱۴۳] «و موسی مدهوش افتاد». زیرا شنوایی او نامحدود و نامقید نبود. و حضرت مریم (ع) که نصاری او را در همه وقت و همه حال به صورت نامقید می خوانند فرشته انسان نمای الهی رانشناخت (مریم: ۱۸) و حضرت زکریا که پیغمبر خدا بود نمی دانست که رزق حضرت مریم از کجا آمده است (آل عمران: ۳۷) زیرا آنان علم نامحدود نداشتند.

بنابراین پیغمبر و امام چه در زمان حیات دنیوی و چه پس از انتقال به جهان باقی؛ در همه جا بلکه در دو جا نیست که صدای همه را بشنود و به تمام کسانی که به او «السَّلَامُ عَلَيْكَ» می گویند، گوش دهد و همزمان به آنها توجه کند، چنانکه در زمان حیات دنیوی خود نیز چنین نبوده و اگر دو نفر در یک زمان با او تکلم می کردند، فقط سخن یکی از ایشان را متوجه می شد و سخن دومی از دست می رفت و اکنون که هم آلت شنوایی صداهای دنیوی را از دست داده و هم از جهان فانی به جهانی دیگر (جهان باقی) رفته است، طبعاً صدای ما را نمی شنود و به این جهان توجه ندارد.

این مطالب را هر عاقل مؤمنی که قرآن را بی تعصب بخواند، می فهمد مگر آنکه متعصبی خرافه فروش باشد و یا به عادات و آداب اجدادی عشق و اعتیاد شدید داشته باشد. با این

^۱ - کتاب حاضر، ص ۴۳۷.

مقدمه معلوم است که زیارت جامعه چه کبیره، چه صغیره و همه زیارات و ادعیه مشابه از جانب شارع نیست بلکه مردم خرافی آنها را ساخته و میان مردم رواج داده‌اند.

زیارت جامعه که با تعریف و تمجید و غُلُو و چاپلوسی آغاز شده با سیره متواضعانه ائمه، مناسبت ندارد. آیا ممکن است امام علی النقی الهادی (ع) که در منزلش «روی ریگ و سنگ ریزه نشسته به ذکر خدا و راز و نیاز با ذات پروردگار مشغول^(۱)» می‌شد و اسوه تقوی و تواضع بود به مردم گفته باشد چند صفحه در جلوی قبر ما سخنان غُلُو آمیز و دور از حقیقت و تملق بگو. آیا چنین کسی یک امام موحد زاهد است یا یک قلدر جاه طلب؟!.

امام ما، متواضع و فروتن است و توجه مردم را دائماً به خدا جلب می‌کند. متکبر و خودپسند نیست که چندین صفحه از خود تعریف و تمجید کند و از مردم بخواهد که به صفات غلیا - بلکه به صفات مخصوصه خدا - او را بخوانند تا او خشنود شود!! (فتأمل) در این زیارت به تقلید از دعاهای جعلی دیگر ائمه را «صَفْوَة الْمُرْسَلِينَ» «برگزیدگان پیامبران» نامیده که معلوم نیست کدام پیغمبر و بنابه کدام دلیل و مدرک این بزرگواران را به امامت برگزیده است!.

در این زیارت درباره ائمه می‌گوید: «عِبَادِهِ الْمَكْرَمِينَ الَّذِينَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» و آنها را مصداق آیه ۲۷ سوره انبیاء دانسته است در حالی که این آیه راجع به ملائکه است نه آدمیان، چنانکه آیات قبل و بعد آیه مذکور نیز بر همین معنی دلالت دارد و حضرت علی (ع) نیز آیه مذکور را درباره ملائکه دانسته است (نهج البلاغه، خطبه ۹۱). در این زیارت می‌گوید: «بِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَ بِكُمْ يَخْتِمُ (اللَّهُ) وَ بِكُمْ يُنَزَّلُ الْغَيْثَ...» «به وسیله شما خداوند گشود یا آغاز کرد و به وسیله شما پایان داد و به وسیله شما باران را فرو فرستاد». درباره این غُلُوها مفید است که رجوع شود به کتاب «عرض اخبار اصول بر قرآن و عقول» (باب ۳۳، حدیث سوّم، ص ۲۵۱ تا ۲۵۳).

^۱ - داستان راستان، مرتضی مطهری، ص ۷۷ به نقل از بحار الأنوار.

زیارت جامعه کبیره اشکالات زیادی دارد که چون سند و متن آن در کتاب زیارت و زیارت نامه (ص ۹۷ تا ۱۰۱ و ۳۵۰ تا ۳۵۶) مورد بررسی قرار گرفته، در اینجا تکرار نمی‌کنیم و خواننده محترم را به کتاب مذکور ارجاع می‌دهیم. درباره سؤمین زیارت جامعه نیز قبلاً سخن گفته‌ایم (ص ۳۷۴) و تکرار نمی‌کنیم.

در مقام دوم (ص ۵۵۴ و ۵۵۵ مفاتیح) دعاهایی آورده که نه با قرآن سازگار است و نه با عقل زیرا می‌گوید: «یا وَلِيَّ اللهُ إِنَّ بَيْنِي وَ بَيْنَ اللهِ - عَزَّوَجَلَّ - ذُنُوبًا لَا يَأْتِي عَلَيْهَا إِلَّا رِضَاكَ» «ای ولی خدا همانا میان من و خداوند - عَزَّوَجَلَّ - گناہانی است که بر نمی‌دارد آنها را مگر رضا و خشنودی تو!!». باید به خواننده این دعا گفت: ای نادان بی‌خبر از قرآن، به جای آنکه بر سر قبر امام چاپلوسی و دروغ‌گویی کنی، برو توبه کن، خدا در قرآن گنهکاران را به توبه امر فرموده، خدا در کجای کتابش گفته که بندگان صالح من می‌توانند شما را از مسؤولیت گناهانتان نجات دهند؟! مکالمه با اموات بر سر قبرشان و درخواست از آنها بدعت است و امام اگر از این کار تو با خبر می‌شد از تو بیزار بود. امامی که به سرای باقی شتافته از گفته‌های تو خبر ندارد و اگر در دنیای فانی بود و سخنان تو را می‌شنید مکلف نبود که به موهومات تو گوش فرا دهد. چرا در آمرزش خواهی به غیرخدای مهربان و أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ رجوع می‌کنی؟! مقام عبادت که مانند کارهای دنیا نیست که محتاج واسطه و پارتی باشد! با خدایی که همه جا حاضر و بر همه چیز ناظر است نیازی به واسطه و میانجی نیست.

مقام سوم از فصل زیارات جامعه، مربوط است به «صلوات بر حُجَّجِ طَاهِرِهِ (ع) که منقول است از «ابوالفضل الشیبانی» که علمای رجال او را تضعیف کرده‌اند و استاد «محمدباقر بهبودی» او را با شماره ۱۲۱ در کتاب «معرفه الحدیث» (ص ۲۰۹ تا ۲۱۲) کاملاً معرفی کرده است. این راوی بی‌اعتبار نقل کرده از «أبو محمد عبدالله بن محمد عابد» که مهمل و مجهول است!! حال خواننده خود درباره اعتبار مرویات این فصل قضاوت کند.

خاتمه در بیان زیارت انبیاء عظام (ع) و زیارت امامزادگان عالی مقام :

مؤلف مفاتیح در صفحه ۵۶۱ درباره عنوان این فصل می گوید: «در أخبار زیارتِ مخصوصی برای ایشان به نظر نرسیده مگر زیارت حضرت آدم و نوح - عَلَيْهِمَا السَّلَام - بعد سعی کرده که زیاراتی برای آنها بتراشد. اَمّا باید خدا را شکر کرد که زیارتی به نظر نرسیده و گرنه می خواستند برای هریک از صدویست و چهار هزار پیغمبر و برای صدها هزار پیغمبر و امامزاده زیارتنامه بسازند و از شرق تا غرب عالم را از گنبد و بارگاه و صحن و حرم و ضریح و گلدسته و بسازند.

با اینکه شیخ عباس خود نوشته است که خطیبی در محضر حاج ملا محمد ابراهیم کلباسی - طاب ثراه - در ذیل قصّه ای درباره حضرت سید الشهداء (ع) گفت که آن حضرت فرمود: «یا زینب، یا زینب، آن فقیه و رِع بی محابا در ملا عام به آواز بلند فرمود: خدا دهنّت را بشکند، امام دو دفعه یا زینب نفرمود بلکه یک دفعه فرمود! اینک سلسله جلیله اهل منبر حال خود را در این باب ملاحظه کنند و از مفاصد کذب فی الجمله آگاه شوند و مطالب دروغ و روایات مجعوله را ترک کنند بلکه نقل نکنند هر چه دیده یا شنیده اند و اقتصار کنند بر مطالبی که ناقل آن ثقه باشد» و نیز نوشته است: «(کار به جایی رسیده که در مجامع علمای مذهب اُکاذیب صریحه ذکر می شود و نهی از این منکر میسر نیست (!؟)) و جمله ای از ذاکرین مصائب باک از اختراع وقایع مُبکیه (=گریه آور) ندارند، بسا باشد که اختراع سخنی کند و خود را مشمول حدیث «مَنْ أَبْكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ» می داند و به طول زمان همان حرف دروغ، شیوعی در تألیفات جدید پیدا کند و هرگاه محدث مطلع امین منع از آن اُکاذیب نماید، نسبت به کتابی مطبوع یا به کلامی مسموع دهد یا تمسک به قاعده **تسامح در أدلّه سنن** نماید و دستاویز نقلهای ضعیفه قرار دهد، موجب ملامت و توبیخ ملل خارجه خواهد شد مانند جمله ای از وقایع معروفه که در کُتب جدیده مضبوط و نزد اهل علم و حدیث عین و اثری از آن و قایع نیست، مانند عروسی قاسم در کربلاء که در کتاب «رَوْضَةُ الشُّهَدَاء» تألیف فاضل کاشفی نقل شده. شیخ طریحی که از اَجَلّه علماء و معتمدین است (!؟) از او نقل نموده ولی در کتاب «منتخب» مسامحات بسیاری نموده [چگونه با اینکه بسیار متسامح بوده از اَجَلّه معتمدین

است؟! که بر اهل بصیرت و اطلاع پوشیده نیست.))^(۱) «أما متأسفانه خودش به توصیه‌های بالا عمل نمی‌کند و دربارهٔ زیارت حضرت معصومه از «علی بن ابراهیم» که بسیاری از خرافات کتاب «کافی» از اوست و از «عمرکی» که مرویاتش وضع خوبی ندارد روایتی آورده، بدین مضمون: «هر که او را زیارت کند و حق او را بشناسد از برای اوست بهشت = من زارها عارفاً بِحَقِّهَا فَلَهُ الْجَنَّةُ^(۲)!! باید گفت: چگونه زیارت رسول خدا(ص) و حضرت علی(ع) در زمان حیات دنیوی آنان باعث وجوب دخول در بهشت نمی‌شد اما زیارت قبر یکی از نوادگانشان سبب وجوب دخول در بهشت می‌شود؟! آیا کسی که حضرت موسی بن جعفر(ع) را در زمان حیاتش می‌دید و اجبُ الجنَّة می‌شد؟ البته خیر. جاعلین و مردم کذاب مردم را فریفته و هر چه خواسته‌اند به دین خدا افزوده اند!!»

در زمانی که در قم بودم اگر برای نماز صبح در شهر می‌گشتی بسیاری از مساجد بسته بود ولی صحن و مقبرهٔ حضرت معصومه مملو از جمعیت بود. چگونه مسلمین را از توحید دور و به خرافات مغرور کرده‌اند چنانکه خدای تعالی دربارهٔ اهل کتاب فرموده: **وَعَرَّهْمُ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتُرُونَ** [سورة آل عمران: ۲۴] «و آنچه به دینشان افتراء می‌بسته اند ایشان را فریفته است».

ملاحظه کنید با وجود همین احادیث بی‌اعتبار در قم گنبدها و گلدسته‌ها و موقوفات و دکان‌ها آنقدر زیاد شده که خدا می‌داند. هر ساله در ضریحها میلیونها پول می‌ریزند. در زمان پهلوی دو نفر از اغنیاء در بالای سر مرقد حضرت معصومه دو قبر خریدند هر یک به مبلغ ششصد هزار تومان!! خدا می‌داند پولهایی که اکنون برای چنین قبرهایی می‌دهند، چقدر است و همچنین نذورات و فرشها و لوسترهایی که برای حضرت معصومه و سایر امامان و

^۱ - منتهی الآمال، کتابفروشی اسلامیة، ج ۱، ص ۴۷۰ و ۴۷۳.

^۲ - و نیز در صفحه ۵۶۶ مفاتیح دربارهٔ زیارت عبدالعظیم نوشته است: «هر که زیارت کند قبر او را بهشت بر او واجب شود».

امام زادگان هر ساله می دهند و به حراج و مزایده گذاشته می شود، خدا می داند مبلغ آنها چقدر است؟!.

برای حضرت عبدالعظیم نیز مطالبی به هم بافته اند که به نفع خودشان است مثلاً در صفحه ۵۶۵ از قول فرد مجهولی می گوید: « شخصی از شیعه، حضرت رسالت پناه (ص) را در خواب دید که فرمود مردی از فرزندان مرا از سکه الموالی برخواهند داشت و مدفون خواهند کرد نزد درخت سیب در باغ عبدالجبار بن عبدالوهاب و اشاره فرمود به همان مکان که در آنجا مدفون شد پس آن شخص رفت که آن درخت و مکان را از صاحب باغ بخرد صاحب باغ گفت که از برای چه می خری این درخت و جای آن را؟ آن شخص خواب خود را نقل کرد صاحب باغ گفت من نیز چنین خواب دیده ام [پس خواب خریدار زائد بوده و فائده ای نداشته] و موضع این درخت را با جمیع باغ وقف کرده ام بر آن سید و سایر شیعیان که در آنجا مرده های خود را دفن کنند الخ» و روایتی نیز از فرد مجهولی آورده اند که مدعی است حضرت هادی فرموده زیارت عبدالعظیم مانند زیارت قبر امام حسین (ع) است!!.

ملاحظه کنید ادعای فرد مجهولی و خواب فرد مجهولی را دلیل فضیلت شمرده اند و از برکت این خواب نان و آب دار، شهر ری پُر شده از گلدسته و گنبد و ضریح و و مردم میلیونها تومان نذور و موقوفات به آنجا اهداء می کنند و محلّ در آمد خوبی برای مفتخواران شده است. به هر حال مردم عامی زمان ما مجذوب و مفتون گنبدهای طلا و نقره و بارگاههای پر آینه و هستند !!



در بررسی متن مفاتیح به همین مقدار بسنده می کنیم و متذکر می شویم که مفاتیح ملحقاتی دارد^(۱) که خرافاتی تر و بدتر از متن آن است و به نظر ما خواننده محترم پس از خواندن کتاب حاضر، خود می تواند، اعتبار یا بی اعتباری سایر مطالب مفاتیح را تشخیص

^۱ - به توضیحات صفحه ۳۵ کتاب حاضر مراجعه شود .

دهد. اما لازم می‌دانم درباره «حدیث کساء» که در آخر مفاتیح ملاحظه می‌شود، مطالبی را به اطلاع برسانم:

در ابتدای این حدیث بدون ذکر رجال آمده است: از کتاب «عوامل» به سندی معتبر^(۱) از جابر بن عبدالله انصاری از حضرت فاطمه (ع) روایت شده است. این ادعا دروغ است و هیچ سندی برای این حدیث دیده نشده است. اگر سند این حدیث، «صحیح» یا «لا اقل» «حسن» می‌بود قطعاً از آوردن سندش دریغ نمی‌کردند تا بر اعتبار و اهمیت آن بیفزایند.

مهمتر از این اعتراف خود شیخ عباس قمی است که گفته است: ((و اما حدیث معروف به حدیث کساء که در زمان ما شایع است به این کیفیت در کتب معتبره معروفه و اصول حدیث و مجامع متقنه محدثین دیده نشده و می‌توان گفت از خصائص کتاب «منتخب» است^(۲))).

چنانکه ملاحظه می‌شود، شیخ عباس قمی که به بسیاری از اخبار ناموثق و کتب بی‌اعتبار، اعتماد می‌کند، تصریح کرده که چنین حدیثی در کتب متقدمین نیست. و چنانکه در صفحات گذشته دیدیم به منقولات «طریحی» خوشبین نیست و او را متسامح می‌داند^(۳). علاوه بر این «فخرالدین طریحی» در قرن دهم می‌زیسته و بین او و جابر بن عبدالله حدود هزار سال فاصله بوده، پس چگونه این حدیث را که محدثین قبل از او نمی‌شناخته‌اند، نقل کرده است؟! أَفَلَا تَعْقِلُونَ؟

اگر به کتاب «غایة المرام» و تفسیر «برهان» سید هاشم بحرانی، مراجعه شود ملاحظه می‌کنید که وی هر خبری را که مربوط به مسأله کساء بوده، جمع آوری کرده است. اما این

^۱ - در بعضی از نسخ به جای «معتبر» کلمه «صحیح» نوشته‌اند.

^۲ - منتهی الآمال، کتابفرشی اسلامیة، (به خط حاج میرزا حسن هریسی ارونقی)، ج ۱، ص ۴۴۵.

^۳ - ر.ک. کتاب حاضر، ص ۵۱۴ - همچنین شیخ عباس یک بار دیگر عدم اعتماد خود بر تألیفات «طریحی» را چنین بیان کرده است: ((مؤلف گوید که ذکر محامل و هودج در غیر خبر مسلم جصاص نیست، و این خبر را گرچه علامه مجلسی نقل فرموده لکن مأخذ نقل آن «منتخب» طریحی و کتاب «نور العین» است که حال هر دو کتاب بر اهل فن حدیث مخفی نیست.)) (منتهی الآمال، ج ۱، ص ۴۰۹).

حدیث «طُرِیحی» شباهتی به هیچ یک از آنها ندارد، فی المثل احادیث می گویند حضرت زهرا(ع) به خانه پیامبر آمد ولی این حدیث برخلاف آنها می گوید پیامبر(ص) به خانه فاطمه(ع) آمد!! بیشتر احادیث، کساء را خبیری دانسته اند ولی این حدیث کساء را یمانی گفته است، دیگر آنکه می گوید پیامبر چنان خود را با کساء پوشاند که هر کس وارد می شد پیامبر را نمی دید بلکه از رانحه تن آن حضرت به حضورش پی می برد، و تقاضا می کرد که زیر کساء قرار گیرد، درحالی که احادیث دیگر می گویند پیامبر آنها را به قرار گرفتن زیر کساء دعوت فرمود.

در اواسط این حدیث بدون واسطه پیامبر، از قول خدا و جبرئیل مطالبی می گوید، می پرسیم آیا به غیر پیامبر نیز وحی شود و کسی می تواند از احوال ملکوت به ما خبر دهد؟! أَفَلَا تَعْقِلُونَ .

در این حدیث خدا قسم خورده و فرموده: «وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي إِنِّي مَا خَلَقْتُ سَمَاءً... الخ» «قسم به عزت و جلالم که آسمان بنا شده و زمین گسترده شده و ماه تابان و خورشید پرتوافکن و افلاک و دریاها را خلق نکردم مگر برای شما و محبت شما پنج تن که زیر کساء جمع شده اید!!

این قول مخالف آیات قرآن است که فرموده: **يَتَأْتِيهَا النَّاسُ أَعْبُدُوا رَبَّكُمْ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أُنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ** [سورة البقرة: ۲۱-۲۲] «ای مردم، پروردگارتان را عبادت کنید که زمین را برای شما [مانند] بستری و آسمان را [مانند] سقف بنا ساخت و از آسمان آبی فرو فرستاد و با آن میوها را برای روزی شما برون آورد، پس برای خدا انباز قرار مدهید درحالی که می دانید [خدا انبازی ندارد]» و فرموده: **هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا** [سورة البقرة: ۲۹] «اوست آن [خدایی] که همه آنچه در زمین است برای شما

آفرید» و فرموده: **أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ** [سورة لقمان: ۲۰] «همانا خداوند برای شما آنچه را که در آسمانها و آنچه را که در زمین است، رام ساخت» و در سورة ابراهیم فرموده «خدا برای شما کشتیها و رودها و خورشید و ماه و شب روز را تسخیر و رام نموده است و از هرچه خواستید و نیاز داشتید به شما عطا فرمود» (ابراهیم: ۳۲ تا ۳۴). به هر حال خدا هیچ کس را استثناء نفرموده و جهان خلقت را به کسی یا کسانی اختصاص نداده است. ولی جاعلین بی خبر از قرآن و بی خبر از قیامت می نویسند که خدا آسمان و زمین و أفلاک و را برای پنج نفر خلق کرده است. نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْخُسْرَانِ وَمِنَ الْكُذْبِ عَلَى اللَّهِ الشُّبْحَانِ. البته این حدیث اشکلات دیگری از قبیل زیر کساء رفتن جبرئیل و نیز دارد که ما به همین مقدار بسنده کرده ایم.

خرافات و موهومات در میان مردم ما بسیار است و من نیز این روزها توان تفصیل بیشتر ندارم و به نظر ما همین مقدار برای تنبّه و بیداری مردم فکور و پیرو قرآن کافی است. از خدا خواهانیم که مردم ما را از شرّ دکانداران و خرافه فروشان نجات دهد و ما را یاری نموده و از شرّ اهل دنیا و خرافیین حفظ فرماید.

أَمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ. وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مِنْ أَتْبَعِ الْهُدَى وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ وَ مَا أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ وَ مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ الْعَظِيمِ.

خادم الشريعة المطهرة: سيد ابو الفضل ابن الرضا (البرقي)

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**